

شیخ صدوق

ابو نصر محمد بن علی بن محمد بن ابی حمزہ

۱

کمال الدین

وتمام الثمرة

ترجمہ ۱ حضور مہدیؑ

جمعیۃ اہلسنیۃ
سن ۱۴۱۷ھ

کمال الدین و تمام النعمۃ متن و ترجمہ

کتابخانہ
مرکز تعلیمات اسلامیہ، قلعہ اسلام
شمارہ ثبت: ۰۱۶۸۲۵
تاریخ ثبت:

تألیف
شیخ صدوق
ابن حبیب محمد بن علی بن حسین قمی
مترجم

مترجم
منصور پهلوان

عبداللہ



مکتب چاپ و نشر

شابک: ۶-۰۵-۷۵۸۹-۹۶۶

این کتاب به محمد بن علی ۳۱۱-۳۸۱ ق.

[کمال الدین و تمام النعمه ترجمه]

متن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمه / تألیف شیخ صدوق ابن جعفر محمد بن علی بن قاسم
نسخه: مترجم منصور پهلوان سازمان چاپ و نشر دارالحديث ۱۳۸۰.

ج ۲

(دوره) ۲۰۰۰ تومان ۱. احادیث شیعہ قرن ۲ ق. ۲. محمد بن حسن و تمام درازنده (مجموع).

۲۵۶ ق. ۳. احادیث ۳. جنتی و احادیث ۳. لقب پهلوان و منصور مترجم. ب. هوان.

۲۹۷/۲۱۲

۸۰۴۱ ک ۲ الف / ۱۲۹ ۳۳

کمال الدین و تمام النعمه

جلد اول

تألیف شیخ صدوق (ره)

ترجمه: منصور پهلوان

تحقیق و تصحیح: علی اکبر عفاوی

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحديث

نوبت چاپ: دوم

چاپخانه: دارالحديث

سال نشر: ۱۳۸۲

تیراژ: ۲۰۰۰ دوره

بهای دوره: دو جلدی: ۲۰۰۰ تومان

• کلبه حقوق برای ناشر محفوظ است *

سازمان چاپ و نشر دارالحديث - قم - خیابان معلم نبش کوچه ۱۲ - پلاک ۱۲۵

۳۷۱۸۵/۲۴۶۸ ح. پ

تلفن: ۷۷۲۰۵۲۳، ۷۷۲۰۵۲۴، ۷۷۲۰۵۲۵، ۲۵۱۰

مقدمه مترجم

در بین کتابهای حدیث که از پیشینیان به دست ما رسیده، کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال الدین» برخوردار باشد؛ در این کتاب که از دیدگاه مکتب تشیع در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده، بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاص به همراه براهینی متین درج گردیده است.

مؤلف کتاب، شیخ فقیهان و رئیس محدثان شیعی، ابوجعفر محمد بن علی بن - حسین بن بابویه قتی - م ۳۸۱ - معروف به «شیخ صدوق» است که اکثر علمای امامیه کلام او را به مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ۱۰ / ۴۰۵).
در این مقدمه به اختصار به معرفی «شیخ صدوق» و کتاب «کمال الدین» و تمام النعمه» پرداخته ایم.

مرکز تحقیقات کاتبی و علوم اسلامی

مؤلف کتاب

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قتی مشهور به صدوق، شیخ و فقیه علمای امامیه نزیل ری و وجه طایفه حقه در خراسان بوده است (نجاشی ۳۸۹)؛ شیخ طوسی در اسانید کتاب الاستبصار با لقب «عماد الدین» از وی یاد کرده (۴ / ۳۲۷ و ۳۳۲)؛ و ابن ادریس او را «صدوق» نامیده است (الشرائر ۲۸۸)؛ خطیب بندادی به اجلال از وی یاد کرده (تاریخ بندگان ۳ / ۸۹)؛ و ذهبی او را رئیس الامامیه نام نهاده است (سیر اعلام النبلاء)؛ و ابن شهر آشوب (معالم العلماء ۹۹) و علامه حلی (المعتبر ۷) از وی ستایشها کرده اند.

سید بن طاووس می گوید بر عدالت وی جمله علمای امامیه اتفاق دارند (فلاح السائل ۱۱ و فرج المهموم ۱۲۹)؛ و از ناحیه مقدسه با صفات «فقیه غیر و مبارک» وصف گردیده است (الفوائد الجالیة ۳ / ۲۹۳)؛ پس از سال ۳۰۵ هـ ق (الفوائد الجالیة ۳ / ۳۰۱) به دعای امام مهدی علیه السلام «کمال الدین» به دنیا آمد و در قم نزد مشایخی همچون پدرش علی بن حسین بن بابویه - م ۳۲۹ ق - و

محمد بن حسن بن احمد بن وليد؛ و محمد بن علي ماجيلويه؛ و احمد بن علي بن ابراهيم قتي به تحصيل پرداخت (ثواب الاعمال ۱۵ و ۱۷ و ۴۰...) استعداد و نبوغ او در فراگيري علوم زبانزد محافل علمي قم گرديد (الفقيه طوسي ۱۱۸ و ۱۹۵) آنگاه به «ري» که در آن زمان يايخت آل بويه بود رفت و در آنجا اقامت گرزيد (كمال الدين ۳/۳) و از عصر مشايخي همچون احمد بن محمد بن صقر صائغ؛ و محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني استماع حديث کرد (الخصال ۴۲۹ و معاني الاخبار ۳۵۹).

شيخ صدوق در سال ۳۵۲ هـ ق با کسب اجازه از ركن الدوله امير آل بويه عازم مشهد شد (عيون اخبار الرضا ۲ / ۲۸۴) و در نيشابور از مشايخ بزرگ آن شهر همچون عبدالواحد بن محمد بن هيدوس نيشابوري و حاکم ابو علي حسين بن احمد بهقي و ابو طيب حسين بن احمد رازي استماع حديث کرد (همان ۱ / ۱۲ و ۸۱ و ۲ / ۲۴۰) آنگاه به «ري» بازگشت و در اواخر سال ۳۵۳ هـ راهي سفر حج شد و مناسک را به جای آورد و از آنجا عازم عراق گرديد و با مشايخي همچون ابو علي احمد بن أبي جعفر بهقي (همان ۲ / ۵۹) و ابو القاسم حسن بن محمد سکوفي و محمد بن بکران نقاش و احمد بن ابراهيم فامي (الخصال ۱۱۵ و التوحيد ۲۳۲ و عيون ۱ / ۱۱۷) و حافظ محمد بن عمر بن جمالي و حسن بن محمد بن يحيى علوي (الامالي ۳۸۶ و کمال الدين ۵ / ۵۰۵)ديدار کرد و در هين سفر دانشمندان چون شيخ مفيد م ۴۱۲ - از وی اجازه روايت در يافت کردند.

شيخ صدوق در بغداد با علمای ساير مذاهب مناظرات علمي و کلامي داشته است (همان ۱۶ / ۱۶) نجاشي ورود صدوق را به بغداد در سال ۳۵۵ هـ دانسته است و می گويد با وجود کمی سن او شيوخ طایفه از وی استماع حديث کردند (الرجال ۳۸۹). آنگاه در بازگشت از عراق به همدان درآمد و از مشايخي همچون قاسم بن محمد ابن عبدويه همداني و احمد بن زبدين جعفر همداني و ابو العباس فضل بن فضل بن عباس کندی استماع حديث کرد (الخصال ۱۰۶ و ۲۵۹ و ۳۲۰ و کمال الدين ۳۶۹) سپس به موطن خود «ري» وارد شد.

شيخ صدوق تا سال ۳۶۷ هـ ق که عازم مشهد گرديد در ري به سر برد. در سال ۳۶۸ در نيشابور می زيست و مجالس ۲۷ تا ۹۳ وی که در کتاب الامالي گزارش شده در آنها بوده است (۴۸۷) آنگاه عازم ماوراءالنهر گرديد (همان ۵۲۱ تا ۵۳۶). در سرخس با ابو نصر محمد بن احمد سرخسي (الخصال ۱۹۷) و در مرو با احمد بن حسين أبي (كمال الدين ۴۳ و ۴۷۶) و در مرو رود با محمد بن علي

ابن شاه و ابویوسف رافع بن عبدالله (الحصا ۳۲۰ و ۴۱۰ و ۵۹۲) و در بلخ با حسین بن محمد اشنافی و محمد بن سعید سمرقندی (التوحید ۶۸ و ۹۶) و در سمرقند با عبدوس بن علی جرجانی و عبدالصمد بن عبدالشہید انصاری (الحصا ۴۵ و ۵۱۰ / ۲) دیدار کرد و از آنان حدیث شنید.

شیخ صدوق در سفری به فرغانه که در جنوب شرقی ازبکستان واقع است با جمعی از مشایخ همچون اسماعیل بن منصور قصار (الحصا ۲۶۸) و محمد بن عبدالله بن طیفور دامغانی (علل الشرایع ۶۳) دیدار کرد و حتی به برخی از قری فرغانه چون اخسیکت و جبل بوتک سفر کرد (کمال الدین ۴۷۳) و سفری نیز به ایلاق که در اطراف تاشکند است داشته و از محضر مشایخی چون حاکم بکرین علی حنفی (همان ۲۹۲) و علی بن عبدالله فقیه اسواری (همان ۶۴۲) استفاده کرده است. ملاقات شیخ صدوق با شریف محمد بن حسن علوی معروف به «نعمه» و تألیف کتاب «فقه من لا یحضره الفقیه» برای وی در همین شهر واقع شده است (من لا یحضره الفقیه ۱/ ۳۰۲).

در بازگشت از سفر فرغانه و ایلاق شیخ صدوق در نیشابور اقامت گزید و به ترویج اعتقادات شیعی پرداخت. تألیف کتاب کمال الدین در این دوران واقع شده و در مقدمه آن آرزوی خود را برای بازگشت به ری بیان کرده است (۳) آنگاه به ری بازگشت و تا پایان عمر در آنجا بود. وفات این عالم بزرگوار در سال ۳۸۱ هجری در «ری» روی داد و آرامگاه وی در آنجا معروف و زیارتگاه شیعیان است.

تألیفات شیخ صدوق بالغ بر سیصد مجلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است. خود شیخ در سال ۳۶۸ قی در ایلاق تألیفات خود را ۲۴۵ رساله دانسته است (فقیه من لا یحضره الفقیه ۱/ ۲ و ۳) و نجاشی غالب آنها را معرفی کرده است (۳۸۹ و ۳۹۲).

برخی از این تألیفات به شیوه کلامی نگاشته شده است مانند کتاب اعتقادات و کتاب ابطال الغلو و التخصیر و بخشی از کتاب الامالی که شامل مناظرات وی با پیروان سایر مذاهب در حضور رکن الدوله است (نجاشی ۳۹۲) و برخی دیگر از تألیفات وی جنبه فقهی دارد که جامعترین آنها کتاب «فقه من لا یحضره الفقیه» اوست که به شیوه اخباریان متقدم قم در مقام فتوا به نقل عباراتی از احادیث با حذف سلسله سند پرداخته است.

کتاب من لا يحضره الفقيه او یکی از کتب اربعه حدیثی شیعه است که در طی قرون و اعصار مدار بحث و فحص فقها و علما و مرجع همگان بوده است (الدَّوَّابَّة) اثابی تردید غالب تألیفات شیخ صدوق به شیوه محدثین نگاشته شده است و به حق او را رئیس محدثان شیعه لقب داده‌اند.

برخی از تألیفات حدیثی موجود شیخ صدوق عبارتند از: التَّوْحِيد، کتاب من لا يحضره الفقيه، الْأُمَالِ، عِلَلُ الشَّرَائِعِ، عِیُونَ أَخْبَارِ الرِّضَاءِ، ثَوَابُ الْأَعْمَالِ و عقاب الْأَعْمَالِ، الْخِصَالِ، کِبَالُ الدِّینِ و تمام النِّعْمَةِ و معانی الْأَخْبَارِ و غیره. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در تألیف بحار الأنوار از کتب فوق نام می‌برد و شهرت و صحت انتساب آنها را مانند کتب اربعه می‌داند (بحار الأنوار ۱ / ۲۶) شیخ صدوق به عنوان يك محدث بسیاری از آثار پیشینیان را ضبط کرده و آنها را به آیندگان تحویل داده است. او نه تنها ناقل احادیث بلکه همچنان که شیخ طوسی می‌گوید نقاد احادیث و عالم به رجال بوده است (التهرست ۱۵۷) و بسیاری از علمای رجال مراسیل وی را مانند مساندش می‌دانند (روضات الجنات ۶ / ۱۳۳ و تنقیح المقال ۳ / ۱۵۴) و علامه مجلسی معتقد است که اکثر اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نَحْضِ مَنْقُول و خبر مأثور می‌دانند (بحار ۵ / ۴۰۵).

مرکز تحقیقات کاپیتولر علوم اسلامی

معرفی کتاب

«کِبَالُ الدِّینِ و تمام النِّعْمَةِ» نام کتابی است که شیخ صدوق علیه الرِّحْمَةُ در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

انگیزه تألیف

شهری که این کتاب در آن تألیف شده نیشابور است (کِبَالُ الدِّین ۲) که در قرون اولیه اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می‌آمد و جمعیت آن را بالغ بر یک میلیون نفر ذکر کرده‌اند (ثُمَّعین ۲۱۶۹). در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ آمدوشد می‌کردند در امر غیبت متحیر بوده و در امر قائم عجل الله تعالی فرجه شهبانی داشته‌اند و شیخ صدوق همت خود را مصروف ارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حق و صواب می‌نموده (کِبَالُ الدِّین ۲) تا آنکه شیخ نجم الدِّین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قتی را ملاقات می‌کند که

چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از کبار فلاسفه و متفکرین بخارا در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم مقام علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود. شیخ صدوق در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یادآور شده و اخباری درباره غیبت امام از پیامبر اکرم و ائمه هدی نقل می‌کند که شک و ارباب وی را زایل می‌سازد. شیخ نجم الدین از شیخ صدوق درخواست می‌کند که کتابی در این معنی تألیف کند و شیخ هم به او وعده می‌دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استغراش ری فراهم سازد آن کتاب را بنویسد (همان ۲).

اما او در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می‌بیند که در طواف خانه خدا به وی خطاب می‌فرماید: «لَمْ لَا تُصْنَفْ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ؟» چرا در باب غیبت کتابی نمی‌نویسی و غیبه‌های انبیاء را در آن ذکر نمی‌کنی؟ و او گریان از خواب بیدار می‌شود و در بامداد همان روز به تألیف کتاب «کمال الدین» اقدام می‌نماید (همان ۴).

موضوعات کتاب

کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و پنجاه و پنج فصل تشکیل شده است. مقدمه کتاب که بعضی آن را باب اول کتاب به حساب آورده‌اند (کمره ای ۱ / ۲۲۶) حدود یک پنجم حجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیده امامیه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیه و اسماعیلیه و سایر فرق غیر اثنی عشریه است (کمال الدین ۱ تا ۱۲۶). این مقدمه بر آن دلالت دارد که شیخ صدوق نه تنها در میدان روایت احادیث بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی عالمی کم نظیر است. وی در پایان این مقدمه می‌نویسد: «جون در این زمان فرقه زیدیه با فرقه امامیه اثنی عشریه به سخنی دشمنی می‌ورزند، نهایت ادله و پاسخ آنان را در این مقدمه ذکر کردیم تا مورد استفاده حق طلبان واقع گردد» (همان ۲۶).

کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می‌شود (۱۲۷) و بعد از آن غیبت حضرات نوح علیه السلام (۱۳۳) و صالح علیه السلام (۱۳۶) و ابراهیم علیه السلام (۱۳۷) و یوسف علیه السلام (۱۴۱) و موسی علیه السلام (۱۴۵) ذکر می‌گردد. بعد از آن از غیبت حجج الهی که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح علیه السلام بوده‌اند سخن به میان آمده است (۱۵۳) آنگاه بشارت عیسی مسیح علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است

(۱۵۹) خبر سلیمان فارسی (۱۶۱) و قس بن ساعدة ایادی (۱۶۶) و تبع (۱۶۹) و عبدالمطلب و ابوطالب (۱۷۱) و سیف بن ذی یزن (۱۷۶) و بحیرای راهب (۱۸۲) و خالد بن اسید (۱۸۸) و ابوالمویب راهب (۱۹۰) و سطیح کاهن (۱۹۱) و یوسف یهودی (۱۹۶) و دواس بن حواش (۱۹۸) و زید بن عمرو بن نفیل (۱۹۸) ابواب دیگر کتاب است؛ چنانکه از آن علت احتیاج مردم به امام (۲۰۱) و استدلال کلامی شیخ صدوق در این باب آمده است (۲۰۹). یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت، حاوی نصبت و پنج حدیث است (۲۱۱) که در پایان آن بخشی در معنای عترت و آل و اهل آمده است (۲۴۱).

نصوصی که بر انبیا و دوازدهمین امام شیعه علیه السلام رسیده ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است؛ نصوص خدای تعالی (۲۵۰) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۲۵۶) و امیرالمؤمنین علیه السلام (۲۸۸) و فاطمه زهرا علیه السلام (۳۰۵) و لوط فاطمه علیه السلام (۳۰۸) و امام حسن علیه السلام (۳۱۳) و امام حسین علیه السلام (۳۱۶) و امام زین العابدین علیه السلام (۳۱۸) و امام باقر علیه السلام (۳۲۴) و امام صادق علیه السلام (۳۳۳) و امام کاظم علیه السلام (۳۵۹) و امام رضا علیه السلام (۳۷۰) و امام جواد علیه السلام (۳۷۷) و امام هادی علیه السلام (۳۷۹) و امام عسکری علیه السلام (۳۸۴) ذکر گردیده است. آنگاه اخبار خضر (۳۸۵) و ذوالقرنین (۳۹۳) استقراداً بیان کرده و به دنبال آن باقی نصوص امام عسکری علیه السلام آمده است (۴۰۷).

کسی که منکر قائم علیه السلام باشد (۴۱۰) و اینکه امامت پس از حسین علیه السلام در دو برادر جمع نمی شود (۴۱۴) و روایتی که درباره نرگس خاتون وارد شده است (۴۱۷) و مبلد قائم علیه السلام (۴۲۴) و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده اند (۴۳۴) و علت غیبت (۴۷۹) و توقیعات وارد از قائم علیه السلام (۴۸۲) و طول عمر (۵۲۳) و حدیث دجال (۵۲۵) و معترن همچون حبابه و الیه (۵۳۶) و معتر مغربی (۵۳۸) و عبید بن شربه (۵۴۷) و ربیع بن ضیع (۵۴۹) و شق کاهن (۵۵۰) و شذا بن عاد (۵۵۲) و داستان طولانی بلوهر و بوداسف (۵۷۷) در دنباله باب معترن ذکر شده است.

ابواب پایانی کتاب شامل نواب منتظر (۶۴۴) و نهی از تسمیه (۶۴۸) و علامات ظهور (۶۴۹) و نوادر کتاب (۶۵۶) است و استدلال شیخ صدوق بر عدم فترت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است.

نام کتاب

نام کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» از این آیه شریفه قرآن کریم انحاء شده که در آن آمده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة / ۳)». یعنی امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین برای شما بخشودم.

مفسران اسلامی ذکر کرده اند که این آیه در غدیر خم و پس از نصب علی بن ابی طالب به ولایت نازل شده است. چنانکه طبرسی می نویسد: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر بر اكمال دین و اتمام نعمت و بخشودی پروردگار از وسالت من و ولایت علی بن ابی طالب، و فرمود هرکس را که من مولای اویم علی نیز مولای اوست خدا یا هرکس او را دوست می دارد دوست بدار و هرکس او را دشمن می دارد دشمن بدار و هرکس او را فروگذارد فروگذار (جمع البیان ۱۵۹ / ۳).

سیوطی از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابوهریره نقل می کند که چون روز غدیر خم یا هجدهم ذی الحجة فرا رسید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقَبْلِي مَوْلَاهُ» و بعد از آن این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (الدر المنتور ۱۹ / ۶).

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی علیه السلام است و کمال امامت نیز به وجود مسعود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق می یابد از این رو شیخ صدوق علیه السلام نام کتاب گرانقدر خود را «کمال الدین و تمام النعمة» گذاشت و اینکه بعضی از محدثان نام کتاب را اكمال الدین و اتمام النعمة گزارش کرده اند همچون مجلسی (بحار ۱ / ۶) و شیخ حر عاملی (امل الأمل ۲ / ۲۸۴) و مولا محسن فیض (نوادر الاخبار ۲۰۹ تا ۳۰۵) از آن روست که ارتباط نام کتاب و آیه شریفه (المائدة ۳) کاملاً نمایان باشد و برخی دیگر از دانشمندان نام کمال الدین و تمام النعمة را ترجیح داده اند همچون میرداماد (جذوات ۱۰۲ و ۱۹۹) و نوری (مستدرک ۳ / ۵۲۴) و بعضی از رجالیان معاصر هر دو نام را محتمل شمرده اند (الدریعه ۱۸ / ۱۳۷ و ۲ / ۲۸۳) اما از آن رو که شیخ صدوق در صدد اكمال دین و اتمام نعمت نبوده بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسیاری

از نسخ خطی و تمامی چاپهای کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النعمه بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را ترجیح داده ایم.

ارزش و اعتبار کتاب

کمال الدین درباره یکی از اصیل ترین و درخشان ترین ارمانها و وعده های انبیاء الهی یعنی اعتقاد به مهدی موعود به رشته تحریر درآمده است و در تمامی ادیان الهی به آینده ای روشن و منجی عالم بشریت بشارت داده اند (رک: نجات بخشی در ادیان) نه تنها ادیان آسمانی بلکه مکاتب غیر الهی نیز از ظهور مدینه فاضله و حکومت صالحان و حکیمان و آینده ای درخشان سخن گفته اند (رک: آرمان شهر). قرآن کریم نیز در متجاوز از یکصد و بیست آیه این آینده روشن را ترسیم کرده است (رک: المهیجه) و به صراحت از وعده به مؤمنان در خلافت بر زمین و استقرار دینی که از آن خشنود است و تبدیل خوف و نرس به امنیت و آسایش و پرستش همگانی خدای یکتا (التور ۵۵) و وعده خود که در زبور و نورات نوشته است که زمین را بندگان صالح به ارب خواهند برد (الانبیاء ۱۰۵) و غلبه دین حق بر تمامی ادیان باطل (التوبه ۳۳) و اینکه خداوند بر مستضعفان مژده نهاده و آنان را رهبران و وارثان زمین خواهد ساخت (النقص ۵) و فرجام زمین از آن متغین خواهد بود (الاحراف ۱۲۸) خبر داده است.

جد از آن در احادیث پیامبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم السلام که معلمان و میثاق قرآن کریم اند به تفصیل و توضیح این آیات پرداخته اند و خصوصیات منجی عالم بشریت را به عبارات مختلف و به کرات و مرات بازگو فرموده اند. این احادیث فراوان را در موضوع مهدویت در اسلام چنین گزارش کرده اند:

بشارت بر ظهور مهدی علیه السلام (۶۵۷ حدیث) و اینکه مهدی از اهل البیت است (۳۸۹ حدیث) و از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است (۲۱۴ حدیث) و از فرزندان فاطمه زهرا علیه السلام است (۱۹۲ حدیث) و از فرزندان حسین علیه السلام است (۱۸۵ حدیث). و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است (۱۴۶ حدیث) و زمین را بر از عدل و داد می کند (۱۲۳ حدیث) و غیبی طولانی دارد (۹۱ حدیث) و عمری طولانی دارد (۳۱۸ حدیث) (رک: منتخب الاثر)؛ به گونه ای که می توان گفت در اسلام پس از موضوع ولایت و امامت علی علیه السلام در هیچ مبحث کلامی دیگر بدین تفصیل و تأکید سخن نگفته اند.

شیخ صدوق - علیه‌الرحمه - در کتاب کمال‌الدین از این اعتقاد اصیل امامیه سخن می‌گوید و طبعاً درستی آن به مانند درستی تمامی کتابهای آسمانی و آیات قرآنی و احادیث مصومین علیهم‌السلام است و اگر کسی منکر این اعتقاد باشد منکر انبیا الهی و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام گردیده است و دانشمندان اسلامی در درستی احادیثی که وفق اصول مسلم دین و مذهب وارد شده است مناقشه روا نمی‌دارند و ذکر سند را در موضوع معتقدات حقه و ادعیه با مضامین عالیه از باب تبیین و تبرک می‌دانند.

جهت دیگری که دو ارزش و اعتبار کتاب کمال‌الدین دخیل است شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است به گونه‌ای که شاید هیچ يك از علمای بزرگوار اسلام در این جهات به پایه وی نرسند و همانگونه که پیشتر گفتیم اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می‌دانند (بحار ۵ / ۱۰۵) و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت ابوذر و سلمان می‌شمارند (مستدرک ۳ / ۵۲۵) و گروه کثیری از علمای امامیه همچون علامه حلی و شهید اول و محقق داماد مراسیل وی را محکوم به صحت می‌دانند و می‌گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل این ابی‌جعفر نیست (روضات ۶ / ۱۳۳). با این اوصاف نه تنها احادیث مرسله صدوق بلکه اخباری از او که در سلسله اسناد آنها رجال مجهول و ناشناخته‌ای هم موجود باشد، صحیح و معتبر خواهد بود. دیگر آنکه بسیاری از محدثان شیعی اعتبار و ارزشی خاص برای کمال‌الدین قائل بوده‌اند و بسیاری از احادیث آن را در کتابهای خود نقل کرده و بدان استاد جسته‌اند. اگر کتاب کمال‌الدین کتابی نا معتبر بود این چنین مورد اقبال و توجّه دانشمندان شیعی قرار نمی‌گرفت. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در بحار الانوار از کتب شیخ صدوق نام برده و در ضمن آنها از این کتاب نام می‌برد (۶ / ۱) نیز بسیاری از روایات کمال‌الدین را در کتابش نقل کرده است (ر ک: بحار الانوار ۵۱ / ۵۲ و ۵۳) مولا محسن فیض کاشانی نیز از این کتاب به اجلال یاد می‌کند و روایاتی از آن را در کتاب ارزشمند خود نوادر الاخبار نقل کرده است (۲۰۹ تا ۳۰۵). شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة و میرزای نوری در کشف‌الاستار و التّجّم الثاقب و بسیاری دیگر از دانشمندان و محدثان شیعی به دیده احترام بدین کتاب می‌نگریستند و به احادیث آن استناد کرده‌اند. بخش دیگری از کتاب کمال‌الدین که متضمّن اخبار معترین و حکایات و

اقوال غیر معصومین است، از ارزش تاریخی بهره مند است، زیرا مخبر صادق همچون شیخ صدوق در متجاوز از یک هزار سال پیش در شهرهای بزرگ آن روزگار همچون حجاز و عراق و همدان و ری و نیشابور و بخارا و فرغانه به تخصص پرداخته و احادیث و اخباری را که در آن روزگار در جهان اسلام منتشر بوده ضبط کرده و برای ما گزارش کرده است. فی الواقع اگر شیخ صدوق علیه السلام بعضی از این احادیث و اخبار را در کتاب خود نقل نمی کرد امروزه اهل تحقیق و بررسی از وجود آنها محروم بودند، به عنوان مثال می توان به داستان مفصل و آموزنده پلوه و بوذاسف اشاره کرد که اول بار آن را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گزارش کرده است (۵۷۷ تا ۶۳۸) و پیش از وی نویسنده ای را نمی شناسیم که به نقل آن مبادرت کرده باشد. می گویند این داستان و کلیله و دمنه و سندبادنامه و نامه تنسر را برزویه حکیم از هندی به پارسی ساسانی برگردانده است (فرهنگ ایران زمین ج ۲۶) و در قرون اولیه اسلامی که بسیاری از کتب پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکیم و موعظ و عهود و مسائل علمی بود به عربی در آمد و کتاب بلوهر و بوذاسف از آن جمله است (تاریخ ادبیات ایران ۱ / ۱۱۹ و ۱۶۸). این داستان به اکثر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده است و مأخذ و مصدر تمامی روایات این داستان، کتاب کمال الدین و غمام النعمه تألیف ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی قتی معروف به شیخ صدوق و متوفای ۳۸۱ هـ است که آن را از محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف شهر نفل نقل کرده است (الادب الفارسی ۱۵۰ و ۱۵۱).

ترجمه و تصحیح کتاب

گرچه مترجم را در این مقام سخن بسیار است لیکن به ذکر نکته ضروری اکتفا می شود:

- ۱- پیشنهاد ترجمه و تصحیح این کتاب توسط استاد محترم جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - صورت پذیرفته و اینجانب که حدود سی سال است با ایشان مرتبط بوده و همواره خدمات علمی و دینی معظم له را به دیده احترام نگریسته ام از آن استقبال کرده و بدان مشغول شدم.
- ۲- ترجمه کتاب براساس نسخه مصحح ایشان است که آن را در سال ۱۳۹۰ هجری به طبع رسانیده اند. آن کتاب با نسخه های متعدد خطی مقابله گردیده و

مزن به پاورقیهای مفید و عالمانه ایشان است. ولی عبارات کتاب فاقد اعراب گذاری است.

۳- در امر تصحیح کتاب، عبارات متن رایج دقت مورد بررسی قرار داده و با چاپهای ۱۳۰۱ ق و ۱۳۷۸ ق و ۱۳۹۰ ق مقابله کرده و در صورت غریب بودن متن به مصادر عذیده لنوی و روایی مربوطه و بحارالانوار مراجعه کرده و عبارات را به صورت صحیح نقل و ترجمه نموده ام.

این نکته نیز گفتنی است که بحارالانوار علامه مجلسی رحمته الله در تصحیح کتب روایی شیعه نقش بسزایی دارد، زیرا اولاً مرحوم مجلسی رحمته الله نسخ مستند و مصححی از کتب پیشینیان در اختیار داشته و صحیحترین نسخه را در بحارالانوار گزارش کرده است. به عنوان مثال بسیاری از روایات کمال الدین در بحارالانوار نقل شده و قرائت و کتابت این عالم خبر و حدیث شناس از کمال الدین در مطاوی مجلدات ۵۱ الی ۵۳ بحارالانوار آمده است.

ثانیاً علامه مجلسی در بسیاری از مجلدات کتابش پس از نقل حدیث مصومین علیهم السلام به بیان و توضیح آن می پردازد و مشکلات و عیوضات احادیث را عالمانه تبیین می کند. ما نیز در امر ترجمه و تصحیح کتاب از بیانات این علامه فرزانه استفاده ها نموده ایم.

در اعراب گذاری متن نیز دقت فراوانی به عمل آمده است تا کتاب فاقد اغلاط اعرابی و مطبعی باشد. در ضبط صحیح اسامی راویان به کتابهای توضیح الاستبانه و ضبط اسامی رواة و سایر کتب مربوطه رجوع شده است و امید ما بهمان است که کتاب مبرای از اغلاط باشد هر چند سهو و نسیان و خطا را نیز نمی توان انکار کرد.

۴- در ترجمه متن کتاب کوشش کرده ام درستی و شیوایی، هر دو رعایت شود. معنای عبارتی فروگذار نشود و ترجمه از روانی و رسایی برخوردار باشد. ممکن است قدری عبارات از حدود محاورات عامیانه فراتر باشد، اما اعتقاد مترجم آن است که در ترجیح بین ساده نویسی و درستی بایستی درستی را برگزید.

۵- برای آنکه ترجمه اشعار عربی کتاب از لطافت و شیوایی لازم برخوردار باشد، اشعار کتاب را که بیشتر آنها در فصل مستورون است به نظم فارسی برگردان کرده ام و امیدوارم که این ترجمه منظوم مطبوع خاطر اهل ذوق و ادب قرار گیرد.

۶- در امر ترجمه و تصحیح کتاب از پاورقیهای استاد علی اکبر غفاری در

طبع ۱۳۹۰ هـ و ترجمه مرحوم آیه الله میرزا باقر کمره ای رحمته الله علیه در طبع ۱۳۷۸ هـ و ترجمه علامه مجلسی از داستان پلّوهر و بوداسف و درسهای استاد فرزانه ای که معتقد بود حضرت مهدی علیه السلام کهکاه بر مزار صدوق می آید و از این رو وصیت کرد که در کنار پلّه های ورودی مزار صدوق به خاک سپرده شود؛ و مشاوریه با برادر عزیزم جناب آقای دکتر غلامحسین ناجری نسب و دوستان دیگر استفاده کرده ام. از خدای بزرگ برای همه آنان غفران و رحمت الهی مسئلت می نمایم

۷ - گرچه ذکر لغزشهایی که در ترجمه پیشین کمال الدّین صورت پذیرفته چیزی از ارزش کار و خلوص نیت مترجم مرحوم آن غی کاهد، اما نقل آنها را نیز در این مجال ضروری غی دادم. طالبانی که می خواهند استیازات این ترجمه را بر ترجمه پیشین بدانند، بایستی خود به هر دو ترجمه مراجعه کرده و آنها را با یکدیگر مقایسه کنند.

۸ - در پایان لازم می دادم مراتب سپاسگزاری خود را از مدیر و مؤسس محترم «نشر صدوق» استاد ارجمند جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - ابراز دارم. فی الواقع اگر پیشنهاد اولیه ترجمه کتاب توسط ایشان صورت غی گرفت، همچنین اگر نظارت نهایی و پیگیری و تشویق ایشان نبود، مسلماً این اثر به این شکل نفیس در اختیار علاقمندان قرار غی گرفت. خداوند خبر دنیا و آخرت به ایشان مرحمت فرماید و وجود گرانقدرشان را برای ادامه خدمات فرهنگی به عالم تشیع از گزند حوادث مصون بدارد. آمین ربّ العالمین

منصور پهلوان

مأخذ مقدمه مترجم

۱ - امل الأمل، حرر عامل، مكتبة الأندلس، ۲ - انبات الهداة، حرر عامل، دار الكتب الإسلامية ۳ - الاستبصار، طوسی، نجف ۴ - الامالی، صدوق، بیروت ۵ - اعتقادات، صدوق، تهران ۶ - الادب الفارسی، محمد محمدی، ۱۹۶۷ ۷ - ابن بابویه، پاکتچی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۸ - آرمغان شهر، تاسیس مور، تهران ۹ - بلهر و برداسف، میرعابدین، ۱۳۶۵ ۱۰ - بلهر و یوسف، سهریل خوانساری، مجله گوهر ۶۱ ۱۱ - بحار الانوار، مجلسی، تهران ۱۲ - تاریخ ادبیات ایران، صفای، ۱۳۴۸ ۱۳ - تنقیح المقال، مامقانی، نجف ۱۴ - التوحید، صدوق، بیروت ۱۵ - نواب الاعمال، صدوق، ۱۳۹۲ ق ۱۶ - جذوات، میرداماد، انتشارات پنهان ۱۷ - حیات الشیخ الشهدوق، موسوی خراسانی، مقدمه من لا یحضره الفقیه ۱۸ - الحصاد، صدوق، به کوشش غفاری ۱۹ - الدر المنثور، سیوطی، دارالفکر ۲۰ - الذریعه، آقا بزرگ طهران، بیروت ۲۱ - دوحات المجلدات، خوانساری، اسبغیلان ۲۲ - ریاض العلماء، میرزا عبد الله افندی، قم ۲۳ - الوجال، نجاشی، جامعه مدرسین قم ۲۴ - الوجال، سید مهدی بحر العلوم، تهران ۲۵ - الوجال، ابن داود، نجف ۲۶ - سیر اعلام النبلاء، دهمی، بیروت ۲۷ - علل الشرائع، صدوق، نجف ۲۸ - عیون اخبار الزمان، صدوق، نجف ۲۹ - عین الحیوة، مجلسی، ۱۳۴۸ ۳۰ - الغیبة، طوسی، به کوشش آقا بزرگ ۳۱ - القهرست، طوسی، به کوشش رامیار ۳۲ - فرج المهموم، ابن طاووس، قم ۳۳ - فلاح السائل، ابن طاووس، قم ۳۴ - فقیه من لا یحضره الفقیه، صدوق، بیروت ۳۵ - القهرست، ابن ندیم، بیروت ۳۶ - فرهنگ ایران زمین، ج ۲۶، تهران ۳۷ - فرهنگ فارسی، معین، ۱۳۶۰ ۳۸ - کشف الاستار، میرزای نوری، مكتبة نهای الحدیقة ۳۹ - کشف المحجبة، ابن طاووس، نجف ۴۰ - کمال الذین، صدوق ۱۳۰۱ ق ۴۱ - کمال الذین ترجمه کمره ای، ۱۳۷۸ ق ۴۲ - کمال الذین، تصحیح غفاری، ۱۳۹۰ ق (اربعاءات مقدمه به ابن طبع است) ۴۳ - منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، مكتبة الصدر ۴۴ - مستدرک الوسائل، میرزای نوری، اسبغیلان ۴۵ - مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم ۴۶ - معانی الاخبار، صدوق، به کوشش غفاری ۴۷ - معالم العلماء، ابن شهر آشوب، نجف ۴۸ - بحالین المؤمنین، شوشتری، تهران ۴۹ - المحجبة فیما نزل فی القائم الحیجة، سید هاشم بحرانی، مؤسسة الوفاء ۵۰ - جمیع البیان، طبرسی، علمیه اسلامیة ۵۱ - نبات یحیی در ادیان، محمد تقی راشد محصل، ۱۳۶۹ ۵۲ - انجم الثاقب، میرزای نوری - مشهد ۵۳ - توادر الاخبار، قیض کاشانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران

اللَّهُمَّ ارِنَا الطَّلَعَ الرَّشِيدَ وَالْمُرَّةَ الْحَمِيدَةَ
 وَاجْعَلْ نَاصِرَنَا يَنْظُرُهُ مِنَّا إِلَيْهِ ، وَ عَجَلْ
 فَرَجَهُ ، وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ ، وَ أَوْسِعْ مَنَاجِزَهُ ،
 وَ امْلِكْ بِنَا مَحَجَّتَهُ ، فَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَ اشْدُدْ
 أَزْرَهُ ، وَ اعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَخِي بِهِ
 عِبَادَكَ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ - وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ - :
 «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كُنتُمْ
 أَتِيهِ الثَّامِي» ، فَأُظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِقَبَلِكَ
 وَ ابْنِ بَيْتِ نَبِيِّكَ ، الْمُشْتَمَى بِاسْمِ رَسُولِكَ
 حَتَّى لَا يَظْهَرَ بَشِيءٌ مِنْ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ ،
 وَ يَجِئُ الْحَقُّ وَ يُحَقِّقُهُ ، وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
 مَفْرَعًا لِنُظُلُومِ عِبَادِكَ ، وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا
 يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ ، وَ مُجَبِّدًا لِمَا عَظَلَ
 مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ ، وَ مُثَبِّدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ
 أَعْلَامِ دِينِكَ ، وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ ﷺ ، وَ اجْعَلْهُ
 مِنْ حَصْنَتِهِ مِنْ تَأَمِّيِ الْعَتِيدِينَ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

الحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْحَيِّ الْقَادِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ، تَقْدِيسٌ وَتَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْخُلُوفِينَ، ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَالْإِفْضَالِ وَالْإِنْعَامِ، وَالْمُسَبِّحَةِ النَّافِذَةِ وَالْإِرَادَةِ الْكَامِلَةِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، طَائِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَوَالِكُ كُلِّ شَيْءٍ، وَجَاعِلُ كُلِّ شَيْءٍ، وَخَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنَّهُ يُفْضِي بِالْحَقِّ، وَيَعْدِلُ فِي الْحُكْمِ، وَيُخَلِّقُ بِالْقِسْطِ، وَيَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ، وَيَنْهَى عَنِ الْفُرْجِ، وَيَنْهَى عَنِ الْفُحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ، وَلَا يَكُنْ لَكَ نَفْسٌ إِلَّا وَشَعَهَا، وَلَا يَحْمِلُهَا قُوَّةٌ طَائِقُهَا، وَلَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر پیامبرش محمد و خاندان طاهرینش باد.

حمد سزاوار خدای یکتای تنهاست، بی نیاز و زنده و توانا و دانا و حکیم و بلند مرتبه و عظیم، کسی که از صفات مخلوقین برتر است و صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و دارای مسببت نافذه و اراده کامله، کسی که او را مثل نیست، و شنوا و بینا است، دبدگان او را در نمی یابد و او دیدگان را إدراک می کند و او لطیف و خبیر است.

و شهادت می دهم که هیچ معبودی جز «الله» نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، آفریننده و مالک هر چیزی است و جاعل و محدث و پرورنده هر شئی است او به حق حکم می کند و در حکم عدل می ورزد و به فسط فرمان می دهد و به عدل و احسان و عطا به خویشان امر می کند و از فحشا و زشتی و سنم باز می دارد، هیچکس را به عملی فوق توانائیش تکلیف نکند و بیستی از طافت بر

الْحَبَّةُ الْبَالِغَةُ. وَ لَوْ شَاءَ لَهْدَى النَّاسَ أَجْمَعِينَ، يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ، وَ يَهْدِي مِنْ بِنَاءِ
إِلَى جِوَارِطِ مُسْتَقِيمٍ.

لَا يُعْجَلُ بِالْعُقُوبَةِ، وَ لَا يُعَذَّبُ إِلَّا بَعْدَ إِبْصَاحِ الْحَبَّةِ وَ تَقْدِيمِ الْآيَاتِ وَ النَّدَارِ، لَمْ
يُسْتَعِيدْ عِبَادَهُ بِأَمٍّ بَيِّنَةٍ لَهُمْ، وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَمْ يَنْصِبْهُ لَهُمْ، وَ لَمْ يَكِلْهُمْ إِلَى أَنْفُسِهِمْ
وَ اخْيَارِهِمْ وَ أَرْأَيْتُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اخْيَارِهِمْ فِي خِلَافَتِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.
وَ أَلَمْ يَهْدِ أَنْ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ وَ أَمِيْنَهُ، وَ أَلَمْ يَنْبُغْ عَنْ رَبِّهِ، وَ دَعَا إِلَى
سَبِيلِهِ بِأَعْيُنِكَ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ عَمِلَ بِالْكِتَابِ وَ أَمَرَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ أَوْصَى بِاتِّسْلُكِ بِهِ
وَ بِعِزَّتِهِ الْإِبْرَةِ بِفَضْلَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيْهِ حَوْضُهُ، وَ إِنَّ
اعْتِصَامَ الْمُسْلِمِينَ بِهَا عَلَى الْحَبَّةِ الْوَاضِحَةِ، وَ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَ الْخَبِيئَةِ الْبِضَاءِ
الَّتِي لَيْلُهَا كُفَّارُهَا، وَ بَاطِنُهَا كُظَاهِرُهَا، وَ لَمْ يَدْعَ أَهْلُهُ فِي مُشَبَّهَةٍ وَ لَا عَمَى مِنْ أَفْرَةٍ، وَ لَمْ

کسی بار نهد. حجت بالغه از آن اوست و اگر بخواید همه مردم را هدایت
می کند، به خانه یسلم و سلامت افرامی خواند و هر کس را که بخواید به راه راست
هدایت می نماید.

در عقوبت متاب نکند و قبل از اِصْباح حجت و تقدیم آیات و بهم رساندن،
عذاب نکند، پندگانش را به پرستش چیزی که آن را بر ایشان واضح فرمود،
نمی خواند و آنها را به اطاعت پیشوایی که بر آنها منصوب نکرده فرمان می دهد،
و در طاعتش، ایشان را به خود و اختیار و آراستان و اشی گذارد، و خلافت
خود را به اخراج و ایشکار ایشان نمی سیارد، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

و شهادت می دهد که محمد ﷺ بنده و رسول و امین اوست و او از جانب
پروردگارش تبلیغ کرد و با حکمت و موعظه حسنه به راه خداوند افرخواند، و به
قرآن کریم عمل نمود، و به پیروی آن فرمان داد و به تمسک به قرآن و عمرتس که
اثمته بعد از اویند - صلوات الله علیهم - فرمان داد و اینکه قرآن و عترت از
یکدیگر جدا نشوند نا آنکه در حوض کوثر بر او در آیند، و غمّشک مسلمین به آن
دو بر پایه حجت روشن و راه راست و دین حنیف درختانی است که شبش
مانند روزش و باطنش مانند ظاهرش می باشد. آتش را در شبهه و کوری در

يَذْجُرُهُمْ إِلَآهُ وَلَا نَصِيحَةَ وَلَا هِدَايَةَ. وَلَمْ يَدْعُ بِرَهَانًا وَلَا حُجَّةٍ إِلَّا أَوْضَحَ شَمْلَهَا وَ أَقَامَ لَهَا دَلِيلَهَا. لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. وَ لِيَهْتَبِكَ مِنْ خَلْقٍ عَنْ تَكْبَرِهِ وَ يَحْتَسِبَ مِنْ خَلْقٍ عَنِ يَتَقَرُّ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا مُؤَيِّنَ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَلَّا يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. وَأَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَارُ. وَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَلْقَ يُحْكَمُونَ لِمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ عَزَاً مِمَّا قَضَىٰ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. وَأَنَّ مِنْ خَزَائِمِ الْأُولَىٰ مَنْ خَلَّلَ خَرَامًا أَوْ غَيْرَ سُنَّةٍ أَوْ تَقَضَّىٰ قَرِيبَةً أَوْ بَدَّلَ شَرِيعَةً أَوْ أَخَذَتْ بِدَعْوَةٍ يُرِيدُ أَنْ يُنْبِغَ عَلَيْهَا وَيَضُرُّهُ وَجُوهُ النَّاسِ إِلَيْهَا فَفَذَّ أَقَامَ نَفْسَهُ بِقَرِيبَتِهِ. وَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ مَنَعَ اللَّهُ زَيْلًا. وَ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ. وَ مَا وَاءَ النَّارَ وَ بَشَّ شَتَّى الْعَالَمِينَ. وَ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ

کار خود، فرو نگذاشته و هیچ دلالت و نصیحت و هدایتی را از ایشان دریغ نداشته، و هیچ برهان و حجتی را فرو نگذاشته است جز آنکه راهش را روشن کرده و دلیلی را اقامه فرموده تا پس از رسولان، مردم را بر خداوند حجتی نباشد، و تا هلاک شود کسی که از پیکر هلاک است و زنده شود هرکس که از پیکر زنده است.

مراد حجتی است تا پس از رسولان

و شهادت می‌دهم که هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد - آنگاه که خدا و رسولش به امری فرمان دهند - در امر خود به دلخواه عمل کنند. و اینکه خداوند هر که را بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند. و اینکه ایشان مؤمن نباشند تا آنگاه که تو را در اختلافات میان خود حکم سازند و سپس در نفوس خود از حکم او دلنگ بوده و به راستی تسلیم باشند. و شهادت می‌دهم کسی که حلالی را حرام کند و یا حرامی را حلال کند یا سنی را تنفیذ دهد و یا به فریضه ای کاسی رساند یا شریعی را تبدیل کند یا بدعتی بیاورد و بخواهد از بدعت او پیروی کند و مردم متوجه آن شوند، به تحقیق که چنین شخصی خود را شریک خداوند قرار داده است. و هرکسی که از او اطاعت و رزد مدعی ربوبیت او شده و او را شریک خداوند خوانده است و گرفتار خشم خداوند خواهد شد و جایگاهش دوزخ خواهد بود. و جایگاه ستمکاران، جایگاه بدی است. و عملش تباه خواهد بود

فی الآخِر من الحَاصِرین. وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ.

فَالْ شَّيْخُ النَّبِیُّ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِیهِ الثَّمَنِیُّ
مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - أَعَانَهُ اللّٰهُ عَلَى طَاعَتِهِ - : إِنَّ الَّذِی دَعَانِی إِلَى تَأْلِیْفِ كِتَابِی هَذَا أَنِّی
لَمَّا قَضَيْتُ وَ طَرَفِی مِنْ زِیَارَةِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ رَجَعْتُ إِلَى نِشَابُورَ
وَ أَقَمْتُ بِهَا. فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ الْمُتَخَلِّفِینَ إِلَى مِنَ الشَّیْعَةِ قَدْ خَبَرْتُهُمُ الْغِیْبَةَ، وَ دَخَلْتُ عَلَیْهِمْ فِی
أَمْرِ الدَّائِمِ طَلَبِ الشَّهَادَةِ، وَ عَدَلُوا عَنْ طَرِیقِ السَّلَامِ إِلَى الْأَرَامِ وَ الْمُقَانِیسِ، فَجَعَلْتُ
أُبَدِّلُ بِمُتَوَدِّعِی فِی إِزْشَادِهِمْ إِلَى الْحَقِّ وَ رَدِّهِمْ إِلَى الصَّوَابِ بِالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِی ذَلِكَ عَنْ
النَّبِیِّ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ. حَتَّى وَرَدَ إِلَیْنَا مِنْ بَخَارَا شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ
وَ الْبَاهِغَةِ بِتَلْقَیِّ قَوْمٍ طَالَ مَا تَمَلَّیْتُ لِفَائِدَةٍ وَ اسْتَفْتُ إِلَى مَسْأَلَتِهِ لِجِدِّهِ وَ سَدِيدِ زَأْبِهِ وَ
اسْتِیْقَانَةِ طَرِیقَتِهِ، وَ هُوَ الشَّيْخُ نَحْمُ الدِّیْنِ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ -
عَلِیِّ بْنِ الصَّلْبِ الثَّمَنِیِّ - أَدَامَ اللّٰهُ تَوَفِيقَهُ - وَ كَانَ أَبِي عَلِیٌّ - بَزَوِی عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ -
أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْبِ - قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ - وَ بَعَثَ جَلْمَتَهُ وَ عَمَلَهُ وَ زُهْدَهُ وَ فَضْلَهُ وَ

و او در آخرت از زیانکاران است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.
مؤلف این کتاب: شیخ فقه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی گوید: انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در
زیارت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - بر آورده شد به نیشابور برگشتم
و در آنجا اقامت گزیدم، و دیدم بیشتر شمعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند
در امر غیبت حیرانند و درباره امام فاطمه علیها السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف
گشته و به رأی و قبایس روی آورده اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر
اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم تلاش خود را در ارشاد ایشان بکار بستم تا
آنها را به حق و صواب دلالت کنم.

تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا
بر ما وارد شد، من به جهت آنکه وی دیندار و حوش فکر و راست کردار بود، از
دیرزمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نعم الدین
محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت علیه السلام بود و پدرم از حد او محمندن -

عبادت. و كَانَ أَحَدُهُمَا مُحْتَدِثِينَ عِيسَى فِي فَضْلِهِ وَ جَلَالَتِهِ يَرْوِي عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدَ اللَّهِ
ابْنِ الصَّلْبِ الْقُمِيِّ - رحمته الله - وَ بَقِيَ حَقُّ لِقَائِهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارَ وَ رَوَى عَنْهُ، فَلَمَّا
أَطْفَرَنِي اللَّهُ - تَعَالَى وَ كَثُرَ - بِهَذَا الشَّيْخِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذَا الشَّيْبِ الرَّفِيعِ شَكَرْتُ اللَّهَ
تَعَالَى وَ كَثُرَ عَلَيَّ مَا تَبَشَّرَنِي بِهِ لِقَائِهِ وَ أَكْثَرَنِي بِهِ مِنْ إِخَائِهِ. وَ خَبَانِي بِهِ مِنْ وَدَمِ وَ حَفَائِهِ.
فَبَيْنَمَا هُوَ مُجْتَذِئِي ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ ذَكَرَنِي عَنْ رَجُلٍ قَدْ لَقِيَهُ بِبَحَارٍ مِنْ كِبَارِ الْفَلَاسِفَةِ وَ
الْمُتَفَنِّينَ كَلَامًا فِي الْغَائِمِ عليه السلام قَدْ خَبَّرَهُ وَ شَكَّكَهُ فِي أَثَرِهِ يُطَوِّلُ غَيْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ أَخْبَارِهِ.
قَدْ كَوَتْ لَهُ لُصُولًا فِي إِبْطَابِ كَوْنِهِ عليه السلام. وَ زَوَّيْتُ لَهُ أَخْبَارًا فِي غَيْبَتِهِ غَيْرِ الْبَقِيَّةِ وَ
الْأَيْمَةِ عليه السلام شَكَّكَتْ إِلَيْهَا نَفْسَهُ. وَ رَأَى بِهَا عَنْ قَلْبِهِ مَا كَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الشَّكِّ وَ
الْإِتْيَابِ وَ الشُّبُهَةِ. وَ تَلَقَّى مَا تَخِيفُ مِنَ الْأَثَرِ الصَّحِيحَةِ بِالشَّيْخِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقَبُولِ وَ
التَّسْلِيمِ. وَ سَأَلَنِي أَلْ أَسْتَنْتَ [كَلَامٌ] فِي هَذَا الْمَقْصِدِ جَنَابًا. فَأَجَبْتُهُ إِلَى مُلْتَمِسِهِ وَ وَعَدْتُهُ جَمْعَ

احمد بن علي بن صلت - روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را
می ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و حلالی که داشت، از ابو طالب
عبدالله بن صلت قمی رحمته الله روایت می کرد و باقی بود تا آنکه محمد بن حسن صفار
او را دیدار کرد و از او روایت نمود رحمته الله

پس چون خدای - تعالی - مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید
او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیب ساخت و به برادرش گرامیم داشت و
دوستی و صفاش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت،
کلامی از یکی از فلاسفه و متفکین بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد
فائمه علیها السلام حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به
شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت علیها السلام بیان
کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در غیبت آن امام، روایت کردم
و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و
احادیث صحیحی را که از من فراگرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت
و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم من نیز
درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هرگاه خداوند وسایل مراجعت را

عَا جِئْنِي إِذَا سَأَلَ اللَّهُ لِي الْقَوَدَ إِلَى مُسْتَقَرِّي وَ وَطَنِي بِالرَّيِّ.

فَبَيَّنَّا أَنَا ذَاتَ تَبَلُّغٍ أَكْثَرُ فَمَا خَلَعْتُ وَزَانِي مِنْ أَهْلِ وَ دَوْلَةٍ وَ إِخْوَانٍ وَ نَفْسِي إِذْ عَلَيَّ
الْثُومُ. فَرَأَيْتُ كَأَنِّي بِمَكَّةَ أَطُوفُ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَأَنَا فِي الشُّوْطِ السَّابِعِ عِنْدَ الْخَطْرِ
الْأَسْوَدِ أَتَسَلَّبُهُ وَ أَتَبَلُّهُ. وَ أَقُولُ: «أَمَانَتِي أَدْبَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي نَعَاهَدْتُهُ لِيَتَنَهَّدَ لِي بِالْمُؤَاذَةِ»
فَأَرَى مَوْلَانَا الْقَائِمَ صَاحِبَ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ إِنَّمَا بَابُ الْغَيْبَةِ، فَأَذْثُو مِنَهُ
عَلَى شُغْلِ قَلْبٍ وَ تَشَمُّمٍ بِخَيْرٍ، فَعَلِمَ ﷺ مَا فِي نَفْسِي بِتَرْجِيهِ فِي رَجُلِي، فَسَلَّسْتُ عَلَيْهِ قُوَّةً
عَلَى السَّلَامِ، ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى نَكُنِّي مَا فُذِّمْتَكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا
ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا صَنَعْتُ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ. فَقَالَ ﷺ: لَيْسَ عَلَيَّ ذَلِكَ السَّبِيلُ، أَمَرْتُكَ أَنْ
تُصَنِّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَ أَدْكُرُ فِيهِ غِيَابَ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ. ثُمَّ مَضَى صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ.

به محل استفرار و وطن - شهر ری - فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است
اقدام نماید.

در این میان، شبی دربارۀ آنچه در شهر ری بازگذاشته بودم از خانواده و
فرزندان و برادران و نعمتها اندیشه می کردم که ناگهان خواب بر من غلبه کرد و در
خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می کنم و در شوط
هفتم به حجر الاسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیدم، این دعا را می خواندم:
این امانت من است که آن را تأذیه می کنم و پنهان من است که آن را تعاهد می کنم
تا به ادای آن گواهی دهی. آنگاه مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را
دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به
ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در جهر: من نگریمت و راز دروغم را دانست.
بر او سلام کردم و او پاسخ داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف
نمی کنی نا اندوهت را زایل سازد؟ عرص کردم: یا ابن رسول الله! درباره غیبت
پیشتر رساله هایی تألیف کرده ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می کنم
که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگوئی. آنگاه آن
حضرت - صلوات الله علیه - گذشت.

فَاسْتَبْتُهُمْ فَرَعَا إِلَى الدُّعَاءِ وَالْبُكَاءِ وَالنُّبْتُ وَالشُّكْوَى إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ النَّجْمِ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ ابْتَدَأْتُ فِي تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ مُجِيبًا لِأَمْرِ رَبِّي أَهْوَى وَحُكْمِهِ، مُسْتَعِينًا بِإِلَهِهِ وَتَوَكَّلًا عَلَيْهِ، وَمُسْتَعِيزًا مِنَ التَّصْغِيرِ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

الْخَلِيفَةُ قَبْلَ الْخَلِيفَةِ: (۱)

أَنَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - الْآيَةُ» (۲) نَبَذَ عَزَّوَجَلَّ بِالْخَلِيفَةِ قَبْلَ الْخَلِيفَةِ، لَقَدْ ذَكَرْتُ عَلَى أَلْفِ الْحِكْمَةِ فِي الْخَلِيفَةِ أَتْلَعُ مِنَ الْحِكْمَةِ فِي الْخَلِيفَةِ، فَلِذَلِكَ ابْتَدَأْتُ بِهِ لِأَنَّهُ سُبْحَانَهُ حَكِيمٌ، وَ الْحَكِيمُ مَنْ يَبْدَأُ بِالْأَهَمِّ دُونَ الْأَعْمِ، وَ ذَلِكَ تَصَدِيقُ قَوْلِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ تَمَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» وَلَوْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ

من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید به تألیف این کتاب آغاز کردم تا امر ولی و حجت خدا را امتثال کرده باشم در حالیکه از خدای - تعالی - کمک می خواهم و بر او توکل می کنم و از نقصانات خودد امرزش می خواهم و توفیق من به واسطه اوست، بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.

«خلیفه» پیش از آفرینش

اما بعد، خدای - تبارک و تعالی - در کتاب محکم خود می فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهم؛ خلیفه هستم. خدای عز و جلّ بمنش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهم را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام جعفر صادق علیه السلام است که می فرماید: «حجبت خدا پیش از خلق است و همراه خلق است و پس از خلق است». و اگر خداوند خلق را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تناهی

الحقیقه خلواً من الحقیقه لکان قد عرَضَهُم لِلتَّلَافِ، وَ تَمَّ يَدْوَجُ الشَّيْئَةُ عَنْ سَفَهِهِ بِالْوَرَعِ
الَّذِي نَوَجِبُ جَعَلَهُ مِنْ إِنْسَانِيَةِ الْخُدُودِ وَ تَقَرُّمِ الْمَقْصِدِ، وَ اللَّحْظَةُ الْوَاحِدَةُ لَا تُسَوِّغُ
الْحِكْمَةَ ضَرْبَ ضَرْبٍ عَلَيْهَا، إِنَّ الْحِكْمَةَ نَعْمَ كَمَا أَنَّ الطَّاعَةَ نَعْمَ، وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ الدُّنْيَا لَعَلُّو
سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ لَزِمَتْهُ أَنْ تُصَحِّحَ عَذَابَ التَّوْبَانِ فِي إِطْلَاقِهَا الرُّسَالَةَ، وَ لَوْلَا أَنَّ الْقُرْآنَ
نَزَلَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ لَوَجِبَ كَوْنُ رَسُولٍ فِي كُلِّ رَقَبَةٍ، قَلَمًا صُنِعَ ذَلِكَ
لَا تَتَلَعَّعَ مَعْنَى كَوْنِ الرُّسُولِ بَعْدَهُ، وَ تَقْتَضِي الصُّورَةَ الْمُشْتَدِّعَةَ لِلْعَلَبَةِ فِي التَّغْلِبِ، وَ ذَلِكَ
أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَدْعُو إِلَى سَبَبٍ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَنْصَوِّرَ فِي الْعُقُولِ حَقَائِقَهُ، وَ إِذَا لَمْ يَنْصَوِّرْ
ذَلِكَ لَمْ تَنْتَبِهِ الدُّعْوَةُ وَ لَمْ تَنْتَبِهِ الْحُجَّةُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ نَأْتَتْ أُنْكَارُهَا، وَ تَبَيَّرَ عَنْ
أَصْدَادِهَا، فَلَوْلَا كَانَ فِي الْعَقْلِ الْإِنْكَارُ الرُّسُولِ لَمَا بَعَثَ اللَّهُ غُرُوجًا نَبِيًّا نَطُّ.

مثال ذلك الطبيب يحتاج بالمرضى بما يوافق طباعه، ولو عاتبه بدوام مخالفت طباعه

قرار داده است و سببه را از بی چاره‌دینی باز ندانسته است بدان گونه که حکمتش اقتضاء می‌کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران، در حالی که حکمت الهی اجازه نمی‌دهد یک جنم برهم زدن از آن صرف نظر شود. حکمت الهی فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیت دارد. و کسی که بیندارد دنیا لحظه‌ای بدون امام می‌پاید، لازمه اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال رسالت صحیح بداند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ را خاتم الانبیاء نامیده، باسی در هر زمانی پیامبری باعد، ولی چون ختم نبوت به صحت پیوسته است، بودن پیامبری از رسول اکرم مستثنی است تنها یک صورت معقول باقی می‌ماند که آن وجود حلیفه حق است. زیرا خدای تعالی به سببی نمی‌خواند مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند، دعوت الهی تحقق نیابد و حجت ربانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر چیزی با همانند خود اثبات می‌جوید و از ضد خویش دوری می‌جوید و اگر عقل، رسولان الهی را انکار می‌کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث نمی‌فرمود.

مثال آن طبیب است، بیمار را با داروئی که موافق طبع اوست معالجه می‌کند و

أَدْنَى ذَلِكَ إِلَى تَلْفِيهِ. فَتَبَيَّنَ أَنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. لَا يَدْعُو إِلَى سَبِّ إِلَّا وَلَهُ فِي الْعُقُولِ صُورَةٌ ثَابِتَةٌ. وَبِالْحَكِيمَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُسْتَخْلَفِ كَمَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الْعَائِدَةِ وَالْحَاصَةِ. وَفِي الْمُتَعَارِفِ مَتَى اسْتَخْلَفَ مِلْكٌ ظَالِمًا اسْتَدُلَّ بِظُلْمِ خَلِيفَتِهِ عَلَى ظُلْمِ مُسْتَخْلِفِهِ. وَإِذَا كَانَ عَادِلًا اسْتَدُلَّ بِعَدْلِهِ عَلَى عَدْلِ مُسْتَخْلِفِهِ. فَتَبَيَّنَ أَنَّ خِلَافَةَ اللَّهِ تَوْجِبُ الْعِصْمَةَ وَلَا تَكُونُ الْحَكِيمَةُ إِلَّا مُنْعَصُومًا.

[وَجُوبُ طَاعَةِ الْخَلِيفَةِ:]

وَلَمَّا اسْتَخْلَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ فِي الْأَرْضِ أَوْجِبَ عَلَى أَهْلِ السُّنُونِبِ الطَّاعَةَ لَهُ لَكَيْتَ الظُّلْمَ بِأَهْلِ الْأَرْضِ. وَلَمَّا أَوْجِبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْخَلْفِ الْإِيمَانَ بِمَلَائِكَتِهِ اللَّهُ وَ أَوْجِبَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ السُّجُودَ لِخَلِيفَةِ اللَّهِ. ثُمَّ لَمَّا امْتَنَعَ مُصْبِعٌ مِنَ الْجِنَّ عَنْ السُّجُودِ لَهُ أَهْلُ اللَّهِ بِهِ الدُّلُّ وَالصَّغَارُ وَالذَّمَارُ. وَالْأَهْرَاءُ وَالْقَعْنَةُ إِلَى بَرِّ الْقِيَامَةِ. عَلَيْنَا بِذَلِكَ رُتْبَةُ الْإِمَامِ وَ تَفَضُّلُهُ.

اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست. بهار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند «احکیم الحاکمین» و از هر حکیمی حکیم تر است، به سببی نمی خواند جز آنکه صورت ثابته ای از آن سبب در عقول موجود است. همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گراز دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می داند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاد می کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

وجوب اطاعت از خلیفه

چون خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمانها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به نخلی واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب صاحب و منها یک تن از حبیبان از سجده نه او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و یستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت

وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا عَلَّمَ الْمَلَائِكَةَ الَّتِي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلْقَهُ أَلْهَدَهُمْ عَلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَلْعَنُ شَهَادَةً. فَلَقَرَمَ مَن ادَّعى أَنَّ الْخَلْقَ يَخْتَارُ الْخَلِيفَةَ أَنْ تَشْهَدَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ عَنْ أَجْرِهِمْ عَلَيْهِ. وَ الشَّهَادَةُ الْعَظِيمَةُ تُدَلُّ عَلَى الْخَطْبِ الْعَظِيمِ كَمَا بَيَّنَّتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الشَّاهِدِ فَكَيْفَ وَ أَنَّى يَنْجُو صَاحِبُ الْاِخْتِيَارِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ شَهِدَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ أَوْلَهُمْ وَ آخِرُهُمْ. وَ كَيْفَ وَ أَنَّى يُعَذِّبُ صَاحِبُ النَّصِّ وَ قَدْ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ.

وَ لَهُ رَجُلٌ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّ الْقَضِيَّةَ فِي الْخَلِيفَةِ بَاقِيَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ مَن رَغِمَ أَنْ الْخَلِيفَةَ أَرَادَ بِهِ الْبُيُوتَةَ مَدَّ أَلْطَمًا مِنْ وَجْهِهِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَدَّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ [الْمُضَالِغَةِ] إِنْ خَلَفَاءَ وَ اِجْدِيدِينَ كَمَا قَالَ جَلُّ وَ تَقَدَّسَ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي دِينِهِمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَمَّا يُغْنِيهِمْ أَمْثَلُ يُشْرِكُونَ بِ

دچار لعنتش ساخت. از این مطالب رنج و فضل امام دانسه می شود.

و چون خدای تعالی به ملائکه اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرر می کند آنها را گواه این موضوع گرفت. زیرا علم، گواهی و شهادت است و کسی که ادعا می کند که خلیفه را مردم انتخاب می کنند، باید همه ملائکه گواه آن باشند و به حکم عادت، شهادت بزرگ بر کار بزرگ دلالت دارد. پس چگونه کسی که خلیفه را به میل خود اختیار می کند، از عذاب الهی می رهد در حالی که همه فرشتگان علیه او گواهی دهند و چگونه کسی به نص خدا و پیامبر خلیفه حق را بشناسد عذاب شود در حالی که همه فرشتگان به سود او گواهی دهند.

وجه دیگر این استدلال آن است که قضیه خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بپندارد خلافت همان نبوت است از جهتی اشتباه کرده است. و این را آن رو است که خدای تعالی وعده فرموده است که از این اُمت قاضیه خلقای پر حق برگزیند. چنانکه در قرآن کریم است «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند وعده فرموده است که آنها را در زمین خلیفه گرداند. همچنان که پیشینیان آنها را خلیفه گردانید. و برای آنها همان دینی را استوار کند که پسند

شبهه^(۱) و لو كانت قضية الخلافة قضية النبوة أوجب حكم الآية أن يثبت الله عز وجل نبياً بعد محمد ﷺ و ما ضاع قوله: «و خاتم النبيين»^(۲) فثبت أن الوعد من الله عز وجل ثابت من غير النبوة و ثبت أن الخلافة تخالف النبوة بوجه و قد يكون الخليفة غير نبي و لا يكون النبي إلا خليفة.

و آخر: هو أنه عز وجل أراد أن يظهر باستيعابهم الخلق بالسجود لأدم عليه السلام المنافع و إخلاص الخلق كما كشفت الأتباع و الخبر عن قبايعها، أعني ملائكة الله و الشيطان، و لو و كل ذلك المفق - من اختيار الإمام - إلى من أضمر سوءاً لما كشفت الأتباع عنه بالترخيص، و ذلك أنه يحتاج المنافع من تمتع نفسه بطاعته و السجود له، فكيف و أنى يرسل إلى ما في الضائر من النفاق و الإخلاص و الحسد و الذم الدنسين

اوست و به جای ترسی که دارند امنیت خاطر به آنها بخشد، نا تنها مرا بپرستند و به همراه، من هیچ چیزی را شریک نگیرند» و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم می آید خدای تعالی به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم ﷺ پیامبری بفرستد و آیه (و خاتم النبيين) صحیح نباشد.

پس ثابت شد که وعده خداوند ثابت است و آن غیر نبوت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد، اما هر پیامبری مقام خلافت را داراست.

و مطلب دیگر آن است که خدای تعالی خواسته است با دستور سجده به آدم، نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد. چنان که گذشت روزگار و آزمایش و اختیار، پرده از واقعیت کار آنها برگرفت، مقصود ملائکه خدا و شيطان است. و اگر خداوند این معنی - که عبارت از اختیار امام باشد - را به بد دلان واگذارد، گذشت ایام. پرده از سوء نیت آنان بر ندارد، زیرا منافق کسی را برمی گزیند که نفس ملائیم و متساهلی داشته باشد و از او اطاعت کند و برای او سجده نماید، پس چگونه می توان به ما فی الضمیر مردم دست یافت و نفاق و اخلاص و حسد و دزدیهای پنهان ایشان را شناخت.

و رَحْمَةً اخْرَى: وَ هُوَ لَنْ الْكَلْبَةِ تَتَخاضَلُ عَلَى اَنْفَادِ الْمُحَاطَبِ وَ الْمُحَاطَبِ، فَيُخَاطَبُ الرَّحْلُ عِبْدَةً يُجَالِثُ جِطَابَ سَيِّدِهِ، وَ الْمُحَاطَبُ كَانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، وَ الْخَاطِبُونَ مَلَائِكَةُ اللهِ اَوْ لَهْمُ وَ اجْرُهُمْ، وَ الْكَلْبَةُ الْقَوْمُ لَهَا تَصْلُحَةُ عُمومٍ كَمَا أَنَّ الْكَلْبَةَ الْمُخْصُوصَ لَهَا تَصْلُحَةُ خُصُوصٍ، وَ الْمَثُورَةُ فِي الْعُمومِ أَجَلٌ مِنَ الْمَثُورَةِ فِي الْمُخْصُوصِ كَالْوَحْدِ الَّذِي هُوَ عُمومٌ عَلَى عَامَّةِ خَلْقِ اللهِ يُجَالِثُ الْحَيَّ وَ الزَّكَاةَ وَ سَائِرَ أَبْوَابِ الشَّرْعِ الَّذِي هُوَ مُخْصُوصٌ، فَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» قُلٌّ عَلَى أَنَّ فِيهِ مَعْنَى مِنَ مَعَانِي التَّوْحِيدِ لِمَا أَخْرَجَهُ مَخْرَجَ الْعُمومِ، وَ الْكَلْبَةُ إِذَا جَاوَزَتْ الْكَلْبَةَ فِي مَعْنَى لَزِمِهَا مَا لَزِمَ أَخْتَهَا إِذَا جَمَعَتْهَا مَعْنَى وَاحِدٌ، وَ وَجْهٌ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عَلِيمٌ أَنَّ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يُوجِدُهُ وَ يَتَأَمَّرُ لِأَمْرِهِ، وَ أَنَّ لَهُمْ أَقْدَاءَ يُعَيِّبُونَهُمْ وَ يَسْتَبِيحُوا عَرَبَتَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّ عَزَّوَجَلَّ قَصَرَ الْأَبَدِيِّ عَنْهُمْ جَبْرًا وَ قَهْرًا لَيَطْلُبَ الْحِكْمَةُ وَ ثَبَّتَ الْإِجْبَارَ رَأْسًا، وَ

و وجه دیگر آن است که سخن به حسب قدر گوینده و شنونده تفاوت می کند، مثلاً گفتار مردی با بنده خود با گفتار او با سرورش فرق می کند، انجا گوینده خدای تعالی است و شنوندگان همه ملائکه او، و سخنی که عمومی باشد، دارای مصلحتی عام است، همچنان که سخنی که مخصوص باشد، دارای مصلحتی مخصوص است و یاداش کارهای عمومی از یاداش کارهای مخصوص، جلیل تر است، مثلاً یکتاپرستی که حکمی عمومی است و بر عامة خلق خدا واجب شده است، غیر از حج و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عده ای خاص است، و گفتار خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلالت بر آن دارد که در آن، معنایی از معانی توحید نهفته است، زیرا آن را بطور عموم ادا فرموده است، و اگر کلمه ای در پی کلمه ای دیگر در آید و مقصود از هر دو یک معنی باشد، در لوازم معنا با یکدیگر شریک خواهند بود، و وجه آن این است که خداوند می دانست که در میان بندگان کسافی هستند که او را نکامی شمرند و فرمانش را استثال می کنند، و نزد میان ایشان کسافی هستند که از آن بندگان عیب جوئی کنند و حرم ایشان را مباح شمرند، و اگر خدای تعالی با قهر و غلبه از ایشان جلوگیری نغاید حکمت باطل شده و

بَعْلَى الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَالْعِبَادَاتِ. وَلَمَّا اسْتَعَالَ ذَلِكَ وَجِبَ أَنْ يَنْدَافِعَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ بِخَضِرٍ مِنَ الضَّرْبِ لِأَسْطَلِّ بِهِ وَمَنْعَهُ الْعِبَادَاتِ وَالْمَسْئُوتَاتِ فَكَانَ الْوَجْهُ فِي ذَلِكَ إِفَامَةً الْحُدُودِ كَالْفَطَمِ وَالصَّلَافِ وَالْقَتْلِ وَالْحَبْسِ وَنَحْصِلُ الْمُتَّقُونَ كَمَا قِيلَ: «مَا يَزْعُ السُّلْطَانُ أَكْثَرَ بِمَا يَزْعُ الرُّؤَاةُ» وَقَدْ تَقَلَّقَ بِثَلْبَةِ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ زُهْدَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» ^(۱) فَوَجِبَ أَنْ يَنْصَبَ عَزَّ وَجَلَّ خَلِيفَةً بَقَصَرُ مِنْ أَهْدَى أَعْدَائِهِ عَنْ أَوْلِيَائِهِ مَا تَصِحُّ بِهِ وَعَقَّةُ الْوَلَايَةِ. لِأَنَّهُ لَا وَلايَةَ مَعَ مَنْ أَثْقَلَ الْمُتَّقُونَ وَصَحَّحَ الْوَاجِبَاتِ وَوَجِبَ خَلْفُهُ فِي الْعُقُولِ. جَلَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ.

وَالْحَكِيمَةُ اسْمٌ مُشْتَرَكٌ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَزَلْ بَنَى مَسْجِدًا وَلَمْ يَزِدْ فِيهِ وَنَصَبَ فِيهِ مُؤَدَّنًا كَانَ مُؤَدَّنُهُ. فَأَمَّا إِذَا أَذِنَ فِيهِ أَتِيًّا ثُمَّ نَصَبَ فِيهِ مُؤَدَّنًا كَانَ خَلِيفَتُهُ. وَكَذَلِكَ الصُّورَةُ فِي

اختیار از میان می رود و ثواب و عقاب و عبادات معنی نخواهد داشت. و به همین جهت خداوند به گونه ای از اولیای خود دفاع می کند که سبب بطلان عبادات و مشروبات نگردد و راه آن. اقامه حدود. مثل قطع بد ساری و دار زدن جانی و حبس و تحصیل حقوق است. چنانکه گفته اند: جلوگیری سلطان. بیشتر از جلوگیری فرآن است. و مثل آن نیز در سخن خدای تعالی آمده است: «یهودیان در دل. از شما بیشتر می ترسند تا از خدا». پس بر خدای تعالی واجب است که خلیفه ای نصب فرماید و سر دشمنانش را از دوستانش بگرداند. به شرط صحت و ولایت. زیرا کسی که از حقوق غفلت نماید و واجبات را ناه سازد، ولایتی ندارد. و خلغ او از نظر عمل واجب است. و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد.

و «خلیفه» لفظ مشترکی است. زیرا اگر شخصی مسجدی بنا کند و خود در آن اذان ننگته و موقت برای آن بگمارد، او. مؤذن آن مسجد است. اما اگر اقامی خود در آن مسجد اذان بگوید و سپس مؤذن برای آن بگمارد. آن شخص دوم. خلیفه مؤذن خواهد بود.

و در عقل و عرف نیز کار بدین صورت است. مثلاً اگر مأمور آخذ مالیات

اتَّقُوا اللَّهَ وَالْمَظَالِمَ، فَكَذَلِكَ التَّوَلَّى فِي صَاحِبِ الْعَرَبِ وَالْمَظَالِمِ، فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ مِنَ الْأَنْبَاءِ الْمُسْتَرَكَّةِ، فَكَانَ مِنْ صِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ الْإِتِّصَافُ بِالْأَوْلِيَاءِ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ مَعْنَى إِنْ خَلِيفَتِهِ، فَلِهَذَا السَّائِلُ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَلِيفَةِ دُونَ مَعْنَى أَنْ يَتَّبِعَهُ شَرِيكاً مَعْبُوداً مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَهَذَا مِنَ السَّائِلِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُؤْتِيَهُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَجَلَّ «يَبْدِي اسْتَكْبَرْتُ»^(۱) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَطْلُعُ الْعُذْرُ وَلَا يُؤْهِمُ أَنَّهُ خَلِيفَةُ سَائِرِ اللَّهِ فِي وَحْدَتِهِ، فَقَالَ بَعْدَ مَا عَزَمَتْ أَنَّهُ خَلَقَ اللَّهُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ، ثُمَّ قَالَ: «يَبْدِي اسْتَكْبَرْتُ» وَ الْيَدُ فِي اللَّفْظِ قَدْ تَكُونُ بِمَعْنَى الْيَعْنِي، وَ قَدْ كَانَ فِيهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ يَغْنَمَانِ حَتَّى نَصَأَ^(۲) كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَسْتَعِ عَلَىكُمْ نِقْمَةً

بگوید: این شخص خلیفه من است. آن شخص خلیفه او در اخذ مالیات است نه در امر پست و رسیدگی به مظالم، و هم بطور است اگر مأمور پست و با حاکم مظالم، خلیفه معرفی کند. پس روشن شد که «خلیفه» از اسما مشتق است، و باید دانست که معنای خلیفه الله در چه امری جانشین اوست؟ یکی از صفات هدای تعالی این است که انتقام دوستهایش و اذیت دشمنانش می ستاند، و این معنا را به خلیفه خود واگذاشته و او را جانشین خود در اجرای عدالت نموده است، البته نه بدان معنی که حلقه، شریک خدا دو معبود است باشد و به این جهت است که هدای تعالی به ابلیس فرموده است: ای ابلیس ا چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ سپس فرمود: آیا به نعمت من تکبر ورزیدی؟ یعنی «بیدی» متعلق است به «استکبرت»، و ممکن است «بیدی» متعلق باشد به خلقت، و در هر حال این کلام برای قطع عذر است تا نوهیم نشود که آدم خلیفه ای است که مشارکت در وحدت او دارد، و فرمود بعد از آنکه دانستی که آدم مخلوق هدای تعالی است، چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ و بعد از آن فرمود: «بیدی استکبرت» و کلمه «ید» در لغت گاهی به معنی نعمت استعمال می شود و هدای تعالی را دو نعمت است که هر یک، نعمتهای فراوانی را دربر

ظاهرة و باطنه»^(۱) و هما یفتنان حوتا یغیا لا یحصى، ثم غلظ علیه القول یقولیه عزوجل: «بئذ یسکنکرت» کقول القایل یسکنی تغائی، و یرنجی تطائی، و هذا أبلغ فی الفصح و ألتنع.

فقرئ عزوجل: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» كانت کلمة منشاءه، أخذ و جریها أنه یصور عند المایل أن الله عزوجل یستبیر خلفه فی مغنی انفس علیه و یصور عند المستدل إذا استدل على الله عزوجل بالعالیه المحکمة و جلایه الجلیلة أنه جل عن أن یتنس علیه مغنی أو یستعجم علیه حال فإنه لا یفجره شیء فی السماوات و الارض و السبیل فی هذه الآتیه المتشابهة کالعیل فی أحوالها من الآتیات المتشابهات أنها تروء إلى المحکات بما یقطع به و منعه العذر للمنتظری إلى الشفء و الإلحاد.

دارد. مانند این سخن او: «وَ اَنْبِیْ عَلَیْکُمْ بَعْتُهُ ظَاهِرَةً وَّ بَاطِنَةً». و این دولعت، بعضی ای بی شمار دیگری را در بردارد. سپس خداوند در عتاب به او، شدت بپشتری به کار برده و فرموده است: «بئذ یسکنکرت» و این. مانند سخن گوینده ای است که می گوید: آیا یا شمس من به جنگ من برخاسته ای و ما نبره من، بر من نبره فرو می آوری؟ و این عمل، زشت تر و طبع نراست.

و گفته خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً». آیه ای متشابه است و معانی متعددی را احتمال می کند. یکر از آن معانی این است که جاهل تصور می کند. خدای تعالی در موضوعی که بر او پوشیده است، با حلقش مشورت می کند، اثنا استدلال کننده ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می کند، می گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمانها و زمین، او را درماده نمی کند، و روش فهم این آیه متشابه، مانند سایر آیات متشابه است که آنها را به آیات محکات ارجاع می دهند، تا قطع عذر کسی گردد که در نادانی و إلحاد گام می گذارد.

فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ^۱ یَدُلُّ عَلَى تَغْنِیْ هِدَايَتِهِمْ لِطَاعَةِ جَلِيلَةِ مُتَقَرَّنَةِ بِالتَّوْحِيدِ، نَافِیَةً عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحُلُوعَ وَالظُّلْمَ وَ تَضْمِیْعَ الْحَقُوفِ، وَ مَا تَصِیْحُ بِهِ وَ مَقْدَةُ الْوِلَايَةِ، فَتَكْتُمُ مَقْدَةَ الْحُجَّةِ، وَ لَا یَبْقَى لِأَخِيهِ عُدُوٌّ فِي إِشْغَالِ حَقِّهِ.

وَ أُخْرَى أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عَلِمَ اسْتِجْلَالَ أَخِيهِ مِنْ عِبَادِهِ یَغْنِیْ مِنْ مَعْنَايِ الطَّلَاعَاتِ نَدْبَهُ لَهُ حَتَّى تَحْصُلَ لَهُ بِهِ عِبَادَةٌ، وَ یَسْتَجِبُ مِنْهَا مَثُوبَةٌ عَلَى قَدْرِهَا مَا لَوْ أَغْلَقَ ذَلِكَ جَاوِزَ أَنْ یَفْعَلَ جَمِیعَ مَعْنَايِ حَقُوفِ خَلِیفَةِ أَوْلَیِّهِمْ وَ أَجْرِهِمْ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، فَلِلْقَوْلِ بِحَقُوفِ اللَّهِ وَ حَقُوفِ خَلِیفِهِ مَثُوبَةٌ جَلِيلَةٌ حَتَّى فَكَّرَ فِيهَا مُفَكِّرٌ عَرَفَ أَجْزَاءَهَا إِذْ لَا وَصُولَ إِلَى كُلِّهَا بِجَلَالَتِهَا وَ عِظَمِ قَدْرِهَا، وَ أَعَدَّ مَعَانِبَهَا وَ هُوَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَائِهَا أَنَّهُ یَشْعُدُّ بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ الْفَلَّاحِ وَ الْبُخْرَسَةِ وَ الْحَبْرَانِ أَوْلَیِّهِمْ وَ أَجْزُهُمْ، بِدَلَالَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً

وَ كَفَّةً خِدَايَ تَعَالَى «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دَلَالَتِ دَارِدَ بِهِ خَلِیفَهُایَ كِه اطَاعَتِ اَزْ اَوْ مَرْجِبِ هِدَايَتِ ایشَانِ مِی گُردِ وَ اَنْ اطَاعَتِ مُتَقَرَّنَ بِهِ نُوْحِدِ اسْتِ وَ نَاقِی وَ اِکْذَاوِی وَ سِتْمَکَاوِی وَ نَصِیْبِ حَقُوفِ اَزْ خِدَايِ تَعَالَى اسْتِ، مَقْصُودِ اَزْ اَنْ هِمَا نِ خِلَافَتِی اسْتِ كِه بِهِ سَبَبِ اَنْ، نِغَامِ اَنْ وَ لَایَتِ دَرِ سْتِ مِی شُودِ، وَ حُجَّتِ اِلهِی بِهِ اَنْ کَامِلِ مِی گُردِ، وَ بَرایِ کَسِی، عِذْرِی دَرِ غَفْلَتِ اَزْ حَقِّ بَاقِی نِمی گُذَاوِدِ.

نکته دیگر آن است که خدای تعالی چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای طاعتی دانست، او را بدان دعوت می کند تا توفیق آن عبادت را در یابد و مستحق پاداشی به اندازه آن طاعت گردد و اگر غفلت از آن روا باشد، رواست که از همه حقوق خلق خود غفلت کند و خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین کند، پس برای کسانی که حقوق الهی و حقوق خلقش را به جا می آورند، پاداش بزرگی مقرر کرده است که چون مفکری در آن اندیشه کند، جزئی از آن را خواهد شناخت، زیرا به واسطه جلالت و بزرگی قدر آن، نمی تواند کل آن را إدراک کرد، و جزئی از اجرایش این است که به وسیله امام عادل، مورچه و بشته و هر جاننداری به سعادت می رسد، زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَ مَا نُوْرَا

لِلْعَالَمِينَ»^(۱)، وَ بَدَّلَ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ فِي بَيْتِهِ نُوْحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ظَلَمْتُ اسْتَشْفَعُوا زَيْتُكُمْ إِنَّهُ كَانَ عَقَاراً يُزِيلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ يُمْذِرُهَا - الْآيَةُ»^(۲)، ثُمَّ مِنْ الْمَذَرِّ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْإِنْسَانُ وَ سَائِرُ الْحَيَوَانَ، وَ تَسَبُّ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ الْهُدَاةُ إِلَى حَقِّ اللَّهِ، فَتُؤَيِّدُهُ عَلَى أَقْدَارِهِ، وَ عُقُوبَتُهُ عَلَى مَنْ عَائِذُهُ بِحِسَابِهِ، وَ لِهَذَا نَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ يُخْتَارُ بِخُتَابِ الْإِنْفَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الَّتِي رَوَّيْتُهَا فِي هَذَا الْمَقْصِدِ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ الْيَلْدَةِ الَّتِي يُخْتَارُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ.

إِنِّيسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُخْتَارَ الْمُتَكَلِّفَةُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «جَاعِلٌ»

تقریباً مگر رحمتی برای جهانیان و بر صحت آن، ابن قول خدای تعالی در قصه حضرت نوح علیه السلام دلالت دارد که فرموده گفتیم از پروردگار آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است و از آسمان باران بی دریغ بر شما می فرستد، و از فوائد ماران بی دریغ، انسان و سایر حیوانات منتفع می شوند، و سبب آن نیز داعیان به دین خدا و هادیان به حق او می باشند، پس پادشاه الهی به اندازه قدر ایشان است و عقوبتش بر معاندین از روی حساب، بر این اساس است که می گوئیم برای بنای عالم و صلاح آن نیازمند به وجود امام می باشیم.

در این کتاب، اخباری که بدین معنی دلالت دارد، در باب «العلیة الیٰی خُتَابُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ» نقل نموده ام.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند

و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جَاعِلٌ» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است، یعنی صفت خلیفه را او انجام

مَنْزُورٌ سِغَةً اللَّهِ الْبَرِّ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ. وَ مِيزَانُهُ قَوْلُهُ: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^(۱)
فَقَوْلُهُ وَ وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، قَدْ ادَّعَى أَنَّهُ بَخْتَارُ الْإِمَامِ وَجِبَتْ أَنْ يَحْتَلِقَ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَلَمَّا
تَطَلَّ هَذَا الْمَقْنَى بَطَلَ الْأَخَرُ إِذْ هُمَا فِي خَيْرٍ وَاحِدٍ.

و وجه آخر: وَهُوَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي فَضْلِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ لَمْ يَصْلَحُوا لِاخْتِبَارِ الْإِمَامِ حَتَّى
تَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ بِتَقْدِيرِهِمْ وَ دَوْنَهُمْ وَ اخْتِجَّ بِهِ عَلَيَّ عَائِدَةُ خَلْفِهِ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى اخْتِبَارِهِ بَلَّا لَمْ
يَكُنْ لِلْمَلَائِكَةِ سَبِيلٌ إِلَيْهِ مَعَ صَفَائِهِمْ وَ زَوَاتِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ. وَ مَذْخِ اللَّهُ إِيَّاهُمْ فِي آيَاتِ
كُتُبِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: «بَلَى عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يُفْعَلُونَ»^(۲)
وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَفْضَحُونَ اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^(۳).

فَمِنْ إِنْ الْإِنْسَانَ بِمَا فِيهِ مِنَ الشَّقْوَةِ وَ الْجَهْلِ كَيْفَ وَ لَقِيَ بَسْطِيبَ لَهُ ذَلِكَ فَهَذَا مِنَ الْأَحْكَامِ

می دهد و لا غیر، و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» که آنجا نیز خالق را توین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می کند که او امام را بر می گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافرید، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود. هر کس ادعا می کند که او امام را از خاک بیافرید، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، نا آنکه خداوند، خود مصدق آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عاتق خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلق نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بساوی از آیاتش ننوده است و از جمله می فرماید: ایشان بدگانی گرامی اند و در گفتار، به خداوند پشی مجوبند و در کردار به فرمان اویند. و می فرماید: ملائکه نافرمانی جدای تعالی در فرامین او نمی کنند و آنچه را که او فرمان دهد همان را انعام می دهند.

در این صورت انسان با همه بی خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی

دُونَ الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ لَمْ يَكِلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ إِلَى خَلِيفَةٍ، نَكَبَتْ وَكُلَّ إِلَيْهِمُ الْأَهَمُّ الْجَامِعُ لِلْأَحْكَامِ كُلِّهَا وَالْحَقَائِقُ بِأَسْرَافِهَا.

اَوْجُوبُ وَحِدَةِ الْخَلِيفَةِ فِي كُلِّ عَصْرِ: |

وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «خَلِيفَةُ» إِشَارَةٌ إِلَى خَلِيفَةِ وَاحِدَةٍ ثَبَّتَ بِهِ وَنَعْمَةُ الْإِطْلَالُ - قَوْلُ مَنْ رَزَعَهُ أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ فِي زَكَاةٍ وَاحِدَةٍ أَيْمَةً كَثِيرَةً، وَهَذَا أَفْتَحَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ. وَ لَوْ كَانَتْ الْحِكْمَةُ مَا قَالُوا وَ غَيْرُوا عَنْهُ لَمْ يَتَّصِرْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ، وَ دَعَوَانَا نَحْنُ إِذْ دَعَوَاهُمْ، ثُمَّ إِنَّ الدُّرُثَانَ يُرْجِعُ قَوْلُنَا دُونَ قَوْلِهِمْ، وَ الْكَلِمَتَانِ إِذَا تَقَاتَلَا ثُمَّ رُجِعَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْأُخْرَى بِالْقَرَارِ، كَانَ الرُّجْعَانِ أَوَّلَى.

الزُّومُ وَجُودِ الْخَلِيفَةِ |

يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ - الْآيَةُ» فِي الْخِطَابِ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ

می تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و عمره را بپذیرد: آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم وا گذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند پس چگونه مسأله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم وا گذاشته است.

وجوب وحدت خلیفه در هر عصر

کلمه «خلیفه» در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته اند در هر عصری ممکن است انعام متعددی وجود داشته باشد، باطل است. و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند انتصاب خلفای متعدّد داشت، او اکمای به یک خلیفه نمی کرد. ادعای ما در مقابل ادعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می دهد، نه گفتار ایشان را و چون دو کلمه در مقابل یکدیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اولی رجحان آن است.

لزوم وجود خلیفه

و در سخن خدای تعالی که فرموده: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»، خطاب را

عَزَّوَجَلَّ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ لَمَّا قَالَ: «رَبُّكَ» مِنْ أَصْحَابِ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّهُ مُشَاهِدُهُ بِتَسْمِيَةِ هَذَا الْمَقْنَى فِي أَتَمِّهِ إِلَى بَرِّهِ الْغَنَاءَةِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُقُ مِنْ حُجَّتِهِ لَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمَا كَانَ يُقَالُ لَهُ: «رَبُّكَ» حِكْمَةً وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَقُولَ: «رَبُّهُمْ» وَ حِكْمَةُ اللَّهِ فِي التَّسْلِيكِ كَحُكْمِهِ فِي الْخَلْقِ، لَا يُخْتَلِفُ فِي مَرِّ الْأَيَّامِ وَتَحَرُّ الْأَعْوَامِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ غَدَلُ حَكْمِهِ، لَا يَجْتَنُّهُ وَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ نَسَبَ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

اوجوب عصمت الإمام:

و يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... الْآيَةَ» مَعْنَى، وَ هُوَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَخْلِفُ إِلَّا مَنْ لَهُ بَقَاءُ السَّرِيرَةِ يُبْتَغَى عَنْ الْخِيَانَةِ، لِأَنَّهُ لَوْ اخْتَارَ مَنْ لَا بَقَاءَ لَهُ فِي السَّرِيرَةِ كَانَ قَدْ خَانَ خَلْقَهُ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ دَلَالَاً قَدْ مَاتَ خَائِبًا إِلَى نَاجِرٍ لَخَلَّ لَهُ خَلَا فَعَانَ فِيهِ كَانَ الدَّلَالُ خَائِبًا، فَكَيْفَ تَجُوزُ الْخِيَانَةُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ

منوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در ائمت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «رَبُّهُمْ» مناسب مقام بود. علاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایام و گذشت سالها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است.

وجوب عصمت امام

و در این قول خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدس جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی سازد، تا از خیانت برکنار باشد، چون اگر شخص آلود، ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است، زیرا اگر دلالی، حمال خانی را برای تاحری بفروشد تا کالایی را برای او ببرد، و آن حمال در کالا خیانت کند، آن دلال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت برخدای تعالی روا است؟ در

هُوَ يَقُولُ - وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاطِلِينَ» ^(۱) وَ أَذْهَبَ مُحَمَّدٌ ﷺ بِمُؤَلِّمِهِ عَزْرُوجِلَ: «وَلَا تَكُنْ لِلْهَاطِلِينَ خَصِيماً» ^(۲) فَكَتَبَتْ وَأَتَتْ بِجُورٍ لَّنْ يَأْتِي مَا بَيْنَهُمْ عِلْمُهُ وَ قَدْ عَثَرَ الْيَهُودُ بِسِسْمَةِ النِّعَاقِ. وَ قَالَ: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْهَرَجِ وَ تَنْشُرُونَ أَلْسِنَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ^(۳).

و فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزْرُوجِلَ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حَقِيقَةُ قَوْلِهِ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزْرُوجِلَ لَمَّا قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» أَوْجَبَ بِهَذَا اللَّفْظِ مَعْنَى وَ هُوَ أَنَّ بَعَثْتُمُو طَاعَتَهُ فَأَعْتَقَدَ عَدُوُّ اللَّهِ إِبْلِيسُ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ نِفَاقاً وَ أَضْمَرَهُ حَتَّى صَارَ بِهِ مُتَافِئاً. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَضْمَرَ أَنَّهُ مُجَابِلُهُ مَتَى اسْتَعْبَدَ بِالطَّاعَةِ لَهُ. فَكَانَ نِفَاقُهُ لَمَّا كَثُرَ النِّعَاقُ لِأَنَّهُ نِفَاقٌ يَظْهَرُ الْغَيْبُ. وَ لِهَذَا مِنْ السُّلْطَانِ صَارَ الْأُخْرَى الْمُتَابِعِينَ كُلِّهِمْ.

حالی که سخنش حق است که می فرماید «خداوند زهرنگ خیانتکاران را رهبری نمی کند. (به مقصد نمی رساند)» و با این سخن خود، پیامبرش را ناهیب فرموده است که: «مدافع خیانتکاران مباش». پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می کند بخود نزدیک شود. در حالی که بهودیان را به واسطه نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «آیا مردم را به نجس فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید، در حالی که کتاب را می خوانید، آیا نعل نمی کنید؟». و در این سخن خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دلیل استواری است. برای غیبت امام علی علیه السلام. و آن دلیل این است که چون خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، با این لفظ معنایی را واجب ساخت و آن اینکه با سستی عقیده مند به طاعت آن خلیفه باشند. اما ابلیس به دنبال این سخن، عقیده نفاق اتخاذ کرد و آن را در دل نهان ساخت. تا آنکه به واسطه آن منافع گردید، او دل بر آن نهاد که با طاعت خلیفه حق مخالفت کند. و این زشت ترین انواع نفاق است. زیرا آن، نفاق نهانی و هلی است و از این رواست که شیطان، رسواترین منافقین است.

وَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَتَهُ ذَلِكَ أَصْغَرُوا الطَّاعَةَ لَهُ وَاسْتَأْذَنُوا إِلَيْهِ فَأَصْغَرُوا
نَبِيَّصَ مَا أَصْغَرَهُ الشَّيْطَانُ فَصَارَ لَهُمْ مِنَ الرَّثْبَةِ عَشْرَةُ أَصْعَابٍ مَا اسْتَحَقُّ غَدَاؤُهُ مِنْ
الْحَزِيذِ وَالْخَسَارِ، فَالطَّاعَةُ وَالْمَوَالِاتُ يَظْهَرُ الْغَيْبُ أَتْلُغُ فِي الثَّوَابِ وَالْمَدْحِ لِأَنَّهُ أَتْلُغُ مِنْ
الشُّبُهَةِ وَالْمَعَالَةِ، وَهَذَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ يَظْهَرُ الْغَيْبُ
نَادَاهُ مَلَكَ مِنَ الشَّيْءِ، وَكَذَلِكَ يَمْلَأُهُ».

وَإِنَّ اللَّهَ نَبَاتَكَ وَتَعَالَى أَكْثَرُ دِينَهُ بِالْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ فَقَالَ: «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ - الْآيَةُ» (۱) فَالْإِيمَانُ بِالْغَيْبِ أَكْثَرُ مَنْوَنَةٍ لِصَاحِبِهِ لِأَنَّهُ جُلُوٌّ مِنْ كُلِّ
غَيْبٍ وَرَيْبٍ لِأَنَّهُ يَتَّبِعُ الْخَلْقَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَهُمْ عَلَى الْمُبَاحِ أَنَّهُ إِنَّمَا يُطِيعُ رَغْبَتَهُ فِي
خَيْرٍ أَوْ مَالٍ، أَوْ رَغْبَتِهِ مِنْ قَتْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا هُوَ عَادَتُ آبَائِهِ الدُّنْيَا فِي طَاعَةِ مُلُوكِهِمْ، وَ

أَمَّا وَفِي حُدَايِ تَعَالَى خَلْعُهُ رَابِعَهُ مَلَائِكَتَهُ مَعْرِفِي فِرْمُودِ، طَاعَتِ وَي رَا دِرِ دِل
گرفتند و مشتاقی وی شدند. ایشان نغیص آنچه را که شیطان در دل نهان ساخته
بود، برگزیدند و در جهت کمال و ترقی مسجود ده برابر درجه ای شدند که شیطان
سزاوار رسوائی و عذاب در جهت انحطاط و سقوط گردید. پس طاعت و دوسی
غائبانه و قلبی، ثواب و مدح بیشتری دارد، زیرا در معرض اشتباهکاری و
دیرنگ نیست و از این رو از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند
هرکس برای برادر دینی خود در نهان و از صمیم دل دعا کند، فرشته ای از آسمان
وی را نداد در دهد که برای تو دو برابر آن است.

خدای تعالی دین خود را به وسیله ایمان به غیب تأکید فرموده و گفته است:
«هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». البته ایمان به غیب، ثواب بیشتری برای
مؤمن نه دنبال دارد، چون از هر عیب و ریبی مبرا است، زیرا اگر کسی با
حلیفه ای که حضور دارد بیعت کند، ممکن است این نوع پیش آمد که او برای
جلب منفعت و ثروت و با ترسی از قتل و غیر آن اطاعت کرده است، چنانکه
شیوه دنیا پرستان در اطاعت از پادشاهان است، اما ایمان به غیب از همه شوائب

ایمان بالغیب تأمّن من ذلك كله، و تحوّل من معانيه بأصله. يدلّ على ذلك قول الله عزّ وجلّ: «فلما رأوا بأنفسنا قالوا آتينا بالله وعدّه و كفرنا بما كنّا به مشركين» فلم يكن بتأليفهم إيمانهم لما رأوا بأنفسنا^(۱) و لما حصل التّشكّك ما حصل من الإيمان بالغیب لم یخبرم الله عزّ وجلّ ذلك ملائکته فقد جاء في الخبر: إنّ الله سبحانه قال هذه الملائة للملائکة قتل خلق آدم بسبّغابة عام، و کان یحصل فی هذه المدة الطّاعة لملائکة الله علی قدرها. و لو أنّک شکر هذا الخبر و الوقت و الأعوام لم تجد بدءاً من القول بالغیب و لو ساعة واحدة، و الساعة الواحدة لا تتعرّی من حکمة ما، و ما حصل من الحکمة فی الساعة الواحدة حصل فی السّاعتین حکمتان و فی السّاعات حکم، فما زاد فی الوقت إلا زاد فی المشیئة و ما زاد فی المشیئة إلا کشف عن الرّوحه، و دلّ علی الجلاله، فصعّ الخبر أن یمیث تأیید الحکمة و تبلیغ الحجة.

میزانست و از این عیوب مصون است. دلیل بر این مطلب گفته خدای تعالی است که: «چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند به خدای بکتا ایمان آوردیم، و بدانچه شرک می وریدیم کافر شدیم» اما ایمان ایشان وفقی عذاب ما را می بینند، هیچ فایده ای برایشان ندارد». و چون برای پرستندگان حقّ در ایمان به غیب ثواب و اجری مقرر است، خدای تعالی فرشتگان را از این ثواب محروم نساخت. و در خبر آمده است که خدای - سبحان - هفتصد سال پیش از آفرینش آدم، این اعلام را به فرشتگان فرموده، و در این مدت برای فرشتگان این طاعت - یعنی ایمان به غیب - حاصل بود. و اگر کسی این خبر و این مدت را انکار کند، بناچار بایستی ولو به اندازه یک ساعت هم باشد، اعلام را به آفرینش آدم مقدّم بداند و این همان غیب و نهان بودن آدم بر فرشتگان است. آری یک ساعت هم حکمی دارد و حکمت یک ساعت در ظرف دو ساعت، دو حکمت است و در ساعتی متعدّد حکمهای متعدّد متصور است و هر چه مدت بیشتر باشد ثواب نیز بیشتر خواهد بود، و ثواب بیشتر، از مزید رحمت است و دلالت بر جلالت خداوند دارد. پس می توان گفت که در این خبر تأیید حکمت و تبلیغ حجت است

و فی قولی الله عزوجل: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) مِنْ أَوْجُهٍ كَثِيرَةٍ:

أَحَدُهَا: أَنَّ الْغَيْبَةَ قَبْلُ الْوُجُودِ أَيْلُغَ الْغِيَابِ كُلُّهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَلٰٓئِكَةَ مَا شَهِدُوا لِقَبْلِ ذَلِكَ خَلِيفَةً قَطُّ، وَ أَمَّا حُجَّتُ فَقَدْ شَهِدْنَا خُلَفَاءَ كَثِيرِينَ غَيْرَ وَاحِدٍ فَمَا نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ وَ تَوَاتَرَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ حَتَّى صَارَتْ كَالْمُشَاهَدَةِ، وَ الْمَلٰٓئِكَةُ لَمْ يَتَّعِدُوا وَاجِدًا مِثْلَهُمْ، لَكَانَتْ بِلَفْظِ الْغَيْبَةِ أَيْلُغَ.

وَ أُخْرَى: أَنَّهَا كَانَتْ غَيْبَةً مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ هَذِهِ الْغَيْبَةُ الَّتِي لِلْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) مِنْ قَبْلِ أَقْدَامِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا كَانَ فِي الْغَيْبَةِ الَّتِي مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةُ بِالْمَلٰٓئِكَةِ لَمَّا نَطَقَ بِالْغَيْبَةِ الَّتِي مِنْ أَقْدَامِ اللَّهِ وَ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) عِبَادَةُ مُخْلِصَةً لَمْ تَكُنْ فِي بَلَدِ الْغَيْبَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ الْغَائِبَ عَلِيًّا (ع) مَقْشُوعٌ مَقْشُورٌ مُزَاعَمٌ فِي حَقِّهِ، فَقَدْ غُلِبَ قَهْرًا، وَ جَرَى عَلَى شَيْعَتِهِ مِنْ أَقْدَامِ اللَّهِ مَا جَرَى مِنْ سَلَفِ الدَّمَارِ وَ تَنَبُّ الْأَشْوَالِ وَ انْطِلَالِ

و در این قول خدای تعالی که «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» از جهات عیدیه بر غیبت امام علی (ع) احتجاج می شود.

اول آنکه غیبت قبل از وجود خلیفه از همه اشیاء غیبی بلوغ تر است، زیرا فرشتگان خلیفه ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بودیم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده اند، به گونه ای که به منزله مشاهده در آمده است اما فرشتگان از هیچکدامشان اطلاعی نداشتند، پس آن غیبت بلوغ تر است.

وجه دیگر آن است که غیبت خلیفه از فرشتگان از جانب خدای تعالی بود، ولی این غیبتی که برای امام علی (ع) است از جانب دشمنان خدای تعالی است که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالی است، عبادتی برای فرشتگان باشد، درباره غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می توان گفت؟ در حالی که مسلماً در غیبت امام علی (ع) عبادت مخلصانه ای است که در آن عینت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و معهور است و به حق او تعدی شده و سبیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده

الأحكام والحوار على الأيمان وتبديل الصدقات وغير ذلك مما لا يخفى به، ومن اعتقد موالاته شاركة في أجره وجهاده، وتبرأ من أعدائه، وكان له في براءته مواليه من أعدائه أحرز، وفي ولايته أوليائه أحرز يزور على أحرز ملائكة الله عز وجل على الإيمان بالإمام المعقب في الغد، وإما نص الله عز وجل نبأه قبل وجوده نوتبرأ وتظبماً له يستغفر له الملائكة ويستسروا لطاعته.

وإما مثال ذلك تقدم الملك فبا يتنا بكتاب أو رسول إلى أوليائه أنه قائم عليهم حتى ينهتوا لإستغباله وإتباد الهدايا ما يقطع به ومنعه عذرهم في تقصير إن قصروا في جزمه كذلك يذخر الله عز وجل يذكر نبيه إبانة عن جلالته ورؤيته، وكذلك فضيئته في السلب والغلب، لما قبض خليفة إلا عرفت خلفه الخليفة الذي نلوه، ونصديق ذلك

و اموالشان به غارت رفته، و به احكام حقّه، خطّ طلان كشيده شده، و بر بنیان سننها رسیده، و زکوات در غیر مرود صرف گردیده و فجاج دیگری به وقوع پیوسته که بر اهل حقّ پوشیده نیست و کسی که معتقد به پیروی آن امام باشد، در اجر جهاد او شریک است و از دشمنانش بیزار می جسته است، و در راءت دوستانش از دشمنانش اجوی است و در دوجبی با دوستانش پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفه غائبی که هنوز در عدم است، برتر است، خدای تعالی داستان آن خلیفه را قبل از آنکه به عرصه زمین پا گذارد بیان کرده است، تا تعظم و بزرگداشت او باشد و فرشتگان بر او سر فرود آورند و آماده فرمانبرداری او گردند.

مثال آن پادشاهی است که به وسیله نامه با قاصدی به دوستانش خبر می دهد که به زودی بر ایشان وارد می شود تا آنها آماده استقبال شوند و برای او هدایا فراهم کنند، تا اگر در خدمتش کونهای کردند، قطع عذر از ایشان شده باشد، همچنین است پیشگویی خدای تعالی از پیدایش خلیفه، برای اظهار جلالت و مقام اوست و همین طور است قصه او در اسلاف و اخلاف، خدای تعالی هیچ خلیفه ای را قبض روح نکرد مگر آنکه حانشین او را که پس از وی می آید به مردم معرفی کرد؛ و تصدیق این مطلب قول خدای تعالی است که

قَوْلُهُ غَرَّجَلٌ: «أَفَن كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ زَيْمٍ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - الآية»^(۱) وَ الَّذِي عَلَى بَيْتِهِ مِنْ زَيْمٍ مُحَمَّدٌ ﷺ. وَ الشَّاهِدُ الَّذِي يَتْلُوهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ لَكِنَّهُ قَوْلُهُ غَرَّجَلٌ: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» وَ الْكِتَابَةُ مِنْ كِتَابِ مُوسَى الْحَاذِيَةِ لِهَذَا الْمَقْنَى خَذُوا الثَّغْلَ بِالثَّغْلِ وَ الْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ قَوْلُهُ: «وَ وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ آمَنَّا بِهَا بِعُسْرِ فَتَرَ مِيفَاتُ زَيْمٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هُزُونُ أَحْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلَحُ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^(۲)

الشَّرُّ فِي أَمْرِو تَعَالَى الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ اسْتَفْتَاهُ غَرَّجَلٌ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيمًا لَهُ بِمَا عَظَّمَهُ عَنْ أَنْصَارِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ غَرَّجَلٌ إِمَامُ أَمْرِهِمْ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ بِمَا أَوْدَعَ صَلْبُهُ مِنْ أَرْوَاحِ حُجَّجِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَحَرُّهُ لَكَ ذَلِكَ السُّجُودُ يَوْمَ غَرَّجَلٌ عَبْدُ اللَّهِ وَ لَقَدْ طَاعَهُ، وَ بِمَا فِي صَلْبِهِ تَعْظِيمًا، فَأَيُّ

فرموده است: «آیا کسی که بر بینه ای از جانب پروردگار خود است و گواهی از جانب خدای تعالی همراه اوست» که مراد از کسی که بر بینه ای از جانب پروردگار است، محمد ﷺ است و مراد از گواهی که همراه اوست، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام است و دلیل آن، قول خدای تعالی است که: «و پیش از وی کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده»، و آن کلمه ای که از کتاب موسی - طابین الثعل بالثعل - برابر این معنی است، این سخن خداوند است: «و ما با موسی سی شب پیمان کردیم و آن را با ده شب به اتمام رساندیم پس مِيفَات پروردگارش با چهل شب به یابان رسید و موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه من در میان قومم باش و اصلاح کن و از روش مفسدین پیروی مکن»

سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم

خدای تعالی به دلیل تعظیم آدم، فرشتگان را به سجود به آدم فراخواند، و از چنانچه ایشان حقیقی را نهان داشت و آن حقیقت این بود که خدای تعالی ارواح حُجَّجِ الهی را در صلب آدم قرار داده بود، پس آن سجود برای خدای تعالی، عبودیت و برای آدم طاعت و برای آنچه در صلب آدم قرار داشت، تعظیم

إِبْلِيسَ أَنْ تَسْجُدَ لِآدَمَ حَسَدًا لَهُ إِذْ جَعَلَ صَلْبُهُ مَسْنُونًا لِأَرْوَاحِ حُجَّجِ اللَّهِ دُونَ صَلْبِهِ فَكَفَرَ بِحَسَبِهِ وَتَأْتِيهِ، وَفَسَقَ عَنِ الْمُرُوءَةِ، وَطَرَدَ عَنْ جَوَارِيهِ، وَلَمَعَ زَمْخَرٌ رَجَسًا لِأَجْلِ إِتْكَارِهِ لِلْعُقُوبَةِ لِأَنَّهُ اخْتَجَعَ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ بِأَنْ قَالَ: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱) فَجَحَدَ مَا غُيِّبَ عَنْ بَصَرِهِ وَلَمْ يَتَوَقَّعِ التَّضَدُّعَ بِهِ، وَاخْتَجَعَ بِالنَّظَائِرِ الَّتِي شَاهَدَهُ وَهُوَ جَسَدُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاتَّكَّرَ لَمْ يَكُنْ يَتَعَلَّمُ مَا فِي صَلْبِهِ وَجُودًا، وَ لَمْ يَبْرُحْ بِأَنَّ آدَمَ إِنَّمَا جُعِلَ قِبَلَهُ لِلْمَلَايِكَةِ وَأَمْرُوا بِالسُّجُودِ لَهُ لِيُعْظِمَ مَا فِي صَلْبِهِ، فَكُتِلَ مِنْ أَمْنٍ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبِهِ مِثْلَ الْمَلَايِكَةِ الَّذِينَ اطَّاعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لِآدَمَ، وَ مِثْلَ مَنْ أَتَّكَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبِهِ مِثْلَ إِبْلِيسَ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ كَذَلِكَ رُوِيَ عَنْ الصَّادِقِ خَلْفِهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

و نکریم بود. اما ابلیس به جهت حسد به آدم، از سجده به او خودداری کرد، زیرا ارواح حُجَّجِ الهی را در صلب آدم فرار داده بود، نه در صلب او، و بخاطر این حسد و خودداری کافر شد و بواسطه نافرمانی از فرمان پروردگارش عاصی گردید و از حواری رحمت مطرود و ملعون گردید و رجیم نامیده شد، و ابهامه بخاطر آن بود که منکر «غیب» کردند و دلش در امتناع از سجده بر آدم این بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و وی را از خاک» و آنچه را از دیده اش نهان بود انکار کرد و آن را باور نداشت و به همان طاهری که مشاهده می کرد احتجاج کرد، که آن، جسد آدم بود و مکر آن شد که می داند در صلب او چه سیرد، شده، و به اینکه آدم به واسطه ارواح مکرمه ای که در صلب اوست، ضلع فرشتگان واقع شده، و فرمان سجده به آدم بخاطر تعظیم به اصلاط اوست، ایمان نیاورد. پس کسانی که به امام غائب علیه السلام در حال غیبتش ایمان داشته باشند، مانند همان فرشتگانی هستند که خدای تعالی را در سجده بر آدم اطاعت کردند، و کسانی که منکر امام غائب علیه السلام در حال غیبتش باشند، مانند ابلیس اند که از سجده بر آدم سرپیچی کرد، چنانکه از امام صادقی، جعفر بن محمد علیه السلام نیز همین مطلب روایت شده است.

خَدَّثَنَا بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤَكَّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَكْبَنَ بْنِ مُعْرُزٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ حُجِجَ اللَّهُ كُلُّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ - وَهُمْ أَرْوَاحٌ - عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ: أَتُبُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَخْبَرْتُمْ بِالْخَلْقِ فِي الْأَرْضِ لِنَسْبِجْكُمْ وَتَدْبِيسْكُمْ مِنْ آدَمَ عليه السلام «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَا آدَمُ أَتُبُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَتَيْنَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» وَفَلُّوا عَلَى عَظِيمٍ فَخَرَّ لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَخْبَرُوا بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَحُجَّجَهُ عَلَى تَرْبِيَةِ، ثُمَّ عَرِّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَتَحَبُّبِهِمْ وَقَالَ هُمْ: «أَنْتَ أَقْلُ نَحْنُ إِنْ لَمْ نَعْلَمْ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاعْلَمْ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». خَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

اَكْبَنَ بْنِ مُعْرُزٍ از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: «خدای تعالی همه اسماء الهی را به آدم عليه السلام آموخت. سپس ارواح آن حُجج طاهره را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیرسان) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید. نامهای ایشان را به من بگوئید. گفتند: نو مذهبی، ما را دانشی نیست جز آنچه توبه ما آموحی و نو دانا و حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو. و هنگامی که اسماء حُجج الهی را بیان کرد. به مقام والای آدم نزد خدای تعالی واقف شدند. و دانستند که آنان (حُجج) سزاوارترند که خلفای الهی و حجت‌های او بر افریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبتشان. به پرستش خود فراخواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به عیب آنها و زمین دانارم و می دانم آنچه را که شما آشکار می کنید و آنچه را که شما پنهان می دارید؟. این مطلب را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام جعفر -

و هذا السجود لله عز وجل للملائكة بالعبادة، والآية أولها في بقية الحسنة وإذا كان آخرها مثلها كان للكلام نظم وفي النظم حكمة. و بينه يؤخذ وجبه الإجماع بأمر محمد ﷺ أولهم وأخبرهم. وذلك أنه سبحانه وتعالى إذا علم آدم الأشياء كلها على ما قاله المحالون فلا محالة أن أشياء الأجنة بالجنة داخله في تلك الجنة. نصار ما قلناه في ذلك بإجماع الأمة.

و من أسع الدليل عليه أنه لا محالة لما دخل الملائكة على السجود يأتهم قائلة غصن لهم عبادته. فلما غصن لهم عبادته أوجب نائب الحكمة أن يغصن لهم ما هو في خبره. سواء كان في وقت أو في غير وقت. فإن الأوقات ما تغبر الحكمة ولا تبدل الحجة. أولها تأخيرها. و آخرها تأويلها. لا يجوز في حكمة الله أن يغير عنهم معنى من معاني المشيئة. ولا أن يتبدل

صالح ﷺ نیز روایت کرده است.

و این، طلب عبادت کردن خدای تعالی از فرشتگان است، به واسطه یک امر غائب. و چون صدر ایه. راجع به داستان خلافت است، دنباله آن هم بایستی راجع به خلافت باشد، تا کلام او نظم بر خوردار باشد و در نظم حجتی است. بلکه از این نظر، می توان مطلب را به اجماع همه مسلمانان از عاقبت و حاضره ناپ کرده. زیرا مخالفین امامیه می گویند: خدای تعالی جمله اسماء را به آدم آموخت و ناگزیر، اسماء الهی ﷺ نیز داخل در آن جمله خواهد بود، پس آنچه ما می گوئیم مورد اتفاق و اجماع است می گردد.

یک دلیل دیگر بر اینکه مقصود از اسماء، در آیه شریفه اسماء افشاء معصومین ﷺ است. این است که چون ملائکه بر سجود به آدم دلالت شدید، منظور این بود که عبادتی برای ایشان حاصل شود. و حکمت الهی انضام می کند که در ضمن انجام این عبادت، حد اعلاهی فضیلت و برابری را که ممکن است در آن موضوع باشد درک کنند، خواه در همان وقت باشد و یا در غیر آن وقت. زیرا اختلاف اوقات، موجب تغییر حکمت الهی نمی شود و حجت او را دیگرگون نمی کند، که اول آن مانند آحرش. و آخر آن مانند اولس می باشد. و در حکمت الهی روانیست که هیچ توانی را از ایشان دریغ دارد و به هیچ فضیلتی از فضائل

بِقَوْلِهِ مِنْ نَضَائِلِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كُلُّهُمْ سِرْعٌ زَائِدٌ ذَلِيلٌ ذَلِكَ أَنَّ الرُّسُلَ مَنِ آمَنَ مُؤْمِنٌ
يَزِيدُ مِنْهُمْ أَوْ يَجْتَمِعُ وَ تَنَكَّرَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، ثُمَّ يَقُولُ مِنْهُ إِيمَانُهُ، كَذَلِكَ الْفَصْلَةُ فِي
الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَوَّلُهُمْ وَ آخِرُهُمْ وَاحِدٌ، وَ قَدْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُتَكَبِّرُ لَا يَغْنِيَا كَالْمُتَكَبِّرِ
لَاؤُنَا» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ تَنَكَّرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ تَنَكَّرَ الْأَمْوَاتَ»

وَ سَأَخْرِجُ ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ مُسْتَعِدًّا فِي تَوْضِيهِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَصَحَّ أَنَّ قَوْلَهُ
عَزَّ وَجَلَّ: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» أَزَادَ بِهِ أَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ الْأَسْمَاءَ مَعَانٍ كَثِيرَةً وَ
لَيْسَ أَخَذَ مَعَانِيهَا بِأَوَّلٍ مِنَ الْآخِرِ، وَ الْأَسْمَاءُ: أَوْصَافٌ وَ لَيْسَ أَخَذَ الْأَوْصَافَ بِأَوَّلٍ مِنَ
الْآخِرِ، فَتَقَى الْأَسْمَاءُ أُنْثَى شَبَّانَةٍ عَلَّمَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَافَ الْأَنْبِيَاءِ كُلَّهَا أَوَّلًا وَ آخِرًا، وَ
مِنْ أَوْصَافِهِمُ الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ التَّقْوَى وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْعِصْمَةُ وَ السُّخَاءُ وَ الزُّفَاءُ، وَ قَدْ
نَطَقَ بِحَقِّهِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ أَذْكَرٌ فِي الْكِتَابِ

اِسْمُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» بَحْلُ وَرَزْد، زيرا همه ائمه را و روحی واحدی داشتند، و دلیل آن این
است که اگر شخصی به یکی یا جمعی از رسولان الهی ایمان آورد، اما یکی دیگر از
ایشان را انکار کند، ایمانش پذیرفته نمی شود. ائمه نیز این چنین اند، اول و آخر
ایشان یکی هستند، و امام صادق علیه السلام فرموده اند: کسی که آخرین ما را انکار
کند، مانند کسی است که اولین ما را انکار کند. و باز می فرمایند: کسی که یکی از
احیاء را انکار کند، مانند کسی است که همه اموات را انکار کرده باشد.

من در این کتاب، احادیث مربوط به این موضوع را در جای خود - این اسماء
الله - حواهم آورده و بنابر آنچه ذکر شده درست است که بگوئیم معصود از «وَ
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، ائمه معصومین علیهم السلام اند، و کلمه «اسماء» معانی بسیاری دارد
و هیچیک از آن معانی بر معانی دیگری ترجیح ندارد، و اسماء همان اوصافند، و
هیچ یک از اوصاف بر وصف دیگر ترجیح ندارد، و معای اسماء این است که
خدای سبحان، همه اوصاف ائمه را - از اول تا به آخر - به ایشان آموخته، و از
اوصاف ایشان، علم و تقوی و شجاعت و عیصمت و سخا و وفا است و در قرآن
کریم مانند این اوصاف درباره انبیاء آمده است، چنانکه می فرماید: «يَا ذِكْرُ

إبراهيم إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^(۱) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا. وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^(۲) وَكَتَّوْبِهِ غَرْزًا جَلًّا. «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَرَفَعْنَا فِيهِ أَصْحَابَهُ هَارُونَ وَيُونُسَ نَبِيًّا»^(۳).

فَوَصَّيْنَا الْإِسْرَافِيلَ أَنْ صَافِكْهُمْ وَأَسْأَلَهُمْ كَذَلِكَ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا.

وَالْحِكْمَةُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ أَيْضًا أَنَّهُ لَا وُصُولَ إِلَى الْأَسْمَاءِ وَوُجُودِ الْإِسْتِغْنَاءِ إِلَّا مِنَ طَرَفِي السَّمَاعِ وَالْعَقْلِ غَيْرِ مُتَوَجِّهِ إِلَى ذَلِكَ. لِأَنَّهُ لَوْ أَبْتَعَرْنَا عَاقِلٌ شَخْصًا مِنْ بَعِيدٍ أَوْ قَرِيبٍ لَمَا

در این کتاب ابراهیم را، که او پیامبری صَدِیق بود» و می فرماید: «یاد کن در این کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد و رسول و پیامبر بود و حاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می داد و نزد پروردگار می پسندیده بود. و یاد کن در این کتاب ادريس را، که او پیامبری صَدِیق بود و او را به جایگاه بلندی رفعت دادیم» و باز می فرماید: «يَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَا فِيهِ أَصْحَابَهُ هَارُونَ وَيُونُسَ نَبِيًّا. وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَرَفَعْنَا فِيهِ أَصْحَابَهُ هَارُونَ وَيُونُسَ نَبِيًّا»^(۳).

خداي سبحان در این آیات رسولان را به شيوه های پسندیده و اخلاق پاکیزه ای که داشتند. وصف و تمجید فرموده و همه اینها اوصاف و اسمای آنهاست و همچنین خدای تعالی همه اسماء و صفات را به آدم آموخت. و نبر حکمتش در این کار آن بود که هیچ راهی به درک اسماء و شناخت روشهای پرستش، به هر طریق سماع وجود ندارد، و عقل می تواند آن را درک کند، زیرا اگر فرد عاقل، شخصی را از دور یا نزدیک ببیند، راهی به شناخت نام

نُوحِلَ إِلَى اسْتِخْرَاجِ اشْيَاءٍ. وَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ السَّامِعِ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقِسْمَةَ
 فِي بَابِ الْخَلِيقَةِ السَّمَاعِ. وَلَمَّا كَانَ كَذَلِكَ أُبْطِلَ بِهِ بَابُ الْاِخْتِيَارِ إِذِ الْاِخْتِيَارُ مِنْ طَرِيقِ
 الْأَرَادَةِ. وَفُضِّتِ الْمَلَكِيَّةُ مَوْضِعَةً عَلَى الْأَشْيَاءِ وَالْأَشْيَاءُ مَوْضِعَةً عَلَى السَّمَاعِ. فَصُحِّ
 بِهِ وَفَعْلُهُ مُذْخَبًا فِي الْإِمَامِ أَنَّهُ يَصِيحُ بِالنَّصِّ وَالْإِشَارَةِ. فَأَمَّا بَابُ الْإِشَارَةِ فَفُضِّ فِي
 قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكِيَّةِ» قِبَابُ الْفَرْضِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّخْصِ وَالْإِشَارَةِ.
 وَبَابُ الْإِسْمِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّيْءِ. فَصُحِّ حَقْنُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ جَمْعًا.
 وَبِالْفَرْضِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكِيَّةِ» تَعْنِيَانِ أَخَذَهُمَا عَرْضُ
 أَشْخَاصِهِمْ وَخَيْتَانِهِمْ ثَمَّا وَزِنَاهُ فِي بَابِ أَخْبَارِ أَخَذِ الْمِيثَاقِ وَالذِّكْرِ. وَالْوُجْدَةُ الْآخَرُ لَنْ
 يَكُونُ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكِيَّةِ مِنْ طَرِيقِ الصَّفَةِ وَالنَّشِجَةِ ثَمَّا يَقُولُهُ قَوْمٌ مِنْ
 مُخَالِفِينَ. لَيْنَ كِلَا الْمَقْنِيَّتَيْنِ يَخْصُلُ اسْتِعْبَادُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَكِيَّةَ بِالْإِيمَانِ بِالْعَبِيدِ.

وی ندارد مگر آنکه از آسمان بر وی الهام شود. و خدای تعالی در باب خلیفه،
 عمده مطلب را به سماع حواله کرده است. و چون چنین است، باب اختیار و
 انتخاب مردم در موضوع امامت و خلافت، ماطل می شود. زیرا انتخاب، به
 واسطه رجوع به آراء صورت می گیرد. اما تعیین خلیفه، مربوط به اوصاف
 باطنی است که راهی جز سماع از حق ندارد. بنابراین، عقیده ما در باب امامت که
 بایستی به نص و اشاره باشد، درست است. اما تعیین امام به اشاره، مندرج در
 این قول خدای تعالی است که می فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكِيَّةِ» که موضوع
 عرض، مبنی بر تعیین و اشاره است. و در تعیین امام به اسم، مبنی بر استماع نص
 خلافت آنهاست. بر این اساسی معنای اشاره و نص در باب امامت روشن
 گردید

و در عرضی که خدای تعالی فرموده: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكِيَّةِ» دو معنی
 وجود دارد، یکی عرض اشخاص و هیاکل ایشان است، همچنان که در باب
 اخبار اخذ میثاق و عالم ذر روایت کرده ایم. و دیگر عرض اوصاف و انساب
 ایشان است که خداوند بر ملائکه عرصه داشته است. چنانکه بعضی از مخالفین ما
 می گویند، و بر هر دو تقدیر، خدای تعالی به واسطه ایمان نه غیب ملائکه را به

و في قوله عز وجل: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» حكيم كثره: أخذها. أن الله عز وجل أهلك آدم عليه السلام لتعليم الملائكة أسماء الأشیء عن الله تعالى ذكروه. وأهل الملائكة يتعلم أسمائهم من آدم عليه السلام. فالحق عز وجل علم آدم. و آدم علم الملائكة. فكان آدم في حيز المعلم وكانوا في حيز المتعلمين. هذا ما نص عليه القرآن.

و قول الملائكة: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» فيه أصح دليل وأبهر حجة لنا أنه لا يجوز لأحد أن يقول في أسماء الأشیء وأوصافهم عليه السلام إلا عن تعليم الله جل جلاله. ولو جاز لأحد ذلك كان للملائكة أجور. ولما نسبوا الله ذلك تسبيحهم على أن القرآن فيه ما ينافي التوحيد. و ذلك أن التسبيح نزهة الله عز وجل. و باب التثنية لا يوجد في القرآن إلا عند قول عابد أو مريد أو متفرد بعبادة

عبادت خود فراخوانده است.

و در این سخن خدای تعالی که می فرماید: «انبئونی بأسماء هؤلاء إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی از نام اینان مرا آگاه کنید اگر راست می گوئید. حکمتهای فراوانی است. یکی از آنها این است که خدای تعالی آدم علیه السلام را برای تعلیم اسماء الهه به ملائکه، شایسته داشت و همچنین ملائکه را برای فراگیری اسماء الهه از آدم علیه السلام صالح دند. پس خدای تعالی به آدم آموخت و آدم نیز به ملائکه تعلیم داد. و آدم در شمار معلمین و ملائکه در رُمره شاگردان درآمدند و این صریح قرآن کریم است.

و در سخن ملائکه که گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یعنی خدا یا تو منزهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علم و حکیمی. دلیل روشن و حجت آشکاری است بر گفته ما که بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف الهه. جز به تعلیم خدای تعالی سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی دهد. و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه روا تر است. و چون ایشان با کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ» آغاز کردند. این تسبیحشان دلالت بر آن دارد که شروع در آن کار با توحید منافات دارد. زیرا تسبیح. منزّه دانستن خدای تعالی است. و منزّه دانستن خداوند در قرآن کریم. در برابر قول منکر یا ملجید یا مُبطل توحید و

لِإِطَاعِ التَّوَجُّبِ وَ الْقُدْحِ فِيهِ . فَلَمْ يَسْتَلْبِكُوا إِذْ لَمْ يَقْلَمُوا أَنْ يَقُولُوا : «لَا يَعْلَمُ لَنَا» مَنْ تَكَلَّفَ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ اخْتَجَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِإِلَاحِيَّتِهِ . وَ كَانُوا شُهَدَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . وَ إِنَّمَا أَعْلَى اللَّهِ الْمَلَائِكَةُ لِإِعْلَامِهِمْ عَلَى لِسَانِ آدَمَ عِنْدَ اخْتِرَائِهِمْ بِالْعَجَزِ وَ أَتَاهُمْ لَا يَفْهَمُونَ . فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

وَ لَقَدْ كَلَّمْنَا رَجُلًا مِنْهُمْ السَّلَامَ . فَقَالَ لِي : إِنَّ الْقَبِيَّةَ قَدْ طَالَتْ وَ الْخَبْرَةُ قَدْ اسْتَدَتْ . وَ قَدْ رَجَعَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَصْحَابِ عَنِ الْقَوْلِ بِالْإِمَامَةِ لِقَوْلِ الْأَمَةِ . فَكَيْفَ هَذَا ؟ .

فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فِي هَذِهِ الْأَمَّةِ جَارِيَةٌ حَذْوُ النُّثْلِ بِالنُّثْلِ كَمَا رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَيْرِ خَبَرٍ . وَ لَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ إِلَى مِيفَاتِ رَبِّهِ عَلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى قَوْمِهِ بَعْدَ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً فَأَمَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَشْرَةِ . فَتَمَّ مِيفَاتِ رَبِّهِ لَوْ بَعِثَ لَيْلَةً . فَلِنَاخِرِهِ عَنْهُمْ لُضْلُ عَشْرَةِ أَهَامٍ عَلَى مَا وَاعَدَهُمْ اسْتَطَالُوا الْمُدَّةَ الْقَصِيرَةَ . وَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

فادح در آن وارد شده است و ملائکه آنگاه که ندانستند، از گفتن کلام لا عِلْمَ لَنَا استنکاف نکردند، و هر کس در چیزی که نمی داند تکلف کند و از گفتن نمی داند خودداری ورزد، خداوند به فرشتگان خود بر او احتجاج کند و ایشان در دنیا و آخرت، علیه او گواهی دهند، و خداوند ملائکه را آنگاه که دانست که به زبان آدم به آنها اعلام اسما کند، و این به علت همان اعتراف به عجز و نادانیشان بود و اینکه ایشان نمی دانند، آنگاه خدای تعالی فرمود: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

در بغداد که آن را مدینه السلام می نامند، شخصی به من گفت: غیبت امام زمان علیه السلام طولانی شده، و حیرت مردم شدت گرفته، و بسیاری از اصحاب بواسطه طول مدت، از قول به امامت برگشته اند، این چگونه است ؟

به او گفتم: روش امتهای پیشین در این اُمت طابق الثعل بالثعل جاری است، چنانکه از رسول خدا ﷺ در روایات بسیاری وارد شده است که موسی علیه السلام به مِيفَاتِ پروردگارش رفت تا پس از سی شب بازگردد، اما خداوند آن را به ده شب کامل ساخت و مِيفَاتِ او چهل شب گردید و به همین جهت که مراجعت موسی علیه السلام ده شب از قرار قبلی به تأخیر افتاد، این مدت اندک را بسیار شمردند و تساوت دلهاشان را گرفت و از دستور پروردگارشان و حصرت موسی سر باز

فَسْتَعُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ غَرَّوْهُمُ وَ عَنْ أَمْرِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ غَضُوا خَلِيفَتَهُ هَارُونَ وَ اسْتَظْفَعُوهُ وَ كَادُوا يَتَكَلَّمُونَ وَ عَبَدُوا عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَازِمٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ غَرَّوْهُمُ وَ قَالَ الشَّامِرِيُّ هُمُ: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى» وَ هَارُونَ يَصْطَلِمُهُمْ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْعِجْلِ وَ يَقُولُ: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِيَ قَالُوا إِنَّ نَجْرَ اللَّهِ عَلَيْهِ عَاكِفٌ خَشِيَ إِذْ جِيعَ إِلَيْنَا مُوسَى»^(۱) «وَ لَمَّا رَضِعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَيْضًا قَالَ هَئِنَّمَا خَلَّصْتَنِي مِنْ بَدْيِ أَعْجَلَتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلَيْسَ الْأَوَاحُ وَ الْخُدَّاءُ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّوهُ إِلَيْهِ»^(۲) وَ الْقِسْطُ فِي ذَلِكَ مُشْهُورٌ.

نَلْبَسُ بِجَبِيبٍ لَنْ نَسْتَطِيلَ الْجَهَالَ مِنْ خِيَرَةِ الْأُمَمِ حَتَّى غَشِيَتْ صَاحِبَ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَرْجِعُ عَنْهُمْ بِمُتَّبِعِهِمْ عَمَّا كَانُوا دَخَلُوا فِيهِ بِذَرِئَةِ أَشْجَلٍ وَ بَصِيرَةٍ ثُمَّ لَا يَفْتَحِرُونَ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كُذِّبَتْ حَيْثُ يَقُولُ: «لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا

زدند، و نا فرمانی خلیفه او - هارون - را بعضی گرفتند و او را ناتوان شمردند و نزدیک بود که وی را بکشند، و بیکر گوساله ای را که بانگی داشت پرستیدند و از پرستش خدای تعالی باز ایستادند، و سامری به آنها گفت: «این خدای شما و خدای موسی است» و هارون ایشان را پند می داد و از گوساله پرستی نهی می کرد و می گفت: «ای مردم! شما به این گوساله آزمایش شده اید، اما پروردگار شما رحمان است از من پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید. گفتند: ما دست از پرستش گوساله بر نمی داریم تا آنکه موسی مراجعت کند». و هنگامی که موسی به نزد قومش خشنمناک و اندوهگین بازگشت، گفت: در غیبت من چه کارهای زشتی پس از رفتن مرتکب شده اید، آیا به امر پروردگاران ختاب داشتید. بعد آواخ تورات را فرو افکند و سر برادر خود را گرفته و به جانب خود می کشید... و قصه آن مشهور است.

و شگفت نیست اگر نادانان این امت نیز مدت غیبت صاحب الزمان علیه السلام را طولانی شمارند و بی اصل و اساس و بدون بصیرت از مذهب خود باز گردند و از گفته خداوند عبرت نگیرند که فرمود: «آیا مؤمنان را زمان آن نرسیده است که

يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثُِرَ مِنْهُمْ
فَاسِقُونَ»^(۱).

فَقَالَ^(۲): «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فِي هَذَا الْمَقْصِدِ؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «الَّذِينَ
ذَلِكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» يَعْنِي بِالنَّاسِ عَلَيْهِ وَ
غَيْبِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْغَطَارِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْغَنِيِّ - عَنْ غُبَرٍ وَاحِدٍ - عَنْ دَاوُدَ بْنِ -
كَتَيْبِ الرَّقِيِّ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ» قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بَيَانِ النَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ حَقٌّ».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْرَةَ، عَنْ
يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ «قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ حَقَّقَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

فلو بشان برای ذکر خدا و آنچه از جانب حق فروود آمده است خاشع گردد و
مانند آنان نباشند که به ایشان کتاب داده شد و مدت را طولانی شمردند و لو بشان
را قساوت فرا گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند».

او (آن مردی که در مدینه السلام سخن گفت) پرسید: در قرآن کرم در این
باره چه آیه ای نازل شده است؟

گفتم: این سخن خدای تعالی: «الَّذِينَ ذَكَرَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». که مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم و غیبت
اوست.

و داود بن کتیر رقی از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی که
«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: کسی که به مقام قائم علیه السلام اقرار کند
و بگوید که آن حق است

و یحیی بن ابی القاسم گوید: از امام صادق علیه السلام از معنای آیه تریفه «الَّذِينَ ذَكَرَ

«الَمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فقال: «الْمُسْتَقْرُونَ
 بِنِعْمَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبَةُ. وَشَاهِدُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَيُؤْمِنُونَ
 لَوْ لَا أَنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^(۱)
 فَأَحْبَبَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ الْآيَةُ هِيَ الْغَيْبُ، وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ. وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ
 عَزَّوَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا الْإِسْلَامَ دِينًا لِّمُوسَى وَأَتَيْنَاهُ الْكُتُبَ»^(۲) يَعْنِي حُجَّةً
 حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي -
 الْحَنَابِلِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّهُ قَالَ: فِي
 قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ
 قَبْلُ»^(۳) فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْآيَةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْغَائِبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَيُؤْمِنُونَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
 إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ فَيَأْتِيهِ بِالْغَيْبِ وَإِنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ فَتَدْفَعُهُ مِنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پرسش کردم فرمودند:
 مقصود از متقین، شیعه علی علیه السلام است. و مراد از غیب، حُجَّتِ غائب است و
 شاهد آن نیز این قول خدای تعالی است: «می گویند چرا بر او آیه ای از جانب
 پروردگارش نازل نمی شود؟ بگو که غیب از آن خداست و در انتظار باشید که من
 نیز با شما از منظرانم».

پس خدای تعالی خبر داده است که «الآیة» همان «الغیب» است و غیب هم
 همان حُجَّت است و تصدیق آن نیز قول خدای تعالی است که فرمود: «و فرزند
 مریم و مادرش را آیه فرار دادیم» که مراد از آن حُجَّت است.

علی بن رثاب از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان درباره این سخن
 خدای تعالی «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ نفسی که
 پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی رساند» فرمودند: آیات عبارت از ائمه
 است و آیه منتظره، حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر
 پیاچیزد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به
 پدران گذشته وی ایمان آورده باشد

وَلَقَدْ سَمِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً حِينِ قَصَصَ فَصْنَهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «ذَلِكَ مِنْ أَقْبَامِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ» (۱) لَمَسْنِي يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً لِأَنَّ الْأَنْبَاءَ الَّتِي فَصَّهَا كَانَتْ أَنْبَاءَ يُوسُفَ لَهَا أَحَبُّ بِهِ مِنْ بَعْضِهِ وَحَالِهِ وَمَا آلَتْ إِلَيْهِ أُمُورُهُ.

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُخَالِفِينَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: تَعْنِي قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» أَيْ بِالْبَغْيِ وَالشُّكُورِ وَأَحْوَالِ الْفَيْعَةِ. فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ جَهَلْتَ فِي تَأْوِيلِكَ وَضَلَلْتَ فِي قَوْلِكَ فَإِنَّ التَّهْوَةَ وَالنَّصَارَى وَكَثِيراً مِنْ فِرْقِ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُخَالِفِينَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ يُؤْمِنُونَ بِالْبَغْيِ وَالشُّكُورِ وَالْحِسَابِ وَالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَسْتَدْعِ الْمُؤْمِنِينَ بِذِكْرِ قَدَرِ كُفْرِهِمْ فِيهَا فِرْقَ الْكَافِرِ وَالْمُشْكِرِ بَلْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَتَعَدَّاهُمْ بِمَا هُوَ لَهُمْ خَاصَّةٌ، لَمْ يَشْرِكْهُمْ فِيهِ أَحَدٌ غَيْرَهُمْ.

و خدای تعالی آنجا که داستان یوسف علیہ السلام را برای پیامبرش بیان می کند، آن پیامبر را «غیب» نامیده است و فرموده: «این از خبرهای غیب است که به نوحی کردیم و نو آن هنگام که آنها عزم خود را جزم کردند و مکر پیشه ساختند، نزد ایشان نبود» او یوسف را غیب نامیده، زیرا اخباری که بیان فرموده است، راجع به داستان یوسف و احوال و سرانجام کار اوست.

بعضی از مخالفین درباره این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته اند که معنای قول خدای تعالی که می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می آورند. به او گفتم: در تأویل نادانی و در گفتارت گمراه، زیراهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عذاب دارند. و خدای تعالی مؤمنان را مدح نمی کند به مدحی که فرقه های کفر و الحاد نیز با آنها شریک باشند بلکه خدای تعالی مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آنهاست و دیگری با ایشان شریک نیست.

[وَجُوبُ مَعْرِفَةِ الْمَهْدِيِّ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ:]

وَلَا يَكُونُ الْإِيمَانُ صَحِيحاً مِنْ مُؤْمِنِينَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِ بِحَالِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَقْتُلُونَهُ»^(۱). فَلَمْ يُوجِبْ لَهُمْ صَحَّةَ مَا تَشْهَدُونَ بِهِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِمْ. ثُمَّ كَذَلِكَ لَنْ يَنْتَفِعَ إِيْمَانُ مَنْ آمَنَ بِالْمَهْدِيِّ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ عَارِفاً بِشَأْنِهِ فِي حَالِ غَيْبِهِ وَ ذَلِكَ لَنْ الْإِنْسَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرُوا بِغَيْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَصَّوْا كَوْنَهَا بِسَبْعَتِهِمْ فِيهَا تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ اشْتَفِظَ فِي الصُّحُفِ وَ دُونِ فِي الْكُتُبِ الْمَوْلُودُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْفَعُ الْغَيْبَةُ بِأَنِّي سَنَبُّهُ أَوْ أَقْلُّ أَوْ أَكْثَرُ. فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَيُّمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَ قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ مِنْ كُتُبِهِ وَ رَوَايَاتِهِ وَ دَوْنَهُ فِي مَصَنَّفَاتِهِ وَ هِيَ الْكُتُبُ الَّتِي تُقَرَفُ بِالْأَصُولِ مِمَّا دَوْنَهُ مُسْتَحْفَظَةٌ عِنْدَ سِبْغَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ الْغَيْبَةِ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ السَّنَنِ. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ مَا خُضِرَ لِي مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُشْتَدَّةِ فِي الْغَيْبَةِ فِي هَذَا الْكِتَابِ لِي

و جوب شناخت حضرت مهدی علیه السلام

ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آنکه بداند حال کسی را که به وی ایمان می آورد. چنانکه خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقیقت و می دانند» و صحت گواهی را بر آنها واجب نموده، مگر پس از علمشان. همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم علیه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد. و آن این است که ائمه علیهم السلام از غیبت او خبر داده اند. و بودن آن غیبت را برای شیعیان نشان توضیح داده اند. این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله هایی که از آنها باقی مانده و در کتابهایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت اخبار گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمه علیهم السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنفات خود آنها را ذکر کرده اند، و اینها همان کتب است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان آل-محمد علیهم السلام از قریب دویست سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است، و من اخبار مستندی که درباره غیبت است از آن اصول

مواصیها، فلا یغفلو حال هؤلاء الأتباع المؤلفین لیلکذب أن یکتروا علیها الغیب بما وقع الآن من الغیبۃ، فالقوا ذلك فی کتبهم و دروؤه فی مصنفاتهم من قتل کونها، و هذا حال عند أهل اللب و التخصیص، لو أن یکتروا قد أشسوا فی کتبهم الکذب فالتفت الأئمة لهم کما ذکرنا و تحقیق کما وصعوا من کذبهم علی تعدید یاربهم و احتیلاب آرائهم و نبأهم أقطارهم و عمالهم، و هذا أيضاً حال کتبیل التوجه الأول، فلم یبق فی ذلك إلا أنهم غفلوا عن أئمتهم المستخفيین للوصیة علیها عن رسول الله ﷺ من ذکر الغیب و صیغ کونها فی مقام بعد مقام إلى آخر المقامات فادروؤه فی کتبهم و آلهو فی أسوهم، و بذلك و شیبهه قلج الحق و زحق الباطل، إن الباطل کان زهوقاً.

و أن خصوصاً و محالینا من أهل الأهواء المفسد قصدوا^(۱) یدفع الحق و عنایه بما

استخراج کرده و در این کتاب آورده ام، اما حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست یا اینکه آنها علم غیب داشته اند به این غیبی که الآن واقع شده است و آن را بیش از وقوعش در کتب خود نوشته اند - و این در نظر مجردمندان و دانشمندان محال است - و یا اینکه این جمع کثیر در کماها بشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب همانگونه که ذکر کرده اند، اتفاق افتاده و تحقیق یافته باشد، یا آنکه این جمع کثیر، دور از یکدیگر بوده و عقاید مختلف داشته و در اقطار مختلفی زندگی می کرده اند، پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است، لذا هیچ راهی باقی نمی ماند جز آنکه بگوئیم آنها اخبار غیبی امام زمان علیه السلام را از ائمه خود که حافظین وصیت پیامبر بوده اند اخذ کرده اند و آن حضرت از غیب امام زمان علیه السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ابشان، آن اخبار را در کتب خود تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده اند و با همین دلیل و ادله دیگری شبیه به آن، حق بیروز می گردد و باطل نابود می شود، زیرا که باطل، نابود شدنی است.

منظور دشمنان و مخالفان ما که تمايلات مضله (گمراه کننده) دارند، این است که به دستاور غیبت صاحب الزمان علیه السلام و احتجاج او از پیندگان، حق را باطل

وَفَع مِنْ غَيْبَةِ صَاحِبِ زَمَانِنَا الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجْتِنَابِهِ عَنِ الْبَصَارِ الْمُسَائِدِينَ لِيَتَبَيَّنُوا بِذَلِكَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَتُهُ مُتَقَيَّنَةً ^(۱) وَلَا تَبْصِيرُهُ مُسْتَحْكَمَةً.

[اثبات الغيبة والحكمة فيها]

قَالُوا - وَ مَا هُ التَّوْفِيقُ - : إِنَّ الْغَيْبَةَ الَّتِي وَقَعَتْ لِصَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذُ كَرِمْتْ حِكْمَتُهَا وَ بَانَ حَقُّهَا وَ قَلَبَتْ حَقِيقَتَهَا لِلَّذِي شَاهَدْنَاهُ وَ عَرَفْنَاهُ مِنْ أَمَارِ حِكْمَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اسْتِغْنَاةِ تَذْجِيرٍ فِي خُجُوبِهِ الْمُتَعَدِّدَةِ فِي الْأَعْيَادِ السَّائِلَةِ مَعَ أَقْبَةِ الضَّلَالِ وَ نَظَاهِرِ الطَّوْاعِي وَ اسْتِعْلَالِ الرَّاعِيَةِ فِي الْحَقِّبِ الْخَالِيَةِ وَ مَا نَحْنُ بِسَبِيلِهِ فِي زَمَانِنَا هَذَا مِنْ تَعَاهُرِ أَقْبَةِ الْكَثَرِ بِعَرَفَتِهِ أَهْلِي الْإِفْكِ وَ الْغُذُولِ وَ النِّهَانِ.

وَ ذَلِكَ أَنَّ خُصُومَتَنَا طَائِفَتُونَا بِوُجُودِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَوُجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا : إِنَّهُ قَدْ مَضَى عَلَى قَوْلِكُمْ مِنْ عَصْرِ وَفَاؤِ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَ عَقَرُ إِمَامَا، كُلُّ يَنْهَمُ كَانَ مَوْجُودًا مَعْرُوفًا بِأَسْمِهِ وَ شَخْصِهِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ، فَإِنْ لَمْ يَوْجَدْ

کند و حقیقت را بر کسی که معرفت بیضی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند.

اثبات غیبت و حکمت آن حقیر کاتب بر علوم حسدی

به نفع خدای تعالی می گویم که غیبتی که برای امام زمان ما علیه السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و حجتش غالب است. به این دلیل که آثار حکمت خدای تعالی را مشاهده کرده و شناخته ایم و تدبیر استوار او را در حجت های گذشته و در مرون ماضیه می دانیم و می دانیم که در قرون گذشته، گردکشان چگونه بر آن حجت ها غلبه کرده و فراعنه بر آنها مستولی شدند، و امروز هم مشاهده می کنیم که ائمه کفر به کمک اهل دروغ و دشمنی و افترا، بر همه چیز مسلط شده اند.

با چس و ضعی، مخالفان ما می گویند که امام زمان خود را به مانند ائمه پیشین از او نشان بدهد و می گویند به قول شما پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ یازده امام ظاهر شده اند و هر کدامشان، با نام و شخص خود، بین خاص و عام معروف و

كَذَلِكَ قَدْ قَسَدَ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ مِمَّنْ تَقْدُمُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَحْسَادُ أَمْرِ صَاحِبِ زَمَانِكُمْ هَذَا فِي عَذْمِهِ وَتَعَدُّرِ رُجُومِهِ.

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : إِنْ حُصِمْنَا قَدْ جَهِلُوا أَمَارَ حِكْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ اعْتَلَوْا مَوَاقِعَ الْحَقِّ وَ ضَاهَوْعَ السَّبِيلِ فِي مَقَامَاتٍ حُجِّجَ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ أَيُّهِ الضَّلَالِ فِي ذُلِّ الْبَاطِلِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ ، إِذْ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ طُهُورَ حُجِّجِ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَقَامَاتِهِمْ فِي ذُلِّ الْبَاطِلِ عَلَى سَبِيلِ الْإِشْكَانِ وَ التَّذْيِيرِ لِأَهْلِ الزَّمَانِ ، فَإِنْ كَانَتْ الْحَالُ مُتِمِّكَةً فِي اسْتِغْنَاءِ تَذْيِيرِ الْأُولِيَاءِ لِوُجُودِ الْمُحِبَّةِ بَيْنَ الْحَاضِرِ وَ الْعَامِّ كَانَ طُهُورُ الْمُحِبَّةِ كَذَلِكَ ، وَ إِنْ كَانَتْ الْحَالُ حَافِزَةً مُتِمِّكَةً مِنْ اسْتِغْنَاءِ تَذْيِيرِ الْأُولِيَاءِ لِوُجُودِ الْمُحِبَّةِ بَيْنَ الْحَاضِرِ وَ الْعَامِّ وَ كَانَ اسْتِثْنَاءُ بِنَاثُوجِيَةِ الْحِكْمَةِ وَ تَقْنِصِيهِ التَّذْيِيرِ ، حَاجَتَهُ اللَّهُ وَ سَرَرَهُ إِلَى وَقْتِ بُلُوغِ الْكِتَابِ أَجَلُهُ ، كَمَا قَدْ وَجَدْنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حُجِّجِ اللَّهِ الْمُتَقَدِّمَةِ مِنْ عَصْرِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَبْرِ زَمَانِ هَذَا مِنْهُمْ الْمُتَشَفَّرُونَ ، بِذَلِكَ جَاءَتْ الْأَنَارُ وَ نَلَقَ الْكِتَابُ .

مشهور بوده اند، و اگر ابن امام، مانند ائمه پیش از خود آشکار و معروف باشد، امر امامت آن یازده امام قبل از او نیز نهاده و پیوده می گردد، همچنان که امر - صاحب الزمان به واسطه نبوت و عظمی اشکال استیلائی به او، نهاده و پیوده است. به توفیق الهی در پاسخ به این اشکال می گویم: دشمنان ما به آثار حکمت خدای تعالی نادانند و راه و روش حجت‌های خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به پیروایان ضلالت در دولتهای باطل نمی دانند، زیرا مسلم است که ظهور حجت‌های الهی در مقامات پیروای خود بر سبیل امکان و تدبیر، نسبت به مردم زمان خودشان است. و اگر حال طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد، ظهور آن حجت لازم خواهد بود، و اگر حال طوری باشد که امام نتواند تدبیر در رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد و حکمت الهی موجب استتار او گردد و تدبیر نیز آن را اقتضاء کند، خداوند او را در پشت پرده ضیعت نهان ساخته و مستور فرماید تا وقتی که اجل غیبت فرا رسد، همچنان که همه حجت‌های پیشین خداوند از زمان وفات آدم علیهم السلام بر همین منوال بوده است و این موضوع آثار صحیح و آیات قرآن کریم دلالت دارد.

قرن ذلک ما :

خَدَّثَنَا بِأبي - رحمه الله - قَالَ : خَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَبْرِ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدُّبَلَمِ قَالَ : قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام : « يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ إِنَّ فِيهِ رُشْلًا مُسْتَحْفِينَ وَ رُشْلًا مُسْتَحْفِينَ . فَأَدَا سَأَلْتُهُ بِحَقِّ الْمُسْتَحْفِينَ فَسَلَّمَهُ بِحَقِّ الْمُسْتَحْفِينَ » .

و تصدیق ذلک من کتاب قولہ تعالی : « وَ رُشْلًا قَدْ فَصَّصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ ذَبُلٍ وَ رُشْلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا » ^{۱۱} فَكَانَتْ حُجَّتُ اللَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ مِنْ وَفَى وَ فَاةِ آدَمَ عليه السلام إِلَى ذُبِّ ظُهُورِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَوْصَاءِ مُسْتَحْفِينَ وَ مُسْتَحْفِينَ . فَلَمَّا كَانَ وَفَتْ كَوْنِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَتَرَهُ اللَّهُ شَخْصَهُ وَ أَخْفَى وَ لَادَتُهُ . لِأَنَّ الْإِدْكَارَ فِي ظُهُورِ الْحَجَّةِ كَانَ مُتَعَدِّيًا فِي زَمَانِهِ . وَ كَانَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي سُلْطَانِ نَمْرُودَ مُسْتَحْفِيًا لِأَمْرِهِ . وَ كَانَ شَبْرَ مَظْهَرِ نَفْسِهِ . وَ نَمْرُودَ بِمَثَلِ أَوْلَادِ رَعِيَّتِهِ فِي أَهْلِ مَمْلُوكِيهِ فِي طَلَبِهِ إِلَى أَنْ ذَهَبَ

و از جمله آنها :

عبد الحمید بن ابی الدبلم می گوید : امام صادق عليه السلام فرمود : « ای عبد الحمید ! خداوند را فرستادگانی آشکارا و پنهانی رسولانی و چون از خدا به حق رسولان پنهان درخواست کردی ، به حق فرستادگان پنهان نیز مسألت کن » .
و تصدیق آن از قرآن کریم ، این سخن خدای تعالی است : رسولانی که داستانشان را از پیش برای تو بر خواندیم و رسولانی که داستان ایشان را بازگو نکردیم و خداوند ما موسی سخن گفت سخن گفتنی » . حجت های خداوند از هنگام مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند ، اوصیائی که برخی از ایشان عیان و برخی دیگر پنهان بودند ، و چون ابراهیم عليه السلام به دنیا آمد ، خداوند ولادت او را پنهان و شخص او را از دیدگان پنهان داشت . زیرا در آن هنگام ، امکان ظهور حجت الهی وجود نداشت ، و ابراهیم عليه السلام در زمان سلطنت نمرود به خاطر دستوری که او داده بود ، استنار می کرد و خود را آشکار نمی نمود . و نمرود اولاد رعیت و اهل مملکت خود را در جستجوی ابراهیم عليه السلام می گشت ، تا آنکه دوران -

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَفْسِهِ. وَ أَظْهَرَ لَمْ أَتَرَهُ بَعْدَ أَنْ تَلَقَّيْتُ النَّبِيَّةَ أُمُّدَهَا. وَ وَجَّهْتُ إِظْهَارَ مَا أَظْهَرُهُ يَلْدِي أَرَادَهُ اللهُ فِي إِثْبَاتِ حُجَّتِيهِ وَ إِحْصَالِ دِينِهِ. فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءٌ حُجَجًا فِيهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ يَتَوَاتَرُونَ الوَصِيَّةَ كَذَلِكَ مُسْتَقْبِلِينَ وَ مُسْتَعْبِقِينَ إِلَى وَقْتِ كَوْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي قَدْ شَاعَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ حَبَّرَ كَوْنِهِ. فَسَخَّرَ اللهُ وَلاَدَتَهُ. ثُمَّ فَذَّقَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي النَّبِيِّ كَمَا أَخْبَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ»^(۱) وَ كَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَبْرِ فِرْعَوْنَ يُرِيهِ وَ هُوَ لَا يَتَرُكُهُ. وَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ. ثُمَّ كَانَ مِنْ أَكْرَمِ بَعْدَ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَ دَلَّمَهُ عَلَى نَفْسِهِ مَا قَدْ فَصَّلَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ. فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءٌ حُجَجًا فِيهِ كَذَلِكَ مُسْتَقْبِلِينَ وَ مُسْتَعْبِقِينَ إِلَى وَقْتِ

غیبت سرآمد و ابراهیم علیہ السلام خود را معرفی نمود و امر نبوتش را علنی کرد و اظهار آنچه که پشت سرانداخته بود واجب گشت، زیرا خداوند اراده کرده بود که حجتش را اثبات کند و دینش را اکیال بخشد. و آنگاه که وفات حضرت ابراهیم علیہ السلام فرا رسید. او را اوصیایی بود که حجتهای خدای تعالی در زمین بودند و به دنبال هم، و صابت را از یکدیگر به ارث می بردند. و ایشان نیز آشکار و نهان بودند تا آنکه دوران موسی علیہ السلام فرا رسید و فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در جستجوی موسی - که ذکرش شایع و خبر به دنیا آمدنش منتشر گشته بود - می گشت و خداوند ولادت او را پنهان کرد و مادرش او را به دریا افکند، و آنچنان که خدای تعالی در کتابش از آن خبر داده که «آل فرعون موسی را از دریا گرفتند» و موسی در دامان فرعون پرورش یافت در حالیکه او موسی را نمی شناخت و همچنان اولاد بنی اسرائیل را در طلب موسی می گشت. و داستان او بعد از آنکه دعوتش را اظهار کرد و خود را بدیشان شناساند در کتاب خدای تعالی آمده است.

و چون وفات موسی علیہ السلام فرا رسید. او را اوصیایی بود که حجتهای خداوند بودند. آنان نیز آشکار و نهان بودند تا هنگام ظهور عیسی علیہ السلام فرا رسید و

ظهور عیسی علیه السلام ظهور عیسی علیه السلام در ولادتی، معلوماً بذلالتیبه، مظهرراً بشخصه،
 شاهرراً براهیتیه، غیر مخفی بقسبه، لأن زمانه كان زمان إمكان ظهور الحجة كذلك.
 ثم كان له من بعده أوصياء خضعوا لله عز وجل كذلك مستعملين و مستغنيين إلى
 وقت ظهور نبينا ﷺ فقال الله عز وجل له في الكتاب: «ما بقا لك إلا ما قد قبل
 بلرسل من قبلك»^(۱) ثم قال عز وجل: «سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا»^(۲) فكان بما
 قبل له و أزم من شأنه على إيجاب شعب من تقدمه من الرسل إقامه الأوصياء له كما قامه
 من تقدمه لأوصيائهم، فأقام رسول الله ﷺ أوصياء كذلك و أخبر يكون المهدي
 خاتم الأنبياء ﷺ، و الله بلاء الأرض بسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فنقلب الأقدار
 ذلك بأجنتها عنه، و أن عیسی علیه السلام ينزل في وقت ظهوره قبضتي خلقه، فحفظت

عیسی علیه السلام در ولادتنش ظاهر گردید و دلالتش را اعلان و شخص خود را اظهار
 و براهیتش را هویدا نمود و نفسش را علنی نمي ساخت، زیرا زمان او زمانه ای بود
 که امکان ظهور حجت الهی وجود داشت.

سپس او را نیز اوصیائی بود که پس از وی آمدند و حجت های خدای تعالی
 بودند، ایشان نیز برخی عیای و برخی دیگر نهان بودند. تا هنگام ظهور پیامبر
 ما ﷺ فرا رسد و خدای تعالی در قرآن کریم فرمود: «و نو می گویند مگر
 آنچه را که به رسولان پیش از تو گفتند» سپس فرمود: «این سئنی است که برای
 پیامبران که پیش از تو فرستادیم، فرار داده ایم» و از جمله چیزهایی که به او گفته
 شده و بایستی در سنت او باشد تا مطابق با سئنه های رسولان الهی باشد، معین
 کردن اوصیای خود است، همچنان که پیامبران پیشین، اوصیای خود را معین
 کرده بودند و پیامبر اکرم نیز اوصیای خود را معین فرمود و اعلام کرد که آخرین
 ائمه، مهدی علیه السلام است و اینکه او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که بر
 از ظلم و جور شده باشد، این خبر را همه ائمت از پیامبر اکرم ﷺ نقل
 کرده اند، و اینکه عیسی علیه السلام در هنگام ظهور مهدی علیه السلام فرو می آید و بسبب
 سیر او نماز می خواند و ولادت اوصیاء و مقامات آنها، یکی پس از دیگری ضبط

ولادات الأوصياء و مقاماتهم في مقام بقعة مقام إلى وقت ولادة صاحب زماننا عليه السلام المنتظر لنفوس و العذل، كما أوجب الحكمة باستقامة التدبير غيبة من ذكرنا من المهجج المتقدمة بالوجود.

وذلك أن المعروف المتسلم بين الخاص و العام من أهل هذه الملة أن الحسن بن علي و الإله صاحب زماننا عليه السلام قد كان و كل به طائفة زمانه إلى وقت وفاته، فلما توفي عليه السلام و كل بمحاشيه و أهله و حبس جواريه و طلب مؤلوه هذا أشد الطلب، و كان أخذ المؤمنين عليه عنه جعفر أخو الحسن بن علي بما ادعاه لنفسه من الإمامة و زجا أن يتم له ذلك بوجوه اثني أخيه صاحب الزمان عليه السلام، فعزت السنة في غيبته بما جرى من سني غيبة من ذكرنا من المهجج المتقدمة. و لزوم من حكمة غيبته عليه السلام ما لزوم من حكمة غيبته.

گردید، تا هنگام ولادت امام زمان ما عليه السلام فرا رسید کسی که جهان در انتظار اوست تا عدل و داد را در جهان بگستراند و چنانچه حکمت الهی در دوره های گذشته اقتضای غیبت حجت های الهی را داشت، او را هم در پرده غیبت نهان داشت.

برای آنکه نزد خاص و عام ملت اسلام، معروف و مسلم است که خلیفه ماحق و سرکش زمان امام حسن عسکری عليه السلام مأمورانی بر آن حضرت گماشت و تا هنگام وفات آن امام، ایشان را زیر نظر داشت. چون حضرت وفات کرد، مأمورانی بر خاندان و نزدیکان حضرت گماشت و کنیزان امام زندانی شدند و برای به دست آوردن فرزند او تلاش زیادی نمودند و یکی از کسانی که متولی این کار بود همان جعفر برادر امام حسن عسکری عليه السلام بود که هوای امامت در سر داشت و ادعای امامت کرد و امیدوار بود که با نابودی فرزند برادرش بدین مقام نایل آید. در این حال سنت غیبت درباره آن حضرت جاری شد، همچنان که این سنت در حجت های الهی پیشین نیز جاری گشته بود و حکمت غیبت آن امام، همان حکمت غیبت انبیای گذشته بود.

[ردّ إشکال: ۱]

وَ كَانَ مِنْ مُعَارَضَةٍ خُصُومِنَا أَنْ قَالُوا: «وَلَيْمَ أَوَجَّهْتُمْ فِي الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ وَاجِبًا فِي الْأَنْبِيَاءِ. فَمَا أَتَوَكَّلْتُمْ أَنْ ذَلِكَ كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِ جَائِزٍ فِي الْأَنْبِيَاءِ فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَيَسُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ تُشَبِّهَ حَالَ الْأَنْبِيَاءِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ فَأَوْجَدُونَا دَلِيلًا مُتَّبَعًا عَلَى أَنَّ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُولُ فِيهَا شَبَّهْتُمْ مِنْ حَالِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَيَسُوا بِأَنْبِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُولُ. وَ إِنَّمَا يَنْقَاسُ الشَّكْلُ بِالشَّكْلِ وَ الْمِثْلُ بِالْمِثْلِ. فَلَيْمَ تَبَيَّنَتْ دَعْوَاكُمْ فِي ذَلِكَ. وَلَيْمَ تَشْتَبِهَ لَكُمْ قِيَّاسُكُمْ فِي تَشْبِيهِكُمْ حَالَ الْأَنْبِيَاءِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُتَّبَعٍ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَهْتَدِي -: إِنَّ خُصُومَنَا قَدْ جَهِلُوا فِيهَا عَارِضُونَا بِهِ مِنْ ذَلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أَهْلِ الْفَرِيقِ وَ النَّظَرِ وَ التَّفَكُّرِ وَ التَّدَبُّرِ بِأَطْرَافِ الْعِبَادِ وَ إِذَا لَبَّ الْعَقَصِيَّةَ لِرُؤْسَائِهِمْ وَ مَنْ تَنَزَّاهُ مِنْ أَشْلَافِهِمْ لَعَلُّوا أَنْ كُلَّ مَا كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ وَاجِبٌ لَازِمٌ لِي

باسخ این سؤال

و از جمله اعتراضهای مخالفین ما این است که می گویند: چرا آنچه را که بر انبیاء واجب بوده، بر ائمه واجب می کنید؟ و چرا نمی گویند امر «غیبی» در انبیاء جایز بوده اما در ائمه جایز نیست. البته ائمه مانند انبیاء نیستند و جایز نیست که حال ائمه را به حال انبیاء تشبیه کنیم. باید دلیل قانع کننده ای برای ما بیاورید که در شأن انبیاء و رسولان جایز بوده درباره ائمه نیز حازر می باشد. می دانیم که تشبیه و قیاس در دو موضوع همانند و همشکل صورت می پذیرد پس ادعای شما درباره تشبیه حال ائمه به انبیاء درست نیست مگر آنکه دلیل قانع کننده ای بیاورید.

در پاسخ این ابرام می گویم - و از خداوند هدایت می جویم -: دشمنان ما از سر جهالت این اعتراض را وارد کرده اند و اگر از اهل تشخیص و تفکر و تدبیر بودند و عناد را کنار می گذاشتند و تعصب و جانبداری از رهبران و پیرویشان نمی کردند می دانستند که هر چیزی که در انبیاء رواست، طابق الثعل بالثعل در

الْأَنْبِيَاءُ حَدُّوهُمُ بِالتَّغْلِبِ بِالنُّفَّةِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ أَصُولُ الْإِيمَةِ وَتَعْصِيَتُهُمْ وَ
الْإِيمَةُ هُمْ خُلَفَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَاؤُهُمْ وَ الْقَائِمُونَ بِنَجَاتِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مَنْ يَتَكُونُ بَعْدَهُمْ
كَيْلًا يَنْطَلِقُ حُجُجُ اللَّهِ وَ حَدُودُهُ وَ شَرَائِيقُهُ مَادَامَ التَّكْلِيفُ عَلَى الْعِبَادِ فَإِنَّمَا وَ الْأَمْرُ لَهُمْ
لَازِمًا، وَلَوْ وَجِبَتْ الْمُعَارَضَةُ لَجَازَ لِقَابِلُ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ حُجُجُ اللَّهِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ
يَتَكُونُ الْإِيمَةُ حُجُجُ اللَّهِ إِذْ قِيَسُوا بِالْأَنْبِيَاءِ وَ لَا كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ قَدْ أَنْ يَقُولَ أَيْضًا: فَغَيْرُ جَائِزٍ
أَنْ يَسْتَوْفُوا «أَمْتَهُ» لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ كَانُوا أَمْتَهُ وَ هُوَ لَا يَتَسَوَّى بِالنَّبِيِّاءِ: فَيَكُونُوا أَمْتَهُ كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ
غَيْرُ جَائِزٍ أَيْضًا أَنْ يَتَوَفَّوْا بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ الرُّسُولُ مِنَ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشَّرِيعَةِ إِذْ قِيَسُوا كَالرُّسُولِ وَ لَا هُمْ بِرُسُلِهِ، ثُمَّ بَاقِي
يَقُولُ هَذَا مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ بِمَا يَتَخَرَّجُ عَنْهُ وَ يَطُولُ الْكِتَابُ بِذِكْرِهِ، فَلَمَّا لَسْنَا هَذَا كَلِمَةً كَانَتْ هَذِهِ
الْمُعَارَضَةُ مِنْ خُصُومِنَا قَائِدَةً كَقَسَائِدِهِ.

ثُمَّ نَحْنُ نُبَيِّنُ الْآنَ وَ نَوْضِيعُ بَعْدَ هَذَا كُلَّهُ أَنَّ الشَّاكِلَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَمْتِ بَيْنُ

اغتیه نیز واجب و لازم است، زیرا انبیاء اصل و اساس و سرچشمه آنها هستند و
اغتیه جانشینان و اوصایای انبیاء و حجت‌های الهی بر آیندگان ایشانند، نا حجت
الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرین دوره تکلیف بندگان، بر حای ماند
و اگر این اعراض صحیح باشد، رواست آن معترض بگوید: بیا مران حجت‌های
خدای هستند، ولی امامان حجت‌های خدا نیستند! زیرا اغتیه به مانند انبیاء
نمی باشند، و با آنکه بگوید: ایشان را نمی توان اغتیه نامید، زیرا انبیاء پیشوایان و
اغتیه هستند ولی اغتیه که انبیاء نیستند نا اطلاق اغتیه بر ایشان روا باشد! و یا آنکه
بگوید: بر اغتیه روا نیست که مانند رسولان بر امر جهاد و امر به معرف و نهی از
منکر و سایر ابواب شریعت قیام کنند! زیرا اغتیه رسول نیستند، و از اینگونه
سخنان بسیار می تواند بگوید که ذکر آنها موجب تطویل کتاب می شود، پس
چون این قبیل اعراضات ناصحیح است، لا محاله آن اعراضی بحسب لبر
ناصحیح خواهد بود.

علاوه بر آنچه که گفتیم، اکنون ناهت می کنیم که همانندی اغتیه و انبیاء در
اوصاف معویه واضح و آشکار است و اغتیه، حجت‌های خدا مر خلق هستند.

واضح، فبذل عنهم انهم حُجَّجَ اللهُ عَلَى الْخَلْقِ كَمَا كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ حُجَّجَةً عَلَى الْعِبَادَةِ وَفُرِصَ طَاعَتِهِمْ لَزِمَ كَلْزَوْمِ فُرْصِ طَاعَةِ الْأَنْبِيَاءِ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَتُورَدُونَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّكَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنْهُمْ»^(۲) قَوْلُهُ الْأَمْرُ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ عَدَدُ الرَّسُولِ ﷺ. وَ قَدْ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ، وَ أَوْجَبَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ فُرْصِهِمْ مَا أَوْجَبَتْهُ مِنْ فُرْصِ الرَّسُولِ كَمَا أَوْجَبَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَةِ الرَّسُولِ مَا أَوْجَبَتْهُ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِ عَزَّوَجَلَّ فِي قَوْلِهِ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^(۳) وَ إِذَا كَانَتْ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُجَّجَ اللهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِالرَّسُولِ وَ لَمْ يُشَاهِدْهُ وَ عَلَى مَنْ خَلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ كَمَا كَانَ الرَّسُولُ حُجَّةً عَلَى مَنْ لَمْ يُشَاهِدْهُ فِي عَصْرِهِ لَزِمَ مِنْ طَاعَةِ الْأَيْمَةِ مَا لَزِمَ مِنْ طَاعَةِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَدْ نَشَأَ كُلُّوَ

چنانکه انبیاء بوده اند و اطاعت از ائمه واجب و لازم است. چنانکه اطاعت از انبیاء چنین بوده است. و دلیل آن قول خدای سبحان است که فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر فرمان ببرد» و این سخن خدای تعالی است که فرمود: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولی الامر ارجاع می دادند، اهل بی جویی و استنباط آن را می فهمیدند». و اولی الامر همان اوصیاء و ائمه پس از پیامبرند و خداوند اطاعت از آنها را فرین اطاعت رسولش ساخته و طاعت از آنها را نیز بر بندگان لازم کرده است. چنانکه طاعت از رسول را بر بندگان واجب ساخته و آن را در ردیف اطاعت از خود در آورده و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» بعد از آن فرموده: «هرکس اطاعت رسول کند عَقْدًا خدا را اطاعت کرده است» و چون ائمه علیهم السلام حجت های الهی بر کسانی هستند که به رسول ملحق نشده و شرف حضور او را درک نکرده اند، و همچنین بر کسانی که در آینده در پی رسولان خواهند آمد، و رسول نیز حجت الهی است بر کسانی که در عصر خود، او را ندیده اند، بنابراین از طاعت امام همان لازم آید که از طاعت رسول اکرم حضرت محمد ﷺ لازم آید و انبیاء و ائمه یک

استقامت الفیاض فیهم. و این کان الرسول افضل من الائمة لَقَدْ تَسَاكَلُوا فِي الْحُجَّةِ وَ
 الْاِثْمِ وَ الْيَقْلِ^(۱) وَ الْفَرَضِ. اِذْ كَانَ اللهُ جَلَّ تَعَالَاهُ قَدْ سَمِيَ الرَّسُلُ اَمَّةً يَقُولُهُ الْاَهْرَاهِيمُ
 «اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا»^(۲) وَ قَدْ اَخْبَرَنَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اللهُ قَدْ فَضَّلَ الْاَنْبِيَاءَ وَ
 الرَّسُلَ بِفَضْلِهِمْ عَلَى بَعْضِ نَعَالٍ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «يَلِكُ الرَّسُلُ فَضْلُنَا بِفَضْلِهِمْ عَلَى بَعْضِ
 مِنْهُمْ مِنْ كَلَمَةِ اللهِ»^(۳) الْاِمَّةُ^(۴) وَ قَالَ: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»^(۵) الْاِمَّةُ^(۶)
 فَتَسَاكَلُ الْاَنْبِيَاءُ فِي التَّبَوُّهِ وَ اِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ اَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ وَ كَذَلِكَ تَسَاكَلُ الْاَنْبِيَاءُ وَ
 الْاَوْصِيَاءُ. فَمَنْ قَاسَ حَالَ الْاِمَّةِ بِحَالَ الْاَنْبِيَاءِ وَ اسْتَشْهَدَ بِقِيَلِ الْاَنْبِيَاءِ عَلَى قِيَلِ الْاِمَّةِ
 لَقَدْ اَصَابَ فِي قِيَاسِهِ وَ اسْتِقَامَ لَهُ اسْتِشْهَادُهُ بِالَّذِي وَصَفْنَا مِنْ تَسَاكُلِ الْاَنْبِيَاءِ وَ
 الْاَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

حُکَم دارند و قیاس کردن میان آن دو درست است. گرچه رسول، افضل از
 ائمه باشد. ولی در حجت بودن و اسم خلیفه الهی داشتن و عمل رهبری کردن
 و وجوب اطاعت شدن، مثل یکدیگرند. و خدای تعالی در کلام خود
 رسولان را ائمه نامیده و به ابراهیم علیه السلام فرموده است: «تو را امام مردم قرار
 دادیم» و خدای تعالی به ما خبر داده است که بعضی از انبیاء و رسولان را بر
 بعضی دیگر برتری داده است و فرموده: «آن رسولانند که بعضی از ایشان را
 بر بعضی دیگر برتری دادیم» و در بین ایشان کسی هست که خداوند یا او تکلم
 فرموده است» و فرموده: «ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم»
 ملاحظه می کنید که گرچه بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند. اما
 مشاكل و همانندند و اینچنین است حال انبیاء و اوصیاء. پس هر کس حال
 ائمه علیهم السلام را به حال انبیاء قیاس کند و به فعل انبیاء بر عمل ائمه علیهم السلام
 استشهاد کند. بنابر آنچه در همانندی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بیان داشتیم. قیاس
 و استشهادش درست است.

۱ - فی بعض الصح و التعلیل.

۲ - صفر: ۱۱۹.

۳ - البر: ۲۵۳.

۴ - الامراء: ۵۵.

[وَجْهٌ آخَرٌ لِاثْبَاتِ الْمَشَاكِلَةِ]

وَجْهٌ آخَرٌ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى حَقِيقَةِ مَا نَسَرَّخْنَا مِنْ نَسَاكِلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنْ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۱) وَ قَالَ
 تَعَالَى: «مَا أَنْتُمْ بِالرُّسُولِ لَعْدُوهُ وَمَا نَهَكُمْ عَنْهُ فَأْتُوهُ»^(۲). فَأَمَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ
 نَهْتَدِي بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نُخْبِرِي الْأُمَمَ [الْحَابِيَةَ] عَلَى خِدْمَةِ أَجْرَاهَا رَسُولُ-
 اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلِي أَوْ فِعْلِي، فَكَانَ مِنْ قَوْلِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمُتَعَلِّقُ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ
 نَسَاكِلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنْ قَالَ: «مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْنِي كَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ شَوْسَى إِلَّا
 أَنَّهُ لَا يَمِيَّ بِهَدْيِي» فَأَعْلَنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ بِنَبِيٍّ وَ لَقَدْ شَبَّهَتْ بِهَارُونَ
 وَ كَانَ هَارُونَ نَبِيًّا وَ رَسُولًا [وَ كَذَلِكَ شَبَّهَتْ بِجَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ].

دلیل دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء

دلیل دیگری که در اثبات مطالب گذشته در مشاکله بین ائمه و انبیاء وجود
 دارد این است که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»^(۱) و
 برای شما پیروی نیکویی وجود دارد. و فرموده است: «آنچه را که رسول اکرم
 به شما می دهد بپذیرید و آنچه را که از آن باز می دارد و انهد». خدای سبحان به
 ما فرمان داده است که به هدایت رسول خدا متمادی شویم و امور جاریه را به
 گونه ای که رسول خدا ﷺ جاری فرموده است اجرا کنیم، خواه آن امور،
 گفتاری باشد و خواه کرداری. و یکی از گفته های رسول خدا که دلیل بر
 مشابعت کامل بین انبیاء و ائمه است، این است که فرموده است: «مقام و منزلت
 علی علیه السلام نسبت به من، همچون مقام و منزلت هارون است نسبت به موسی علیه السلام»^(۲)
 جز اینکه پس از من پیغمبری نیست. پیامبر اکرم در این کلام به ما اعلام فرموده
 است که علی علیه السلام پیامبر نیست، اما او را به هارون تشبیه فرموده و هارون،
 رسول و نبی است و نه همین ترتیب آن حضرت را به جمعی از پیامبران تشبیه
 فرموده است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الشَّعْبِيُّ أَبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ قُبَيْبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَشْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَنْ لَرَادٍ أَنْ يَنْتَظِرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْيِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي بَيْلِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جَلْبِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي قَطَائِيهِ وَإِلَى دَاوُدَ فِي رُحْدِهِ فَلْيَنْتَظِرْ إِلَى هَذَا». قَالَ: فَتَكَلَّمْنَا قَبَاذًا عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَتَيْلَ كَأَمَّا بِتَحْدِيدِ مَنْ حَسَبَ.

قَبَاذًا اسْتِنَامَ أَنْ يُشَبِّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ اسْتِنَامَ كَمَا أَنَّ لُشَبِّهَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ، وَ هَذَا دَلِيلٌ مُطْلَعٌ، وَ لَقَدْ نَبَّهْتُ سَكَلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا ﷺ فِي غَيْبَتِهِ بِغَيْبَةِ مُوسَى ﷺ وَ غَيْرِهِ بِمَنْ وَفَعَتْ بِهِنَّ الْغَيْبَةُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ غَيْبَةَ صَاحِبِ زَمَانِنَا وَفَعَتْ مِنْ جَهَةِ الطَّوَاغِبِ لِبَلَّةِ التَّذْيِيرِ مِنَ الذِّبِّ لَقَدْ نَبَّهْتُ وَ تَكْرَرُ فِي النَّصْلِ الْأَوَّلِ.

وَ يَجَا يُنْبِذُ مَعَارَضَةً غُصُوبًا فِي نَوِي تَسَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ أَنَّ الرُّسُلَ الذِّبِّ

از عبدالله بن عباس زوایب است که می گوید: ما نزد رسول خدا تنسبه بودیم و آن حضرت فرمود: «هر که منی خواهد به آدم بنگرد در علمش و به نوح در مسامحتش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیرکیش و به داود در زهدش، پس به این شخص که می آید بنگرد». ابن عباس می گوید: ما نگرستیم و هنگامی علی بن ابی طالب در آمد و با کمال وقار قدم بر می داشت.

پس اگر درست است که رسول خدا یکی از انمه را به انبیاء و رسولان تنسبه کند، برای ما درست است که همه انمه را به انبیاء و رسولان تنسبه کنیم و این دلیل محکمی است و بنابر این ثابت گردید که غیبت حضرت صاحب الزمان ﷺ همان غیبتی است که در حضرت موسی و سایر انبیاء وجود داشته است، زیرا غیبت امام زمان ﷺ نیز به جهت سرکشان و طواغبت است و به ملاحظه مصلحتی که در فصل اول ذکر آن گذشت. و از جمله ادله ای که معارضه دشمنان ما را در نفي مشابهت انمه و انبیاء ﷺ باطل می سازد، این است که رسولانی که پیش از پیامبر اکرم ﷺ بودند، اوصیایان پیامبران بودند، پس هر کدام از اوصیاء که به

تَقَدَّمُوا قَبْلَ غَضَرِ نَبِيَّائِهِ عليه السلام كَانَ أَوْصِيَاءُ لَهُمْ أَنْبِيَاءُ، فَكُلُّ وَصِيٍّ فَإِنَّهُ بِوَصِيَّةٍ خَلَقَ تَقَدَّمَتْ مِنْ وَلَدٍ وَفَإِنَّ آدَمَ عليه السلام إِلَى عَصْرِ نَبِيَّائِهِ عليه السلام كَانَ نَبِيَّاءُ، وَذَلِكَ بِمَثَلِ وَصِيٍّ آدَمَ كَانَ شَيْثَ ابْنَهُ، وَهُوَ حَبِيبُ اللَّهِ فِي عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَكَانَ نَبِيَّاءُ، وَبِمَثَلِ وَصِيٍّ نُوْحٌ عليه السلام كَانَ سَامَ ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيَّاءُ، وَبِمَثَلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام كَانَ وَصِيَّةً إِسْمَاعِيلَ عليه السلام ^(۱) ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيَّاءُ، وَبِمَثَلِ مُوسَى عليه السلام كَانَ وَصِيَّةً يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَكَانَ نَبِيَّاءُ، وَبِمَثَلِ عِيسَى عليه السلام كَانَ وَصِيَّةً شَمْعُونَ الصَّفَا وَكَانَ نَبِيَّاءُ، وَبِمَثَلِ دَاوُدَ عليه السلام كَانَ وَصِيَّةً سُلَيْمَانَ عليه السلام ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيَّاءُ، وَأَوْصِيَاءُ نَبِيَّائِهِ عليه السلام لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءُ، لِأَنَّ اللَّهَ غَرَضُ جَلِّ جَنَلٍ مُحَمَّدًا خَاتَمًا لِلْأَنْبِيَاءِ وَأَمْتُهُ خَاتِمًا لِهَذِهِ الْأُمَمِ كَرَامَةً لَهُ وَتَفْضِيلًا، فَقَدْ تَشَاكَلَتْ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ بِالْوَصِيَّةِ تَحَا تَشَاكَلُوا فِيهَا فَقَدْ شَاءَ ذِكْرُهُ مِنْ تَشَاكُلِهِمْ، فَالَّذِي وَصِيٌّ وَ الْإِمَامُ وَصِيٌّ، وَالْوَصِيُّ إِمَامٌ وَالَّذِي إِمَامٌ، وَالَّذِي حَقَّقَهُ وَ الْإِمَامُ حَقَّقَهُ ^(۲)، فَلَيْسَ فِي الْأَشْكَالِ أَشْبَهُ مِنْ تَشَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ.

وصابت حجت پیش از خود - از صفات آدم ابوالبشر تا پیامبر ما - قیام کرده است. پیامبر بوده است، همچون وصی آدم که پسرش شیت بود و او را در علوم آل محمد عليه السلام «هبة الله» خوانده اند و او پیامبر بود، و همچون وصی نوح که پسرش سام پیامبر بود، و همچون وصی ابراهیم که پسرش اسماعیل پیامبر بود و مانند وصی موسی که یوشع بن نون پیامبر بود، و مانند وصی عیسی که شمعون - الصفا پیامبر بود و همچون داود که پسرش سلیمان پیامبر بود، اما اوصیای پیامبر ما پیغمبر نبودند، زیرا خدای تعالی به جهت کرامت و تفضیل محمد عليه السلام او را خاتم الانبیاء و اتمش را خاتم الأمم قرار داد، بنابراین انبیاء و اتمه از نظر مقام و صابت همشکل اند، همچنان که در اوصافی که پیش از این گفتیم، هم شکل بودند، پس پیامبر وصی است و امام نیز وصی است و وصی امام است و نبی نیز امام است و نبی حجت است و امام نیز حجت است، و در اشکال مختلف، شبیه تر از تشاکل اتمه و انبیاء نمی توان یافت.

وَكَذَلِكَ أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَاكِلِ أَعْمَالِ الْأَوْصِيَاءِ فِيمَنْ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرَ مِنْ
فِصَّةِ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَوَصِيِّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ صَفْوَاءَ بِنْتِ شَعِيبٍ زَوْجَةِ مُوسَى وَفِصَّةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ. وَإِجَابَ غُسْلِ
الْأَنْبِيَاءِ الْأَوْصِيَاءِ لَهُمْ بِهَذَا وَفَانِهِمْ.

خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَقَانِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: خَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: خَدَّثَنَا
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الرِّزَاقِيُّ قَالَ: خَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ قَالَ: خَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ
عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مِيْنَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَوْفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ:
قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُغْسَلُكَ إِذَا مِتُّ؟ قَالَ: يُغْسَلُ كُلُّ نَبِيٍّ وَصِيَّهُ، قُلْتُ:
فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قُلْتُ: كَيْفَ يَغْسِلُ بِهَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَإِنَّ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَوَصِيُّهُ مُوسَى عَائِشَ بِنْتُ مُوسَى ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ
خَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفْوَاءُ بِنْتُ شَعِيبٍ زَوْجَةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَنَا أَخْتُ مِثْلَكَ بِالْأَمْرِ
لِقَاتِلِهَا، لَقَلَّ مُثَالِفُهَا وَأَسْرَهَا فَأَخْبَرْتُ أَسْرَهَا، وَأَنَّ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ سَتَخْرُجُ غَلَّ عَلِيٍّ فِي

همچنین رسول اکرم ﷺ به ما خبر داده است که افعال اوصای مختلف،
شبهه بوده است، مثلاً در قصه وصی موسی، یوشع بن نون و صفورا که زوجه
موسی و دختر شعیب است. با داستان امیرالمؤمنین علیه السلام که وصی رسول-
خدا ﷺ است با عایشه، شهابت وجود دارد، و نیز خبر داده است که غسل
دادن هر پیامبری بر وصی او واجب است.

در روایت است که عبدالله بن مسعود می گوید به پیامبر اکرم ﷺ عرض
کردم با رسول الله! وقتی که از دنیا بروی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود:
هر پیامبری را وصیش غسل می دهد. گفتم ای رسول خدا وصی شما کیست؟
فرمود: علی بن ابی طالب است. گفتم ای رسول خدا او پس از شما چند سال
زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، زیرا یوشع بن نون که وصی موسی علیه السلام
بود، پس از او سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجه موسی بر او
شورید و گفت من به خلافت از تو شایسته ترم. یوشع با وی جنگید و همرمانش
را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود. دختر ابوبکر بر به

كَذًا وَكَذَا أَلْفًا مِنْ أَهْلِ قَبَائِلِهَا فَيَقْتُلُ مَقَاتِلَهَا وَيَأْسِرُهَا فَيُخَبِّسُ أَشْرَهَا. وَفِيهَا أُنْزِلَ إِلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَوْ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۱ یعنی صغریا بشب- شُعب.

فَهَذَا الشَّكْلُ كَذَبَتْ بَنُو الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءُ بِالْإِسْمِ وَالصَّغِي وَالنَّعْبِ وَالْفِعْلِ. وَكُلُّ مَا كَانَ حَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ جَائِزٌ تَجَرِي فِي الْأَنْبِيَاءِ خَذَوِ الثَّقَلِ بِالثَّقَلِ وَالْعُدُوِّ بِالْعُدُوِّ. وَ لَوْ جَازَ أَنْ تُجْعَلَ إِمَامَةٌ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا لَغَيَّبْتَهُ بَعْدَ وَجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ جَبَّ أَنْ تُدْفَعَ ثُبُوتُ مُوسَى بْنِ عِشْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَغَيَّبْتَهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ كُلُّ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ. فَلَمَّا لَمْ تَسْطِ ثُبُوتُ مُوسَى لَغَيَّبْتَهُ وَصَحَّتْ ثُبُوتُهُ مَعَ الْغَيْبَةِ كَمَا صَحَّتْ ثُبُوتُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَمْ تَنْفَعْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ فَكَذَلِكَ صَحَّتْ إِمَامَةُ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا مَعَ غَيْبَتِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَةُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَمْ تَنْفَعْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ.

زودی بر علی بشورد و در میان چند هزار نفر از ائمّه به جنگ او آید و علی نیز با او بجنگد و هرزمانش را بکشد و او را اسیر کند و با وی خوشرفتاری نماید و درباره عایشه خدای تعالی فرموده است: «درخانه های خود بماند و بماند دوران جاهلیت اونی خود غمناک نکند» که مفسود از آن صفورا دختر شعب است. پس همانندی ائمه و انبیاء در نام و صفت و نعمت و فعل ثابت شد و هر چیزی که برای انبیاء روا باشد برای ائمه نیز روا است و طابق العمل بالمثل در ائمه جاری می شود و اگر روا باشد که امامت صاحب الزمان علیه السلام پس از ائمه گذشته به خاطر عینش انکار شود. لازم است که ثبوت موسی بن عمران نیز انکار شود، زیرا او نیز غیب داشته است و همه پیامبران غیب نداشته اند. پس چون غیب موسی موجب سقوط ثبوت او نمی شود و با وجود غیب، نورش درست است، همانگونه که ثبوت انبیا که غیب نداشته اند صحیح است. امامت صاحب الزمان علیه السلام نیز با وجود غیبش درست است همانگونه که امامت ائمه پیشین او که غیب نداشته اند صحیح است.

وَمَا جَازَ أَنْ يَكُونَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَجَرٍ فِرْعَوْنَ بُرْجِيهِ وَهُوَ لَا يَتَرَفُّهُ وَ يَقْتُلُ أَوْلَادَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي مَلَبِهِ، فَكَذَلِكَ جَائِزٌ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ رَمَانَا مَوْجُوداً بِشَخْصِيَّتِهِ بَيْنَ
النَّاسِ، يَدْخُلُ بَعَالِيَهُمْ وَ يَطْلُبُ بَسْطَهُمْ وَ يَمُتِي فِي أَسْوَاقِهِمْ، وَ هُمْ لَا يَتَرَفُّونَهُ إِلَى أَنْ يَتَلَعَّ
الْكِتَابُ أَجَلَهُ.

فَقَدْ رَوَى عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي الْعَامِ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى، وَ
سَنَةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سَنَةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سَنَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَأَمَّا سَنَةُ مُوسَى فَعَابِثٌ
يَتَرَفُّ، وَ أَمَّا سَنَةُ يُوسُفَ فَإِنَّ إِخْوَنَهُ كَانُوا يُبَايَعُونَهُ وَ يُخَاطَبُونَهُ وَ لَا يَتَرَفُّونَهُ، وَ أَمَّا
سَنَةُ عِيسَى فَالسَّيَاحَةُ، وَ أَمَّا سَنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ فَالْحَقِيقَةُ.

إِذْ إِشْكَالٌ

فَكَانَ مِنَ الزَّيَادَةِ لِمُتَحَوِّسِنَا أَنْ قَالُوا: «مَا أَتَّكِرْتُمْ إِذْ قَدْ ثَبَتَ لَكُمْ عَادَةُ عَيْبَتِكُمْ مِنَ
الْقِيَّةِ كَقِيَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ عَلَّ مَعْلَمَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدِّينَ وَ قَعَّتْ يَوْمَ الْقِيَّةِ أَنْ

و همانگونه که روا باشد موسی ﷺ در داخل فرعون پرورس باید و وی او را
نشناسد و در طلبش فرزندان بنی اسرائیل را بکشد، همچنین روا باشد که
صاحب الزمان ﷺ به شخصی در میان مردم موجود باشد و در مجالس ایشان در
آید و بر بساط ایشان بایند و در بازارهای ایشان راه برود و او را نشناسند تا
آنکه هنگام ظهورش فرارسد.

از امام صادق جعفر بن محمد ﷺ روایت است که فرمودند: در امام
فائم ﷺ از موسی و یوسف و عیسی و محمد ﷺ شتتایی وجود دارد، اما سُنَّتْ
او از موسی آن است که خائف و منتظر است، و سُنَّتْ او از یوسف آن است که
برادرانش او را مایعه کردند و با او سخن می گفتند و او را نمی شناختند، و سُنَّتْ
او از عیسی سیاحت کردن است، و سُنَّتْ او از محمد ﷺ تسخیر است.

پاسخ اعتراض

ممکن است مخالفان ما بر اعتراض خود افزوده و بگویند این دو غیبت با
یکدیگر متفاوت است. زیرا گرچه بر شما ثابت شده است که غیبت امام
رمان ﷺ مانند غیبت موسی ﷺ و دیگر پیامرانی است که غیبت داشته اند، اما

تَكُونُ حُجَّةٌ مُوسَى لَمْ نَلْزَمْ أَحَدًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ أَطَهَرْنَا دَعْوَتَهُ وَدَلَّ عَلَى تَلْسِيمِ وَكَذَلِكَ لَا نَلْزَمْ حُجَّةً إِمَامِيكُمْ هَذَا شَيْئًا مَكَابِهَ وَشَخْصِهِ حَتَّى يُطَهِّرَ دَعْوَتَهُ وَ يَدُلَّ عَلَى تَلْسِيمِ أَكْذَلِكَ أَمَعِيذُ نَلْزَمْ حُجَّةً وَغَيْبٌ طَاعَتُهُ، وَمَا بَقِيَ فِي الْعَبِيَّةِ فَلَا نَلْزَمْ حُجَّةً، وَلَا نَحِبُ طَاعَتَهُ».

فَأَقُولُ - وَبِاللهِ أَشْتَعِبُ - : إِنْ خُصُّوْنَا غَفَلُوا غَيَّا يَلْزَمُ مِنْ حُجَّةٍ حَاجِعِ اللهِ فِي ظُهُورِهِمْ وَاسْتِجَارِهِمْ وَقَدْ أَلْزَمَهُمُ اللهُ تَعَالَى الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ فِي كِتَابِهِ وَثُمَّ يَتَوَكَّهُمْ سُدَى فِي جَهْلِهِمْ وَغَيْبِهِمْ وَلَيْكُنْهُمْ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَنَّا لَا يَتَذَكَّرُونَ الْكُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهُ»^(۱) إِنْ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَنَا فِي فَصِّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ لَهُ سَبْعَةٌ وَهُمْ بِأَمْرِهِمْ عَابِدُونَ وَبِوَلَايَتِهِ مُتَمَسِّكُونَ، وَلِدَعْوَتِهِ مُتَنَبِّضُونَ كَقِيلِ إِطَهِّرْ دَعْوَتَهُ، وَ مِنْ قَبْلِ دَلَالَتِهِ عَلَى تَلْسِيمِ خَبْرٍ يَقُولُ: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا

حَجَّتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي إِلْزَامِ دَاشْتِ که وی دعوتش را آشکار کرده بود و به پیامبری خود مردم را فراخوانده بود و حجت امام بنا وفق الزام دارد که او دعوتش را آشکار کرده و بر امامت خود مردم را فراخوانده باشد اما تا مکانی نهان و شخصش پنهان است، بر مردم حجت نیست و طاعتش بر ایشان واجب نمی باشد.

و ما به توفیق الهی در پاسخ ایشان می گوئیم: مخالفان ما غافلند از اینکه حجت حجج الهی را - در حال ظهور و غیبتشان - چه چیز الزام آور می کند با اینکه هدای تعالی در کتابش حجت بالله را برایشان تمام کرده و ایشان را در نادانی و اشتباه باقی نگذاشته است، اما آنها مضمول این خطاب الهی اند «چرا در قرآن تدبیر نمی کنند با آنکه بر دلهای ایشان قُلُوب زده شده است؟» خدای تعالی در داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ما بیان کرده است که او پیش از آنکه دعوتش را آشکار کرده و مردم را به نبوت خویش فراخواند، شیعایی داشته است که به امر او عارف و به ولایت او متمسک بوده اند، چنانکه می فرماید: «موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شهر شد در حالیکه مردمش غافل بودند و دو مرد را دید که با یکدیگر مغالنه

وَجَلَسَ بَيْنَهُمَا هَذَا مِنْ شَعْبَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَانَهُ الَّذِي مِنْ شَعْبَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» (۱) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ بِكَافَّةٍ عَنْ شَعْبَتِهِ: «قَالُوا أَوْدَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا - الْآيَةُ» (۲) فَأَعْلَنَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شُعْبَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ تَلْسِيقِهِ بُيُوتَهُ وَ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ لَهُ دَعْوَهُ يَتَرَفُّونَهُ وَ يَتَرَفَّهُمْ بِمُؤَالَاتٍ مُوسَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَرَفُّونَ أَنْ ذَلِكَ الشَّخْصُ هُوَ مُوسَى بِعَيْنِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ بُيُوتَهُ مُوسَى إِنَّمَا ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِهِ مِنْ عِنْدِ شُعْبٍ حِينَ سَارَ بِأَهْلِهِ مِنْ بَعْدِ السُّبْحِ الَّذِي رَعَى فِيهَا لِسْتِيبَ حَتَّى اسْتَوْجَبَ بِهَا أَمَلُهُ فَكَانَ دُخُولُهُ الْمَدِينَةَ حِينَ وَجَدَ فِيهَا الرَّجُلَيْنِ قَبْلَ تَسْيِيرِهِ إِلَى شُعْبٍ.

وَ كَذَلِكَ وَجَدْنَا مِثْلَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ ﷺ قَدْ عَرَفَ أَلْوَامَ الْأَمْرُ قَبْلَ وِلَادَتِهِ وَ بَعْدَ وِلَادَتِهِ وَ عَرَفُوا مَكَانَ خُرُوجِهِ وَ دَارَ هِجْرَتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ تَلْسِيقِهِ بُيُوتَهُ.

می کردید، این از شیعیانش بود و این از دشمنانش و آنکه از شیعیانش بود، علیه دشمنانش از موسی علیه السلام کمک خواست و خدای تعالی در بیان حال شیعیان موسی علیه السلام فرموده است: «گفتند ای موسی پیش از آنکه بیایی و پس از آمدنت آزار شدیم» پس خداوند در کتابش به ما اعلان فرموده است که موسی علیه السلام پیش از آنکه اظهار نبوت کند و دعوتش آشکار گردد، شیعیانی داشته است که او را می شناختند و او نیز ایشان را دوستان موسای پیامبر می شناخته است و اگر چه آنها نمی دانستند که این شخص همان موسی است که منتظر اویند، این از آن رواست که نبوت موسی علیه السلام پس از بازگشت او از نزد شُعْب آشکار گردید، آنگاه که پس از سالها که چوپانی شعب کرد و به وصلت دختر شعب رسید و با او به طرف مصر آمد، پس وارد شدن موسی علیه السلام به شهر و ملاقات کردن او با آن دو نفری که مقابله می کردند، پیش از رفتن به نزد شعیب واقع شده است.

نبی مکرم اسلام نیز چنین است و ما مردمانی را می یابیم که از امر رسالت آن حضرت و محل خروج او (مکه) و دارالهجرة (مدینه) او آگاه بودند در حالی که هنوز ایشان متولد نشده بودند و یا آنکه متولد شده بودند اما اظهار نبوت نکرده و

وَمِنْ قَبْلِ ظَهْرٍ غَوْبَةٍ وَذَلِكَ بِمَثَلِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَبِمَثَلِ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْأَيَادِيِّ، وَبِمَثَلِ شَيْخِ الْمَلِكِ، وَبِمَثَلِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، وَآبِي طَالِبٍ، وَبِمَثَلِ شَيْخِ بْنِ ذِي يَزَنَ، وَبِمَثَلِ بُخَيْرَى الرَّاهِبِ، وَبِمَثَلِ كَبِيرِ الرُّعْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ، وَبِمَثَلِ أَبِي مُؤَيَّبِ الرَّاهِبِ، وَبِمَثَلِ شَطِيعِ الْكَاهِنِ، وَبِمَثَلِ يَوْسُفَ الْيَهُودِيِّ، وَبِمَثَلِ ابْنِ خَوَاتِمِ الْحِجَرِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ، وَبِمَثَلِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ.

وَبِمَثَلِ خُوَلَا، كَثِيرٍ يَحْتَمِلُ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصِفَتِهِ وَنَفْسِهِ وَاسْمِهِ وَنَسَبِهِ قَبْلَ تَوَلِيدِهِ وَتَقَدُّ تَوَلِيدِهِ، وَ الْأَخْبَارُ فِي ذَلِكَ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ، وَ قَدْ أَخْرَجْنَاهَا مُشْتَدَّةً فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوَاضِعِهَا، فَلَيْسَ مِنْ حُجَّةٍ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيٌّ وَلَا وَصِيٌّ إِلَّا وَقَدْ خَفِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَفَتَتْ كَوْنَهُ وَبِلَادَتِهِ وَعَزَلُوا أَبْوَابَهُ وَنَسَبَهُ فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَانٍ حَتَّى لَمْ يَشَقِّبَهُ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ظَهْرِهِمْ وَحِينَ اسْتَبَارَهُمْ - وَأَعْلَلُ ذَلِكَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ وَالضَّلَالَةِ وَالْكُفُوفِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ (عِلْمٌ) شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَكَذَلِكَ سَبِيلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ خَفِيَ أَوْلِيَاؤُهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبَةِ وَالْعِلْمِ وَلَفَنَهُ وَزَمَانُهُ

دعوتشان آشکار نگردیده بود مانند سلمان فارسی و قس بن ساعده آیادی و شیخ یادشاه بخیر و عبدالمطلب و ابوطالب و سیف بن ذی یزن از ملوک یمن و بخیرای راهب و بزرگ راهبان راد شام و ابو مؤیّب راهب و شطیع کاهن و یوسف یهودی و ابن خواتم دانشمندی که از شام می آمد و زید بن عمرو بن نفیل.

و مانند ایشان بسیار بودند که پیامبر اکرم را به نام و نشان و نسب، پیش از تولّدشان و با بعد از آن می ساختند و اخبار آن نزد عامّه و خاصّه موجود است، و من آنها را در این کتاب با سلسله و در مواضع خود آورده ام و هیچ یک از حجّتهای الهی - خوا، نبیّی باشد و با وصیّ - نبوده است چر آنکه اهل ایمان و وقت پیدایش و ولادت او را ضبط کرده و پدر و مادر و نسبش را در هر عصر و زمانی می شناختند نا هیچ امری از حجّتهای الهی در حال ظهور و یا غیبت، بر ایشان مستحبّه نشود. اما منکران و گمراهان و معاندان از آن غفلت کرده و از کار ایشان آگاهی ندارند. و ضعیف صاحب الزّمان عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز چنین است. دوستان با ایمانش که

وَعَزَّوْا عَلَامَاتِهِ وَشَرَاهِدَ أَثْبَاتِهِ^(۱) وَكَوْنَهُ وَوَقْتُ وَلاَدَتِهِ وَتَسْبِيَهُ. فَهَمُّ عَلَى تَقْدِيرِ مِنْ
أَمْرِهِ فِي حَبْنِ عَجَبِهِ وَشَهَادَتِهِ. وَأَعْقَلَ ذَلِكَ أَفْعَلَ الْمُجْهُودِ وَالإِشْكَارِ وَالتَّقْوَدِ.

وَفِي صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي نَقْصُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَكُنْتَ مِنْ قَبْلُ»^(۲) وَشَيْئَ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ
الْأَنْبِيَاءُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ الْمُهْدِيُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَإِذَا خَامَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَكُنْتَ
مِنْ قَبْلِ قِيَامِهِ بِالسَّيْبِ وَإِنْ أَكُنْتَ مِنْ تَقَدَّمَ مِنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ
ابْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَیْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - عَنْ أَبِيهِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي-
عُسَيْرٍ وَالحَسَنِ بْنِ عُثَيْبٍ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ وَغَيْرِهِ - عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ.

وَتُصَدِّقُ ذَلِكَ (أَنَّ الْآيَاتِ هُمُ الْمُخْتَلِجُ) مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَهُ آيَةً»^(۳) يَعْنِي حُجَّةً. وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ لِبَعْزِهِ^(۴) حَبْنِ أَهْلِيَاءِ اللهِ مِنْ

اهل دانش و معرفتند، هنگام ولادت و زمانش را ضبط کرده اند و علامات و
شواهد اثبات و وجود و وقت ولادت و سبب را می دانند و درباره او چه در حالی
غیبت باشد و یا در حالی ظهور یافین دارند. اما ملحدان و منکران و اهل عناد از
آن غفلت کرده اند.

در باره حصر صاحب الزمان عَلَیْهِ السَّلَامُ خدای تعالی فرموده است: «روزی که
بعضی از آیات پروردگارت بپاید، ایمان هیچ شخصی که پیشتر ایمان نیاورده باشد
بدو سود نمی رساند» و از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ از تفسیر این آیه پرسش شد،
فرمودند: مراد از «آیات» اثمه هستند و آیه منظر همان قائم مهدی عَلَیْهِ السَّلَامُ است که
چون قیام کند، ایمان هیچ شخصی که پیش از قیام او با تسمیع ایمان نیاورده باشد
بدو سود نرساند و اگر چه به پدران او عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ایمان آورده باشد. این روایت را علی
ابن رثاب و دیگران از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند.

و تصدیق این مطلب از قرآن کریم که آیات همان حُجَجِ اِلهی است این سخن
خدای تعالی است که می فرماید: «ما یسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که

۱ - فی بعض النسخ «و شواهد آیاته» ۲ - الامام: ۶۵۸ - ۳ - للزمزم: ۵۰ - ۴ - فی بعض النسخ «لاریاء».

بَعْدَ أَنْ أَسَانَتْ مِائَةَ سَنَةٍ: «فَانْظُرْ إِلَى جَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةُ لِلنَّاسِ». بَعِي حُجَّةً، فَجَعَلَهُ عَزَّوَجَلَّ حُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ وَنَبَأَ آيَةً.

[الغَيْبَةُ وَآرَأُ الْفِرَقِ]

وَإِنَّ النَّاسَ لَمَا ضَلَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنِ الْغَيْبَةُ الْوَاقِعَةُ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَوْنِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَضَعُ كَثِيرٍ مِنْهُمْ الْغَيْبَةَ غَيْرَ مَوْضِعِهَا، أَوْ لَمْ يَكُنِ الْخُطَابُ قَائِلًا فَإِنَّ لَمَّا بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ: وَاللَّهُ سَامِعَاتُ مُحَمَّدٍ وَإِنَّمَا غَابَ كَتَيْبَةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ وَإِنَّهُ سَبَّحَهُمْ لَكُمْ بِتَذَرِّعَتِهِ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّنْعَانِيِّ الْغَدَلُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْغَنَائِسِ ابْنُ بِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزَادَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ سِتَّارٍ بَنِي دَاوُدَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدٍ السُّلُولِيُّ أَنَّهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو عَفْصَرٍ نُجَيْعُ الْمَدَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَتِيرٍ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ كَثْبٍ الْقُرْطُبِيُّ: وَغَزَاةُ ابْنٍ - غَزَاةُ: وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي شُعْبَةَ الْمَدَنِيُّ (١) وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ثَلَاثَةَ وَغَيْرُهُمْ مِنْ شُعْبَةِ -

معناى كلمه آيه حجت است. نو هجتن اين سخن او كه خطاب به تحرير انگاه كه او را پس از صد سال مرگ زنده كرد مى فرمايد: «پس به حمارت بگر و راى آنكه نو را براى مردم آبه قرار دهيم» كه مفصود از كلمه آبه حجت است. خداوند او را حجت قرار داد و آبه ناميد.

غيبه و آراء فرقه ها

و چون عموم مسلمانان، امر غيبتي را كه به جهت الهى واقع مى شود و پيامبر-

١ - أبو معشر نصح بن عبد الرحمن الشندي - بكسر الهمزة و سكنون التثنية - المدني مولى بن هاشم مشهور بكنيته وليس بغوى في الحديث، و محمد بن قيس شيعه شيعه كيا في التزييف، و أما محمد بن كعب القرظي فثقة عالم ولد سنة أربعين على الصحيح و مات سنة ١٢٠ و قيل قبل ذلك، و اما حيازة بن حذيفة المدني فولده أحد و أبو رُوْلَةَ و قال يحيى بن زعفران: صالح و قال أبو حاتم: ما يحدیته بأس، و كان صدوقاً، و أما سعد بن أبي سعد فاسمه كيسان المدبري أبو سعيد المدني، و المقبري نسبة ال مقبرة بالمدسة كل عاوداً لها مهربة صدوق كيا في التهديف و أما عبدالله بن أبي ثلثة فهو عبدالله بن عبدالله - و أبو ثلثة بالتحسين - ثقة عفي

أَهْلِي الْمَدِينَةِ قَالُوا: «لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِقَوْلِ وَاللَّهِ مَا مَاتَ مُحَمَّدٌ وَإِنَّمَا غَابَ كَغَيْبَةِ مُوسَى عَنْ قَوْمِهِ، وَإِنَّهُ سَيُظْهِرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ لَمَّا رَأَى يَرُدُّ هَذَا الْقَوْلَ وَيُكَذِّبُهُ حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّ عَقْلَهُ قَدْ ذَهَبَ. فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ وَقَدْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ: لَزِنْتَ عَلَى نَفْسِكَ يَا عُمَرُ مِنْ يَمِينِكَ الْيَمْنُ تَحْلِفُ بِهَا. فَقَدْ أَخْبَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ «إِنَّكَ نَبِيٌّ وَإِنَّهُمْ مُبْشَرُونَ»^(۱) فَقَالَ عُمَرُ: وَإِنَّ هَذِهِ آيَةُ لَنَبِيٍّ كِتَابِ اللَّهِ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ أَتَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ ذَاتِي مُحَمَّدٌ الْمَوْتِ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ يَجْعَلُ الْقُرْآنَ.

• • •

اکرم ﷺ بدان تصریح فرموده اند، صحیح می دانند، بعضی در تطبیق غیبت با حجّت الهی اشتباه کرده و غیبت را در غیر موضع خود فرار داده اند، و اولین ایشان عمر بن خطاب است، زیرا او وفی رسول اکرم ﷺ رحلت فرمود، گفت: به خدا سوگند محمد غمده است، بلکه غیبت کرده است همچنان که موسی از قومش غیبت کرد و به زودی این غیبت سر آمده و پیامبر ظاهر خواهد شد، چنانکه:

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

از مشایخ مدینه روایت است که گفته اند: چون رسول خدا وفات کرد، عمر بن خطاب پیش آمد و گفت: به خدا سوگند که محمد غمده است بلکه غیبت کرده است همانگونه که موسی از قومش غیبت اختیار کرد و به زودی پس از غیبتش آشکار خواهد شد و بی دربی این گفتار را تکرار می کرد تا آنکه مردم پنداشتند او دیوانه شده و عقلش زایل گشته است. آنگاه ابوبکر در حالی که مردم گرد عمر را گرفته بودند و از گفتارش اظهار تعجب می کردند سرسید و گفت: ای عمر! به خود آی و از این سوگندی که می حوری باز ایست که خدای تعالی در کتابش به ما خبر داده و فرموده است ای محمد «و مبعری و ایشان هم خواهند مرد» عمر گفت: ای ابوبکر! آیا این آیه در کتاب خداست؟ ابوبکر گفت: آری، خدا را گواه می گیرم که محمد مرده است و عمر حافظ قرآن نبود.

[الکِیسَانِیَّةُ:]

لَمْ غَلَطَ الْکِیسَانِیَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى اَدْعَتْ هَذِهِ الْفَتْبَةَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - فَدَسَّ اللَّهُ
رُوحَهُ - حَتَّى أَنَّ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَبَرِيَّ عليه السلام اخْتَلَفَ ذَلِكَ وَقَالَ فِيهِ:

أَلَا إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ	وَلَاةُ الْأَمْرِ أَرْبَعَةٌ سَوَاءٌ
عَلِيٌّ وَ الثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ	هُمْ أَشَاطِنَا وَ الْأَوْصِيَاءُ
فَيَسُطُّ سَبْطُ إِبْرَاهِيمَ وَ هُرٌّ	وَ يَسُطُّ قَدْ حَوَّنَهُ كُرَيْلَا؛
وَ يَسُطُّ لَا تَدْرِي الْمَوْتَ حَتَّى	تَقُوهُ الْجَيْشُ بِتَقْدِيمَةِ اللُّوَا؛
تَبْعُ فَلَا يُرَى غَنَاءَ زَمَانًا	بِرُضْوَى عِنْدَهُ عَسَلُ وَ مَا؛

وَقَالَ فِيهِ السَّيِّدُ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - أَهْبَاءُ؛

أَبَا شُعْبٍ رُضْوَى مَا بَلَغَ بِكَ لِأَيُّرَى نَحْنُ عَنْ يَحْيَى وَ أَتَى فَرَبُ

کِیسانیّه

بعد از عمر طائفة کِیسانیّه در این اشتباه افتادند و ادعا کردند که ابن غیب از
آن محمد بن حنفیه - فدس الله روحه - است و سید بن محمد جبرئیل بدان گروه
و درباره آن گفت:

اِنَّهُ جِهَارٌ وَ هَمٌّ مِنْ قُرَيْشٍ	وَلَا تَدْرِي وَ هَسْتُمْ بِأَهْمٍ سَوَاءٌ
عَلِيٌّ وَ هَمٌّ مِنْ قُرَيْشٍ	كَمْ هَسْتُمْ أَصَابُ وَ هَمٌّ أَوْصِيَاءُ
يَكُنِي سَبْطُ إِبْرَاهِيمَ وَ هَمٌّ	دُكْرُ سَبْطِ أَفْعَادٍ دُرِّ كَرِيْلَا
وَ سَبْطِي كَمْ حَيٍّ اسْتَوْقَاتُ شَوْد	بِهَ جَيْشِي كَمْ بَنِي بِهِ بَهْشِ لَوَا

به غیبت زمانی به رضوی رود

کنارتن مهتا عسلها و ما

و باز سید - رحمه الله علیه - درباره او گوید:

ای دُرّه رضوی که حبیب در توست

آن مهدی هادی و نهایم در توست

قُلُوْا غَابَ عَنَّا عَشْرُ رُوحٍ لَا تَهْتَكُ سِتْرَ مِنَّا السُّمُوسِ بِأَنَّهُ سَيُرُوْبُ
وَقَالَ فِيهِ الشَّيْءُ أَهْبَاءُ:

أَلَحِيَّ الْمَقِيْمِ بِجَنَبِ رِضْوَى وَ أَغْدِ لَهُ بِمَنْزِلِهِ السَّلَامَا
وَ قُلْ بِالْبَيْتِ الْوَصِيِّ قَدْ نَفَسِي أَطْلَتْ بِذِيكَ الْجَبَلِ الْمُقَامَا
قَرُّ بِمَنْزِلِهِ وَالْوَلَدُ بِنَا وَ سَمُوْكَ الْخَلْبَةُ وَ الْإِمَامَا
فَمَا ذَاكَ ابْنِ خَوْلَةٍ طَعَمَ مَنْزِلَ وَ لَا وَارِثَ لَهُ لَوْحُ عِظَامَا

فَلَمْ يَزَلِ الشَّيْءُ خَالَا فِي أَمْرِ النَّبِيِّ، يَتَقَبَّحُهَا فِي مَحَبَّةِ بْنِ الْحَقِيَّةِ حَتَّى لَقِيَ الصَّادِقَ
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ رَأَى مِنْهُ عَلَامَاتِ الْإِمَامَةِ وَ شَافَهُ فِيهِ دَلَالَاتِ الْوَصِيَّةِ.
فَسَأَلَهُ عَنْ النَّبِيِّ، فَقَرَّرَ لَهُ أَنَّهَا حَقٌّ وَلَكِنَّهَا تَلَعُ فِي الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ عليه السلام، وَ

گر غیبت او در گذرد از صد قرن

می آید و من چشم امیدم بر توست

و باز سید - رحمة الله علیه - درباره او گوید:

أَلَا أَيْ نَسِيْمِي كِه رِضْوَى دَوِي دَسَانِي بِه كَوِي حَبِيْبِي سَلَام
وَ كَوِي فِدَايَتِ سُوْمِ اِي وَصِيٍّ! فَرْوَن سِد بِه رِضْوَى دَرَنگ وَ مَقَام
كَذَر كُن بِه جَمْعِي كِه نَامِيْدَه اِنْدَ تُو رَا جَانَسِيْن رَسُوْل وَ اِمَام

که فرزندی خوله به غیب اندر است

زمینی نبوشانده از وی عظام

پس پیوسته سید جعفری در امر غیبت گمراه بود و اعتقاد او آن بود که محمد
ابن حنفیه غیبت کرده است تا آنکه به لقاء امام صادق عليه السلام نائل آمد و علامتهای
امامت را در او دید و نشانه های وصایت را در او مشاهده کرد و از ایشان از امر
غیبت پرسش کرد. امام صادق عليه السلام فرمود: آن حق است ولیکن غیبت در
دوازدهمین اتمه عليه السلام واقع می شود. و سید را از مرگ محمد بن حنفیه آگاه فرمود

أَخْبَرَهُ يَرْوِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَقِّيقَةِ وَأَنَّ أَبَاهُ شَاحَدَهُ فَقَرَعَ الشَّيْخُ عَنْ مَقَالَتِهِ وَاسْتَعْفَرَ مِنْ إَعْيَانِهِ، وَزَجَعَ إِلَى الْحَقِّ عِنْدَ انْصَاجِهِ لَهُ، وَدَانَ بِالْإِمَامَةِ.

خَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّغْجَانِيُّ التُّسَابُورِيُّ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ التُّسَابُورِيُّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرْزَعٍ، عَنْ خُبَّانِ السَّرَّاجِ قَالَ: تَحَقَّقْتُ الشَّيْخَ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحَمَيرِيِّ يَقُولُ: كُنْتُ أَقُولُ بِالطُّغْجَانِ وَأَعْتَقِدُ غَيْبَةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - ابْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَدْ ضَلَلْتُ فِي ذَلِكَ زَمَانًا. قُلِيَ اللَّهُ عَلَيَّ بِالصَّادِقِ جُفَاءً ابْنِ مُحَمَّدٍ رحمته الله، وَأَلَمَّ دَنِي بِهِ مِنَ النَّارِ. وَهَدَانِي إِلَى سَوَاءٍ. الصَّرَاطُ، فَمَا أَكُنْتُ بِهَذَا مَا صَعَّ عِنْدِي بِالْذَّلِيلِ الْبَنِي سَاعَدَتْهَا مِنْهُ أَنَّ خُبْرَةَ اللَّهِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ زَمَانِهِ، وَأَنَّ الْإِمَامَ الَّذِي قَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَوْجَبَ الْإِعْتِدَاءَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُبِّي لَنَا الْخَبَرُ عَنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْغَيْبَةِ وَصَلَحَ كُتُوبُهَا فَأَلْحِقْ بِي مِنْ تَلَعَّ؟ فَقَالَ رحمته الله: إِنَّ الْقَبِيئَةَ سَلَعَتْ بِالسَّادِسِ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ الْهَذَا بِتَذَرُّو لِي اللَّهُ رحمته الله، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَخِزْهُمْ الْفَارِغُ بِالْحَقِّ بِقَبْتِهِ اللَّهُ لِي

و اینکه پدرتان امام محمد باقر رحمته الله شاهد به خاک سپردن او بوده است. در این هنگام که حق بر سید روشن شد از آن عقیده برگشت و از اعتقاداتی استغفار کرد و به حق گراید و به مذهب امامی در آمد.

حیثان سرّاج گوید از سید بن محمد حمیری شنیدم که می گفت: من از غالبان بودم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم و در این گمراهی زمانی را به سر بردم تا آنکه خداوند به واسطه امام جمع صادق رحمته الله بر من سبب نهد و از آتش نجاتم داد و به صراط مستقیم هدایت کرد و پس از آنکه به واسطه دلائلی که از او مشاهده کردم، دانستم که او حجت خدا بر من و همه اهل زمانه است و اینکه او امامی است که خداوند طاعتش را فرض و پیرویش را واجب کرده است، به ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خدا! در باب غیبت و درستی آن اخباری از پدرانتان به ما رسیده است بفرمائید این غیبت درباره کدام امام است؟ فرمود: عیبت در ستمین فرزند من است که او دوازدهمین ائمه بعد از رسول خدا است، اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر ایشان فاطمه به حق بقبه الله در

الْأَرْضِ وَصَاحِبِ الزَّمَانِ. وَ اللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ ^(۱) لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ قَيْدُهَا الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِثْلَتْ جَوْرًا وَ ظُلْماً. قَالَ السَّبْدُ: فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ مَوْلَايَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ثَبَّتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ كَوْنَهُ عَلَى يَدَيْهِ، وَ قُلْتُ لِقَصِيدَتِي أُولَئِكَ:

فَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ قَدْ غَوَوْا	تَحَفَّزْتُ بِاسْمِ اللَّهِ فَيَسَّرَ تَحَفُّزُوا ^(۲)
وَ نَادَيْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ	وَ أَبَيْتُ أَنْ اللَّهُ يَغْفِرَ رِيعِي
وَ دُنْتُ بِدِينِ غَيْرِ مَا كُنْتُ دِيناً ^(۳)	بِهِ وَ نَهَيْتُ سُبْحَ الثَّانِي جَفَرُ
نَقَلْتُ: فَكَيْفِي قَدْ تَهَوَّذْتُ بِرَحْمَةٍ	وَ إِلَّا قَدِيرِي دِينٌ مَنِ يَتَّصُرُ
وَ إِنِّي إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ ذَلِكَ تَائِبٌ	وَ إِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ

زمن و صاحب الزمان است. به خدا سوگند اگر در پس پرده غیبت به اندازه عمر نوح بماند از دنیا نرود نا ظاهر شود و زمین را بر از عدل و داد نماید، چنانکه پراز ظلم و جور شده باشد. سید جعفری گوید وقتی این مطالب را از مولای خود امام جعفر صادق عليه السلام شنیدم. به دست آن حضرت نوبه کردم و قصیده خود را سرودم که آغازش چنین است:

جو دیدم که مردم به گمراهی اند
دوان آمدم تا به کوی امام
و نام خدا بر زبان بردم
و جعفر هدایت نمودم تمام
و دینی گرفتم که باطل نبود
مرا و ارهانید از بند و دام
و گفتم ببخشا که گویا یدم
زمان درازی به کیش خخام
و من تائبم از گناهان خویش
هم امروز گشتم به دین سلام

۱ - و بعضی السجده فی الارضه ۲ - فی بعض النسخ و اسلم الله و الله اكبره .

۳ - فی بعض النسخ هو دین بدین الله ما کنه دیناً

فَلَسْتُ بِغَالِي مَا خَلَيْتُ وَ رَاجِع
 وَ لَا قَائِلُ حَرْيَ بِرَضَوِي مُعْتَدُ
 وَ لِحِجَّتِهِ بَيْنَ مَضَى لِتَسْبِيلِهِ
 مَعَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَوَّلَى لَهُمْ
 إِلَى أَحَبِّ النَّصِيدَةِ، (وَمِنْ طَوِيلَةٍ)

وَقُلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَصِيدَةَ الْخُرَى:
 أَمَا رَاكِبًا نَحْزُ الْمَدِينَةَ جَشْرُهُ
 إِذَا مَا خَدَّاهُ اللَّهُ عَابَتُ جَعْفَرًا
 أَلَا يَا أَبِيعَ أَفَى وَ ابْنَ أُمَيْنَةَ
 غَدَايَرُهُ بَطْرِي بِهَا كُلُّ شَقِيبِ
 قَتْلُ لِيُولِي أَفَى وَ ابْنِ الْمُهَذَّبِ
 أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأُوبُ

و غالی نباشم به ایام عمر
 نگویم به آئین سابق مقام

نگویم محنت به رضوی در است
 مذهب کند گو که نادان مدام

ولیکن محنت کرد خود گرفت
 نگوید گناهش مگر مرد خام

و مأوای او بی گمان جنت است

کنارش نگو اولیای کرام

تا آخر قصیده و آن قصیده ای طولانی است و بعد از آن قصیده دیگری
 سروده ام که چنین است:

ای راکب جانب مدینه!

بشنو سخن از من کعبه

گر حق بکند تو را هدایت

بینی ششمین امام و رایت

جعفر که ولی اعظم اوست

فرزند مهذب وصی اوست

آنکه به ادب بگو که گوید:

سید نه طریق حق نبود

إِنَّكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتَ مُطْلَبًا
وَمَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ حَوْثَةَ مُطْلَبًا
وَلَكِنْ رُؤْيَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ
بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ يُقَدَّرُ لَا يُرَى
فَقُلْتُمْ أَشْوَالُ الْفَقِيرِ كَأَنَّا
فَتَنَّاكَ جِنًّا ثُمَّ يَشْعُرُ تَبَعُهُ
بَسِيرٌ بِصُعُوبَةٍ مِنْ بَيْتِهِ زَيْدٌ
يَسِيرُ إِلَى أَغْدَائِهِ بِإِذْنِهِ

داند که نوی امین ایزد
از وی نه ثواب آنچه سر زد
ابن الحنفیه ای که گفتم
من خشم شما بدان نجسم
لیکن به روایت از علی بود
مرحمت حق در او جلی بود
گفتا که ولی رود به غیبت
یک چند نهان شود ز رؤیت
مبرات امامتش شود بخش
گویا که به خاک رفته در نقش
لیکن بی غیبتش امید است
پایان شب سیه سپید است
با نصرت حق ز کعبه آید
با عده و عده سرآمد
بر جانب دشمنان بتازد
کار همه ناکسان بسازد

فَلَمَّا رُويَ أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غَائِبٌ وَ فُلْنَا هُوَ الْمُهْدِيُّ وَ الْقَائِمُ الَّذِي
فَإِنْ قُلْتُ، لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَ الَّذِي
وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ تِلْكَ حُجَّةٌ
بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَ الْقَائِمَ الَّذِي
لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنَّ بَيْنَهُمَا
فَيُشَكِّكُ جَبْناً ثُمَّ يَظْهَرُ جَبْناً
بِذَلِكَ أَوَّيْهُ اللَّهُ بَرَأً وَ جَهْزَةً
وَ كَانَ حَتَّىٰانَ السَّرَّاحِ الرَّوَّيِ لَمَّا الْخَدِيثِ مِنَ الْكُتُبِ النَّبِيَّةِ وَ مِنْ شَيْءٍ مَرُوثٍ

ابن المنصف هم چنان بود
از دهن مردمان نهان بود
گفتیم که اوست قائم حق
عدل است به سابه اش محقق
اکنون سخن تو عین حق است
فرموده نو که نیست صدق است
و الله که کلام تو دلیل است
برهان مخاصمت علیل است
دائم که ولی امر او نیست
روح به طرب به سوی او نیست
فایم پس از این زمان بیاید
غیبت به زمانه اش بیاید
در غیب به سر برد زمانی
مالک به زمین شود به آبی
دین داری من چنین ستوده
هرگز نشوم ز حق رمیده

این حدیث را حَسْبَانِ سَرَّاحِ که خود از کیسانیه است روایت کرده است. و

قَالَ: لَا، قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا حَيَّانُ إِنَّمَا حَذَقْتُمْ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدُقُونَ عَنْ آيَاتِنَا شَوْءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُصَدِّقُونَ». وَ قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَا مَنَاتَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ حَتَّى أَفْرَأَ لِقَائِي بَيْنَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَكَانَتْ وَفَاةُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ سَنَةَ لَوْنَعٍ وَثَمَانِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ». حَذَقْنَا أَبِي (عَلَيْهِ السَّلَامُ) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْثِينَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ عَبْدِ الْمُصَدِّقِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ خُثَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ وَفَدَا عَتَقْلَ لِسَانَهُ فَأَمَرْتُهُ بِالْوَصْفِ، فَلَمْ يُجِبْ، قَالَ: فَأَمَرْتُ بِطَسْبِ قَبْجَلٍ فِيهِ الرَّثْلُ، فَوَضِعَ، فَقُلْتُ لَهُ: لَحُطْ بِتِيكَ، قَالَ: فَخَطَّ وَصْفَتُهُ يَتَدَبَّعُ فِي الرَّثْلِ، وَتَسَحَّطُ أَنَا فِي صَحْبَتِهِ».



محمد ابن حنفیه بوده است؟ عرض کرد خیر. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: ای حیّان! شما از آیات خدا روی گردانیدید و خدای تعالی فرموده است: «برودی به کسانی که از آیات ما روی بر می گردانند کیفر بدی می دهیم زیرا آنها منحرف بودند».

و امام صادق (ع) فرمود: محمد ابن حنفیه وفات نکرد نا آنکه اعتراف به امامت علی بن الحسین امام سجاد (ع) نمود و وفات ابن حنفیه در سال هشتاد و چهار هجری واقع گردید.

خُثَّانِ بْنِ سَدِيرٍ از پدرش و او از امام محمد باقر (ع) روایت کند که فرمود: من به محمد ابن حنفیه وارد شدم در حالی که زبانش بند آمده بود و به او دستور دادم که وصیت کند و او نتوانست اجابت کند. گفتم طشتی بیاورند که در آن خاک نرمی ریخته باشند و آن طشت در مقابل او قرار داده شد و گفتم با انگشت روی آن بنویسد، و او با انگشتش روی آن خاک نوشت، و من آن را در صحیفه ای استنساخ کردم.

إِبْطَالُ قَوْلِ النَّاُوسِيَّةِ وَالْوَاقِفَةِ فِي الْعَبْتِ

ثُمَّ غَلَطَ النَّاُوسِيَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي أَمْرِ الْعَبْتِ بَعْدَ مَا ضَعَّ وَقُوعُهَا عِنْدَهُمْ بِحُجَّةٍ .

اَللّٰهُ عَلٰى عِيَادِهِمُ فَاسْتَعْدُّوْهَا جَهْلًا مِنْهُمْ بِمَوْجِعِهَا فِي الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَتّٰى اَبْطَلَ اللّٰهُ قَوْلَهُمْ بِوَقْفَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِقِيَامِ كَاطِمِ الْغَيْظِ الْاَوَّاهِ الْحَلِيمِ . الْاِمَامِ اَبِي اِبْرَاهِيْمَ
مُوسٰى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ مَقَامَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَكَذَلِكَ ادَّعَتْ الْوَاقِفَةُ ذَلِكَ فِي مُوسٰى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْطَلَ اللّٰهُ قَوْلَهُمْ بِإِطْهَارِ مَنْزِلِهِ
وَمَوْضِعِ قَبْرِهِ . ثُمَّ بَقِيَامِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ . وَظُهُورِ عِلَامَاتِ
الْإِمَامَةِ فِيهِ مَعَ وُزُودِ النُّصُوصِ عَلَيْهِ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَيَا رُؤْيٰى فِي وَفَاةِ مُوسٰى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا خَدَّأَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : خَدَّأَنَا أَخَذُورُ مُحَمَّدُ بْنُ عَمَّارٍ .
قَالَ : خَدَّأَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَطْرِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ التَّخَالِيفِ الْقَذْوِي . عَنْ الْحَسَنِ
ابْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازِ . عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ . عَنْ عَمْرِو بْنِ وَاقِفٍ قَالَ : لُرْسِلَ إِلَيَّ السُّنْدِيُّ بْنُ-

رَدِّ عَقِيدَةِ نَاوُوسِيَّةٍ وَوَاقِفِيَّةٍ فِي أَمْرِ غَيْبِ

بعد از کیسانیه . ناووسیه و واقدی استثنای کرده اند و چون وقوع آن را در
حجت خدا صحیح می دانستند . از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه السلام تطبیق
دادند . اما خداوند قول ایشان را با وفات آن امام باطل صاحب . و پس از ایشان
وی فرد کاظم الغیظ و آوآه و حلیم . امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به امر
امامت قیام کرد .

و بعد از ناووسیه . واقفیه امر غیبت را با امام موسی بن جعفر علیه السلام تطبیق
دادند . اما خداوند قول ایشان را نیز باطل ساخت زیرا موت او و موضع قبر او را
آشکار ساخت . همچنین قیام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به امر امامت پس از
امام کاظم علیه السلام و ظهور علامات امامت در او به همراه نصوصی که از آبای گرامش
رسیده است . قول واقفیه را باطل می سازد .

روایات در گذشت امام کاظم علیه السلام

عمر بن واقد می گوید : در بغداد بودم و شبانگاهی «سندی بن شافک» مرا

شاهك في بغض الليلي وأنا بعداد فاستخضرتني فحسيت أن يكون ذلك بشي يريدني .
 فأوصيت عيالي بما اختبئت إليه وقلت : إنا لله وإنا إليه راجعون . ثم زكيت إليه . فلما
 رأي مثبلاً قال : يا أبا حفص لعلنا أكرمناك وأفرغناك ؟ قلت : نعم . قال : فليس ههنا إلا
 خير . قلت : فرسول تبعثه إلي منزلي يخبرهم خبري . فقال : نعم . ثم قال : يا أبا حفص
 أتذري لم أُرسلت إليك ؟ قلت : لا . فقال : أتعرف موسى بن جعفر ؟ قلت : إي والله إي
 لأعرفه وبيتي وبيتته صدافه منذ دهر . فقال : من ههنا بعداد يعرفه بمن يقبل ذولة ؟
 فستيت له أقواماً . ودفع في نفسي أنه عليه السلام فذمات . قال : فبئت إليهم وجاء بهم ثمانية
 جاء بي . فقال : هل تعرفون قوماً يعرفون موسى بن جعفر ؟ فاستولاه قوماً فجاء بهم .
 فأصبغنا وغس في الدار بكت وخسوس وجلال بمن يعرف موسى وقد ضجته . قال : ثم قام
 ودخل وعلينا . فخرج كائنه ومعه طومار فكتب أسماءنا وشارلنا وأهلنا وعلينا . ثم

احضار كرد و ترسيم كه قصد سوزي به من داشته باشد و به عيال و وصاي لازم
 را نمود و گفت إنا لله و إنا إليه راجعون . آنگاه سوار مركب شدم و به نزد او رفتم و
 وقتی مرا دید گفت ای ابا حفص ! به گمانم تو را به وحشت و اضطراب انداخته
 باشم . گفتم آری . گفت اینجا جز خبر نیست . گفتم پس قاصدی به خانه ام بفرست
 تا خبر سلامتی مرا به ایستان برساند . گفت : بسیار خوب . بعد از آن گفت ای ابا-
 حفص ! آیا می دانی چرا به دنبال تو فرستادم ؟ گفتم نمی دانم . گفت موسی بن-
 جعفر را می شناسی ؟ گفتم آری و عمری میان ما محبت صادقانه بوده است . گفت
 در بعداد از مردم مقبول القول چه کسانی او را می شناسند ؟ و من نام مردمانی را
 برای او بر شمردم . و در دلم افناد که آن حضرت در گذشته است . راوی گوید به
 دنبال او فرستاد و همانگونه که مرا آورده بود ایستان را هم آورد و گفت : آبا
 شما مردمانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند ؟ و آنان نیز اشخاصی را
 نام بردند و ایشان را هم احضار کرد و تا صبح پنجاه و چند نفر از کسانی که
 موسی بن جعفر علیه السلام را می شناختند و با وی مصاحبت داشتند گرد آورد . راوی
 گوید سپس برخاست و به اندرون رفت و ما نماز صبح را اقامه کردیم . بعد از آن
 کاتبش آمد و طوماری در دست داشت و نام و نشانی منزل و شغل و اسامی ما را

دَخَلَ إِلَى الشَّيْطَانِي. قَالَ: فَخَرَجَ الشَّيْطَانِي فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى قَالٍ: قُمْ يَا أَبَا حَنْصَلٍ. فَتَهَيَّئْتُ وَتَهَيَّئْتُ أَصْحَابَنَا وَدَخَلْنَا وَفَالَ لِي: يَا أَبَا حَنْصَلٍ اكْشِفِ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ. فَكَشَفْتُهُ فَوَأْتَيْتُهُ حَبًّا. فَتَكَيْتُ وَاسْتَرْجَعْتُ. ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ: انظُرُوا إِلَيْهِ. لَنَدْنَاهُ وَاجِدَ بَقْدٍ وَاجِدَ فَتَنظُرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: نَشْهَدُونَ كُلُّهُمْ أَنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ابْنِ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ابْنِ مُحَمَّدٍ. ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ اطْرَحْ عَلَى عَوْرَتِهِ يَشْدِيلًا وَاكْشِفْهُ. قَالَ: فَلَفَعْلُ. فَقَالَ: أَتَرَوْنَ بِهِ أَتَرَأُ تَشْكُرُونَهُ؟ قَالُوا: لَا مَا نَرَى بِهِ شَيْئًا وَلَا تَرَأُ إِلَّا مَجْنُونًا. قَالَ: لَا تَبْرَحُوا حَتَّى تَسْأَلُوهُ وَاكْفَيْتُهُ وَأَذَقْتُهُ^۱. قَالَ: فَلَمْ نَبْرَحْ حَتَّى غُسِلَ وَكُمِّنَ وَجْهُ قُضِلَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانِي بْنُ شَاهَكَ. وَذُكِّنَا وَزَجَفْنَا. فَكَانَ عَمْرُؤُنِ وَاقِفٌ يَقُولُ: مَا أَخَذَ هُوَ أَغْلَمُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي. كُنَيْتُ تَعْلُونَ إِنَّهُ حَقٌّ وَأَنَا ذَلُّنَا.

یادداشت کرد و برگشته نزد یسندی رفت. راوی گوید سندی آمد و با دستش به من اشاره کرد و گفت: ای ابا حنصل بر خیز. من بر حاسم و همه دوستان هم برخاستند و وارد حمیره ای شدیم و گفت: این جامه را از روی موسی بن جعفر بردار. من جامه را کنار زدم و دیدم حضرت از دنیا رفته است و گریسم و کلمه استرجاع بر زبان راندم، سپس به همه یاران^۱ گفتم میاید و به او بنگریدم و یکی پس از دیگری آمدند و به او نگر بستند گفت آیا گواهی می دهید که این موسی ابن جعفر بن محمد است؟ گفتند آری. شهادت می دهم که او موسی بن جعفر بن محمد است. سپس به غلامش گفت دستمالی بر عورنش بینداز و سرپای او را غریبان کن. او چنین کرد، آنگاه گفت: هیچ نشانه ای از ضرب و شکنجه در بدن او می بینید؟ گفتیم خیر. چیزی نمی بینیم و عقیده ما این است که او مرده است، گفت همین جا باشید تا او را غسل دهد و کفن کنیم و به خاک سپاریم. راوی گوید آنجا ماندیم تا آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و برداشتند و یسندی این شاهک را او نماز خواند و او را به خاک سپردیم و برگشتیم. عمر بن واقد می گفت: هیچ کس دانایتر از من بر احوال موسی بن جعفر علیه السلام نیست، چگونه می گوید آن حضرت زنده است در حالی که من خود او را به خاک سپردم.

۱ - کذا، و فی المصنوعه. دخی نشاوره و نکره. [ذ نکره] - الخ.

خَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنْ خَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّجَسَّابِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُسْطَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تُوِفِّي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي بَدِ السُّنْدِيِّ بَيْنَ سَاهَكَ فَعَمِلَ عَلَى نَعْسٍ وَتُوْدِي عَلَيْهِ: هَذَا إِمَامُ الزَّايِضَةِ فَأَعْرِفُوهُ، فَلَمَّا أَتَى بِهِ جَعْفَرُ الشَّرْطِيَّةَ أَقَامَ لُزْبَةً تَرَفُّدًا أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْخَبِيثِ بْنِ الْحَبِيبِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَلْيَخْرُجْ، فَخَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ مِنْ قَعْرِهِ إِلَى الشُّطِّ فَسَمِعَ الصَّيَاحَ وَالتَّوَضُّعَ فَقَالَ لَوُدَيْهِ وَغُلَامِيهِ: مَا لِهَذَا؟ نَالُوا، السُّنْدِيُّ بْنُ سَاهَكَ يَتَادِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى نَعْسٍ، فَقَالَ لَوُدَيْهِ وَغُلَامِيهِ: يُوْشِكُ أَنْ يَنْتَقِلَ بِهِ هَذَا فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، فَإِذَا غَرِبَ فَأَنْزِلُوا مَعَ غُلَامِيكُمْ تَحْدُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ، فَإِنْ مَانَعَكُمْ فَأَضْرِبُوهُمْ وَاحْزِقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ، قَالَ: فَلَمَّا غَرَبَ وَابَهُ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَضَرَبُوهُمْ وَحَزَقُوا عَلَيْهِمْ سَوَادَهُمْ وَضَعُوهُ فِي مَقَرِّ لُزْبَةٍ طَوِيلٍ، وَ أَقَامَ الْمُنَادِينَ يَنَادُونَ: أَلَا مَنْ لَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْعَلِيِّ بْنِ الْعَلِيِّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

حسن بن عبدالله ضریفی از قول پدرش می گوید: حضرت موسی بن جعفر در حالی که در حبس سندی بن ساهک بود، وفات کرد و او را بر نابوی حمل کردند و می گفتند این امام رافضیان است، او را بشناسید، و چون او را به محل سربازخانه آوردند چهار تن را بر پا داشتند و آنها ندا می کردند هر کس می خواهد به خبیث فرزند خبیث موسی بن جعفر بنگرد، بیرون بیاید و سلیمان این آبی حفر از کاخش به کنار شط آمد و جنجال و غوغا را شنید و از فرزندان و غلامانش پرسید این حارو جنجال چیست؟ گفتند سندی بن ساهک بر نعس موسی بن جعفر فریاد می کند، گفت عن قریب این عمل را در جانب غربی شط هم انجام خواهند داد، پس چون او را از بل عبور دادند، با غلامانشان بر سر آنها بریزد و جنازه را او دستشان بگیرد و اگر مانع شما شدند آنها را برید و علامت های سپاهشان را پاره کنید، گفت وقتی از بل عبور کردند بر سر ایشان ریختند و جنازه را از دستشان گرفتند و ایشان را زدند و علامت های سپاهشان را پاره کردند و حازه را بر سر چهارواه قرار دادند و منادیان گماشتند که می گفتند هر کس می خواهد به طیب فرزند طیب: موسی بن جعفر بنگرد، بیرون

مَلَيْخُوجَ، وَخَضَرَ الْخَلْقَ وَغَسَّلَهُ وَخَطَطَهُ بِحُوطٍ فَاجْبِرَ وَكَتَبَتْ بِكَتِفٍ فِيهِ جِبْرًا اسْتَفِيلَتْ
لَهُ بِأَلْفٍ وَخَمِيسًا ثَوِيًّا دِينَارًا، حَتَّى كُتِبَ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ، وَاحْتَقَى وَضَعِي فِي جَنَازَتِهِ مَسْتَلَبًا،
عَسَّرَ الْجَبَبُ إِلَى عَنَابٍ قُرْبَيْسٍ فَذَفَنَتْهُ عَلَيْهِ هُنَاكَ، وَكَتَبَ بِحَتَمِهِ إِلَى الرَّسِيدِ، فَكُتِبَ إِلَى
سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَقْفَرٍ: وَصَلَتْ وَبِمَكَ يَاعَمُّ، وَاحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ، وَاللَّهُ مَا تَعَلَّى السُّلَامِيُّ بْنُ
سَاهَكَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - مَا تَعَلَّى عَنْ أَثَرِنَا.

خَدَنَّا أَمْعَدُ بْنَ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ
ابْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْغُبَرِيِّ قَالَ: لَمَّا تَوَلَّى أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُرْسَى بْنَ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ جَمَعَ هَارُونَ الرَّشِيدُ شُرَحَ الْعَالِيَةِ وَبَنِي الْقَبَائِسِ وَسَائِرَ أَهْلِ الْمُلْكَةِ وَالْحُكَامِ وَأَخَصَرَ
أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُرْسَى بْنَ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: هَذَا مُرْسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدَمَاتِ خُفِّهِ زَمَاكَانَ
بَنِي وَبَيْتُهُ مَا اسْتَفْزَعَ اللَّهُ بَنِي فِي أَثَرِهِ - يَقْنِي فِي قَتْلِهِ - فَانْظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ
وَجَلًّا مِنْ سَبْعِينَ فَانْظُرُوا إِلَى مُرْسَى بْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَفِيهِ أَثَرُ جِرَاحَةٍ وَلَا سَمٌ وَلَا
خُفٍّ، وَكَانَ فِي رِجْلِهِ أَثَرُ الْحَمَاءِ فَالْقَدَّ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ وَتَوَلَّى غَسْلَهُ وَتَكْفِينَهُ وَ

بیاید و مردم حاضر شدند و او را غسل داده و حنوط کرده و با کفنی که بُزْ دَعَا
داشت و دو هزار و پانصد دینار قیمت آن بود و هفت قرآن بر آن پوشه شده بود،
کفن کردند، خود سلیمان هم یا برهنه و گریبان چاک به دنبال جنازه به رافناد و
او را ناگورستان قبرش نشمع کرد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش آن را به
هارون الرشید نوشت، هارون نیز در حوای سلیمان بن جعفر نوشت: ای عمو!
صله رحم کردی و خداوند جزای خبر به تو دهد، به خدا سوگند سندی بن
سَاهَک - لعنة الله عليه - آن کار را به دستور ما انجام نداد.

محمد بن صدقه غیری گوید: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در
گذشت، هارون الرشید بزرگان آل ابوطالب و بنی عباس و سران مملکت و حکام
را گرد آورد و گفت این جنازه موسی بن جعفر است که خود به خود مرده است و
من نسبت به حادثه مرگ او هیچ گناهی ندارم که از خدا آمرزش خواهم، بیاید
به او نظر کنید، هفتاد تن از شیعیانش آمدند و به موسی بن جعفر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نگر بستند و
اتری از جراحت و یا سم و یا خفگی در او نبود و در پایش اثر رنگ حنا بود و

اشقی و غشز فی جنازته

خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مَشْرُوبٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: خَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَابِدٍ عَنِ الْمُغَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ: خَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ رِیَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِغُلِيِّ بْنِ مُوسَى - الرُّضَا رَحِمَهُ اللَّهُ: إِنَّ جَدَّنَا زُجَلًا يَذْكُرُونَ أَبَاكَ رَحِمَهُ اللَّهُ خَيْرٌ وَأَنَّكَ نَقَلْتُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا يَنْقُلُهُ. فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ وَ لَمْ يَكُنْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؟ إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ وَفُتِّتْ أَثَرُهُ وَنُكِّتَتْ جَوَارِيهِ.

[ادعاء الواقفة الغيبة على العسكري رَحِمَهُ اللَّهُ]

ثُمَّ ادَّعَى الْوَاقِفَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّ النَّبِيَّةَ وَفُتِّتْ بِهٖ بِصَحْبَةِ أَمْرِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ جَهْلُهُمْ بِمَوْجِعِهَا. وَ أَنَّهٗ الْفَائِزُ الْمَهْدِيُّ. فَلَمَّا ضَلَّحَتْ وَفَاتُهُ رَحِمَهُ اللَّهُ بَطُلَ قَوْلُهُمْ فِيهِ. وَ ثَبَّتْ بِالْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ الَّتِي قَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ النَّبِيَّةَ وَالْغَيْبَةَ بِأَجْبِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ دُونَهُ.

سلیمان بن ابی جعفر او را تحویل گرفته و منوالی غسل و تکفینش گردید و با پای برهنه و اندوه در نشیج او غیرت کرد.

علی بن رباط گوید به امام علی بن موسی الرضا رَحِمَهُ اللَّهُ عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدر شما زنده است و شما نیز آنچه را که او می داند می دانید. امام فرمود: سبحان الله! آیا رسول خدا می مبرد اما موسی بن جعفر نمیمبرد؟ آری سوگند به خدا که او از دنیا رفت و اموالش تقسیم شده و کنیزانش ازدواج کردند

ادعای واقفیه در غیبت عسکری رَحِمَهُ اللَّهُ

بعد از ناووسیه و واقفیه آمدند و ادعا کردند که امام حسن عسکری رَحِمَهُ اللَّهُ عیبت اختیار کرده است. ایشان نیز امر غیبت را صحیح می دانستند اما در وقوع آن در حضرت عسکری اشتباه کردند و گمان کردند قائم مهدی. امام یازدهم است. ولی چون وفات آن حضرت ثابت است، گفتار ایشان نادر در این باب باطل خواهد بود و به موجب اخبار صحیحیه ای که در این کتاب ذکر شده است، محقق می گردد که امر غیبت در فرزند او واقع است و لا غیر.

فَمَا رُوِيَ فِي صِحَّةٍ وَفَاؤَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 مَاخَذْتَاهُ بِهِ أَبِي ه وَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْ حَدَّثَنَا عَنْ حَضْرَةِ مَوْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ -
 الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ بَيْنَ لَا يَوْفَتْ عَلَى إِحْصَاءِ عَدُوِّهِمْ وَلَا يَجُوزُ عَلَى مِثْلِهِمُ التَّوَاطُّؤُ
 بِالْكَذِبِ. وَبَعْدَ فَقْدِ حَضْرَتِنَا فِي شَعْبَانَ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ
 أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَلَاثَةِ عَشْرَةِ سَنَةً أَوْ أَكْثَرَ - بِجُلُوسِ أَحْمَدَ بْنِ -
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ وَ هُوَ عَامِلُ السُّلْطَانِ بِوَسْطَةِ عَلَى الْخِراجِ وَ الشُّبَاعِ بِكَوَزِ -
 قَمْ. وَ كَانَ مِنْ أَنْصَبِ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَشَدِّهِمْ عَدَاوَةً لَهُمْ. فَخَرْنِي وَ ذَكَرَ الْمُبْهَبِينَ مِنْ آلِ أَبِي -
 طَالِبٍ بِسُرٍّ مِنْ رَأْيٍ وَ مَذَاهِبِهِمْ وَ صَلَاحِهِمْ وَ أَعْدَائِهِمْ عِنْدَ السُّلْطَانِ. لَمَّا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ -
 عَبْدِ اللَّهِ: مَا زِلَيْتُ وَ لَا عَزَلْتُ بِسُرٍّ مِنْ رَأْيٍ زَجَلْتُ مِنَ الْقَلَوِيَّةِ بِقَوْلِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لَا سَمِعْتُ بِهِ فِي هَذِهِ وَ شُكْرِيهِ وَ عِزِّيهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ -

روایات درگذشت امام حسن عسکری علیہ السلام

از جمله روایات وفات امام حسن عسکری علیہ السلام حدیث سعد بن عبدالله است که می گوید: جمع بی شماری که نمی توان ایشان را احصا کرد و آنها را منهم به نانی بر دروغ نمود، گفته اند که در حادثه فوت امام حسن عسکری علیہ السلام و دفن ایشان حضور داشته اند. بعد در ماه شعبان دوست و هفتاد و هشت که هیجده سال با کمی پیشتر از وفات ابو محمد حسن بن علی عسکری علیہ السلام می گذشت، در مجلس احمد بن عبدالله بن یحیی بن خاقان که در آن روزگار از طرف سلطان کارگزار خراج و مزارع دهستان قَمْ بود حاضر بودیم، و او از ناصبی ترین و دشمن ترین خلائق نسبت به ائمه هدی بود و سخن از کسانی از آل ابی طالب به میان آمد که در «سُرٍّ مِنْ رَأْيٍ» زندگی می کردند و از مذهب و صلاحیت و منزلت ایشان نزد سلطان صحیب شد. احمد بن عبدالله گفت من در «سُرٍّ مِنْ رَأْيٍ» هیچکس از علویان را به مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا ندیدم و نشناختم، و در هدایت و وفار و عفاف و یزرگواری و کرم نزد اهل بیت خود و سلطان و همه بی-

أَفْهَلَ بَيْتِهِ وَالسُّلْطَانِ وَحَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ، وَتَقَدَّمَ بِهِمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السُّنَنِ مِنْهُمْ وَالْحَظِيرِ، وَكَذَلِكَ الْغَزَاؤُ وَالْوُزَرَاءُ وَالْكَتَّابُ وَغَوَامُ النَّاسِ، فَلَمَّا كُنْتُ فَأَيُّ ذَاتِ يَوْمٍ عَلَى زَأْسِ أَبِي وَهُوَ يَوْمٌ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ فَمَأَلَوْا لَهُ: إِنَّ ابْنَ الرِّضَا عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ: اذْهَبُوا لَهُ ^(۱) فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ لَعْنَتُ حَسَنِ الْقَاضِيَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَيِّدُ الْبَدَنِ خَدَتْ السُّنَّ، لَهُ جَلَالَةٌ وَهَيْبَةٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي غَامَ فَسَقَى إِلَيْهِ خُطْبَى، وَ لَا أَغْلَمُهُ نَعْلَ هَذَا بِأَعْلَى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَلَا بِالْغَزَاؤِ وَلَا بِأَوْلِيَاءِ الْقَهْدِ، فَلَمَّا دَنَابَهُ عَائِقَةُ وَفَكَّلَ وَجْهَهُ وَ مَنِكَبِيهِ وَأَخَذَ بِيَدِهِ فَأَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَاةٍ الَّتِي كَانَ عَلَيْهِ، وَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، مُتَعَبِلًا عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَ يُكْتَبِيهِ، وَ يُغَدِّيهِ بِتَنْقِيبِ وَ بِأَبْوَيْهِ، وَ أَنَا مُسْتَجِبٌ بِمَا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْمُجَابِبُ فَمَأَلَوْا: الْمُتَوَقِّفُ قَدْ جَاءَ ^(۲)، وَكَانَ الْمُتَوَقِّفُ إِذَا جَاءَ وَدَخَلَ عَلَى أَبِي نَقَدًا

هاشم، نرسیدم کسی همتای او باشد. همه او را بر شيوخ و بزرگان و افسران و وزراء و نویسندگان و عاظمه مردم مقدم می داشتند. من خود یک روز در مجلس عمومی پدرم یثرب سر او ایستاده بودم که در بیان او دوییدند و گفتند این الرضا در خانه است و او به صدای بلند گفت او را وارد کنید. مردی گندمگون، گشاده چشم، خوش قامت، زیباروئی، خوش ترکیب جوان، با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم پدرم بدو افتاد برخاست و چند گام به استقبال او رفت و به یاد ندارم که به آحدى از بنی هاشم و یا افسران و یا ولیعهدها چنین کرده باشد، و چون نزدیک او رسید با او ممانقه کرد و روی و شانه هایش را بوسید و دشنش را گرفت و او را بالای مُصَلَّای خود که بر آن می نشست، نشاند و خود در بهلولی او نشست و رویش را بطرف او کرد و با وی سخن می گفت و او را با کُتَبه می خواند و خودش و پدر و مادرش را قربان او می کرد، و من از رفتار او متعجب بودم که در بیانان آمدند و گفتند موقتاً - ولبعد خلیفه - بر در خانه است و هر وقت موقت بر پدرم وارد می شد در بیانان و افسران مخصوص می آمدند و میان

۱ - زاد فی الکافی ج ۶ ص ۵۰۲ وفتیبت ما سمعت منهم اتهم حسروا یکتبون رجلاً علی ابی حمزه و لم یختر

شد و لا یخلطه آوولاً عهد لومش امر السلطان ان یکتبی.

۲ - المرحوم عمر امر الخلیفه المصدق علی له احمد بن الموفق و کان صاحب جهشه

مخاطبات و خاصه قوادیم، فغاشوا بین تجلیس آبی و تبین باب الدار سیاطینِیْنِ اِلَیْ اَنْ یَدْخُلُوْا
 یُخْرِجُ، فَلَمْ یَزَلْ اَبی عَظَمًا عَلَیْهِ یُحَدِّثُهُ حَتّٰی نَظَرَ اِلَی عِلْمَانَ الْخَاصَّةِ فَقَالَ جِیْتَبِیْ؛ اِذَا شِئْتَ
 قُلْتُ - جَعَلَنی اللهُ فِدَاكَ - یا اَبَا مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قَالَ لِیَعْلَمَانِیْهِ: حُدُّوْا بِه خَلْفَ السَّیَاطِیْنِ کَتَبَلِیْزَاةَ
 الْاَجْبِیْرِ - بِعَیْنِ الْمُؤَقِّی - فَعَامَ وَ قَامَ اَبی فَعَانَتْهُ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ مَضَى، فَقُلْتُ لِمُخَاطَبِ اَبی وَ
 عِلْمَانِیْهِ: زَیْلُکُمْ مِنْ هَذَا الَّذِیْ قَعَلَ بِه اَبی هَذَا الَّذِیْ قَعَلَ؟ فَقَالُوْا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ غُلُوْیَیْنِ
 یُنَالُ لَهٗ: الْحَسَنُ بِنُ عَلِیٍّ یُخْرِفُ بِاَبْنِ الرِّضَا، فَارْتَدَّتْ تَعَجُّبًا، فَلَمْ اَزَلْ یُؤْمِسُ ذَٰلِکَ فَلَمَّا
 مُشْتَكِرًا فِی اَمْرِیْ وَ اَسْرَیْ وَ مَا زِلْتُ مِنْهُ عَنِ کَانَ اللَّیْلُ وَ کَانَتْ عَادَتُهُ اَنْ یُصَلِّیَ الْغُفَّةَ،
 ثُمَّ یَجْلِسُ لَیْسَ یُشْطَرُّ فَمَا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ مِنَ الْمُوَاسَرَاتِ وَ مَا یَرْفَعُهُ اِلَی السُّلْطَانِ، فَلَمَّا صَلَّی وَ
 جَلَسَ ^(۱) جِئْتُ فَجَلَسْتُ تَبْنِیْ یَدَیْهِ فَقَالَ: یا اَحْمَدُ اَلْکَ حَاجَةٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ یا اَهْبُ اِنْ اُوْتُیْتُ
 سَأَلْتُکَ عَنْهَا؟ فَقَالَ: قَدْ اُوْتُیْتُ لَکَ یا بُنِّیْ فَقُلْ مَا اُحْبِبُّ، فَقُلْتُ لَهٗ: یا اَهْبُ مِنْ کَانَ الرَّجُلُ

پدرم و باب دارالسیاطین صف می کشیدند تا او بیاید و برود. و لا بنقطع پدرم
 منوبته او بود و با او سخن می گفتم تا اینکه چشمش به غلامان مخصوص موفی
 افتاد، آنگاه به حضرت عرض کرد ای ابا محمد! خدا مرا فدا می نماید، اگر ما بپد
 برخیزد و به غلامانش گفت: او را از پشت سیاطین بگردان تا امر یعنی موفی او را
 نبند، پس او برخاست و پدرم نیز ایستاد و با او معافه کرد و رویش را بوسید و
 آن حضرت رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم وای بر شما! این که بود که
 پدرم با او چنین کرد؟ گفتند او مردی از غلویان است که به او حسن بن علی
 می گویند و به «ابن الرضا» معروف است و تعجب من بیضر شد. آن روز را
 دلنگ و اندیشناک درباره او و پدرم به سر بردم و چیزی از پدرم ندیدم که
 تعجب مرا بر طرف کند، تا آنکه شب شد. عادت پدرم آن بود که در ثلث اول
 شب غازی می خواند و بعد می نشست و در خوانج خود و اموری که باید به سلطان
 ارجاع دهد مشاوره می کرد. غازی خواند و نشست و من نیز آمدم و مقابل او
 نشستم. گفت ای احمد کاری داری؟ گفتم آری. ای پدرجان اگر اجازه بفرمائید
 بیرسم. گفت یرسم به تو اجازه دادم هر چه می خواهی بیرسم. گفتم بدر حان

الَّذِي أَتَاكَ بِالْعَدَاةِ وَقَعَلْتَ بِهِ مَا قَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْتِهَابِ. وَقَدْ بَنَيْتَ
 بِنَفْسِكَ وَبِأَبْنَيْتِكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ ذَاكَ إِمَامُ الرَّاغِبِيَّةِ. ذَاكَ ابْنُ الرِّضَا. فَسَكَتَ سَاعَةً
 فَقَالَ: يَا بَنِيَّ لَوْ زَالَتِ الْخِلَائِفَةُ عَنْ خُلَفَائِ بْنِ الْقَبَائِسِ مَا اسْتَحْتَفَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ
 هَذَا. فَإِنَّ هَذَا يَشْتَجِقُهَا فِي قَضِيهِ وَعَفَافِهِ وَهَذِيهِ وَصِيَانَتِهِ تَلْسِمُ وَرُحْدِهِ وَعِبَادَتِهِ وَ
 جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَصَلَاحِهِ. وَلَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ لَرَأَيْتَ جَلَالَ جَلِيلًا نَبِيلاً خَيْرًا فَاضِلاً. فَارْدَدْتُ
 فَلِينًا وَتَفَكُّراً وَعِظاً عَلَى أَبِي بِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ بِهِ. وَلَمْ يَكُنْ لِي مِنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ
 خَيْرِهِ. وَابْتِهَاجُ عَنْ أَمْرِهِ. فَأَسَأَلْتُ عَنْهُ أَعْدَاءُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمِنْ الْمُؤَاوِيَّةِ وَالْكَتَّابِ وَ
 الْقُصَاةِ وَالْمُتَّعَمِّهِ وَالْقَدِيمِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُمْ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَالْإِعْظَامِ وَالْحَقْلِ
 الرَّفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالْقَدِيمِ لَهُ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشَاوِعِهِ وَغُرَبَائِهِ وَكُلِّ يَتَوَلَّهِ
 هُوَ إِمَامُ الرَّاغِبِيَّةِ. فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَقْلُ لَهُ وَلِيّاً وَلَا عَدُوّاً إِلَّا وَهُوَ مُجْتَبِىُ الْقَوْلِ لِيهِ
 وَالشَّيْءِ عَلَيْهِ.



مردی که امروز صبح به نزد شما آمد و آنقدر او را اکرام و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را قربانش گفتم که بود که گفت: یسیر جان او امام رافضیه «ابن الرضا» است قدری ساکت شد و سپس گفت اگر خلافت از بنی عباس زائل شود هیچکس از بنی هاشم جز او اسحقانی آن را ندارد. او از نظر فضیلت و عفاف و زهری و صیانت نفس و زهد و عبادت و اخلاقی نیکو و صلاحیت سزاوار خلافت است. و اگر پدرش را دیده بودی. مرد جلیل و بزرگوار و حبر و فاضل را دیده بودی. از شنیدن این سخنان. دلنگی و اندیشناکی و خشمم از او بیشتر شد و بعد از آن هیچ اتهام و تلاشی نداشتم جز آنکه از اخبار او پرسش کنم و از امر او حوفا شوم و احوال او را از بنی هاشم. افسران. نویسندگان. قصاب و فنهاء و سایر مردم می پرسیدم و همگی او را بزرگوار. عالی مقام و صاحب مقام رفیع و گفتمار جمیل می دانستند و بر همه خاندانش از پیر و جوان مُقَدَّم می شمرند و همه می گفتند او امام رافضیان است و بزرگواری او نزد من محقق شد. زیرا از دوست و دشمن درباره او حوفا می گفتند و او را می ستودند.

فَقَالَ لَهُ تَعْصُ أَهْلَ الْفِيلِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا خَبَرَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: وَ
 مِنْ جَعْفَرٍ؟ فَسَأَلَ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يَتَرَنَ بِهِ، إِنَّ جَعْفَرَ مُغْلَبٌ بِالْفِلسِيِّ. مَا جُنَّ تَبَرُّبُ
 لِلْعُمُورِ. وَ أَقَلُّ مَنْ زَائِنَةٌ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَهْنَكُهُمْ لِشَرِّهِ. فَذَمُّ خَمْرًا^{۱۱} فَلَبِثَ فِي تَبَرُّبٍ
 حَفِيفٍ.

[أَمْرٌ عَجِيبٌ]

وَ اللَّهُ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَفْدٍ وَفَاءٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا
 تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اغْتَلَبَتْ إِلَى أَبِي أَلِيٍّ ابْنِ الرُّضَا قَدِ
 اغْتَلَبَ، فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ مُبَادِرًا إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعِجِلًا وَ مَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ مِنْ
 خُدَّامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ بَغْدَادِ وَ خَاصِيهِمْ لَيْسَتْ بِهِنَّ وَ أَنْزَلَهُمْ بِكَرُومِ دَارِ الْحُسَيْنِيِّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَعَرَّفَ خَبَرَهُ وَ حَالَهُ. وَ بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالْإِخْلَافِ إِلَى

بعضی از اشعریین مجلس گفتند: ای ابوبکر از برادرش جعفر چه خبر؟ او
 گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود و یا آنکه هنای او شمرده شود! جعفر
 متجاهر به فسق است، لا اله الا الله و باده نوش است. و پست ترین مردی است که من
 دیده‌ام. بی آبرو و پرده در خوش و آفتاب و ناکام و بی مفدار و پست است.

رُخدادی عجیب

به خدا سوگند که هنگام وفات حسن بن علی علیه السلام برای سلطان و اصحابش
 امری پیش آمد که بسیار تعجب کردم و گمان نداشتم که چنان انقای افتد. برای
 آنکه وقتی حسن بن علی علیه السلام بیمار شد به نزد پدرم کس فرستادند که ابن الرضا
 بیمار شده است و پدرم همان ساعت سوار مرکب شد و به دارالخلافه رفت و
 شتابان برگشت. در حالی که پنج تن از نوکران امیرالمؤمنین که همگی از افراد
 معتند و خاصان او بودند و تحریر حاد هم با ایشان بود، به همراه او بودند و به
 ایشان دستور داد که خانه حسن بن علی علیه السلام را زیر نظر بگیرند و از اخبار و
 احوال او آگاه باشند و به دنبال چند نفر طبیب فرستاد و به ایشان نیز دستور داد

و تعاهدیه ضباحاً و مساء. فلما كان بعد ذلك يومين جاره من أخبره أنه قد صنف تركيب حتى ينكر إليه. ثم أمر المكتوبين بقرابه و بقى إلى قاضي القضاة فأخضروه مجلساً و أمره أن يختار من أصحابه عشرة يثق بوثق به في دينه و أمانته و وزجه. فأخضروهم. فبقيت بهم إلى دار الحسن عليه السلام و أمرهم بقرؤم دأره ليلاً و نهاراً. فلم يزالوا هناك حتى توفي عليه السلام بإتمام مصلت من شهر ربيع الأول من سنة ستين و مائتين. فصارت سر من رأى ضجة واحدة. مات ابن الرضا. و تفت السلطان إلى داره من مقتنئها و بنش حجرة. و حتم على جميع ما فيها و طلبوا أثر ولده و جاؤوا بفساد بقرق بالهبل. فدخل على جواريه فظنوا إتيه. فذكر بعضهم أن هناك جارية بها حمل ^(۱) فأمر بها فجلدت في حجرة و وكل بها بخير الخاديم و أصحابه و نشوة معهم. ثم أخذوا بعد ذلك في تهيتته. و

که به نزد او آمد و شد کنند و هر بام و شام مراقب او باشند و چون دو روز گذشت کسی به نزد او آمد و خبر داد که صغیر ابن الرضا عارض شده است و او سوار مرکبش شد و صبح زود به نزد او آمد و به طیبان دستور داد که در بالین او بمانند و به دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را به مجلس خود احضار کرد و به او دستور داد که از اصحاب موثق در دین و امانت و وزج ده تن را برگزیند و ایشان را احضار کرد و به خانه حسن بن علی عليه السلام فرستاد و به ایشان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها آنجا بودند تا آنکه چند روز از ایام ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری نگذشته بود که درگذشت و شهر سمرقن رانی یکپارچه ضجه شد که ابن الرضا دو گذشته است و سلطان جاسوسانی به خانه او فرستاد و اتافها را تنبیس کرده و بستند و مهر کردند و دو جسنگوی اتری از فرزند او بودند و فایله هایی و آوردند که زنان ماردار را شناسایی می کردند و کتبران را مورد شناسایی و واری قرار می دادند. یکی از ایشان گفت این کتیز آسفن است و دستور داد که او و دو حجره ای زندانی کردند و تحریر خادم و همراهش و جماعتی از زنان و بر او گهاشت. بعد از این کارها در مقام تجهیز او برآمدند و

سُطِّلَتِ الْأَشْوَاقُ وَرَكِبَتْ أَبِي وَبُوهَائِيمَ وَالْقَوَادُ وَالْكَتَابُ وَسَاهَرُ النَّاسِ إِلَى جَلَّازَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَانَتْ سُرْمَةً رَأَى يُؤَمِّدُ شَجِيحاً بِالْقِيَامَةِ ، فَلَمَّا فَرَعُوا مِنْ تَهْنِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي - عِيسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا وَضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ دَنَا أَبُو عِيسَى مِنْهَا فَكَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْقُلُوبَةِ وَالْغَنَاسَةِ وَالْقَوَادِ وَالْكَتَابِ وَالنُّضَاةِ وَالنُّدْهَاءِ وَالْمُقَدَّلِينَ ، وَقَالَ : هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ - ابْنِ الرِّضَا - مَاتَ حَقًّا أَنَّهُ عَلَى إِرَاسِهِ ، خَضِرَةٌ مِنْ خَدَمِ أَسْبَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِقَاتِهِ فَلَانٌ وَفُلَانٌ ، وَمِنْ الْمُطَهِّينَ فَلَانٌ وَفُلَانٌ ، وَمِنْ النُّضَاةِ فَلَانٌ وَفُلَانٌ ، ثُمَّ عَطَى وَجْهَهُ وَقَامَ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ خُمْساً وَأَمَرَ بِحَمْلِهِ لَحْدٍ مِنْ رَسَلِ دَارِهِ وَدُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا دُفِنَ وَتَرَفَّى النَّاسُ احْطَرَبَ السُّلْطَانُ وَأَصْحَابُهُ فِي حَلِّبٍ وَلَبَدٍ وَكَثُرَ التَّنْيِيشُ فِي الْمَنَازِلِ وَالْأُيُودِ فَوَقَفُوا عَلَى قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ ، وَلَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وَكَّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ الَّتِي تَوَهَّوْا عَلَيْهَا الْحَبْلَ مَلَاذِمِينَ مَا سَتَنِيحَ وَأَكْثَرَ حَتَّى تَبَيَّنَ لَهُمْ بَطْلَانُ الْحَبْلِ ، فَتَشَمَّ مِيرَاثَهُ

بازارها تعطیل شد و پدرم با بوی هاشم و افسران و کاتبان و سایر مردم به نسیع چنارزه آمدند و شهر سمرقند را آن روز مانند قیامت بود و چون از کار نهم فارغ شدند ، سلطان ابو عیسی - پسر متوکل - را فرمان داد که بر او نماز گزارد و چون جنازه را برای نماز گذاشتند ، ابو عیسی پیش آمد و روی او را باز کرد و به همه هاشمیان از علویان و عباسیان و افسران و کاتبان و قاضیان و فقهاء و عدول نشان داد و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به مرگ طبیعی و در بستر خود از دنیا رفته است و هنگام وفات کسانی بر بالین او از جمله از خدمه و موثقین سلطان ، فلانی و فلانی و از طبیبان فلانی و فلانی و از قاضیان فلانی و فلانی حاضر بودند ، آنگاه رویش را پوشانید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد که او را بردارند و به وسط سرایش بردند و در همان خانه ای که پدرش در آن دفن بوده به خاک سپردند .

پس از دفن و پراکنده شدن مردم ، سلطان و یارانش به حسنحوی فرزند او برآمدند و بازرسی منازل و خانه ها را افزودند و از تقسیم میراثش حوهداری کردند و آن زنی که گمان می رفت باردار است دو سال یا بیشتر تحت نظر بود تا

بِئْنَ اُمِّهِ وَ اَحِبُّهُ جَعْفَرٍ. وَ ادْعَتْ اُمَّهُ وَ صِدِّقَةُ. وَ ثَبَّتْ ذَلِكَ عِنْدَ الْغَاضِي. وَ السُّلْطَانُ عَلَى ذَلِكَ يَطْلُبُ اَنْزَ وَ لِدِهِ. فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ قِسْمَةِ الْمِيرَاثِ إِلَى أَبِي، وَ قَالَ لَهُ: اَجْعَلْ لِي مَرْتَبَةً أَبِي وَ اَخِي وَ اَوْصِلْ اِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ اَلْفَ دِينَارٍ مُسَلَّمَةً. فَزَيَّرَهُ أَبِي وَ اَشْمَعَهُ وَ قَالَ لَهُ: يَا اَحْمَقُ! إِنَّ السُّلْطَانَ - اَعَزَّهُ اللهُ - جَزَاءَ شُفْعَةٍ وَ سَوَاطِفَةٍ فِي الَّذِينَ رَدَعُوا لَنْ اَبَاكَ وَ اَخَاكَ اَلَيْسَ بِرَدْعِهِمْ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْبَلْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَنْهَبْ لَهُ صَرَفَهُمْ عَنْ هَذَا الْفَوَاقِ فِيهِمَا، وَ خَفِيَ أَنْ يُرْبِلَ اَبَاكَ وَ اَخَاكَ عَنْ بَيْتِكَ الْمَرْتَبَةِ فَلَمْ يَنْهَبْ لَهُ ذَلِكَ. فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ سَبْعَةِ اَبَيْكَ وَ اَجْبَلِكَ اِمَامًا فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ بِرَبِّكَ مِرَاثِهِمْ وَ لَا عَمْرٍ السُّلْطَانِ. وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَتَلَهَّأْ بِهَا، وَ اسْتَفْلَهُ أَبِي! عِنْدَ ذَلِكَ وَ اسْتَضَعَّتْهُ وَ اَمَرَ أَنْ يُجْتَنَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا وَ الْأُمُورُ عَلَى بَيْتِكَ الْحَالِي. وَ السُّلْطَانُ يَطْلُبُ اَنْزَ وَ لَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) حَقَّ الْيَوْمِ.

آنکه معلوم شد باردار نیست آنگاه میراثش بین مادر و برادرش جعفر تقسیم شد و مادرش مدعی وصایت او بود و آن نزد قاضی به تبوی رسید و با وجود این سلطان هنوز در جستجوی فرزندان او بود.

در این هنگام آن امر معجب از جعفر به وقوع پیوست و آن این بود که او پس از تقسیم میراث به نزد پدر آمد و به او گفت: مرتبه پدر و برادرم را برایم قرار بده و سالی بیست هزار دینار خواهم پرداخت. پدرم او را راند و دشنام داد و گفت: ای احمق! سلطان - اَعَزَّهُ اللهُ - شمشیر و تازیانه اش را کشیده بود تا بر کسانی که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند فرود آورد تا ایشان دست از آن اعتماد بردارند و موفق نشد و از آن اعتقاد دست برداشتند و کوشش کرد که پدر و برادرت را از آن مرتبت ساقط کند و موفق نشد. پس اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امامی که به سلطان و غیر سلطان نیازی نداری که رنم آنها را به تو بدهند و اگر نزد ایشان آن مقام و منزلت را نداری، به واسطه ما می توانی بدان مقام دسترسی پیدا کنی و از اینجا پدرم او را حقیر و نانوان شمرد و دستور داد که دربانان از ورود او جلوگیری کنند و تا پایان عمر به او اجازه ورود نداد اوصاف به همین منوال بود تا از سرمن رای بیرون آمدیم و سلطان تا امروز در جستجوی

وَكَيْفَ يَصْبَحُ الْمَوْتُ إِلَّا هَكَذَا وَكَتَبَ تَجْوِيزُ رَدِّ الْعِيَانِ وَتَكْذِيبُهُ، وَإِنَّمَا كَانَ السُّلْطَانُ لَا يَتَعَرَّ عَنْ طَلَبِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ وَقَعَ فِي حَسَابِهِ خَبَرُهُ، وَقَدْ كَانَ وَلَدُ عَلِيٍّ قَتْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَبَبٍ، وَغَرَضُهُ عَلَى أَشْغَابِهِ وَفَالَ لَهُمْ: «هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ فَلَا تَتَعَرَّوْا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي قُدْبَانِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْهُ تَعَذُّ تَوْبِكُمْ هَذَا» فَعَبَّيْنَاهُ وَلَمْ نَنْظُرْهُ، فَلِذَلِكَ لَمْ يَتَعَرَّ السُّلْطَانُ عَنْ طَلَبِهِ.

اثبات الغيبة

وَقَدْ رَوَيْ أَنَّهُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الَّذِي تُخْفَى وَلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ وَتَتَبَّعَ عَنْهُمْ شَخْصَةً بَنَى بَكْرًا لِأَخِي فِي غَيْبِهِ بَيْعَةً إِذَا حَرَجَ وَأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُنْصَبُ مِيرَاثُهُ وَهُوَ حَقٌّ، وَقَدْ أَخْرَجْتُ ذَلِكَ مُشْتَدًّا فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوَاضِعِهِ، وَقَدْ كَانَ مُرَادُنَا بِإِيرَادِ هَذَا الْخَبَرِ تَضْهِيحًا لِمَوَاقِفِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا بَطَلَ دُفُوعُ الْغَيْبَةِ لِبَنِ أَعْيُنِ لَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، وَالضَّادِيِّ جَفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَنُوسِيِّ بَنِي خُفَيْرٍ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

فرزند حسن بن علی است.

پس آیا هرگز جز این است و آیا می توان یک امر غیبی را تکذیب کرد و دروغ سمره؟ و سلطان وقت از حسنجوی فرزندی او باز نمی ایستد، زیرا احبار او را شنیده بود و او چند سال پیش از وفات پدرش متولد شده بود و امام عسکری علیه السلام او را به شیعانیش عرضه داشته و گفته است: بعد از من، این امام شما و خلیفه من بر شماست، از او فرمان برید، متفرق نشوید که در دینان هلاک خواهید شد و بدانید که او را پس از این نخواهید دید و او را نهان کرد و ظاهرش ناساخت و به همین دلیل است که سلطان از حسنجوی او باز نایستاد.

اثبات غیبت

و روایت شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام کسی است که ولادتش پنهانی است و شخصش از دیدگان نهان است تا چون ظهور کند بیعت هیچکس بر گردنش نباشد و او همان کسی است که زنده است و میراثش نصیب می شود و من آن حدیث را با سند متصل و در فصل خود نقل کرده ام. مراد ما از نقل حجر فوق اثبات وفات امام باز هم علیه السلام بود و چون غیبت محمد ابن حنفیه و امام صادق

العسکری علیه السلام بها ضح من وفایم نضح و فوعها بمن نص غلبه النبی و الأئمة الأخذ عشر صلوات الله علیهم و هو الحجّة بن الحسن بن علی بن محمد العسکری علیه السلام و قد أخرجت الأخبار المسندة فی ذلك الكتاب فی أبواب النصوص علیها صلوات الله علیها . و کل من سألنا من مخالفین عن القائم علیه السلام لم یحل من أن یكون قاتلاً یا مامنه الأئمة الأخذ عشر من آباءه علیهم السلام أو غیر قاتل یا مامنهم . فإن کان قاتلاً یا مامنهم لزمه القول یا مامنه الإمام الثانی عشر بنصوص آباءه الأئمة علیهم السلام علیها باسمه و نسبه و إجماع شیعیهم علی القول یا مامنیه و أنه القائم الذی تظهرو بعد غیبه طویل . فینتقل الأرض بسطاً و عدلاً کما ثبتت جوراً و ظلماً . و إن لم یکن السائل من الغایبین بالأئمة الأخذ عشر علیهم السلام لم یکن له غلبتنا جواب فی القائم الثانی عشر من الأئمة علیهم السلام . و کان الکلام یکتبنا و نبینه فی إثبات امامته آباءه الأئمة الأخذ عشر علیهم السلام . و هكذا لو سألنا

و امام موسی کاظم و امام حسن عسکری علیهم السلام باطل شد ، زیرا وفاتشان به وقوع پیوسته است ، پس وقوع غیبت درباره کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یازده امام پیش از او تصریح بدان کرده اند درست خواهد بود و او حجّة بن الحسن بن علی بن محمد العسکری است و من اخبار غیبت آن حضرت را با سلسله سند متصل در ابواب نصوص بر آن حضرت در این کتاب نقل کرده ام .

و هر کدام از مخالفین ما که درباره امام قائم علیه السلام از ما پرسش می کنند ، از دو حال خارج نیستند : یا آنکه به امامت ائمه یازده گانه که پدران آن حضرتند - معتقدند و با آنکه قاتل به امامت ایشان نیستند ، اگر معتقد به امامت ایشانند ، به امامت امام دوازدهم نیز بایستی اعتقاد داشته باشند ، زیرا نصوص عده ای درباره اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمه نیز بر امامت آن حضرت اتفاق و اجماع کرده اند و او همان قائمی است که پس از غیبتی طولانی آشکار می شود و زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد آکنده از عدل و داد خواهد کرد . و اگر آن پرسشگر معتقد به امامت ائمه یازده گانه پیش از او نیست ، درباره امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام پاسخی نزد ما نخواهد داشت و بایستی در ابتدا درباره امامت آباء بزرگوار او که ائمه -

یهودی فقال لنا: لم صارَت الظُّهُرُ أَرْبَعاً وَالْعَصْرُ أَرْبَعاً وَالْعِشَاءُ أَرْبَعاً وَالغَدَاةُ رَكْعَتَيْنِ وَ الْمَغْرِبُ ثَلَاثاً؟ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ جَوَابٌ، بَلْ لَنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ: إِنَّكَ مُنْكَرٌ لِلْبُيُوتِ النَّبِيِّ الَّذِي أَتَى بِهَذِهِ الصَّلَوَاتِ وَ عَدَدِ رَكَعَاتِهَا، فَكَلَّمْنَا فِي كِبُورِهِ وَ اثْبَاتِهَا فَإِنْ بَطَلَتْ بَطَلَتْ هَذِهِ الصَّلَوَاتُ وَ سَطَطَ السُّؤَالُ عَلَيْهَا وَ إِنْ ثَبَتَ نُبُوتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَرَمَتْكَ الْإِقْرَارُ بِفَرْضِ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ عَلَى عَدَدِ رَكَعَاتِهَا بِصِحِّهِ بِحَيْثُ عَنْهُ وَ اخْتِصَافِ أَثْبَتِهَا، عَزَمْتُ عَلَيْهَا لَمْ لَمْ نَعْرِفْهَا، وَ هَكَذَا الْجَوَابُ لِي مَنْ سَأَلَ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَذُوا الثَّقَلَيْنِ بِالْقَلْبِ.

[جواب عن اعتراض:]

وَ قَدْ يَفْعَرِضُ مُتَعَرِّضٌ حَاجِلٌ بِأَنَارِ الْحِكْمَةِ، غَافِلٌ عَنْ مُسْتَقِيمِ التَّذْيِيرِ لِأَهْلِ الْمَلَّةِ بِأَنْ يَقُولَ: «مَا بَالُ الْفَتِيَّةِ وَقَعَتْ بِصَاحِبِ رَمَانِكُمْ هَذَا دُونَ مَنْ تَعْلَمُ مِنْ أَهْلَائِهِ الْأَجْمَةِ بِرَغْبِكُمْ وَ قَدْ تَجِدُ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي رَمَانِنَا هَذَا أَحْسَنَ حَالاً وَ أَوْغَدَ غُثَّشاً مِنْهُمْ فِي

یازده گانه اند سخن گوئیم. چنانکه اگر یک یهودی از ما پرسش کرده و بگوید چرا نمازهای ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ پاسخ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما ندانیم، بلکه یاسی به او بگوئیم تو منکر نبوت پیامبری هستی که این نمازها را آورده و عدد رکعات آنرا معین کرده است و یا او درباره نبوت پیامبر اکرم و اثبات آن سخن می گوئیم و اگر نبوت او باطل باشد این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوت او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عدد رکعات آن اقرار کنی. زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را آورده و اتمن بر آن اجماع و اتفاق کرده اند. خواه علت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسش می کند دقیقاً همین جواب است.

یاسخ اعتراض

ممکن است معترضی که آثار حکمت را نداند و از تدبیر درست ملت بی خبر باشد بگوید: چرا صاحب الامر شما غایب شد اما یدران او که شما ایشان را الله می دانید غیبت نداشتند با آنکه شیعه آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ امروزه نسبت به دوره بنی امیه

ز منی بنی اُمنیهٔ اِذْ كَانُوا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مُطَالِبِينَ بِالْعَرَاءَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غَيْرِهِ - ذَلِكَ مِنْ أَسْوَاقِ الْقَتْلِ وَ التَّشْرِيدِ، وَ هُمْ فِي هَذَا الْحَالِ وَادْعُونَ سَالِمُونَ، فَذْ كَثُرَتْ شِبَعُهُمْ، وَ تَوَافَرَتْ أَنْصَارُهُمْ، وَ ظَهَرَتْ كَلْبَتُهُمْ بِهَؤُلَاءِ كُفْرَاءِ أَهْلِ الدُّوَلِ لَمْ وَ ذَوِي - السُّلْطَانِ وَ النَّخْذَةِ مِنْهُمْ ؟ ۱۰۱ .

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ :- إِنَّ الْجَهْلَ غَيْرَ مَقْدُومٍ مِنْ ذَوِي الْعَقْلَةِ وَ أَهْلِ التَّكْذِيبِ وَ الْحَيْزِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِنَا أَنَّ ظُهُورَ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اسْتِخَارَتِهِمْ خَرَى فِي وَزْنِ الْحِجَابِ خَشَبِ الْإِمْكَانِ وَ التَّذْهِبِ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ، وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلْيَنْتَبِلْ ذَوَا الشَّرِّ وَ الشُّبُهَةِ - إِنَّ الْأُمُورَ الْأَرْ - وَ إِنَّ كَانَ الْحَالُ كَمَا وَصَفْتُ - أَضْعَبٌ وَ ابْجَتَةٌ أَشَدُّ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ أُرْمِيَةِ الْأَئِمَّةِ السَّالِفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ الْمَاضِيَةَ أَمَرُوا فِي جَمِيعِ مَقَامِهِمْ إِلَى سَبْقِهِمْ وَ الْعَالِدِينَ بِهِ لِاتِّبَاعِهِمْ وَ الْمَالِدِينَ مِنَ النَّاسِ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَطَاوَرَ ذَلِكَ ثَبْنٌ أَغْدَائِهِمْ أَنَّ صَاحِبَ - السَّبَبِ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَوَقَّعُ حَتَّى نَجِيَّ صَبْحَهُ مِنَ الشَّيْءِ

احوال بهتری دارند و مُرَقَّه تر - زندگی می کنند، زیرا در آن زمان از ایشان می خواستند که از امیرالمؤمنین علیه السلام یزاری بخوبند و آنها را می کشتند و با نبرد و آواره می کردند ولی شیعه امروزه در آرامش و سلامت زندگی می کند و تعداد آنها کثیر و یارانشان افزون شده است و به واسطه دوستی و پشتیبانی اهل دولت و صاحبان سلطنت و قدرت، مذهبشان علنی و پیروز شده است.

من به توفیق الهی در جواب این اعتراض می گویم: نادانی غافلان و مردم بی ایمان و حیران معدوم نگشته است. و ما پیش از این گفتیم که ظهور و غیبت حجت‌های الهی، بر اساس حکمت ربوبی و بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان است و اگر چنین باشد، اندیشمندان و صاحب نظران بایستی بگویند امروزه امر دشوارتر و محنت شدیدتر از دوران ائمهٔ سابقه است، گرچه حال امروز تبعهٔ چنان باشد که شلوغ کرده، و این از آن رو است که ائمهٔ گذشته در هر مقامی و به هر مناسبتی به شیعیان و دوستان و طرفدارانشان اظهار کرده بودند که امام مُفَنِّد و صاحب شمشیر، امام دوازدهم علیه السلام است و آن امام قیام نمی کند مگر آنکه ضحیه

باشیم و اسم آیه و الانفس متینة^(۱) علی نفس ما سمعت، و إذا غلب ما أخشْتُ فكان ذلک
مُشْتَبِهاً بِنَبِّ شُعْبَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَ مُخَالِفِهِمْ مِنَ الطَّوَاعِیَةِ وَ غُرُوبِهِمْ وَ غُرُوبِ
مُتَغَرِّلَةِ أَجْنَبِهِمْ مِنَ الضُّدِّ، وَ غَلَبَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ، وَ كَانُوا یَتَوَقَّعُونَ غِنِیَّ التَّنْصِیْعِ إِلَى
إِثْلَافِهِمْ، وَ یَتَحَامَتُونَ الْعَصْدَ لِإِثْرَالِ الْمُكْرَمِ، یَوْمَ مَنَعَ مَا یَلْزَمُ مِنْ حَالِ التَّذْهِبِ فِي إِبْجَابِ
ظُهُورِهِمْ كَذَلِكَ لِیَجْعَلَ كُلَّ اِشْرَءٍ مِنْهُمْ إِلَى مَا یَسْتَجْعَلُهُ مِنْ جِدَانِیَّةٍ أَوْ ضَلَالَةٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى: «مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یَضِلُّ فَلَنْ یُجِدَ ذَلِکَ ذِلَّةً مُرْجَدَةً»^(۲)، وَ قَالَ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لَیْزِیْدَنَّ نَخْرَهُ مِنْهُمْ مَا نُزِّلَ إِلَیْكَ مِنْ رِیْقٍ طَغِیَاناً وَ كَثُرًا ذَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِیْنَ»^(۳) وَ هَذَا الرِّمَانُ قَدْ اسْتَوْفَى أَهْلَهُ كُلَّ إِشَارَةٍ مِنْ نَعْسٍ وَ آتَارٍ لَتَاخَتْ بِهِمُ الْأَخْبَارُ
وَ انْقَضَتْ بِهِمُ الْأَمَارُ إِلَى أَنْ صَاحِبَ هَذَا الرِّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ صَاحِبُ السَّعْبِ وَ الْأَنْفُسِ

آسمانی او راه نام و نام پدرش بخواند و غرض متقابل به انتشار شنیده ها و بخش
محسوسات خود هستند و ابن مطلب در بین شیعه آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ و حتی مخالفین
ایشان و از جمله طوَاعِیَّتِ منتشر گردید و آنها هم امامان شیعه را راسگو و
دانشمند و فاضل می دانستند لِذَلِكَ در کتاب در کنار ایشان و ناودی آنها باز
می ایستادند و از فرود آوردن مکروه بر آنها خودداری می کردند و حکم و
تدبیر الهی هم موجب ظهورشان بود و اینچنین بابسی هر کس به آنچه سزاوار
است از هدایت و ضلالت برسد، همانگونه که خدای تعالی فرموده است: «هر که
را خداوند نوبین هدایت دهد، او هدایت شده است و هر که را به وادی ضلالت
وانهد، پیشوای مُرْشِدِی برای اوخواهی یافت» «و باز فرموده است: «آنچه از
جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، موجب افزایش طغیان و کمر بسیاری
از ایشان خواهد شد و تو بر مردم کافر اندوه مخور».

ولی در این رِمان، مردم هر اشاره ای از نَعْسٍ و اثر را استعفا کرده اند و اخبار
بدیشان منتهی شده و آتار به آنها رسیده است که صاحب الرِمان همان صاحب -

۱- فی بعض النسخ «متینة» ولی بعض النسخ «متینة»

متنبه علیٰ اما وصفنا من انتشر ما تبیت و ذکر ما زلت و شاهدت، فلو کان صاحب الزمان علیه السلام طاهراً مزجوراً لنشر سبعته ذلک و لتغداهم إلى محالینهم بحسن ظن بعضهم من بذخل فیه و بظہر المیل إلیهم. و فی أوقات الجدال بالذلائیة علی شخصه و الاشارة إلى مکانه کفعل هشام بن الحکم مع الشامی و قد ماظرة بحضور الصادق علیه السلام فقال الشامی لہشام من هذا الذی نسی الله و نصبه بهذه الصفات؟ قال هشام عز هذا و أشار بیده إلى الصادق علیه السلام فكان یقول ذلک متقبلاً فی محالینهم کائیشاء بئہم منع إشارتہم إلیہ بوجود شخصه و نسبه و مکانه، ثم لم یقولوا جئتہم یبطلون و لا یطرون کفعل فرعون فی قتل أولاد بنی اسرائیل للذی قد کان داع منہم و انتشر تبہم من کون موسی علیہ السلام یبئہم. و ہلاک فرعون و مملکتہ علی بدئیہ، و کذلک کان یفعل فرعون قتلہ فی قتل أولاد و عبثہ و اھل مملکتہ فی طلب ابراہیم علیہ السلام زمان انبشار الحق بزقب.

شمس اسب و نفوس ہم چنانکہ کسم متابل کہ نشر شبیدہا و ذکر دبدہ ہای حود ہسند و اگر صاحب الزمان علیہ السلام طاهر باشد، شیعہ احبار او را انتشار دادہ و بہ مخالفینشان ہم حواہد رسید و این بواسطہ آن اسب کہ گاہ حاسوسان ظاہر الصلاح کہ حود را متابل بہ شیعہ نشان می کنند در بین ایشان نفوذ می کنند و گاہ شیعہ خود در اوقات جدال، شخص او را متا بانند و بہ مکان او اشارہ کنند، چنانکہ هشام بن حکم در هنگام مناظرہ با آن فرد شامی چنان کردہ، او در حضور امام صادق علیہ السلام با آن شامی مناظرہ می کرد و شامی بہ او گفت: این امامی کہ بہ او اشارہ می کنی و اوصاف او را بر می شاری کیست؟ و هشام نیز با دست خود بہ امام اشارہ کردہ و گفت، او همین آہاست.

پس اگر بہ شخص و نسب و مکان او در بین شیعیان اشارہ شود، در میان مخالفان نیز شناختہ حواہد شد و در این صورت مہلت و فرصت بہ ایشان ندادہ و اسبا را ناہود خواهند ساخت. مانند کردار فرعون در کشتن فرزندان بنی اسرائیل، زیرا دم بین ایشان شایع و منتشر شدہ بود کہ موسی در بین ایشان است و ہلاک فرعون و مملکتش بہ دست اوست. و مانند کردار فرعون کہ پیش از فرعون بود و هنگامی کہ خبر ولادت ابراہیم منتشر شد و اینکه ہلاک فرعون و

ولادین. و تَوَنّ خِلالِ عُرُودِ و اَهْلِ مَمْلُکَتِهِ و دینیه علی بدین. کَذَلِکَ طاعینِ زَمَانِ زَمَانِ-
الحسین بن علی علیه السلام و الید صاحب الزمان علیه السلام و طَلَبَ زَیْدِهِ و التَّوَكُّلِ بِدَارِهِ و خَشِشِ
جُوارِیهِ و اِنْتِظَارِ بَیِّنٍ و شِعَ الحَقْلِ اِنْ کَانَ بَیِّنٌ^(۱). فَلَا لِأَن اِرَادَتُهُمْ کَانَتْ مَا دَعَوْنَا مِنْ
حَالِ اِبْرَاهِمَ و مُوسٰی علیهما السلام لَمَّا کَانَ ذَلیکَ مِنْهُمْ. و قَدْ خَلَفَ علیه السلام اَهْلُهُ و وَلَدَهُ و قَدْ عَلِمُوا
مِنْ مَذْهَبِ زَیْنِیْمِ اَنْ لَا یَهْرَ مَعَ التَّوَلِّدِ و الْاَبْوَابِ اَحَدٌ اِلَّا رُوحٌ اَوْ زَوْجَةٌ. کَلَامًا یَتَرَدَّدُ
غَیْرَ هَذَا عَابِلٌ و لَا فِیهِمْ غَیْرُ هَذَا مَعَ مَا وَجِبَ مِنَ التَّذْهِیْرِ و الْحِکْمَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ بِتَلَوِّغِ غَاثِیهِ
الْمَدَّةِ فِی الظُّهُورِ و الْاِشْتِبَارِ. فَاِذَا کَانَ ذَلیکَ کَذَلِکَ و قَعَبَ الْعَبَّیَّةُ فَاَسْتَفَزَّ عَنْهُمْ شَعْلُهُ. و
ضَلُّوا عَنْ مَعْرِفَةِ مَکَانِهِ. ثُمَّ نَشَرَ نَائِیْرٌ مِنْ شَبَعَتِهِ شَبَّاتٌ مِنْ اَشْرِهِ بِمَا وَضَعْنَا و صَاحِبِکُمْ فِی
حَالِ الْاِشْتِبَارِ. فَوَزَعَتْ عَادَتُهُ مِنْ طَاعُوتِ الزَّمَانِ و صَاحِبِ یَشْدُو مِنَ الْقَوَامِ تَقَعُّصٌ عَمَّا
وَزَعَهُ مِنَ الْاِشْتِبَارِ و دُکِرَ مِنَ الْاَخْبَارِ فَلَمْ یُعْجِدْ حَقِیْقَةً یُنْشِئُ اِلَیْهَا و لَا شُبْهَةً یَتَمَثَّلُ بِهَا

اطرافیان و پروانش به دست اوست. در جنسجوی ابراهیم فرزندان رعایا و
اهل مملکت خود را کشت. و همچنین است خلیفه سرکش زمان وفات امام حسن
عسکری علیه السلام - پدر صاحب الزمان علیه السلام که در جنسجوی فرزند او بود و خانه او
را زیر نظر گرفت و کتباتش را زدنای کرد - انتظار می کشید تا اگر باردار
هستند وضع حمل کنند. و اگر منظورشان همان افعالی که در زمان ابراهیم و
موسی علیهما السلام به وقوع پیوست نبوده آن کارها را نمی کردند. آن حضرت اهل و
فرزند خود را به جا گذاشت و مخالفین می دانستند که مذهب و دین او این است که
با وجوه فرزند یا یکی از ابوبین هیچکس جز زوج و زوجه از او ارث نمی برد،
خبره شخص عاقل جز این نمی پندارد و نمی فهمد و مفتضای تدبیر و حکمت الهی
هم در موضوع غیب و ظهور همین را اقصا می کند. بنابراین غیبت واقع گردید
و شخص او از انتظار نهان شد و نتوانستند پی به مکان او ببرند. سپس یک نفر از
شیعانش پاره ای از وضعیّت امر او را منتشر ساخت در حالی که امام شما در
استتار بود و آتشی غضب طاعوت زمان شعله ور گردید و فتنه انگیزی از میان
عوام درباره غیب و اخبار آن به تفحص پرداخت ولی شخصی که به او اشاره

^(۱) بی معنی است «و مع حمل الذی کار بهن»

فَانْكَسَرَتْ الْعَادِيَةُ وَ سَكَتَتِ الْفِتْنَةُ وَ تَرَاجَعَتِ الْحَمِيَّةُ. فَلَا يَكُونُ جَبَلِيذٌ عَلَى شَيْعَنِيٍّ وَلَا عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَشْيَائِهِمْ^(۱) فَيُخَالِفُونَهُمْ مَسَلَّتْ وَلَا إِلَى اضْطِلَالِهِمْ سَبِيلٌ مُتَعَلِّقٌ. وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَقْتَضِي النَّازِلَةُ تَرْوِثَ الْعَادِيَةِ. فَتُظَاهَرُ أَعْوَالُهُمْ عِنْدَ النَّظَرِ فِي شَأْنِهِمْ. وَ يَتَّبِعُ لِتَأْمَلِ أَعْمَلِهِمْ. وَ يَتَحَقَّقُ الْمُؤْمِنُ الْمُفَكِّرُ فِي مَذْهَبِهِمْ. فَيَتَحَقَّقُ بِأَوَّلِيَاءِ الْحُجَّةِ مَنْ كَانَ فِي حَيْزِ الْجَهْلِ، وَ يَتَكَيَّفُ عَنْهُمْ رَأْيُ الظُّلْمَةِ^(۲) عِنْدَ مُهْلَةِ التَّأْمَلِ بِالْحَقِّ^(۳) بِشَايَةِ وَشَوَاهِدِهِمْ. غَلَامَاتِهِ كَعَالِ الْبَضَاجَةِ وَ الْكِبَاشَةِ عِنْدَ مَنْ يَتَأْمَلُ كِتَابَتَا هَذَا مُرَبِّدًا لِلنَّجَاحِ، هَارِبًا مِنْ سُبُلِ الصَّلَاحَةِ. مُتَنَبِّحًا مَنْ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى، نَازِرًا عَلَى الصَّلَاحَةِ الْهَدَى.

اجواب عن اعتراض آخر

و بما سأل جهال المعاندين للحق أن قالوا: «أخبرونا عن الإمام في هذا الوقت

شود و شبهه ای که دسناویز او گردد نیافت. آنگاه شدت غضب فروکش کرد و فتنه خوابید و غضبیت به کناری رفت و در این هنگام مخالفین نسبت به شیعیان او بهانه ای ندارند و نمی توانند آنها را محکوم و معدوم کنند. آنگاه آتش دشمنی خاموش خواهد شد و شدت غضب فروکش خواهد کرد و احوال ایشان بر ناظران آشکار خواهد گردید و امرشان بر تأمل کنندگان روشن خواهد شد و هر شخص با اجماعی که درست فکر کند حقانیت مذهب امامیه را خواهد فهمید و کسانی که در حیرت جهالند به اولیای حجت الهی خواهند پیوست و پرده ظلمت در مهلت تأمل در حق - یثباتش و شواهد علامتاش - به کناری خواهد رفت، چنانچه حقیقت امامت و صحت مذهب امامیه برای هر کس که طالب حقیقت باشد از مطالعه همین کتاب ما روشن می گردد در صورتی که جوابی تجات و گریزان از گمراهی باشد و خود را ملحق به کسانی کند که خداوند سرانجام خوشی برای آنها مقرر کرده است. و راه حق را بر گمراهی ترجیح دهد.

پاسخ اعتراضی دیگر

یکی از سؤالهای جهال معاندین حق این است که می گویند: به ما از وضع -

۱ - ی منی الشیخ من شیعیهم.

۲ - فی نقطة الظلمة. و ی منی الشیخ «درین الظلمة و التورن. الروح. ۳ - ی منی الشیخ «التأمل للحق»

بَدْعِي الْإِمَامَةُ أَمْ لَا يَدْعِيهَا وَنَحْنُ نَصِيْرُ إِلَيْهِ فَلَسْنَا لَهُ عَنْ مُعَالِمِ الدِّينِ ، فَإِنْ كَانَ يُجِيبُنَا وَ
يَدْعِي الْإِمَامَةَ عَلَيْنَا أَنَّهُ الْإِمَامُ ، وَإِنْ كَانَ لَا يَدْعِي الْإِمَامَةَ وَلَا يُجِيبُنَا إِذَا صَبَرْنَا إِلَيْهِ
فَهُوَ ذُو مَنْ لَيْسَ بِإِمَامٍ خَوَاتِمٌ .

فَقِيلَ لَهُمْ : قَدْ دَلَّ عَلَى إِمَامِ زَعَانِبِ الصَّادِقِ الَّذِي قَبْلَهُ وَ تَبَتُّ بِه حَاجَةٌ إِلَى أَنْ
يَدْعِي هُوَ أَنَّهُ إِمَامٌ إِلَّا أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْأَذْكَارِ وَ التَّأْكِيدِ ، فَأَمَّا عَلَى سَبِيلِ
الدُّعْوَى الَّتِي غُتِّخَ إِلَى بَرَهَانٍ فَلَا ، لِأَنَّ الصَّادِقَ الَّذِي قَبْلَهُ قَدْ نَشَّ عَنْهُ وَ بَيَّنَّ أَمْرَهُ وَ
كَمَاءَ مَوَاقِفِهِ الْإِدْعَاءِ . وَ التَّوَلَّى فِي ذَلِكَ نَظِيرُ قَوْلِنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَعْيِ -
الَّتِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اسْتِغْنَائِهِ عَنْ مَنْ يَدْعِي هُوَ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ .

فَأَمَّا إِجَابَتُهُ إِيَّاكُمْ عَنْ مُعَالِمِ الدِّينِ فَإِنْ جِئْتُمُو مَشْرِئِيْدِينَ مُتَغَلِّبِينَ ، عَارِفِينَ
بِمَوْضِعِهِ ، مُؤَيَّدِينَ بِإِمَانِيَّتِهِمْ وَ عِلْمِكُمْ وَ غَلَّتْكُمْ ، وَ إِنْ جِئْتُمُو أَغْدَاءَهُ لَهُ ، مُرْجَبِينَ بِالسَّعَائِدِ

بعلی امام غائب خبر دهید . آیا او مدعی امامت هست یا نیست ؟ و اگر هست ،
آیا می توانیم به نزد او برویم و از احکام دین از او پرسش کنیم یا نه ؟ اگر او
مدعی امامت است و به پرسشهای ما پاسخ می دهد که او امام است ؛ و اما اگر
ادعای امامت ندارد و یا اگر به غرض او برویم پاسخ نمی دهد ، پس او با کسی
که ادعای امامت ندارد برابر است .

در جواب این سؤال گفته می شود : امام راستگونی که پیش از وی بوده ما را
به امامت او دلالت کرده است و نیازی نیست که او خود ادعای امامت کند جز
آنکه ممکن است او خود بر سبیل یادآوری و تأکید اظهار امامت کند اما بر سبیل
ادعائی که نیازمند برهان باشد . چنین امری ضرورت ندارد زیرا امام راستگونی
که پیش از او بوده است به امامت او تصریح کرده و وضع او را روشن نموده و از
ادعای امامت و اقامه برهان بی نیاز ساخته است . سخن در این باب ، شیخ عبده
ما درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است که پیامبر اکرم ﷺ به امامت او تصریح
فرموده است و خود نیازمند آن نبود که دعوی امامت کند .

اما در پاسخگویی او به مسائل دینی : اگر برای کسب علم و کمال به او رجوع
کنید و به موضع او عارف و به امامت او مقرر و معترف باشید ، البته شما را آگاه

إِلَى أَغْدَانِهِ. مُتَطَوِّبِينَ عَلَى مَكْرُوهِهِ عِنْدَ أَغْدَاءِ الْحَقِّ. مُتَغَوِّبِينَ تَسْتَوْرَ أُمُورِ الدُّبِّ بِتَدْيِمْوِهِ تَمْ بَجْبِئِكُمْ. لِأَنَّهُ تَجَافَى عَلَى نَفْسِهِ مِنْكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَتَّقَهُ هَذَا الْحَوَابِ قَلْبُنَا عَلَيْهِ الشُّوَالِ فِي الشَّيِّءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الْغَارِ أَنْ لَوْ قَرَأَ النَّاسُ أَنْ يَنْشَأُوا عَنْ مَعَالِمِ الدُّبِّ عَلَى كَانُوا يَتَلَوَّنُوهُ وَتَعْبَلُونَ إِلَيْهِ أَمْ لَا. فَإِنْ كَانُوا يَعْبَلُونَ إِلَيْهِ فَقَدْ نَظَلَّ أَنْ يَكُونُوا شَبِيهِهِ فِي الْغَارِ. وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْبَلُونَ إِلَيْهِ فَسَوَاءٌ وَجُودُهُ فِي الْعَالَمِ وَغُدْمُهُ عَلَى عِبَائِكُمْ. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ الشَّيِّءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُتَوَقِّئًا. قِيلَ: وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْوَقْتِ مُتَوَقِّئٌ. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ الشَّيِّءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ ظَهَرَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ. قُلْنَا: وَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَرْقِ أَتَبْنَى قَدْ كَانَ تَبْنَى قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْغَارِ وَيَطْهَرُ وَهُوَ فِي الْغَارِ مُسْتَنْبَرٌ وَ لَمْ يَشْفَعْ ذَلِكَ لِيُؤْتَهُ. وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَكُونُ إِمَامًا وَإِنْ كَانَ يَسْتَنْبِرُ بِإِمَامَتِهِ يُمْرُ نَحَافَةً عَلَى نَفْسِهِ.

فرموده و تعلیم فرماید. اما اگر در حالی که دشمن او هسید به وی رجوع کرده و نخواهد سعایت و جاسوسی او را به دشمنانش کتید و امور مکروهه او را در دل نهان کرده و به نزد دشمنان حق برید و امور مستوره دین را شایع و پراکنده سازید، البته به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا او شما به جان خویش می نرسد و کسی که این جواب او را قانع نسازد، سؤال را درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برمی گردانیم و می گوئیم اگر آنگاه که پیامبر اکرم خود را در آن غار غفی ساخت، مردم بخواهد مسائل دیستان را از او پرسشی کنند آیا می توانست او را ملاقات کرده و به وی دسترسی داشته باشند یا نه؟ اگر بتوانند به ایشان دسترسی داشته باشند که استتار او در غار معنی نخواهد داشت و اگر نتوانند به وی دسترسی داشته باشند طبعی نظر شما وجود و عدم او برابر خواهد بود و اگر بگوئید پیامبر اکرم در آن حال حفظ جان خود می کرد، می گوئیم امام نیز در این زمان حفظ جان خود می کند. و اگر بگوئید پیامبر اکرم بعد از آن ظاهر شد و مردم را به آئین خویش خواند، می گوئیم فرقی در آن نیست، آیا او قبل از آنکه از غار خارج شود و ظاهر گردد در حالی که در غار مستتر است پیامبر نود؟ این استتار در غار نبوت او را نفی نکرد و امام نیز همچنین است، او امام است گرچه برای حفظ جان خود در پس پرده غیبت واقع گردد.

و یَقَالُ لَهُمْ: مَا تَقُولُونَ فِي أَفْضَالِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ وَ الْمُتَذَمِّمُ فِي الصَّدَقِ مِنْهُمْ قَوْلُهُمْ لَفَيْتُمْ كَيْتِيَّةَ الْمُشْرِكِينَ يَطْلُبُونَ نَفْسَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْتُمْ بَعْرُوهُ قَسَاوُوهُمْ عَنَّهُ هَلْ هُوَ هَذَا؟ - وَ هُوَ بَيْنَ أَهْلِهِمْ أَخِي؟ أَوْ كَيْفَ؟ - وَ أَتَيْنَ هُوَ؟ فَمَا كُؤَا؛ لَيْسَ نَعْرِفُ مَوْضِعَهُ أَوْ لَيْسَ هُوَ هَذَا؟ هَلْ كَانُوا فِي ذَلِكَ كَاذِبِينَ مَذْمُومِينَ غَيْرَ صَادِقِينَ وَ لَا عَمُودِينَ أَمْ لَا؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: كَاذِبِينَ خَرَجْتُمْ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ يَنْكَذِبُكُمْ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ، وَإِنْ قُلْتُمْ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ كَذِبًا لِأَنَّهُمْ يَكُونُونَ فَذْ خَرُفُوا كَلَامَهُمْ وَ أَضْمَرُوا مَعْنَى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْكَذِبِ وَ إِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرُ كَذِبٍ، فَلَا يَكُونُونَ مَذْمُومِينَ تَلَّ عَمُودِينَ لِأَنَّهُمْ دَفَعُوا عَنْ نَفْسِ النَّبِيِّ ﷺ الْقَتْلَ. قِيلَ لَهُمْ:

وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ إِذَا قَالَ: لَسْتُ بِإِسَامٍ وَ لَمْ يَجِبْ أَفْعَادُهُ عَمَّا تَسْأَلُونَهُ عَنْهُ لَا يُزِيلُ

باسخ دیگری که به ایشان داده می شود این است که می گوئیم: اگر جمعی از افاضل اصحاب پیامبر و راستگوبان آنها به همراهی پیامبر ﷺ با لشکر مشرکین برخورد کنند که در جستجوی رسول خدا باشند، اما چون او را نمی شناسند بپرسند آیا پیامبر این شخص است؟ - در حالی که پیامبر در میان اصحاب است - و یا بپرسند پیامبر چگونه مخفی شده است؟ او کجاست؟ و اصحاب ایشان بگویند ما نمی دانیم او کجاست و این شخص پیامبر نیست آیا ایشان در این باب دروغگو و مذموم هستند و نمی توان ایشان را صادق و عمود شمرد؟ اگر بگوئید دروغگویند که به واسطه تکذیب اصحاب رسول خدا از مذهب اسلام خارج شده اند زیرا همه اصحاب رسول خدا از دیدگاه اهل تسنن عدولند و جرح و تعدیل ایشان روا نیست و اگر بگوئید دروغ نگفته اند، بلکه برای حفظ جان پیامبر، معنای دیگری از کلام را آنها در نظر گرفته و آن را ثبت کرده اند تا از دروغ برهیز کرده باشند و اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد، بنابراین ملامتی متوجه آنها نیست و کارشان پسندیده و رواست. زیرا از کشته شدن پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری کرده اند. به ایشان می گوئیم: امام نیز چنین است. اگر امام هم در برابر دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهد، این مطلب امامت او را زایل نکند. زیرا او خائف بر نفس خود

ذَلِكَ إِمَامَتُهُ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ. وَإِنْ أَطْلَعَ جَعَدَهُ لِأَعْدَائِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ فِي حَالِ الْخَوْفِ
إِمَامَتُهُ أَطْلَعَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَكُونُوا صَادِقِينَ فِي إِيَابَتِهِمْ الْمُشْرِكِينَ
بِخِلَافِ مَا عَقِلُوا عِنْدَ الْخَوْفِ. وَإِنْ لَمْ يَزَلْ ذَلِكَ صِدْقَ الصَّاحِبَةِ لَمْ يَزَلْ أَبْطَأَ سُرَّ الْإِمَامِ
نَفْسَهُ إِمَامَتُهُ. وَلَا لَوْقَ فِي ذَلِكَ. وَلَوْ أَنَّ زَجَلًا مُشْلِمًا وَقَعَ فِي أَيْدِي الْكُفَّارِ وَكَانُوا
يَقْتُلُونَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا ظَفَرُوا بِهِمْ فَسَأَلُوهُ عَلَى أَمْتِ مُسْلِمٍ؟ فَقَالَ: لَا، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ يُخْرِجُ
لَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ. فَكَذَلِكَ الْإِمَامُ إِذَا جَعَدَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ وَمَنْ جَعَلَهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ لَمْ
يُخْرِجْهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِمَامَةِ.

فَإِنْ قَالُوا: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَمْ يَحْتَمِلْ فِي الْعَالَمِ أَنْ يَعْلَمَ النَّاسُ وَتَعَمُّ الْحُدُودَ، فَلَيْذَلِكَ الْخَوْفُ
مُحْتَمِلٌ هُمَا وَذَجِبَ أَنْ لَا يُشَرَّ الْإِمَامُ نَفْسَهُ»
قِيلَ لَهُمْ: لَمْ يَكُنْ إِنْ الْإِمَامَ يُشَرُّ نَفْسَهُ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ لِأَنَّ اللَّهَ غَرَضُهُ لَمْ يَكُنْ نَفْسُهُ وَ
عَرَفَ الْخَلْقَ مَكَائِنَهُ بِقَوْلِ الصَّادِقِ الَّذِي قَبْلَهُ عَلَيْهِ وَنَفْسُهُ لَهُ. وَإِنَّمَا قُلْنَا: إِنْ الْإِمَامَ لَا يُزَيَّرُ

اسم و اگر انکار امامت در حال خوف و در برابر دشمن موجب بطلان امامت
بماند، باید اصحاب پیامبر نیز که در جواب دشمن و در حال خوف برخلاف
دانسته های خود انکار نبوت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر اینگونه
انکار کردن صدق صحابه را زایل نسازد، پنهان کردن امام شخص خود را،
موجب زایل شدن امامتش نمی شود و هیچ فرقی در میان نیست. و اگر مسلمانی
به دست کفار گرفتار شود و آن کفار هر مسلمانی را که به چنگ آورند بکشند،
چنانچه از آن مسلمان بپرسند که آیا تو مسلمانی؟ و او بگوید: خبر، این پاسخ او
را از مسلمانی خارج نسازد و امام نیز چنین است. اگر او در برابر دشمنان حاقی
خود انکار امامت خود کند، این انکار او را از امامت خارج نسازد.

اگر بگویند: مسلمان در عالم قرار داده نشده است تا مردم را تعلیم دهد و
اقامه حدود کند و بدین جهت حکم امام و آن فرد مسلمان متفاوت است و بر امام
واجب است که خود را پنهان نسازد.

می گوئیم: ما نگفتیم که امام نفسی را از جمیع مردم پنهان کرده است، زیرا
خدای تعالی او را منصوب کرده و به واسطه قول امام راستگوی پیش از خود،

عند أعدایه بذلک خوفاً مِنْهُمْ أَنْ یَقْتُلُوهُ، فَأَمَّا أَنْ یُکُونَ مَشْهُوراً عَنْ جَمِیعِ الْخَلْقِ فَلَا، لِأَنَّ
الْإِنْسَانَ جَمِیعاً لَوْ سَأَلُوا عَنِ إِمَامِ الْإِسْلَامِ مَنْ هُوَ؟ لَقَالُوا: «فُلَانٌ بْنُ فُلَانٍ مَشْهُورٌ عِنْدَ
جَمِیعِ الْأُمَمِ»، وَإِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِي أَنَّهُ هَلْ یُؤْخَذُ عِنْدَ أَعْدَائِهِ لَمْ لَا یُؤْخَذُ، وَعَارِضْنَاكُمْ بِاسْتِثْنَاءِ
النَّبِيِّ ﷺ فِي الْعَارِ وَهُوَ مَبْعُوثٌ وَمَعَهُ الْمُعْجَزَاتُ وَفَدَأْنِي بِشَرْعٍ مُبْتَدِعٍ وَنَسَخَ كُلَّ
شَرْعٍ قَبْلَهُ، وَأَرْشَاكُمْ أَنَّهُ إِذَا خَافَ كَأَنَّ لَهُ أَنْ یُخَذَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَنَّهُ لِعَامٍّ وَلَا یُجِبُهُمْ إِذَا
سَأَلُوهُ، وَلَا یُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنْ أَنْ یُکُونَ إِمَاماً، وَلَا تَقْرَأُ فِي ذَلِكَ.

فَبِأَن قَالُوا: «فَإِذَا جُزِّزْتُمْ بِالْإِسْلَامِ أَنْ یُخَذَ إِمَامَتُهُ أَعْدَاءُهُ عِنْدَ الْخَوَافِ، فَهَلْ یُجُوزُ لِلنَّبِيِّ
ﷺ أَنْ یُخَذَ نُبُوَّتُهُ عِنْدَ الْخَوَافِ مِنْ أَعْدَائِهِ؟»

قَبِلَ لَهُمْ: فَدَفَعْنِي قَوْلُ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ نَبِیِّ النَّبِيِّ ﷺ وَتَبِعَنِ الْإِمَامَ بِأَن قَالُوا: إِنْ

مکانست او را به خلائق شناسانده است؛ بلکه می گوئیم امام به خاطر خوف از دشمنانش که او را خواهند کشت می توانست اقرار به امامت خود نکند، اما اینکه از جمیع خلائق مستور باشد، چنین نیست، زیرا اگر همه مردم راجع به امام طائفه امامیه پرسش کنند که کیست؟ می گویند: فلان بن فلان است و مزد همه امت اسلامی معروف است و شخص ما در این امت که آیا امام وظیفه دارد نزد دشمنان خود اقرار به امامت خود کند یا نه؟ و با شما به پنهان شدن پیامبر اکرم در دوران نبوتش در غار معارضه کردیم، در حالی که پیامبر صاحب معجزات بود و شریعت نو آورده و آئین های پیشین را نسخ کرده و مردم از هر جهت نیازمند مراجعه به او بودند و به شما نشان دادیم که امام چون از جان خود خائف باشد حق دارد نزد دشمنان خود انکار امامت خود کند و پاسخ پرسش ایشان را ندهد و این مطلب او را از امامت خارج نکند و فرقی میان پنهان شدن پیامبر ﷺ در غار و عیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه له نیست.

و اگر بگوئید: شما که برای امام جازم می دانید که در حال خوف از دشمنان، امامت خود را انکار کند، آیا برای پیامبر هم جازم می دانید که در حال خوف از دشمنان، نبوتش را انکار کند؟

می گوئیم: برخی از اهل حق، بین پیامبر و امام فرقی نهاده و گفته اند پیامبر،

النَّبِيِّ ﷺ هُوَ الدَّاعِي إِلَى رِسَالَتِهِ وَالْمُنْبِئُ لِلنَّاسِ بِذَلِكَ بِتَقْبِيهِ. فَإِذَا جَحَدَ ذَلِكَ وَ
 أَنْكَرَهُ لِلنَّبِيِّ بِذَلِكَ الْحُجَّةُ. وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَمِينُ عَنْهُ، وَالْإِمَامُ قَدْ قَامَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ
 بِحُجَّتِهِ وَأَبَانَ أَمْرَهُ. فَإِذَا سَكَتَ أَوْ جَحَدَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ كَفَى ذَلِكَ. وَتَبَيَّنَ هَذَا
 جَوَابًا. وَلَكِنَّا نَقُولُ: إِنَّ حُكْمَ النَّبِيِّ ﷺ وَحُكْمَ الْإِمَامِ يَتَّبِعَانِ فِي التَّوَكُّدِ إِذَا كَانَ قَدْ
 صَدَّقَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبُلِّغَ رِسَالَتُهُ. وَأَقَامَ الْمُعْجَزَاتِ، فَأَمَّا قَبْلَ ذَلِكَ فَلَا وَ قَدْ عَنِ
 النَّبِيِّ ﷺ اسْمُهُ مِنَ الصَّحِيفَةِ فِي صَلَاحِ الْحَدِيثِ جِهَ أَنْكَرَ سَهْلُ بْنُ عَمْرٍو، وَخَفِصَ
 ابْنُ الْأَحْبَبِ ثُبُوتَهُ فَقَالَ يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ: افْعَى، وَكَتَبَ: هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.
 فَلَمْ يَضَرْ ذَلِكَ ثُبُوتَهُ إِذَا كَانَتْ الْأَعْلَامُ وَالْبَرَاجِينُ قَدْ قَامَتْ لَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَبْلُ.
 وَ قَدْ قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عُذْرَ عَمَّارٍ جِهَ حُكْمِ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سَبِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ
 أَرَادُوا قَتْلَهُ فَصَبَّحَهُ. فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَدْ أُلْفَعَ الزَّوْجَةُ بِأَعْمَارٍ، قَالَ: مَا أُلْفَعَ

خود داعی به رسالت خویش و مبین مقام خود به خلائق است و اگر به واسطه
 تقبیته آن را انکار کند حجت نیز باطل خواهد شد و کسی نخواهد بود که مقام او را
 نبیین کند. اما امام را پیامبر برگزیده و به مردم معرفی فرموده است، و آنگاه که
 سکوت اخبار کند و یا آنکه انکار امامت خود کند، قول پیامبر در امامت او
 کفایت می کند، اما این جواب ما نیست و ما می گوئیم: حکم پیامبر و امام در امر
 تقبیته برابر است. پیامبر هم اگر به امر الهی قیام کرده و تبلیغ رسالت نموده و
 معجزات آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد برای حفظ جان خود می تواند
 نفیته کند، اما پیش از آن نمی تواند چنین کند و دلیل آن هم این است که پیامبر اکرم
 در صلح حدیبیه عنوان نبوت خود را از صلحنامه محو کرد، آنگاه ده سهیل بن-
 عمرو و خفص بن احنف منکر نبوت او شدند و پیامبر به علی علیه السلام فرمود: کلمه
 نبی را بخون و بنویس این قرارداد صلح محمد بن عبدالله است، و این مطلب به
 مقام نبوت او ضرری نرسانده، زیرا نشانه ها و دلائل نبوتش پیش از آن بر مردم
 روشن شده بود.

و خدای تعالی عُذْرَ عَمَّارِ یاسر را پذیرفت، آنگاه که مشرکین او را به دشنام و
 بدگویی به پیغمبر اکرم ﷺ واداشتند و می خواستند او را بکشند که او پیامبر

وَقَدْ شَيْئْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ ﷺ: أَلَيْسَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنِّ بِالْإِيمَانِ؟ قَالَ: تَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَنزَلَ اللَّهُ تَنَزُّلاً: «إِلَّا مِنْ أَكْثَرِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^(۱) وَالْقَوْلُ فِي ذَلِكَ مَا فِي التَّرِيقَةِ مِنْ إِجَازَةِ ذَلِكَ فِي وَفْتٍ وَ خَطَرِهِ فِي وَفْتٍ أُخْرَى. وَإِذَا جَازَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَجْهَدَ إِمَامَتَهُ وَ يَنْشُرَ أَمْرَهُ جَازَ أَنْ يَنْشُرَ شَخْصَةً عَنْ أَوْجِنِبِ الْحِكْمَةِ غَيْبَتَهُ، وَإِذَا جَازَ أَنْ يَنْعَبَ يَوْمًا لِعَلِّهِ مُوجِبُهُ جَازَ سَنَةً، وَإِذَا جَازَ سَنَةً، جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ، وَإِذَا جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ جَازَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِلَى الْوَفْتِ الَّذِي يُوجِبُ الْحِكْمَةَ ظُهُورَهُ كَمَا أَوْجَبَتْ غَيْبَتُهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَ نَحْنُ نَعْلَمُ مَع ذَلِكَ^(۲) إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَأْتِي شَيْءٌ مَا يَأْتِيهِ مِنْ اخْتِبَارٍ وَ ظُهُورٍ وَ غَيْرِهَا إِلَّا بِفَهْمٍ مَعْقُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. كَمَا قَدْ وَرَدَتْ فِيهِ الْأَخْبَارُ عَنْ أَئِمَّتِنَا ﷺ.

را دشنام گفت. و چون نزد پیامبر باز گشت آن حضرت فرمود: ای عمار! رویت رستگار باد. عرض کرد: ای رسول خدا! رستگار نیست زیرا شما را دشنام داده است. آن حضرت فرمود: ای عمار! آیا دلت با ایمان نبود؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا، و خدای تعالی این آیت فرستاد: «مگر کسی که محبور شود و دلش مطمئن به ایمان باشد» و سخن حق در این باب همان آنست که در شرع آمده است که در موفقی جایز است و در وفت دیگر ممنوع. و هنگامی که برای امام جایز باشد که امامت خود را انکار کرده و امرش را پنهان دارد، جایز است که به مقتضای حکمت، خودش را مستور کرده و غیبت اخبار نماید. و اگر حایز باشد که به علت موجهی ای یک روز غیبت کند، جایز است که یکسال هم غیبت داشته باشد و اگر جایز باشد که یکسال غیبت کند جایز است که صد سال و با بیشتر هم غیبت داشته باشد تا وقتی فرا رسد که حکمت اقتضای ظهور کند، همچنان که همان حکمت غیبت را ایجاب کرده بود و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

علاوه بر مطالب فوق، عقیده ما چنان است که امام هر حالی که از غیبت و ظهور و غیر آن اختیار کند بر اساس عهدی است که از جانب رسول خدا بدان معهود است. همچنانکه اخباری در این باب از ائمه معصومین ﷺ وارد شده

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِيِّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْمَرْوَزِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ رحمته الله قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشَيْءٍ كَبِيرٍ أَلْبَغِيئِ النَّاسِ مِنْ زُلْدِي يَغْفِرُهُ مَعْفُودٌ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْفَرُ النَّاسِ: مَا فِيهِ فِي آلِي مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، وَ بَشْكُ آخِرُونَ فِي وَلَاؤِهِ، قَمَرٌ أَذْرَكَ رَمَانَهُ فَلَبَسَتْكَ بِدِينِهِ، وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَهًا سِوَالَهُ بِشْكُ^(۱) فَيُزِيلَهُ عَنْ بَلَدِي وَ يُخْرِجُهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَلْخَرَجَ أَتُونَكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ لَيْلٍ، وَ إِنْ أَلَهُ غُرُوجًا جَعَلَ الشَّيَاطِينُ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

اعتراضات لابن بشّار:

وَقَدْ تَكَلَّمْتُ عَلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ فِي الْقَبْرِ وَ أَجَانَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هَبَةَ الرَّازِيُّ^(۲) وَ كَانَ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ أَنْ قَالَ:

است:

امام هشتم از پدران شیعه رحمته الله روایت کرده است که پیامبر اکرم فرموده: قسم به کسی که مرا نبیر معصوم کرده به تحقیق که امام قائم رحمته الله از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگردند: خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل و لادین او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او معشک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون ببرد که او بیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی ایمانان قرار داده است.

اعتراض ابن بشّار

ابو الحسن علی بن بشّار، علیه غیبت امام عصر رحمته الله مطالبی گفته است و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن هبة رازی پاسخ او را گفته است و ما در ذیل هر

۱- فی بعض النسخ «ویشکک»

۲- محمد بن عبدالرحمن بن هبة - «ماتکتاب الکسوة و فتح انباء الوحدة» - الرزقی أبو جعفر متکلم علیهم السلام -

في كتابه: «أقول: إنَّ كُلَّ الْمُتَبَطِّلِينَ أَغْيَاءٌ عَنْ تَثْبِيهِ إِنِّيَّةٍ مِنْ يَدْعُونَ لَهُ وَهُمْ يَتَشَكَّوْنَ، وَغَلِيْبُهُ يَتَكَبَّرُونَ، وَتَنْطَفِقُونَ لَوْجُودِ أَغْيَانِهِمْ وَثَبَاتِ إِنْتَانِيهِمْ وَهَوْلًا: (تَغْيِي أَصْحَابَهَا) فَتَرَاهُمْ إِلَى مَا قَدْ غَيَّرَ عَنْهُ كُلُّ مُبْطِلٍ سَلَفٍ مِنْ تَثْبِيهِ إِنِّيَّةٍ مِنْ يَدْعُونَ لَهُ وَجُوبِ الطَّاعَةِ، فَلَقَدْ ائْتَمَرُوا إِلَى مَا قَدْ غَيَّرَ عَنْهُ سَائِرُ الْمُبْطِلِينَ وَاسْتَحْلَقُوا بِمَخَاصِيهِ اِزْدَادُوا بِهَا بِطْلَانًا وَاسْتَخْلَقُوا بِهَا عَنْ سَائِرِ الْمُبْطِلِينَ، لِأَنَّ الزِّيَادَةَ مِنَ الْبَاطِلِ تَحْطُطُّ وَالزِّيَادَةُ مِنَ الْحَقِّ تَرْفَعُ، وَ الْحَقُّ فِي رُبِّ الْعَالَمِينَ».

فَإِنَّ ذَلِكَ: «وَأَقُولُ قَوْلًا تَقْلَمُ بِهِ الزِّيَادَةَ عَلَى الْإِنْصَافِ مِمَّا وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ غَيْرَ وَاجِبٍ عَلَيْنَا، أَقُولُ: إِنَّهُ مَقْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مَدْعٍ وَ مَدْعَى لَهُ يَحِقُّ، وَلَنْ كُلُّ سَائِلٍ لِدَّعٍ يَصْغُحُ دَعْوَاهُ بِمُتَصِلٍ»^(۱) وَ هَوْلًا، الْقَوْلُ اِذْعُوا أَنْ لَمْ مِنْ قَدْ ضَعَّ عِنْدَهُمْ لَفْظًا وَ وَجِبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ الْإِنْيَاءَ وَ التَّسْلِيمَ، وَ قَدْ فَدَّشْنَا أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مَدْعٍ وَ مَدْعَى لَهُ وَاجِبٌ لَهُ التَّسْلِيمُ، وَ تَحْتِمْ تَسْلِيمُ هَوْلًا، الْقَوْلُ الدَّعْوَى وَ لَفْظٌ عَلَى تَلَبُّسٍ بِالْإِطْلَالِ - وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ فِي غَايَةِ الْأَحَالِ - يَنْبَغُ أَنْ يُوحَدُونَ إِنِّيَّةَ الْمَدْعَى لَهُ، وَ لَا تَشَاكُمُ تَثْبِيهِ الدَّعْوَى، فَإِنْ كَانَ مَقْلُومًا لَنْ فِي هَذَا أَكْثَرُ مِنَ الْإِنْصَافِ فَقَدْ وَفَّيْنَا بِمَا قُلْنَا، فَإِنْ قَدْزُوا عَلَيْهِ فَقَدْ أَبْطَلُوا، وَإِنْ عَجَزُوا

دو سخن را نقل می کنیم:

خلاصه سخن علی بن احمد بن بقار که در کتابش آمده چنین است: ابطال کنندگان از اثبات شخص امام بی نیازند، اما ایشان (یعنی اصحاب ما امامه) نیازمند اثبات وجود امامی هستند که مدعی وجوب طاعت اویند و یک جهت بطلان ویز، ای هم دارند که از سایر فرقه های باطله ممتاز می شوند، زیرا زبانی در باطل منحصراً می سازد و زیادی در خیر سربلندی می آورد، و الحمد لله رب العالمین.

سپس می گوید: گرچه هر ما واجب نیست که آن زیادی را بازگویم، اما سخنی را می گویم که اگر انصاف داشته باشی به آن زیادی پی ببری و آن اینکه ایشان اگر بتوانند وجود امام غائب را به ما بپایانند، عقیده خود را به غیبت ابطال

۱- محسوس السعید، کان مدعیاً من المعارضة و تصدیقاً من انصاف و کان شیخ الامامة فی زمانه کما فی (محسوسه)

۲- فی بعض النسخ «لایس کل مدعی و مدعی له محسوس و لی کان سائل للمدعی تصحیح دعواه، فمحمده».

عنه فَعَدَّ وَضَحَ مَا قُلْنَا مِنْ زِيَادَةِ عَجْزِهِمْ عَنْ تَقَبُّبِ مَا يَدْعُونَ عَلَى عَجْزِ كُلِّ مُشْطَلٍ عَنْ تَقَبُّبِ دَعْوَاهُ. وَ أَتَاهُمْ مُخْتَصُّونَ مِنْ كُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْبَاطِلِ بِمَخَاصِرَ بَرَادُونَ بِهَا الْبُحْطَاطُ عَنْ الْمُشْطَلِينَ أَجْمَعِينَ بِفُتْرَةٍ كُلِّ مُشْطَلٍ سَلَفٍ عَلَى تَقَبُّبِ دَعْوَاهُ لِتَقَبُّبِ مَا يَدْعُونَ لَهُ وَ عَجْزِ هَؤُلَاءِ عَمَّا قَدَّرَ عَلَيْهِ كُلِّ مُشْطَلٍ إِلَّا مَا يَزْجَعُونَ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِهِمْ «إِنَّهُ لَا يَجِدُ يَمُنُّ نَحْبَهُ بِهِ حُجَّتُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. وَ أَهْلُ لَا يَجِدُ مِنْ وَجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِمْ فَأَوْجَدُونَا الْإِثْمَ مِنْ دُونِ إِجْبَادِ الدَّعْوَى. وَ لَقَدْ خَبَّرْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي غَانِمٍ أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ مَنْ سَأَلَهُ فَقَالَ لَمْ يُحَاجِّ الَّذِينَ^(۱) كُنْتُ نَقُولُ وَ بَنُو كُنُون: إِنَّهُ لَا يَجِدُ مِنْ شَخْصٍ فَاغْنِي مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ لَهُ^(۲) أَقُولُ لَهُمْ: هَذَا خَلْقُهُ. فَمَا عَجَبًا أَنْ يَخْلَصَهُمُ النَّاسُ مِنْ نَفْسٍ هُوَ بِمَحْضُومٍ. وَ قَدْ كَانَ شَيْخٌ فِي هَذِهِ النَّاحِيَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: قَدْ وَصَّيْتُ هَؤُلَاءِ بِاللَّكْبَدَةِ أَيْ أَنَّهُ لَا مَرْجِعَ لَهُمْ وَ لَا مُقْتَنَدَ إِلَّا إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَجِدُ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا الَّذِي لَيْسَ فِي الْكَلَامَاتِ فَوَسَّيْتُهُمْ مِنْ أَهْلِ

کرده اند و اگر نتوانند آنچه ما گفتیم روشن خواهد شد که علاوه بر آنکه مانند هر فرقه باطله‌ای از اثبات مدعای خود عاجزند، از اثبات اِثْمِ مدعای خود نیز عاجزند چون همه فرقه‌های باطله گذشته می‌توانند موضوع ادعای خود را بنمایانند و اینها از آنچه آن فرقه‌های باطله بر آن قادرند نیز عاجزند. ابشان می‌گویند در هر عصری باید کسی باشد که حجت الهی به او سرفراز شود و اجلی است که بابستی به سر آید. آری لابد است که چنین شخصی باشد، شما صرف نظر از دعوی، شخص او را به ما بنمایید، برای من از ابو جعفر بن ابی غانم نقل شده است که پرسشگری به او گفته است: چگونه با کسانی که می‌گویند «باید امام فائمی از اهل البیت باشد» حاجه می‌کنی؟ و ابن ابی غانم گفته است: به ایشان می‌گویم: آن، جعفر بن حسن عسکری است شگفتا که مردم جدال می‌ورزند درباره کسی که محل جدال نیست. در این ناحیه یک استادی بود که می‌گفت: من این طایفه را «لا بدیه» نام گذاشته‌ام زیرا مرجع و معنوی ندارند جز آنکه می‌گویند لابد است که این شخصی که در کائنات موجود نیست باشد! و آنان را

ذَلِكَ، وَ لَعَنَ مُسْتَحِبِّمْ بِهَا أَنِّي أَنْتَهُمْ دُونَ كُلِّ مَنْ لَمْ يَدَّ بِغَيْفٍ عَلَيْهِ إِذْ كَانَ أَهْلُ الْأَصْنَامِ
الَّتِي أَخَذُوا إِلَهَهُ قَدْ عَكَفُوا عَلَى مَوْجُودٍ وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا، وَ هُمْ قَدْ تَعَلَّقُوا بِغَدَمِ تَبَسٍّ وَ
بَاطِلٍ غَضَبٍ، وَ هُمْ اللَّابُدِّيَّةُ خَلْقًا، أَنِّي لَأَجِدُ لَهُمْ يَتَكَبَّرُونَ عَلَيْهِ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَتَّجِدًا، وَ
قَدْ وَضِعَ مَا قُلْنَا مِنْ اخْتِصَاصِهِمْ مِنْ كُلِّ نَوْعِ الْبَاطِلِ بِخَاصَّةٍ يَزِيدُ دُونَ بِهَا الْخُطَاةَ، وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ»

ثُمَّ قَالَ: «لَعَنِمُ الْآنَ هَذَا الْكِتَابَ بَأْسَ نَعْوَى: إِنَّمَا تُنَاطِلُ وَ تُخَاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ
الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ نَجَبٌ بِهِ حُكْمُ اللَّهِ وَ بُسْمُهُ بِهِ قُضِيَ
الْخُلُقُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مَنَافَا عَلَى ذَلِكَ فَتَدَّ خَرَجَ مِنَ الشُّطْرِ فِي سِتَابِنَا فَضْلًا عَنْ
مُطَالِئَتِنَا بِهِ، وَ نَعْوَى لِكُلِّ مَنْ اجْتَنَعَ مَنَافَا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ مِنَ الَّذِي قَدْ ضَلَّ فِي هَذَا
الْمَوْجِعِ: كُنَّا وَ إِنَّا كُمْ قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْلُو أَخَذَ مِنْ بَيِّنَاتِ هَذِهِ الدَّارِ مِنْ سِرَاجِ
زَاهِرٍ، فَذَخَلْنَا الدَّارَ فَلَمْ نَجِدْ فِيهَا إِلَّا تَبْنًا وَاجِدًا فَقَدْ وَعَت وَصَغَّ أَنْ لِي ذَلِكَ الْبَيْتِ
سِرَاجًا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

چنین نام نهاده است و ما هم همین نام را بر ایشان می نهیم زیرا آنها منقطع تر از
هر بیت پرستی هستند، چرا که آن بیت پرست هم گویا آنکه بر باطل است متوجه به
یک موجودی است ولی اینها آویخته به عدم و باطل محض هستند و حجتاً که آنها
«لَا يَهْدِي» اند و الحمد لله.

سپس این بشار می گوید: ما این مکتوب را با این سخن به پایان می آوریم
که می گوئیم طرف خطاب و مناظره ما کسانی هستند که اتفاق دارند بر آنکه لایه
بایستی امام قائمی از اهل بیت باشد تا حجت خدا ثابت گردد و فقر و حاجت
مردم برطرف شود و کسی که در این عقیده همراه ما نباشد از ملاحظه نوشته ما
معذور است و ما مسؤول او نیستیم و به کسانی که در این اصل با ما اتفاق دارند و
پیش از این به آنها اشاره کرده ایم می گوئیم ما و شما اتفاق داریم که هیچ یک از
اتاقهای این خانه از چراغ فروزنده حالی نیست و داخل خانه شدیم و در آنها
جز یک اتاق نبود، پس واجب و درست آید که بگوئیم در این بیت چراغی است
و الحمد لله رب العالمین.

فَأَجَابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قَبِيَةَ الرَّازِجِيُّ بِأَنْ قَالَ: «إِنَّا نَقُولُ - وَبِإِلَهِ
التَّوْنِينِ -: لَيْسَ الْإِشْرَافُ فِي الْإِدْعَاءِ وَالتَّقُولِ عَلَى الْخُصُومِ بِمَا يُبْثَثُ بِهِمَا حُجَّتُهُ. وَ لَوْ
كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَازْتَمَعَ الْحِجَابُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ وَ اعْتَمَدَ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى إِضَافَةِ مَا يَحْظَرُ
بِبَالِهِ مِنْ سُوءِ الْقَوْلِ إِلَى مُخَالِفِهِ وَ عَلَى جِدِّ هَذَا بَيْنِ الْحِجَابِ وَ وَضِيعِ التَّنْظُرِ. وَ الْإِنْصَافُ
أَوَّلَى مَا يُعَامِلُ بِهِ أَهْلُ الدِّينِ وَ لَيْسَ قَوْلُ أَبِي الْحَسَنِ لَنَا عَلَجًا نَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَ لَا قُبْحًا
نَعْلِفُ عَقْبَهُ وَ لَا اسْتِدْأَتَسْكَ بِقَوْلِهِ حُجَّتُهُ لِأَنْ دَعَا هَذَا جَزَاءً مِنْ الْبُرْهَانِ. وَ الدَّعْوَى
إِذَا الْفَرَدَتْ غَيْرَ الْبُرْهَانِ كَانَتْ غَيْرَ مَقْضُولٍ عِنْدَ ذَوِي الْقَوْلِ وَ الْأَلْيَابِ. وَ لَنَسْنَا نَعْبُجُ عَنْ
أَنْ نَقُولَ: بَلَى لَنَا - وَ اعْتَمَدُفْ - عَنْ نَرْجِعُ إِلَيْهِ وَ نَعْبُ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ عَنْ كَانَ ثَبُتُ حُجَّتُهُ وَ
ظَهَرَتْ لِدَلَّتْ. فَإِنْ قُلْتَ: فَأَيْنَ ذَلِكَ؟ دَعَوْنَا عَلَيْهِ. قُلْنَا: كَيْفَ نَحْيِيكَ أَنْ نَذَلَّكُمْ عَلَيْهِ؟
أَنشَأَلُونَا أَنْ نَأْمُرَ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَصِيرَ إِلَيْكُمْ وَ يَغْرِضَ نَفْسَهُ عَلَيْكُمْ أَوْ نَسْأَلُونَا أَنْ نَبْنِي لَهُ

پاسخ ابن قبیة

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبیة رازی پاسخ وی را چنین داده است: ما به
نوفس الامر می گوئیم ادعای بی جا و افتراء به طرف مقابل چیزی را ثابت نمی کند
و اگر چنین باشد استدلال میان طرفین دعوی مرداشته می شود و هر کس هر
سخن زشتی را که خاطرش رسید به طرف مقابل نسبت می دهد، ولی برخلاف
این، روش استدلال و احتجاج پایه گذاری شده و انصاف شایسته ترین چیزی
است که اهل دیانت بایستی بدان عمل کنند و گفتار ابوالحسن ملجأی نیست که
بدان رجوع کنیم و عطف نظر غنائیم و سندی نیست که بدان به عنوان حجت
منسک شویم، زیرا ادعای او بی دلیل است و ادعای بی دلیل نزد خردمندان
مضول نیست و ما ناتوان نیستیم که بگوئیم آری بحمدالله ما کسی را داریم که به
وی رجوع کنیم و به دستور او باشیم و او کسی است که حجتش ثابت است و أدلة
امامتش آشکار است. اگر بگوییم او کجاست و ما را به سوی او راهنمایی کنید.
می گوئیم: چگونه می خواهید شما را به سوی او راهنمایی کنیم؟ آیا می خواهید به
او بگوئیم سوار مرکب شده و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه نماید یا

داراً و حُوراً لَهْ إِنِّيْهَا وَ تَعْلَمُ بِذَلِكَ أَهْلَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ فَإِنْ رُفِعَ ذَلِكَ فَلَنَسْأَلُ نَقِيرَ عَلَيْهِ وَ لَا ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَلَيْهِ.

فَإِنْ قُلْتُمْ: مِنْ أَيْ وَجْهِ تَعْرِضُا حُجَّتَهُ وَ نَحْبُ غَلْبَتَا طَاعَتِهِ؟ قُلْنَا: إِنَّا نَعْرِفُ أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْبُ بِهِ حُجَّةَ اللَّهِ دَلِيلًا كُمْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى تَضْطَرُّوْكُمْ إِلَيْهِ إِنْ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْتَهُبِكُمْ. وَ أَوَّلُ مَا نَحْبُ غَلْبَتَا وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا تَجَاوَزَ مَا قَدْ وَضَعِي بِهِ أَهْلَ الشُّطْرِ وَ اسْتَغْتَابُوا وَ رَأَوْا أَنَّ مِنْ حَادٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكُوا سَبِيلَ الْعُلَمَاءِ وَ هُمْ أَنَا لَا تَتَكَلَّمُ فِي فَرْعٍ لَمْ يَنْبَغِ أَصْلُهُ. وَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي تَحْتَدُونَ وَ يُجِدُونَ فَأَمَّا يَنْبَغُ لَهُ الْحَقُّ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تُحَالِفُونَا فِي وَحْدِ أَبِيهِ. فَلَا مَعْنَى لِرَدِّهِ الشُّطْرَ فِي حَقِّ أَبِيهِ وَ الْإِسْتِغْنَاءِ^(۱) بِالشُّطْرِ عَنْكُمْ فِي وَجُودِهِ فَإِنَّهُ إِذَا ثَبَتَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَهَذَا ثَابِتٌ حَرُورَةً عِنْدَ ذَلِكَ بِإِقْرَارِكُمْ. وَ إِنْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَقَدْ آلَ الْأَمْرُ إِلَى مَا تَقُولُونَ

می خواهد خانه ای برای او بسازیم و او را به آنجا ببریم و به اهل شرق و غرب عالم اعلام کنیم. اگر مقصود شما این است ما بر آن قادر نیستیم و بر او هیچ چیز واجب نیست.

و اگر می گوئید از چه راه یی به وجود او می برید و حجّت او بر شما غام می شود و پیروی او بر ما واجب می گردد؟ می گوئیم: ما اقراو داریم که بایستی فردی از فرزندان ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام حجة الله باشد و شما را بر این مطلب دلالت می کنیم تا در صورت داشتن انصاف آن را بپذیرد و اوّل چیزی که بر ما و شما واجب است آن است که از روشی منطقی و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این روش درگذرد رام دانشمندان را فرو گذاشته است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی گوئیم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد و همین شخصی که شما وجودش را انکار می کنید. همانا حقّ امامت او به دنبال امامت پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفتی ندارید. در اینجا نباید از حقّ پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در وجود خودش بحث کرده زیرا اگر حقّ امامت پدرش ثابت شد. این نیز هم به ضرورت و هم به

وَقَدْ أَتَيْنَا، وَهَيَّاتَ لِي بَرْدًا خَقًّا إِلَّا كُفَّةً وَلَا الْبَاطِلُ إِلَّا وَخْشًا، وَإِنْ زُحِرْفَةً
الْمُحِبُّونَ.

وَالذَّلِيلُ عَلَى صَبْعَةٍ أَغْرَأَ بِهِ إِنَّا وَإِنَّا كُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى أَنَّهُ لَأَجَدٌ مِنْ زُجَلٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي -
الْحَسَنِ تَلَبَّثَ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَتَنَقَّلَ بِهِ عَذَرُ الْخَلْقِ، وَإِنْ ذَلِكَ الرَّحْلُ لَنَزِمَ حُكْمُهُ مِنْ نَائِي
عِلَّةٍ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ كَمَا نَزِمَ مِنْ سَاهِدَةٍ وَعَائِنَةٍ وَتَحِيٍّ وَ أَكْثَرَ الْخَلْقِ بَيْنَ فِئَتِنَا
الْحُجَّةِ مِنْ غَيْرِ مُسَاهِدَةٍ فَتَنْظُرُ فِي وَجْهِ الَّذِي لَزِمْنَا مِنْهُ الْحُجَّةَ مَا هِيَ، ثُمَّ تَنْظُرُ مِنْ أُولَى
مِنَ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ لَا عَقِيبَ لِأَبِي الْحَسَنِ غَيْرَ هَا فَأَيُّهَا كَانَ أُولَى فَهُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ، وَ
لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى التَّطَوُّلِ، ثُمَّ تَنْظُرُ نَائِي أَبِي وَجْهِ نَزِمَ الْحُجَّةُ مِنْ نَائِي عَنْ الرُّسُلِ وَالْأَجْسَادِ عَلَيْهِ
فَإِذَا ذَلِكَ بِالْأَخْبَارِ الَّتِي تُوجِبُ الْحُجَّةَ وَتُزَوِّلُ عَنْ نَائِيهَا ثَمَنَةَ الشَّرَاطِطِ عَلَيْهَا وَالْإِجْمَاعِ
عَلَى تَحْرِيقِهَا وَوَضْعِهَا، ثُمَّ قَحْضُهَا عَنِ الْحَالِ فَوَجَدْنَا قَرِيبَيْنِ نَائِلَيْنِ يَزْعُمُ أَحَدُهُمَا أَنَّ

افراد شما ثابت خواهد شد و اگر پدرش حق امامت ندانست حق به جانب شما بود و
سخن ما بر باطل بوده و دروغ، زیرا سخن حق جز نیر و نیفزاید و باطل - هر چند
آن را بیارایند - جز سستی نخواهد بود. *مقدمه مؤلف*
اما دلیل صحت امامت پدرش این است که ما و شما اتفاق داریم که بابنی
مردی از فرزندان ابوالحسن ثالث حضرت هادی علیه السلام امام باشد تا حجت الهی
بدو غایب شود و عذر خلاق در دسترس نداشتن به امام و رهنا بر طرف گردد و
این مرد بر همه اهل اسلام از دور و نزدیک و حاضر و غایب امام است و ما و
بیشتر مردم بی آنکه او را دیده باشیم به امامت او معتقدیم سپس بایستی بنگریم
کدامیک از دو مردی که غیر آن دو از امام هادی علیه السلام باقی نمانده است امامند؟ و
هر کدامشان که شباهت نر باشند همو حجت و امام است و نیازی به تطویل کلام
نیست، آنگاه می نگریم حجت رسولان و امامان علیهم السلام بر کسانی که در دوردست فرار
دارند از چه راه ثابت می شود پس اگر اثبات آن از طریق اخبار قطعی که
نافلان آنها متهم به بیانی و توافق بر جعل و کذب نباشند صورت می پذیرد و ما
نیز تفحص کردیم و دو فرقه را دیدیم که یکی معتقد است امام گذشته نصیح به

الماضي نَحْنُ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السلام وَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ يَزُودُونَ مَعَ التَّوَصُّيَةِ وَ مَا لَهُ مِنْ خَاصَّةٍ
الْكِبَرِ أَدْلُهُ بِذِكْرُونَهَا وَ عَلَمًا يَتَّبِعُونَهُ وَ وَجَدْنَا الْفَرِيقَ الْآخَرَ يَزُودُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ لِمُجْتَمِعٍ لَا
يَقُولُ غَيْرَ هَذَا فَإِنَّهُ أَوَّلَى بِنَاوُظُونَا فَإِذَا التَّابِلُ لِأَخْبَارِ جَمْعٍ جَمَاعَةً تَسْبِغُهُ وَ الْجَمَاعَةُ
التَّسْبِغَةُ يَحْتَوِرُ عَلَيْهَا التَّوَاظُّوُ وَ التَّلَافِي وَ التَّرَاسُلُ فَوَقَعَ ثَقُلُهُمْ مَوْفِعَ شَيْئَةٍ لَا مَوْفِعَ
حُجَّةٍ وَ خُصِّعَ اللَّهُ لَا تَثَبَّتْ بِالشُّبُهَاتِ وَ نَظَرْنَا فِي نَقْلِ الْفَرِيقِ الْآخَرِ تَوَخَّذْنَاهُمْ حَمَاقٍ
مُتَبَاعِبِي الدُّبَارِ وَ الْأَقْطَارِ مُتَحَلِّيِ الْهَيْمِ وَ الْآرَاءِ مُتَغَايِرِينَ فَالْكَذِبُ لَا يَحْتَوِرُ عَلَيْهِمْ
لِنَايِ بَعِيهِمْ عَنْ بَعْضِ التَّوَاظُّوُ وَ لَا التَّرَاسُلِ وَ الْاجْتِنَاعِ عَلَى تَحْرِصِ خَبَرٍ وَ وَضَعِهِ
نَعْلَمُنَا أَنَّ النُّقْلَ الصَّحِيحَ هُوَ ثَقُلُهُمْ وَ أَنَّ الْحَقَّ هُوَ لَا يَءُ وَ لَئِنَّهُ إِنْ بَطَلَ مَا قَدْ نَقَلَهُ هُوَ لَا
عَلَى مَا وَصَّيْنَا مِنْ شَأْنِهِمْ لَمْ يَبْصُغْ خَبَرٌ فِي الْأَرْضِ وَ يَطْلُبُ الْأَحْبَابُ كُلُّهَا فَتَأَمَّلْ - وَ تَعْلَمْ
اللَّهُ - فِي الْفَرِيقَيْنِ فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ كَمَا وَصَّيْتُ وَ فِي ثُلَاثِ الْأَخْبَارِ هَذَا الْإِسْلَامَ وَ فِي

امامت امام حسن عسکری علیه السلام نموده و مشخص او را به خلافت خود معرفی کرده
و علاوه بر آنکه امام حسن فرزند ارشد حضرت هادی علیه السلام است روایت
و صحت و أدله دیگری را نیز ذکر می کنند و نشان می دهند که امامت آن حضرت
بیان می دارند. اما فرقه دیگر وَصِيَّةٌ لَهُ نام جعفر روایت می کنند و جز این
چیزی نمی گویند که او به امامت سزاوارتر است. ما می بینیم که ناقلین اخبار
و صحت جعفر، جماعت اندکی هستند و ممکن است که با یکدیگر تباها و تلاق و
نامه نگاری کرده باشند و نقل ایشان محل شبهه باشد و نه حجت. و امامت حجج
الهی با اخبار مشکوک ثابت نمی شود. اما چون به ناقلین اخبار دسته دیگر
مراجعه می کنیم می بینیم که گروههای بسیاری هستند که در سرزمینهای دور و
اضطراب گوناگون عالم هستند و صاحبان متهنای مختلف و آراء متغایرند و چون از
یکدیگر دورند ممکن نیست با یکدیگر تفاق کرده و یا نامه نگاری و اجتناع بر
کذب و جعل خبر کرده باشند. پس می فهمیم که نقل ایشان صحیح است و حق با
آنهاست، و اگر خبر ایشان را با اوصافی که کردیم باطل بدانیم، در بسطی زمین
هیچ خبری درست نخواهد بود و همه اخبار باطل است. پس در حال هر دو فرقه
تأمل کن - خدا توفیق دهد - می یابی که ایشان همانگونه هستند که وصف

تَضَحُّبِهَا تَضَحُّبُ خَيْرِنَا، وَ فِي ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى صِحَّةِ أَقْرَبِنَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 ثُمَّ زَأَيْنَا الْجَعْفَرِيَّةَ فَتَحَقَّقْتُ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ مِنْ أَيْ وَجْهِ نَحْبٍ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ
 مُحَمَّدٍ، وَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ، وَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَبِيهِ. وَزَأَيْنَاهُمْ لَا يَتَّجِزُونَ ذَلِكَ،
 وَزَأَيْنَا أَشْلَاقَهُمْ وَأَشْلَاقًا قَدَّزُوا قَبْلَ الْحَادِثِ مَا يَدُكُ عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ وَهُوَ مَا رَوَى
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا تَوَالَّدَ ثَلَاثَةُ أَتْيَاءَ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ فَالْزَوَالِغُ الْقَائِمُ»
 وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الزَّوَايِدِ وَ هَبْهِ وَخُذْهَا تَوْجِبُ الْإِمَامَةَ لِلْحَسَنِ، وَ تَبْهَسُ إِلَّا الْحَسَنُ وَ
 خُظُرُ، فَإِذَا لَمْ تُثَبِّتْ بِجَعْفَرٍ حُجَّةً عَلَى مَنْ شَاهَدَهُ فِي أَتْيَاءِ الْحَسَنِ وَ الْإِمَامُ نَابِتُ الْحَقِّ عَلَى
 مَنْ رَأَاهُ وَ مَنْ لَمْ يَرَهُ فَهُوَ الْحَسَنُ اضْطِرَّارًا، وَإِذَا تَبَّتَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خُظُرُ عِنْدَكُمْ شَرٌّ

کردم، و اگر ما همه احبار و باطل بدانیم، اسلام نابود خواهد شد و اگر احبار
 قطعی را صحیح بدانیم، خبر ما نیز صحیح خواهد بود و اعتقاد ما نیز درست
 می باشد، و الحمد لله رب العالمین.

سپس ما طرفداران امامت جعفر را می بینیم که با یکدیگر اختلاف دارند
 بعضی از ایشان می گویند او پس از برادرش محمد امام است و بعضی دیگر
 می گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از
 پدرش امام است و از آن تجاوز نمی کنند. اما پیشینیان ما و ایشان قبل از حدوث
 مسأله امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده اند که بر امامت امام حسن
 عسکری علیه السلام دلالت دارد، و آن روایتی است که از امام صادق علیه السلام چنین نقل
 شده است: چون سه نام محمد و علی و حسن پشت سر یکدیگر واقع شود،
 چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد
 و همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آن حسن علیه السلام است، نه
 جعفر، و چون مدعی امامت غیر از حسن علیه السلام و جعفر کس دیگری نیست، و
 کسانی که او را در دوران حسن علیه السلام دیده اند دلیلی بر امامت او ندارند و حجبت
 امام بایستی بر کسانی که او را دیده اند و یا مشاهده نکرده اند ثابت باشد، پس
 بناچار حسن علیه السلام امام است، و چون ثابت شد که حسن علیه السلام امام است و جعفر

تَبَرُّهُ مِنِّي وَالْإِمَامُ لَا يَتَبَرَّهُ مِنَ الْإِمَامِ، وَالْحَسَنُ قَدْ مَضَى وَ لَا بُدَّ عِندَنَا وَ عِندَكُمْ مِنْ زُهْلِي
 مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَبَّأَ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ، فَقَدْ وَجِبَ بِالْإِصْطِرَابِ لِلْحَسَنِ وَلَدٌ فَابْنَ عَلَيْهِ
 زَقَلْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ - أَسْمَعُكَ اللَّهُ - لِأَبِي الْحَسَنِ - أَعَزَّهُ اللَّهُ - ^(۱) يَقُولُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ -
 الرَّحْمَنِ قَدْ أَرْجَذْنَاكَ إِنَّهُ الْمُدَّعَى لَهُ قَائِلُ الْمَقْرَبِ؟ هَلْ تَبَرُّ عَلَى نَفْسِكَ بِالْإِطْلَالِ كَمَا
 ضَمِنْتَ أَوْ يَتَمَلَّكَ الْهَوَى مِنْ ذَلِكَ فَتَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ
 بِالْهَوَايِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ^(۲).

فَأَنَا مَا رَسَمَ بِهِ أَهْلَ الْحَقِّ مِنَ اللَّاحِظَةِ بِقَوْلِهِمْ: «لَا بُدَّ مِنْ تَحِبِّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ» قَبَا
 عَجَبًا فَلَا يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ لَا بُدَّ مِنْ تَحِبِّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ كَتَبْتُ لَا يَقُولُ وَ قَدْ خَالَ عِندَ
 حِكَايَتِهِ عَنَّا وَ تَغْيِيرِهِ إِنَّا: «أَجَلٌ لَا بُدَّ مِنْ وَجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِ» فَإِنْ كَانَ يَقُولُ ذَلِكَ

نیز از او تبری جسته است و امام از امام تبری نمی جوید و حسن علیه السلام رحلت
 کرد بناچار طبق عقیده ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن علیه السلام امام
 باشد و او فرزند او قائم علیه السلام است.

و ای ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه - اسمعك الله - به ابو الحسن علی بن -
 احمد بن بشار - اعزه الله - بگو محمد بن عبدالرحمن می گوید ما به دلیل قطعی
 وجود امام مورد ادعا را بر تو ثابت کردیم و تو هیچ گریزگاهی نداری. آیا
 آنچنانکه ضمانت کرده بودی به پلان خود اعتراف می کنی و یا آنکه هوای نفس
 تو را از چنین عمل باز می دارد و چنان خواهی بود که خدای تعالی فرموده: «وَ
 إِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ بِالْهَوَايِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی بسیاری از مردم از روی هوای نفس
 به نادانی گمراه می شوند.

اما اینکه اهل حق را به واسطه آنکه می گویند لابد باید کسی باشد که حجت
 خدا بدو تمام شود «لَا بُدَّ» نام نهاده است. پس این بسیار جای تعجب است، مگر
 ابو الحسن خودش نمی گوید: لَا بُدَّ مِنْ تَحِبِّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ؟ و چگونه نمی گوید در
 حالیکه آنجا که از ما حکایت می کند و ما را تغییر می نماید گفته است: «أَجَلٌ لَا بُدَّ
 مِنْ وَجُودِهِ...» آری لابد است که باشد، اگر او بدین جمله معتقد است، پس او و

فَقَوْلُهُ وَأَصْحَابُهُ مِنَ اللَّاحِظِينَ، وَإِنَّمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَعَابَ إِخْوَانَهُ، وَإِنْ كَانَ لَا يَتَوَلَّى ذَلِكَ فَقَدْ كُفِّرَ بِمُؤَدَّةِ تَتَبُّعِهِ وَمَتَلَّكَ بِالْبَيْتِ وَالسَّرَاجِ، وَكَذَا يَكُونُ حَالُ مَنْ عَانَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ بَعْبُ نَفْسِهِ مِنْ عَيْثُ يَرَى أَنَّهُ يَعْصِي حَضْرَتَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُؤَيَّدِ لِلْحَقِّ بِأَوْلِيَّهِ، وَغُرَّتْ نُسَمِيُّ خَوْلَامَ بِاللَّاحِظِينَ إِذْ كَانُوا عَيْنَةَ الْبَيْتِ، فَقَدْ عَكَّوْا عَلَى مَا لَا يَنْسُخُ وَلَا يَنْتَصِرُ وَلَا يَغْنَى عَنْهُمْ شَيْئًا، وَكَذَا خَوْلَامَ، وَتَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ - هَذَا اللَّهُ - هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ وَالْإِنْسِ وَمَنْ لَا تَتَّبِعُ حُجَّتَهُ عَلَى الْخَلْقِ إِلَّا بِقَدْرِ الدُّعَاوِ وَالْبَيَانِ، فَتَحْتَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلِكَ أَهْلُ شَخْصَةٍ فِي الْغَابِ حَتَّى لَمْ يَتَلَمَّ بِمَكَانِهِ يَحْيَى اخْتِجَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِهِ إِلَّا حَضْرَتُهُ ^(۱).

فَإِنْ قُلْتَ: إِنْ تِلْكَ عَيْتُهُ بَعْدَ ظُهُورِهِ وَبَعْدَ أَنْ قَامَ عَلَى فِرَاجِهِ مَنْ يَقْرَأُ مَقَامَهُ، قُلْتَ لَكَ: لَيْسَ نَحْنُ نَحْتَجُّ عَلَيْهِ فِي حَالِ ظُهُورِهِ وَلَا اسْتِغْلَافِهِ بَلْ يَقْرَأُ مَقَامَهُ مِنْ خِذَا فِي قَبْلِ وَلَا دُبُرٍ، وَإِنَّمَا تَقُولُ لَكَ: أَلَيْسَ تَتَّبِعُ حُجَّتَهُ فِي تَغْيِبِهِ فِي حَالِ غَيْبِهِ عَلَى مَنْ لَمْ يَتَلَمَّ بِمَكَانِهِ

اصحابش نیز «لا حَظَّيَهُ» هستند، او این اسم را بر خود نهاد، اما برادرانش را بدان عیب کرده است. و اگر بدان جمله معتقد نیاست، زحمت پاسخگوئی به نظر و تمثیل او به بیت و چراغ از ما برداشته می شود. آری این چنین است حال کسی که با اَوْلِیَاءِ اللَّهِ عباد می ورزد، او خود را نکوهش می کند می پندارد که خصمش را سرزنش کرده است. و الحمد لله الْمُؤَيَّدِ لِلْحَقِّ، اما ما ایشان را «بَدَّيَهُ» می نامیم، زیرا ایشان پرستندگان بُدند، به گرد چیزی معتکف شده اند که نه می شنود و نه می بیند و ایشان را از چیزی بی نیاز نمی کند و ایشان چنین اند و می گوئیم: ای ابوالحسن - خدا تو را هدایت کند - این امام غائب حُجَّتِ خدا بر چهره و انس است و کسی که اثبات امر او بعد از دعوت و بیان صورت بذرف، یعنی حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود را در غار غنی و غایب ساخت و از مردمی که بر آنها حجت بود، جز پنج تن کسی دیگری حای او را نمی دانست.

اگر بگویی این غیبتی پس از ظهور است و بعد از آنکه قائم مقام او بر جای او قرار گرفته واقع شده است، می گوئیم احتجاج ما مربوط به حال ظهور او و قائم مقام او در قبل و بعد نیست، ما می گوئیم آیا پیامبر اکرم در حال غیبت نیز

۱ - المراد بالحضرة: حق بر آبی طالبه، و أبو بكر: و عدله برابطه القی، و لیس، و ابی بكر و هارون مبرور.

لِعَلِّهِ مِنَ الْعَالَمِ فَلَجِدُ مِنْ أَنْ تَقُولَ: نَعَمْ، قُلْنَا: وَتَثْبُتُ حُجَّةُ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا لِعَلِّهِ
أُخْرَى وَإِلَّا فَمَا الْغُرْبَى؟ ثُمَّ تَقُولَ: وَهَذَا أَتَيْسًا أَمْ يَتَبَحُّ حَتَّى مَلَأَ أَبَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَذَانِ شَيْعَتِهِمْ
بِأَنَّ غَيْبَتَهُ نَكْرُونُ وَعَزَمُوهُمْ كَيْتَ يَتَعَمَّلُونَ عِنْدَ غَيْبَتِهِ.

فَإِنْ قُلْتَ فِي وَلاَدَتِهِ، فَهَذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْعَ بَنِيهِ طَلَبَ فِرْعَوْنَ إِبْتَاءً وَمَا فَعَلَ بِالنِّسَاءِ
وَالْأَزْلَامِ بِكَاتِبِهِ حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِي ظُهُورِهِ. وَقَدْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِهِ: «بَابِي وَأُمِّي
شَيْعِي وَشَيْعِي جَدِّي وَشَيْعَةُ مُوسَى بْنِ عِثْرَانَ».

وَحُجَّةُ أُخْرَى تَقُولُ لَكَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَبَرُّ أَنْ الشَّيْعَةَ فَذَرَوْتَ فِي الْغَيْبَةِ أَخْبَارًا؟ فَإِنْ
قَالَ: لَا، أَوْجَدْنَا الْأَخْبَارَ، وَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُ: فَكَيْتَ نَكْرُونُ حَالَةَ النَّاسِ إِذَا غَابَ
إِمَامُهُمْ؟ فَكَيْتَ تَلَزِمُهُمُ الْحُجَّةَ فِي وَفْقِ غَيْبَتِهِ، فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، مِنْ بَقْوَمِ مُقَاتَلَتِهِ، فَلَيْسَ

حُجَّتِ بر مردمی نبود که بنا بر مصلحتی مکانش را نمی دانستند؟ و تو گوی
نداری که بگویی: آری، می گوئیم و در مورد امام نیز که برای مصلحتی دیگر
غائب است حُجَّتِ بر حلق تمام است و الا چه فرقی وجود دارد؟ بعلاوه می گوئیم
امام هم غایب نشد مگر آنکه بدانش گویی شعیان نشان را پر کردند که غیبت
واقع خواهد شد و به آنها گفته بودند که در غیبت امام چه خواهند کرد.

و اگر بگویی آبا و ولدش او نیز ینهای است؟ می گوئیم این موسی علیه السلام است
که با جسجوی شده فرعون و اعیالی که نسبت به زنان و نوزادان مرکب شد نا
مکان او را پیدا کند، ینهای به دنیا آمد تا وقتی که خداوند اذن ظهور او را داد و
امام رضا علیه السلام در وصف او فرموده است: پدر و مادرم هدای او یار او شبه من و
همنام جدم رسول خدا و شبه موسی بن عمران است.

دلیل دیگر آنکه می گوئیم: ای ابوالحسن آیا افرار می کنی که شیعه درباره
غیبت اخباری را روایت کرده است یا نه؟ اگر بگویند نه! ما اخبار را به او
می نمائیم و اگر بگویند آری، می گوئیم: حال مردم وقتی امامشان غایب شود چه
خواهد بود؟ و چگونه در هنگام غیبت حُجَّتِ تمام خواهد بود؟ اگر بگویند قائم
مقام خواهد داشت، گوئیم به عقیده ما و شیاه قائم مقام امام، بایستی امام باشد و

يَتَوَلَّوْا عِزَّنَا وَ عِنْدَكُمْ مَعَامُ الْإِمَامِ إِلَّا الْإِمَامَ. وَإِذَا كَانَ إِمَامًا قَاتِلًا فَلَا عِزَّةَ وَ إِنِ احْتَجَّ بِشَيْءٍ أَحْزَ فِي بَلَكِ الْعِيَّةِ فَهَوَّ بِغَيْبِهِ حُجَّتُنَا فِي وَ قَتْنَا لَا فَرْقَ فِيهِ وَ لَا فَضْلَ.
 وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِ جَعْفَرٍ مَوَالِيَهُ وَ تَرْكِئَتُهُ فَارِسَ بْنِ حَاقِمٍ - نَعْنَهُ اللَّهُ -^(۱) وَ قَدْ بَرَّرَ مِنْهُ أَثَرُهُ. وَ شَاعَ ذَلِكَ فِي الْأَنْصَارِ حَقٌّ وَ قَفَّ عَلَيْهِ الْأَعْدَاءُ فَضْلًا عَنْ الْأَوْلِيَاءِ.
 وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِهِ اشْتِعَانُهُ بِمَنْ اشْتَعَانَ فِي طَلَبِ الْمِيرَاثِ مِنْ أَمِّ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَتَمَّتْ الشَّيْبَةُ أَنْ أَبَاءَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ الْأَخَ لَا يَرِثُ مِنْهُ الْأُمُّ.
 وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِهِ قَوْلُهُ: إِنِّي إِمَامٌ نَبَذَ أَخِي مُحَمَّدًا، فَلَيْتَ يَغْرِي مِنِّي تَبْهَتُ إِمَامَةً أَجِيبُ وَ قَدْ مَاتَ قَبْلَ أَبِي عَنِّي تَبْهَتُ إِمَامَةً خَلِيفَتِهِ. وَ يَا عَجَبًا إِذَا كَانَ مُحَمَّدٌ يَسْتَحْلِفُ وَ يَقْعِمُ إِمَامًا نَعْدُهُ أَثَرُهُ خَيْرٌ قَائِمٌ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ مَا يَنْشُخُ أَثَرُهُ. وَ هُوَ

اگر امام به جای او ظاهر باشد، دیگر غیبت معنی ندارد، و اگر او حجتی برای غیبت جانشین آورد، ما هم به همان حجت تمسک می کنیم و هیچ فرقی و فصل وجود ندارد.

و از جمله دلائلی که بر فساد امر جعفر کذاب وجود دارد این است که با «فارس بن حاتم» - لعنة الله علیه - دوستی داشت و او را پاک می شمرد با آنکه پدرش از او بهزاری جسته بود و این مطلب در شهرها شوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند.

و دلیل دیگر بر فساد امر جعفر، کمک خواستن او از خلیفه جائز زمان است تا میراث امام حسن عسکری علیه السلام را از مادر آنحضرت در یافت کند، با وجود آن که شبیهان الله اطهار علیه السلام اجماع و اتفاق دارند که با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. و دلیل دیگر بر فساد امر او این سخن اوست که می گوید: من پس از برادرم محمد امامم! و ای کاش می فهمیدیم که امامت برادرش محمد، کی ثابت شده است - در حالی که محمد در زمان حیات حضرت هادی علیه السلام در گذشته است - تا نوبت به جعفر جانشین او برسد، و شگفتا که محمد برای پس از خود امامی نصب نماید.

۱ - حر فارس بن حاتم بن ماهویه القزويني نزول العسكر من اصحاب الرضا عليه السلام. خلاي معلوم آمد.

أمر الحسن العسكري عليه السلام دمه و حصص له بقتله أخاه. قتله حيد رافع مبع النعال

جَزَتْ هَذِهِ السَّنَةُ فِي الْإِيمَانِ وَأَوْلَا بِهِمْ حَقٌّ تَقْبَلُهَا مِنْكُمْ. فَذَلُّوا عَلَيَّ مَا يُوجِبُ إِمَامَةً -
مُحَمَّدٌ حَقٌّ إِذَا تَبَيَّنَتْ قِبَلُنَا إِمَامَةُ خَلِيقِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَقَّ مُؤَيَّدًا وَالْبَاطِلَ
مُهْزُوكًا ضَعْفًا زَاهِقًا.

فَأَمَّا مَا حَكَى عَنْ ابْنِ أَبِي غَانِمٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَلَمْ يُرِدِ الرَّجُلُ بِقَوْلِهِ عِنْدَنَا تَبَيَّنَتْ إِمَامَةُ
جَعْفَرٍ، وَإِنَّا أَرَادَ أَنْ يَقْلَمَ السَّابِلَ لَنْ أَهْلَ هَذَا التَّبَيُّنِ لَمْ يَقْنُوا حَقًّا لَا يُوجِدُ مِنْهُمْ أَحَدًا.
وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَكُلُّ مُطَاعٍ مَقْبُودٌ» فَهُوَ خَطَأٌ عَظِيمٌ لِأَنَّا لَا نَعْرِفُ مَقْبُودًا إِلَّا اللَّهَ وَنَحْنُ
نَطِيعُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا نَعْبُدُهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «نَحْنُ الْآنَ هَذَا الْكِتَابُ بِأَنَّ نَقُولَ: إِنَّمَا نُنَاطِرُ وَنُحَاطِبُ مَنْ قَدْ سَنَى مِلَّةَ
الْإِجْمَاعِ بِأَنَّهُ لَا يَجُزُّ مِنْ إِمَامٍ فَاتِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا التَّبَيُّنِ نَحْبُ بِهِ حُجَّةً اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَضَعُ
أَنْ فِي ذَلِكَ التَّبَيُّنِ جَرَجًا وَلَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى دُخُولِهِ».

با آنکه پدرش حضرت مهدی علیه السلام هنوز زنده و حجت الهی و امام باشد، در این
صورت پس پدرش چه کاره بوده است؟ و کی این روش در میان ائمه و
اولادشان جاری بوده است؟ تا از شما هم بپذیریم، شما اول ما را بر امامت محمد
دلالت کنید تا ما امامت خلفه او را بپذیریم، و سپس حداقلی را که حق را مؤید و
باطل را رسوا و سست و رهنی قرار داد.

اما آنچه از ابی غانم رحمته الله نقل کرده است، او نمی خواهد بگوید که نزد ما امامت
جعفر ثابت است، بلکه می خواهد پرستگار بداند که اهل بیت الله علیهم السلام فانی
نشده اند به غایبی که هیچ یک از ایشان باقی نمانده باشد.

و اما این سخن او که «هر مطاعی معبود است» خطائی بزرگ است، زیرا ما
معبودی جز «الله» نمی شناسیم در حالی که مطیع رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را نمی پرستیم.
و اما این سخن او که «اکنون این کتاب را با این سخنان - یا بان می پریم که
طرف مناظره و خطاب ما کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام فاطمی از
اهلبیت باشد که حجت خدا بر خلق به وجود او تمام شود - تا آنجا که می گوید - و
درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما نیازی به داخل شدن در آن
نداریم».

فَلَقَدْ عَلِمَ - وَفَلَّكَ اللهُ - لَا تُخَالِفُهُ وَ أَتَتْهُ لَاحِظٌ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ نَجَبٌ بِهِ حُجَّةُ اللهِ وَإِنَّمَا تُخَالِفُهُ فِي كِتَابِهِ ذِيَابِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ عِلِّيَّتِهِ . وَ أَتَا مَا مَثَلُ بِهِ مِنْ التَّبَيُّنِ وَ السَّرَاجِ فَهُوَ مُنَى - وَ قَدْ قِيلَ - إِنَّ الْمُنَى رَأْسُ أَمْوَالِ الْفَلَاحِيِّسَ ، وَ لَكُنَّا نَتَضَرَّبُ مَثَلًا عَلَى الْحَقِيقَةِ لَا يُقِيلُ فِيهِ عَلَى خَصْمٍ وَ لَا يُخَفِّفُ فِيهِ عَلَى ضِدٍّ ، بَلْ تَقْصِدُ فِيهِ الصُّوَابَ .

فَقَوْلِي: كُنَّا وَ مَنِ خَالَفْنَا قَدْ أَتَمَقْنَا عَلَى أَنَّ فَلَانًا عَصَى وَ لَهُ وَ لَدَانِ وَ لَهُ دَارٌ وَ أَنَّ الدَّارَ بَسَّجَتْهَا بِهِنَّ مِنْ قَدْزٍ عَلَى أَنَّ يَحْتَمِلُ بِإِعْدَى يَذَبُهُ أَلْفَ زُطَلٍ ، وَ أَنَّ الدَّارَ لَا تَرَاوُ فِي بَدْيِ غَيْبِ الْحَامِلِ إِلَى يَوْمِ الْيُنَامَةِ - وَ نَعْلَمُ أَنَّ أَخَذَهَا بِحَوْلٍ وَ الْآخِرُ يَقْعِزُ ، ثُمَّ اخْتَجْنَا أَنَّ نَعْلَمُ مِنَ الْحَامِلِ بِهِنَّ فَقَصَدْنَا مَكَانَهَا بِغُرُقَةٍ ذَلِكَ . فَعَانَى عَنْهَا عَائِقٌ مَنَعٌ عَنْ مَشَاهِدَتِهَا غَيْرُ أَنَّا زَاهِنًا سَاعِدَاتٍ كَثِيرَةٍ فِي بُلْدَانٍ نَائِيَةٍ مُتَبَاعِدَةٍ بِمَقْصُودِهَا عَنْ بَعْضِ بَشَرْدُونَ أَتَيْتُمْ زَاوَا أَنَّ الْأَكْبَرَ بِهِنَّ قَدْ حَمَلَ ذَلِكَ ، وَ وَجَدْنَا جَمَاعَةً يَسْمِعُونَ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْأَسْفَرَ بِهِنَّ قَتَلَ ذَلِكَ . وَ لَمْ يَحْدِ لِهَذِهِ الْجَمَاعَةِ خَاصَّةً بِأَتَوَابِهَا ، فَلَمْ

خدا موفقت بدارد، ما با او مخالفی نداریم که باستی امام قائمی از اهل ابن بهت وجود داشته باشد که حجت خدا بر خلق باشد، اختلاف ما در کفایت پیام و ظهور و غیبت اوست. و مثلی که به عنوان بیست و چراغ ذکر کرده آرزوی بیست نیست و گفته اند آرزو سرمایه مفسدان است، اما ما از روی حقیقت مثلی ذکر می کنیم که مبلی به خصم در آن نباشد و سنی هم بر او نباشد بلکه منظورمان درستی و صواب است.

می گوئیم: ما و مخالفین ما اتفاق داریم که اگر شخصی مجرد و دو فرزند و یک خانه از وی به جای مانده باشد و بگویند خانه از آن فرزندی است که قادر باشد با یک دست هزار زطل بر گیرد و خانه تا روز قیامت اختصاص به نسل او خواهد داشت و بدانیم یکی از آن دو قادر بدین کار و دیگری از انجام آن ناتوان است و برای شناسائی شخصی قادر محتاج سویم به محل آنها برویم، اما مانعی پېشامد کند و نتوانیم آن دو را مشاهده کنیم، و بینیم گروههای بسیاری در شهرهای دور از هم گواهد که به چشم خود دیده اند که فرزند بزرگتر حامل هزار زطل است و در یک محله هم، گروه اندکی گواهی دهند که فرزند کوچکتر بر

بَجَزَ فِي حُكْمِ النَّظَرِ وَ حَفِظَةَ الْإِتصَافِ وَ مَا حَزَتْ بِهِ الْعَادَةُ وَ ضَحَّتْ بِهِ التَّخْبِيرَةُ رَدَّ
شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ قَبُولَ شَهَادَةِ هَذِهِ الْجَمَاعَةِ، وَ التَّهْنَةُ تَلْعَقُ هَذَا وَ تَبْقَى عَنْ
أَوَّلَيْهِ.

فَإِنْ قَالَ حُصُونُنَا: فَمَا تَقُولُونَ فِي شَهَادَةِ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ عَتَمَةَ وَ الْمُتَدَايَ لِأَمِيرِ -
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ أَوَّلَيْكَ الْخَلْقِ لِعَفْرِهِ أَتَيْهَا كَانَ أَصَوَّبٌ ؟
قُلْنَا هَمْ: لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ أَمْوَرٌ خُصَّ بِهَا وَ خُصَّوَابِهَا دُونَ مَنْ يَزَالُ بِهِمْ.
فَإِنْ أَوْحَدْتُمُونَا بِقَوْلِ ذَلِكَ أَوْ مَا يَتَّعَرِّضُ لَكُمْ فَاتَّخِذُوا الْحَيْثُورَ، أَوْ لَهَا أَنْ أَعْدَاءَهُ كَانُوا يُبْزَوُونَ
بِفَضْلِهِ وَ طَهَارَتِهِ وَ عُلُوِّهِ. وَ قَدْ وَزَّيْنَا وَ زَوَّوْنَا لَهُ مَعْنَاهُ أَنَّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجَبْتُمْ: «أَنَّ اللَّهَ يُوَالِي مَنْ
يُوَالِيهِ وَ يُعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ» فَوَجِبَ لِهَذَا أَنْ يُتَّبَعَ دُونَ غَيْرِهِ. وَ الثَّانِي أَنْ أَعْدَاءَهُ لَمْ يَقُولُوا
لَهُ: نَحْنُ نَشْهَدُ أَنَّ إِلَهِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشَارَ إِلَى فَلَانٍ بِالْإِيمَانَةِ وَ لَضَمْنِهِ حُجَّةٌ لِلْخَلْقِ. وَ إِنَّمَا

جنبین کاری قادر است و خصوصیت فوق العاده ای هم در این گروه نباشد، به
حکم عقل و انصاف و عادت و تجربه گراهی آن گروههای بسیار را نمی توان رد
نمود و شهادت این گروه اندک را پذیرفت، زیرا درباره گروه دوم بدگمانی وجود
دارد، اما گروههای نخستین از جهت برکنارند.

اگر مخالفین ما بگویند دوباره شهادت سلمان و ابوذر و عتار و مقداد در حق
امیرالمؤمنین علیه السلام، و شهادت آن گروه و آن مردم بسیار دو حق دیگری چه
می گویند و کدامشان بر صوابند؟

می گوئیم: برای امیرالمؤمنین و اصحاب اندکس امتیازی بود که در جمع
مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را به ما نشان دهید، حق
بجانب شما خواهد بود:

اول آنکه دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام همه اقرار و اعتراف به فضل و طهارت و
علم او دارند و ما و ایشان متفقاً درباره او از پیامبر علیه السلام روایت کرده ایم که
فرمود: خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد، و دشمن کسی است که
او را دشمن بدارد. بنابراین واجب است که او پیروی شود و نه دیگری.
دوم آن که دشمنان علی به او نگفتند که ما گواهی پیامبر اکرم علیه السلام فلانی را

نصوه لم على جهة الاختيار كما قد بلغك. والقابل أن أعداء كانوا يتشهدون على أهل أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام أنه لا يكذب بقوله عليه السلام: «ما أظن الخضراء ولا أظن الفراء على ذي لحمة أضدق من أبي ذر» فكانت شهادته وعدة أفضل من شهادتهم. والرابع أن أعداءه قد نقلوا ما نقله أوليائه مما عجب به الحجة وذهنوا عنه بفساد الثأويل. والخامس أن أعداءه زووا في الحسن والحسين أنها شهدا شباب أهل الحية، وزووا أيضا أنه عليه السلام قال: «من كذب على متعمدا فليتبوء عقوبته من النار» فلما شهدا لأبيها بذلك وشع أنها من أهل الحية بشهادة الرسول وخب تصدقتهما لأنهما لو كذبا في هذا لم يكنوا من أهل الحية وكانا من أهل النار. وحاشا لها الركنين الطيبين الصادقين.

به امامت معین کرده و بر خلافی حجتی ساخته است. بلکه آنچه انچه انکه اخبارش به تو رسیده است آنها به نظر خود فلانی را انتخاب کردند.

سوم آنکه دشمنان علی علیه السلام در حق یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام گواهی می دادند که او دروغ نمی گوید. زیرا پیامبر اکرم علیه السلام فرموده است: «آسمان سایه نیفتد و زمین بر پشت خود حمل نکرده شخصی را که راستگو را از ابوذر باشد» پس شهادت او به تنهایی بر شهادت ایشان مقدم است.

چهارم آنکه دشمنان وی نیز مثل دوستانش روایاتی درباره او نقل کرده اند که به امامت علی علیه السلام دلالت دارد. اما به واسطه تأویل ناروا از آن روایات اعراض کرده اند.

پنجم آنکه دشمنان وی روایت کرده اند که حسن و حسین علیه السلام آقای جوانان اهل بهشتند. و باز روایت کرده اند که پیامبر اکرم علیه السلام فرموده اند: «هر کس عبد بر من دروغ بنده. باید نشیمنگاهش را از آتش قرار دهد» و چون هر دوی آنها به امامت پدرشان گواهی می دهند و به شهادت رسول اکرم اهل بهشتند. واجب است که تصدیقشان کنیم. زیرا اگر در گواهی به امامت پدرشان دروغ گفته باشند نه تنها اهل بهشت نخواهند بود. بلکه به جهنم خواهند رفت و حاشا که آن دو پاک و طیب و راستگو. اهل بهشت نباشند.

فَلْيُرْجِنَا أَصْحَابَ جَفَرٍ خَاصَّةً هِيَ لَهُمْ دُونَ خُصُومِهِمْ حَتَّى يُبَيِّنَ ذَلِكَ، وَ إِلَّا فَلَا
مَعْنَى لِزَعَالِهِ خَيْرٌ مِثْوَاتِهِ لَا بُشَّةَ فِي نَفْلِهِ وَ لَا عَلَى نَاقِلِهِ وَ قَبُولِي خَيْرٌ لَا يُؤْمِنُ عَلَى نَاقِلِهِ
بُشَّةَ الشَّوْاطِي عَلَيْهِ، وَ لَا خَاصَّةَ مَعَهُمْ يُشَيِّقُونَ بِهَا، وَ لَيْتَ يُفَعِّلَ ذَلِكَ إِلَّا نَابَهُ خَيْرَانِ
لَتَأْكُلَ - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - فِي الثَّلَاثِ فَمَا كَتَبَتْ بِهِ إِلَيْنَا بِمَا يَنْظُرُ بِهِ السَّاطِرُ لِيَدِيهِ، الْمُفَكِّرُ فِي
مَعَادِهِ، الْمُتَأَمِّلُ بِعَيْنِ الْحَقِيقَةِ وَ الْحِذَارِ إِلَى عَوَاقِبِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ مُوقِفًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى
أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَ أَعَزَّكَ وَ أَثْبَتَكَ وَ تَبَيَّنَكَ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ هَذَاكَ لَهُ وَ أَعَادَكَ مِنْ
أَنْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْتَسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحِبُّونَ صُحْبًا، وَ
مِنْ الَّذِينَ يَسْتَفْهِمُ الشَّيْطَانُ بِخُدْعِهِ وَ غُرُوبِهِ وَ إِفْلَاقِهِ وَ تَسْوِيلِهِ، وَ أَجْرِي لَكَ أَجْمَلُ مَا
غَوَّدَكَ».



پس اصحاب جعفر یک خصوصیتی که متعلق به ایشان باشد بیارند که در
مخالفین ایمان نباشد، تا از ایشان پذیرفته شود و الا معنی ندارد که خبر متواتری
که هیچ معنی در نفل و ناقل آن نیست ترک شود، و خبری که ناقلین آن در مظان
نعمت و نپائی برکذبند و ناقلین آن هیچ خصوصیتی هم ندارند، پذیرفته شود، این
کار را کسی نمی کند مگر آنکه سرگردان و حیران باشد. پس در این گفتار تأمل
کن - خدایت سعادت دهد - و در آنچه برایت نوشتم نیک بینگر، مانند نگرستان
کسی که به دین خود توجه دارد و برای معاد خود اندیشه می کند و در عواقب
کفر و الهاد با چشم حقیقت و پرهیز می نگیرد و تأمل می کند، این شاء الله موفق
خواهی بود، خداوند غم و عزت دهد و تو را مؤید و ثابت قدم بدارد و از اهل
حق قرار دهد و به آن هدایت کند و در پناه خدا باشی و به از کسانی که در این
دنیا به گمراهی در تلاشند و گمان می برند کار میگوئی می کنند و نه از کسانی که
شیطان به نیرنگ و فریب و القاء و سوسه اتی او را بلغزند، خداوند بهترین
ذخیره خود را در حق تو جاری سازد



۱ جواب ابن قیّنه بتقاضی المسائل ۱

وَكَتَبَ بِتَقْضِ الْإِمَامِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِنِ قِيَّتِهِ كِتَابًا يَشَاءُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلِهِ قُوزِدَ فِي شَوَاهِبِهَا «أَمَّا قَوْلُكَ - أَيْدَاكَ اللَّهُ - حَاجِبًا عَنِ الْمُعْتَرِزَةِ أَنَّهَا رَعَيْتَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ تَزْعُمُ أَنَّ النَّصَّ عَلَى الْإِمَامِ وَاجِبٌ فِي الْعَقْلِ، فَهَذَا يَحْتَمِلُ أَكْثَرِينَ إِنْ كَانُوا يُرِيدُونَ أَنََّّهُ وَاجِبٌ فِي الْعَقْلِ قَبْلَ نَجْوَى الرُّسُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَرَعَ الشَّرَائِعَ فَهَذَا خَطَأٌ وَإِنْ لَرَأَوْا أَنَّ الْعُقُولَ دَلَّتْ عَلَى أَنَّهَا لَا تَهْدِي مِنْ إِمَامٍ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَدْ عَلِمُوا ذَلِكَ بِالْأَوَّلَةِ الْفَلَعْبَةِ وَغَلَبَتْهُ أَيْضًا بِالْخَطْبِ الَّذِي يَتَكَلَّمُونَ عَنْهُ يَقُولُونَ بِإِمَامِيَّةِ.

وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَرِزَةِ: إِنَّا فَدَّ عَلَيْنَا بِتَقْيَانِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَعُفٌ وَلَمْ يَنْصَحْ لِقُلُوبِ ادْعَاوِذَعْوَى مُخَالَفَتِهِ فِيهَا وَهُمْ مُنَاجِعُونَ إِلَى أَنْ يَنْدُلُوا عَلَى صِحَّتِهَا وَبِأَيِّ شَيْءٍ يَنْتَفِضُونَ بِمَنْ زَعَمَ مِنْ مُخَالِفِيهِمْ أَنَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا مِنْ ذَلِكَ هُبْدًا ادْعَاوِ أَنْهُمْ غَلَبَتْهُ.

پاسخ ابن قیّنه به برخی از پرسشها

و یکی از امامیه به ابو جعفر بن قیّنه نامه ای نوشته و از مسائلی پرسش کرده است. ابن شیخ برگزیده در پاسخ آن مسائل می نویسد:

اما این سخن نو - خدا مؤیدت بدارد - که از معتزله نقل کرده ای که آنها گمان کرده اند که امامیه می پندارد نص بر امام واجب عقلی است. این سخن محتمل دو وجه است. اگر مقصودشان این است که نص بر امام پیش از آمدن رسولان و پایه گذاری شرایع واجب عقلی است. نادرست است. و اگر مقصودشان این است که عقل دلالت دارد که بایستی پس از این پیامبران علیهم السلام امامی باشد، این مطلب درست است و امامیه آن را با ادلّه عقلی و اخبار قطعی که در این باب وارد شده است اثبات می کند.

اما این سخن معتزله که ما می دانیم حسن بن علی علیه السلام در گذشته و نصی بر امام پس از خود نداشته است ادعائی است که دیگران با آن مخالفتند و معتزله بایستی برای اثبات مدعای خود دلیل بیاورند. و از چه راهی می توانند به مخالفین خود که می گویند ما خلاف آن را می دانیم برتری جویند.

و مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام، قَدْ نَصَّ نَبَاتِ إِمَامَتِهِ، وَ صِحَّةُ النَّصِّ مِنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَ فُسَادُ الْأَخْبَارِ، وَ نَقْلُ الشَّيْعِ عَنْ مَنْ قَدْ أَوْجَبُوا بِالْأَدْلَةِ تَضَدُّهُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَنْصِي أَوْ يَنْصِي عَلَى إِمَامٍ كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذْ كَانَ النَّاسُ مُتَحَابِبِينَ فِي كُلِّ عَصَبٍ إِلَى مَنْ يَكُونُ خَبَرُهُ لَا يَحْتَلِفُ وَ لَا يَتَكَذَّبُ كَمَا اخْتَلَفَتْ الْأَحْبَابُ الْأَشْهُ عَلَيْهِ مُعَالِفِينَ هُؤُلَاءِ وَ تَكَذَّبَتْ وَ أَنْ يَكُونَ إِذَا أَمَرَ الشَّيْعَ بِطَاعَتِهِ، وَ لَا يَنْدُ قَوْيَ تَيْدِهِ، وَ لَا يَنْهَوُ وَ لَا يَنْقُطُ وَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا لِمَعْلَمِ النَّاسِ مَا جَهِلُوا، وَ غَاوِلًا لِيَحْكُمَ بِالْحَقِّ، وَ مَنْ هَذَا حُكْمُهُ فَلَا جَدَّ مِنْ أَنْ يَنْصِي عَلَيْهِ عَلَامُ الْغُيُوبِ عَلَى لِسَانِ مَنْ يُؤَدِّي ذَلِكَ عَنْهُ إِذْ كَانَ لَيْسَ فِي ظَاهِرِ خَلْقِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى عِصْمَتِهِ.

فَإِنْ قَالُوا الْمَغْزِيَةُ: «هَذَا دَعَاؤِي مُتَحَابِّينَ إِلَى أَنْ تَدُلُّوا عَلَيَّ صِحَّتِي»، قُلْنَا: أَجَلْ لِنَهْجٍ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَى صِحَّةِ مَا ادَّعَيْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَثَرُهُ، فَإِنَّمَا سَأَلْتُمْ عَنْ فَرْعٍ وَ الْقَرَعُ لَا

و از جمله دلائل که دلالت دارد که امام حسن بن علی عليه السلام بر امام بعد از خود تصریح کرده است، یکی صحتِ نصوصی است که از ناحیه پیامبر اکرم رسیده است و دیگر فسادِ عقیده احتیاجِ خلیفه از جانب ائمت است و دیگر نقلِ شیعیان است از ائمه ای که تصدیقِ آنان واجب است که امام در نمی گذرد مگر آنکه بر امام پس از خود تصریح کند، همچنانکه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله خلیفه خود را معین فرمود، زیرا مردم در هر عصری به کسی نیازمندند که گفته های او اختلاف نداشته باشد و بکدیگر را نکذیب نکند، چنانکه گفته های پیشوایان مخالفین ما ضد و نقیض است و بکدیگر را نکذیب می کند. و اگر آن شخص فرمان دهد، اطاعتش کنند و دستی بالای دستش نباشد و سهو و خطا نکند و دانا باشد تا مردم جاهل را آگاه کند و عادل باشد تا به حق داورى کند، و کسی که حکمى چنین باشد بایستی او را خدایِ علّام الغیوب بر زبان پیامبرانش معرفی کرده و متصوص من عند الله باشد، زیرا در ظاهر خلقتِ امام دلیل بر عصمت او وجود ندارد.

و اگر معتزله بگویند: اینها ادعایی بیش نیست و بایستی بر صحت آنها استدلال شود، می گوئیم: آری، ما و شما بایستی بر صحت دعاوی خود دلیل بیاوریم خیا در باب امامت از فرعى یرسش کردید و فرع را نمی توان اثبات کرد

بَدَلُ عَلَيْهِ ذَرْنُ أَنْ يَذُلَّ عَلَى صِحَّةِ أَصْلِهِ، وَ دَلِيلُنَا فِي كِتَابِنَا مُتَوَجِّدَةٌ عَلَى صِحَّةِ هَذِهِ الْأُصُولِ، وَ نَظِيرُ ذَلِكَ أَنْ سَائِلًا لَوْ سَأَلَنَا الدَّلِيلَ عَلَى صِحَّةِ الشَّرَائِعِ لَأَخْبَرْنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى صِحَّةِ الْخَبَرِ وَ عَلَى صِحَّةِ نُبُوَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ عَلَى أَنَّهُ أَمْرٌ بِهَا، وَ قِيلَ ذَلِكَ أَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاجِدٌ حَكِيمٌ، وَ ذَلِكَ نَعْدُ قَرَأْنًا مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ تَحَدَّثَ، وَ هَذَا نَظِيرُ مَا سَأَلُونَا عَنْهُ، وَ لَقَدْ تَأَمَّلْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَوَجَدْتُ غَرَضَهَا وَ كَيْدَهَا وَ هُوَ أَنَّهُمْ قَالُوا: «لَوْ كَانَ الْحَقُّ بَيْنَ عَلِيٍّ ﷺ وَ فَذْنِ عَلِيٍّ شَرٌّ لَدَعُونُ إِمَامَتَهُ لَشَقَّ عَلَى الْعَالَمِينَ».

وَ الْحَوَاتِ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْعَلْبَةَ قَبِلَتْ مِنْ الْقَدَمِ فَقَدْ نَجِبَ الْإِنْسَانُ إِلَى بَلَدٍ يَكُونُ مَفْرُوفًا فِيهِ وَ مُشَاهِدًا بِأَعْيُنِهِ، وَ يَكُونُ غَائِبًا عَنْ بَلَدٍ آخَرَ، وَ كَذَلِكَ هُوَ يَكُونُ الْإِنْسَانُ غَائِبًا عَنْ قَوْمٍ قَوْمٍ، وَ عَنْ أَقْدَائِهِ لَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ، فَيُمَالُ: إِنَّهُ غَائِبٌ وَ إِنَّهُ مُشْتَرِكٌ، وَ إِنَّمَا قِيلَ: غَائِبٌ لِمُتَبَيِّنِهِ عَنْ أَقْدَائِهِ وَ عَشَنِ لَا بُرُوقَ بِكَتَابِهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمِلٍّ.

مگر آنکه هر صحت اصل آن دلیل بیاوریم و دلائل ما هر صحت ابن اصول در کتب ما موجود است، مثلاً اگر پرسشگری از صحت احکام و شرایع از ما پرسش کند، ما ناچاریم او را بر صحت خبر و صحت نبوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه آن حضرت به این احکام و شرایع فرمان داده است دلالت کنیم، و پیش از آن بایستی اثبات کنیم که خدای تعالی واحد و حکیم است و اینها همه بایستی پس از اثبات حدود عالم باشد، و این نظیر همین سؤالی است که شما درباره امامت دارید، من در این سؤال تأمل کردم و غرض آن را سست و ضعیف یافتم و آن این است که می گویند: اگر حسن بن علی ﷺ بر امامت امام زمان ﷺ نفی صادر کرده باشد دیگر غیبت موضوع ندارد.

اما جواب آن این است که غیبت، عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب می شود که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می شده است پس او در شهر دیگر غایب است. همچنین گاهی ممکن است که انسانی در میان قومی غایب باشد، اما در میان قومی دیگر غایب نباشد و یا از دشمنانش غایب باشد، اما در میان دوستانش غایب نباشد، در این موارد هم می گویند او غایب و پنهان است. درباره امام زمان ﷺ نیز چنین است، می گویند او عایب است زیرا از چشم

آبَائِهِ عليه السلام ظاهراً لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، وَأَوْلِيَاءُهُ مَعَ هَذَا يَتَقَلَّبُونَ وَجُودَهُ وَأُشْرَهُ وَنَهْنَهُ وَهُمْ عِنْدَنَا بِمَنْ حُجِبَ بِتَقْلِبِهِمُ الْحُجَّةُ إِذَا كَانُوا يَقْطَعُونَ الْحُزْنَ لِكَثْرَتِهِمْ زَاخِلًا فِيهِمْ فِي جَنْبِهِمْ وَتَوَرُّعِ الْأَضْطِرَارِ مَعَ حَقِيرِهِمْ، وَتَقَلُّوا ذَلِكَ كَمَا تَقَلُّوا إِمَامَةَ آبَائِهِ عليه السلام وَإِنْ خَالَفَهُمْ مُخَالِفَتُهُمْ فِيهَا وَكَمَا حُجِبَ - يَنْقُلُ الْمُسْلِمِينَ - صِبْغَةَ آيَاتِ الشَّيْءِ عليه السلام بِوَيْ الْقُرْآنِ، وَ إِنْ خَالَفَهُمْ أَعْدَاؤُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمَجُوسِ وَالزُّنَادِقَةِ وَالذَّهْرِيَّةِ فِي كُذُوبِهَا، وَنَبَسَتْ هَذِهِ مَشَآئِلُهُ نَفْسِيَّةً عَلَى مِثْلِكَ مَعَ مَا أُعْرِفَهُ مِنْ حَسَنِ تَأْمِيلِكَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُمْ إِذَا ظَهَرَ فَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ؟

فَالْجَوَابُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ بُجُورُ يَنْقُلُ مِنْ حُجِبِ بِتَقْلِبِهِ الْحُجَّةُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَتُهُ عِنْدَنَا بِتَقْلِبِهِ.

وَجَوَابُ آخَرِ وَهُوَ أَنَّهُ قَدْ بُجُورُ أَنْ يَظْهَرَ مُعْجَزاً يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ. وَهَذَا الْجَوَابُ

دشمنانش و دوسانی که رازدار نیستند غایب است و مثل پدران بزرگوارش نزد عام و خاص و دوست و دشمن آشکار نیست. با وجود این، دوشمنانش از وجود او خبر می دهند و امر و نهی را به ما می رسانند، ایشان از کسانی هستند که نقلشان موجب اتمام حجت و قطع حذر است. و به واسطه کثرت تعداد و تفاوت اغراض، به ناچار بایستی خیرشان را پذیرفت. ایشان امامت او را نقل کرده اند همانگونه که امامت پدران را نقل کرده اند و اگر چه کسانی هم با ایشان مخالفت کنند، همانگونه که صحت معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - علاوه بر قرآن کریم - به نقل مسلمین ثابت می شود، با آنکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و دهریه در وجود آنها مخالفت می ورزند و این مسئله ای نیست که بر مثل نوبی که اهل توجه و دقت نظری مشتبه شود.

و اما این قول ایشان که چون ظاهر شود از کجا معلوم می شود که او محمد بن حسن بن علی عليه السلام است ؟

جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجت است، او را معرفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجت است. جواب دیگر آن است که ممکن است معجزه ای ظاهر سازد تا بر امامت او

الثانی هو الذي نَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَنُحِبُّهُ الْمُتَضَمِّنُ بِهِ. وَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ صَحِيحاً
وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَرِضَةِ: «فَكَيْفَ لَمْ يَجْتَمِعْ عَلَيْهِمْ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ إِقَامَةُ الْمُعْجَزِ يَوْمَ
الشُّورَى؟» فَإِنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْحُجَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا يَظْهَرُونَ مِنَ الدَّلَالَةِ وَ
الْبَرَاهِينِ حَسَبَ مَا بَأْتَاهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ يَتِمُّ تَقْلَمُ أَفْهَ أَنَّهُ صَالِحٌ يُلْخَلِفُ. فَإِذَا ثَبَتَتْ
الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ وَنَصَبِهِ عَلَيْهِ فَقَدْ اسْتَقْبَلُوا بِذَلِكَ عَنْ إِقَامَةِ
الْمُعْجَزَاتِ. اللَّهُمَّ! إِنَّا نَهْوِي قَائِلُ: «إِنَّ إِقَامَةَ الْمُعْجَزَاتِ كَانَتْ أَصْلَحَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ».
فَنَقُولُ لَهُ: وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ؟ وَمَا يَسْتَكِرُّ الْخَصْمُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِقَامَتُهُ لَهَا نَيْسَ
بِأَصْلَحَ وَأَنْ تَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَوْ أَظْهَرَ مُعْجِزاً عَلَى يَدَيْهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَكَتَرَوْنَا أَفْخَرُ
مِنْ كُتْرِهِمْ ذَلِكَ الْوَقْتُ وَلَدَعُوا عَلَيْهِ الشَّجَرَ وَالْفَرْقَةَ. وَإِذَا كَانَ هَذَا جَائِزاً لَمْ يَقْلَمُ أَنْ
إِقَامَةُ الْمُعْجَزِ كَانَتْ أَصْلَحَ.

فَإِن قَالَتْ الْمُعْتَرِضَةُ: «بَيَّأَيَّ شَيْءٍ يَقْلَمُونَ أَنَّ الْإِمَامَةَ^(۱) عَنْ تَدْعُونَ إِقَامَةَ الْمُعْجَزِ عَلَى

دالالت داشته باشد و این جواب دوم مورد اعتقاد ماست و به مخالفین خود بدان
پاسخ می گوئیم، گرچه جواب اول نیز صحیح است.
اما سخن معتزله که می گویند: پس چرا علی بن ابی طالب در روز شوری به
اقامه معجزه نپرداخت؟ ما در جواب می گوئیم پیامبران و حجج الهی ﷺ، دلایل و
براهین را برحسب اوامر الهی و براساس آنچه که خداوند برای خلق صلاح
می داند اظهار می کنند، و هنگامی که حجت الهی بنابر کلام پیامبر اکرم ﷺ در شأن
علی و تصریح ایشان بر امامت او ثابت شده باشد، دیگر علی علیه السلام نیازمند اقامه
معجزه ای نخواهد بود. مگر آنکه کسی بگوید اقامه معجزه در آن هنگام اصلح
بود. و ما هم به او می گوئیم: چه دلیلی بر درستی این سخن وجود دارد؟ و خصم
هم انکار نمی کند که اقامه معجزه او اصلح نبوده است؟ و چه بسا که اگر خدای
تعالی در آن حال معجزه ای به دست او ظاهر می کرده تعداد بشری کافر می شدند
و او را ساحر و شعبده باز می خواندند. با وجود این احتمالات، معلوم نیست که
اظهار معجزه اصلح بوده باشد.

أَنَّهُ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحَ؟ قُلْنَا هَلَمْ قَسَمْنَا نَعْلَمُ أَنَّهُ لَاهِدٌ مِنْ إِبَاهَةِ الْمُعْجَزِ فِي بَيْتِكَ الْحَالِ وَ إِنَّمَا عُجِرُوا ذَلِكَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَا دَلَالَةَ غَيْرُ الْمُعْجَزِ فَيَكُونُ لَاهِدٌ مِنْهُ لِإِثْبَاتِ الْمُعْجَزَةِ وَ إِذَا كَانَ لَاهِدٌ مِنْهُ كَانَ وَاجِباً وَ مَا كَانَ وَاجِباً كَانَ ضَالِحاً لَا قَسَادَ وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقَامُوا الْمُعْجَزَاتِ فِي وَقْتِ دُونِ وَقْتٍ وَ تَمَّ تَقْبُوهَا فِي كُلِّ تَوْنٍ وَ وَقْتٍ وَ لَحْظَةٍ وَ طَرْفَةٍ وَ عِنْدَ كُلِّ نَحْجٍ عَلَيْهِمْ يَكُونُ لَوَادِ الْإِسْلَامِ بَلَّ فِي وَقْتِ دُونِ وَقْتٍ عَلَى حَسَبِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الصَّلَاحِ وَ قَدْ حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ الْمُشْرِكِينَ أَنَّهُمْ سَأَلُوا نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَزِقَ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَسْقِطَ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ يَسْتَفِئُوا يَزُقُّ عَلَيْهِمْ كِتَابَهَا بِقُرْآنِهِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ بِمَا فِي الْآيَةِ مَا نَعْلَمُ ذَلِكَ بِهِمْ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَحْيِيَ هَلَمْ قَضَى بِنَ - كِلَابٍ وَ أَنْ يَنْقُلَ عَنْهُمْ جِبَالَ ثَمَامَةَ مَا أَجَابَهُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ مَطْلَبُ قَدْ أَقَامَ هَلَمْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ وَ كَذَا حُكْمُ مَا سَأَلْتَ الْمُفْتَرِئَةَ عَنْهُ وَ تَقَالِ هَلَمْ كَمَا قَالُوا لَنَا لَمْ يَزُرْكَ

و اگر معتزله بگویند: از کجا می دانید که اقامه معجزه برای اثبات آنکه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امام است، اصلح است؟ می گوییم: ما نمی دانیم که او در آن حال حتماً بایستی اظهار معجزه کند، بلکه می گوییم که بر او جایز می دانیم که چنین کند، و اگر هیچ راه دیگری موجود نباشد بناچار برای اثبات حجت چنین خواهد کرد و اگر انجام کاری ضروری باشد آن کار واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فساد در آن نیست و ما می دانیم که انبیاء علیهم السلام در مواقع خاص اقامه معجزه می کردند و هر روز و هر ساعتی و برای هر کسی که می خواست اسلام بیاورد اظهار معجزه نمی کردند بلکه هر وقت اراده خداوند بر آن تعلق می گرفت و آن را صلاح می دانست معجزه صورت می گرفت. خدای تعالی حکایت حال مشرکین کرده که آنها از پیامبرش صلی الله علیه و آله درخواست کردند که به آسمان بالا برود و پاره ای از آسمان را بر سر ایشان بیندازد یا اینکه کتابی بر ایشان فرود آورد تا آنها آن کتاب را قرائت کنند و کارهای دیگری که در آیه شریفه به آنها اشاره شده است اما آن حضرت چنان نکرد و از او درخواست کردند که «فَصِّي بِنِ كِلَابٍ» را زنده کند و کره های «ثمامه» را از ایشان دور گرداند. اما اجابتشان نکرد و گرچه در مواقع دیگری معجزاتی برای

أَوْضَحَ الْمُنْجَعُ وَأَبْدَأَ الْأَدْلَةَ مِنْ تَكْرِيرِ الْمُعْزَلَاتِ وَ الْإِسْطِظْهَارِ بِكَثْرَةِ الدَّلَالَاتِ ؟
وَأَمَّا قَوْلُ الْمُعْزَلَةِ : « إِنَّهُ اخْتِجَ بِمَا يَحْتَوِيهِ التَّأْوِيلُ » ، فَيَقَالُ : فَمَا اخْتِجَ عِنْدَنَا عَلَى أَهْلِ
السُّنَنِ إِلَّا بِمَا عَزَّوْا مِنْ نَصِّ النَّبِيِّ ﷺ لِأَنَّ أَوْلَيْكَ الرُّوسَاءُ لَمْ يَكُونُوا جَهْلًا
بِالْأَمْرِ ، وَ تَبَسَّ حُكْمُهُمْ حُكْمَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأَتْبَاعِ ، وَ تَقَلَّبَ هَذَا الْكَلَامُ عَلَى الْمُعْزَلَةِ فَيَقَالُ
لَهُمْ : لَمْ تَمْتَنِعُوا أَنْ تَعْرِضُوا بِلَا ضَعْفٍ مِمَّنْ يَنْهَى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ؟ وَ لَمْ تَمْتَنِعُوا فِي كُلِّ قَوْلٍ نَبِيًّا
وَ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ دَهْرٍ نَبِيًّا أَوْ أَنْبِيَاءَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ؟ وَ لَمْ تَمْتَنِعُوا مَعَ الْفَرَّانِ حَقًّا لَا
يُشَكُّ فِيهِ شَاكٌّ ، وَ لَمْ تَرْكَبُوا عُقْبًا لِلتَّأْوِيلِ ؟ وَ هَذِهِ الْمَسَائِلُ تُضْطَرُّهُمْ إِلَى جَوَابِنَا ، إِلَى
هَذَا كَلَامِ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قَبَّةٍ - ع - .

[كَلَامٌ لِأَخِيهِ الْمَشَاحِجِ فِي الرَّدِّ عَلَى الرَّيْدِيَّةِ :]

وَ قَالَ غَيْرُهُ مِنْ مُتَكَلِّمِي مَشَاحِجِ الْإِمَامِيَّةِ : إِنَّ عَاشَةَ نَحْنُ الْبَنَاتُ لَقَدْ سَأَلُونَا فِي هَذَا الْبَابِ

ایشان امامه فرمود. حکم پرستی معزله نیز همین است و به ایشان همان گفته می شود که به ما گفتند. چرا واضح ترین حجتها و روشنترین دلایل در اظهار معجزه های متعدد و استظهار به کثرت ادله ترک شده است ؟
اما قول معزله که می گویند: علی علیه السلام در امر خلافت به احادیثی استدلال کرده که قابل تأویل است. در جواب می گوئیم: به عقیده ما او در برابر اهل شوری به نصوصی از پیامبر اکرم ﷺ استدلال کرده است که ایشان آن نصوص را می شناختند. زیرا آن بزرگان جاهل به امر نبودند و حکمشان مانند حکم سایر پیروان نبوده است. و این کلام را به خود معزله برمی گردانیم و می گوئیم: چرا خداوند انبیاء بیشتری را مبعوث نکرد و در هر شهر و روستا و هر عصر و زمانی ناروز قیامت یک یا چند پیامبر نفرستاد ؟ و چرا معانی قرآن کریم را چندان تبیین نفرمود که هیچکس در آن تردید نکند و چرا قرآن را محتمل تأویل قرار داد ؟ این مسائل آنها را به جواب ما وادار می کند. نا اینجا کلام ابو جعفر بن قبه بود.

کلام یکی از بزرگان در ردّ ریڈیه

یکی دیگر از مشایخ متکلمین امامیه در باب غیبت امام زمان علیّه السلام می گوید:

عَنْ مَسَائِلَ وَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتْلُوا الْقَوْلَ بِغَيْبِهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَّبِعِي عَلَى الْقَوْلِ بِتَصَدِيقِهِ
 الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْقَوْلُ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَّبِعِي عَلَى الْقَوْلِ بِتَصَدِيقِهِ
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا بَابُ شَرْعِيٍّ وَ لَيْسَ بِعَقْلِيٍّ
 غَضِيٍّ، وَ الْكَلَامُ فِي الشَّرْعِيَّاتِ مَتَّبِعِي عَلَى الْكِتَابِ وَ الشُّعْبَةِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَإِنْ
 تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ» (۱) كُنِيَ سَهْدُ لَنَا
 الْكِتَابُ وَ الشُّعْبَةُ وَ حُجَّةُ الْعَقْلِ فَقَوْلُنَا هُوَ الْحَقُّ، وَ نَقُولُ: إِنْ جَمَعَ طَبَقَاتُ الزُّنْدَقَةِ وَ
 الْإِمَامِيَّةِ قَدِ انْتَفَخُوا عَلَى أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَكَيْفَ السُّلْطَانُ كِتَابَ اللَّهِ وَ
 عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ هَذَا الْحَلْفَتَانِ مِنْ بَعْدِي، وَ إِنَّمَا لَنْ بَعْدَنَا خَلْقٌ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ». وَ
 تَلَقَّوْا هَذَا الْحَدِيثَ بِالتَّيْسُوتِ، فَوَجِبَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ حَقًّا مِنَ الْوَعْدَةِ مَنْ يَعْرِفُ

عامه مخالفین ما از ما بر سهایی کرده اند و ایشان بایستی بدانند که سخن در
 باب غیبت امام زمان علیه السلام مبنی بر قول امامت پدران او علیه السلام است و قول بر
 امامت پدران او علیه السلام مبنی بر تصدیق پیامبر اکرم ﷺ است که امامت او و
 پدرانش را اخبار فرموده است و این از آنرو است که این موضوع بک مسئله
 شرعی است و عقلی نیست و سخن گفتن در شرعیات بایستی مبنی بر کتاب
 و سنت باشد، همچنانکه خدای تعالی فرموده است: اگر در امری منازعه داشتید
 - که مفصود امور شرعیه است - آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، پس هرگاه
 که کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم و حجت عقل گواه ما باشد، سخن ما پسندیده و
 نیکو خواهد بود. ما می گوئیم که جمیع طبقات زیدیه و امامیه اتفاق دارند که
 رسول خدا ﷺ فرموده است که من از میان شما می روم و دو شیء و نفیس و
 گرانبها در میان شما باقی می گذارم که یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت
 می باشد و آن دو خلیفه منند و از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در هشت و کنار
 حوضی کوثر بر من وارد شوند. و همه فرقه ها این حدیث را تلقی به قبول
 کرده اند، پس لازم است که همواره کتاب خدا همراه یکی از عترت باشد، همراه

التَّوْبِيلِ وَالتَّأْوِيلِ عِلْمًا يَقِينًا يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ
عَنِ الْمُرَادِ وَلَا يَكُونُ مَعْرِفَتُهُ بِتَأْوِيلِ الْكِتَابِ اسْتِثْبَاتًا وَلَا اسْتِخْرَاجًا كَمَا لَمْ يَكُنْ مَعْرِفَتُهُ
الرَّسُولِ ﷺ بِذَلِكَ اسْتِخْرَاجًا وَلَا اسْتِثْبَاتًا وَلَا اسْتِدْلَالًا وَلَا عَلَى مَا تَجَوَّرَ عَلَيْهِ
اللُّغَةُ وَغَيْرِهَا عَلَيْهِ الْمُخَاطَبَةُ بَلْ يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ وَتَبَيَّنَ عَنِ اللَّهِ بَيَانًا ثَوَمَ بِقَوْلِهِ الْحُكْمُ
عَلَى النَّاسِ، كَذَلِكَ يُجِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَتُهُ عَقْدَةُ الرَّسُولِ ﷺ بِالْكِتَابِ عَلَى يَقِينٍ وَ
مَعْرِفَتُهُ بِصِدْقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا
إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ»^(۱) فَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَعْلَاهُ وَدُونِهِ وَغَيْرِهِ هُمُ الَّذِينَ
يُخْبِرُونَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادَهُ مِنْ كِتَابِهِ عَلَى يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَ بَصِيرَةٍ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ
الْمُخْبِرُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادَهُ ظَاهِرًا مَكْتُوفًا فَإِنَّهُ يُجِبُّ عَلَيْنَا أَنْ نَعْتَمِدَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَجُوزُ
مِنْ فَتْرَتَيْنِ بِهِ مِنْ عَقْدَةِ الرَّسُولِ ﷺ يَعْرِفُ التَّأْوِيلَ وَ التَّوْبِيلَ إِذِ الْحَدِيثُ يُوجِبُ
ذَلِكَ.

۱- يوسف ۱۰۸

کسی که تأویل و تزییل کتاب الله را به علم یقینی بداند و از مراد خدای تعالی
اخبار کند همچنانکه رسول الله ﷺ از مراد آیات اخبار می فرمود، و ما بسنی
که معرفت او به تأویل کتاب از روی استنباط و اجتهاد نباشد، کما آنکه معرفت
رسول الله ﷺ از روی استنباط و اجتهاد نبود و صرفاً بر علم لغت و مخاطبات
استناد نمی فرمود بلکه مراد الله را از طریق خدای تعالی بیان می کرد تا با بیانش
حجت الهی بر مردم تمام شود، و همچنین بایستی معرفت عیزت رسول الله ﷺ
بر کتاب الهی از روی یقین و معرفت و بصیرت باشد؛ خدای تعالی در وصف
پیامبرش فرموده است: بگو این راه و روش من است، من و هر کس که از من
نحسنت کند با علم و بصیرت به خدای تعالی می خوانم، و اتباع او از اهل و
فرزندان و عترتش همان کسانی هستند که از طریق خدای تعالی با یقین و معرفت
و بصیرت مراد او را از کتاب الله باز گویند و هر گاه تخبری که از طریق خدای
تعالی مراد الله را بیان می کند ظاهر و هویدا نباشد، بر ما واجب است که معتقد
باشیم قرآن کریم از همنشینی با فردی از عیزت رسول الله ﷺ بر کنار نیست که
تأویل و تزییل آن را بداند، زیرا حدیث ثقلین آن را احباب می کند

وَقَالَ عَلِيٌّ: الْإِمَامِيَّةُ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَ
 آلَ عِصْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۱) فَوَجِبَ بِقِسْمِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا يَزَالَ
 فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ مُصْطَفَىٌّ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ النَّاسَ فِي هَذَا الْكِتَابِ جَنَسَيْنِ
 فَاصْطَفَىٰ جَنَسًا مِنْهُمْ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْخُلَفَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَ أُخَرًا مِنْهُمْ
 قَادِمِينَ فِي الْأَرْضِ مِنْهُمْ بِه حَاجَةٌ إِلَى مَذْهَبٍ وَسَائِبٍ وَمَعْلَمٍ وَمَقْوَمٍ يَجِبُ أَنْ يَتَّخِذُوا بِإِذَا بَعْضُهُمْ
 مُصْطَفَىٌّ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَجِبَ أَنْ يَتَّخِذُوا لِلْمُصْطَفَىِّ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
 بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَفَدَّ صَحَّحَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ
 أَسْبَاطَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الْمُصْطَفَوْنَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، فَوَجِبَ
 أَنْ يَتَّخِذُوا الْمُصْطَفَىَّ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ
 مِنْ لَمْ تَكُنِ الذُّرِّيَّةُ مِنْهُ لَا تَكُونُ الذُّرِّيَّةُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ فِي بَطْنِ دُونَ

علیای امامیه گفته اند: خدای تعالی فرموده است: خداوند آدم و نوح و آل-
 ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. ذرّیه ای که بعضی از ایشان از نسل-
 بعضی دیگر بودند. و بر طبق عموم این آیه واجب است که پیوسته از خاندان-
 ابراهیم ﷺ برگزیده ای باشد و این از آن رو است که خدای تعالی در این کتاب
 مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته را برگزیده و ایشان انبیاء و
 رسولان و خلفاء علیهم السلام هستند و دسته دیگر را برگزیده و به آنها امر فرموده که
 از دسته اوّل پیروی کنند و مادام که در کره زمین کسی باشد که نیازمند مذهب و
 رهبر و معلّم و نگاهبان باشد، واجب است در مقابل ایشان برگزیده ای از آل-
 ابراهیم باشد و این برگزیده از آل ابراهیم بایستی از اولاد و ذرّاری او باشد، زیرا
 خدای تعالی فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و می دانیم که رسول خدا و
 امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برگزیدگان از آل ابراهیم هستند و
 لازم است که برگزیده پس از امام حسین علیهم السلام نیز از ایشان باشد ویرا کلام «ذُرِّيَّةً
 بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» بر آن دلالت دارد. و آنگاه که ذرّیه از نسل او نباشد، آن ذرّاری
 از یکدیگر نخواهند بود و ممکن است که بعضی از این ذرّیه از یک بطن باشند،

جميعهم و كانت الإمامة قد انتقلت عن الحسن إلى أخيه الحسين عليه السلام و يجب أن يكون
 من صلبه من يتروى مقامه، و ذلك متفق قوله تعالى: «ذُرِّيَّةُ نَعُصِيهَا مِنْ بَعْضِ وَ اللَّهِ
 صَمِيعٌ عَلَيْهِمْ»، فذلت الآية على ما دلت السنة عليه.

[دلیل آخر علی وجود امام الغائب:]

و قال بعض علماء الإمامیه: كان الواجب علينا و على كل عاقل يؤمن بالله و
 برسوله و بالقرآن و بجميع الأنبياء الذين تقدم كون نبينا محمد ﷺ أن يتأمل
 حال الأمم الماضية و التروى الحالية، فإذا تأملنا وجدنا حال الرسل و الأمم المتكذبة
 شبهة بحال أنبأ و ذلك أن قوة كل دين كانت في زمن أنبياءهم ﷺ إنما كانت من
 قبل الأمم الرسل فكثرت ألباغ الرسل في عصره و دهره فلم تكن أمة كانت أطوع
 لرسولها بعد أن نبي الله ﷺ نوح و إبراهيم و موسى و عيسى ﷺ هم الرسل الذين في يده
 قبل نبينا محمد ﷺ

مانند امام حسن و امام حسين که امامت از حضرت مجتبی به حضرت سید
 الشهداء ﷺ انتقال یافت و واجب است که از او و از پشتش امامی باشد که
 جانشین او شود، و این معنای سخن خدای تعالی است که: «ذُرِّيَّةُ نَعُصِيهَا مِنْ بَعْضِ
 وَ اللَّهِ صَمِيعٌ عَلَيْهِمْ» پس آیه شریفه نیز بر همان معنایی که سنت و حدیث ثقلین بر آن
 تأکید دارد دلالت می کند.

دلیل دیگر بر وجود امام غائب علیهم السلام

یکی از علماء امامیه گفته است: بر ما و بر هر عاقلی که ایمان به خدا و رسولش
 و پیامبران پیشین داشته باشد، لازم است که در حال اتمنهای پیشین تأمل نماید، و
 اگر در احوال ایشان تأمل کنیم می یابیم که حال رسولان و اتمنهای گذشته شبیه
 حال ائت ماست و این از آن رو است که قوت هر دینی در زمان پیامبران گذشته
 مربوط به پذیرفتن و اقبال اتمنها به رسولان الهی بوده است و این خود موجب
 کثرت پیروان آن پیامبر در عصر و زمانه ایشان می شده است، و هیچ امئی را
 نمی شناسیم که مطیع تر از ائت اسلامی در برابر پیامبرش باشد، زیرا انبیاء بزرگی
 که پیش از پیامبر اکرم دایر مدار وحی و شریعت بودند عبارتند از نوح و ابراهیم

الْأُمَمِ أَنْزَلَهُمْ وَأَحْبَلَهُمْ. وَوَجَدْنَا حَالَ بَلَاغِ الْأُمَمِ اعْتَرَضَ فِي وَبَنِيهِمُ الْوَهْمُ فِي الْمُتَنَسَّكِبَةِ بِهِ لِتَرْكِهِمْ كَثِيرًا بِمَا كَانَ يَحِبُّ عَلَيْهِمْ مَحَافِظَتُهُ فِي أَثَامٍ وَسُلُوبٍ وَبَغْدَ مُضِيِّ سُلُوبِهِمْ وَكَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَإِذَا جَاءَ كُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَنْفَعُوا عَنْ كَثِيرٍ»^(۱).

وَبِذَلِكَ وَصَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَ بَلَاغِ الْكُرُونِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «فَخَلَفَ مِنْ بَنِيهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَتُوفٍ يُلْقُونَ عُقَابًا»^(۲) وَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَمِ: «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَلَسْتُ أَتُوبُهُمْ»^(۳).

وَفِي الْآيَةِ «أَنَّهُ بَلَّغَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَتَّبِعُ فِيهِمْ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَتَمَّهُ» وَفِي الْقُرْآنِ إِلَّا زَمَنَهُ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا، فَعَلُونِي

و موسی و عیسی علیهما السلام، اینها پیامبرانی هستند که احبار و آئانشان در دست مردم است و می‌یابیم که احوال این امتها به واسطه عدم محافظت و رعایت پیروانشان در زمان رسولان و یا پس از آنها دستخوش وهن و سستی گردیده است و این همان است که خدای تعالی فرموده است: رسول ما به نزد شما آمده است تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب پنهان کردید برایتان بیان کند و از بسیاری هم صرف نظر نماید.

خدای تعالی این امت‌ها را بدین صفت وصف کرده و می‌فرماید: بعد از ایشان گروهی آمدند که غاز را ضایع کردند و پیروی شهادت نمودند و به زودی گمراهی را ملاقات کنند. و خدای تعالی به این امت فرموده است: مانند کسانی نباشید که پیش از این بدانها کتاب آسمانی داده شد و مدت ایشان طولانی گردید و دل‌هایشان را قساوت فرا گرفت.

و در روایت است که: زمانی بر مردم آید که از اسلام جز اسمی نماند و از هر آن بجز رسم و خطی باقی نباشد. و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: اسلام غریبانه آغاز گردید و به زودی نیز به غریب باز گردد و خوشا بر حال شریکان، پس

بِقُرْآنِهِ» فَكَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَهْتَفُ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَرَسُولًا يُجَدِّدُ لِنَفْسِكَ الْأَمْرَ مَا أَتَمَحْنِي مِنْ رُسُومِ الدِّينِ وَاجْتَمَعَتْ الْأُمَّةُ إِلَّا مَنْ لَا يُلْتَمَسُ إِلَى اخْتِلَافِهِ، وَذَلِكَ الدَّلِيلُ الْقَلْبِيُّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ خَتَمَ الْأَنْبِيَاءَ بِحُصْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَوَجَدْنَا أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي اشْتِقَالِهَا بِالْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ وَالضَّلَالِ عَلَى الْهُدَى بِحَالٍ زَعَمَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ أَنَّ الدَّارَ الْيَوْمَ دَارُ كُفْرٍ وَتَبَسُّتْ بِدَارِ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَمْ يَجْرِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَصُولِ شُرَائِعِ الْإِسْلَامِ مَا جَرَى فِي بَابِ الْإِمَامَةِ، لِأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَمْ يَتَقَمَّ لَهُمُ بِالْإِمَامَةِ شَيْءٌ قَبْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامَ عَادِلٍ لَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ وَلَا مِنْ زُلُمِ عَبَّاسٍ الَّذِينَ حَارَزَتْ أَعْيُنُهُمْ عَلَى أَفْكَارِ الْخُلَفَاءِ، وَتَحَنُّنِ الزُّبَيْدَةِ وَعَاقِبَةِ الْمُتَكَبِّرَةِ وَكَثِيرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ ظَاهِرَةِ ظَاهِرِ الْغَدَائِدِ، فَالْأَمَّةُ فِي بُدَا الْجَائِرِينَ يُلْعَثُونَ بِهِمْ وَيُشْكِرُونَ فِي أَفْرَاسِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ، وَظَهَرَ أَهْلُ النَّسَابِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ، وَغَدِمَ اجْتِمَاعُ الْكَلْبَةِ، ثُمَّ وَجَدْنَا طَبَقَاتِ الْأُمَّةِ كُلَّهَا يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيَبْزُرُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ.

خدای تعالی در هر دوره ای رسولی را مبعوث می فرموده تا آثار و رسوم از میان رفته را تجدید کند و همه امت اسلامی - بجز کسانی که بدیشان التفات نمی شود - اتفاق دارند و دلائل عقلیه نیز بر این مطلب دلالت دارد که خدای تعالی سلسله نبوت را به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ختم فرمود و هیچ پیامبری پس از وی نخواهد آمد و امر این امت را می بینیم به جایی رسیده است که باطل بر حق و گمراهی بر هدایت غلبه کرده است به گونه ای که بسیاری پنداشته اند این سراء سرای کفر است و دارالاسلامی وجود ندارد و بر سر هیچیک از اصول شریعت اسلامی وارد نشده است آنچه که بر موضوع امامت وارد گردیده است زیرا از زمان شهادت امام حسین علیه السلام تا کنون نه از بنی امیه و نه از بنی عباس که بر اکثر مردم حکومت کرده اند، امام عادل و قیام نکرده است، با آنکه ما و زیدیه و معتزله و اکثر مسلمانان همه می گوئیم که امام بایستی عادل و ظاهر الصلاح باشد، اما امت باز بجهت حکومت های ستمکار گردیده اند و بر اموال و نفوسشان برخلاف دستور الهی حکومت می کنند و اهل فساد بر اهل حق غلبه کرده و اتحاد کلمه معدوم گشته است و می بینیم که طبقات امت یکدیگر را تکفیر کرده و

ثم نأملنا أخبار الرسول ﷺ فوجدناها قد وزعت يان الأرض تملأ قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً برجل من غيرته. فذلنا هذا الحديث على أن الضمان لا تقوم على هذه الآية إلا بقدر ما ملئت الأرض عدلاً. فإن هذا الدين الذي لا يجوز عليه الشك ولا التبديل سيكون له ناصر يؤيده الله عز وجل كما يؤيد الأنبياء والرسل كما يعقدهم بتجديد الشرائع وإزالة ما فعله الظالمون. فوجب بذلك أن تكون الدلائل على من يقوم بها وحشاً منجودة غير مغشوبة. ولقد علينا عاثة خيلاف الأثرة وسببنا أحوال البري. فذلنا أن الحق مع القائلين بالآية الاثني عشرية دون من يواهمهم من فرق الآفة. وذلنا ذلك على أن الإمام التوم هو الثاني عشر بينهم. وأنه الذي أحبر رسول الله ﷺ به ونص عليه.

و شذبه في هذا الكتاب ما روي عن النبي ﷺ في عدم الآية عليه السلام وأئمة

از يكديگر برآفت می جویند. و وقتی که در اخبار رسول خدا ﷺ تأمل می کنم می بینم که جین وارد شده است که به وسیله یکی از خاندان او زمین بر از عدل و داد می شود. همچنانکه از ظلم و جور آکنده شده باشد. این حدیث ما را دلالت می کند که ضمانت بر با نمی شود مگر آنکه زمین بر از عدل و داد شده باشد. این دینی که نسخ و تبدل ندارد. یاوری حوادث داشت که خدای تعالی او را تأیید فرماید. همچنانکه پیامبران و رسولان را که برای تجدید شرایع و نابودی کردار ستمکاران فرستاده بود تأیید کرده است و واجب است که دلائل بر وجود کسی که به چنین کاری فنام می کند موجود باشد و مفقود نباشد. و ما همه اختلافات ائمت اسلامی را دانستم و احوال همه فرق ها و بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که حق با فرقه اثنی عشریه است و نه غیر ایشان. و در این روزگار امام بر حق. دوازدهمین امام ایشان است. و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ از او خبر داده و بوجود او تصریح فرموده است.

و به زودی در این کتاب روایات پیامبر اکرم ﷺ را در عدد ائمه ملایم که

اشاعشعز. و النسخ على القائم الثاني عشر. و الاخبار بعشبه قبل ظهوره و قيامه بالشعب
 ان شاء الله تعالى.

اعراضات الزيدية.

قال بعض الزيدية: «ان الرواية التي دلت على ان الائمة اثني عشر قول اخذته
 الامامية قريباً و ولدوا فيه احاديث كاذبة».

فنقول: و بالله التوفيق: ان الاخبار في هذا الباب كثيرة و المزع و المنجأ الى نقله
 الحديث و لذلك محالوناً من اصحاب الحديث نقلوا مستفيضاً من حديث عبيد الله بن
 شعوبه ما حدثنا به اخذ بن الحسن القطان المعروف بابي علي بن عبيد بن الزاذري و هو
 شيخ كبير باصحاب الحديث قال: حدثنا ابو يزيد محمد بن يحيى بن جلف بن يزيد
 المزدني بالزني في شهر ربيع الاول سنة الثني و ثلاثمائة. عن اشعاني بن ابراهيم
 الحنظلي في سنة ثمان و ثلاثين و مائتين المروزي اشعاني بن رافعه. عن يحيى بن
 يحيى. عن هشام. عن مجاهد. عن الشعبي. عن مشروق قال: بئسنا نحن عند عبيد الله
 ابن شعوبه نعرض مصاحفنا عليه اذ قال له في سب: هل عهد اليكم نبيكم عليه السلام و

دوازده امامند خواهم آورد و تفرسی که بر امام دوازدهم و اعلان این مطلب که
 پیش از ظهور و قیامش که با شمشیر خواهد بود غیبت اخبار خواهد کرد، همه را
 ان شاء الله تعالی ذکر خواهم کرد.

اعراضهای زیدیه

یکی از زیدیه گفته است: روایتی که بر این مطلب دلالت دارد که ائمه دوازده
 تن می باشند، گفته ای است که آن را امامیه به تازگی ساخته و در این موضوع
 احادیث دروغی پرداخته اند.

و ما در پاسخ او به توفیق الهی می گوئیم: اخبار در این باب بسیار است و
 راه درست آن است که به ناقلان حدیث رجوع کنیم و محدثین اهل سنت نیز بطور
 مفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند. مسروق می گوید: نزد
 عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر وی عرضه می داشتیم.
 بناگاه جوانی توریس به وی گفت: آیا پیامبران به شما سفارش کرده است که پس

كَمْ يَكُونُ مِنْ تَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَتَحْدُثُ السَّنَ وَإِنْ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ. نَعَمْ عِنْدَ إِلَيْنَا نَبِيُّكَ ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ تَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بِعَدَدِ نَفَائِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ بَعْضَ طَرُقِي هَذَا الْحَدِيثَ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَبَعْضُهَا فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْأَثْنَى عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ. وَتَقُلُّ مُخَالِفُونَا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ تَقْلًا ظَاهِرًا مُسْتَقْبَضًا مِنْ حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْحَاقَ الدُّبُرِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي دَاوُدَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شاذَانَ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَكْوَلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ سَبْرِينَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السَّوَّائِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: بَلَى هَذِهِ الْأَكْثَةُ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَّخَ النَّاسُ لَنْزِمَ أَسْمَعَ مَا قَالَ. فَقُلْتُ لِأَبِي - وَكَانَ أَقْرَبَ إِيَّايَ رَسُولًا - مِمَّنْ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَكُلُّهُمْ لَا يَرَى مِنْهُمْ. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ طَرُقِي هَذَا الْحَدِيثَ أَيْضًا. وَبَعْضُهُمْ زَوَى «اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، وَبَعْضُهُمْ زَوَى «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» فَذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْأَخْبَارَ الَّتِي فِي بَيْتِ الْإِمَامَةِ، غَنِي

از وی چند خلیفه خواهند آمد؟ او گفت: تو گویا ای وایس سوالی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است. آری پیامبر ما ﷺ به ما سفارش کرده است که پس از وی دوازده خلیفه به عدد نفیان بنی اسرائیل خواهند بود و من بعضی از طرق این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب نص بر اثنا اثنی عشر علیه السلام گردآوری کرده ام و باز محدثین اهل سنت بطور مستفيض و ظاهراً جابر بن سمرة نقل کرده اند که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم و او فرمود: بر این ائمت دوازده تن ولایت کنند. راوی گوید: مردم فریاد کردند و من شنیدم که او چه فرمود. به پدرم که نزدیکتر به رسول خدا بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ او گفت: فرمود که ایشان همگی از قریشند و مثل و مانند ایشان دیده نمی شود.

و من طرق این حدیث را نیز گردآوری کردم و بعضی از ایشان جلین روایت کرده اند: «اثنا عشر امیراً» یعنی دوازده امیر، و بعضی دیگر روایت کرده اند: اثنا عشر خلیفه، یعنی دوازده خلیفه، اینها دلالت دارد که اخباری که در دست امامت

النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام يذكر الأئمة الاثنى عشر أخباراً صحيحة^(١).

[اَعْتَرَضَ آخِرُ:]

قَالَ الرَّبُّ يَهُوَهَ • فَإِنْ كَانَ اللهُ يَعْلَمُ مَا فِي الْقُلُوبِ قَدْ عَرَفَ أَسْمَاءَ الْإِثْمَةِ الَّتِي عَشَرَ
قَلَمَ دَقُّوا عَنْهُ نَبِيًّا وَبِمَالٍ وَجَبُوا هَذَا الْخَبْثَ الْعَظِيمَ ؟

فَقُلْنَا لَهُمْ: إِنَّكُمْ تَكْفُرُونَ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَهُ الْإِمَامَ
ثُمَّ دَخَلَ وَنُصَّ عَلَيْهِ وَأُتِيَ إِلَيْهِ وَبَيَّنَّ أَمْرَهُمْ وَشَهَرَهُمْ، فَمَا بَالُ أَهْلِ الْأُكْبَةِ دَخَبَتْ عَنْهُ وَ
تَبَاعَدَتْ مِنْهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَيْتِئِهِ. وَجَرَى عَلَيْهِ مَا جَرَى. فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ
عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَسْخُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلِمَ أَوْدَعَهُمْ كَتَبَكُمْ ذَلِكَ وَنَكَلْتُمْ عَلَيْهِ. فَإِنْ
النَّاسُ قَدْ يَذْهَبُونَ عَنِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ وَاضِحًا، وَعَنِ الْكَيْفَانِ وَإِنْ كَانَ مُشْرُوحًا كَمَا ذَهَبُوا

از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام است که ائمه دوازده تن می باشند.
 اخباری صحیح است.



اعتراض دیگر

زهدیه می گویند: اگر رسول خدا ﷺ اسماء را ده دوازده گانه را به ائمه معرفی فرموده است پس چرا از آن روی گردانیده و به چه و راست رفته و این خطای عظیم را مرتکب شده اند؟

در پاسخ به ایشان می گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا ﷺ علی را جانشین خود ساخته و امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نموده و معرفی کرده. پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا به غایبی که آن حضرت از مدینه به یثرب رفت و پراو گذشت آنچه که گذشت؟ اگر بگوئید علی را رسول خدا ﷺ جانشین خود فرار نداده، پس چرا کناهای خود را از این مطلب آکنده ساخته و درباره آن سخن می گویند. آری گاهی مردم از حق واضح و بیان روشن، اعراض می کنند. چنانچه از

١ - روى أحمد في مسنده هذا الحديث و نحوه من أربع و ثلاثين طريقاً عن جابر بن سمرة رابع المدرج ٥ ص

٨٧ إلى ص ١٠٨ ورواه الخطيب أنصاري التاريخ ١٢ ص ٣٨٢ من حديث جابر بن عبد الله بن محمد بن جابر ٢٦٢

من حديثك عبدالله بن عمرو، وأخرجه مسلم في صحيحه كتاب الامارات بطريق عديداً من حديث جابر،

عَنِ التَّوْحِيدِ إِلَى التَّلْعِيدِ. وَ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» إِلَى التَّشْبِيهِ.
(اعْتِرَاضٌ آخَرُ)

قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ: «وَيْحاً تُكَذِّبُ بِهِ دَعْوَى الْإِمَامِيَّةِ أَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام نَحَسَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ وَأَشَارَ إِلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ. ثُمَّ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ فِي حَيَاتِهِ قَبْلَ: «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ وَكَرِهَ بَدَأَهُ» فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِهِ» فَإِنَّ الْخَبَرَ الْأَثْنَاءَ عَشَرَ ضَجْجاً فَكَانَ لَا أَقْلَ مِنْ أَنْ يَتَرَفَّهَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيَتَرَفَّ حَوَاضِ شَيْبَتِهِ بَلَاءً يَبْلُطُ هُوَ وَهُوَ هَذَا الْفُلُطُ الْعَظِيمُ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: بِمِ قُلْتُمْ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام نَحَسَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ؟ وَ مَا ذَلِكَ الْخَبَرُ؟ وَ مَنْ زَوَّاهُ؟ وَ مَنْ تَلَفَّاهُ بِالْقَبُولِ؟ قُلْتُمْ نَحِيدُوا إِلَى ذَلِكَ شَيْباً. وَإِنَّمَا هُوَ حِكَايَةُ وَلَدَهَا قَوْلُهُ نَأَلُوا بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ. لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ. لِأَنَّ الْخَبَرَ بِذِكْرِ الْأَيْمَةِ الْأُخْرَى عَشَرَ عليه السلام فَذَوَاهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ. عَنِ الشَّيْخِ عليه السلام وَالْأَيْمَةِ عليه السلام. وَ لَقَدْ أَخْرَجْتُ مَا

توحيد روی بر تافته و به اِلحاد افعال می کنند و از آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اعراض کرده و به تشبیه می گرانند.

مرا حجتاً که می آورند

اعتراضی دیگر

زیدی می گویند: از جمله اموری که ادعای امامت را باطل می سازد این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد عليه السلام بر امامت اسماعیل مصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معرفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانچه درباره فرزندم اسماعیل بدا کرد. پس اگر خبری که آنکه را دوازده تن می داند صحیح بود. لا اقل بایستی جعفر بن محمد و خواص اصحابش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشود.

در جواب ایشان می گوئیم: از کجا می گوئید که جعفر بن محمد عليه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و حز این نیست که این خبر را کسانی ساخته اند که قائل به امامت اسماعیلند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده اند و من

رَوَى عَنْهُمْ فِي ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: «مَا بَدَأَ بِهِ فِي شَيْءٍ رَحِمَا بَدَأَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنَّهُ يَقُولُ مَا ظَهَرَ بِهِ قَوْلُهُمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذَا احْتَرَمَهُ فِي خَبَائِطِهِ لِيَعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ يَقْدِرُ. وَنَعْنَدُنَا مَعَ رَعْمٍ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُوهُ التَّوَهُُّدَ فِي شَيْءٍ لَمْ يَتَلَسَّهَ أَشْخَسٌ فَلَهُوَ كَافِرٌ وَالْعَرَاءَةُ مَيْتَةٌ وَاجِبَةٌ. كَمَا رَوَى عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

خَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الطَّطَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: خَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّزَازِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْكَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هُبَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي بَصِيرٍ وَشَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَبْدُوهُ فِي شَيْءٍ التَّوَهُُّدَ لَمْ يَتَلَسَّهَ أَشْخَسٌ فَلَهُوَ كَافِرٌ وَمَيْتَةٌ».

وَإِنَّمَا الْبَدَاءُ الَّذِي يُشَبَّهُ إِلَى الْإِمَامِيَّةِ الْقَوْلُ بِهِ هُوَ ظُهُورُ أَشْخَافِهِ. يَقُولُ الْقَرِيبُ بَدَأَ بِ شَخْصٍ أَوْ ظَهَرَ لِي لَا بَدَأَ نِدَاءَهُ. تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَكُنْتُ يَتَخَسَّ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامِيَّةِ مَعَ قَوْلِهِ فِيهِ: «إِنَّهُ عَاصِي لَا

آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده ام. اما گفته او که فرموده است: خداوند در هیچ امری بداند نکرد چنانکه درباره فرزند اسماعیل بداند کرده او در این کلام می فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنانکه درباره فرزند اسماعیل ظاهر شده زیرا او را در حیاطم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که در روز آن را نمی دانسته کافر است و بیزار از او واجب است. چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است.

ابوبصیر و شاعه از امام صادق علیه السلام چنین روایت کنند که فرمود: هر کس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که در روز آن را نمی دانسته است پس بایستی از او بیزار باشید و بدانی که به امامیه نسبت داده می شود که آن را می گویند عبارت از آشکار شدن امر حقایق است. عرب می گوید: بدانی شخص بعضی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه یسپانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است.

و چگونه امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است در حالی که

يُفْسِدُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى الْقَطَّازُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْسَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَنْصَرِيِّ، عَنْ بَقُوبَ بْنِ بَزْدَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي - عَمْرِو، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَابِعٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ إِسْهَاعِيلَ، فَقَالَ: عَاصٍ، لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَقُوبَ بْنِ بَزْدَةَ، وَابْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَعْمَانَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّادَةَ قَالَ: «كَثُرَتْ إِسْهَاعِيلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَرَّانٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ - صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَنِي زَجَلٌ فَقَالَ لِي: «ثَعَالُ خَفَى أَرِيكَ ابْنُ الرَّجُلِ قَالَ: قَدْ ذُبْتُ ثَقَفٌ، قَالَ: لَجَاءَ بِي إِلَى لُزْمٍ يَقْرَبُونَهُ، فِيمَا إِسْهَاعِيلُ بْنُ حَنْفَرٍ، قَالَ: فَعَزَّجْتُ مَشْهُومًا فَبَعَثْتُ إِلَى الْحَجَّارِ فَإِذَا إِسْهَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مَتَعَلِّقٌ بِالسَّيْلِ يَبْكِي قَدْ بَلَ أَشْنَاءُ الْكُفَّةِ يَدْعُو بِهِ، قَالَ:

درباره او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدراتم ندارد.
حسن بن راشد می گوید از امام صادق علیه السلام درباره اساعیل پرسش کردم، فرمود:
او عاصی است و شباهتی به من و پدراتم ندارد.

عبید بن زراره می گوید از اساعیل نزد پدرش امام صادق علیه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدراتم نمی باشد.

ولید بن صبیح می گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی میگسار برد و اساعیل بن جعفر در میان ایشان بود، گوید آندوهناک از آنها خارج شدم و به بیت الله در آمدم و ناگهان اساعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیب او بجهه بود و گریه می کرد و پرده های کعبه را به اشک دیده خود تر کرده بود، گوید

فَعَرَجْتُ أَشْنَدُ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ حَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ، فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ أَجَدُ بِأَسْتَارِ الْكَفَّةِ قَدْ بَلَّهَا بِدُمُوعِهِ، قَالَ: قَدْ كُتِبَ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَعَلَّ ابْنِي ابْنِي بِشَيْطَانٍ يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِهِ.

وَقَدْ رَوَى أَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا فِي صُورَةِ وَصِيِّ نَبِيٍّ، فَكَيْفَ يَحْضُرُ أَنْ يَنْصُ عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ مَعَ صِحَّةِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْهُ فِيهِ ۱۲.

[اعترض آخر:]

قَالَتِ الرَّائِدَةُ: «بِأَيِّ شَيْءٍ تَدْعُمُونَ إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ وَمَا خُشِّكُم عَلَى الْإِسْمَاعِيلِيَّةِ الْغَائِلَةِ بِإِمَامَتِهِ؟»

قُلْنَا لَهُمْ: نَدْفَعُ إِمَامَتَهُ بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ بِالنُّصِّ عَلَى الْأَيَّةِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِمَوَاقِفِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ. قَالُوا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ بِالنُّصِّ عَلَى الْأَيَّةِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ لَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

بمرون آدم و می دیدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نسله است، دوباره بازگشتم و او را دیدم که پرده های خانه خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است. گوید این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او در می آید، و روایت شده است که شیطان به صورت نبی و یا وصی پیامبری در نمی آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد در حالی که سخن موی را درباره وی بیان کرده است.

اعترضی دیگر

زبدته می گویند: به چه دلیلی امامت اسماعیل را مردود می دانید و دلیل شما علیه اسماعلیه که او را امام می دانند چیست؟

در جواب ایشان می گوئیم: امامت او را به واسطه همین اخباری که ذکر کردیم، و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است و همچنین به واسطه فوت او در زمان حیات پدرش رد می کنیم و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است در همین کتاب ذکر خواهیم کرد.

وَأَمَّا الْأَخْبَارُ الرَّارِدَةُ بِمَوْتِهِ فِي حَيَاةِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَا خُذْنَاهُ أَبِي (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ خُذْنَا
 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ
 وَالحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ قَالَ
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) : لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ أَمْرُوتُ بِهِ وَهُوَ مُسْتَجِنٌ أَنْ يُكْشَفَ عَنْ ذَهَبِهِ
 فَتَبَلَّتْ حَبَّتُهُ وَذَكَّتْ وَنَحَرَتْ ثُمَّ أَمْرُوتُ بِهِ فَطُغِيَ ثُمَّ قُلْتُ : اكْبِسُوا عَنْهُ فَتَبَلَّتْ أَنْفُسًا
 جَنَّتُهُ وَذَكَّتْ وَنَحَرَتْ ثُمَّ أَمْرُوتُهُمْ فَطُغَوْا ثُمَّ أَمْرُوتُ بِهِ فَغُسِّلَ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَذَكَرْتُ
 لَقُلْتُ : اكْبِسُوا عَنْ ذَهَبِهِ فَتَبَلَّتْ جَنَّتُهُ وَذَكَّتْ وَنَحَرَتْ وَغَوَّذْتُ ثُمَّ قُلْتُ : دَرَجُوا
 لَقُلْتُ : يَا أَيُّ شَيْءٍ عَوَّذْتُ؟ قَالَ : بِالْفَرَآئِ.

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ : فِي هَذَا الْحَدِيثِ قَوَائِدُ أَحَدُهَا الرُّخْصَةُ بِتَشْبِيلِ جَنَّتِهِ
 الْيَتْبَ وَذَكَّتِهِ وَنَحَرِهِ قَبْلَ الْغُسْلِ وَبَعْدَهُ، لِأَنََّّهُ مِنْ شَيْءٍ مِثْلِ قَبْلِ الْغُسْلِ بِمَرَاتِنِهِ فَلَا
 غُسْلَ عَلَيْهِ، فَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ مَا تَبَرَّدَ فَقَلْبِيهِ الْغُسْلُ وَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ الْغُسْلِ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ.

اما اخباری که به فوت او در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است:
 سعید بن عبدالله اعرج گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون اسماعیل مُرد و
 پوششی روی افکند بودند، دستور دادم رویش را کشوند و پیشانی و چانه و
 بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانند، دیگر بار گفتم رویش را
 بکشاید و برای بار دوم پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم
 رویش را بپوشانند و دستور دادم غسلش دهد و کفنش کنند و بر او در آمدم و
 گفتم رویش را بکشاید و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و او را
 تعویذ کردم و گفتم او را در گور نهید، راوی گوید: عرض کردم به چه او را تعویذ
 کردید؟ فرمود: به قرآن.

مؤلف این کتاب گوید در این حدیث فوائد چندی نهفته است: اول رخصت
 بوسیدن پیشانی و چانه و بالای سینه متوفی است، چه پیش از غسل باشد و چه
 پس از آن، منتهی اگر پیش از غسل هنوز حرارت بدن متوفی زایل نشده باشد
 غسلی بر او واجب نیست و اگر پس از سرد شدن متوفی باشد، بابت غسل مس
 مهت غایب؛ و اگر پس از غسل دادن متوفی باشد غسلی ندارد و اگر در حدیث ذکر

فَلَوْزَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اغْتَسَلَ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْ لَمْ يَغْتَسِلْ لَغَلَبْنَا بِذَلِكَ أَنَّهُ مَشَى
فَبَلَ الْعُسْلِي بِمَرَاتِيهِ أَوْ بَعْدَ مَا بَرَدَ.

وَالْخَبَرُ عَائِدَةٌ أُخْرَى وَ هِيَ أَنَّهُ قَالَ: أَمَرْتُ بِهِ تَغْسِلَ وَلَمْ يَغْلَ غَسَلْتُهُ. وَ فِي هَذَا
الْحَدِيثِ أَيْضًا مَا يَحْتَطِلُ إِمَامَةُ إِسْمَاعِيلَ لِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ إِذَا حَضَرَ^(۱).

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ
الصُّنَّارِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ نَوْحٍ: وَ تَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَشِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعْبَةَ،
عَنْ أَبِي كَهْشَمٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا حَضَرَ
الْمَوْتَ شَدَّ بَلْبِيهِ وَ عَطَأَ بِالْمِخْفَةِ، ثُمَّ أَمَرَ بِتَهْنِيقِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَشْرِهِ دَعَا بِكَلْبِهِ وَ كَتَبَ فِي
حَاشِيَةِ الْكَلْبِ: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

شده بود که امام صادق علیه السلام، پس از بوسیدن غسل کرده یا نه، می دانستیم که
مس قبل از غسل او، در حال گرمی جنازه بوده و با پس از سرد شدن آن
فایده دیگر خبر آن است که در آن فرمود «دستور دادم غسلش دهم» و
نرمود «غسلش دادم» و این خود دلیل است که اسماعیل امام نبوده است، زیرا
اگر امامی بر جنازه امامی حاضر شود، بایستی هو جنازه را غسل دهد و لا غیر.
حبر دیگری که بر فوت اسماعیل در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین
است: آبی که شمس گوید من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق علیه السلام بر
بالینش نشسته بود و چون مرگ او فرا رسید جانه هایش را بست و ملحفه ای بر
وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شده کفنی حواست
و در حاشیه آن نوشت: «اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله» یعنی اسماعیل شهادت
می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

۱- چه بنظر لایحه نمک آن مخالف الامام ابی وریث بن الامام لا یغسله الا الامام مع جمع سه ها لا تدل علی
و حرب الباشرة ایفا لایله علی آن ولی الامام ابی الشعیب هر الامام القدی بعد سرا، چنانچه آنک نموده او امر می بغسل
باید آن برضاه این عاب. و فی التمهید ج ۱ ص ۳۲۱، و الامام صاحب ج ۱ ص ۳۰۷ مات کوفته غسل افقت طریق
صحيح اعلانی عن مطروقة من عمار قال حاضری امر عبد الله علیه السلام فی آخر طریقه عن نوحیه بالاشهاد ثم اعطى رأسه بالشر
و لم یبه ثم أقبل علی حید. مع جملة ۱۱۰۰ - حید. ثم أقبل علی حید لکلاً. ثم أقبله بالما. القراج ثم أقبل علی حید الما
بالکافور و الما، القراج و الطرح دبه سج و دعات سعده

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَظَرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ مَرْثَةَ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدٍ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ قَاتَلَتْهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى الْقَبْرِ أَرْسَلَ نَفْسَهُ فَقَعَدَ عَلَى جَانِبِ الْقَبْرِ ثُمَّ بَنَى فِي الْقَبْرِ. ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِإِبْرَاهِيمَ وَلَدِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَثَابٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ تَبِ هَاشِمٍ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا خَدَامٍ وَلَا رِدَاءٍ.

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ خَرِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَالْأَرْطُقِيِّ ابْنِ عَمِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عِنْدَ إِسْمَاعِيلَ حِينَ قُبِضَ. فَلَمَّا رَأَى الْأَرْطُقِيُّ جُرْعَةً قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدَّمَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم. قَالَ: فَارْتَدَّعَ. ثُمَّ قَالَ: صَدَقْتُ أَنَا لِلَّهِ التَّوَكُّلُ أَشْكُرُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْصِ الْفَطَّارِ - رحمه الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَأَوْحَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُمَانَ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: خَضَعْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛ فَرَأَيْتُ

مُروءه مولای محمد بن خالد گوید: چون اسماعیل مُرد، امام صادق عليه السلام ناکنار قبر او پیش آمد، خود را رها کرد و بر کنار قبر نشست، اما در قبر فرو نهد و فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در مرگ فرزندش ابراهیم چنین کرد.

مردی از بنی هاشم گوید: وقتی اسماعیل مُرد، امام صادق عليه السلام نزد ما آمد و در جلوی تابوت بی کفش و رداء حرکت می کرد.

اسماعیل بن جابر و ارقط بسرعموی امام صادق عليه السلام گوید: وقتی اسماعیل قبض روح می شد، امام صادق عليه السلام مُرد وی بود، چون ارقط بی نابی آن حضرت را دبد عرض کرد: ای ابا عبدالله، رسول خدا نیز از دنیا رفت، راوی گوید: امام خودداری کرد و فرمود: امروز از تو متشکرم.

ابو کهمس گوید: در مرگ اسماعیل فرزند امام صادق عليه السلام حاضر بودم و آن

أَبَاعْتَدَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ سَجَدَ سَجْدَةً فَأَطَالَ السُّجُودَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَبْلًا وَ نَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةً أُخْرَى أَطْوَلَ مِنَ الْأُولَى ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَدْ خَضَعَهُ الْمَوْتُ فَفَتَقَتْهُ زَوْنَةُ لِحْيَتِهِ وَ عَطَى عَلَيْهِ يَدَهُ ثُمَّ قَامَ وَ قَدْ رَأَيْتُ وَجْهَهُ وَ قَدْ دَخَلَتْ يَدُهُ فِي أَهْرِمْ حَقٍّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ . قَالَ : ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْرَلَهُ فَكَتَبَ سَاعَةً ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا مُدْهِجًا فَكُنْجِلًا عَلَيْهِ بَابُ غَيْرِ الثِّيَابِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِ وَ وَجْهَهُ غَيْرَ الَّذِي دَخَلَ بِهِ فَأَمَرُوا نِسَاءً فِي أَهْرِمْ حَقٍّ إِذَا فَرَعُوا مِنْهُ دَعَا بِكَتِفِهِ فَكَتَبَتْ فِي حَاشِيَةِ الْكَتِفِ «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» .

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُبَيْسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ طَرْبِفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : مَاتَ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَحَّاهُ عَنْهَا سَنَةً ثُمَّ مَاتَ لَهْ وَكَذَلِكَ أَخُو فَتَنَحَّاهُ عَنْهَا سَنَةً ثُمَّ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فَتَنَحَّاهُ عَنْهُ جَزْأً شَدِيدًا فَقَطَعَ التَّوْحُ . قَالَ : فَقِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَبَاخُ فِي دَارِكَ ؟ فَقَالَ : إِنْ رَشَوُا اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا مَاتَ خَمْرُهُ «لَيْتَ كَيْفَ

حضرت را دیدم که سجده ای کرد و آن را طولانی ساخت، آنگاه سر از سجده برداشت و کمی در وی نگاه کرد و رویش را نگر بست، سپس سجده دیگری کرد که طولانی تر از سجده اول بود، آنگاه سر برداشت و در حالی که اسماعیل مُرده بود؛ چشم او را بر هم نهاد و چانه اش را بست و به نحفه ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثر بود که خدا می داند؛ برخاست و داخل منزلی شد و پس از ساعتی درنگ، در حالی که آراسته، مَغَطَّر، سُرْمه کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره اش آن چهره قبلی نبود و درباره او دستورانی داد و چون از آن کار فارغ شد، گفتن او را خواست و بر حاشیه آن نوشت: إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . یعنی: اسماعیل شهادت می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست

حسن بن زید گوید: دختری از امام صادق علیه السلام فوت کرد و یک سال بر او نوحه کرد؛ دیگر بار پسری از آن حضرت فوت کرد و یکسال هم بر او نوحه نمود؛ آنگاه اسماعیل فوت کرد و امام نوحه را قطع کرده و بر او جَزْأً سَدِیدی نمود، راوی گوید به امام صادق علیه السلام گفتند: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! آیا در خانه شما نوحه

حَرْزُهُ لَا نَوَاصِي لَهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ هَنْبَلٍ الدَّقَائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَتْلُوهُ بْنُ بَرْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قَسَّالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: لَمَّا خَضَعَتْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوَفَاءُ خِرْعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَزَعًا شَدِيدًا، قَالَ: لَقَدْ عَمَضْتُ دَعَا بَعْضِمْ حَسْبِي أَوْ جَدِيدِ فَلَبِثْتُ ثُمَّ تَسَرَّحَ وَ خَرَجَ بِأَمْرِ وَ تَهْنَى، قَالَ: فَعَالٍ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: حُجِّلْتُ فِدَاكَ لَفَدْ ظَنَّا أَنْ لَا يَسْتَعِجَ بِكَ زَمَانًا بِمَا زَالَمْنَا مِنْ جَزَعِكَ، قَالَ: «إِنَّا أَهْلُ تَيْبٍ نَحْزَعُ مَا مَنَّا تَلَوُّ الْمُصِيبَةِ، فَإِذَا تَوَلَّكَ حَسْبُنَا».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَائِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عِبَادُ ابْنِ يَتْلُوهُ الْأَنْدَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْبَةُ بْنُ عِبَادٍ الْعَابِدِيُّ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ فَرَضْنَا مِنْ جَنَازَتِهِ جَلَسَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ جَلَسْنَا حَوْلَهُ وَ هُوَ مُطَبَّقٌ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «أَيُّهَا الثَّامِسُ إِنَّ هَلِيمَ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ الْبُيُوتِ لِأَهْلِهَا».

می شود؟ فرمود رسول خدا ﷺ وقتی حمزه شهید شد فرمود: با بستی بر حمزه گریه کنند چرا که او زنان گریه کن ندارد.

محمد بن عبدالله کوفی گوید: چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را رسید آن حضرت سخت بی تابی نمود، راوی گوید چون چشمان او را بست یک پیراهن پاکیزه و شسته و یا نو طلب کرد و آن را بر تن نمود، سپس محاسن خود را شانه کرد و بیرون آمد و دستوراتی داد، آنگاه یکی از اصحابش گفت: فدایت شوم وقتی بی تابی شما را دیدیم پنداشتیم تا مدتی از شما بی بهره خواهیم بود و امام فرمود: ما اهل بیتی هستیم که تا مصیبت نیامده بی تایی و چون فرود آمد بر دبار خواهیم بود.

عثمیه بن عباد عابد گوید: وقتی اسماعیل بن جعفر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ درگذشت و از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نشست و ما هم به گرد او نشستیم و آن حضرت به زمین می نگرست، آنگاه سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا دار جدائی و سرائی کج مدار است و خانه ای مسنوی و اسنوار بیست با

اشنواہ علیٰ أن یراقی المألوف حرفة لا تدفع ولوعة لا ترد وإنما يتفاضل الناس بحسن
التزاور وصحة الفكر. فمن لم يتكلم أضاء تكلمه أعموه. ومن لم يتقدم قدأ كان هو المتقدم
دون الزائد. ثم تمثل عليه السلام يقول أبي خراش الهذلي يرقى أضاء.

ولا تخشني أني تناسبت غفدة • ولكني شعري يا ألبهم جبل^(۱).

[اعتراض آخر:]

قالت الزائدة: «لو كان خبر الأئمة الاثنى عشر صحيحاً لما كان الناس يتكلمون بقدر
الصادق جعفر بن محمد عليه السلام في الإمامة حتى يقول طائفة من الشيعة بعنبدالله و طائفة
بإسماعيل و طائفة تتخبر. حتى أن الشيعة منهم من امتنع عن عبد الله بن الصادق فلما لم يجد
عنده ما أراد خرج و هو يقول: إلى أين؟ إلى المرجئة؟ أم إلى القدرية؟ أم إلى الحرورية؟
وإن موسى بن جعفر سبعة يقول هذا فقال له: «لا إلى المرجئة. و لا إلى القدرية. و لا إلى

آنکه جدائی از دلبستگان شراره ای است که دفع نشود و سوزشی در او نیست که
باز نگردهد، و مردم در این میدان به واسطه حسن عزاداری و تفکر صحیح از
بکد بگر سبقت می جویند و کسی که بر داغ برادرش ننشیند برادرش او را
داغدار کند، و کسی که فرزندان او را به گور نرسند فرزندان او را به گور خواهد
فرستاد. سپس به این شعر ابی خراش هذلی که در رثای برادرش گفته است تمثل
جست: گمان مبر که پیان دوستی نو را فراموش کردم، اما ای ببنی شکسته!
شکبیانی من زیباست.

اعتراضی دیگر

زبدیه می گویند: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از فوت امام
جعفر صادق عليه السلام شک و تردید در امامت نمی کردند تا به غایبی که طایفه ای از
شیعه گفتند امام عبدالله است و طایفه ای دیگر گفتند امام اسماعیل است و
طایفه ای هم متحیر شدند و یکی از ایشان عبدالله بن صادق را آزمود و چون او
را شایسته ندید از نزد او پیرون آمد و گفت به کجا روکنم؟ آیا به مرجئه یا قدریه
یا حروریه؟ و موسی بن جعفر سخن او را شنید و فرمود: به به مرجئه و نه به

الحزوبية. ولكن إلى». فانظروا بينكم وجهي يبطل خبر الاثنى عشر أخذها خلوش عبيد الله للإمامية. والثاني إقبال الشيعة إليه. والثالث خبرتهم عند ائمتنا. والرابع أنهم لم يقرروا أن إمامهم موسى بن جعفر حتى دعاهم موسى إلى تبسم. وفي هذه المدة مات لهم زرار بن أعين وهو يقول والمصحف على صدرهم: «اللهم إني أئمتهم من أئمت مائتة هذا المصحف».

فلما علم أن هذا كله عروء من القول ورؤوف. وذلك أننا لم ندع أن جميع الشيعة غزف في ذلك القصير الأيم الاثنى عشر عليهم السلام بأئمتنا. وإنما قلنا: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أخبر أن الأئمة بقعة الاثنا عشر، الذين هم خلفاؤه وأن غلام الشيعة قد ذروا هذا الحديث بأئمتنا. لا يتكبر أن يتكبر فيهم واحد أو اثنان أو أكثر لم يستمروا بالحديث. فأما زرار بن أعين فإنه مات قبل انصراف من كان ولده يعرف الخبر ولم يكن سمع بالنس على موسى بن جعفر عليه السلام من حيث قطع الخبر عذوه فوضع المصحف

قدزبه و نه به خروپيه. ولكن به سوى من رو كن. پس بنگريد كه خبر دوازده امام به چند طريق باطل مي شود. يكي جلوس عبدالله به مسند امامت. دوم اقبال شيعه به او. سوم سرگرداني شيعه موفع امكان او. چهارم آنكه ايشان نمي دانستند امامشان موسى بن جعفر است. تا آنكه او ايشان را به جانب خود فرا خواند. و در خلال اين مدت. فقيه ايشان زرار بن أعين درگذشت و در حالي كه قرآن روي سینه اش بود مي گفت: خدايا! من كسي را امام مي دانم كه اين قرآن امامتش را اثبات كند.

و ما به ايشان مي گوئيم: اينها همه قريب و آراستن سخن به دروغ است. ريرا ما مدعي نبستيم كه همه شيعة در آن عصر دوازده امام را به نام مي شناختند بلكه ما مي گوئيم رسول خدا صلى الله عليه وآله خبر داد. است كه ائمه پس از او دوازده امامند و دانشمندان شيعه اين حديث را با نام ائمه روايت كرده اند و انكار غي كنيم كه در ميان شيعه يك نفر يا دو نفر و يا بيشتر باشند كه اين حديث را نشنیده باشند. اما زرار بن أعين. پس او كس فرستاد تا درباره خبر امام پس از حضرت صادق تحقيق كند و پيش از آنكه آن غايبه باز گردد. وفاتش فرا رسيد

الَّذِي هُوَ الْقُرْآنُ عَلَى صَنْدِيهِ. وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ مِنْ يَثِيبِ هَذَا الْمُضْحَكِ إِمَامَتَهُ، وَ هَلْ يَنْفَعُ الْغُفْبَةَ الْمُتَدَبِّرِينَ عِنْدَ اخْتِلَافِ الْأَخْبَرِ عَلَيْهِ إِلَّا مَا فَعَلَهُ زُرَّارَةُ، عَلَى أَنَّهُ قَدْ قِيلَ: إِنَّ زُرَّارَةَ قَدْ كَانَ عَلِيمًا بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِمَامَتِهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ عُثْبَةَ لِیُتَرَفَّ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ لَهُ إِظْهَارُ مَا يَقْلَمُ مِنْ إِمَامَتِهِ أَوْ يَنْشَغِلُ النَّفْسُ فِي كِبَانِهِ، وَ هَذَا أَشْبَهَ بِفَضْلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَهْنَبٍ وَ الْأَمِينِ بِمَقَرَّتِهِ.

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَدَنِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - هاشم قال: خَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ عُثْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: كُنْتُ بِلَرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِي اللَّهُ أَخْبَرَنِي عَنْ زُرَّارَةَ هَلْ كَانَ يَتَرَفَّ عَلَى - أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَعَلْتُ لَهُ: قَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُثْبَةَ لِیُتَرَفَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَوْصَى الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: إِنَّ زُرَّارَةَ كَانَ يَتَرَفَّفُ أَمْرَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِیُتَرَفَّفَ مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَزِيعَ النَّفْسُ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ -

و هنوز نص بر امامت موسی بن جعفر را ننشیده بود بطوری که بقی حاصل کند و قطع عذر او بشود. پس قرآن را روی سینه خود گذاشت و گفت: خدا یا من به امامت کسی معتمد که این قرآن امامتش را ثابت می کند و آیا شخص فيه مندب این هنگام اختلاف امر جز آن می کند که زراره کرد؟ علاوه بر این گفته اند که زراره به امر موسی بن جعفر و امامت او علم داشت ولی پسرش عُبَید را فرستاد تا از موسی بن جعفر علیه السلام تحقیق کند که آیا حایز است اظهار امامت او را بنماید، با آنکه با کبان امامت او، تعبیه نماید. و این قول با فضل زُرَّارَةَ بْنِ أَهْنَبٍ و معرفت او مناسبتر است.

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم ای فرزندی رسولی خدا، مرا از حال زراره خبر ده. آیا حق پدرت امام کاظم علیه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری، گفتم پس چرا پسرش عُبَید را فرستاد تا با خبر شود که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره به مقام امامت پدرم عارف بود و نص امام صادق علیه السلام را درباره او می دانست و جز این نیست که پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب خبر کند که آیا

أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. رَأَى أَنَّهُ لَمْ أَبْلُغْ عِنْدَ ابْنِهِ طَوْلَ مَا يَظْهَرُ مَوَاقِفَهُ فِي أَبِي الْحَسَنِ فَلَمْ يُجِبْ أَنْ يَنْدَ عَلَى ذَلِكَ دُونَ أَهْلِهِ. فَرَفَعَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مَنْ أَتَيْتَ هَذَا الْمُصْحَفَ إِمَامَتَهُ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ الْحَبَرُ الَّذِي اخْتَلَجَتْ بِهِ الرُّيُوثُ لَيْسَ فِيهِ أَنْ يُرَازَةَ لَمْ يَغْرِفْ إِمَامَتَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّمَا فِيهِ أَنَّهُ بَقِيَ ابْنَةُ عُثَيْدٍ لِيَسْأَلَ عَنْ الْحَبَرِ.

خَدَّئْنَا أَيْ - قَالَ: خَدَّئْنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْبُوسٍ الْقَطَّارُ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْبُوسٍ ابْنِ عِثْرَانَ الْأَنْصَرِيِّ. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَلَالٍ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دُرَّازَةَ. عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا بَقِيَ دُرَّازَةُ عُثَيْدُ ابْنَةُ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسْأَلَ عَنْ الْحَبَرِ بَقِيَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا انْشَدَ بِهِ الْأَمْرَ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ: مَنْ أَتَيْتَ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفَ فَهُوَ إِمَامِي. وَ هَذَا الْحَبَرُ لَا يَوْجِبُ أَنَّهُ لَمْ يَغْرِفْ. عَلَى لَوْ رَأَوْنِي هَذَا الْحَبَرَ أَحْمَدُ بْنُ جَلَالٍ وَ هُوَ يَخْرُجُ عَنْهُ مَشَاجِئُنَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ.

خَدَّئْنَا شَيْعَتُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: سَمِعْتُ شُعْبَةَ بْنَ

برای او جایز است که تنگی را که اظهار امر امامت و نص بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا درباره پدرم کلامی بگوید، او دوست نداشت بی دستور امام سخنی بگوید. قرآن را برداشت و گفت: بار خدا یا امام من از فرزندانِ جعفر بن محمد علیه السلام است و کسی است که این قرآن امامی او را اثبات کرده باشد.

و خبری هم که دیدیم بدان احتجاج می کنند نمی گوید که ذراره عارف به امامت موسی بن جعفر نبود، بلکه می گوید پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند.

محمد بن عبدالله بن ذراره از قول پدرش می گوید: وقتی ذراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد مُصْحَف را گرفت و گفت: کسی که این مُصْحَف امامت او را اثبات کند امام من است و این خبر نمی گوید که او عارف به امام بود، به علاوه راوی آن خبر احمد بن جلال است، و او نزد مشایخ ما مجروح و غیر موثق است.

عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ: مَا زَأْنَا وَلَا سَمِعْنَا بِمُشْتَبِعٍ وَجَعَ عَنِ الشَّيْخِ إِلَى التَّضَبُّبِ إِلَّا أَحْمَدُ بْنُ حَلَالٍ.
وَكَاثِلُو يَقُولُونَ: إِنَّ مَا نَعَزُّهُ بِرِوَايَتِهِ أَحْمَدُ بْنُ حَلَالٍ فَلَا يَجُوزُ اسْتِغْنَاءُهُ. وَفَدَّ عَلَيْنَا أَنَّ
الشَّيْخَ وَالْأَمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَشْفِقُونَ إِلَّا لِيَنِ الرَّحْمَنُ اللَّهُ يَهْتَدِ. وَالشَّافِعِيُّ فِي الْإِمَامِ
عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ. وَفَدَّ ذَكَرَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَتْ وَجْهَهُ مِنْ رَبِّهِ يَوْمَ الْفَيْبَانِ
خَدَّتْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام - قَالَ: خَدَّتْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الصَّفَّارُ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانِ. عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْقَتَّاسِ. عَنْ مَرْزُوقِ بْنِ عَتِيدٍ. عَنْ
دُرُسِّ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ بَنُو
بَدْرٍ زُرَّارَةَ بْنَ أَغْبَنِ فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنِّي سَأَلْتُ وَجْهَهُ مِنْ رَبِّي يَوْمَ الْفَيْبَانِ فَهَيَّئْ لِي. وَتَجَنَّبَ
إِنْ زُرَّارَةَ بْنَ أَغْبَنِ لَمَعَسَ عَدُوْنَا فِي اللَّهِ. وَ أَحَبَّ وَلِيْنَا فِي اللَّهِ».

خَدَّتْنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: خَدَّتْنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ: وَ
مُحَمَّدُ بْنُ بَعْثِيِّ الْقَطَّارِ جَمِيعاً. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ. عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ. عَنْ أَبِي أَبِي عَتَمٍ.
عَنْ أَبِي الْفَتَّاسِ النَّضَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَرْهَقُهُ أَحَبُّ

سعد بن عبدالله گوید: بدیدیم و نشنیدیم که کسی از مذهب تشیع برگردد و
ناصبی شود. مگر احمد بن هلال که چنین کرد، و می گفتند هر روایتی که تنها
احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد عمل به آن جایز نیست. و می دانیم که
پیامبر و ائمه علیهم السلام شفاعت کسی را نمی کنند مگر آنکه خداوند دین او را بپسندد و
کسی که در امام نرود کد بر دین خدا نیست و موسی بن جعفر عليه السلام فرموده
است که فردای قیامت از پروردگار عطا و بخشش برای زراره خواهد خواست.
دُرُسْتُ بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده
است که وقتی نزد او از زُرَّارَةَ بنِ أَغْبَنِ نام برده شد فرمودند: به خدا سوگند روز
قیامت از پروردگار برای وی عطا و بخشش درخواست خواهیم کرد. وای بر
تو! زُرَّارَةَ بنِ أَغْبَنِ دشمن ما را در راه خدا دشمن داشت و ولی ما را در راه خدا
دوست داشت.

فضل بن عبدالملیک از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: چهار تن نزد من
محبوبترین خلائق اند. چه زنده باشند و چه مرده. یزید عجلای، زُرَّارَةَ بنِ أَغْبَنِ.

الناس إني أعباء وأثوات؛ يزيد العجلي. و زُرارة بن أعين، و محمد بن مسلم، و
الأحول^(۱) أحب الناس إني أعباء و أثوات.

فالمصدق عليه السلام لا يجوز أن يقول زُرارة إنه من أحب الناس إني و هو لا يعرف
إمامته موسى بن جعفر عليه السلام.

[اعتراض آخر:]

قالت الزيدية: «لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إني أئمة اثنا عشر، يأت
الشيعة باقية على هذه الأئمة إلى يوم القيامة، و اثنا عشر بعد محمد ﷺ قد مضى
منهم أحد عشر، و قد رُغبت الإمامية أن الأرض لا تخلو من حجة».

فيقال لهم: إني عدة الأئمة عليه السلام اثنا عشر، و الثاني عشر هو الذي يملأ الأرض
قسطاً و عدلاً، ثم يكون بعده ما يدكؤه من كوني إمام بعده أو قيام الغيابة و لئلا
مشتبهين في ذلك إلا بالإقرار باثني عشر إماماً و اعتقاد كوني ما يدكؤه الثاني
عشر عليه السلام بعده.

محمد بن مسلم و أحول^(۲) آری ایشان در حیات و ممات محبوبترین مردم در نزد من
می باشند.

و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زُراره محبوبترین خلایق در نزد او
است در حالی که او عارف به امامت موسی بن جعفر علیه السلام نباشد.

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: بر انبیاء جایز نیست که بگویند ائمه دوازده نفرند، زیرا
حجت در این اثنتا تا روز قیامت باقی است و بازده امام از دوازده امام پس از
پیامبر اکرم ﷺ در گذشته اند و امامی می گویند که زمین خالی از حجت نیست،
و به ایشان می گوئیم: ائمه دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که
زمین را بر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او
فرماید، یا پس از او امامی خواهد بود و یا آنکه قیامت برپا خواهد شد و اعتقاد
ما در این باب به اقرار به امامت ائمه دوازده گانه است و آنچه که او درباره پس از
آن فرماید.

۱ - یعنی محمد بن النعمان البجلي مؤمن الطائفة

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله عليه - قَالَ: خَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنُ يَحْيَى قَالَ: خَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ قَهْقَهٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقَيْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ شَوْحٍ الْوُجْهِِيِّ عَنْ أَبِي الْمُهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ رحمته الله عليه: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَخْدَانِ بَعْدَ قَاتِلِكُمْ؟ «قَالَ: بَأْسٌ - الْحَارِثُ ذَلِكَ شَيْءٌ فِي كَرَّةٍ مَوْكُولٍ إِلَيْهِ. وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ إِلَّا - الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ رحمتهما الله عليهما».

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله عليه - قَالَ: خَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاوِذٍ عَنْ قَتَيْبِ بْنِ خَلِيسٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي بِنَانٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ الصَّخَالِيِّ بْنِ مُزَاجِمٍ عَنْ الزُّرَّالِيِّ بْنِ شَبْرَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رحمته الله عليه فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَفْرَ الدِّجَالِ وَيَقُولُ فِي آخِرِهِ: «لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا. فَإِنَّهُ عَهْدٌ إِلَيَّ حَبِيبِي رحمته الله عليه أَنْ لَا أَخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عَمْرِي». قَالَ الزُّرَّالِيُّ نَرْ - شَبْرَةَ: قُلْتُ لِمَضْعُفَةٍ بِنِ صُرْحَانَ: مَا عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا الْقَوْلُ؟ فَقَالَتْ مَضْعُفَةُ: يَا ابْنَ شَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي بَصَلَنِي عَبَسَ بَيْنَ مَرْجَمٍ خَلَقَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَبْرَةِ. الثَّالِثُ مِنَ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رحمته الله عليه وَهُوَ الشَّيْخُ الطَّالِقُ بْنُ شَعْرِبَاءَ يَنْظُرُ عِنْدَ الرَّثَمِ وَالْمَنَامِ.

عبدالله بن حارث گوید: به علی رحمته الله عليه گفتم ای امیرالمؤمنین! از رُخدادها می پس از امام قائم رحمته الله عليه مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موکول به خود اوست و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به من سفارش کرده است که آن را جز به حسن و حسین رحمتهما الله عليهما نگویم.

نزال بن شبره از امیرالمؤمنین رحمته الله عليه حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال باد فرموده و در پایان آن آمده است از من از آنچه که پس از آن واقع خواهد شد پرسش نکنید. زیرا حبیب به من سفارش کرده که آن را به غیر عمرم نگویم. نزال بن شبره گوید: به مَضْعُفَةُ بن صوحان گفتم: مقصود امیرالمؤمنین از این سخن چه بود؟ مَضْعُفَةُ گفت: ای پسر شبره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، دوازدهمین فرد از عترت است و نهمین فرزند حسین بن علی رحمته الله عليه، و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع هر مابد و نزد رُک و

فَيُطَهَّرُ الْأَرْضَ وَيَصْبَغُ الْيَمِينَ بِالْتَسْطِيفِ. فَلَا يَنْظِمُ أَحَدٌ أَحَدًا. فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ خَبِيرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَخْلَعَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ عَبْرَ عَيْنَيْهِ الْأُتَمَّةِ. وَ يُقَالُ لِلزَّيْدِيَّةِ: أَكَيْكَ كَذِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الْأُتَمَّةَ اثْنَا عَشَرَ». فَإِنْ قَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَقُلْ هَذَا الْقَوْلَ. فَقِيلَ لَهُمْ: إِنَّ جَارَ لَكُمْ دَفَعَ هَذَا الْخَبَرَ عَنْ شَهْرَتِهِ وَ اسْتِغْنَاهُ وَ تَلَقَّى طَبَقَاتُ الْإِمَامِيَّةِ إِتَاءًا بِالْقَبُولِ مَا أَنْكَرْتُمْ مِنْهُ يَقُولُ: إِنَّ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» لَيْسَ مِنْ قَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ.

[اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «اخْتَلَفَتِ الْإِمَامِيَّةُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي نَصَبَ فِيهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُتِمُّ مَنْ رَعَى أَنَّ ابْنَهُ كَانَ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ صَبِيًّا أَوْ رَضِيعًا. وَ كَيْفَ كَانَ فَإِنَّهُ فِي هَذِهِ الْحَالِ لَا يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ وَ رِثَاةِ الْأُتَمَّةِ وَ أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي

مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و میزان عدل را برقرار کند و کسی به کسی ستم نکند. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا ﷺ مدو سفارتش کرده که اخبار پس از آن را حربه عترتش که ائمه طاهرینند بگوید.

و به زبده می گوئیم: آیا رسول خدا را که فرموده است ائمه دوازده نفرند، می توان نکذیب نمود؟ و اگر بگویند رسول خدا ﷺ این کلام را فرموده است، به ایشان می گوئیم: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه دفع کنید، پس چرا انکار می کنید کسی را که می گوید رسول خدا ﷺ کلام «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» را فرموده است با وجود آنکه حدیث «إِنَّ الْأُتَمَّةَ اثْنَا عَشَرَ» مانند حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» است.

اعتراض دیگر:

زبده می گویند: امامیه در وقتی که امام حسن بن علی علیه السلام در گذشته و فرزندان به امامت رسیده اختلاف کرده اند. بعضی از ایشان می گویند فرزند امام عسکری علیه السلام هفت ساله بوده است و بعضی دیگر می گویند کودک با شیرخواره بوده است و در هر صورت دو چنین حالی شایسته امامت و ریاست

بلاویه، وَفَيْتَهُ فِي عِيَادِهِ وَفَقَّهَ الْمُشْلِبِينَ إِذَا عَصَبَتْهُمْ الْحُرُوبُ. وَشَدَّزَ جُيُوشَهُمْ، وَالْمُقَاتِلَ عَنْهُمْ وَالدَّابَّ عَنْ حُوزَتِهِمْ، وَالدَّافِعَ عَنْ حَرِيمِهِمْ لِأَنَّ الصَّبِيَّ الرُّضِيعَ وَالطِّفْلَ لَا يَصْلَحَانِ لِثَلَاثِ هَذِهِ الْأُمُورِ. وَلَمْ تَغَيِّرِ الْعَادَةُ فَمَا ضَلَّتْ قَدِيمًا وَخَدِيعًا أَنْ يُقْلَنَ الْأَعْدَاءُ بِالصُّبْبَانِ وَمَنْ لَا يُحْيِسُّ الرُّكُوبَ وَلَا يَتَكَبَّرُ عَلَى السَّرِجِ. وَلَا يَتَعَرَّفُ تَكَيْفَ يَضْرِبُ الْعَبَانُ. وَلَا يَتَنَهَّسُ بِخَيْلِ الْحَبَائِلِ. وَلَا يَتَصُعْرِفُ الْقَبَاذَ. وَلَا يُجَكِّئُ الْحَقْلَ عَلَى الْأَعْدَامِ فِي حَزْزَةِ الزَّوْعَى. فَإِنْ أَخَذَ أَوْصَافَ الْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعُ النَّاسِ».

الجواب:

تَعَالَى بَلَنْ خَلَقْتَ هَذِهِ الْخَطِيئَةَ: إِنَّكُمْ تَسِيْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ غُرُوحًا؛ وَتَقُولُ لَا ذَلِكَ لَمْ تَزْمُوا الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهُمْ لَا يَحْفَظُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَفَقَدْ تَسِيْمُ لِقَضَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ جِيءَ بِتَوْرٍ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَا فِي الْكِتَابِ وَعَقَلَنِي نَبِيًّا وَخَلَقَنِي مُبَارَكًا أَتَيْنَ مَا كُنْتُ - الْآيَةُ» (۱۱)

بر ائمت نبوده است، و نمی تواند خلیفه خدا در بلاد و نگیهان او در میان بندگان باشد و جمعیت مسلمین باشد. خصوصاً اگر جنگی بر آنها رخ دهد نمی تواند فرمانده لشکریان باشد و به نفع ایشان بجنگد و از وطن آنها جراسست و از حریم ایشان دفاع نماید، زیرا کودک شیرخواره و طفل شایسته این امور نیست و در گذشته های دور و نزدیک، عادت بر این جاری نبوده است که طرف ملاقات دشمنان کودکان باشند و کسانی که سواری ندانند و جلوس بر زمین نتوانند و ندانند که چگونه چنان را باید کشید و حمایت را انداخت و نیزه را به حرکت آورد، و یا آنها توان بورس بر دشمن را در میدان نبرد ندارند و یکی از اوصاف امام این است که شجاعترین مردم باشد.

پاسخ

به کسی که این سخنان را کرده، باید گفت: شما کتاب خدای تعالی را فراموش کرده اید و اگر چنین نبود امامیه را متهم نمی کردید که ایشان حافظ کتاب خدا نیستند و شما داستان عیسی علیه السلام را فراموش کرده اید آنگاه که در گهواره بود و می گفت: من بنده خدا هستم و مرا کتاب داده است و مرا پیامبر

أَخْبَرُونَا لَوْ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ خُذُوا مِنْ الْعَذْوِ كُتِبَ كَانَ يُقَالُ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟
وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي بَحْثِي عَلَيْهِ . وَقَدْ أَطْعَمَهُ اللَّهُ الْحُكْمَ ضَبِيحًا . فَإِنْ جَعَدُوا ذَلِكَ فَذُو
جَعَدُوا كِتَابَ اللَّهِ . وَمَنْ لَمْ يَقْبِضْ عَلَى دَفْعِ خُلُصِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ عَجَزَتْ كِتَابُ اللَّهِ فَقَدْ وَضَعَ
بَطْلَانٌ قَوْلَهُ .

وَقَوْلُهُ جَوَابَ هَذَا النَّصْلِ : إِنَّ الْأَمْرَ لَوْ أَلْفَضَ بِأَهْلِ هَذَا الْفَضْلِ إِلَى مَا وَضَعُوا
لَتَنَعَسَ اللَّهُ الْعَادَةَ فِيهِ . وَجَعَلَهُ رَجُلًا بِالْعَامِلِ كَامِلًا فَارِسًا شَجَاعًا بَطْلَانًا قَادِرًا عَلَى مُبَارَزَةِ
الْأَعْدَاءِ وَالْمُهَلِّطِ لِنَبْطَةِ الْإِسْلَامِ وَالدَّفْعِ عَنْ خُذْرِهِمْ . وَهَذَا جَوَابُ لِنَقِضِ الْإِمَامَةِ
عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْبَلْخِيِّ .

[إِعْتِرَاضٌ آخَرُ :]

قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ : «قَدْ قُلْنَا النَّاسُ فِي صَحِيحَةِ نَسَبِ هَذَا الْمُؤَلِّفِ إِذَا أَكْثَرَ النَّاسُ يَذْكُرُونَ
أَنْ يَكُونَ الْبَلْخِيُّ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ» .

ساخنة است و مرا هر جا که یاشیم مبارک ساخته است . به ما بگوئید اگر
بنی اسرائیل بدو ایمان می آوردند و امر سعی از دشمن به ایشان اصابت می کرد ،
مسیح علیه السلام چه می کرد ؟ همین سعی در مبارزه علیه السلام نذر هست و خداوند بدو در
صیابوت حکم پیامبری داد . پس اگر منکر آن شوند ، کتاب خدا را انکار کرده اند
و کسی که نتواند دشمنش را پاسخ گوید مگر بعد از آنکه منکر کتاب خدا شود ،
بطلان گفتارش روشن است .

و در جواب این قسمت می گوئیم : اگر کار مردم این عصر بدانجا برسد که
وصف کردند ، خداوند درباره او نقض عادت کرده و او را مردی بالغ و کامل و
سوارکار و شجاع و پهلوان قرار خواهد داد تا بر مبارزه با دشمنان و حفظ بیضه
اسلام و دفع از حوزه اسلام توانا باشد . و این جواب یکی از امامیه است به
ابوالقاسم بلخی زیدی .

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند : مردم در صحت نسب این مولود تردید کرده اند زیرا که
اکثر مردم منکر آنند که حسن بن علی علیه السلام فرزندی داشته باشد .

فَيَقَالُ لَهُمْ: فَذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَسِيحِ وَزَعَمُوا مَزْمَنَ يَمَانُوا «لَقَدْ جِئْتُ شَهَنَاءَ قُرْبَانًا»^{۱۹۱} فَتَكَلَّمَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ بِعَرَاءٍ وَأَمَّهُ فَقَالَ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَا فِي الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي نَبِيَّاهُ فَعَلِمَ أَهْلُ الْقَوْلِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْشَى لِأَدَاءِ الْإِسْلَامِ خُفُوزَ النَّسَبِ وَلَا غَيْرَ كَرِيمِ الْمَنْصَبِ. كَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ظَهَرَ كَانَ مَعَهُ مِنَ آيَاتِ الْبَاهِرَاتِ وَالذَّلَائِلِ الْفَلَاهِرَاتِ مَا يَقْلَمُ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْتِهِ دُونَ النَّاسِ هُوَ خَلَفَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

قَالَ بَعْضُهُمْ: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَلَّى؟».

قِيلَ لَهُ: الْأَخْبَارُ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوَاقِفِهِ مِنْ أَوْضَعٍ وَأَشْهُرٍ وَأَكْثَرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوَاقِفِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. لِأَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَمَاتَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَارِهِ عَلَى فِرَاقِهِ، وَجَرَى فِي أَمْرِهِ مَا قَدْ أُرِذْتُ الْخَبَرَ بِهِ مُسْتَعْدًّا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

و به ایشان می گوئیم: بنی اسرائیل هم درباره مسیح علیه السلام شک کردند و مریم را با این سخن متهم کردند که تو چیز افرا آمیزی را آوردی. اما مسیح علیه السلام به سخن آمد و مادرش را تجربه کرد و فرمود: من بنده خدا هستم. او کتابم داده است و مرا پیامبر گردانیده است و هر کس که خدای تعالی کسی را برای ادای رسالت اختیار نمی کند که آلوده نسب باشد و یا آنکه کرم المنصب نباشد. امام علیه السلام نیز همین است. وقتی که ظهور فرماید با او آیات باهره و دلائل ظاهره خواهد بود که با ملاحظه آنها همگان خواهند دانست که او فرزند حسن بن علی علیه السلام است و لا غیر.

گویند: چه دلیلی بر وفات حسن بن علی علیه السلام وجود دارد؟ گوئیم: اخباری که در وفات امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده است روشن و مشهورتر و فراوانتر از اخباری است که در وفات ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است. زیرا امام کاظم علیه السلام در دست اعدا به شهادت رسید اما امام عسکری علیه السلام در پیرای خود و بر بستر خویش وفات کرد. و من اخبار آن را با سلسله سند در این کتاب آورده ام.

فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: «فَهَلْ دَلَّكُمْ تَنَارُ أُمِّ الْحَسَنِ وَجَعْفَرٍ فِي مَبْرَأِهِ أَمْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ؟ لِأَنَّهُ يَنْبَغِي هَذَا نَعْرِفَ مِنْ يَمُوتُ وَلَا غَيْبَ لَهُ إِنْ لَا يَظْهَرُ وَلَدُهُ وَتُسَمَّى مَبْرَأَةُ بَيْنَ وَرَثَتِهِ».

فَقِيلَ لَهُ: هَذِهِ الْعَادَةُ مُنْتَبِضَةٌ. وَذَلِكَ أَنَّ تَذْوِيرَ اللَّهِ فِي أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَخُلَفَائِهِ رُجْمًا جَرَى عَلَى الْمَقْهُودِ الْمُقْتَادِ وَرُجْمًا جَرَى بِخِلَافِ ذَلِكَ. فَلَا يَحْتَمِلُ أَمْرُهُمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ عَلَى الْعَادَاتِ كَمَا لَا يَحْتَمِلُ أَمْرُ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْعَادَاتِ. قَالَ: «فَإِنْ جَارَ لَنَا أَنْ نَشْكُ فِي هَذَا لِمَ لَا نَجْزُرُ أَنْ نَشْكُ فِي كُلِّ مَنْ يَمُوتُ وَلَا غَيْبَ لَهُ ظَاهِرٌ؟».

قِيلَ لَهُ: لَا نَشْكُ فِي أَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ خَلْفٌ مِنْ عَقِبِهِ بِشَهَادَةِ مَنْ أَثَبَّتَ لَهُ وَلَدًا مِنْ فَضْلِهِ وَلَيْدِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الشَّيْقَةِ الْأَخْبَارِ لِأَنَّ الشَّهَادَةَ الَّتِي يَحِبُّ قَبُولَهَا مِنْ شَهَادَةِ الْمُتَّبِعِ لَا شَهَادَةَ الثَّانِي وَإِنْ كَانَ عِدَّةُ الثَّانِيَيْنِ أَكْثَرَ مِنْ عِدَّةِ

یکی دیگر از ایشان گفته است: آیا منازعه مادر امام حسن عسکری و جعفر برادر او دلیل آن نیست که آن حضرت فرزندی نداشته است؟ زیرا در ضمن احوال کسی را که وفات کرده و فرزندی نداشته نخواهیم شناخت. اگر فرزندی ظاهر نباشد و میراثش بین ورثه اش تقسیم شود.

و جواب او این است که این عادت نقض شده است. زیرا که تدبیر خدای تعالی درباره انبیاء و رسولان و خلفائش، گاهی براساس عادت معهود است و گاهی برخلاف آن، و نباید پنداشت که در همه احوال کارهای آنها بر سبیل عادات جاری بوده است، همچنانکه امر حضرت مسیح علیه السلام براساس عادات نبوده است.

می گوید: اگر این نردید درباره او روا باشد، چرا درباره هر کسی که بمرد و در ظاهر فرزندی نداشته باشد روا نباشد؟

می گوئیم: تردیدی وجود ندارد که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشته است، زیرا همه دانشمندی که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیه السلام بوده اند بر آن شهادت داده اند و شهادتی را که بایستی پذیرفت شهادت اثبات کنندگان

المُشِينِينَ، وَ وَجَدْنَا هَذَا الْبَابَ فِيمَا مَضَى مِثَالًا وَ هُوَ قِصَّةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ مُبْتَحِلًا لَمَا أَرَادَ أَنْ يَنْجِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَ يَصِيرَ دِينُهُ عَلَى يَدَيْهِ عَصًا طَرِيًّا أَوْحَى إِلَى مُوسَى: «فَإِذَا جِئْتَ عَلَيْهِ فَأَلْقِهِ فِي النَّيْمِ وَ لَا تَخَافُ وَ لَا تَحْزَنُ فَإِنَّا رَآدُوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُزْطَلِينَ»^(۱)، فَلَمَّا أُنْزِلَ عَلَيْهِ عِشْرَانُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمَّا كَانَ الْحُكْمُ فِي مِيرَاثِهِ إِلَّا كَالْحُكْمِ فِي مِيرَاثِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى نَفْيِ الْوَلَدِ.

وَ خَوِّي عَلَى مُحَالِفِنَا فَقَالُوا: «إِنَّ مُوسَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمْ يَكُنْ بِحُجَّةٍ، وَ الْإِمَامُ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ». وَ نَحْنُ إِنَّمَا شَبَّهْنَا الْوِلَادَةَ وَ الْعَقِيَّةَ بِالْوِلَادَةِ وَ الْعَقِيَّةِ، وَ عَقِيَّةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَجَبٍ مِنْ كُلِّ عَجَبٍ لَمْ يَتَّفَ عَلَى خَبَرِهِ أَبَدًا وَ كَانَ يَتَسَهَّلُ مِنَ الْمَسَافَةِ مَا يَجِبُ أَنْ لَا يَنْقَطِعَ قَوْلُهُ لَا تَذْهَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي خَلْفِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ خَبَرُهُ عَنْ أَبِيهِ

است. به نفی کنندگان، گرچه تعداد نفی کنندگان بیشتر از اثبات کنندگان باشد و در این باب مثالی از گذشتگان وجود دارد و آن آسان موسی علیه السلام است، زیرا هدای سبحان و معنی اراده فرموده که بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و دینش را به دست او تازه و شاداب گرداند. به مادر موسی چنین وحی کرد: هرگاه بر او برسدی، او را به دریا بیند و بیم و اندوهی نداشته باش که ما او را به سوی نو بار می گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد. و اگر در همان حال پدرش عمران مرده بوده حکم میراثش مانند حکم میراث امام حسن علیه السلام بود، و در آن کار دلالتی بر نفی فرزندان نبود.

و نکته ای بر مخالفین ما یوشیده مانده و گفته اند: موسی در آن هنگام حجّت خدا نبوده است، اما شما امام را حجّت می دانید. در حالی که ما ولادت و غیبت امام را به ولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجّت بودن ایشان نداشته ایم. و عیبت یوسف علیه السلام از هر امر شگفتی شگفتی انگیزتر است. زیرا پدرش یعقوب هم از او خبری نداشت، با آنکه مسافت بین آندو به اندازه ای نبود که از او بی خبر بماند و تدبیر خدای تعالی نسبت به خلقتش چنین اقتضا می کرد که او

و هُوَ لَا يَخُوهُ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَقَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.
وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ رَكْعَةً أَسْحَابُ الْكَفَّارِ قَابُورٌ لَيْسُوا فِي كِتَابِهِمْ تِلْكَ آيَاتُ يَوْمٍ
ازدادوا تسعاً، وَهُمْ أَخْبَاءُ.

فَبِأَنِّ قَالُوا قَالُوا: «إِنَّ هَؤُلَاءِ أَشْهُرُ قَدْ كَانَتْ، وَ لَا دَلِيلَ مَتَعْنَا عَلَىٰ صِحَّةِ مَا
تَقُولُونَ».

قِيلَ لَهُ: أَلَمْ نَجْعَلْ يَدَيْهِ الْأَيْمَنَةَ آفَاقَنَا مِنْ عِدِّهِمْ إِلَىٰ عِدِّ الْجَوَانِ، وَ أَفَنُفَا
الْأَدْلَةَ عَلَىٰ صِحَّةِ قَوْلِنَا بِأَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ مَعَهُ مِنْ عِزَّةِ الرَّسُولِ ﷺ مَنْ يَعْرِفُ
عِلَالَهُ وَ عَرَاتَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، وَ بِمَا أَسْتَدْنَاهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنَ الْأَخْبَارِ عَنِ
النَّبِيِّ وَ الْأَيْمَنَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

فَبِأَنِّ قَالُوا: «لَكُنَّيْتَ الْكَلْبُ بِهِ؟ وَ لَا تَهْتَدِي إِلَىٰ مَكَانِهِ، وَ لَا تَقْدِرُ أَخْذَ عَلَىٰ
إِنْشَائِهِ؟»

بی خبر ماند و آنها برادرانش بودند که نزد او آمدند، یوسف آنها را شناخت اما
ایشان او را نشناختند.

و ما امر حیات او را به قصه اصحاب کف که تشبیه کردیم که سیصد و نه سال در
غارشان ماندند و زنده بودند.

و اگر کسی بگوید: این امور واقع شده است، اما دلیلی نداریم که آنچه شما
می گوئید درست باشد.

می گوئیم: ما می خواهیم به کمک این مثال ها بگوئیم گفتار ما نه تنها محال
نیست بلکه ممکن است، و بعد از آن بر صحت گفتارمان دلا بلی اقامه می کنیم.
اوّل آنکه می گوئیم بایستی همیشه همراه قرآن کریم، فردی از عزرت رسول
اکرم ﷺ باشد که حلال و حرام و محکم و متشابه را بتناسد، و دلیل دیگر
اخباری است که از پیامبر اکرم و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - بطور مستند در
این کتاب ذکر کرده ایم.

و اگر بگوید: چگونه می توان به امام متمسک شد در حالیکه مکاش را
نی دانیم و کسی نمی تواند به نزد او برود؟

قِيلَ لَهُ: تَتَشَكُّ بِالْإِثْرَارِ بِكَوْنِهِ وَبِإِمَامَتِهِ وَبِالْتَّجْبَاهِ الْأَخْبَارِ وَ الْقَضَائِ
الْأَثَرِ الْغَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُشْتَبِهِينَ لِوِلَايَتِهِ وَ وِلَايَتِهِ، الْمُضْدَقِينَ لِلنَّبِيِّ وَ
الْأُفْحَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّحْسِ عَلَيْهِ بِأَخِيهِ وَ نَسَبِهِ مِنْ أَهْرَارِ شَيْعَتِهِ، الْعَالِمِينَ بِالْكِتَابِ وَ
السُّنَنِ، الْعَارِفِينَ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، الثَّابِتِينَ عَنْهُ شُبُهَ الْمُحْدِثِينَ، الْمُحَرِّمِينَ
لِلتَّقْيَاسِ، الْمُسْلِمِينَ بِمَا يَبْصُرُ وَرُودُهُ عَنِ النَّبِيِّ وَ الْأُفْحَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: «فَإِنْ جَاءَ أَنْ يَكُونَ تَتَشَكُّ بِتَوْلَاؤِ الَّذِينَ وَصَفْتَهُمْ وَ يَكُونَ
تَشَكُّكَ بِوَمَعْسُكَ بِالْإِمَامِ الْغَائِبِ قَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمُوتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا يَحْلُفَ
أَحَدٌ مُبَشِّرًا لَمُتُّهُ عَلَى حُجَجِ الْمُسَوَّلِ وَ الْكِتَابِ وَ السُّنَنِ؟»

قَبْلَ لَهُ: أَيْسَ الْاِقْتِرَاعُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْنَا، وَ إِنَّمَا عَلَيْنَا فِعْلَ مَا نَزَّلَتْ بِهِ، وَ
قَدْ وَكَلَتْ الدَّلَائِلُ عَلَى فَرْخِ طَاعَةِ هَؤُلَاءِ الْأُفْحَمَةِ الْأَخِيذِ عَقَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ تَعَصَّوْا
وَ رَجَبَ الْعُتُودَ مِنْهُمْ إِذَا قَعَدُوا وَ التَّهَوَّضَ مِنْهُمْ إِذَا تَهَضَّوْا، وَ الْإِسْمَاعُ مِنْهُمْ

می گوئیم: تشک به وی، اقرار به وجود او و به امامت او و به بجای نیکان و
فضلائی بیکو کار بست که به امامت او مستندند و ولادت و ولایت او را اثبات
می کنند و پیامبر و ائمه علیهم السلام را فرمایند که او را به نام و نسب معرفی کرده تصدیق
می کنند، کسانی که از ابرار شیعیان اویند و به کتاب و سنت عالم و به وحدانیت
خدای تعالی عارفند، و شبهات ایجاد کنندگان شبهه را از ذات احدیت حق کرده و
قباس را محرم نموده و به احادیث صحیحیه که از پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده
است تسلیمند.

و اگر کسی بگوید: اگر جایز باشد که به این کسانی که وصف کردید متمسک
شویم و تشک به ایشان نمسک به امام غائب شمرده شود، چرا جایز نباشد که
رسول خدا در گذرد و احدی را خلیفه خود نسازد و امتش به حبس عقل و
کتاب و سنت اکتفا کند.

می گوئیم: ما نیایستی به خدای تعالی طرح و پیشنهاد بدهیم، بلکه بایستی به
آنچه که امر شده ایم عمل کنیم و دلائل روشن بر وجوب پیروی از ائمه
بازده گانه در گذشته اقامه شده است و بایستی همراه ایشان بوده اگر فعود

إِذَا تَلَقَّوْا، فَعَلَيْتُمْ أَنْ تَتَلَقَّوْا فِي كُلِّ وَقْتٍ مَا دَلَّتِ الدَّلَائِلُ عَلَى أَنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَتَلَقَّوْا

(اعتراض آخر: ۱)

قال بعض الزيدية: «فَإِنْ لَفَّوْا قَوْلَهُ وَ لَغَوْا بِهِمْ أَنْ يُعَارِضُوكُمْ فِي ادِّعَائِكُمْ أَنَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ وَأَنْتُمْ وَقَعْتُمْ عَلَى ذَلِكَ بِالْعَرَبِ وَالْعَادَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَ فِي شَأْنِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»^(۱) وَكَانَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي حُكْمِ الْمُشَاهَدَةِ وَالْعَادَةِ الْجَارِيَةِ أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ مَقْتُولًا، فَلَيْسَ بِمُتَكَيِّرٍ مِثْلُ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأُمَمَةِ الَّذِينَ قَالَ بِخَبَرِهِمْ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ».

الجواب يقال لَهُمْ: لَيْسَ سَبِيلُ الْأُمَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ سَبِيلَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ادَّعَى الْيَهُودَ قَتَلَهُ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَفُتِّرُهُ

می کنند. ما هم بنشینیم و اگر نهضت می کنند ما هم برخیزیم و آنگاه که سخن می گویند حرفشان را بشنویم؛ و بر ماست که همیشه بر آنچه که دلائل بر آن دلالت دارد عمل کنیم.

مرحمتها کما تیر بنوم سدری

اعتراضی دیگر

برخی از زیدیه گفته اند: واقفیه و دیگران حق دارند که در مورد ادعای شما که می گوئید موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است اعتراض کنند، زیرا اطلاع شما در این باب بر اساس عرف و عادت و مشاهده است و این از آن رو است که خدای تعالی درباره مسیح علیه السلام فرموده است: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشبه شده. اما آن قوم بر حسب مشاهده و عادت جاریه دیده بودند که او را به صلیب کشیدند و کشتند و این موضوع درباره سایر امامان نیز که جمعی به غیبت ایشان معتقدند، بعید نیست.

پاسخ

به ایشان می گوئیم: حکم الله علیه دو این مسأله. حکم عیسی بن مریم علیه السلام نیست، برای آنکه یهودیان مدعی قتل عیسی بن مریم بودند و خدای تعالی آنها

يَقُولُ « وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا حَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شَكَّ لَهُمْ » ^(۱) وَ أَجْمَعُوا عَلَيْهِ لَمْ يَمُوتْ فِي شَأْنِهِمْ
 الْخَبَرُ عَنْ اللَّهِ أَنَّهُمْ شُهِدُوا. وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ قَوْمٌ مِنْ طَوَائِفِ الْعُلَاق. وَ قَدْ أَخْبَرَ
 النَّبِيُّ ﷺ بِقَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: « إِنَّهُ سَقَطَ مِنْ هَذَا » يَعْنِي يَسْتَقِرُّ
 مِنْ دَمِ رَأْسِهِ. وَ أَخْبَرَ عَنْ بَغْدَةَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَ كَذَلِكَ الْحَسَنُ وَ
 الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ جَبْرِئِيلَ بِأَمْرِهِمَا سَيِّئَتَانِ. وَ أَخْبَرَ عَنْ
 أَلْفِهَا بِأَن ذَلِكَ سَيَجْرِي عَلَيْهَا. وَ أَخْبَرَ عَنْ بَغْدَةَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُهَا. وَ
 كَذَلِكَ سَبِيلُ كُلِّ إِمَامٍ بَغْدَتُهَا مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 الْقَشْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ الْأَوَّلُ بِمَا يَجْرِي عَلَى عَنْ بَغْدَةَ وَ أَخْبَرَ عَنْ بَغْدَةَ بِمَا جَرَى
 عَلَى مِنْ قَبْلُهَا. فَالْمُخْبِرُونَ بِمَوْتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هُمُ النَّبِيُّ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاجِدُ بَغْدَ
 وَاجِدُ. وَ الْمُخْبِرُونَ يَقْتُلُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَاتِبَ الْيَهُودِ. لِذَلِكَ قُلْنَا: إِنَّ ذَلِكَ جَرَى

را با این سخن تکذیب فرمود: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه مرایشان
 مشبه شد، اما در شأن ائمه ما خبری از جانب خداوند وارد نشده است که مرگ
 آنها مشبه شده است. بلکه این مطلب را برخی از غلاة گفته اند و پیامبر
 اکرم ﷺ از کشته شدن امیرالمؤمنین خبر داده و فرموده است: به زودی این از
 این خصاب می شود. یعنی ریش او از خون سرش. و ائمه پس از وی نیز از
 کشته شدن او خبر داده اند و امام حسن و امام حسین ﷺ را نیز این چنین است و
 پیامبر ﷺ از قول جبرائیل خبر داده که آندو کشته می شوند و خودشان هم
 از کشته شدن خود خبر داده اند. و ائمه پس از ایشان نیز از کشته شدنشان خبر
 داده اند. و همچنین است وضع هر امامی که بعد از آنها آمده اند از علی بن الحسین
 تا حسن بن علی عسکری ﷺ. هر امام سابق بر آنچه بر امام پس از خود
 می گذرد خبر داده است. و هر امام لاحق از آنچه بر امام پیش از او گذشته خبر
 داده است. پس خبر دهندگان به موت ائمه ﷺ عبارت از پیامبر ﷺ و ائمه
 اطهارند که یکی پس از دیگری اخبار کرده اند. اما خبر دهندگان قتل
 عیسی ﷺ نبود بودند. از این رو می گوئیم که موت ائمه ﷺ حقیق و صحیح

عَلَيْهِمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَالصَّحَّةِ لَا عَلَى الْحُسْبَانِ وَالْحَيُولَةِ، وَلَا عَلَى الشُّكِّ وَالشَّكِّيةِ.
لَأَنَّ الْكِذْبَ عَلَى الْمُتَجَرِّينَ بِمَوَاقِفِهِمْ غَيْرُ جَائِزٍ لِأَنَّهُمْ تَقْصُومُونَ وَهُوَ عَلَى الْيَهُودِ
جَائِزٌ.

اِسْتِنبَاطُ مِنَ الْخَالَفِينَ وَدَفْعُهَا :

قَالَ مُحَالِفُونَا : « إِنَّ الْعَادَاتِ وَالْمُشَاهِدَاتِ تَذْفَعُ قَوْلَكُمْ بِالْغَيْبَةِ » .

قُلْنَا : إِنَّ الْبَرَاهِنَ تَقْدِرُ أَنْ تَقُولَ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَتَقُولَ
لِلْمُسْلِمِينَ : إِنَّكُمْ بِأَجْمَعِكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوا مَا قُلْنَاكُمْ قُلْتُمْ مَنْ لَمْ يَحِثْ تَطْلِيذُهُ أَوْ قِيلَتْ
خَبْرًا لَمْ يَنْطَلِعِ الْقُدْرَ . وَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَعَارِضَةِ فَالْتَّ عَامَّةُ الْمُعْتَزِلَةِ - عَلَى مَا
يُحْكَنُ عَنْهُمْ - : إِنَّهُ لَمْ نَكُنْ لِلرَّسُولِ ﷺ مُعْجَزَةٌ غَيْرَ الْقُرْآنِ . فَأَمَّا مَنْ اعْتَرَفَ
بِصِحَّةِ الْآيَاتِ الَّتِي هِيَ غَيْرُ الْقُرْآنِ فَاجْتَاجَ إِلَى أَنْ يُطْلِقَ الْكَلَامَ فِي جَوَازِ تَحْوِيلِهَا
بِوَضْعِ اللَّهِ نَعَالٍ وَتَكْرَهُ بِالْقُسْرَةِ عَلَيْهَا ، ثُمَّ فِي صِحَّةِ وَجُودِ كَوْنِهَا عَلَى أَسْوَرٍ قَدْ

بوده است و براساس گمان و اشتباه و شک نبوده است . زیرا دروغگوئی خبر
دهندگان مرگ آنکه جابر نیست زیرا همگرم معصومند اما آن کار بر یهودان جایز
است .

شبهات مخالفین و پاسخگوی به آنها

مخالفین ما گفته اند : عادات و مشاهدات ، عقیده شما را در باب عیب رد
می کند .

و ما می گوئیم : براهمه نیز قادرند که مثل ابن سحن را درباره آیات و
معجزات پیامبر ﷺ بر زبان جاری کرده و به مسلمین بگویند : شما هیچیک آن
معجزات را به چشم خود ندیده اید و شاید که شما بپروی از کسانی کرده باشید که
پیروی از آنها واجب باشد یا آنکه خبری را بپذیرفته باشید که قطع عذر نکند و
به خاطر همین معارضه است که عموم معتزله - براساس نقلی که از ایشان شده
است - گفته اند : پیامبر اکرم ﷺ معجزه ای غیر از قرآن کریم نداشته است ، ولی کسی
که به صحت معجزات غیر از قرآن اعتراف داشته باشد ، بایستی آنها را که
برخلاف عادت و به قدرت الهی واقع شده روا بداند و ما بر صحت آنها واقف

زَقَلْنَا عَنْهَا وَهِيَ غَيْرُ كَثِيرَةٍ الزَّوَاةِ.

فَقَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ: فَارْضُوا مِنَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَهَذَا أَنْ يُصَحِّحَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ الَّتِي تَقَرَّرْنَا بِتَقْلِيلِهَا عَنْ أَهْلِئِنَّا عَلَيْهِمْ السَّلَامُ بِأَنْ تَدُلَّ عَلَى جَوَازِ كُتُوبِهَا بِوَصْفِ اللَّهِ تَعَالَى بِذِكْرِهِ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَصِحَّةِ كُتُوبِهَا بِالْأَدْلَةِ الْقَلْبِيَّةِ وَ الْكِتَابِيَّةِ وَ الْأَخْبَارِ الْمَرْوُوعَةِ الْمَقْبُولَةِ عِنْدَ تَلَدَةِ الْعَامَّةِ.

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «فَقُلُوبُ: إِنَّهُ لَيْسَ بِإِذْنِنَا جَمَاعَةٌ تَرَوِي عَنْ نَبِيِّنَا ﷺ حَيْثُ مَا تَرَوِي بِمَا يَبْغِيهِلَهُ وَ يَسَافِقُهُ. أَزِيدُ غَوْرًا لَنْ أُولَئِكَ لَيْسَ كَأَخِيرِنَا؟».

فَيُقَالُ لَهُ: مَا أَكْثَرَتْ مِنْ بَرَهْنِي قَالَ لَهُ: إِنَّ الْعَادَاتِ وَ الْمُتَسَاهِدَاتِ وَ الطَّبِيعِيَّاتِ مَنَعُ أَنْ يَتَكَلَّمُ ذِرَاعٌ مَشْغُومٌ مَشْغُوفٌ وَ يَمْنَعُ مِنَ انْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ أَلَّهُ لَوْ- انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ انْفَلَقَ قَبْطَلُ نِظَامِ الْعَالَمِ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «لَيْسَ بِإِذْنِنَا مِنْ يَدْفَعُ لَنْ أُولَئِكَ لَيْسَ كَأَخِيرِنَا» فَإِنَّهُ يُقَالُ لَهُ:

تدبر، ما و خود آنکه ناقلین آنها را و بیان کنی، هم نیستند.

آنگاه امامیه می گویند، از ما هم مثل آن را بپذیرید و به ما حق بدهید که این اخباری را که از ائمه خود نقل کرده ایم صحیح بدانیم. اخباری که امر غیبی را برخلاف عادت و به قدرت الهی روا می داند و ما صحت آنها را با دلایل عقلی و قرآنی و اخبار مرویه مقبوله از ناقلان عامه به اثبات رسانده ایم.

جدلی می گوید: ما می گوئیم راجع به معجزات پیامبر، کسانی در مقابل ما نیستند که از خود پیامبر ضد مرویات ما را نقل کنند، روایاتی که آن معجزات را ابطال کرده و نفی نماید. اما شما خود روایت کرده اید که اول ائمه مانند آخر آن است، آیا اینجا مدعی هستید که اول آنها غیر از آخر آنهاست؟

و ما به او می گوئیم: چه خواهی گفت اگر یکی از پیروان برهمن به تو گوید عادت و مشاهدۀ اوضاع جهان و طبیعت مانع است که دست مسعوم و بریان بزی سخن گوید و مانع است که ماه دو پاره گردد و اگر منشق و دو پاره گردد، نظام عالم بر هم خواهد خورد.

و اما این سخن او که در مقابل ایشان کسانی نیستند که مخالف آنها باشند، اما

إِنكُمْ تُدْفَعُونَ عَنْ ذَلِكَ لَفَسْدُ الدُّفْعِ وَ قَوْ شَهَدَ هَذِهِ آيَاتِ الْخَلْقِ الْكَثِيرِ لَكَانَ حُكْمُهُ حُكْمَ التَّوَارِي. فَقَدْ بَانَ أَنَّ الْجَدَلِيَّ مُسْتَعْيِلٌ لِلْمُعَاظَلَةِ. مُسْتَعْرِقٌ فِيمَا لَمْ يُسْتَعْرِقْ.

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «أَوْ تَذَقُّوْنَا عَنْ قَوْلِنَا إِنَّهُ كَانَ لِنَبِيِّنَا ﷺ مِنَ الْكُتُبِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ جَمَاعَةٌ لَا يَحْضَرُهُمُ الْقَدُّ يَزُودُونَ آيَاتِهِ وَيَضْحَكُونَهَا؟»

فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّ جَمَاعَةً لَمْ يَحْضَرُهُمُ الْقَدُّ قَدْ غَابَتْهَا آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي هِيَ تَطْلِيلُ الْفِتَاةِ وَ كَلَامُ الذَّرَاعِ الْمَشْوَعَةِ وَ حَتَمِ الْجُدِّعِ وَ مَا فِي بَابِهِ. وَ لَكِنْ هَذِهِ عَائَةُ الْأُمَّةِ تَقُولُ: إِنَّ هَذِهِ آيَاتِ زَوَاهِنَ تَقُوسُ بِسَبْرِ فِي الْأَصْلِ لَيْمَ ادَّعَيْتَ أَنَّ أَحَدًا لَا يَذْفُقُكَ عَنْ هَذِهِ الدَّعْوَى؟

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَلَمَّا كَانَ هَذَا هَكَذَا كَانَتْ أَخْبَارُنَا عَنْ آيَاتِ نَبِيِّنَا ﷺ كَالْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ مُوسَى وَ الْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ الْمَسِيحِ الَّتِي ادَّعَيْتَهَا النَّصَارَى لَهَا

در مقابل شما که به امر غیبت معتقدید کسانی می گویند: اخبارنا گواهند. پس به او می گوئیم: این سخن شما شدیداً مورد انکار است. و اگر خلقی کثیری این معجزات را مشاهده کرده بود. حکم آنها مثل حکم قرآن واضح و آشکار بود و روشن شد که این شخص جدلی مغالطه کرده و در چیزی که نباید مرق بهند فرق نهاده است. جدلی گوید: آیا شما قبول ندارید که پیامبر ما ﷺ در زمان حیاتش و بعد از وفاتش پیروان بیشماري داشته که معجزات او را دیده و آنها را درست دانسته اند؟

و به او گوئیم: جمع بیشماري معجزات رسول خدا ﷺ را مشاهده کرده اند. از قبیل سایه افکنیدن ابر بر او. و سخن گفتن دست مسموم و بریان ز، و ناله تنه در حث حرما و غیره. اما عاظمه امت می گویند: اینها معجزاتی است که در اصل نفرات معدودی آنها را روایت کرده اند و چرا می گویی کسی این معجزات را انکار نمی کند؟

جدلی گوید: اگر چنین باشد. اخبار ما از معجزات پیامبران. مانند اخبار معجزات موسی خواهد بود و اخبار معجزات مسیح که نصاری مدعی آن هستند.

و من أجلها عا ادعوا. و كَأَخْبَارِ الْجُوسِ وَ التَّهَامَةِ عَنْ آيَاتِ آبَائِهِمْ وَ أَشْلَافِهِمْ».

فَلَمَّا: قَدْ عَرَفْنَا التَّهَامَةَ نَزَعُمْ أَنْ لِآبَائِهِمْ وَ أَشْلَافِهِمْ أَشْأَلًا مُوجُودَةً وَ نَظَائِرَ مُشَاهِدَةً فَلِذَلِكَ قَبِلُوهُ عَلَى طَرِيقِ الْإِقْبَاعِ. وَ لَيْسَ هَذَا بِمَا تُشِيرُوهُ. وَ إِنَّمَا عَرَفْنَاهُ لِلتَّوَجُّهِ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ غُورِضُ بِنَا غُورِضُ بِهِ. فَلَيْتَ كُنْ مِنْ وَرَاءِ الْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ طَوِيلَ^(۱).

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَ سِرَّاهُ هَذِهِ الْفِرْقَةُ مِنَ الطَّعْمِيَّةِ جَمَاعَاتُ تَنْفُضُهَا وَ جَمَاعَاتُ فِي مِثْلِ حَالِهَا تَرُدِّي عَقْلِي يُسْتَبْدُونَ إِلَيْهِ الْخَبَرَ خَبَرَهُمْ فِي النَّصِّ حُضْمًا يَزُودُونَ».

فَيَحَالُ لَهُ: وَ مَنْ هَذِهِ الْجَمَاعَاتُ الَّتِي تَنْفُضُهَا، وَ أَيْنَ هُمْ فِي دَهَارِ اللَّهِ؟ وَ أَيْنَ يَسْكُنُونَ مِنْ بِلَادِ اللَّهِ؟ أَوْ مَا وَجَبَ عَلَيْكَ أَنْ تَقْلَمَ لَنْ يَنْبَاتَكَ بِفَرْه؟ وَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ الصَّنَاعَةِ يَقْلَمُ اسْتَعْمَالَكَ لِلْمُعَالَظَةِ.

و بماطر آن دین خود را حق می دانند و مانند اخبار مجوس و پراهمه خواهد بود که از روزگار پدران و گذشتگان خود روایت می کنند.

گوئیم: ما گفتیم که پراهمه می پندارند که برای پدران و درگذشتگان نشان نمونه های محقق و نظائر مشهودی بوده است و از این رو آنان قانع شده و آن مذهب را پذیرفته اند و خود هم منکر آن نیستند. و ما بدان جهت از ایشان باد کردیم که معارضه اقتضاء می کرد و بایستی از همین جهت مورد بررسی واقع شود. جدائی گوید: دو مقابل این فرقه امامیه که قطع به امام غائب دارند، جمعیت های بیشتر یا همانندی وجود دارد که از پیامبر اکرم ضد اخباری که امامیه در باب امام غائب نقل کرده است. نقل می نمایند.

به او می گوئیم: این جماعتی که بر امامیه برتری دارند کبسنند؟ و در کدام دهار پروردگار زندگانی می کنند؟ و در کدامیک از شهرهای الهی ساکن می باشند؟ آیا نمی دانی که نامه اعمالت خوانده می شود؟ و هر که از اهل علم هم باشد می داند که نو در این سخنان معالطه می کنی.

فَقَالَ الْجَدَلِيُّ: «وَمَا كُنْتُ أَخْتَسِبُ أَنْ أَهْرَأَ سَدِّحاً تَشْتَعُ ثَلَاثَةً بِأَنْ يَجْتَلِ الْأَخْبَارُ عَنْ آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَزَّوَجَلَّ بِالْأَخْبَارِ فِي غَيْبَةِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَيُدْعَى تَكَالُفُ الثَّوَاتِرِ فِيهَا وَ اللَّهِ الْمُسْتَعَانُ»

فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا الْوُجْهَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ ادَّعَيْنَا التَّسَاوِي فِي هَذَا الْبَابِ وَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ الَّذِي نُسَمِّعُ الْخَبَرَ الْمُتَوَاتِرَ هُوَ الَّذِي يَرْوِيهِ ثَلَاثَةٌ أَوْ ثَلَاثُونَ لَمْ يَوْفَقَهُمْ. وَأَنْ الْأَخْبَارَ عَنْ آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْأَصْلِ إِنَّمَا يَرْوِيهَا الْقَلِيلُ. وَاجْتِنَاءُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَنْ نَرْجِعَ إِلَى أَصْحَابِ الْحَدِيثِ فَتَطْلُبُ مِنْهُمْ عَنْ زَوْيِ اثْنَيْفَاقِ الْقَوْمِ وَ كَلَامِ الذُّرَاعِ الْمُسْمُوعَةِ وَ مَا يُجَانِسُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِهِ. فَإِنْ أَمَكُنَا أَنْ يَرْوِيَ كُلُّ آيَةٍ مِنْ هَذِهِ الْآيَاتِ عَنْ عَشْرَةٍ أَوْ ثَلَاثِينَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَابَثُوا أَوْ شَاغَرُوا فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ. وَ إِلَّا فَإِنَّ الْمُوَافِقَ ادَّعَى التَّكَالُفَ لِمَا هُمَا مِثْلَانِ وَ نَظِيرَانِ وَ مُشَبَّهَانِ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

جدلی گوید: من نمی پنداشتم که فرد مسلمان به خود اجازه دهد که اخبار معجزات رسول خدا ﷺ را با اخبار عیب فرزند امام حسن عسکری علیه السلام برابر داند و مدعی برابری تواتر آن دو باشد. و الله المستعان.

و به او می گوئیم: ما منظور خود را از تساوی این دو دسته خبر بیان کردیم و نمره کرده ایم که خبری را سواتر می گوئیم که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند و اخباری که مربوط به معجزات رسول اکرم ﷺ سواي قرآن کریم است در اصل راویان قلیل دارد، و زحمتی که بر ما و شما وجود دارد این است که به محدثین رجوع کنیم و راویان انشقاق قر و سخن گفتن دست مسعوم و بریان رو و امثال آن را از ایشان بطلبیم، اگر بوانستند برای هر یک از این معجزات اسامی ده تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را ذکر کنند که آنها را دیده و مشاهده کرده باشند که قول، قولی اوست و در غیر این صورت قول موافق که مدعی مشابهت معجزات پیامبر اکرم و امر غیبت است صحیح خواهد بود. و الحمد لله.

[دلیل آخر:]

وَأَقُولُ - وَبِاللهِ التَّوْفِيقُ - : إِنَّا قَدْ اسْتَعْتَبْنَا بِالإِقْرَارِ بَعْضَةَ الإِمَامِ كَمَا اسْتَعْتَبْنَا بِالْقَوْلِ بِهِ . وَ الْعِصَّةُ لَيْسَتْ فِي ظَاهِرِ الْحَقِيقَةِ قُتْرَى وَ شَاهِدُهُ . وَلَوْ أَفْرَزْنَا بِإِمَامِيَّةِ إِمَامٍ وَ أَنْكَرْنَا أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا لَمْ نَكُنْ أَفْرَزْنَا بِهِ . فَإِذَا جَازَ أَنْ نَكُونَ مُسْتَعْبِدِينَ مِنْ كُلِّ إِمَامٍ بِالإِقْرَارِ بِشَيْءٍ وَ غَائِبٍ عَنْ أَبْصَارِنَا فِيهِ جَازَ أَنْ نَسْتَعْبِدَ بِالإِقْرَارِ بِإِمَامِيَّةِ إِمَامٍ غَائِبٍ عَنْ أَبْصَارِنَا لِيُغَرِّبَ مِنْ طَعْرُوبِ الْحِكْمَةِ يَغْلُظُهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . اهْتَدَيْنَا إِلَى وَجْهِهِ أَوْ لَمْ نَهْتِدْ وَ لَا فَرْقَ .

وَأَقُولُ أَيْضًا : إِنَّ حَالَ إِمَامِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ حَالُ الشَّيْءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظُهُورِهِ . وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا كَانَ بِحُكْمِهِ لَمْ يَكُنْ بِالْمَدِينَةِ . وَلَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ لَمْ يَكُنْ بِحُكْمِهِ . وَ كَمَا سَافَرْنَا لَمْ يَكُنْ بِالْحَضَرِ . وَلَمَّا حَضَرَ لَمْ يَكُنْ فِي السَّفَرِ . وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ أَسْوَإِهِ

دلیل دیگر

به توفیق الهی می گوئیم : ما متعبدیم که به عصمت امام اقرار داشته باشیم همچنانکه متعبدیم به اصل امامت اقرار داشته باشیم و عصمت در ظاهر خلیفه نیست که دیده شود و مشاهده گردد و اگر به امامت امامی اقرار داشته باشیم و عصمت او را انکار کنیم . اقرار به او نکرده ایم . و چون روا باشد که از او بخواهند تا به واسطه اقرار به امری که غائب از ابصار ماست و در هر امامی وجود دارد - یعنی عصمت - خدا را عبادت کنیم . روا باشد که از ما بخواهند تا به واسطه اقرار به امامت امام عاتب از ابصار خدا را عبادت کنیم . غیبتی که به واسطه حکمتی از حکمت های الهی واقع شده است و اگر راه به مصلحت آن ببریم یا نبریم فرقی ندارد .

و باز می گوئیم : امروز حال امام ما در غیبتش . مانند حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ظهورش می باشد و این از آن روست که آنگاه که او در مکه بود در مدینه حضور نداشت و زمانی که در مدینه بود در مکه حاضر نبود و وقتی که مسافرت می کرد در شهر نبود و وقتی در شهر حضور داشت در سفر بود . و آن حضرت

حاضراً بمکانی، غایباً عن غیره من الاماکن. و لمْ تَسْقُطْ حُجَّتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَهْلِ-
الْأَمَاكِنِ الَّتِي غَابَ عَنْهَا، فَهَكَذَا الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَسْقُطُ حُجَّتُهُ وَإِنْ كَانَ غَايِباً عَنْكُمَا
لَمْ تَسْقُطْ حُجَّةُ الشَّيْءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ غَابَ عَنْهُ.

وَأَكْثَرُ مَا اسْتَعْتَبَ بِهِ النَّاسُ مِنْ شَرَائِطِ الْإِسْلَامِ وَشَرَائِعِهِ فَهَوَ مِثْلُ مَا اسْتَعْتَبُوا
بِهِ مِنَ الْإِسْرَارِ بِعَقَبَةِ الْإِمَامِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَدَّحَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى
إِيمَانِهِمْ بِالْغَيْبِ قَبْلَ خُرُوجِهِ هُمْ عَلَى إِقَامَةِ الصَّلَاةِ وَإِتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْإِيمَانِ بِسَائِرِ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ وَ عَلَى مَنْ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ، وَ بِالْآخِرَةِ فَقَالَ: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» * وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُقْلِبُونَ» (۱).

در تمامی احوال در مکانی حاضر بود و از سایر اماکن غایب بود و حجت او در
اماکنی که در آنها غایب بود، ساقط نبود، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز همین است. اگر هم
غایب باشد حجتش ساقط نمی شود، کما آنکه حجت پیامبر در اماکنی که در آنها
غایب بود ساقط نبود.

و بیشتر احکام و شرایع اسلام تعبد به امور نادیده است و تعبد به اقرار به امام
غائب نیز از این قبیل است. زیرا خدای تعالی مؤمنین را بواسطه ایمانشان به عیب
ستوده، پیش از آنکه ایشان را به واسطه برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و ایمان
به سایر اموری که بر پیغمبر اکرم نازل فرموده و کتابهایی که بر پیامبران پیشین
فرو فرستاده و ایمان به آخرت بستاند خدای متعال فرموده است: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» * وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِبُونَ».

وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَكُونُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ قِيَعَمْنَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَصَابُ غَرَقًا، فَإِذَا أَفَاقَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَا وَكَذَا، أَمَرَكُمْ بِكَذَا، وَنَهَاكُمْ عَنْ كَذَا، وَ أَكْثَرُ مَا لَفِينَا يَكُونُونَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يَكُونُ عِنْدَ نُزُولِ جِبْرِئِيلَ ﷺ عَلَيْهِ، فَيَسْبُلُ الصَّادِقُ ﷺ عَنِ الْغُشْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَأْخُذُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَانَتْ تَكُونُ عِنْدَ هُبُوطِ جِبْرِئِيلَ ﷺ فَقَالَ: لَا إِنَّ جِبْرِئِيلَ كَانَ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ وَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ لِقَدَّةَ الْعَتَبَةِ، وَ إِذَا ذَلِكَ عِنْدَ مُخَاطَبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِبَاءً بِغَيْرِ تَوَجُّهٍ وَ وَاسْطَةٍ.

خُذْنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَاسِبٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ: قَالَ النَّاسُ لَمْ يُسَاجِدُوا اللَّهَ تَسَازَلَهُ وَ نَعَالَى مُسَاجِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مُخَاطَبُهُ وَ لَا شَاهِدُوا الزَّوْطِي وَ ذَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإِفْرَازُ بِالْقَبْظِ الَّذِي لَمْ يُسَاجِدُوا وَ تَضَدَّقُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ أَلْفَبَرْنَا

و پیامبر ﷺ گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می رفت و عرق می ریخت و آنگاه که به هوش می آمد می گفت: خدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است، و بیشتر مخالفین ما می گویند این حالت وقتی بود که جبرائیل بر او نازل می شده است، اما از امام صادق ﷺ از آن حالت که بر او عارض می شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرائیل بر او نازل می شده است؟ فرمودند خیر، جبرائیل وقتی به نزد آن حضرت می آمد، بی اذن و اجازه بر او وارد نمی شد و هنگامی که بر او داخل می شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می نشست، این حالت بر پیامبر اکرم ﷺ آنگاه عارض می شد که خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می کرد.

تعمودین ثابت از امام صادق ﷺ روایت کند که مردم خدای تعالی را نمی دیدند که ما رسولش را از گوید و مخاطبه نماید و وحی را هم مشاهده نمی کردند، اما بر ایشان واجب بود که اقرار به غیبی نمایند که آن را ندیده اند و رسول-

الله عَزَّوَجَلَّ في مُحْكَمِ حُجَّتِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ «يَلْفُظُ مِنْ قَوْلِي إِلَّا لِدُنِّيهِ رَفِيقٌ عَسِيدٌ»^(۱) وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ «وَ إِنْ عَلَيْكُمْ عُقُوبَةٌ لِمَا ظَنَرْتُمْ أَنَّكُمُ الْكَافِرُونَ مَا تُعْمَلُونَ»^(۲) وَ عَنَّنْ لَمْ نَرْهَمْ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُمْ. وَ قَوْلُهُ تَوَقَّعِ التَّصَدِيقَ بِذَلِكَ لَكُنَّا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ. رَأَيْنَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ قَوْلَهُ. وَ قَدْ حَدَّثَنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ فِتْنَةِ الشَّيْطَانِ قَطْلًا: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ»^(۳) وَ عَنَّنْ لِأَمْرِهِ وَ نَجَبِ عَلَيْنَا الْإِيمَانُ بِكُتُوبِهِ وَ الْحَذَرُ مِنْهُ.

وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِكْرِ الْمَسَاءَلَةِ فِي الْقَدَرِ: «إِنَّهُ إِذَا شِئِلَ الْمُبْتُ فَلَمْ يُجِبْ بِالْجَوَابِ ضَرْبَهُ مَثَكُورٌ وَ كَثِيرٌ ضَرْبُهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ. مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا تَذَعَّرَ لَهَا مَا خَلَا التَّقَلُّبِينَ» وَ عَنَّنْ لَا تَرَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ. وَ لَا تُشَاهِدُهُ وَ لَا تَسْمَعُهُ.

اکرم ﷺ را در آن امر غیبی تصدیق کنند. و خدای تعالی در قرآن کریم ما را مطلع کرده است که هیچک از ما نیست که سخنی گوید جز آنکه فرشته رفیق عسید مرد اوست و فرموده است: «اِشْرَا رَا نَكْبَانَانِي» است کراماً کاتبین و آنچه را انجام می دهد می دانند و ما را ایشان را ندیده ایم و مشاهده نکرده ایم. اما اگر به آنها تصدیق نداشته باشیم، از اسلام خارج شده ایم و گفته خدای تعالی را رد کرده ایم. و خدای تعالی ما را از فتنه شیطان بر حذر دالمه و فرموده است: ای بنی آدم شیطان شما را نفریبید همچنانکه پدر و مادران را از بهشت بیرون راند. و ما شیطان را ندیده ایم. اما واجب است که به وجود او امان داشته باشیم و از او بر حذر باشیم.

و پیامبر اکرم ﷺ در ذکر سؤال و جواب فرموده است: هرگاه از مرده سؤال شود و درست جواب نگوید. نکیر و منکر چنان ضربتی از عذاب الهی بر وی فرود آورند که جز تقلین همه جنبندگان بر او فرغ کنند. اما ما چیزی از آنها نمی بینیم و مشاهده نمی کنیم و نمی شنویم. و به ما خبر داده اند که او به آسمانها عروج کرده است اما ما چیزی از آن را ندیده ایم و مشاهده نکرده و

۱- ق ۱۸. ذالایة حکنا «ما یلفظ من قولی - لایة»

۲- الاحزاب: ۲۷.

۳- الانطاری: ۱۱ - ۱۳.

وَأَخْبَرَنَا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عَرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. وَغُفِرَ لَهُمْ أَنْ تَزَالَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَوْ لَا تُشْفِئَهُ وَلَا تَشْفَعُ. وَأَخْبَرَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَنْ رَأَى نُحَاةً فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْعَةً سَبَقُوا أَلْفَ مِائَةِ يَوْمٍ يَمُوتُونَ: أَلَا طِبْتُ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» وَنَحْنُ لَا نَرَاهُمْ وَلَا تَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَتَوَلَّى نُسَلِّمُ الْأَخْبَارَ الْوَارِدَةَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ وَفِيهَا يُشَبِّهُ مِنْ أُمُورِ الْإِسْلَامِ لَكُنَّا كَافِرِينَ بِهَا. خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ.

[مناظره مؤلف مع مُلحد عند رُكنِ الدولة:]

وَلَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُلْحِدِينَ فِي مَجْلِسِ الْأَمِيرِ السَّعِيدِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لِي: «رَجَبٌ عَلَى إِمَامِيكُمْ أَنْ يَخْرُجَ فَقَدْ كَادَ أَهْلُ الرُّومِ يَغْلِبُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ». فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ كَانُوا فِي أَيَّامِ نَبِيِّنَا ﷺ أَكْثَرَ عَدَدًا مِنْهُمْ الْيَوْمَ وَقَدْ أَتَى ﷺ أَمْرُهُ وَكَتَبَتْهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً بِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَهَذَا ذَلِكَ أَظْهَرُهُ لِي وَأَلْقَى بِهِ وَكَتَبَتْهُ ثَلَاثَ سِنِينَ عَشْرًا ثُمَّ يَسْقِي بِهِ. ثُمَّ أَلَى الْأَمْرَ إِلَى أَنْ تَعَاوَدُوا عَلَى جَبْرَانِهِ وَجَبْرَانِ جَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ وَالْمُحَاسِنِينَ عَنْهُ لِأَجْلِيهِ. فَخَرَجُوا إِلَى الشُّعْبِ وَ

تشبیه ام. و به ما خبر داده اند: کسی که برای رضای خدا به دیدار برادرش بشناید، هفتاد هزار فرشته او را همراهی کرده و می گویند: خُلا نبکو سدی و بهشت بر تو گوارا باد. و ما ایشان را غمی بینیم و کلامشان را غمی نسویم و اگر اخبار وارده در این امور و امور مشابه آن را در اسلام مسلم ندانیم کافر شده و از اسلام خارج خواهیم بود.

مناظره مؤلف با یکی از ملاحده در مجلس رُکنِ الدولة

یکی از ملحدین در مجلس امیر سعید رُکنِ الدولة - عَلَيْهِ السَّلَامُ - با من تکلم کرده و گفت: بر امام شما واجب است که خروج نماید زیرا که فریباً رومیان بر مسلمین غلبه خواهند کرد. و من به او گفتم: کفار در زمان پیامبر اکرم بیشتر بودند و آن حضرت به امر خدای تعالی امر نبوتش را چهل سال مخفی داشته و در پرده نگاهداشت و بعد از آن به کسانی که اعتماد داشته اظهار نبوت نمود و سه سال از کسانی که اعتماد نداشت کتمان می کرد سپس کار بدعا کشید که پیاپی بستند او را

بَعَثُوا فِيهِ ثَلَاثَ سِنِينَ. فَلَمَّا أُنْزِلَ قَائِلًا قَالَ فِي يَمِينِكَ السَّيْفُ: لَا تَخْرُجْ مُحَمَّدٌ ﷺ فَإِنَّهُ
وَأَجِبَ عَلَيْهِ الْخُرُوجَ لِقَابِلَةِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى الْمُتَسْلِمِينَ. مَا كَانَ يَكُونُ جَوَابًا لَهُ إِلَّا
أَنَّهُ ﷺ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى دُخِرَ خُرُوجُ إِلَى الشَّعْبِ حِينَ خَرَجَ وَبِإِذْنِهِ غَابَ. وَ
مَتَى أَقْبَرَهُ بِالظُّهُورِ وَ الْخُرُوجَ خَرَجَ وَ ظَهَرَ. لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَقِيَ فِي الشَّعْبِ هَذِهِ
الْمُدَّةَ حَتَّى أَوْعَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ أَرْسَلَةً عَلَى الصَّحِيفَةِ الْمَكْتُوبَةِ
بَيْنَ قُرَيْشٍ فِي جَبْرِائِيلَ النَّبِيِّ ﷺ وَ بِمَجِيعِ بَنِي هَاشِمٍ. الْمُتَعَثِّمَةِ بِأَنْ تَعِينَ خَاسِقًا.
الْمُودِعَةَ عِنْدَ رَمْعَةٍ بَيْنَ الْأَشْوَدِ. فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطِيعَةٍ رَجِمَ وَ تَرَكَتْ مَا
كَانَ فِيهَا مِنْ اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَقَامَ أَبُو طَالِبٍ قَدْ دَخَلَ تَحْتَهُ. فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ قُرَيْشُ
قَدْ رَوُوا أَنَّهُ قَدْ جَاءَ يُسَلِّمُ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى يَسْتَلُّوا أَوْ يُزَجِّعُوا عَنْ بُيُوتِهِ.
فَاسْتَلُّوا وَ عَظَّمُوا. فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِمَنْ: يَا مُغَفَّرُ قُرَيْشٍ إِنْ أَيْتَنِي أَخِي مُحَمَّدًا لَمْ
أَجُوبْ عَلَيْهِ كَذِبًا قَطُّ وَ إِنَّهُ قَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّ رُبِّي أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ عَلَى

تبعید کرده و همه بنی هاشم و طرفداران او را نیز به خاطر او نهبید کند و آنها به
شعب ابوطالب رفتند و سه سال در آنجا ماندند. و اگر گوینده ای در آن سالها
می گفت: چرا محمد ﷺ خروج نمی کند و به واسطه علبه مشرکین بر مسلمین
واجب است که خروج نگیرد. جواب ما این است که او به امر خدای تعالی به
شعب رفته است و به اذن او غایب شده است و آنگاه که او فرمان ظهور و خروج
دهد خارج شده و ظاهر خواهد شد. زیرا پیامبر ﷺ این مدت در شعب
دورنگ کرد ما خدای تعالی به او وحی کرد که موریانه را فرستاده و عهدنامه
فریش را در هجران پیامبر و همه بنی هاشم که چهل مهر و امضا داشته و نزد رَمْعَةٍ
ابن اسود و دبعه بوده خورده. تمهیدات قطع رحم آن از بین رفته و نام خدای تعالی
را باقی گذاشته است. ابوطالب برخاست و به مکه آمد و هنگامی که قریش او را
دیدند. پنداشتند که او آمده است که پیامبر ﷺ را تسلیم کند تا ایشان او را
بکشند یا از نبوت برگردانند. پس او را استقبال کردند و گرمی داشتند و چون
نشست به ایشان گفت: ای گروه قریش! من هرگز از برادرزاده ام محمد دروغی
سراغ ندارم و او به من خبر داده است که پروردگارش به او وحی کرده که

الصَّحِيفَةَ الْمَكْتُوبَةَ بَيْنَكُمْ الْأَرْضَ فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطْعَةٍ رَجِمَ وَ تَرَكْتُ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَسَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَخْرَجُوا الصَّحِيفَةَ وَفَكَّرُوا فَوَجَدُوا كَمَا قَالَ. فَأَتَى بَعْضُ وَبَقِيَ بَعْضٌ عَلَى كُفْرِهِ. وَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَابْنُو هَاشِمٍ إِلَى مَكَّةَ. هَكَذَا الْإِمَامُ ﷺ إِذَا أذنَ اللَّهُ لَهُ فِي الْخُرُوجِ خَرَجَ.

وَسَيِّءٌ آخَرٌ وَهُوَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَلْذَرَّ عَلَى أَغْدَانِهِ الْكُفَّارِ مِنَ الْإِمَامِ قُلُوْا أَنْ قَائِلًا قَالَ: لِمَ يُنْهَى اللَّهُ أَغْدَاءَهُ وَلاَ يُبَيِّدُهُمْ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِهِ وَيُشْرِكُونَ؟ لَكَانَ جَوَابُنَا لَهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَخَافُ الْمَوْتَ فَيُجَاجِلُهُمْ بِالْقُوَّةِ. وَلاَ يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ. وَلاَ يُقَالُ لَهُ: لِمَ وَلاَ كَيْفَ. وَهَكَذَا إِظْهَارُ الْإِمَامِ إِلَى اللَّهِ الَّذِي غُيِّبَتْ قُوَّتُهُ أَرَادَهُ إِذْ فِيهِ لَظْهَرُ.

فَعَالِ السَّالِجُ، «لَسْتُ أَوْمِنُ بِإِمَامٍ لَا أَرَاهُ وَلاَ تَلْزِمُنِي حُجَّتُهُ مَا لَمْ أَرَهُ».

موریدانه بر عهدنامهٔ مکتوب، فیما بین فرستاده و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و آنچه از اسماء الهی در آن بوده بجا مانده است. چون صحیفه را آوردند و گشودند، ملاحظه کردند که آن سخنان صحیح است و بعضی ابدان آوردند و بعضی دیگر بر کفر خود باقی ماندند و پیامبر ﷺ و بنی هاشم به مکه بازگشتند. امام ﷺ نیز همین است. آنگاه که خدای تعالی بدو اذن خروج دهد ظاهر خواهد شد.

جواب دیگر آن است که خدای تعالی بر دفع کفار توانا تر از امام است، و اگر گوینده ای بگوید: چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده و نابود نمی سازد در حالی که آنها کافرند و مشرک؟ پاسخ ما این است که خدای تعالی از فوت وقت نمی هراسد تا در عفویت ایشان شتاب ورزد و از کردارش پرسشی نشود، اما از ایشان پرسش شود و می توان به او گفت برای چه؟ و چگونه؟ ظاهر ساختن امامی که او را نهان ساخته است نیز چنین است. و هر وقت که اراده فرماید اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد.

ملحید گفت: من به امامی که او را ننیم ایمان نمی آورم و مادام که او را ندیده باشم حجتش بر من تمام نیست.

فَقُلْتُ لَهُ: يَحِبُّ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهُ لَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى وَنُكْرَهُ بِأَنَّكَ لَا تَرَاهُ وَلَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّكَ لَمْ تَرَهُ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ السَّعِيدِ وَنَحْنُ الدَّوْلَةُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَيْهَا الْأَمِيرُ رَاعِ مَا يَقُولُ هَذَا الشَّيْخُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا غَابَ وَ لَا يُرَى لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرَى. فَقَالَ لَهُ الْأَمِيرُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَقَدْ وَضَعْتَ كَلَامَهُ غَيْرَ مَوْضِعِهِ وَ تَقَوَّلْتَ عَلَيْهِ. وَ هَذَا الْقِطَاعُ مِنْكَ وَ إِفْرَاقُ بِالصَّغْرِ

وَ هَذَا سَبِيلُ جَمِيعِ الْمُجَادِلِينَ لَنَا فِي أَشْرِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَتْلِفُونَ فِي دَفْعِ ذَلِكَ وَ جُحُودِهِ إِلَّا بِالْهَذَبَانِ وَ التَّوَسُّوَيْنِ وَ الْخَرَابَاتِ الْمُتَوَعِّدَةِ. وَ ذَكَرَ أَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ التَّوَيْحَقِيُّ فِي آخِرِ كِتَابِ التَّنْبِيهِ وَ تَشْتَبَهُ مَا يَقُولُ خُصُومُنَا: «لَوْ كَانَ مَا نَدْعُونَ مِنَ النَّاسِ حَقًّا لَادَّعَاءُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَضِيِّ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

و من گفتم: لازم است که بگوئیم حجت خداى تعالى هم بر تو تمام است زیرا او را نغمى بینی و حجت رسول خدا ﷺ هم بر تو تمام است زیرا او را نیز نغمى بینی. آنگاه به امیر سعید، رکن الدوله ﷺ رو کرده و گفت: ای امیر! اینگر که سخن این شیخ چیست. او می گوید: امام غایب است و دیده نمی شود زیرا خداى تعالى دیده نمی شود. آنگاه امیر ﷺ به او گفت: تو کلام او را نفهمیدی، و کلامی بر او هستی و این فرو ماندگی نیست و اقرار و اعتراف: تو بر عجز و ناتوانی. و این طریق همه کسانی است که درباره صاحب الزمان ﷺ با ما مجادله می کنند، سخنانشان در دفع و انکار صاحب الزمان ﷺ به هذیان و پریشان گوئی و خرافات مفتوش می ماند.

ابو سهل اسماعیل بن علیّ تویحقی در آخر کتاب «التنبیه» می نویسد: بسیار اتفاق افتاده است که دشمنان ما می گویند: اگر ادعای شما درباره نصوص پیامبر اکرم در شأن الله هدئی درست بود، بی تردید علی ﷺ پس از درگذشت رسول اکرم آن را بازگو کرده و مدعی آن می گودید.

فَيَقَالُ لَهُمْ: كَيْفَ يَدْعِيهِ فَيَقِيمُ نَفْسَهُ مَقَامَ مَدْعٍ يَحْتَاجُ إِلَى شُهُودٍ عَلَى صِحَّةِ دَعْوَاهُ وَهُمْ لَمْ يَتَّبِعُوا قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَتَبْتُ يَقْبَلُونَ دَعْوَاهُ لِنَفْسِهِمْ. وَتَحَلَّفُوا عَنْ بَتِّغَةِ أَبِي بَكْرٍ. وَدَفَعْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْرِفَهُمْ جَمِيعاً خَبَرَهَا حَتَّى دَفَعَهَا بِيْرًا أَذْلَ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّكَ لَمْ يَرْضَ بِهَا فَعَلَوْهُ.

فَإِنْ قَالُوا: «فَلِمَ قَبِلَهَا بَعْدَ عَثَانِ؟» قِيلَ لَهُمْ: أُعْطُوا بَعْدَ مَا وَجِبَ لَهُ قَبِيلُهُ. وَكَانَ فِي ذَلِكَ مِثْلُ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَبِلَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ.

وَرُبَّمَا قَالَ خُصُوصُنَا إِذَا غَضِبَهُمُ الْخِجَابُ وَ تَرَمَتْهُمْ الْحُجَّةُ فِي أَنَّهُ لَا يَهْدِي مِنْ إِمَامٍ مَنْصُوصٍ عَلَيْهِ. عَالِمٌ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ. مَأْمُونٌ عَلَيْهِمَا. لَا يَتْلَسَاهُمَا وَ لَا يَنْفَلُطُ فِيهِمَا. وَ لَا تَحْجُورُ مَخَالَفَتُهُ. وَاجِبُ الطَّاعَةِ بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ: «قَرَأَ هَذَا الْإِمَامُ سَمِعَهُ لَنَا وَ دَلَّوْنَا عَلَيْهِ».

و به ایشان می گوئیم: چگونه آن حضرت مدعی آن خصوص شود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند گواه است تا دعوی خود را اثبات کند، در حالی که آنان سخن پیامبر را درباره او پذیرفتند، و چگونه می توان تصور کرد که چنین مردمی دعوی علی علیه السلام را درباره خودشان بپذیرند و موضوع سربار زدن آن حضرت از بهمت کردن با ابوبکر و دفن فاطمه زهرا علیها السلام بی آنکه هیچک از ایشان را خردار کند تا به غایبی که او را شبانه و پنهانی دهن کرده اینها خود بهترین دلیل است که آن حضرت از اعمال خلفا خشنود نودند.

و اگر بگویند: چرا علی علیه السلام امر خلافت را پس از عثمان پذیرفت؟ می گوئیم: حق واجب او را به وی می دادند و او هم پذیرفت و او را در این کار مانند پیامبر ﷺ بود آنگاه که منافقین و مؤلفه قلوبهم را پذیرفت.

و سا که مخالفین ما آنگاه که این دلایل ایشان را درممانده سازد و حجت بر ایشان تمام شود و بگویند از امام منصوبی که عالم به کتاب و سنت است و برآن دو آمین باشد و آنها را فراموش نکند و در آنها خطا نکند، گریزی نیست، و روا نیست که با او مخالفت شود و طاعتش به نص امام پیش از او واجب است اما این امام کیست؟ نامش را به ما بگوئید و ما را به مکان او دلالت کنید.

فَيَجْأَلُ هُمْ، هَذَا كَلَامٌ فِي الْأَخْبَارِ وَهُوَ انْتِقَالٌ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي تَكَلَّمْنَا فِيهِ، لِأَنَّا إِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِيهَا نَوْجِيَهُ الْعُقُولُ إِذَا مَضَى النَّبِيُّ ﷺ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يَسْتَخْلِفَ وَ يَنْصُ عَلَى إِمَامٍ بِالْعَصَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا؟ فَإِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ بِالدَّلِيلِ فَقُلْنَا وَ عَلَيْهِمُ التَّقْيِيسُ عَنْ عَيْنِ الْإِمَامِ فِي كُلِّ عَصَمٍ مِنْ قِبَلِ الْأَخْبَارِ وَ ثَقُلِ الشَّيْخِ النَّصُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ الْآنَ مِنَ الْكُثْرَةِ وَ اخْتِلَافِ الْأَوْطَانِ وَ الْهَمِّ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ يُوْجِبُ الْعِلْمَ وَ الْقِتْلَ لَا يَسِيًّا وَ قِيَسَ بِأَزَانِهِمْ فِرْقَةٌ تَدْعِي النَّصَّ لِرَجُلٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ عَارِضُونَا بِمَا يَدْعُوهُ أَصْحَابُ زُرَادِشْتِ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْمُبْطِلِينَ، قِيلَ لَهُمْ: هَذِهِ الْمَعَارِضَةُ تِلْزِمُكُمْ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا انْفَضَّتْ بِحُجَّتِهِ فَهَوَّ قُلُوبُنَا، لِأَنَّ صُورَةَ الشَّيْخِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَصُورَةِ الْمُسْلِمِينَ فِي الْكُثْرَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَتَعَارَفُونَ وَ إِنَّا

به ایشان می گوئیم: این سخن مربوط به اخبار می شود و سخن ما در این باره نبود، بلکه سخن ما مربوط به حکم عقل بود آنگاه که پیامبر اکرم در گذشته است و اینکه آیا جایز است که جانشین تعیین نکند؟ و بر امام پس از خود تصریح نکند؟ و چون این مطلب با دلایل روشن ثابت گردید، ما و شما وظیفه داریم که در هر عصری در تعیین امام تفحص و تحقیق کنیم و از ناحیه اخبار و نقل مخصوص طائفه شیعه به شناسایی امام بپردازیم و چون هم اکنون جمعیت ایشان بسیار و وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوت است و با وجود این در اقوالشان اتفاق دارند و این موجب علم و عمل می گردد علی الخصوص که در مقابل ایشان فرقه ای وجود ندارد که ادعا کند پیامبر ﷺ شخص دیگری غیر علی ﷺ را برای امامت برگزیده و او را معرفی کرده باشد.

اگر با ما معارضه کرده و آنچه را که زرتشتیان و دیگران از کفار ادعا می کنند بگویند، در پاسخ ایشان می گوئیم: این معارضه درباره معجزات پیامبر ﷺ هم وارد است، هر جوابی را که آنها بگویند: اینجا ما هم همان را می گوئیم. زیرا امروزه صورت عالم تشیع، مانند صورت عالم اسلام از حیث کثرت است، یکدهگر را نمی شناسند و پیشتیان آنها هم همینطور بودند، بلکه بایستی اخبار-

أَسْلَافُهُمْ يَجِبُ أَنْ يَكُونُوا كَذَلِكَ. بَلْ الْأَخْبَارُ الشَّيْعَةُ أَوْ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُمْ دَوْلَةٌ وَلَا سَيْفٌ وَلَا رَهْبَةٌ وَلَا رَغْبَةٌ، وَإِنَّمَا تُنْتَعَلُ الْأَخْبَارُ الْكَاذِبَةُ لِرَغْبَتِهِ أَوْ رَهْبَتِهِ أَوْ حَسَلِ عَلَيْهَا بِالذُّوْلِ. وَقَيْسٌ فِي أَخْبَارِ الشَّيْعَةِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، وَإِذَا صَحَّ بِثَقْلِ الشَّيْعَةِ النَّصُّ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحَّ بِثَقْلِ ذَلِكَ ثَقْلُهَا النَّصُّ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ وَمِنْ الْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ عَلَى إِمَامٍ إِمَامٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الْغَائِبِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ رِجَالَ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّقَاتُ كُلُّهُمْ فَذُكِرُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ، وَغَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ السُّلْطَانَ طَلَبَهُ طَلَبًا ظَاهِرًا، وَكُلَّ بِمَنَازِلِهِ وَخَزَمِهِ سَتَقْبَتُهُ.

فَلَوْ قُلْتُ: إِنَّ غَيْبَةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْقَعْرِ مِنْ أَدَلِّ الْأَدَلَّةِ عَلَى صِحَّةِ الْإِمَامَةِ قُلْتُ صِدْقًا لِيَصْدِي الْأَخْبَارُ الْمُتَقَدِّمَةُ فِي ذَلِكَ وَتُشْهِرُهَا.
وَقَدْ ذَكَرْتُ بَعْضَ الشَّيْعَةِ بِمَنْ كَانَ فِي خِدْمَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذْتُ بِتَصَانِيهِ

ایشان را صاحبتر بدانیم، زیرا شیعه در طول تاریخ گذشته حکومت و شمشیر و خوف و رجائی نداشتند و اخبار دروغ را برای خوف و با رجائی می سازند و با دولتهای آنها اخبار را محمل می کنند و در اخبار شیعه چیزی از این امور وجود ندارد، و چون نقل بهامیر علی بن ابی طالب بر علی علیه السلام درست است، به همین دلیل نقل علی علیه السلام بر امام حسن و نقل حسن بر امامت حسین علیه السلام و بهینطور نقل هر امامی بر امامی پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و امام غایب پس از آن حضرت که رجال طرفدار پدرش امام حسن عسکری همه مورد وثوق بوده اند و گواهی داده اند که او امام است و غایب شده است زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بود، و دو سال مأمور بر منازل و خرم او گمارد.

و اگر بگویم که عجب امام علی علیه السلام در این عصر، بهترین دلیل بر صحت امامت اوست، سخن درستی گفته ام، زیرا اخباری که در این موضوع پیشتر نقل کردیم همه درست و مشهور است.

و یکی از اشخاص موثق که در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بوده، ذکر

أَنَّ الشَّيْبَ بَيِّنَةٌ وَبَيْنَ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مُتَّصِلٌ وَكَانَ يُخْرِجُ مِنْ كُتَيْبٍ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ عَلَى يَدَيْهِ إِلَى شَيْبَةَ إِلَى أَنْ تُوَفِّيَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ مِنَ الشُّبَّعَةِ مُشْتَوِرٌ قَعَامٌ مَعَاذَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ.

وَقَدْ سَأَلُونَا فِي هَذِهِ الْعَجَبَةِ وَقَالُوا: إِذَا جَازَ أَنْ يَغِيْبَ الْإِمَامُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَمَا أَشْبَهَهَا قَامَ تُسَكَّرُونَ مِنْ رَفَعِ غَيْبِهِ عَنِ الْعَالَمِ؟ فَيُنَالُ هَلْ فِي الزَّتْفَانِ غَيْبِهِ اِزْتِفَاعٌ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ وَسُطُوطُ الشَّرَائِعِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَحْتَمِلُهَا. وَأَنَا إِذَا اسْتَفَرَّ الْإِمَامُ لِلْعُرُوفِ عَلَى نَفْسِهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَانَ لَهُ سِتْرٌ مَعْرُوفٌ مُتَّصِلٌ بِهِ وَكَانَتِ الْحُجَّةُ قَائِمَةً إِذْ كَانَتْ غَيْبُهُ مَوْجُودَةً فِي الْعَالَمِ وَبَابُهُ وَتَسْبِيحُهُ مَعْرُوفَانِ وَإِنَّمَا عُدِمَ اِشْتَارُهُ وَأَمْرُهُ وَنَهْيُهُ ظَاهِرًا وَفَهِسَ فِي ذَلِكَ بَطْلَانُ لُحُجَّةٍ. وَلِذَلِكَ نَظَائِرُ قَدْ أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الشُّبَّعِ مَدَّةً طَوِيلَةً وَكَانَ يَدْعُو النَّاسَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ يَسْرًا إِلَى أَنْ أَمِنَ وَصَارَتْ لَهُ بَيِّنَةٌ وَهُوَ فِي كُلِّ ذَلِكَ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مُرْسَلٌ فَلَمْ يُبْطِلْ تَوْفِيدهَ

کرده است که سبب بنی او و فرزند حسن بن علی علیه السلام متصل بوده است و او نامه ها و اوامر و نواهی آن حضرت را به دست خود به شیعیان می رسانید، نا آنکه او از دنیا رفته و آن حضرت به شخص مسنور دیگری وصیت فرموده، و برای او چنانچه معین نموده است.

و در این مسأله غیبت از ما می پرسند: اگر جایز باشد که امام سی سال یا بیشتر غایب باشد، چه دلیلی وجود دارد که در عالم موحود باشد؟ و به ایشان می گوئیم: عدم وجود امام در زمین، موجب رفع حجت خدا از زمین و سقوط دین الهی می گردد، زیرا دیگر حافظ ر نگاهانی ندارد، ولی اگر امام برای خوف از جان خود به امر خدای تعالی پنهان گردد و سبب معروف و متصل داشته باشد، حجت خدا قائم خواهد بود، زیرا شخص او در عالم موجود است و نایب و وسیله مرفوفی هم دارد، فقط فتوا و امر و نهی ظاهری نیست، و این موجب بطلان حجت الهی نیست، و این مطلب نظائری هم دارد: پیامبر اکرم مدتی طولانی در شیب اقامت گزید و در اوّل امر رسالت مردم را پنهانی دعوت می فرمود، نا آنکه امنیت یافت و جمعیتی برای وی بدید آمد و او در تمام این احوال پیامبر

تَسْمِعُهُ مِنْ بَعْضِ النَّاسِ دَعْوَةَ نُبُوَّتِهِ وَلَا أَدْعَى ذَلِكَ حُجَّتَهُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْغَارُ فَأَقَامَ بِهِ قَلِيلًا تَعْرِفُ أَخَذَ مَوْضِعَهُ وَلَمْ يُبَيِّطْ ذَلِكَ نُبُوَّتُهُ وَلَوْ ارْتَفَعَتْ عَيْنُهُ لَبَيَّطَتْ نُبُوَّتُهُ، وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَجُورُ أَنْ يَحْبِسَهُ السُّلْطَانُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ وَيَتَّبِعَ مِنْ لِقَائِهِ عَقْرًا لَا بُعْثَ وَلَا تَعْلَمَ وَلَا يُبَيِّنَ، وَالحُجَّةُ قَائِمَةٌ ثَابِتَةٌ وَاجِبَةٌ وَإِنْ لَمْ يُبْعَثْ وَلَمْ يُبَيَّنْ لِأَنَّهُ مُوجُودٌ الْعَيْنُ فِي الْعَالَمِ، ثَابِتُ الذَّاتِ، وَلَوْ أَنَّ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا لَمْ يُبَيِّنْ وَتَعْلَمَ وَيُفَيْتَ لَمْ تَبَيَّنْ نُبُوَّتُهُ وَلَا حُجَّتُهُ، وَلَوْ ارْتَفَعَتْ ذَاتُهُ لَبَيَّطَتْ الْحُجَّةُ، وَكَذَلِكَ يَجُورُ أَنْ تَسْتَبْرَأَ الْإِمَامَ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ إِذَا خَافَ، وَلَا تَبَيُّطُ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَإِنْ قَالُوا: فَكَيْفَ يَصْنَعُ مِنَ الْحَاجِّ إِلَى أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَأْنٍ؟ قِيلَ لَهُ: كَمَا كَانَ يَصْنَعُ وَالتَّيَّيُّنِيُّ فِي الْغَارِ عَنْ جَاءَ إِلَيْهِ يُسَلِّمُ وَلِيَتَعَلَّمَ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ سَائِعًا فِي الْحِكْمَةِ كَانَ هَذَا مِثْلَهُ سَائِعًا.

معوث و مرسل بود و پناهندگی و پنهانی او نسبت به بعضی از مردم دعوت نبوتش را باطل نکرد و حجت او را مخدوش نساخت. آنگاه در غار پنهان شد و هیچکس جایگاه او را نمی دانست، و این موجب بطلان نبوت او بود، اما اگر وجود نداشت نبوتش نیز باطل می شد، امام نیز همین است. ممکن است سلطان او را مدتی طولانی محبوس سازد و از ملاقات او جلوگیری کند تا نتواند فتوا دهد و تعلیم و تبیین نماید، اما حجت الهی برپا و ثابت و واجب است، گرچه فتوا ندهد و ننسب کند، زیرا او در عالم موجود است و ذاتش ثابت است و اگر پیامبری با امامی مواندهد و تعلیم و تبیین نکند، نبوت و حجتش باطل نخواهد شد، اما اگر وجودش از میان برود، حجت خدای باطل خواهد شد، همچنین جایز است که امام هرگاه که بفراسد مدتی طولانی مسکون باشد و حجت خدای تعالی باطل نخواهد گردید.

و اگر بگویند: در این حال اگر کسی بخواند از او پرسش کند چه باید بکند؟ می گوئیم به او همان کاری را انجام دهد که اگر پیامبر در غار بود و شخصی می خواست به نزد او بیاید تا اسلام آورد و از او تعلیم گیرد. اگر عدم دسترسی به پیامبر به لحاظ حکمت الهی و واداشته، عدم دسترسی به امام نیز همانگونه است.

و من أضحج الأدلة على الإمامة أن الله عز وجل جعل آية النبي ﷺ أنه أنى
 يقصص الأنبياء الماضين ﷺ و بكل علم من أنوار و انجيل و زبور من غير
 أن يكون بتلك الكتابة ظاهراً. أولي نصراً أو يهودياً فكان ذلك أعظم آياته. و
 قيل الحسين بن علي عليه السلام و خلف علي بن الحسين عليه السلام متعازب الشك كانت سنة
 أقل من عشرين سنة. ثم انقضى عن الناس فلم يلق أحداً و لا كان تلفاً إلا
 خواص أصحابه و كان في نهاية العبادة و لم يخرج عنه من العلم إلا يسيراً
 يعصونه الزمان و جذور بني أمية. ثم ظهر ابنه محمد بن علي المسمى بالباقر عليه السلام
 لعنقه العلم^(۱) فأقنى من علوم الدين و الكتاب و السنة و السير و المعاني بأمر
 عظيم.

و أنى جعفر بن محمد عليه السلام من بعده من ذلك بما تكرر و ظهر و انقشر، فلم

و از واضحترین أدله ای که برای امامت وجود داود این است که خدای تعالی
 معجزه پیامبر ﷺ را این قرار داده که داستان پیامبران گذشته را در قرآن
 ذکر فرموده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده، و آنکه نوشتن را
 آموخته باشد یا آنکه نصرانی و یا یهودی را ملاقات کرده باشد، این بزرگترین
 معجزه اوست. و حسین بن علی عليه السلام به شهادت رسید و علی بن الحسین عليه السلام را
 به جای خود گذاشت در حالی که بنی امام سجاد از بیست سال تجاوز نمی کرد و
 آن حضرت از مردم کناره گرفت و با إحدى ملاقات نمی کرد و حر حواص
 اصحابش او را نمی دیدند و او در نهایت عبادت بود و به واسطه سخی زمانه و
 سنم بنی أمیه، جز اندکی از علم از ناحیه آنحضرت منتشر نگردید، سپس
 فرزندش محمد بن علی عليه السلام ظاهر گردید و او را باقر می نامیدند چون شکافده
 علم بود. و از علوم دین و کتاب و سنت و تاریخ و معانی بخش عظیمی را ظاهر
 ساخت.

و آنگاه جعفر بن محمد عليه السلام، پس از وی علوم بیشتری را ظاهر ساخته و

بِتَقْوَى فِي قُلُوبِ الْعِلْمِ إِلَّا أُنْفِيَ فِيهِ بِأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ. وَفَسَّرَ الْقُرْآنَ وَالسُّنَنَ، وَرُوَيْتْ عَنْهُ الْمَغَازِي وَ الْأَخْبَارُ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُدْرَى هُوَ وَ آبَاؤُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ رَوَاةِ الْعَاثِقَةِ أَوْ قُلُوبِهِمْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمْ قِيَتًا. وَ فِي ذَلِكَ أَذَلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُمْ إِنَّمَا أَخَذُوا ذَلِكَ الْعِلْمَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ عَنْ وَاحِدٍ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ. وَكَذَلِكَ جَمَاعَةُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَذِهِ سُنَّتُهُمْ فِي الْعِلْمِ^(۱) يُسْأَلُونَ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَجَبِبُوا جَوَابَاتٍ مُتَّفِقَةً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ. فَأَيُّ دَلِيلٍ أَذَلُّ مِنْ هَذَا عَلَى إِمَانَتِهِمْ وَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَعْتَبَهُمْ وَ عَلَّمَهُمْ وَ أَوْعَاهَهُمْ عِلْمَهُ وَ عُلُومَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَبْلَهُ. وَ هَلْ رَأَيْنَا فِي الْعَادَاتِ مِنْ طَهَرَتْ عَنْهُ بِمِثْلِ مَا طَهَّرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.

منتشر ساخت و هیچ فنی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب بسیاری در آن بیان فرموده. و قرآن و سنت را تفسیر نموده و از آن حضرت مغازی و اخبار انبیاء روایت شده است بی آنکه او را پدرش امام باقر یا امام سجّاد علیه السلام حتی نزد یکی از راویان عامه و اهل سنت یا فقهای ایشان دیده شده باشند و چیزی از ایشان آموخته باشند. و این خود واضعترین دلیل است که ایشان صلوات الله علیهم علم را از پیامبر اکرم ﷺ و سپس از علی علیه السلام و سپس از یک یک آنکه فرا گرفته اند و همه آنکه ﷺ چنین بوده اند و روش ایشان در علم بر این پایه استوار بود. ایشان را از حلال و حرام می پرسیدند و آنها هم پاسخهای هماهنگ می گفتند بی آنکه از احدی تعلیم گرفته باشند. پس کدام دلیل واضعتر از این بر امامت ایشان است و اینکه پیامبر اکرم ﷺ آنها را نصب کرده و موسوم ساخته و علوم خودش و انبیاء پیشین را به آنها سپرده است؟ و آیا در تاریخ، فردی مانند امام باقر و یا امام صادق علیه السلام مشاهده کرده ایم که بی آنکه از احدی درس گرفته باشند. این همه علم و دانش از آنها ظاهر شده باشد؟

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: أَعْلَمُهُمْ كَمَاؤُوا يَتَعَلَّمُونَ ذَلِكَ سِرًّا. قِيلَ لَهُمْ: قَدْ خَالَ مِثْلُ ذَلِكَ الدَّهْرِيَّةُ فِي النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَةَ وَيَتَرَى الْكِتَابَ سِرًّا. وَكَهَنَ جَبُورٌ لَنْ يُظَنَّ ذَلِكَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَأَكْثَرُ مَا أَتَوْا بِهِ لَا يَتَقَوَّى إِلَّا مِنْهُمْ، وَلَا شَيْعٍ مِنْ غَيْرِهِمْ.

وَقَدْ سَأَلُونَا فَقَالُوا: «إِنَّ الْحَسَنَ لَمْ يَنْظَهَرْ ظُهُورًا تَامًا لِلْعَاصِيَةِ وَالْعَاصِيَةِ فِي أَيْنَ غَلِبَتْ وَجُودُهُ فِي الْعَالَمِ؟ وَهَلْ رَأَيْتُمُوهُ أَوْ أَخْبَرْتُمْكُمْ جَمَاعَةً [قَدْ] تَوَاتَرَتْ أَخْبَارُهَا أَنَّهَا سَاهَدَتْهُ وَعَائِنَتْهُ؟»

فَيَسْأَلُ لَهُمْ: إِنْ أَمَرُ الدِّينِ كُلَّهُ بِالِاسْتِدْلَالِ يُطْلَمُ. فَتَحَرَّ عَرَفْنَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْأَوَّلَةِ لَمْ تُسَاهِدْهُ، وَلَا أَخْبَرْنَا عَنْهُ مِنْ سَاهِدَةٍ، وَعَرَفْنَا الشَّيْءَ ﷺ وَكَوْنَهُ فِي الْعَالَمِ بِالْأَخْبَارِ، وَعَرَفْنَا بُيُوتَهُ وَصِدْقَهُ بِالِاسْتِدْلَالِ، وَعَرَفْنَا أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا

اگر کسی بگوید: ممکن است پنهانی دوسر آموخته باشند. می گوئیم: مشابه این سخن را دهریه درباره پیامبر اکرم ﷺ گفته اند که آن حضرت پنهانی کنايت را آموخته بود و کنايت قرآني مي کرد و چگنه مي نوان به امام باهر و امام صادق ﷺ چنين گمان برآورده گشت که بيشتر علومي که ظاهر ساخته اند از احدى غير ايشان دبد و سبد نمده است.

و از ما پرسش کرده و گفته اند: هرزند امام حسن عسکری علیه ظهور نام و نمانی برای عام و خاص نداشته است، از کجا به وجود او در این عالم رس برده اید، آما شما خود او را دبد اید یا جماعتی که اخبارشان به تواتر رسبد او را مشاهد و دندار کرده اند؟

به ايشان مي گونيم: امور ديني به دلايل ثابت مي شود ما خدای تعالی را به دلايل شناختيم و هرگز او را مشاهد نکرده ايم و کسی که او را دیده مانند ما را آگاه نکرده است. و پیامبر اکرم ﷺ و وجود او را در این عالم به واسطه اخبار شناختيم و به نبوت و صدق آن حضرت از طريق استدلال معرفت حاصل کردیم و از طريق استدلال دانستيم که پیامبر ﷺ علي بن ابي طالب را جانشين خود فرار داده است و دانستيم که پیامبر ﷺ و ائمه پس از او عالم به کتاب و سلف

ابن أبي طالب عليه السلام بالاستدلال، و عَرَفْنَا أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَ سَائِرَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام بَعْدَهُ عَالِمُونَ بِالْكِتَابِ وَ الشَّعْيَةِ، وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ الْغَلَطُ وَ لَا التَّسْبَاهُ وَ لَا تَعُدُّ الْكِبَرُ بِالْإِسْتِدْلَالِ، وَ كَذَلِكَ عَرَفْنَا أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، وَ عَلَيْنَا بِالْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ عَنِ الْأَئِمَّةِ الصَّادِقِينَ عليهم السلام أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ بَعْدَ كَوْنِهَا فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام إِلَّا فِي وَلَدِ الْإِمَامِ وَ لَا يَكُونُ فِي أَخٍ وَ لَا قَرَابَةٍ، فَوَجَبَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْضِي إِلَّا أَنْ يَخْلُفَ مِنْ وَلَدِهِ إِمَامًا^(۱) فَلَمَّا صَحَّحَتْ إِمَامَةُ الْحَسَنِ عليه السلام وَ صَحَّحَتْ وَفَاتُهُ تَبَيَّنَ أَنَّهُ قَدْ خَلَفَ مِنْ وَلَدِهِ إِمَامًا، هَذَا وَجْهٌ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَيْهِ.

وَ وَجْهٌ آخَرُ، وَ هُوَ أَنَّ الْحَسَنَ عليه السلام خَلَفَ جَمَاعَةً مِنْ تَقَاتِبِهِ يَحْتَمِلُ يَرَوِي^(۲) عَنْهُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ يُؤَدِّي إِلَيْهِ كُتُبُ صِغَبِهِ وَ أَنْوَالُهُمْ وَ يَخْرُجُونَ أَجْزَاءً وَ كَانُوا بِمَوْضِعٍ مِنَ الشَّعْرِ^(۳) وَ الْقَدَالَةُ بِتَقْدِيرِهِ إِمَامَةً فِي حَيَاتِهِ، فَلَمَّا مَضَى أَجْمَعُوا جَمِيعًا

بوده‌اند و در این امر غلط و نسیان و دروغگوئی بر آنها روا نیست و همه این امور را با استدلال دانستیم، و دانستیم که حسن بن علی عليه السلام امام مفترض الطاعة است و به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین عليهم السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست و از این مقدمات لازم می آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان خود جانشین خود ساخته باشد و چون امامت و وفات امام حسن عسکری عليه السلام درست است، ثابت می شود که یکی از فرزندان امام و جانشین او باشد، این استدلالی بر وجود اوست.

استدلالی دیگر: و آن این است که امام حسن عسکری عليه السلام جماعتی از مؤمنین خود را جانشین خود فرار داد، کسانی که از او حلال و حرام را روایت می کردند و نامه های شیعیان و وجوهات ایشان را به آن حضرت می رسانیدند و باسحها را در بافت می کردند، آنها عالم به پشت پرده و عادل بودند و خود امام حسن

علیُّ اِنَّهُ قَدْ خَلَفَ وَوَلَدَهُ هُوَ الْإِمَامُ. وَآمَرُوا النَّاسَ أَنْ لَا يَسْأَلُوا عَنِ اسْمِهِ وَ أَنْ
يَسْتَرْوُا ذَلِكَ مِنْ أَغْدَابِهِ. وَ طَلَبَتِ السُّلْطَانُ أَنْتَدَ طَلَبَ وَ وَكَّلَ بِالْذَوِّرِ وَ الْحَبَالِي مِنْ
جَوَارِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ كَانَتْ كُتُبُ ابْنِهِ الْخَلَفِ بَعْدَهُ تَخْرُجُ إِلَى الشَّيْعَةِ بِالْأَمْرِ وَ
النُّهْيِ عَلَى أَهْدَى رِجَالِ أَبِيهِ الثَّقَابِ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً. ثُمَّ انْقَلَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ وَ
مَضَى أَكْثَرُ رِجَالِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ كَانُوا شَهِدُوا بِأَمْرِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ وَ بَنَى مِنْهُمْ
وَجُلٌ وَاحِدٌ قَدْ أَجْتَمَعُوا عَلَى عِدَالَتِهِ وَ يَقْتَبِهَ خَلَفَ النَّاسَ بِالْكِتْمَانِ وَ أَنْ لَا يُذْهِلُوا
شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ. وَ انْقَلَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ. فَضَعْنَا قَبَابُ عَيْنِ الْإِمَامِ بِمَا ذُكِّرَتْ مِنْ
الدَّلِيلِ. وَ بِمَا وَصَفَتْ عَنْ أَصْحَابِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رِجَالِهِ وَ تَعْلِيمِ خَبَرَهُ، وَ صَحَّةِ
غَيْبَتِهِ بِالْأَخْبَارِ الْمُشْهُورَةِ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْ لَمْ غَيْبَتَيْنِ إِخْذَتْنِي إِخْذَتْنِيهَا أَقْدُ مِنْ
الْأُخْرَى.

عسکری علیہ السلام در ایام حیاتش آنها را تعدیل کرده بود، و وقتی که آن حضرت
درگذشت همگی آنها اتفاق داشتند که او فرزندِ را جانشین فرار داده است که
هو امام است و به مردم گفتند که از اسم او نبرند و آن را از دشمنانش نهان
دارند؛ و سلطان وقت به سختی قدر طلب او برآمد و نگهبانانی بر خانه ها و کنیزان
باردار امام حسن عسکری علیہ السلام گمارد، سپس نامه های پسرش که حانشن وی
بود و شامل اوامر و نواهی او بود به واسطه اصحاب مورد اعتماد پدرش در مدتی
بالغ بر بیست سال به شیعمانش می رسید و بعد از آن مکاتبه منقطع شد و بیشتر
باران امام حسن عسکری علیہ السلام که شاهد امر امامتِ امام پس از او بودند
درگذشتند و تنها یک تن باقی ماند که همگی اتفاق بر عدالت و وثاقت وی داشتند
و او به مردم دستور کتمان داد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نکنند و مکاتبه
منقطع گردید. پس بنا به دلیلی که ذکر کردم و وصی که از باران امام حسن
عسکری علیہ السلام و رجائش نمودم، و نفلی که ایشان در امر امامت فرزند-
عسکری علیہ السلام کرده اند، وجود امام ثابت گردید و درستی غیبتش را به واسطه
اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام علیہ السلام وارد شده، و اینکه او دو غیبت دارد
و یکی از آن دو دسوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم.

و عَذَّبْنَاهُ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ فِي هَذَا الْوَقْتِ لَا يُضَيِّعُ مَذَّعَتِ الْمُنْطَوِّزَةِ فِي مُوسَى
ابْنِ جَعْفَرٍ، لِأَنَّ مُوسَى مَاتَ ظَاهِرًا وَرَأَى النَّاسُ مَيِّتًا وَدَقِّنَ دَقْنًا مُتَكَسِّرًا وَنَصِي
لَكُونِهِ أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ سَنَةٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً لَا يَدَّعِي أَحَدٌ أَنَّهُ بَرَاءٌ وَلَا يُكَابِيهِ وَلَا
بِرَائِلُهُ، وَدَعَوَاهُمْ أَنَّهُ حَيٌّ فِيهِ إِكْذَابُ الْحَوَاسِ الَّتِي شَاهَدَتْهُ مَيِّتًا، وَقَدْ قَامَ يَغْذُو
عِدَّةً لَبِئْسَ قَاتِلُوا مِنَ الْقُلُومِ يَمْلِكُ مَا لَقِيَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ فِي دَعْوَانَا هَذِهِ
- غَيْبَةِ الْإِمَامِ - إِكْذَابُ الْجَسَدِ وَلَا مُحَالٌ وَلَا دَعْوَى تُشَكِّكُهَا الْقَوْلُ وَلَا تُخْرِجُ
مِنَ الْعَادَاتِ، وَ لَمْ يَلِدْ هَذَا الْوَقْتُ مَنْ يَدَّعِي مِنْ شَيْئِهِ السُّقَابَ الْمَشْهُورِينَ أَنَّهُ
بَابُ الْإِتِّبَةِ وَ سَبَبُ يُوَدِّي غَنَّةً إِلَى شَيْئِهِ لَمَزَّةً وَ نَهْيَةً وَ لَمْ تَطْلُبِ الْمَذَّةُ فِي الْغَيْبَةِ طَوْلًا
يُخْرِجُ مِنَ عَادَاتِ مَنْ غَابَ، فَالْمُصْذِبُونَ بِالْأَخْبَارِ يُوجِبُ اعْتِقَادَ إِمَامَةِ ابْنِ -
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا قَرَعْتُمْ، وَ أَنَّهُ قَدْ غَابَ كَمَا جَاءَتْ الْأَخْبَارُ فِي الْغَيْبَةِ فَإِنَّهَا

و مذهب ما در غیبت امام علی بن ابی طالب در این عصر، مانند مذهب منطوره - که همان
واقفیه باشند - در غیبت موسی بن جعفر علی بن ابی طالب نیست، زیرا امام هفتم آشکارا
درگذشت و مردم جسد او را دیدند و غلبه او را به خاک سپردند و از درگذشت او
منجاور از یکصد و پنجاه سال گذشت و احدی ادعا نکرد که او را دیده است و با
آنکه با او مکاتبه و مراسله کرده است و ادعای واقفیه که می گویند او زنده
است، تکذیب چشمانی است که او را مرده مشاهده کرده است و پس از امام
کاظم علی بن جعفر امام دیگر آمده اند که مانند آن حضرت اظهار علم و امامت
کرده اند، اما در ادعای ما نسبت به غیبت امام عصر علی بن محمد تکذیب حق و با التزام
به محال و یا خلاف عقل و عادت نیست و تا کون هم بعضی از شیعیان موثق و
مستوره خود را یاب او می دانند و وسیله ای می شمارند که دستورات او را به
شیعیانش برسانند و غیبت هم آنقدر طولانی نشده که خارج از عادت کسانی
باشد که غایب می شوند. پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت
فرزند امام حسن عسکری علی بن محمد می شود - چنانکه شرح دادم - و او همچنان که
در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و

جاءت مشهوره مشواتره. و كانت الشیعة تتوکلها و ترفعها لما یزجون بغد هذا من قیام القائم علیه السلام بالحق و إظهار العدل. و نسأل الله عزوجل توفیقاً و صبراً جلیلاً برحمته.

(کلام یابن قبه الرازی)

و قال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الرازی فی بعض کتاب الإشهاد لأبی زید العلوی: «قال صاحب الکتاب بغد أشياء کثیرة ذکرها لأشواقه فیها: و قالت الرئیدة و المؤمنة: المصلحة من ولید فاطمة بقول الرسول المصنوع علیه فی حجة الوداع. و یؤم خرج إلى الصلاة فی منجیه الذی نوفي فیهِ: أنها الناس قد خلعت فیکم کتاب الله و عزتی، ألا إني لئن بلغر عني یردا علی الخوض. ألا و إنکم لئن نضلوا ما استفتختم بیها. ثم أکذ صاحب الکتاب هذا الخبر و قال فیهِ قولاً لا تخالفه فیهِ. ثم قال بغد ذلك: إن المؤمنة خالفت الإجماع و ادعت الإماسة

شیعه متوقع آن غیبت است و به آن امیدوار است، زیرا رجاء واثق دارد که قائم علیه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت واسعة حتی درخواست توفیق و صبر جمیل می نمائیم.

سخنان أبو جعفر بن قبه رازی

أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی در رد کتاب «الإشهاد» ابوزید علوی گوید: صاحب این کتاب بعد از ذکر مطالب بسیاری که نزاعی در آن نیست گفته است: زید به و امامیه می گویند: حجبت خداوند بایستی از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام باشد، زیرا این اجماعی است که پیامبر اکرم در حجة الوداع و در روزی که پیار بودند و آخرین نماز را در مسجد برگزار کردند فرمودند: ای مردم! من کتاب خدا و عزتم را در میان شما باقی گذاشتم و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر در بهشت بر من وارد شوند، آگاه باشید که اگر شما به آن دو در آویزید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس صاحب آن کتاب این خبر را مورد تأیید و تأکید قرار داده و سخنی گفته است که هیچ خلاقی در آن نیست و بعد از آن می گوید: امامیه با اجماع مخالفت کرده و ادعا کرده اند که امامت بایستی در

فی بطنی من العنبرة و لم تخرجها لسان العنبرة، ثم رجل من ذلك البطن فی کل عصبی.

فأقول - و بالله الثقة - إن فی قولی الشیء علیه السلام علی ما یقول الإمامیة دلائل واضیحة، و ذلك أن الشیء علیه السلام قال: «إنی تارک فیکم ما إن تمسکتم به لآ تصلوا کتاب الله و عترتی أهل بیی» ذل علی أن الحجة من بغوذه لیس من القجم و لا من سایر قبایل العرب بل من عترته أهل بیته، ثم قرأ قوله بما ذل [به] علی مراده فقال: «ألا و إلهما لآ یترفا حق یردا علی الخوض» فأعلمنا أن الحجة من عترته لا یفارق الکتاب، و إنا حق تمسکنا بآ لا یفارق الکتاب لآ یضل، و من لا یفارق الکتاب یمن فوض علی الأئمة أن یتمسکوا به، و تجب فی الفصول أن یتکون عالماً بالکتاب، ماثوناً علیه، یقلع نایحه من خلوسه، و خاصة من عامه، و حخته من تدبه، و حکمته من متکاتبه یصنع کل شیء من ذلك مواضعة

یک خانواده مخصوص از عترت باشد و سایر خانواده های عزت حق از آن ندارند، در این خانواده هم در هر عصری فقط یک نفر امام خواهد بود. پس با اعتماد به خداوند می گوئیم: کتاب پیامبر اکرم علیه السلام دلیل روشنی بر درسی قول امامیه است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: من در میان شما چیزی را باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شود هرگز گمراه نخواهد شد؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت. این مطلب دلالت دارد که حجت پس از او از عجم و سایر قبایل عرب نیست، بلکه از عترت اوست که همان اهل بیت او می باشد. آنگاه قولش را مغزین به کلامی کرده که به مراد او دلالت دارد و فرموده است: ألا و إلهما لآ یترفا حق یردا علی الخوض. و به ما اعلام فرموده است که حجت از عترت او می باشد و از کتاب جدائی ندارد و ما آنگاه که متمسک شویم به کسی که جدائی از کتاب ندارد، گمراه نخواهیم شد و کسی که مفارقت از کتاب ندارد، در زمره کسانی است که بر ائمت واجب است به او متمسک شوند و عقل می گوید که او مایستی عالم به قرآن و امین بر آن باشد. ناسخ را از مسوخ، و خاص آن را از عامش، و واجب آن را از مستحبش، و محکم آن را از منشاءش

الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لَا يُقَدِّمُ مُؤَخَّرًا، وَلَا يُؤَخِّرُ مُقَدِّمًا، وَبِحَبِّ أَنْ يَكُونَ
 جَامِعًا يَعْلَمُ الَّذِينَ كُلُّهُ لِيَسْتَكِينُ التَّشْتَكُّ بِهِ، وَالْأَخَذُ بِقَوْلِهِ فَمَا اخْتَلَفَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ وَ
 تَنَارَخَتْ مِنْ تَأْوِيلِ الْكِتَابِ وَالسُّلَّةِ، وَلِأَنَّهُ إِنْ نَبِيَ مِنْهُ شَيْءٌ لَا يَتْلُمُهُ لَمْ يَجِبِ
 التَّشَكُّكُ بِهِ، ثُمَّ مَتَى كَانَ هَذَا الْفَعْلُ أَيْضًا لَمْ يَكُنْ حَاشُوا عَلَى الْكِتَابِ، وَلَمْ يُؤْمَرْ أَنْ
 يَتَلَطَّ قَبِيضَ الثَّابِتِ مِنْهُ تَكَانَ الْمُنْسُوحِ، وَالتَّحْكَمَ تَكَانَ الْمُتَشَابِهِ، وَالتَّذَبُّ تَكَانَ
 الْحَقِّ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا يَكْتَفُرُ تَعْدَادُهُ، وَإِذَا كَانَ إِذَا هَذَا صَارَ الْحُجَّةُ وَالْمُتَجَوِّجُ
 سَوَاءً، وَإِذَا لَسَدَ هَذَا الْقَوْلُ صَحَّ مَا قَالَتْ الْإِمَامِيَّةُ مِنْ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ الْبَعْدَةِ لَا
 يَكُونُ إِلَّا جَامِعًا يَعْلَمُ الَّذِينَ، مَتَّصُومًا، مَوْفِقًا عَلَى الْكِتَابِ، فَإِنَّ وَجَدَتْ الرُّبُوبِيَّةُ فِي
 أَهْلِهَا مِنْ هَذِهِ صِفَتُهُ فَتَحْتَ أَوَّلَ مَنْ يَتَقَادُّ لَهُ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى قَاطِعًا أَوَّلَ مَا
 اتَّبَعَ.

وَقَالَ شَيْخٌ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ: إِنَّا لَمْ نَقُلْ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلًا

باز شناسد نا هر چیز را در جایگاه خود که اخذای تعالی وضع فرموده است قرار
 دهد، هیچ مقدمی را مؤخر نکند، و هیچ مؤخری را مقدم نگرداند. و بایستی که
 همه علم دین را بداند تا در موارد اختلاف امت و منازعه در تأویل کتاب و
 سنت، تشکک به وی و گفته وی ممکن باشد، و اگر چیزی از کتاب خدا را نداند،
 نمی توان به او تشکک جست، و اگر در چنین جایگاهی باشد امین بر قرآن کریم
 نخواهد بود، و نمی توان از غلط او امین بود و ممکن است باسخ را در مکان منسوخ
 و محکم و در جای متشابه و مستحب را در محل واجب فرار دهد و غلطهای
 دیگری که تعداد آنها بسیار خواهد بود. و اگر چنین باشد حجت و سایر حلائق
 برابر خواهند بود و چون این گفته فاسد باشد، گفتار امامیه درست خواهد بود که
 حجت او عتق کسی است که جامع علم دین و معصوم بوده و بر کتاب خدا امین
 باشد، و اگر زیدیه در میان ائمه خود کسانی را می یابند که دارای اس اوصاف
 باشند، ما اول کسانی هستیم که از او اطاعت می کنیم، و اگر چنین سود بایستی از
 حق پیروی شود

و یکی از بزرگان امامیه گفته است: ما نمی گوئیم که هر یک از فرزندان

مطلبنا، و قلنا یتشمید و سرائط، و لم نحتج لذلک بهذا الخبر فقط بل احتجنا به و بقرینه، فأول ذلك أننا وجدنا النبي ﷺ قد حص من عترته أهل بيته أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهم السلام بما حص به و دل على جلالة طهرهم و عظم شأنهم و علو حالهم عند الله عز وجل بما قللهم يوم في المواطن بغد المطين و الموقف بغد الموقف بما شمرته ثلغي عن ذكرهم ببيتنا و بين الزيدية، و دل الله تعالى و تعالى على ما وصفناه من علو شأنهم بقوله: «إنا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» و يسورة هل أتي و ما يساكن ذلك، قلنا قدم عليه السلام هذه الأمور و قرر عند أمته أنه ليس في عترته من يستد منهم في الميزان و الزمعة، و لم يكن عليه السلام ممن ينسب إلى المشابهة و لا ممن يؤي و يمدح إلا على الدين علينا أنهم عليهم السلام نالوا ذلك منه استحقاقاً بما حصهم به، قلنا قال بغد ذلك كله: «قد

فاطمه عليها السلام به طور مطلق امام است، بلکه می گوئیم بعضی از ایشان که دارای شرایط و فویدی هستند امامند و تنها به خبر نقلین احتجاج نمی کنیم، بلکه احتجاج ما به آن خبر و اخبار دیگر است. اول مطلب آن است که پیامبر اکرم از اهل بیت و عزت خود، امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را مخصوص گردانیده و به جلالت مقام و بزرگی شأن و علو حال ایشان نزد خدای تعالی دلالت فرموده است و این اظهار لطف آن حضرت - صلوات الله علیه - به ایشان در مواطن گوناگون و مواقف متعدد واقع گردیده و شهرت آنها بین ما و زیدیه ما را از ذکر آنها بی نیاز می کند. خدای تعالی ما را به این اوصاف ایشان که نشانه علو شأن ایشان است با این کلیات دلالت فرموده است: «إنا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» و همچنین به سوره «هل أتي» و آیات دیگر چون این امور را آماده کرد و در برابر امتش مقرر فرمود که در میان عترتش از نظر رفعت و منزلت کسی نیست که بر آنها مقدم باشد و با توجه به آنکه او کسی نبود که بی جهت به کسی متمایل شده و جز بر مبنای دیانت کسی را والی ساخته و مقدم بدارد، خواهیم دانست که آن مقام را به جهت شایستگی خود دریافت کرده اند، و چون پیامبر بعد از همه این مطالب فرمود: من در میان شما کتاب خدا

خَلَقْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبِعَرَفِي «عَلِمْنَا أَنَّهُ عَنَى هَؤُلَاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ. لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ هُنَاكَ مِنْ بَعِثْتِهِ مَنْ لَهْ هَذِهِ الْمَثُولَةُ لَخَصَّصَهُ عَلَيْهِ وَنَبَّهَ عَلَى مَكَانِهِ. وَذَلِكَ عَلَى مَوْضِعِهِ لِنَلَا بِكَوْنِ بَقْلُهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَهَذَا وَاضِحٌ، وَالحَمْدُ لِلَّهِ، ثُمَّ دَلَّنَا عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ بِاسْتِحْلَالِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاهُ وَاتِّبَاعِ أَخِي لَهُ طَرَعًا.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ الْمَوْضِعَ خَالَفَ الْإِجْمَاعَ وَادَّعَى الْإِمَامَةَ فِي بَطْنٍ مِنَ الْعِزَّةِ» فَجَمَالَ لَهُ: مَا هَذَا الْإِجْمَاعُ السَّابِقُ الَّذِي خَالَفْنَاهُ فَإِنَّا لَا نَعْرِفُهُ. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَعْتَلَّ مُخَالَفَةُ الْإِمَامَةِ لِلَّذِي يُدْعَى خُرُوجًا مِنَ الْإِجْمَاعِ. فَإِنْ كُنْتُ إِلَى هَذَا تَوَمَّي فَلَيْسَ بِمَعْتَدٍ عَلَى الْإِمَامَةِ أَنْ تُنْسِبَكَ إِلَيَّ بِمِثْلِ مَا تُنْسِبُهَا إِلَيْهِ، وَتُدَّعِي عَلَيْكَ مِنَ الْإِجْمَاعِ بِمِثْلِ الَّذِي ادَّعَيْنَاهُ عَلَيْهِمَا، وَبَعْدَ قَائِلْتِ تَقُولُ: «إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تُجُوزُ»^(۱) إِلَّا يُؤَيِّدُ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «فَتَبَيَّنَ لَنَا لَمْ يَخْصُصَتْ وَلَدُهَا دُونَ سَائِرِ الْعِزَّةِ لِتُبَيَّنَ لَكَ بِأَحْسَنِ مِنْ

و عزتم را جانشین گردانیدم. دانستیم که مقصود پیامبر اہلساند و لا غیر، زیرا اگر فرد دیگری از عزتش چنین مقامی را داشت او را مخصوص می گردانید و مکانت و موقعیت او را اعلام می فرمود تا آنکه گرایش او به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیہما السلام بی جهت نباشد و این واضح است و الحمد لله، آنگاه دلیل بر امامت امام حسن پس از امیرالمؤمنین علیہ السلام آن است که پدرش او را خلیفه خود کرد و برادرش امام حسین هم به دلخواه از او پیروی کرد.

اما اینکه گفته است: امامیه با اجماع مخالفت کرد، و مدعی شده اند که امامت در خاندان مخصوصی از عترت است. به او می گوئیم: این اجماع سابقی که ما با آن مخالفت کرده ایم کدام اجماع است؟ که ما از آن اطلاعی نداریم. جز آنکه مخالفت امامیه را با زیدیه مخالفت با اجماع خوانده باشی که اگر مقصود تو آن باشد، امامیه هم می تواند بگوید شما زیدیه با ادعای خود مخالفت اجماع امامیه را کرد، اید. به علاوه نو می گویی که امامت جز بر فرزندان حسن و حسین علیہما السلام روا نیست، پس بگو به چه دلیل فرزندان آن دو امام را به امامت اختصاص دادی و سایر

حُجَّتِكَ مَا قُلْنَا وَ شَتَّى الْبُرْهَانُ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ قَالَتِ الرَّيْدِيَّةُ: الْإِمَامَةُ جَائِزَةٌ لِلْعِزَّةِ وَ فِيهِمْ لِدَلَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ عَامًّا لَمْ يَخْتَصُّ بِهَا بَعْضٌ دُونَ بَعْضٍ. وَ يُقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ دُونَ غَيْرِهِمْ بِأَحَابِهِمْ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةُ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوَكُّلُ - قَدْ غَلَطَ صَاحِبُ الْكِتَابِ فِيهَا حَكَمَ لِأَنَّ الرَّيْدِيَّةَ إِنَّمَا تُجِبُ الْإِمَامَةَ لِوَلِيِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، خَاصَّةً، وَ الْعِزَّةُ فِي اللَّفْظِ الْقَمِّ وَ يَتَوَلَّى الْقَمُّ الْأَخْرَبُ فَلَا أَخْرَبَ، وَ مَا عَرَفَ أَهْلُ اللَّفْظِ قَطُّ وَ لَا حَكَمَ عَنْهُمْ أَخَذَ أَتَيْهِمْ قَالُوا: الْعِزَّةُ لَا تَكُونُ إِلَّا وَلَدَ الْإِسْنَةِ مِنْ ابْنِ الْقَمِّ، هَذَا شَيْءٌ عَنَّا الرَّيْدِيَّةُ وَ خَدَعَتْ بِهَ أَفْسَاسُهَا وَ تَزَعَّدَتْ بِأَدْعَائِهِ بِلَاتِيَانٍ وَ لَا بُرْهَانٍ، لِأَنَّ الَّذِي تَدْعِيهِ لَيْسَ فِي الْعَقْلِ، وَ لَا فِي الْكِتَابِ، وَ لَا فِي الْخَبَرِ وَ لَا فِي شَيْءٍ مِنَ اللَّغَابِ وَ هَذِهِ اللَّفْظُ وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُهَا فَاسْأَلُوهُمْ يَجِبُنَّ لَكُمْ أَنَّ الْعِزَّةَ فِي اللَّفْظِ

حائندان پیامبر را محروم ساختی؟ تا ما هم گفتار خود را بهتر از شما مُدَلِّل سازیم و برهان آن را در جای خود حواصم آورده، ان شاء الله.

بعد از آن صاحب کتاب اشهاد گفته است: زید به می گوید روا باشد که امامت در میان عترت جاری باشد، زیرا رسول خدا ﷺ بطور عموم به ایشان دلالت فرموده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر تخصص فرموده و خدای متعال هم درباره ایشان فرموده است و ایشان هم بر آن اجماع دارند که: «سپس کتاب را به ارث بر بندگان برگزیده خود دادیم - آیه ۳۳».

پس به توفیق الهی می گویم: صاحب کتاب در آنچه نقل کرده اشتباه کرده است، زیرا زید به امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می داند، اما «عترت» در لغت شامل عمو و عموزاده می شود، هر کدام که نزدیکتر باشند به عترت نزد بکنند و هرگز اهل لغت نگفته اند و کسی از ایشان نقل نکرده است که عترت اختصاص به فرزندان دختر از پسر عمو دارد، این مطلبی است که زید به آن را آرزو کرده و خود را بدان فریفته اند، بی آنکه بیان و برهانی بر آن اقامه کرده باشند، زیرا ادعای آنها نه عقلی است و نه در قرآن و حدیث است و نه در هیچ لغتی آمده است. این لغت و آنها لغویین، از ایشان پرسید تا برایتان روشن

الأقرب فالأقرب من الغم و بنی الغم

فإن قال صاحب الكتاب: «فليم رعت أن الإمامة لا تكون لبطلان ولید». و هم من العترة عندك؟»

قلنا لا. نحن لم نقل هذا قياساً، وإنما قلنا انبأ بما فعله عليه السلام هؤلاء الثلاثة دون غيرهم من العترة. و لو قل لبطلان ما فعله يوم لم يكن عندنا إلا السنع و الطاعة.

و أما قوله: إن الله شازله و تعالى قال: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطفبنا من عبادنا - الآية».

فنبأنا لا؛ قد خالفك عضوك من المعتزلة و غيرهم في تأويل هذه الآية. و خالفك الإمامية و أنت تعلم من السابق بالخبرات عند الإمامية. و أقل ما كان يجب عليك - و قد ألفت كتابك هذا لتبين الحق و تدعو إليه - أن تؤيد الدخول بحجة، فإن لم تكن فاقناع. فإن لم يكن فترك الاحتجاج بما لم يتكلم لئلا تبين أنه حجة لك دون حصولك.

کنند که عترت در لغت عبارت از عمو و عموزادگانند الأقرب فالأقرب.

و اگر صاحب کتاب بگوید: چرا معتدی که امامت در بنی عباس نیست، در حالی که طبق اعتقاد شما ایشان جزو عترتند؟

به او می گوئیم: ما این مطلب را از روی قیاس نگفیم. بلکه آن را بخاطر عمل پیامبر نسبت به این سه کس گفتیم یعنی علی و حسن و حسین علیهم السلام و نه دیگران. و اگر پیامبر به عم خرد عباس هم این امتیاز را داده بود، ما جز شنیدن و طاعت راهی نداشتیم.

اما این سخن او که خدای تعالی فرموده است: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطفبنا من عبادنا - تا آخر آیه».

به او می گوئیم: در تأویل این آیه دشمنان تو از معتزله و غیر با نو مخالفند و امامیه هم مخالفند و نو می دانی که امامیه در این آیه چه کسی را «السابق بالخبرات» می داند و اگر تو این کتابت را برای دفاع از حق و حقیقت نوشته ای، کمترین چیزی که بر تو واجب است، آن است که برای مدعای خرد برهانی بیاوری و اگر نمی توانی، دلیل اقتناعی بیاور و اگر نمی توانی ترک احتجاج کن،

قَالَ بِإِلَافَةِ الْقُرْآنِ وَادْعَاءِ تَأْوِيلِهِ بِأَلْبُزْهَانٍ لَمْزٍ لَا يَتَجَرَّعُ عَنْهُ أَحَدٌ. وَقَدْ ادَّعَى خُصُومُنَا وَخُصُومُكَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ - الْآيَةُ» ^(۱) هُمْ بَسِيعُ عِلْمِهَا الْأَمْنَةُ. وَأَنَّ سَبِيلَ عِلْمِهَا الْعِزَّةُ وَ سَبِيلُ عِلْمِهَا الْمُزِيحَةُ سَبِيلٌ وَاحِدٌ. وَأَنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يَنْهَى وَ الْحُجَّةَ لَا تَنْقُضُ يَعْلَمُ الْعِزَّةُ فَهَلْ يَنْتَفِذُ وَ يَنْتَفِذُ فَصَلِّ؟ وَ هَلْ تَنْفَعُ مِنْهَا مَا ادَّعَتْ أَوْ تَنْسَأُكَ الْبَرْهَانَ؟ فَإِنْ قَالَ: بَلْ لَسْنَا لَكَ الْبَرْهَانَ. قَبْلَ ذَلِكَ: قَهَابَ بَرْهَانِكَ أَوَّلًا عَلَى أَنَّ الْمُقْبِلَ بِهَذِهِ الْآيَةِ تَلَوَّهَا هُمْ الْعِزَّةُ. وَأَنَّ الْعِزَّةَ هُمْ الذُّرِّيَّةُ. وَأَنَّ الذُّرِّيَّةَ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ فَاطِمِيَّاتٍ

ثُمَّ قَالَ: وَ يَقَالُ لِلْمُؤَقَّصَةِ: مَا دَلِيلُكُمْ عَلَى إِبْجَابِ الْإِمَامَةِ لِوَاحِدٍ دُونَ الْجَمِيعِ وَ خَطَرُهَا عَلَى الْجَمِيعِ، فَإِنْ اغْتَلَبُوا بِالْوِزَائِفِ وَ الزُّصَبَةِ. فَبَلِّغْ لَهُمْ: خِذُوا الْقَبْرِيَّةَ تَدْعِي الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْحَسَنِ ثُمَّ فِي نَظْمٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بَيْنَ الْحُسَيْنِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ بِالْوِزَائِفِ

زهرآخواندن آیه ای از قرآن و ادعای بی دلیل تأویل آن، چیزی نیست که کسی از آن عاجز باشد، و دشمنان ما و شما می گویند که مقصود از آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، تمامی علمای امت است و راه علمای عترت و علمای مرجئه راه واحدی است و اجماع و حجت به علم عترت تمام نمی شود، آیا مباهات و آنها فرق وجود دارد؟ و آیا به صرف ادعای آنها قانع می شوی یا از ایشان مطالبه دلیل می کنی؟ اگر بگوید: از آنها دلیل می خواهم، به او می گوئیم: پس اولاً خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه ای که تلاوت کردی مخصوص عترت است و عترت هم همان ذرّیه است و ذرّیه هم همان فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند و نه فرزندان جعفر و دیگرانی که مادرانشان فاطمی هستند.

او گفته است که به امامیه می گوئیم: چه دلیلی دارید که از مباهات عترت فقط یکی امام باشد و دیگران متموع باشند. اگر بگویند دلیل آن وراثت و وصیت است به امامیه می گوئیم: این طایفه متغیّریه است که امامت را مخصوص اولاد حسن بن - علی علیهما السلام می دانند. سپس در خانواده ای از فرزندان حسن بن حسن که در هر

وَالْوَصِيَّةُ مِنْ أَبِيهِ. وَخَالَتُكُمْ بَعْدُ فَمَا تَدْعُونَ كَمَا خَالَعْتُمْ غَيْرَكُمْ مِمَّا يَدْعَى.
 قَائِلُونَ - وَبِإِلَهِ الْبَنَةِ - الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلُ وَالْأَفْضَلُ تَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إمَّا أَنْ تَكُونَ أَفْضَلَ مِنَ الْجَمِيعِ أَوْ
 أَفْضَلَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْجَمِيعِ. فَكَيْفَ كَانَتْ الْبِنَةُ فَلَيْسَ يَكُونُ الْأَفْضَلُ إِلَّا وَاحِدًا
 لِأَنَّهُ مِنَ الْمُحَالِ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّةِ أَوْ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأُمَّةِ فِي الْأُمَّةِ
 مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ. فَلَمَّا لَمْ يَحْزَ هَذَا وَصَحَّ بِدَلِيلٍ تَعَرَّفَ الرَّابِدُ بِصَحْبِهِ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلُ، صَحَّ لَهَا لَا تَكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ فِي كُلِّ عَصْرِ.
 وَ الْفَضْلُ فِيهَا بَيْنَانٌ وَ بَيِّنَةٌ مُقْبِرَةٌ سَهْلٌ وَاضِعٌ قَرِيبٌ - وَ الْمُنْهَ - وَ هُوَ أَنَّ
 النَّبِيَّ ﷺ دَلَّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَلَالَةً بَيِّنَةً وَ بَانَ بَيِّنًا مِنْ سَائِرِ الْعُرْوَةِ بِمَا
 خَصَّهَا بِهِ بِمَا ذَكَرْنَا وَ وَصَّيْنَا، فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقُّ وَ أَوْلَى بِدَلَالَةِ

عصر و زمانی به وراثت و وصیت پدر به فرزندان می رسد و با عقیده شما در این باب مخالفند چنانچه شما نیز با دیگران مخالفید.

پس با آنکه به خداوند متعال در پاسخ او می گوئیم: دلیل بر آنکه در هر عصری امام یکی بیش نیست **مَا أَتَى آيَاتُ** که امام باید افضل مردم باشد و افضل می تواند دو معنی داشته باشد، یا مقصود افضل از جمیع امت است و با آنکه منظور افضل از هر یک از افراد امت و در هر حال افضل یکی بیش نیست، زیرا عمال است که فردی افضل از جمیع امت باشد یا افضل از هر یک از افراد امت باشد و افضل از او نیز وجود داشته باشد. پس اگر چنین امری روا نباشد و این مطلب که امامت از آن افضل است درست باشد - چنانکه زیدیه نیز بدان اعتراف دارند - مطلب اثبات خواهد شد و امامت در هر زمانی از آن یکی خواهد بود.

اما تفاوت ما امامیه و مغیره واضح و روشن و قابل فهم است **اللَّهُ هُوَ بَيِّنَات** آن است که پیامبر اکرم با دلائل روشنی به امامت حسن و حسین **عليهما السلام** دلالت فرموده است و آن دو را از سایر عترت با امتیازات روشنی ممتاز گردانیده است، چنانکه ذکر و وصف آن گذشت و چون امام حسن در گذشت امام حسین شایسته ترین و سزاوارترین مردم به امامت بود و امام حسن بر طبق دلائل

الحسن يذلاله الرسول ﷺ عليه. وخصاصه إياه وإشارته إليه. فلو كان الحسن أوصى بالإمامة إلى أبيه لكان مخالفاً للرسول ﷺ. وحاشا له من ذلك. وبعد قلنا نشك ولا ترنا ب في أن الحسين ﷺ أفضل من الحسن بن الحسن بن علي. والأفضل هو الإمام علي الحقيقة عندنا وعند الزيدية. فقد ثبت لنا بما وصفنا يذب المعتبرية. و انتقض الأصل الذي بنوا عليه مقالتهم.

و نحن لم نخش علي بن الحسن بن علي ﷺ بما خصصناه به محاباة. ولا قللنا في ذلك أهدأ. ولكن الأخبار قرعت سمعنا فيه بما لم تفرغ في الحسن بن الحسن. ولنا على أنه أعلم من ما نزل من علم الحلال والحرام عنه. وعن الخلف من تقدم. وعن أبي عبد الله ﷺ. ولم تستع للحسن ابن الحسن بشي ويحكنا أن نقابل بينه وبينه من سيفنا من علم علي بن الحسين ﷺ. والعالم بالدين أحق بالإمامة ممن لا يعلمه. فإن كنتم يا مشرك الزيدية عرفتم للحسن بن الحسن علماً بالحلال والحرام فأظهروه. وإن لم تعرفوا

رسول الله ﷺ امامت را مختص به او دانسته به وی توحید فرمود. و اگر امام حسن به امامت فرزندش وصیت می کرد مخالفت با رسول خدا کرده بود و حاشا که او چنین کند. و دلیل دیگر آن است که ما هیچ شک و تردیدی نداریم که حسین ﷺ از حسن بن حسن بن علی افضل است و ما وزیدیه اتفاق داریم که حقیقة افضل امام است. با این بیان دروغ تغییر به ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید. و ما مقامی را که برای علی بن الحسن ﷺ قائلیم. از روی تمایل بی دلیل نیست و در این باب از احدی تقلید کورکورانه نمی کنیم. اما اخبار فراوانی که درباره امام سجاد ﷺ به گوشمان رسیده درباره حسن بن حسن وارد نشده است و روایاتی که از امام سجاد ﷺ در حلال و حرام وارد شده است و همچنین روایاتی که از فرزندش و از امام صادق ﷺ وارد شده است دلیل بر اعلمیت آن امام نسبت به حسن بن حسن است و ما از علم حسن بن حسن چیزی نشنیده ایم تا بتوانیم آن را با آنچه از علم علی بن الحسن ﷺ شنیده ایم مقابله کنیم و کسی که عالم به دین باشد به امامت سزاوارتر است تا کسی که علمی در این باب ندارد. شما ای گروه زیدیه! اگر از حسن بن حسن علم به حلال و حرامی سراغ دارید.

لَهُ ذَلِكَ فَتَقَرُّوا فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَمْ يَهْدِ إِلَى الْخَيْرِ أَخِي أَنْ يَتَّبِعْ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي قُلُوبَكُمْ كَتَبَ غَمُخُونَ»^(۱).

فَلَمَّا تَذَلَّعَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ قَضِيٍّ وَ تَقَدَّمَ وَ طَهَّرَهُ وَ زَكَاهُ وَ عَدَّلَهُ، وَ
الْإِمَامَةُ لَا يَمُرُّهَا إِلَّا بِالْعِلْمِ بِالذِّينِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِأَحْكَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ، وَ
مَا زَأْنَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، وَ لَا سَبْعًا بِأَحَدٍ فَالْتِ الزَّيْدِيَّةُ بِإِمَانِيهِ إِلَّا وَ هُوَ يَقُولُ فِي التَّأْوِيلِ
- أَشْيَ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ - عَلَى الْإِسْتِخْرَاجِ، وَ فِي الْأَحْكَامِ عَلَى الْاجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ، وَ لَيْسَ
يُبَيِّنُ مَعْرِفَةَ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ بِالْإِسْتِغْنَابِ^(۲)، لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ مُتَحِيكًا لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ إِنَّمَا أَنْزَلَ
بِلُغَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ كَانَ عُلْمُهَا أَهْلُ بِلَغَةِ اللَّفْظِ يَعْرِفُونَ الْمُرَادَ، فَأَمَّا الْقُرْآنُ فَكَانَ أَنْزَلَ بِلُغَاتٍ
كَثِيرَةٍ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا تَعْرِفُ الْمُرَادَ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْفِيقٍ، بِمِثْلِ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ، وَ مَا
فِي هَذَا الْبَابِ مِنْهُ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا تَعْرِفُ الْمُرَادَ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْفِيقٍ بِمَا تَقَدَّمَ، وَ نَعْلَمُونَ أَنَّ

آن را ظاهر کنید، و اگر چنین علمی سراغ ندهاید در این سخن خدای تعالی شکر کنید: «آیا کسی که به حق راهبری می کند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدايت نمی شود بگر آنکه دیگری او را هدايت کند، شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟» *مرحمتی که بپیرانم رسدی*

ما منکر آن نیستیم که حسن بن حسن - فضل و نقد و طهارت و باکی و عدالت داشته است، اما رکن امر امامت عبارت از علم به دین و معرفت احکام رب العالمین و دانستن تأویل کتاب الهی است، و ما تا به امروز ندیده و نشنیده ایم که مرجع یکی از زیدیه در امر تأویل قرآن کریم استخراج معنا نباشد و در فروع و احکام بر اجتهاد و قیاس اعتقاد نکرده باشد، اما می دانیم که معرفت تأویل قرآن کریم را نمی توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن کریم به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، اما این کتاب به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی شود، مثل نماز و زکات و حج و از این قبیل؛ و نیز مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توفیق از آنچه

المُرَادُ مِنْهُ إِنَّمَا عُرِفَ بِالتَّوْقِيفِ دُونَ غَيْرِهِ فَلَيْسَ يَجُوزُ حُكْمُهُ عَلَى اللَّفْظِ لِأَنَّهُ مُخْتَلَجٌ أَوَّلًا
أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْكَلَامَ الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَتَأَوَّلَهُ لَيْسَ فِيهِ تَوْقِيفٌ أَضْلَلَهُ لَا فِي إِجْمَالِهِ وَلَا فِي
تَفْصِيلِهِ.

فَإِنْ قَالَ مِنْهُمْ قَائِلٌ: «لَمْ يُمْكَرْ أَنْ يَكُونَ مَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُعْرَفَ بِالتَّوْقِيفِ فَقَدْ وَفَّقَ
اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ عَلَيْهِ، وَ مَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُسْتَخْرَجَ فَقَدْ وَكَّلَ إِلَى الْعُلَمَاءِ وَ جَعَلَ بَعْضُ
الْقُرْآنِ دَلِيلًا عَلَى بَعْضٍ فَلَا مُتَضَادَّيْنِ بِذَلِكَ عَمَّا تَدْعُونَ مِنَ التَّوْقِيفِ وَ الْمُؤَقَّبِ».

قِيلَ لَهُ: لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَلَى مَا وَضَعْتُمْ لِأَنَّا نَحْتَدِ إِلَى الْوَاحِدِ تَأْوِيلَيْنِ
مُتَضَادَّيْنِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَجُوزُ فِي اللَّفْظِ وَ يُحْسِنُ أَنْ يَتَعَبَّدَ اللَّهُ بِهِ، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ
يَكُونَ لِلْمُتَكَلِّمِ الْحَكِيمِ كَلَامٌ يَحْتَمِلُ مُرَادَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ.

فَإِنْ قَالَ: «مَا يُمْكَرْ أَنْ يَكُونَ فِي الْقُرْآنِ دَلَالَةٌ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ وَ أَنْ يَكُونَ الْعُلَمَاءُ
بِالْقُرْآنِ مَتْنً تَدْبِرُهُ عَلَيْهِ الْمُرَادُ بِغَيْرِهِ»

که می دانیم حاصل نمی شود و می دانید که در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که
مراد از آن جز با توقیف حاصل نشود. بنابراین جایز نیست که قرآن کریم را بر
لغت حمل کنیم زیرا اولاً بایستی بدانیم که کلامی که می خواهیم آن را تاویل کنی
در آن توقیفی وجود ندارد چه در اجمالش و یا در تفصیلش.

اگر کسی از ایشان بگوید: آنچه در کلام الهی نیازمند به بیان بوده است
رسول خدا آن را بیان کرده است و آنچه طریق آن استخراج و استنباط بوده آن
را به علماء واگذار کرده است و بعضی از آیات قرآن کریم دلیل بر بعضی دیگر
است و با این بیان ما از توقیف و توقیف کننده بی نیاز می شویم.

باسخشی این است که آنچه شما می گویند جایز نیست. زیرا ما برای یک آیه
واحد دو تاویل مختلف و متضاد می بینیم که هر دو معنی از نظر لغت درست است
و ممکن است هر دو را حکم شرعی دانست و جایز نیست که متکلم حکیم کلامی
را بگوید که محتمل دو مراد متضاد باشد.

اگر بگوید: ممکن است در خود قرآن کریم دلالتی بر یکی از دو معنی مراد
وجود داشته باشد و مفسران یا تدبیر در قرآن معنی مراد را درک کنند.

فَيَقَالُ بِلُغَتِهِ بِذَلِكَ: أَتَكُونُ هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ لِأَمْرِ مُعْجَزٍ بِهِ - تَبَيَّنَ لِمَنْ تَلَفَ الدَّلَالَةُ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ مِنْ أَنْ تَكُونَ مُحْتَبَلَةً لِلتَّأْوِيلِ أَوْ غَيْرَ مُحْتَبَلَةٍ. فَإِنْ كَانَتْ مُحْتَبَلَةً لِلتَّأْوِيلِ فَالْقَوْلُ فِيهَا كَالْقَوْلِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَإِنْ كَانَتْ لَا مُحْتَبَلَةً لِلتَّأْوِيلِ فَهِيَ إِذَا تَوَقَّفَتْ وَتَوَقَّفَ عَلَى الْمُرَادِ بِحَتِّهِ، وَبِحَبِّ أَنْ لَا يُشْكَلَ عَلَى أَحَدٍ عِلْمُ اللُّغَةِ مَعْرِفَةُ الْمُرَادِ. وَهَذَا مَا لَا تَكْثُرُهُ الْقُتُولُ. وَهَذَا مِنْ بَقْلِ الْحَكِيمِ جَابِرٍ حَسَنٍ. وَلَكِنَّا إِذَا تَذَكَّرْنَا أَنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَجْعَدْ هَذَاكَ وَوَعَدَنَا الْاِخْتِلَافَ فِي تَأْوِيلِهَا فَأَجَابَتْ أَهْلُ الْعِلْمِ بِالذِّهْنِ وَاللُّغَةِ، وَكَوْنُكَ هُنَاكَ آيَاتٍ تُفَسِّرُ آيَاتٍ تَفْسِيرًا لَا يُحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ لَكَانَ قَرِيبٌ مِنَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي تَأْوِيلِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللُّغَةِ مُعَاتِدِينَ، وَ لَا مَكْنَ كَسْتُ أَفْرَحُ بِأَهْلِي الشَّيْءِ، وَلَكَانَ مَنْ تَأَوَّلَ آيَةَ خَارِجًا مِنَ اللُّغَةِ وَمِنْ لِسَانِ أَهْلِهَا. لِأَنَّ الْكَلَامَ إِذَا لَمْ يُحْتَمِلِ التَّأْوِيلَ لَمْ يَحْتَمِلْهُ عَلَى مَا لَا يُحْتَمِلُهُ خَرَجَتْ عَنِ اللُّغَةِ الَّتِي وَقَعَ الْخِطَابُ بِهَا، لَدَلُّوْنَا بِهَا عَلَى أَنَّ الرِّبَازِيَّةَ عَلَى آيَةٍ وَاحِدَةٍ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي تَأْوِيلِهَا فِي الْقُرْآنِ مَا يَدُلُّ نَصًّا وَ

در پاسخ معترض می گوئیم زاین کلامی که می گوئی مورد انکار ماست، زیرا این دلیلی که در خود قرآن کریم برای تعیین یکی از دو معنا هست یا قابل تأویل است و یا غیر قابل تأویل، تا اگر قابل تأویل است که آیه مورد بحث خودش نیازمند تفسیر امام است، و اگر قابل تأویل نیست البته آن آیه، توقف و توضیحی بر معنای مراد است و معرقت مراد هر کسی که علم لغت را می داند دشوار نخواهد بود، عقل هم آن را می پذیرد و از فعل حکیم هم چنین امری روا و پسندیده است. اما وقتی ما در آیات قرآن کریم تدبر می کنیم آنها را چنین نمی بینیم و درک می کنیم که اختلاف در تأویل آیات بین علمای دین و لغت پابرجاست و اگر آیاتی که بطور قطع آیات دیگر را تفسیر می کرده. یکی از آن دو گروه معاند بودند، و به سادگی می توانستیم حقیقت حال ایشان را کشف کنیم و کسی که آیه را تأویل کرده بود. از میزان لغت و اهل زبان خارج بود. زیرا اگر کلام محتمل تأویل نباشد و آن را بر معنای مخالفت لغت حمل کنی، از آن لغتی که خطاب به آن واقع شده است خارج شده ای. شما ای گروه زیدیه! یک آیه مورد اختلاف را به ما نشان بدهید که دو قرآن کریم دلیل قاطعی بر معنای آن وجود

تَوْفِيقًا عَلٰی تَأْوِيلِهَا. وَ هَذَا أَمْرٌ مُتَعَذِّرٌ. وَ فِي تَعَذُّرِهِ ذِكْرُ عَلٰی أَنَّهُ لَا يَجُزُّ لِلْفَرَّاقِ مِنْ مُتَرَجِّمٍ
يَقْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ تَعَالٰی فَيُخَيِّرُ بِهِ. وَ هَذَا جِنْدِي وَاضِحٌ.

شبهة للخطابية:

قُلْتُ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَهَذِهِ الْخَطَابِيَّةُ تَدْعِي الْإِمَامَةَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ
أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ. وَ يَقْعُونَ عَلٰی رَجْعِيَّةٍ. وَ يُحَالِلُونَ كُلَّ شَيْءٍ قَالًا بِالْإِمَامَةِ وَ
يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ وَافَقْتُمُوهُمْ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَالَفْتُمْكُمْ لَيْسَ بِمِثْلِهِ».

قَالَ قَوْلٌ - وَ بِإِذْنِ اللَّهِ - لَيْسَ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ بِمُوافَقَةِ مُوَافِقِي وَ لَا مُخَالَفَةِ مُخَالَفِي. وَ إِنَّمَا
تَصِحُّ بِأَدْلَى الْحَقِّ وَ بُرَاهِينِهِ. وَ أَحْسَبُ أَنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ غَلَطَ. وَ الْخَطَابِيَّةُ قَوْمٌ غُلَاةٌ.
وَ لَيْسَ بَيْنَ الْعُلُوِّ وَ الْإِمَامَةِ نِشْبَةٌ. فَإِنْ قَالَ: فَإِنِّي أَرَدْتُ الْفِرْقَةَ الَّتِي وَفَّقْتُ عَلَيْهَا لَيْلِي لَهُ;
فَيُقَالُ: يَتْلِكُ الْفِرْقَةَ: تَقْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى بِمِثْلِ مَا عَلَيْتُمْ أَنْتُمْ بِهِ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ

داشته باشد. این امر متعذر و ناممکن است و تعذرش دلیل آن است که قرآن کریم
نیازمند مترجمی است که مراد خدای تعالی را بداند و آن را بیان کند. و این
موضوع کاملاً واضح است *استدلال بر حقیت کاتب بر حنوف و سنی*

شبهة فرقة خطابية

صاحب آن کتاب به عنوان اعتراض به امامیه گفته است: این فرقه خطابیّه
است که برای جعفر بن محمد به واسطه وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعای
امامت می کنند و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامیه هستند و می پندارند با
تتها در امامت جعفر بن محمد موافقت و در سایر معتقداات مخالف.

من با اعتقاد به خدای تعالی می گویم: امامت با موافقت موافق و یا مخالفت
مخالفی درست نمی شود. بلکه با ادله و براهین حقه به انبیا می رسد و من صاحب
کتاب را در نادرس می بینم. خطابیّه طایفه ای از غلات اند و بین علو و امامیه
نسبتی نیست. و اگر گوید مقصود من آن فرقه ای است که بر امام صادق توقف
کرده اند. جواب این است که به آن فرقه می گوئیم: ما امام پس از جعفر بن محمد
را موسی بن جعفر می دانیم همانگونه که تنها امام پس از محمد بن علی را جعفر بن -

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَعْفَرُ. وَ نَعْلَمُ أَنَّ جَعْفَرَ أَمَاتٌ كَمَا نَعْلَمُ أَنَّ أَبَاهُ مَاتَ وَ الْفَضْلُ بَيْتَنَا وَ بَيْتَكُمْ هُوَ الْفَضْلُ بَيْتَكُمْ وَ بَيْنَ السَّبَابَةِ وَ الْوَاقِفَةِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَقُولُوا كَيْفَ يَشْتَمُّ.

و يقال لصاحب الکتاب: وَ أَنْتَ مَا الْفَضْلُ بَيْتَكَ وَ بَيْنَ عَنِ اخْتَارَ الْإِمَامَةَ يُؤَلِّمُ الْقِيَامَ وَ جَعْفَرُ ذَوْنِ عَمِيلٍ لَا أَهْلُ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلُ مِنْهُمْ. وَ اخْتِجَ بِاللُّغَةِ فِي أَهْلِهِمْ مِنْ عِزَّةِ الرُّسُولِ، وَ قَالَ: إِنَّ الرُّسُولَ ﷺ عَمَّ جَمِيعَ الْعَرَبِ وَ لَمْ يَخْصُ إِلَّا ثَلَاثَةً هُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا عَزَّوَجَلَّ وَ بَيْنَ لَنَا.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَ هَذِهِ السَّطِطَةُ تَدْعِي إِمَامَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ أَبِيهِ^(۱) بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ. وَ هَذِهِ الْفَطْحَةُ^(۲) تَدْعِي إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ. وَ تَبَيَّنَ ذَلِكَ إِذَا قَالُوا بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ يُسَمُّونَ التَّيَرَمَ

محمد می دانید، و می دانیم که امام صادق علیه السلام وفات کرده است همچنانکه پدرش امام باقر علیه السلام وفات کرده است. و فرق بین ما و شما همان فرق بین شما با سبائیه و واقفه بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و هرچه می خواهید بگریید.

و به صاحب کتاب می گوئیم: فرق نو و کسانی که امامت را در اولاد عالم و فاضل عباس و جعفر و عقیل می دانند چیست؟ و دلیل هم می آورند که لغت می گویند ایشان از عترت رسول صلی الله علیه و آله هستند و می گویند پیامبر اکرم نظر به همه عترت داشته است و سه تن از ایشان را که عبارت از امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیه السلام باشند، مخصوص نگردانید. است. بازگو و برای ما بیان کن!

صاحب کتاب می گوید: این خطبه است که امامت را برای عبدالله بن جعفر ابن محمد به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند، و این فطحه است که امامت را برای اسماعیل بن جعفر به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند و پیش از آن معتقد به امامت عبدالله بن جعفر بودند و امروزه اسما علیه

۱ - سطیة کسانی هستند که امامت را در محمد بن حسن علیه السلام و اولاد او دادند. و همچنین بن ابی سبط است

(بِرَاقِ الشَّيْخَةِ مَرْحُومِ)

۲ - فطحه امامت را در اولاد عبدالله بن جعفر علیه السلام داشتند و چون عبدالله اطلح (هریص القری) مرد آمار را

فطحه می گویند

إِسْمَاعِيلِيَّةً لِأَنَّهُ لَمْ يَبْنِ لِلْمُتَابِعِينَ بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ خَلَفَ وَلَا بَنِيَّهُ، وَفِرْقَةٌ مِنْ
الْفَطْحِيَّةِ يَقَالُ هُمْ: الْقَرَامِطِيُّ^(١) قَالُوا بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ بِالْوَرِاثَةِ وَ
الْوَصِيَّةِ، وَهَذِهِ الْوَاثِقَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَدْعِي الْإِمَامَةَ لِمُوسَى وَتَرْثِبُ لِبَنِي جَعْفَرِهِ».
وَأَقُولُ: الْفِرْقَةُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ سَهْلٌ وَاضِحٌ قَرِيبٌ:

أَمَّا الْفَطْحِيَّةُ فَالْحُجَّةُ عَلَيْهَا أَوْضَحُ مِنْ أَنْ تُخْفَى لِأَنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ أَبِي -
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالْحُجَّةُ لَا يَكُونُ خَلِيفَةُ الْحَقِّ. وَإِنَّمَا يَكُونُ الْمَرْثِي خَلِيفَةُ الْمَشْبُوعِ، وَلَكِنَّ
الْقَوْمَ ضَلُّوا عَلَى تَقْلِيدِ الرُّؤَسَاءِ وَأَعْرَضُوا عَنِ الْحُجَّةِ ذِمَّتْ فِي بَابِهَا. وَهَذَا أَمْرٌ لَا يَخْتَلُجُ
فِيهِ عَلَى إِخْتِلَافِ لَأَنَّهُ ظَاهِرُ الْقَسَادِ، يَنْبَغُ الْإِثْبَاتُ.

نামیده می شوند، زیرا قائلین به امامت عبدالله بن جعفر از میان رفته و کسی از
ایشان باقی نمانده است. و فرقه دیگری از فطحیه را قرامطه می گویند و ایشان
معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر به طریق وراثت و وصایتند و این هم
واقعه بر موسی بن جعفرند که مدعی امامت موسی بن جعفر و منتظر رجعت او
می باشند.

و من می گویم: فرق میان ما و این فرقه ها آسان و روشن و قابل فهم است:
اما فطحیه دلیل بر رد آنها روشن تر از آن است که مخفی بماند، زیرا اسماعیل در
حیات پدرش امام صادق علیه السلام مرده است و مرده نمی تواند جانشین زنده بشود.
بلکه کار برعکس است و بایستی زنده را جانشین مرده کرد، اما اینها از رؤسای
خود پیروی کرده و از دلیل و برهان روگردانیده اند و این امر نیازمند شرح و
تفصیل نیست، زیرا فساد آن آشکار و انتقاد آن روشن است.

١ - هم فرقه من السارکین و آنها سخنانی را برپس خود من أول السواد من الانبياء کان یلقب «فرمطویعة» کاروا
في الأصل علی مخالفة انبیا کریمه ثم حالتهم ذلک لولا: لا یكون بعد محمد ﷺ الا سبعة ائمة. علی بن ابی طالب الی جعفر بن
محمد ثم محمد بن اسماعیل و هو الامام الثامن المهدی و هو رسول. و زعموا أن التین انقطعت عند الرسالة فی حياته فی
البرم الذي امر به بنصب علی بن ابی طالب علیه السلام فی عذیر حم. فصارت الرسالة فی ذلک البرم فی حلی بن ابی
طالب. و اعتلوا فی ذلک بطول رسول الله ﷺ هم کث مولاة ههنا علی مولاة و أن هذا القول منه خروج من
الرسالة و التسمیة و التسمیة منه فی ذلک لعل علی علیه السلام یامر الله عزوجل و فی التین ﷺ بعد ذلک کان مأمورا لعلی بحمومها
به. (کتابه التوحیدی) و فی الهمس الهمس لا بن الجوزی لحفظ حسب سیمیه القرامطیه هذا الاسم.

وَأَمَّا الْفَرَايِضَةُ فَقَدْ تَقَضَّتْ الْإِسْلَامَ حَرْفًا حَرْفًا، لِأَنَّهَا أَبْطَلَتْ أَشْغَالَ الشَّرْبَعَةِ وَ
جَاءَتْ بِكُلِّ مَوْضِعٍ شَطَائِنِيَّةٍ. وَإِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِلذِّهْنِ وَإِيمَانِيَّةِ حُكْمِ الشَّرْبَعَةِ فَإِذَا
جَاءَتْ الْفَرَايِضَةُ نَدَّعَى أَنَّ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ وَصِيَّهُ اسْتَخْلَفَ رَجُلًا دَعَا إِلَى نَقْضِ الْإِسْلَامِ
وَالشَّرْبَعَةِ وَالْخُرُوجِ عَمَّا عَلَيْهِ طَبَائِعُ الْأُمَّةِ لَمْ نَحْتَاجْ فِي مَقَرَّةٍ كَذِبِهِمْ إِلَى أَكْثَرٍ مِنْ دَعْوَاهُمْ
الْمُتَنَاقِضِ الْغَايِبِ الرَّجُلِي.

وَأَمَّا النُّصْلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ سَائِرِ الْفِرَقِ فَهُوَ أَنَّ لَنَا ثِقْلَةَ أَخْبَارٍ وَخَمَلَةَ أَنْبَاءٍ قَدْ طَبَعُوا
الْبِلْدَانَ كَلَرَةً. وَتَقُولُوا عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُعْلَمُ بِالْعَادَةِ
الْجَارِيَةِ وَالشَّرْعِيَّةِ الصَّحِيحَةِ أَنَّ ذَلِكَ كُلُّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَذِبًا مُؤَلَّدًا. وَخَوَاكِمُ نَقْلِ
ذَلِكَ عَنْ أَتْلَائِهِمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْصَى بِالْإِيمَانَةِ إِلَى مَوْسَى عليه السلام. ثُمَّ نَقَلَ الْإِنْسَانُ مِنْ
فَضْلِ مَوْسَى عليه السلام وَعَلِمَهُ مَا هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ ثِقَلَةِ الْأَخْبَارِ. وَتَمَّ نَسْتَعْلَمُ لَهُ لَا بِأَكْثَرٍ مِنْ
الدَّعْوَى وَتِلْكَ سَبِيلُ الثَّوَابِ وَأَعْلَى سَبِيلِ الشُّدُودِ وَأَعْلَى. تَنَاقَلُوا الْأَخْبَارَ الضَّادَةَ

وَأَمَّا فَرَايِضَةُ، ایشان کسانی هستند که اسلام را کلمه به کلمه نقض کرده اند و
احکام شریعت را باطل شمردند و هر سنتی که ای را مرتکب می شوند و
نیازمندی ما به امام از باب **كَيْفَانِيَّةٍ** و **إِعْلَامَةِ** احکام شریعت است و وقتی که فَرَايِضَةُ
آمده و می گویند که جعفر بن محمد با وصیتش فردی را جانشین خود قرار داده اند
که مدعی نقض اسلام و شریعت و خروج از طبع امت است نیازی به شناسائی
کذبشان ندارم. و همین ادعای متناقض و فاسد و زکیک بر بطلان نشان کافی است.
اما فَرَقِ ما و سایر فرقه ها آن است که ما عدهٔ بی شماری نافعان اخبار و
حاملان احادیث داریم که همه شهرها را پر کرده اند که از جعفر بن محمد عليه السلام آن
قدر احکام حلال و حرام روایت کرده اند که طبق عادت جاریه و تجربه صحیحه،
ممکن نیست دروغ و جعل باشد و از پیشینیان خود نقل کرده اند که امام
صادق عليه السلام جانشین خود را امام کاظم عليه السلام قرار داد و از فضل و علم او هم
آنقدر نقل شده که نزد نافعان اخبار معروف است. اما از این فرقه ها جز ادعا
نشنیده ام و روش تواتر و اهل آن با روش شدوذ و اهل آن یکی نیست. شاید در
اخبار صادقانه بنگرید تا بواسطه آن فَرَقِ بین امام کاظم عليه السلام و محمد و عبدالله

تَعْرِفُوا بِهَا فَضْلَ مَا بَيْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بَنِي جَعْفَرٍ. وَ تَعَالَوْا لِنُحْشِمْ هَذَا الْأَمْرَ بِخَمْسِ مَسَائِلٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ بِمَا قَدْ أَجَابَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ وَجَدْنَا هَذَيْنِ فِيهِ جَوَاباً عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ الْفَاتِلَيْنِ بِإِسْمَانِيَا فَالْقَوْلُ كَمَا يَتَوَلَّوْنَ. وَ قَدْ زَوَتْ الْإِمَامِيَّةُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ شَبَّاهُ كُمْ فِي مَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ؟ قَالَ: حَسَنَةً ذَرَاهِمَ، قِيلَ لَهُ: وَ كُمْ فِي مِائَةِ دِرْهَمٍ؟ فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ.

وَ قُلُوْا أَنَّ مُعْتَرِضاً اعْتَرَضَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَخْلَعَهُ قَادَعِي أَنْ خُفْنَا مِنْ قَدْ عَارَضَ الْقُرْآنَ. وَ سَأَلْنَا نَتَضَلَّ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعَارِضَةِ وَ الْقُرْآنِ. ثَقَلْنَا لَهُ: أَمَا الْقُرْآنُ نُظَاهِرُهُ. فَأُظْهِرُ تِلْكَ الْمَعَارِضَةَ حَتَّى نَلْصِقَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْقُرْآنِ. وَ هَكَذَا نَقُولُ لِهَذِهِ الْبُزْجِي، أَمَا أَخْبَارُنَا لَهَا مَرْوِيَّةٌ مَحْمُوطَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الْأَنْصَارِ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِمَامِيَّةِ فَأُظْهِرُوا تِلْكَ الْأَخْبَارَ الَّتِي تَدْعُونَهَا حَتَّى نَلْصِقَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا. فَأَمَّا إِنْ تَدْعُوا خَبَرًا لَمْ يَشْفَعْ سَامِعٌ وَ لَا عَرَفَهُ أَخَذَ فَمَنْ تَسْأَلُونَا الْفَضْلَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا وَ هَذَا الْخَبَرِ فَهَذَا مَا لَا يَتَجَمَّعُ عَنْ دَعْوَى بِقَلْبِهِ أَخَذَ. وَ

فرزندان امام صادق علیه السلام را بدانید. بیاورید این امر را آزمایش کنیم و در پنج مسئله از مسائلی که از حلال و حرام امام کاظم علیه السلام پاسخ گفته اند بنگریم. و اگر نزد معتدین به آن دو فرزند دیگر در این مسائل پاسخی باشد، قول آنها درست است. امامیه روایت کرده اند که از عبدالله بن جعفر سؤال شد: که در دو پست درهم چقدر زکات است؟ گفت پنج درهم و باز سؤال کردند که در صد درهم چقدر زکات است؟ و او گفت دو درهم و نیم!

و اگر معترضی بر اسلام و مسلمین اعتراض کرده و بگوید اینجا شخصی وجود دارد که با قرآن کریم معارضه کرده است و از ما بخواهد که فرق این معارضه و قرآن کریم را بازگو کنیم. به او می گوئیم: اما قرآن که ظاهر است. تو هم آن معارضه را ظاهر کن تا فرق آن دو را بازگوئیم. به این فرقه ها هم همین را می گوئیم. اما اخبار ما در دست علماهای امامیه در همه بلاد مروی و محفوظ است. شما هم اخباری را که ادعا می کنید ظاهر کنید تا فرق بین آن دو را بیان کنیم، اما اگر مدعی خبری باشید که هیچکس ندیده و نشنیده. بعد از آن از ما بخواهد که فرق بین اخبارمان و آن خبر را بازگوئیم. این چیزی است که هیچکس از ادعای

تَوَاطَلَتْ بِمِثْلِ هَذِهِ الدَّعْوَى أَخْبَارُ أَهْلِ الْحَقِّ مِنَ الْإِمَامَةِ لِأَجْلِ مِثْلِ هَذِهِ الدَّعْوَى مِنْ
الْبَرَاهِنِ أَخْبَارُ الْمُسْلِمِينَ. وَ هَذِهِ وَاضِحٌ وَ بَلِّغُ الْمَثَلُ.

وَ قَدْ ادَّعَيْتِ الشُّوْبَةَ أَنَّ مَا بِي أَنَا مِنَ الْمُعْجَزَاتِ وَأَنَّ لَمْ خَيْرًا يَدُلُّ عَلَى صِدْقِهِمْ. فَقَالَ
لَهُمُ الْمُؤَخِّذُونَ: هَذِهِ دَعْوَى لَا تَعْمُرُ عَنْهَا أَحَدٌ فَأَطِيعُوا الْخَبَرَ لِنَذَلَّكُمْ عَلَى أَنَّهُ لَا يَنْطَعُ
عُذْرًا وَ لَا يُوجِبُ حُجَّةً. وَ هَذَا شَبِيهُ بِمَوَاقِفِ إِيصَاحِ الْكِتَابِ.

وَ يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ ادَّعَيْتِ الْبِكْرِيَّةَ وَ الْإِيضَابَةَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ نَصَّ عَلَى
أَبِي بَكْرٍ وَ أَلْكَرَتْ أُنْتِ ذَلِكَ كَمَا أَلْكَرْنَا عَنْهُ أَنَّ أَبَاعْتِدَ اللَّهُ ﷻ أَوْصَى إِلَى هَذَيْنِ. فَتَبَيَّنَا
حُجَّتَكَ وَ دَلَّنَا عَلَى النُّصْلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْبِكْرِيَّةِ وَ الْإِيضَابَةِ لِنُذَلَّكَ بِمِثْلِهِ عَلَى النُّصْلِ بَيْنَنَا
وَ بَيْنَ مَنْ تَمَيَّيْتُ.

وَ يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أُنْتِ رَجُلٌ تَدَّعِي أَنَّ عَقْلَ بَنٍ فَحُودٍ كَانَ عَلَى عَذَقِ—
الزُّبْدِيَّةِ. وَ أَنَّهُ لَمْ يَدَّعِ الْإِمَامَةُ مِنَ الْجَهَةِ الَّتِي نَذَكَّرُهَا الْإِمَامِيَّةَ. وَ قَدْ ادَّعَى الْقَائِلُونَ

آن عاجز نیست و اگر این مدعی اخبار حقه امامیه را باطل سازد، ادعای مشابه
براهمه نیز اخبار حقه مسلمین را باطل خواهد ساخت، و این واضح و آشکار
است. و بَلِّغُ الْمَثَلُ.

وَ تَنْوِيْهُ هُمْ ادَّعَا كَرْدَ اَنْدَ كِه «مَالِ» مَعْجَزَاتِ دَاشْتَه اَسْت وَ زَرْدَسْتَانِ خَبَرِ
اَسْت كِه بِرِ صَدَقِ اِيْشَانِ دَلَالَتِ مِی كَنْد. اَمَّا خُدَايِرِ سْتَانِ مِی گویند: اَبْنِ دَعْوِی رَا
هَر كَسِ مِی تَوَانَدِ بَكَنْد. شَمَا اَنْ خَبَرِ رَا ظَاهِرِ كَنْیِدِ تَا بِه شَمَا تَابَتْ كَنْبِ كِه اَنْ خَبَرِ
قَطْعِ عُذْرِ نَمِی كَنْد وَ حَقِّقِ رَا اِيْجَابِ نَمِی كَنْد وَ اَبْنِ سَبِيْهِ يَاسِخِ مَا بِه صَاحِبِ كِتَابِست..
وَ بِه صَاحِبِ كِتَابِ مِی گوئیم: فَرْقِ هَايِ بِكْرِيَّةِ وَ اِيْضَابَةِ نِيْزِ كِه اَزِ خَوَارِجِ اَنْدَ
ادَّعَا كَرْدَه اَنْدَ كِه بِیَا مِرِ اَكْرَمِ بِه وَ صَابَتْ اَبُو بَكْرِ تَصْرِيْحِ كَرْدَه اَنْدَ وَ نُو مُنْكَرِ آفِ،
هَبِجَانَكِه مَا نِيْزِ مُنْكَرِ كَرِمِ كِه اِمَامِ صَادِقِ ﷺ بِه اِمَامَتِ مُحَمَّدِ وَ جَعْفَرِ سَفَارَتِشِ كَرْدَه
بَاشَنْد، یَسِ دَلِيْلِ خُودِ رَا بِيَانِ كُنِ وَ فَرْقِ خُودِ رَا بِاِ بِكْرِيَّةِ وَ اِيْضَابَةِ بَا زِ گُویِ نَا مَا
هَمْ فَرْقِ خُودِ رَا بِاِ اَنَّا كِه نَامِ بَرْدِیِ بَا زِ گوئیم.

وَ بِه صَاحِبِ كِتَابِ مِی گوئیم: تُو مُدَّعِیِ هَسْتِ كِه جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدِ بِرِ مَذْهَبِ
زَيْدِيَّةِ بُوْدَ وَ اَوِ اِمَامَتِ رَا اَزِ جَهَّتِ كِه اِمَامِيَّةِ مِی گویند مُدَّعِیِ نَبُوْدَ وَ مُعْتَقِدِيْنَ بِه

پيامان: محمد بن اسماعيل بن جعفر بن محمد خلاف ما تدعيه انت و اصحابك و تدكرونا
ان اشلانهم و روا ذلك عنه ففرقتا الفضل بينكم و بينهم لتأنيك بأحسن منه، و انصف
من نفسك قائلة اولي بك.

(أجوبة أخرى:)

و فرق آخر، و هو ان أصحاب محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر متفقون بأن
الحسين نص علي و ان عليا نص علي محمد و ان محمد نص علي جعفر، و دليلنا ان
جعفر نص علي موسى عليه السلام هو بقتيه دون غيره دليل هو لا و علي ان الحسين نص علي
علي. و بهذا فان الإمام اذا كان ظاهراً و احتلكت اليه شيعته ظهر علمه و تبين معرفته
بالدين، و وجدنا رواة الأخبار و حكمة الآثار قد نقلوا عن موسى بن علم الحلال و الحرام
ما هو مدون مشهور، و ظهر من فضله في نفسه ما هو بين عند الخاصة و العامة و غيره

امامت محمد بن اسماعيل بن جعفر بن محمد خلاف ادعای نو و یاران نو را دارند و
می گویند پیشینان ایشان آن را از او روایت کرده اند، فرق بین خودشان و ایشان
را بیان کنید تا پاسخی بهتر از آن به شما بگوئیم و با انصاف باش که برایت بهتر
است.

پاسخهای دیگر

فرق دیگر آن است که یاران محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر معترفند که امام
حسین علیه السلام بر امامت مرزئش علی زین العابدین تصریح کرده است و او نیز بر
امامت فرزندش محمد باقر تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش جعفر
صادق تصریح کرده است و دلیل ما بر آنکه امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت
موسی کاظم مخصوص تصریح کرده دلیل همانهاست که می گویند حسین علیه السلام بر
امامت زین العابدین علیه السلام تصریح کرده است. و دلیل دیگر آن است که اگر امام
ظاهر باشد و شیعیانش به نزد او آمد و شد کنند، علمش ظاهر شده و معرفت او به
دین نمودار خواهد گردید، و ما راویان اخبار و حامیان آثار را می بینیم که از
امام موسی کاظم علیه السلام علم حلال و حرام را نقل کرده اند و آن علم مدون و
مشهور است و فضل او بین خاصه و عامه آشکار است و این از نشانه های

هني أمارات الإمامة، قلنا وجئناها لموسى دون غيره، قلنا أنه الإمام بنده أبوه دون أخيه، وشيء آخر: وهو أن عبد الله بن جعفر مات ولم يتعبد ذكرًا ولا نص على أحد فزجج الغائلون بإمامته عنها إلى القول بإمامة موسى عليه السلام. والفصل بنده ذلك بين أخبارنا وأخبارهم هو أن الأخبار لا توجب العلم حتى يكون في طرقة، وإسنيته قوّم يقطعون الغد إذا أخبروا، وكنا نשאح هؤلاء في أشلائهم، بل تقتصر على أن يوجدوا في دهرنا من حلة الأخبار وروايات الآثار ممن يذهب مدخلهم عددًا يتواتر بهم الخبر كما يوجد لهم نحن ذلك، فإن قدروا على هذا فليظهروه، وإن عجزوا فقد وصح القرى بيننا وبينهم في الطرب الذي يلبسنا وتلبسهم وما بنده ذلك مؤخرهم، وهذا واضح، والحمد لله.

وأما الواقعة على موسى عليه السلام تشيكلهم شبل الواقعة على أبي عبد الله عليه السلام ونحن قلّم شاهد موت أحد من السلف وإنما صح موتهم عندنا بالخبر فإن قلت واقف على

امامت اوست، و وقتی که این کمالات را که امام کاظم علیه السلام می بینیم نه دو غیر او می فهمیم که امام پس از پدرش اوست نه برادرش.

دلیل دیگر آن است که عبدالله بن جعفر مرد و پسرى نداشت و بر امامت احدى هم تصریح نکرد و معتقدین به امامت او قائل به امامت موسى عليه السلام گردیدند. علاوه بر آن فرقی که بین اخبار ما و اخبار ایشان وجود دارد این است که اخبار وقتی موجب علم می شود که در طرق آن گروهی باشند که با اخبار ایشان قطع غدر شود. اکنون ما در پیشینیان آنها بحث نداریم، بلکه می گوئیم در این عصر آیا تعداد راویان اخبار و حاملان احادیثشان به عددی می رسد که ما بتوانیم آنها بپذیریم، چنانکه ما با احادیث متواتره خود آنها را مجبوره بپذیریم می کنیم، اگر بر چنین کاری قادوند آن را اظهار کنند، و اگر از انجام آن ناتوانند فرق ما و ایشان ظاهر می شود و دنباله مباحث را هم به آنها می بخشیم، این واضح است والحمد لله.

اما واقعه بر امام کاظم علیه السلام مانند واقعه بر امام صادق علیه السلام اند و ما خود شاهد وفات هیچ یک از پیشینیان نبودیم و موت ایشان به واسطه اخبار برامان ثابت شده است و اگر کسی توقف بر یکی از آنها کند، می گوئیم چه فرقی بین او و سایر

بعضیهم شائنا الفضل بینه و بینة من وقف علی سائرهم. و هذا ما لا حيلة لهم فيه. ثم قال صاحب کتاب: «و منهم فرقة قطعت علی موسی علیه السلام و انتشروا بقده بآئیه علی بن موسی علیه السلام دون سائر و لید موسی علیه السلام و رغبوا أنه استخفها بالوراثه و الوصیه. ثم في وليه حتى انتهوا إلى الحسن بن علي عليه السلام فادعوا له ولدًا و سموه الخلف الصالح. و منهم فرقة قالت بإمامة محمد بن علي فأتى قبل أبيه. ثم إنهم رجعوا إلى أخيه الحسن و بطل في محمد ما كانوا نوهوا. و قالوا: بدا لله من محمد إلى الحسن كما بدا لله من إسماعيل من جعفر إلى موسی و قد مات إسماعيل في حجاز جعفر. إلى أن مات الحسن ابن علي في سنة ثلاث و يسمين و مائتين فرجع بعض أصحابه إلى إمامه جعفر بن علي كما رجع أصحاب محمد بن علي بعد و فاز محمد إلى الحسن. و دعم بعضهم أن جعفر بن علي استحق الإمامة من أبيه علي بن محمد بالوراثه و الوصیه دون أخيه الحسن. ثم

آنها وجود دارد. ابن دلیلی است که پاسخی برای آن ندارند. سپس صاحب کتاب گفته است: و از ایشان فرقه ای هستند که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام معتقد شدند و پس از وی پسرش علی بن موسی را امام دانستند و معتقدند که او به حسب وراثت و وصایت مستحق امامت است. سپس امامت را در فرزندان او می دانند تا آنکه منتهی به حسن بن علی عسکری گردد و می گویند او پسری داشته است و او را «الخلف الصالح» می نامند و فرقه ای از ایشان معتقد به امامت محمد بن علی هستند و او پیش از پدرش درگذشت، آنگاه برادرش حسن را امام دانستند و آنچه که درباره محمد توهم کرده بودند باطل شد و گفتند: برای خداوند بداء شد و امامت از محمد به حسن انتقال یافت همچنانکه برای او بداء شد و امامت از اسماعیل بن جعفر به موسی انتقال یافت و اسماعیل در دوران حیات جعفر درگذشت. نا آنکه حسن بن علی در سال ۲۶۳ درگذشت و بعضی از اصحابش رجوع به امامت برادرش جعفر بن علی کردند، همچنانکه اصحاب محمد بن علی پس از وفات محمد رجوع به امامت حسن کردند. و بعضی از ایشان می گویند جعفر بن علی پس از پدرش به وراثت و وصایت مستحق امامت شده است، نه برادرش حسن بن علی. آنگاه امامت در فرزندان جعفر به

تلقوها فی زُبدِ جَنَفَرٍ بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ كُلُّ هَذِهِ الْفِرَقِ يَتَسَاخَفُونَ عَلَى الْإِمَامَةِ ، وَ يُكْفَرُونَ بِغَضَبِهِمْ بَعْضاً ، وَ يُكَذِّبُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، وَ يَتَبَرَّءُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ إِمَامَتِهِ بَعْضٌ ، وَ نَدَّعَى كُلُّ فِرْقَةٍ الْإِمَامَةَ بِصَاحِبِهَا بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ أَشْيَاءَ مِنْ عُلُومِ الْغَيْبِ ، الْخِرَافَاتُ أَحْسَنُ مِنْهَا وَ لَا دَلِيلَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ فِيهَا نَدَّعَى وَ مُخَالَفَ الْبَاقِينَ غَيْرَ الْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، دَلِيلُهُمْ شَهَادَتُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ قَوْلًا بِلاَ حَقِيقَةٍ ، وَ دَعْوَى بِلاَ ذَلِيلٍ ، فَإِنْ كَانَ هُنَا دَلِيلٌ فِيهَا نَدَّعَى كُلُّ طَائِفَةٍ غَيْرِ الْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ حُبِّ إِمَامَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرُ الدَّعْوَى لِلْإِمَامَةِ بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ فَقَدْ بَطَلَتِ الْإِمَامَةُ بِكَفَرَةٍ مِنْ نَدَّعَىهَا بِالْوَرَائَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ لَا سَبِيلَ إِلَى قَبُولِ دَعْوَى طَائِفَةٍ دُونَ الْأُخْرَى إِنْ كَانَتِ الدَّعْوَى رَاجِدَةً وَ لَا سَبِيلًا لَهُمْ فِي إِكْذَابِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً مُجْتَبِعُونَ ، وَ فِيهَا نَدَّعَى كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ مُتَّبِعُونَ » .
 فَأَقُولُ - وَ اللَّهُ الْمَوْلَى لِلصَّوَابِ - : لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ تُتَّبَعُ لِكَفَرَةٍ مِنْ نَدَّعَىهَا لَكَانَ

وراثت و وصایت جاری شده است ، و همه این فرقه ها در امر امامت کشمکش دارند و بعضی بعضی دیگر را بکفر و تکذیب می کنند و بعضی از آنها از امامت بعضی دیگر برات می جویند و همه ایشان مدعی امامت به واسطه وراثت و وصایت برای خویشند و مدعی چیزهایی از علوم غیبیه که خرافات از آنها بهتر است و هیچیک از این فرقه ها دلیل در اثبات مدعای خود و مخالفت با دیگران جز وراثت و وصایت ندارند ، دلیل ایشان شهادت خودشان است بر خودشان ، نه شهادت دیگران ، سخنی است که حقیقی ندارد و ادعائی است که دلیلی برای آن نیست و اگر هر طایفه ای بر اثبات مدعای خود دلیلی جز وراثت و وصایت دارد واجب است که آن را اقامه کند و اگر برای امامت دلیلی جز ادعای وراثت و وصایت وجود ندارد ، امامت باطل خواهد بود ، زیرا مدعی وراثت و وصایت بسیار است و هیچ راهی برای قبول ادعای طایفه ای و رد ادعای طایفه دیگر وجود ندارد اگر دعوی یکی باشد ، علی الخصوص که ایشان در تکذیب یکدیگر اتفاق دارند و هر فرقه در ادعای خود منفرد است .

و من به توفیق الهی می گویم : اگر امامت به واسطه کثرت مدعیانش باطل شد ، نبوت نیز همچنین باطل خواهد بود ، زیرا گوده بسیاری به دروغ مدعی آن

ذیلُ التَّوْبَةِ سَبِيلُهَا. لِأَنَّا نَقْلُ عَنْ عَلْقَمَةَ قَدْ ادَّعَاهَا، وَ قَدْ حَكَّنَ صَاحِبُ الْكِتَابِ عَنِ
الْإِمَامِيَّةِ حِكَايَاتٍ مُضْطَرِبَةً وَأَوْحَمَ أَنَّ تِلْكَ مَقَالَةُ الْكُلِّ وَ أَنَّكَ لَيْسَ لِهَيْمٍ إِلَّا مَنْ يَقُولُ
بِالْبِدَاءِ وَ عَنِ قَالَ، إِنَّ اللَّهَ يَتَذَوَّلُهُ مِنْ إِحْدَاثِ زُلُمٍ وَ عِلْمٍ مُسْتَفَادٍ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ، وَ مَا
كَانَ غَيْرُهُ هَذَا فَهُوَ قَوْلُ الْمُتَّبِعِيَّةِ. وَ عَنِ يَتَخَلَّى لِلْأَمَةِ عِلْمَ الْغَيْبِ فَهَذَا كُفْرٌ بِاللَّهِ، وَ خُرُوجُ
عَنِ الْإِسْلَامِ عِثْدَانًا. وَ أَقْلُ مَا كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنَّ يَذْكُرَ مَقَالَةَ أَهْلِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ لَا يَتَّصِرُ
عَلَيْهِ أَنَّ الْقَوْمَ اخْتَلَفُوا حَتَّى يَدُلَّ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالْإِمَامِيَّةِ فَاسِدٌ.

وَ بَعْدَ ذَلِكَ الْإِمَامُ عِثْدَانًا يُعْرِفُ مِنْ دُجُوبِ سِتْدِ كُفْرِهَا ثُمَّ تَقْتَضِي مَا يَقُولُ هُؤُلَاءِ، فَإِنْ ثُمَّ
نَحْنُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ تَفْصِيلاً حَكَمْنَا بِسَادِ الْمَذْهَبِ، ثُمَّ عِثْدَانًا نَشَأُ صَاحِبَ الْكِتَابِ عَنْ أَنَّ أَيُّ
قَوْلٍ هُوَ الْحَقُّ مِنْ بَيْنِ الْأَقْوَالِ؟

أَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ بَيْنَهُمْ بَرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى وَ اتَّخَمُوا بَعْدَهُ بِإِثْبَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى» فَهُوَ
قَوْلُ زُجَلٍ لَا يُعْرِفُ أَخْبَارَ الْإِمَامِيَّةِ، لِأَنَّ كُلَّ الْإِمَامِيَّةِ - إِلَّا شَرِيقَةً وَ ثَقَلَتْ وَ شُدُودُ قَالُوا

شده اند و صاحب کتاب از امامیه داستانهای پریشانی حکایت کرده است و
والممود کرده که آن مطالب گفتار همه آنهاست و همه آنها به «بداء» معتقدند. و
کسی که بگوید خدا را می تازد و علم مستطادی پیدا می کند او کافر است و هر چه
که غیر این باشد، قول مُبَعِرٌ به است و کسی که به ائمه علم غیب را نسبت دهد به
خدا کافر گشته و به عقیده ما از اسلام خارج شده است. و کمترین چیزی که بر او
واجب بود، این بود که گفتار اهل حق را بطور کامل نفل کند و به این اکتفا نکند که
امامیه اختلاف دارند. و این نشانۀ آن است که عقیده به امامت باطل است!

بعد از این مطالب، بایستی بدانیم که امام به حق نزد ما به وجوهی شناخته
می شود که به زودی آنها را بیان می کنیم و از گفتار آنها هم تعبیر می کنیم و اگر
بین ما و ایشان فرقی نبود، به فساد مذهب خود حکم خواهیم کرد، سپس باز
می گردیم و از صاحب کتاب می پرسیم: در بین این اقوال و قول حق کدام است؟
اما این گفتار او که از ایشان فرقه ای معتقد به امامت موسی هستند و پس از
وی فرزندی علی بن موسی را امام می دانند. این گفتار کسی است که از اخبار
امامیه بی اطلاع است. زیرا همه امامیه به امامت علی بن موسی علیه السلام معتقدند و

بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - قَالُوا بِإِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَرِزْوَانِهِ مَا هُوَ
مَذْهَبٌ فِي الْكِتَابِ، وَمَا يَذْكَرُ مِنْ حِكْمَةِ الْأَخْيَارِ وَتَقْلِيدِ الْأَتَابِ حَسَنَةً مَالُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْمَذَاهِبِ
فِي أَوَّلِ حُدُوثِ الْحَادِثِ، وَإِنَّمَا كُنَّا مِنْ كَثَرِ مِثْمُهُمْ يَغْذُ، فَكَيْفَ اسْتَشْفَسَ صَاحِبُ الْكِتَابِ
أَنْ يَقُولَ: «وَمِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى؟» وَأَعْيَبُ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ «سَعَى أَتَتْهُوَ إِلَى
الْحَسَنِ فَأَذْعَوْا لَهُ ابْنَهُ وَفَدَّ كَانُوا فِي حَيَاةِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَمُوا لِلْإِمَامَةِ ابْنَهُ مُحَمَّدًا إِلَّا
طَائِفَةً مِنْ أَصْحَابِ فَارِسِ بْنِ حَافِمْ» وَلَيْسَ يُخْبِرُ بِالْعَاقِلِ أَنْ يَشْتَعِ عَلَى خُصِيهِ بِالْبَاطِلِ
الَّذِي لَا أَضِلُّ لَهُ.

وَالَّذِي يَذَلُّ عَلَى فُسَادِ قَوْلِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدٍ هُوَ بِغَيْبِهِ مَا وَصَفْنَاهُ فِي بَابِ
إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ لِأَنَّ اتِّفَاقَهُ وَاحِدٌ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِثْلُهَا مَاتَ قَبْلَ أَبِيهِ، وَفِي الْمَحَالِ أَنْ
يَبْتَدِئَ الْخَطُّ الْخَطُّ وَيُوصِي إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، وَهَذَا أَتَيْنَ فُسَادَ أَنْ أَنْ تَجْتَازَ فِي تَكْثُرِهِ

روایات بسیاری درباره وی نقل کرده اند که در کتابها مذکور و مسطور است و
گروه اندکی را که واقف شدند و یا معتقد به امامت «اسماعیل» و «عبدالله بن جعفر»
شدند، نمی توان در کنار آنها قرار داد. و از حاملان اخبار و ناقلان آثار حتی پنج
تن را نمی توان یافت که از ابتدا به این مذاهب پیوسته باشند و آنها بعداً جمعیتی
پیدا کرده اند، چگونه روا باشد که صاحب کتاب بگوید: دسته ای از ایشان
هستند که معتقد به امامت موسی هستند؟ و شگفت تر از آن این سخن اوست که
گوید: «امامت را منتهی به حسن نمودند و ادعا کردند که او پسری دارد و در
حیات امام علی بن محمد، امامت را به نام فرزندش محمد کردند، مگر طایفه ای از
اصحاب فارس بن حافم» آیا سزاوار است که عاقل دشمنش را به واسطه باطلی که
هیچ اصلی ندارد تقبیح کند؟

و آنچه که بر فساد قول قائلین به امامت محمد بن علی دلالت دارد همان است
که در باب امامت اسماعیل بن جعفر بیان کردیم، زیرا داستان یکیست و هر یک از
آن دو پیش از پدرشان در گذشته اند و محال است که یک فرد زنده، مرده را
جانشین خود ساخته و او را امام پس از خود قرار دهد. بطلان این سخن
واضحتر از آن است که در رد آن اطالعه کلام دهیم.

إِلَى كَثْرَةِ الْقَوْلِ.

وَالْفَصْلُ بَيِّنَةٌ وَتَبَيَّنَ الْعَالَمِينَ بِإِمَامَةِ جَعْفَرٍ أَنَّ جُكَايَةَ الْعَالَمِينَ بِإِمَامَتِهِ عَنْهُ اخْتَلَفَتْ وَتَضَادَّتْ، لِأَنَّ مِنْهُمْ وَمِمَّا حَرَّحَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ» وَمِنْهُمْ مَنْ حَكَّنَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي الْحَسَنِ» وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ». وَهَذِهِ أَخْبَارٌ كَمَا نَرَى يُكَذِّبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَخَبَرَنَا فِي أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ خَيْرَ مُتَوَاتِرٍ لَا يَنْتَاقِضُ وَهَذَا فَصْلٌ بَيِّنٌ. ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ جَعْفَرٍ مَا دَلَّنَا عَلَى أَنَّهُ جَاهِلٌ بِأَحْكَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ أَنَّهُ جَاءَ يُطَالِبُ أُمَّ أَبِي مُحَمَّدٍ بِالْمِيراثِ وَفِي مُحْكَمِ آيَاتِهِ «أَنْ الْأَخُ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ» فَإِذَا كَانَ جَعْفَرٌ لَا يُحْسِنُ هَذَا الْمَقْدَارَ مِنَ الْبَغْيِ حَتَّى تَبَيَّنَ فِيهِ نَقْصٌ وَجَهْلُهُ، كَيْفَ يَكُونُ إِمَامًا؟ وَإِنَّا تَعَبَّدْنَا اللَّهَ بِالظَّاهِرِ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَنَوَيْتُمْ بَيِّنَاتٍ أَنْ نَقُولَ لِلْعُلَمَاءِ فِيهَا دَعْوَانَا كِبَايَةً وَدَلَالَةً عَلَى أَنَّ جَعْفَرَ أَيْتِسَ بِإِمَامِهِ.

اما قریب ما و قائلین به امامت جعفر بن علی آن است که گفتار قائلین به امامت او مختلف و متضاد است. زیرا برخی از ایشان و برخی از راویان ما، از او نقل کرده اند که گفت: من پس از برادرم محمد امامم. و بعضی دیگر از ایشان از او نقل می کنند که گفته است: من پس از برادرم حسن امامم؛ و بعضی دیگر از ایشان می گویند او گفته است: من پس از پدرم علی بن محمد امامم. این اخباری است که چنانکه ملاحظه می شود یکدیگر را تکذیب می کند، اما خبر ما درباره ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام خبری متواتر و غیر متناقض است. این فرقی آشکار است. دلیل دیگر آن است که بر ما روشن شده است که جعفر به احکام خدای تعالی جاهل بوده است. داستان از این قرار است که: او نزد مادر امام حسن علیهما السلام آمده و میراث برادرش را طلب کرده است. با آنکه پدران او همه گفته اند: با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. پس اگر میزان فقه و فهم جعفر بدین پایه باشد که نقص و جهل آن غایبان است، چگونه می تواند امام باشد و دیگران را رهبری کند. پرستش ما برای خدا و براساسی ظاهر این امور است و اگر قرار باشد که بگوئیم خواهیم گفت، اما همین مقداری که ذکر کردیم در امام نبودن جعفر کافی خواهد بود.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّهُمْ ادَّعَوْا لِلْحَسَنِ وَقَدْ» فَأَلْقَوْهُ ثُمَّ يَدْعُوهُ إِلَى بَعْدِ أَنْ نَقَلَ إِلَيْهِمْ
أَسْلَافَهُمْ حَالَهُ وَغَيْبَتَهُ وَصُورَةَ أَتَمِّهِ وَاخْتِلَافَ النَّاسِ فِيهِ عِشَّةَ خُدُوتِ مَا تَجِدُتْ، وَ
هَذِهِ كُنْهَهُمْ لَنْ شَاءَ أَنْ يَنْظُرَ فِيهَا فَلْيَنْظُرْ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ كُلَّ هَذِهِ الْبِرْزِيِّ يَنْشَاقُونَ وَ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» فَقَدْ صَدَقَ فِي
حِكَايَتِهِ وَحَالِ الْمُسْلِمِينَ فِي تَكْفِيرِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا هَذِهِ الْحَالُ، فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ أَحَبَّ، وَلْيَنْظُرْ
كَيْفَ شَاءَ، فَإِنَّ التَّهَرُّجَ تَتَعَلَّقُ بِهِ فَتَنْقَطِعُ بِرَبِّهِ فِي الْإِسْلَامِ، مَنْ سَأَلَ خَصْمَتَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ
يُرِيدُ بِهَا تَنْقُضَ مَذْهَبِهِ إِذَا زِدْتُ عَلَيْهِ كَانَ فِيهَا مِنْ تَنْقُضِ مَذْهَبِهِ مِثْلَ الَّذِي قَدَّرَ أَنْ يُلْزِمَهُ
خَصْمَتَهُ، فَإِنَّمَا هُوَ رَجُلٌ يَسْأَلُ نَفْسَهُ وَ يَنْقُضُ قَوْلَهُ، وَ هَذِهِ نَفْسُ صَاحِبِ الْكِتَابِ، وَ
الْثُبُوءُ أَصْلٌ وَ الْإِمَامَةُ فُرْعٌ، فَإِذَا أَفَرَّ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِالْأَصْلِ لَمْ يَحْتَسِنْ بِهِ أَنْ يَطْعَنَ فِي

اما این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که حسن فرزند ی ندارد، این
قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از آنکه پیشینیان شان برای آنها نقل
کرده اند که احوال او چه خواهد بود و غیبتش چگونه واقع خواهد شد و
وضعیتش چیست و اختلاف مردم درباره او به چه پایداری خواهد رسید، و این
کتابهای ایشان است هر که می خواهد بداند آنها مراجعه کند و این مطالب را در آنها
پلواند.

و اما این سخن او که می گوید: همه این فرقه ها در نزاع و کشمکش به سر
می برند و یکدیگر را تکفیر می کنند، آری راست می گوید و بعضی از مسلمین
بعضی دیگر را تکفیر می کنند. هر چه می خواهد بگیرد و به هر کیفیت که دوست
دارد طعنه بزند، بر اجماع نیز سخنان او را دستاویز قرار داده و مانند آنها در طعن به
اسلام مطرح می کنند. کسی که از خصم مسأله ای بپرسد تا مذهب او را نقض
کند و آن سؤال عیناً به وی برگردانیده شود چنین شخصی مذهب خود را نقض
کرده است. مثل کسی که تقدیر کرده است خصم را ملزم سازد، بر او
مردیست که از خود پرسش می کند و قول خود را نقض می کند. داستان صاحب
این کتاب هم همین است، نبوت اصل است و امامت فرع آن است، و اگر صاحب
کتاب اقرار به اصل دارد، روا نیست که بر فرعی که راجع به اصل است اعتراض

الفرع بما رجح على الأصل، والله المشتعل.

ثم قال: «وَلَوْ جازَبَ الإمامَةُ بِالورائَةِ وَالوصِيَّةُ مَنْ يُدْعَى لَهُ بِلاَ دَلِيلٍ مُتَقَيَّنٍ عَلَيْهِ لَكَانَتِ الْمُعْبَرَةُ أَقْبَىٰ بِهَا لِإِجْماعِ الْكُلِّ مَعَهَا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي هُوَ أَصْلُهَا الْمُشْتَقُّ لِلإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ بِالورائَةِ وَالوصِيَّةِ وَاجْتِناعِهَا بَعْدَ إِجْماعِ الْكُلِّ مَعَهَا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ مِنْ إِجازَتِهَا لِغَيْرِهِ».

هذا مع اِخْتِلافِ الْمُزَعَّةِ فِي دِينِهِمْ. مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْجِسْمِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالشَّايِخِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَحْجِزُ التَّوْحِيدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْعَدْلِ وَ يُثْبِتُ الْوَعِيدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْقَدْرِ وَ يُبْطِلُ الْوَعِيدَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْوَلَايَةِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْفِيهَا مَعَ الْقَوْلِ بِالْبَدَاوِ. وَ أَتْباعُ يَقُولُ الْكِتَابُ بِقُرْجِهَا. يُكْثِرُهَا بِقُسُومِ بَعْضٍ وَ يَنْقُصُهَا بِقُسُومِ مِنْ دِينِ بَعْضٍ. وَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ مِنْ هَذِهِ الْفِرْقِ بَرْعُهَا رِجَالٌ يَنَاقُ عَنْهُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَدْوَالِئِهِمْ عَنْ أَكْثَرِهِمْ مَا هُمْ مُتَمَسِّكُونَ بِهِ».

کند و خداوند مستعان است.

سپس گفته است: اگر امامت را به واسطه وراثت و وصایت بدون دلیل مورد اتفاق بر شخص مدعی روا بدانیم، میفرماید که آن سزاوارتر است. زیرا همه در امامت حسن بن علی با آنها متفقند که او اصل امامت است و شایسته است که آن را به وراثت و وصایت از جانب پدرش دارا باشد اما با وجود اتفاق دیگران با میفرماید، آنها با امامت امام بعد موافقت ندارند.

علاوه بر آن، امامیه در دین خود با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان خدا را جسم می دانند و بعضی دیگر به تناسخ معتقدند و بعضی به توحید خالص گرویده اند. بعضی به عدل قائلند و عذاب را اثبات می کنند و بعضی به قدر فاعلند و عذاب را باطل می دانند. بعضی به رؤیت خداوند معتقدند و بعضی دیگر آن را نفی کرده و به بداه قائلند و چیزهای دیگری که شرح آن، کتاب را طولانی می کند. بعضی از امامیه به واسطه امور فوق بعضی دیگر را نکیر می کنند و از دین یکدیگر برامت می جویند برای هر یک از این فرقه ها به گمان خودشان رجال مورد اعتدای است که مطالب ضروری را از پیشوایانشان به آنها

ثم قال صاحب الكتاب: «وإذا جاز كذا جاز كذا، شيء لا يجوز عندنا ولم تأت بأحد من الحكاية، فلا معنى لتطويل الكتاب بذكر ما ليس فيه حجة ولا فائدة».

فأقول: وبالله التوفيق: لو كان الحق لا يثبت إلا بدليل متين عليه ما صبح حق أبداً و لكان أول مذهب يعجل مذهب الزيدية، لأن دليلها ليس متيناً عليه. و أما ما حكاها عن المعبرية فهو شيء أخذته عن اليهود لأنها تحب أن يجمعوا و إياهم على نبوة موسى عليه السلام و مخالفين إيانا في نبوة محمد ﷺ.

و أما تسمية إيانا بالإخلاق في المذاهب و بأنه كل فرقة مما تروى ما تدعي به عن إمامها فهو مأخوذ من البراهمة، لأنها تطعن به بعتبه دون غيره. على الإسلام و لو لا الإنفاق من أن يتعلق بنفس هؤلاء الأتباع بما أحكيه عنهم قللت كما يقولون.

و الإمامة أصدقكم الله. إنما تصح عندنا بالنص و ظهور الفضل و العلم بالدين مع

رسانیده اند.

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر این جایز باشد آن نیز جایز است چیزی که نزد ما جایز نیست و فقط به عنوان حکایت آنرا آوردم و هیچ معنای ندارد که کتاب را طولانی کنیم به ذکر چیزی که نه حجت است و نه فایده ای دارد.

و من با اعتقاد به خداوند می گویم: اگر انبیا حق محتاج دلیل باشند که همه بر آن اتفاق داشته باشند، هیچ حق ثابت نگردد و اولین مذهبی که باطل می گردد مذهب زیدیه است. زیرا دلیل آنها مورد اتفاق نیست. اما مطلبی که از منبریه نقل کرده اند، آن را از یهودیان گرفته اند، زیرا آنها پیوسته می گویند که ما و شما در نبوت موسی علیه السلام متفقیم اما در نبوت محمد ﷺ مخالفیم.

و اما سرزنش کردن او از ما که در مذهبمان اختلاف داریم و هر فرقه ای از ما اعتقادات خود را از امامش روایت می کند، این اشکال نیز مأخوذ از براهمه است و آنها دقیقاً همین اشکال را بر اسلام وارد کرده اند و اگر ترس آن نبود که نقل اقوال آنها دسناویزی برای اشخاص لایابالی گردد، بمانند آنها سخن می گفتم. خدا شما را سعادتمند کند! امامت نزد ما یا نص و ظهور فضل و علم به دین ثابت می شود، به همراهی اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات نقلی و فروع

الإعراض عن العباس والاحتجاج في الفرائض السمعية وفي فروعها، ومن هذا الوجه عرفنا إمامة الإمام، وسقطوا في اختلاف الشيعة قولاً متفقاً.

قال صاحب الكتاب: «ثم لم يخل اختلافهم من أن يكون مؤلداً من أنفسهم، أو من عند الثقلين إليهم، أو من عند أنفسهم، فإن كان اختلافهم من قبل أنفسهم فالإمام من جمع الكليلة، لأن كل سبب لإختلاف بين الأئمة، لا سبباً وهم أولاد دونه أعدائه، وعن لا نتيجة بينهم وبينه، وما القرني بين المؤمنين والأئمة إذا كانوا مع أنفسهم وحجج الله عليهم في أكثر ما عابوا على الأئمة التي لا إمام لها من مخالفة في الدين وإكفار بعضهم بعضاً، وإن يكن اختلافهم من قبل الثقلين إليهم، فما يؤمّنهم من أن يكون هذا سبباً لهم منهم لما ألقوا إليه من الإمامة، لا سبباً إذا كان المدعى له الإمامة مقدّم القبيح، غير مؤلفي الشخص، وهو حجة عليهم لما يدعون لإمامهم من علم الغيب إذا

آن، ما از این راه است که امامت امام را می شناسیم و درباره اختلافات شیعه عن فریب سخن قانع کننده ای خواهیم گفت.

صاحب کتاب می گوید: اختلافات امامیه از سه حال بیرون نیست: یا آنکه اختلاف ساخته و پرداخته خودشان است و یا از ناحیه ناقلین و راویان احادیثشان حاصل شده است و یا از جانب ائمه آنها بوجود آمده است، اگر اختلاف از جانب ائمه آنها بوجود آمده باشد که امام کسی است که اتحاد کلمه ایجاد کند نه آنکه باعث اختلاف بین ائمت گردد، علی الخصوص که ائمت دوستان امامند، نه دشمنان او و کسانی که بین امام و آنها نفعی ای وجود ندارد، وجه فرقی بین امامیه و ائمت وجود دارد، با وجود آنکه امامیه امام دارند و حجت الهی با ایشان است و ائمتی که امام ندارند و از این حیث عیبتان می کنند، زیرا همان عیوب نداشتن امام در آنها موجود است، اختلاف می کنند و یکدیگر را تکفیر می نمایند. و اگر اختلاف از ناحیه راویان و ناقلینی است که دین را به ایشان رسانیده اند، چه دلیلی وجود دارد که در اصل امامت هم مطلب جلاقی برای آنها نقل نکرده باشند، مخصوصاً اگر کسی که می خواهند امامت را برای او ثابت کند غایب بوده و شخص او مشاهده نشود و این خود دلیلی علیه آنهاست که امام را

كَانَ خَيْرُهُ وَالْعَرَاجَةُ بَيِّنَةٌ وَبَيِّنٌ شَيْعَتِهِ كَذَّابِينَ يَكْذِبُونَ عَلَيْهِ، وَ لَا يَعْلَمُ لَهُ يَوْمٌ، وَإِنْ
يَكُنِ الْخِلَافُ الْمُؤْتَمَرُ فِي دِينِنَا مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِنَا دُونَ أَقْنِبِنَا مَا حَاجَةُ الْمُؤْتَمَرِ إِلَى الْإِجْمَاعِ إِذْ
كَانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُشْتَقِعِينَ وَ هُوَ بَيِّنٌ أَطْلَعُوهُمْ وَ لَا يَنْهَاهُمْ، وَ هُوَ الْعَرَجَانُ هُمْ مِنْ اللَّهِ وَ
الْحَقُّ عَلَيْهِمْ؟ هَذَا أَيْضاً مِنْ أَدْلِ الدَّلِيلِ عَلَى عَذِيبِهِ وَ مَا يُدْعَى مِنْ عِلْمِ الْعَقَبِ لَهُ، لِأَنَّهُ
لَوْ كَانَ مُوجُوداً لَمْ يَسْقُتْ تَرْكُ الْبَيِّنِ لِشَيْعَتِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَأُنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ إِلَّا لِشُبُهَانِ هُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ - الْآيَةُ» فَكَذَّبَ الرَّسُولَ ﷺ لِأُتَيْهِ وَجِبَ
عَلَى الْإِمَامِ بِثَلَاثَةِ لُغَوِيَةٍ.

فَأَمُولُ - وَ بَاقِي الْبَيِّنَةُ: - إِنَّ الْخِلَافَ الْإِمَامِيَّةَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ قِبَلِ كَذَّابِينَ دَلَّسُوا أَنْفُسَهُمْ
لِيَوْمٍ فِي الزَّوْقِ بَعْدَ الزَّوْقِ، وَ الزَّمَانِ بَعْدَ الزَّمَانِ، عَنِ عَظَمِ الْبَلَاءِ، وَ كَانَ أَسْلَافُهُمْ
قُلُومًا يَزْجَعُونَ إِلَى فَرْجٍ وَ الْجَنَابِ وَ سَلَامَةِ نَاحِيَةٍ، وَ لَمْ يَكُونُوا أَصْحَابَ نَظَرٍ وَ تَحْيِينٍ.

عالم به غیب می دانند، اگر عالم به غیب است چرا بر گزیدگان و واسطه های بین او
و شیعیانش کذابند و به او دروغ می بندند و او ایشان را نمی شناسد؟ و اگر
اختلاف امامیه در دینشان از ناحیه خردشان است و نه از جانب ائمه آنها، پس
چه حاجتی بر امام دارند چون که خود را بی نیاز از امام می دانند، او در مقابل
ایشان است، اما نهشان نمی کند در حالی که امام ترحمان و حجت الهی است. این
نیز دلیل روشی بر نبود او و علم غیب نداشتن اوست. زیرا اگر موجود بود،
نمی باید حق را برای شیعیانش بیان نکند، همچنانکه خدای تعالی فرموده است:
«وَمَا كُتِبَ لَهُ مِنْ نَفْسٍ أَنْ يَنْصَرِفَ» و همان گونه که رسول اکرم ﷺ حق را برای امتش بیان
فرمود. بر امام نیز لازم است که برای شیعیانش حق را بیان کند.

پس با اعتقاد به خداوند می گویم: اختلاف امامیه از ناحیه دروغ پردازانی
است که گاه و بی گاه خود را به تدلیس در میان ایشان جا رده اند تا به غایبی که
بلا و مصیبت فراگیر شد و شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که
نلاشی و کوششی آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیص مردمان خوب و بد
نبودند و چون مرد ظاهر الصلاحی را می دیدند که خبری را مثل می کند به او

فَكَثَرُوا إِذَا رَأَوْا رَجُلًا عَشَرُوا يَرَوِي خَبْرًا أَحْسَنُوا بِهِ الظَّنَّ وَفِيلُوا، فَلَمَّا كَثُرَ هَذَا وَظَهَرَ
شَكْرُوا إِلَى أَقْبَتِهِمْ فَأَخْرَجَهُمُ الْأَمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يُجْنَعُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلُوا وَجَرُوا عَلَى
عَادَتِهِمْ، فَكَاتَبَ الْخِيَانَةُ مِنْ قِبَلِهِمْ لَا مِنْ قِبَلِ أَقْبَتِهِمْ، وَالْإِمَامُ أَتَمَّ لَمْ يَقِفْ عَلَى كُلِّ هَذِهِ
التَّخَالُطِ الْإِلَهِي وَرَبَّنِي، لِأَنَّهُ لَا يَفْظُمُ الْغَيْبَ، وَإِنَّمَا هُوَ عَيْدٌ صَالِحٌ يَفْظُمُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ، وَ
يَفْظُمُ مِنَ الْخَبَرِ شَيْعَتِهِ مَا بَيْنَهُنَّ إِلَيْنِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «لَمَّا بَرَّاهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا سَبِيلَهُمْ فَمَا أَلْفُوا إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامَةِ»
فَإِنَّ النَّصْلَ يَبْرُؤُ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَنْفَعُ إِلَيْهِمْ بِالتَّوَاتُرِ، وَالتَّوَاتُرُ لَا يَتَكَيَّفُ عَنْ كَذِبٍ، وَ
هَذِهِ الْأَخْبَارُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مَبْنِيٍّ عَلَى وَاحِدٍ لَا يُوجِبُ خَبَرُ الْعِلْمِ وَخَبَرُ الْوَاجِبِ لَقَدْ
بَضَدْتُ وَتَكْذُوبٌ، وَلَيْسَ هَذَا سَبِيلَ التَّوَاتُرِ، هَذَا جَوَابُنَا وَكُلُّ مَا أَنِي بِهِ رِسْوَى هَذَا قَهْوُ
سَابِقُ.

ثُمَّ يَقَالُ لَقَدْ أَخْبَرْنَا عَنْ اخْتِلَافِ الْأَعْمَةِ عَلَى تَخْلُوفِ مِنَ الْأَنْصَابِ الَّتِي لَسَمْتُمَا؟ فَإِذَا

حوش گمان می شدند و خبر او را می پذیرفتند و چون این کار بسیار شد و علی
گردید نه امامان خود تکلیف کردند، الله علیه و آله نیز نه آنها دستور دادند که
روایات مورد اثنای را بگویند، اما چنین نگرددند و بر طرق عادت خود عمل
کردند، پس خساست از جانب خود ایشان است. نه از جانب الله آنها و امام هم
و افس بر همه این اخبار حتمی نبود، زیرا او عالم الغیب نیست بلکه عبد صالحی
است که کتاب و سنت را می داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او احبار
شود می داند.

و اما این سخن او که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امامت هم
جَعْلی نباشد، تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت مواتر است و بواتر
کاشف از کذب نیست، اما آن اخبار دیگر، خبر واحد است که موجب علم
نمی شود و خبر واحد گاهی صادق است و گاهی کاذب و این طریق نواتر نیست
این جواب ماست و هر چه غیر این بگوید از درجه اعتبار ساقط است

سپس به او می گوئیم: درباره اختلاف امت اسلامی چه می گوئیم؟ آیا آن نیز
مانند اختلاف امامیه نیست؟ اگر بگوید: خبر، می گوئیم: آنها رسول اکرم برای

قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: أَفَلَيْسَ الرَّسُولُ إِنَّمَا يُبَيِّنُ لِمَنْ يَسْمَعُ الْكَلِمَةَ؟ فَلَا يُدْرِي مِنْ نَعْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يُبَيِّنُ لِمَنْ أَلْزَمْنَا فِيهِ؟» فَلَا يُدْرِي مِنْ نَعْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: فَهَلْ بَيَّنَّ؟ فَلَا يُدْرِي مِنْ نَعْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: لِمَا سَبَبَ الْإِخْتِلَافَ عَزَّ وَجَلَّ؟ وَافْتَحَ بِنَا بِمِثْلِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «فَمَا حَاجَةُ الْمُؤْتَمِرِ إِلَى الْأَمْرِ إِذْ كَانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُسْتَعِينِينَ وَهُوَ بَيِّنٌ أَظْهَرَهُمْ لَا يَنْبَأُ هُمْ - إِلَى آخِرِ النَّصْلِ» فَيُقَالُ لَهُ: أَوَلَيْسَ الْأَشْيَاءُ بِأَهْلِ الدِّينِ الْإِنْصَافِ أَيْ قَوْلِي قُلْنَا؟ وَ أَوْثَانًا بِهِ إِلَى أَنَا بِأَنْفُسِنَا مُسْتَعِينِينَ حَتَّى يُفَرِّغَنَا بِهِ صَاحِبُ الْكِتَابِ وَ يَحْتَجِّجَ عَلَيْنَا أَوْ أَيْ حُجَّةً تَوْجَّهَتْ قَدْ عَلَيْنَا تَوْجُّهًا مَا أَوْجَبَهُ؟ وَ مِنْ لَمْ يُبَالِ بِأَيِّ شَيْءٍ قَابِلٍ مُصَوَّمَةً كَثُرَتْ مَسَائِلُهُ وَ جَرَّابَائِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَهَذَا مِنْ أَقْدَلِ دَلِيلٍ عَلَى عَدَمِهِ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مَوْجُوداً لَمْ يَسْقَعْ لَوْكَ التَّيَّانِ لِشَيْبِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يُبَيِّنُ لِمَنْ أَلْزَمْنَا فِيهِ»

اتحاد كلمه معوث نگردد بد؟ ناچار باید بگوید: آری. و به او می گوئیم: آیا خدای تعالی نغرموده است؛ و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه حق را برای آنها بیان کرده و رفع اختلاف نماید؟ ناچار باید بگوید: آری. و به او می گوئیم: آیا نبی نغرمود؟ ناچار باید بگوید: آری. به او می گوئیم: برای ما بازگو و خودت هم مانند آن را بپذیر.

و اما این سخن او؛ که امامیه به آنکه چه نیازی دارند و فی که خود را از او بی نیاز می دانند و او در مقابل ایشان است و آنها را نهی نمی کند نا پایان سخنانش. پس به او می گوئیم: برای اهل دین. انصاف از هر چیزی لازمتر است، ما چه گفتیم؟ و به چه اشاره کردیم که می گوید خود را از امام بی نیاز دانستیم نا بغایتی که صاحب کتاب ما را بدان سرزنش کرده و به آن احتجاج می کند، او چه حجتی در این باره به ما دارد و هر کس پاک ندانسته باشد و به هر گفتاری که خواست باطرف خود مقابله کند سؤاها و جوابها بش بسیار خواهد شد. اما این سخن او که می گوید: این دلیل روشنی است بر نبودن او، زیرا اگر موجود بود، بر او روان بود که بر شیعیان ترک بیان کند. همچنانکه خدای تعالی

اِخْتَلَفُوا فِيهِ»^(۱).

فَقَالَ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَخْبِرْنَا عَنْ الْعِزَّةِ الْهَادِيَةِ أَنْتَهُمْ أَنْ لَا يَبْسُتُوا لِلْأُمَّةِ الْحَقَّ كُلَّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ حَتَّى تَنْسَهُ وَعَادَ كَلَامَهُ وَبِالْأَعْلَى عَلَيْهِ، لِأَنَّ الْأُمَّةَ قَدْ اخْتَلَفَتْ وَنَبَاهَتْ وَكَفَرَتْ بِلُغَتِهَا بِلُغَا، قَالَ قَالَ: لَا، قِيلَ: هَذَا مِنْ أَدْلٍ ذَلِيلٍ عَلَى عَذَمِ الْعِزَّةِ وَفَسَادِ مَا تَدَّعِيهِ الرَّيْدِيَّةُ، لِأَنَّ الْعِزَّةَ لَوْ كَانَتْ كَمَا نَحْنُ نَحْنُ الرَّيْدِيَّةُ لَبَسُوا لِلْأُمَّةِ وَلَمْ يَسْتَعْمِلُوا السُّكُوتَ وَالْإِنْسَالَ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا يُبَيِّنَ لَكُمْ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» فَإِنْ ادَّعَى أَنَّ الْعِزَّةَ قَدْ بَسَتْوا الْحَقَّ لِلْأُمَّةِ عَزَّ أَنْ الْأُمَّةَ لَمْ تَعْلَمْ وَمَالَتْ إِلَى الْهَوَى، قِيلَ لَهُ: هَذَا بِغَيْبِهِ قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ فِي الْإِمَامِ وَشِقْبَتِهِ، وَلَسْنَا لِلَّهِ الشُّوْفِ.

فرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نرساندیم مگر برای آنکه حق را برای ایشان تبیین کرده و رفع اختلاف نمائی.

پس به صاحب کتاب می گوئیم: عیدۀ خود را در باب عترت هادیه بیان کن، آیا بر آنها رواست که حق را برای امت تبیین نکنند؟ اگر بگوید: آری، خود را محکوم کرده است و کلامش و بالی بر او خواهد شد، زیرا امت با یکدیگر اختلاف ورزیده و از یکدیگر جدا بوده و یکدیگر را نکفر می کنند و اگر بگوید: خیر، می گوئیم: این بهترین دلیل بر فساد مدّعیان زبديّه است، زیرا اگر عترت همانگونه بود که زبديّه وصف می کنند، الله برای امت تبیین می کردند و سکوت و امساک بر ایشان روا نبود، همچنانکه حدای معالی هر مایه: و ما کتاب را بر تو فرو نرساندیم مگر آنکه اختلافات آنها را بر ایشان تبیین کنی، و اگر مدّعی شود که عترت حق را برای امت تبیین کرده است، اما امت آنرا نپذیرفته و به هوی و هوس میل کردند، به او می گوئیم: این همان سخن امامیه در بحث امام و شیعۀ خود است و از خداوند توفیق مسألت می نمائیم.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَيَقَالُ لَمْ [۱] اسْتَشَرْنَا إِمَامَكُمْ عَنْ شَيْءٍ شَرَّيْتُمْ؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعْنَيْهِ عَلَى نَفْسِهِ. قِيلَ لَمْ: فَالْمُسْتَشِيرُ أَيْضاً جَبَّوْرٌ لَدُنْ أَنْ يَكُونَ فِي تَعَبَةٍ مِنْ طَلِبِهِ لِأَنَّ سَبَأَ إِذَا كَانَ الْمُسْتَشِيرُ بَعَافٌ وَيَزْجُو لَا يَقْلَمُ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ فَهُوَ فِي تَعَبَةٍ. وَإِذَا جَازَبَ التَّعَبَةُ لِلْإِمَامِ فَهِيَ يَلْتَأَنُومُ أَجْزَرُ. وَمَا بَالُ الْإِمَامِ فِي تَعَبَةٍ مِنْ إِشْرَادِهِمْ وَتَيْسَ هُوَ فِي تَعَبَةٍ مِنْ تَنَاوُلِ أَهْوَالِهِمْ وَآلِهَةِ يَحُولُ: «أَتَجْعَلُونِي لَكُمْ أَجْزَرَ - الْآيَةُ» (۱) وَ قَالَ: «إِنْ كَثُرَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّعْيَانِ لَهَا كَثُرَ أَعْوَالُ النَّاسِ الْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۲) فَهَذَا يَجْمَعُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَهْلَ الْبَاطِلِ عَزَمَ الدُّنْيَا يَطْلُبُون. وَ الَّذِينَ يَتَشَكَّوْنَ بِالْكِتَابِ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ أَجْزَرَ وَ هُمْ مَهْتَدُونَ. ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنْ قَالُوا كَذَا قِيلَ كَذَا...» فَتَنِي: لَا يَكُونُ إِلَّا جَابِلٌ مَشْفُوضٌ

اعتراض دیگر

صاحب کتاب گوید: و ما به ایشان می گوئیم: چرا امام شما از شاگردان و مسترشدین خود نهان است که اگر گویند برای حفظ جان خود است. گوئیم: بر مسترشدین هم رواست که در طلب او تکیه کنند. علی الخصوصی که مسترشد در خوف و رجا باشد و بداند که پستی از او چه می شود، پس او در تکیه است. و اگر تکیه بر امام روا باشد، سر مأموم رواتر خواهد بود. و چگونه امام در رهبری امامت در تکیه است. اما در گرفتن اموالشان تکیه ندارد. در حالی که خداوند می فرماید: بپروی کنبد از کسی که از شما درخواست اجری ندارد. و می فرماید: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می حورند و راه خدا را سد می کنند. این دلیل است که اهل باطل طالب متاع دنیا هستند و کسانی که متمسک به کتاب خدا هستند از مردم درخواست اجری ندارند و آنان هدایت شده هستند سپس می گوید: جمله «اگر چنان گویند چنین گوئیم» حمله نادان کم خرد است.

و الجواب عما سأل، أن الإمام لم يستثن عن عمنه شيء إنما استثنى خوفاً على نفسه من الظالمين. قلنا قوله: «فلما جازت التتبع للإمام فهي للمأموم أجوز» قلنا له: إن كنت تريد أن المأموم يجوز له أن يتقي من الظالم و يهرب عنه متى خاف على نفسه كما جاز للإمام فهذا لغرضي جائز. و إن كنت تريد أن المأموم يجوز له أن لا يتقيد بإمامة الإمام بالتتبع فذلك لا يجوز إذا فرغت الأخبار منعة و قطعت عذره، لأن الخبر الصحيح يقوم مقام العيان، و ليس على القلوب تتبع. و لا تعلم ما فيها إلا الله.

و أمّا قوله: «و ما بال الإمام في تتبع من إرشادهم و ليس في تتبع من تشاؤوا أمواليهم و الله يقول: اتبعوا من لا يستلکم أجراً».

فالجواب عن ذلك إلى آخر الفصل بقال له: إن الإمام ليس في تتبع من إرشاد من يرده الإرشاد. و كيف يكون في تتبع و قد بين لهم الحق و حلفتهم عليه. و دعاهم إليه. و

اما پاسخ سؤال او این است که امام از استر شدن خود نهان نشده است. بلکه او برای حفظ جان خود از ستمگران نهان شده است. اما این سخن او که اگر تقیه بر امام روا باشد بر مأموم روا نمی خواهد بود. به او می گوئیم: اگر مقصود تو این است که بر مأموم رواست که اگر بر جان خود بهرased. از ستمکار تقیه کند و از او بگریزد. همچنانکه بر امام نیز رواست. سوگند که چنین امری جایز است و اگر مقصود تو این است که مأموم می تواند به دلیل شبیه امام به امامت او معتقد نباشد در صورتی که اخبار امامت امام را شنیده و قطع عذرش شده باشد. چنین امری جایز نیست. زیرا خبر صحیح مانند مشاهده است و در امور قلبی تقیه معاصی ندارد و جز خدا کسی نمی داند که درون قلب ها چه می گذرد؟

و اما این سخن او که چگونه امام از رهبری امت در تقیه است اما از گروین اموالشان تقیه ندارد در حالی که خداوند می فرماید: بپروی کبد از کسی که ار شما درخواست احری بدارد.

در پاسخ این اعتراض او تا پایان گفتارش می گوئیم: امام از کسی که طالب ارشاد او باشد تقیه نمی کند. و چگونه او تقیه کند در حالی که حق را بر مردم تبیین فرموده و ایشان را بر آن تحریش کرده و حلال و حرام را تعلیمشان نموده

عَلَّمَهُمُ الْحِلَّ وَالْحَرَامَ حَتَّى شَهِرُوا بِذَلِكَ وَعُرِفُوا بِهِ، وَتَبَسَّ بِسَأُولِ أُمَمِهِمْ، ذِإِنَّمَا
بَسَّأَهُمُ الْخَنَسُ الَّذِي فَزَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِيُضَعَّهُ حَيْثُ أَمَرَ أَنْ يَضَعَهُ، وَ الَّذِي جَاءَ
بِالْخَنَسِ هُوَ الرَّسُولُ، وَ ذَ ذَنْ لِقَوْلِ الْقُرْآنِ بِذَلِكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنَبْتُمْ
مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ إِلَهُكُمْ إِلَهُهُ» (۱) وَقَالَ: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً - الْآيَةُ» (۲) فَإِنْ كَانَ
فِي أَخْذِ الْمَالِ عَيْبٌ أَوْ طَعْنٌ فَهُوَ عَلَى مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

و يُقَالُ لِمَصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِمَامِ بَيْنَكُمْ إِذَا خَرَجَ وَ غَلَبَ حَلٌّ يَأْخُذُ
الْخَنَسَ وَ حَلٌّ يَجِبُ الْخُرَاجَ وَ حَلٌّ يَأْخُذُ الْحَقَّ مِنَ الْقَوْلِ وَ الْقَتْلِ وَ الْمَعَادِنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ؟
فَكَانَ قَالَ: لَا، فَقَدْ خَالَفَ حُكْمَ الْإِسْلَامِ، وَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَبْلَ لَهْ: فَإِنْ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلٌ
بِمِثْلِكَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا» وَ يَنْزِلُ بِهِ: «إِنْ كَثُرَ مِنْ الْأَعْيَارِ وَ
الرُّهْبَانِ - الْآيَةُ» بِأَيِّ شَيْءٍ وَ نَجِيئُهُ حَقٌّ لِحُبِّكَ الْإِمَامِيَّةَ بِقَلْبِهِ، وَ هَذَا وَلَقَّكُمْ اللَّهُ شَيْءًا كَانَ

است نابه غایبق که بدان معروف و مشهور شده اند و امام اموال مردم را نگرفته
است، بلکه کسی را که خدای تعالی واجب ساخته درخواست نمود، تا آنرا به
مصرعی که مأمور است برساند و کسی که حکم خمس را آورده همان رسول اکرم
است و قرآن هم بدان گویاست: «خُدای تعالی می فرماید: بدانید هر شنیدنی که
یافتید خمس آن متعلق به خداوند است و فرموده: از اموال ایشان صدقه ای
بستان، پس اگر در گرفتن مالی عیب یا طعنی است، آن بر کسی است که ابتدا
کرده است وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

و به صاحب کتاب می گوئیم: به ما بگو که اگر امام شما خروج کرده و پیروز
شود، آیا خمس می گیرد؟ خراج را گردآوری می کند؟ آیا از فی و غنایم و
معادن و مانند آن، حق را می ستاند؟ اگر بگوید: خیر که او با حکم اسلام مخالفت
کرده است، و اگر بگوید: آری، به او می گوئیم: اگر کسی بر او احتجاج کرده و
بگوید خدای تعالی فرموده است: از کسی پیروی کنید که از شما اجری
درخواست نکند و بگوید خدای تعالی فرموده است: بسیاری از دانشمندان و
راهبان اموال مردم را می خورند، به او چه می گوئید تا امامیه نیز منسأه آن را نه

الْمَلْبُودُونَ يَطْعَمُونَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَ مَا أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ لَوْلَا هَذَا.
وَ اعْلَمُوا - عَلِمْتُكَ اللَّهُ الْخَيْرَ وَ جَدُّكَ مِنْ أَهْلِهِ - إِنَّمَا تَقْتُلُ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ لَا
تُحَالِثُهَا. فَإِنَّ أَمْرَكُمْ خُصُوصًا أَنْ يَدُلُّوْنَا عَلَى أَنَّهُ خَالَفَ فِي أَحَدٍ مَا أَخَذَ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ
فَلَنَعْرِضَ أَلَّ الْحُجَّةَ وَاجِبَةً هُمْ، وَإِنْ لَمْ يَجِئْهُمْ ذَلِكَ فَلَنَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْقَتْلِ بِمَا بَوَاقِ
الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ غَيْبٌ، وَ هَذَا بَيِّنٌ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ يَقَالُ هُمْ: نَحْنُ لَا نُجِيزُ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَا يُعْرِفُ قَهْلُ
تَوْجُودِنَا سَبِيلًا إِلَى مَنْزِلَةِ صَاحِبِكُمْ الَّذِي تَدْعُونَ لَهُ حَقًّا نُجِيزُ لَهُ الْإِمَامَةَ كَمَا نُجِيزُ
لِلنَّجُودِينَ مِنْ سَائِرِ الْوَعَرَةِ وَ إِلَّا فَلَا سَبِيلَ إِلَى تَجْوِيزِ الْإِمَامَةِ لِلْمُعْتَدِمِينَ، وَ كُلُّ مَنْ لَمْ
يَكُنْ مَوْجُودًا فَهُوَ مُتَدَوِّمٌ، وَ قَدْ بَطَلَ تَجْوِيزُ الْإِمَامَةِ لِمَنْ تَدْعُونَ.
فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِينُ -: يَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَشْكُلُ لِي وَجُودَ عَلِيِّ بْنِ -

شما پاسخ گوید. خدا شما را توفیق دهد. این اعتراضی است که مُلحدین مسلمانان را بدان سرزنش می کنند و نمی دانم چه کسی آن را به آنان القاء کرده است؟
و بدان - خدایت خبر آموزد و برادر اهلش قرار دهد - ما به کتاب خدا و سنت نبی اکرم عمل می کنیم و بدانها بجاقت می کنیم. اگر دشمنان ما دلیلی دارند که او در آنچه گرفته با کتاب و سنت مخالفت کرده، به جان خودم سوگند که دلیل واضحی برای ایشان است و اگر دلیل ندارند، بدانند که عمل کردن مطابق سنت عیبی ندارد و این روشن است

سپس صاحب کتاب می گوید: «به امامت می گوئیم ما امامت را برای کسی که شناخته ننسود روا نمی دانیم. آیا راهی برای شناسایی صاحبان به ما نشان می دهد تا ما امامت را بر او روا بدانیم؟ همچنانکه بر موجودین از سایر عِزّت روا می دانیم و اگر غیر از این باشد ما نمی توانیم امامت را بر اشخاص معدوم جایز بدانیم و هر کسی که موجود نباشد، لا محاله معدوم است و دُغوی امامت کسی که شما ادعا می کنید باطل است».

با استعانت از خداوند در جواب صاحب کتاب می گویم: آیا در وجود علی بن الحسین و فرزندان او (علیه السلام) که پیشوایان ما هستند شک داری؟ اگر

الحُسَيْنَ وَوَلَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ تَأْتَمُّ بِهِمْ؟ فَإِذَا قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: قُلْ لِي يَجُوزُ أَنْ يَكُونُوا
أَيُّهُ؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَالْتَدْرِ لَعَلَّنَا عَلَى صَوَابٍ فِي اعْتِقَادِ إِمَامَتِهِمْ وَأَنْتَ
عَلَى خَطِئٍ وَتَكُنْ بِهَذَا حُجَّةً عَلَيْهِمْ. وَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: كَمَا يَنْتَعِ مِنْ إِثَابَةِ الدَّلِيلِ عَلَى
وُجُودِ إِمَامِنَا؟ وَأَنْتَ لَا تَعْرِفُ بِإِمَامَةٍ يُقَالُ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعَيَّنَ مِنْ الْعِلْمِ وَ
الْفَضْلِ عِنْدَ الْمُخَالِفِ وَالْمُتَرَفِّعِ. ثُمَّ يُعَالَى لَهُ: إِنَّا إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ فِي الْعِزَّةِ مَنْ يَقْدَمُ التَّأْوِيلَ وَ
يَعْرِفُ الْأَحْكَامَ بِحُجَّتِهِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي قُدِّعْنَا، وَبِحَاجَتِنَا إِلَى مَنْ يَقْرَأُ الْمَوَادَّ مِنْ
الْقُرْآنِ وَمَنْ يَنْصَلُّ بَيْنَ أَحْكَامِ اللَّهِ وَأَحْكَامِ الشَّيْطَانِ. ثُمَّ عَلَيْنَا أَنْ الْحَقُّ فِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ
مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا زَانَا كُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنَ الْعِزَّةِ يَقْتَضِي فِي الْحُكْمِ وَالْأَوَّلِ عَلَى
مَا يَقْتَضِي عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَامَّةُ مِنَ الرَّأْيِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْقِيَاسِ فِي التَّرَايُضِ السَّعْبَةِ الَّتِي لَا
جَلَّةَ فِي السَّعْبِ بِهَا إِلَّا الْمُضْلَعَةُ، فَقُلْنَا بِذَلِكَ أَنَّ الْمُخَالِفِينَ هُمْ مُبْطِلُونَ، ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ
عِلْمِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ بِالْحُلَالِ وَالْحُرَامِ وَالْأَحْكَامِ مَا لَمْ يَنْظُرْ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ مَا دَلَّتْ الْأَخْبَارُ

بگوید: خیر، به او می گوئیم: آیا رواست که ایشان ائمه باشند؟ اگر بگوید: آری،
به او می گوئیم: پس تو چه می دانی؟ شاید که ما در اعتقاد امامت ایشان بر
صواب باشیم و تو بر خطا باشی و همین جهت تو را بس است. و اگر بگوید:
خیر، روا نیست که ایشان امام باشند، به او می گوئیم: پس چه فایده ای دارد که
بر وجود امام زمانان برای تو دلیل افامه کنیم در حالی که تو به امامت امثال علی
این الحسین علیه السلام با آن علم و فضل که موافق و مخالف به آن اعتراف دارد اعتقاد
نداری. سپس به او می گوئیم ما می دانیم که در میان عترت کسی هست که تأویل
کتاب را می داند و احکام الهی را می شناسد، به دلیل همان خبری که از پیامبر
اکرم ﷺ آورده ایم و به دلیل نیازمندی خودمان به کسی که مراد از قرآن کریم را
به ما بیاموزد و احکام الهی را از مسورات شیطانی فرق نهد، بعد از آن دانستیم
که حق در این طایفه از فرزندان امام حسین علیه السلام است، زیرا هر کسی که از
عترت مخالف ایشان است در بیان حکم الهی و تأویل قرآن به روش علمای عامه
روی آورده است، یعنی نه رأی و اجتهاد و قیاس در واحبات شرعی که جز
مصلحت الهی علقی در تشدد ندارد و دانستیم که مخالفین آنها را باطلند، بعد از آن

تَرَدُّ بِنَفْسٍ وَاحِدٍ عَلَى آخَرٍ حَقٌّ يَلْغُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَاتَ وَلَمْ يَطْهَرِ النَّفْسُ وَ
 الْخَلْفُ بِهَذِهِ رَجَعْنَا إِلَى الْكِتَابِ الَّتِي كَانَ أَتْلُفُنَا زَوَّارَهَا قَبْلَ الْغَيْبَةِ فَوَجَدْنَا فِيهَا مَا يَدُلُّ
 عَلَى أَمْرِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ غَيْبَ عَنِ النَّاسِ وَ يَخْفَى مَخْطِئُهُ. وَ أَنَّ
 الشَّيْعَةَ تَحْتَلِفُ وَ أَنَّ النَّاسَ يَتَكَوَّنُونَ فِي خَيْرٍ مِنْ أَمْرِهِمْ. فَلَقِينَا أَنَّ أَتْلُفُنَا تَمْ تَعْلَمُوا الْغَيْبَ وَ
 أَنَّ الْأَمَّةَ أَغْلَمُواهُمْ ذَلِكَ بِخَيْرِ الرِّسُولِ. فَصَحَّ عِنْدَنَا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ بِهَذِهِ الدَّلَالَةِ كَوْنُهُ وَ
 وَجُودُهُ وَ غَيْبَتُهُ. فَإِنْ كَانَ هُنَا حُجَّةٌ تَذْفَعُ مَا كُنَّا قَدْ تَطَهَّرْنَا بِهَا الرَّيْدِيَّةَ، فَمَا بَيِّنَا وَ بَيِّنَ
 الْحَقُّ مُعَالَفَةً. وَ الشُّكْرُ فِيهِ.

ثُمَّ رَجَعُ صَاحِبُ الْكِتَابِ إِلَى أَنَّ يُعَارِضَنَا بِمَا تَدَّعِيهِ الْوَاقِفَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ
 نَحْنُ^(۱) لَقَدْ نَقَلْنَا عَلَى أَعْدٍ وَ نَسَأَلُ الْفَضْلَ بَيِّنَ الْوَاقِفِينَ. وَ قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ عَلَيْنَا أَنَّ

می بینیم که این طایفه آنقدر به حلال و حرام و احکام عالمانند که دیگران نیستند.
 بعد از آنها اخباری که امامت بکایک ایشان را تصریح کرده است فراوان نقل
 شده است تا آنکه نوبت به حسن بن علی^{علیه السلام} می رسد و چون او وفات کرده و
 نص و جانشین او طاهر نگشت، رجوع به کتابهایی که اسلاف ما پیش از وقوع
 غیبت روایت کرده اند نمودیم و دلیل روشن^{روشن} امر جانشین امام حسن
 عسکری^{علیه السلام} در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می شود، و
 شخصش نهان می گردد و اینکه شیعه در امر او اختلاف می ورزند و مردم در کار
 او به حیرت می افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما عالم الغیب نبودند، بلکه
 الله^{تعالی} به واسطه خبر رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} امر غیبت را به آنها اعلام کرد، اند
 پس از این جهت و با این دلالت، هستی و پیدایش و غیبت امام ثابت می گردد و
 اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند، ما
 با حق عنادی نداریم و الشکر لله.

آنگاه، صاحب کتاب به معارضه با ما برخاسته و همان استدلال واقفه بر
 موسی بن جعفر^{علیه السلام} را برای ما ذکر می کند، اما ما که بر کسی وقوف نکرده ایم و
 خودمان پرستی از طوائف واقفه داریم و توضیح دادیم که موسی بن جعفر^{علیه السلام}

موسى عليه السلام قدسات يمثّل ما علينا أن نجفراً مات. و أن الشك في موت أحدٍها بدعو
إلى الشك في موت الآخر. و الله قد وقف على جعفر عليه السلام فوهم أنكرت الواقعة على
موسى عليه السلام. وكذلك أنكرت قول الواقعة على^(۱) أمير المؤمنين عليه السلام.

قلنا لهم: يا هؤلاء حجتكم على أولئك هي حجتنا عليكم. فقولوا كيف يشتم تحجوا
أنفسكم

ثم حكى^(۲) عنّا أنّنا نقول بالواقعة: إن الإمام لا يكون إلا ظاهراً موجوداً. و
هذه حكاية من لا يعرف الأصول خصيه و ما زالت الإمامة تقتضی أن الإمام لا يكون إلا
ظاهراً متكشفاً أو باطناً معصوماً. و أخبارهم في ذلك أشهر و أظهر من أن نحس. و وضع
الأصول الفاسدة بالمقصود أكثر لا ينجز عنه أخذ و لكنته قبيح بذي الذنب و الفضل و
العلم. و لو لم يكن في هذا القبح إلا خبر كميل بن زياد^(۳) لكان.

در گذشته است همانگونه که جعفر بن محمد وفات کرده است و تردید در موت
یکی از آن دو موجب تردید در موت دیگری آنهاست و قومی بر جعفر بن-
محمد علیه السلام وقوف کرده است که منکر واقعه بر موسی بن جعفر علیه السلام و منکر واقعه
بر امیرالمؤمنین علیه السلام است. *(در حقیقت ما می بینیم که هر دو منکر است)*

ما به آنها می گوئیم: ای کسان! حجت شما بر آنها همان حجت ما بر شماست
هر چه می خواهید بگوئید که علیه خود استدلال کرده اید.

سپس گفته است که ما امامیه در برابر واقعه گوئیم: امام باید آشکار و موجود
باشد و این حکایت کسی است که گفتار خصم را می داند. اعطاف امامیه
همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غائب و مستور و
اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که بتوان آن را غنی
ساخت. جعل اصول نادرست و سبب دادن آن به خصم کاری نیست که کسی از
انجام آن ناتوان باشد ولی از مردم دیندار و اهل فصل و دانش قبیح است که چنین
کنند و اگر در این باب جز خبر کميل بن زياد نبود همان کفایت می کرد.

۱- فی هامش بعض النسخ الظاهر أن الواقعة على محمد بن أمير المؤمنين.

۲- یعنی: اما بعد الطبری ۳- یعنی: فقهی فی باب ما أورد به أمير المؤمنين عليه السلام من دواعی العبدية

ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ فَاوَأُوا كَذًّا، قِيلَ لَمْ كَذَّا - ثَقِيَ: لَا تَقُولُهُ». وَحُجَّتُنَا مَا شِيعَتُهُ وَفِيهَا كِبَابُهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوَهُمُونَ فِي بَنِي هَانِمٍ لِأَنَّ اللَّهَ ﷻ ذَلَّ امْتَنُ عَلَى عِزَّتِهِ بِإِجْمَاعِنَا وَإِجْمَاعِكُمْ الَّذِي هِيَ خَاصَّةُ اللَّهِ لَا يَتَقَرَّبُ أَحَدٌ مِنْهُ عَلَيْهِ كَتَوَهُمُ، فَهِيَ لَهُمْ دُونَ الطُّغَاةِ وَآبِنَا، الطُّغَاةُ وَتَسْتَحِقُّهَا وَاجِدٌ مِنْهُمْ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِذَا كَانَ الْإِمَامُ لَا يَكُونُ إِلَّا وَاجِدًا يَلْزُمُ الْكِتَابَ وَالدُّعَاءُ إِلَى إِمَامَتِهِ بِذِلَالَةِ الرَّسُولِ ﷺ عَلَيْهِمْ «أَنْتُمْ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَقٌّ يَرُدُّوا عَلَى الْحَقِّ» وَهَذَا إِجْمَاعٌ وَالَّذِي اغْتَلَبْتُمْ بِهِ مِنْ بَنِي هَانِمٍ لَيْسَ هُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ الرَّسُولِ ﷺ وَإِنْ كَانَتْ لَهُمْ وَلَاذَلِكَ، لِأَنَّ كُلَّ بَنِي إِسْرَءِيلَ يَنْتَشِرُونَ إِلَى عَصَبَتِهِمْ مَا غَلَا وَلَدَ فَاطِمَةَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَضِبَتْهُمْ وَتَبَوَّهَتْهُمْ، وَالذُّرِّيَّةُ هُمُ الْوَلَدُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي أُعِيدُهَا بِلَدِّ وَذُرِّيَّتِهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱).

سپس گوید: جمله «اگر چنین گویند چنان گفته شود» را ما نمی گوئیم. حجت ما را در این باب شدید و همان کافی است والحمد لله.
آنگاه گوید: مطلبی را که درباره بنی هانم توهّم کرده اند درست نیست، زیرا پیامبر اکرم به اتفاق ما و شما آنست که پیروی از عترت دلالت فرموده است، عترتی که عبارت از نزدیکان و خویشان او هستند و کسی در این نزدیکی به ایشان نرسد و مقام امامت خاص آنهاست، نه آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان که ابوسفیان و معاویه و امثال ایشان باشند، و در هر عصری یکی از عترت مستحقّ خلافت است، زیرا امام باید یکی باشد تا ملازم قرآن باشد و بدان دعوت نماید، زیرا پیامبر فرموده است: ایشان از کتاب جدا نشوند تا در سر حوض کون بر من وارد شود و این اجماع است و سایر کسانی که از بنی هانم ذکر گردید از ذریعه رسول اکرم ﷺ نیستند، گرچه ولادتشان در بین آنها بوده است و هر یک از فرزندان دختر به پدرانشان منتسب می شوند بجز فرزندان فاطمه زهرا که رسول خدا عصبه آنها و پدر ایشان است و ذریعه همان فرزندان است، زیرا خدای تعالی فرموده است: من او و ذریعه او را از شیطان رجیم در پناه

فأقول - وبالله اعتصم - : إن هذا الأمر لا يصح بإجماعنا وإيمانكم عليه وإنما يصح بالدليل والبرهان فما دليلك على ما ادّعت على أن الإجماع بيننا إنما هو في ثلاثة أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهما السلام و لم تذكر الرسول صلى الله عليه وآله ذكرته و إنما ذكر عترته. فليتم أنتم إلى بعض العتره دون بعض بلا حجة و بيان أكثر من الدعوى. و اعتدجتنا نحن بما رواه أسلافنا عن جماعة حتى انتهت خبرهم إلى نص الحسين بن علي عليهما السلام على علي عليه السلام و نص علي عليه السلام و نص محمد بن جعفر عليهما السلام ثم استدللنا على صحة إمامه هؤلاء دون غيرهم عن كان في عصرهم من العتره بما ظهر من علومهم بالدين و فضلهم في أنفسهم. و قد حمل العلم عنهم الأولياء و الأعداء. و ذلك مبثوث في الأمصار. مفروغ عند نكته الأخبار. و بالعلم تنبئ الخلفاء من المعجوز. و الإمام بن المأموم. و التابع من المكبر. و أين دليلكم ما تغش الزيدية على ما تدعون.



نومی آورم.

و من با اعتصام به خدای تعالی می گویم : امر امامت با اجماع ما و شما بر آن درست نمی شود. بلکه با دلیل و برهان به صحت می پیوندد. دلیل شما بر ادعایان چیست که اجماعی که بن ماست شامل به امام است یعنی امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام. در حالی که رسول اکرم نه ذریه خود بلکه عترتس را ذکر فرموده است و شما بدون حجت و بیان و به صرف ادعا به بعضی از عترت متاهل شدید و نه به همه آنها. ولی ما به روایت اسلافان استدلال می کنیم که از حسین بن علی علیه السلام نص بر امامت فرزندش علی و از علی بن الحسن نص بر امامت فرزندش محمد و از محمد بن علی نص بر امامت فرزندش جعفر را روایت کرده اند. سپس بر صحت امامت ایشان نه سایر کسانی که از عترت در عصر آنها بوده اند استدلال کردیم. زیرا علم ایشان در دین و فضل ذاتی آنان ظاهر بود و دوست و دشمن از آنها دانش فرا گرفته اند و علم است که حجت را از غیر حجت و امام را از مأموم و تابع را از متبوع باز می شناساند. ای گروه زبده شما چه دلیل بر مدعای خود دارید؟

ثم قال صاحب الكتاب: «و لو جازت الإمامة يسائر بني هاشم مع الحسن و الحسين عليهما السلام لجازت لبني عبيد مناف مع بني هاشم و لو جازت لبني عبيد مناف مع بني هاشم لجازت يسائر وليد قصي» ثم مد في هذا القول: «.

فيقال له: أيها المحتج عن الزيدية إن هذا نصي لا يستحق بالقرابة وإنما يستحق بالفضل و العلم، و يصح بالنقص و التوقيف، قلوا جازت الإمامة لأقرب رجل من العترة لقرابته لجازت لأبعدهم مافصل بينهم و بين من ادعى ذلك و أظهر حجته، و الفصل الآن بينهم و بين من قال: و لو جازت لولد الحسن لجازت لولد جعفر، و لو جازت لم لجازت لولد عباس، و هذا فضل لا تأتي به الزيدية أبداً إلا أن ترفع إلى فضلنا و حجتنا و هو النص من واحد على واحد، و ظهور العلم بالحلالي و الحرام.

ثم قال صاحب الكتاب: «و إن اغتلبوا على عليه السلام فقالوا: ما نركون فيه أهو من

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر امامت علاوه بر حسن و حسین علیهما السلام بر سایر بنی هاشم نیز روا باشد، علاوه بر بنی هاشم بر فرزندان عبيد مناف نیز روا خواهد بود و اگر امامت بر بنی هاشم و فرزندان عبيد مناف روا باشد، بر سایر فرزندان قصي نیز رواست و این گفتار را ادامه داده است.

و به او می گوئیم: ای کسی که برای زیدیه استدلال می کنی! امر امامت مفاسی است که با قرابت و خویشی به دست نمی آید، بلکه دارنده آن بایستی فضل و علم داشته باشد و با نص و توقیف حاصل می شود و اگر روا بود که امر امامت به واسطه خویشی به نزدیکترین فرد عترة برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد. پس فرق خود و مدعی آن را بیان کن و دلیلت را بیا و بین خود و کسی که می گوید اگر امامت بر فرزندان حسن روا باشد بر فرزندان جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندان عباس نیز رواست، چه فرق وجود دارد؟ زیدیه هرگز دلیل فارسی در این باب ندارد، مگر آنکه به دلیل فارسی ما روی آورند که عبارت از نص هر امامی بر امام دیگر باشد و ظهور علم به حلال و حرام.

سپس صاحب کتاب گوید: اگر به امامت علی علیه السلام استدلال کنند و بگویند

العِزَّةُ أَمْ لَا؟ قِيلَ لَهُ: تَوَسَّ هُؤُلا مِنْ الْعِزَّةِ وَلَيْكُنَّ بَانَ مِنَ الْعِزَّةِ وَ مِنْ سَائِرِ الْفَرَايِدِ بِالْمُصَوِّصِ عَلَيْهِ نِزْمُ الْقَدِيرِ بِإِجْمَاعٍ».

فَأَقُولُ: - وَ بِإِثْمِ أَنْتَعِينُ: - يُعَالَى لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَمَّا الْمُصَوِّصُ نِزْمُ الْقَدِيرِ فَصَحِيحٌ، وَ أَمَّا إِتْكَارُكَ أَنْ يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْعِزَّةِ نَعْظِمُ. قَدْ لَنَا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ نَعْمُ فِيهَا نَدَجِي؟ فَإِنَّ أَهْلَ اللَّفْعَةِ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْعَمَّ وَ ابْنَ الْعَمِّ مِنَ الْعِزَّةِ. ثُمَّ أَلَا قَوْلُ: إِنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ لَقَضَى بِكَلَامِهِ هَذَا عَذَابَهُ لِأَنَّهُ شَفَعَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَنْ خَلَفَهُ الرَّسُولُ فِي أَثَرِهِ وَ يَقُولُ فِي ذَلِكَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَلَفَ فِي أَثَرِهِ الْكِتَابَ وَ الْعِزَّةَ وَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَتَسَّ مِنْ الْعِزَّةِ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعِزَّةِ فَلَيْسَ بِمَنْ خَلَفَهُ الرَّسُولُ ﷺ. وَ هَذَا مُتَنَاقِضٌ كَمَا نَرَى. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهُ ﷺ خَلَفَ الْعِزَّةَ فَيُنَاقِضُ أَنْ قِيلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَتَسْأَلُهُ أَنْ يَفْصِلَ بَيِّنَةً وَ بَيِّنَةً عَنْ قَالٍ وَ

درباره او چه می گوئید آیا او از عترت بود یا نه؟ به ایشان باید گفت: او از عترت نبود، ولیکن از عترت و سایر خویشانی که واسطه نصوص - روز غدیر - امتیاز یافت و جدا شد.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که اما نصوص روز غدیر صحیح است و سَنَیْ در آن نیست و اما این سخن تو که امیرالمؤمنین از عترت نیست. خطای بزرگی است. بازگو که این ادعای تو چه دلیلی دارد؟ اهل لغت می گویند: عمو و پسر عمو از عترت هستند. و بعد می گویم: صاحب کتاب با این سخن خود مذهبش را نقض کرده است، زیرا او معتقد است که رسول اکرم، امیرالمؤمنین را جانشین خود در آتش کرده است. او می گوید پیامبر کتاب و عترت را خلیفه خود در میان آتش کرده است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از عترت نیست! و اگر از عترت نباشد خلیفه نخواهد بود. این مطلب همچنان که می بینی متناقض است. مگر آنکه بگوید: پیامبر اکرم ﷺ عترتش و بعد از شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خلیفه گردانیده است. آنگاه از او می پرسیم فرق تو با کسی که می گوید پیامبر اکرم قرآن را از هنگام شهادت امیرالمؤمنین به بعد جانشین خود ساخته است چیست؟

خَلَّفَ الْكِتَابَ فَمَا مَثَدُ ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّ الْكِتَابَ وَالْعِزَّةَ خَلْفَا مَعًا. وَالْخَبْرُ نَاطِقٌ بِذَلِكَ شَاهِدٌ بِهِ. وَبِهِ الْمُنَّةُ.

ثُمَّ الْفَيْلُ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِمَا هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِ فَقَالَ: «وَتَسْأَلُنِي مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ لِيَتَقَبَّضَ دُونَ بَعْضِ إِفَاتَةِ الْحُجَّةِ» وَتَسْبِي نَفْسُهُ وَتَفَرُّدُهُ بِالْأَعَانِيَةِ لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ أَخَالُوا عَلَى الْأَبَاطِيلِ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ وَأَشْبَاهِ ذَلِكَ مِنَ الْخُرَافَاتِ وَ مَا لَا دَلِيلَ لَهُمْ عَلَيْهِ دُونَ الدَّعْوَى خُورِضُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ لِيَتَقَبَّضَ. فَجَارَ أَنَّ الْعِزَّةَ مِنَ الطَّالِبِينَ لَا تُنْفِسُهُمْ إِنْ كَانَ الدَّعْوَى هُوَ الدَّلِيلُ».

فَتَبَيَّنَ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ أَكْثَرَتْ فِي ذِكْرِ عِلْمِ الْغَيْبِ. وَالْغَيْبُ لَا يَتَعَلَّقُهُ إِلَّا اللَّهُ. وَ مَا ادَّعَاءُ بَشَرٍ إِلَّا مِثْلُهُ لَا كَائِدٌ. وَ قَدْ قُلْنَا لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ: دَلِيلُنَا عَلَى مَا نَدَّعِي الْفَهْمَ وَ الْعِلْمَ. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ مِثْلُهُ فَأُظْهِرُوهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا التَّشْبِيحُ وَ التَّقْوِيلُ وَ تَقْرِيعُ الْجَمْعِ بِقَوْلِ قَوْمٍ غُلَاظٍ فَلَا أَمْرَ سَهْلٍ. وَ عَسَى اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

زیرا کتاب و عترت به همراء هم جانبین پیامبر شده اند و حدیث هم به آن ناطق و شاهد است و لله المنّة.

سپس صاحب کتاب به حقیق رومی آورده که علیه اوست و گفته است: «اَرَأَيْتَ كَيْسِي كَيْسِي» کسی که مدعی امامت برای بعضی از عترت است و نه همه ایشان درخواست افامه حجّت می کنیم» در حالی که خودش را فراموش کرده است که امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می داند سپس می گوید: «اگر ما را حواله به اباطیل کنند از قبیل علم غیب و مانند آن از خرافاتی که هیچ دلیلی بر آن جز صرف ادعا ندارند، به مثل آن دعوی با ایشان معارضه می شود و می گوئیم اگر دعوی همان دلیل است، رواست که عترت از ظالمین لا تنفسهم باشد».

و به صاحب کتاب می گوئیم: از علم غیب بسیار سخن می گویی و غیب را کسی جز خدا نمی داند، و کسی که آن را برای بشری ادعا کند کافر است و ما به تو و اصحاب تو گفتیم که دلیل ما بر مدعای خویش فهم و علم است، اگر شما هم مثل آن را دارید آن را ظاهر کنید و اگر چیزی جز بدگویی و افترا و سرکوبی جمیع به واسطه قول بعضی از غلات نسبت به همه امامیه ندارید، کار خیلی سهل

ثم قال صاحب الكتاب: «ثم رجعنا إلى إيضاح حجة الرائدة بقولي الله تبارك و تعالى: «ثم أوزننا الكتاب الذين اضطلعتنا من عبادة - الآية» - مع ...»
 فقال له: نحن نسلم لك أن هذه الآية نزلت في العترة. فما يزهالك على أن السابق بالخيرات هم ولد الحسن والحسين دون غيرهم من سائر العترة؟ فإنك نسيت تريد إلا التفتيح على خصومك و تدعي لتسبيك.

ثم قال: «قال الله عز وجل - وذكر الخاصة والعامة من أمة نبيه -: «واغتصبوا بحبل الله جميعاً - الآية» ثم قال: انقضت غاطبة العامة، ثم استأنفت غاطبة الخاصة فقال: «ولنكن بكنكم أمة يدعون إلى الخير - إلى قوله بلخاصة - كنتم خير أمة أخرجت للناس» فقال: هم ذرية إبراهيم عليه السلام دون سائر الناس. ثم المشيكون دون سائر أشراف من ذرية إبراهيم عليه السلام قبل إسلامه و جعلهم شهداء على الناس فقال: «يا أيها الذين آمنوا

است. و حسبنا الله و نعم الوكيل.

سپس صاحب کتاب گوید: اکنون دلیل زیدیه را با استفاده از سخن خدای تعالی بیان می‌کنیم که فرموده است: کتاب را به ارباب به بندگان برگزیده خود دادیم - تا آخر آیه.

و به او می‌گوئیم: ما می‌پذیریم که این آیه درباره عترت نازل شده است اما برهان تو بر آنکه مقصود از «السابق بالخيرات» در این آیه فرزندان حسن و حسین، نه دیگران او عترتند چیست؟ و تو دشمنانت را سرزنش می‌کنی و هر چه می‌خواهی می‌گویی.

سپس می‌گوید: خدای تعالی ذکر خاصه و عاقله امت پیامبرش را نموده است می‌فرماید: «واغتصبوا بحبل الله جميعاً». و بعد از آن می‌گوید: غاطبة عامه پایان پذیرفته و غاطبة خاصه آغاز گردیده است و خدای تعالی می‌فرماید: باید در میان شما امتی باشند که دعوت به خیر کنند تا این سخن او که به خاصه می‌فرماید: شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدیده. می‌گوید: ایشان فرزندان ابراهیم علیهم السلام هستند. نه دیگران. و در بین ایشان نیز مقصود مسلمانانند. نه مسترکان پیش از اسلام و آنها را گواهان امت قرار داده و

از کفر و اشجذوا و اعتبدوا - إلى قوله - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ - وَهَذَا سَبِيلُ الْحَاضِرِ مِنْ دُرَرِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ اخْتَلَّ بِآيَاتِ كَثِيرَةٍ تَشْبِيهِ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ .
فَيَقَالُ لَهُ: أَيُّهَا الْمُتَكَبِّرُ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمُعْتَزِّلَةَ وَ سَائِرَ فِرَقِ الْأَحْزَانِ شَارِكُكَ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَاتِ ائْتَدَ مَنَازِعَةً، وَأَنْتَ فَلَيْسَ تَأْتِي بِأَحْزَرٍ مِنَ الدَّعْوَى، وَنَحْنُ نُسَلِّمُ لَكَ مَا أَدْعَيْتَ وَنُسَالِكَ الْحُجَّةَ فِيهَا نَعَزَدُ بِه مِنْ أَنَّ هَؤُلَاءِ هُمْ وَلَدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ تَأْتِي بِالذَّعْوَى وَتُعْرِضُ عَنِ الْحُجَّةِ؟ وَتُهْتَمِلُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْقُرْآنِ وَتُوهِمُ أَنَّ لَكَ فِي قِرَائَتِهِ حُجَّةٌ لَيْسَتْ بِخُصُوصٍ لَكَ؟ وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «فَلَيْسَ مِنْ دَعَا إِلَى الْخَيْرِ مِنَ الْبَعْدِ - نَحْنُ أَقْرَبُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهِدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - سِوَاهُ وَ سَائِرَ الْبَعْدِ بِمَنْ لَمْ يَدْعُ إِلَى الْخَيْرِ وَ لَمْ يُجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، كَمَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ شَرَّ هَذَا سَبِيلَهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ سِوَاهُ وَ سَائِرِ

فرموده است: ای مؤمنان رکوع و سجود و برسنش کنید نا آنجا که می گوید گواهان بر مردم باشید. و این طریق خاصه از فرزندان ابراهیم علیهما السلام است. سپس به آیات بسیاری که شبیه این آیات قرآن کریم است توسل جسته است.

و به او می گوئیم: ای احتجاج کننده! تو می دانی که معتزله و سایر فرقه های این امت در تأویل این آیات به سختی با تو مخالفند و تو بیشتر از ادعا چیزی نیاوردی، ما اگر ادعای تو را بپذیریم از تو می پرسیم دلیل شما در اینکه مقصود از آنها خصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند، نه دیگران چیست؟ ناکی ادعا می کنی و از دلیل می گویزی و ما را با قراءت قرآن تشبیح می کنی و می پنداری که قراءت قرآن دلیل مخصوص تو است و مخالفان تو نمی توانند چنان کنند، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ.

اعتراضی دیگر

سپس صاحب کتاب می گوید: کسانی از عترت که داعی به خیرند مانند آمرین به معروف و ناهین از منکر و مجاهدین فی سبیل الله با سایرین از عترت که داعی به خیر نبوده اند و در راه خدا مجاهده نکرده اند برابر نیستند. چنانکه

أَهْلِي الْكِتَابِ. وَإِنْ كَانَ تَارِكُهُ فَاضِلًا عَابِدًا لِأَنَّ الْعِبَادَةَ نَافِلَةٌ وَالْجِهَادَ فَرِيضَةٌ
لِأَرْمَتِهِ كَسَائِرِ الْفَرَائِضِ. صَاحِبُهَا يَتَنَبَّهُ بِالشَّيْءِ إِلَى الشَّيْءِ. وَ يُؤَيِّزُ عَلَى الدَّعْوَةِ
الْخَوَافِ. ثُمَّ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاغِيَةِ وَ ذَكَرَ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا الْجِهَادَ وَ أَتْبَعَ
الْآيَاتِ بِالْأَعَادِي وَ لَمْ يَحْتِجْ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ فَتَطَالَيْتُ بِصَحْفِهَا وَ نَقَابِلْتُهَا بِمَا نَسَأَلُهُ
فِيهِ الْفَضْلَ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِينُ - : إِنْ كَانَ كَثْرَةُ الْجِهَادِ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى التَّعْطَلِ وَ الْعِلْمِ وَ
الْإِمَامَةِ فَاتَّخِذْنِي أَهْلِي بِالْإِمَامَةِ مِنْ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْحَسَنَ وَاقِعٌ مُعَاوَنَةٌ وَ
الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاعِدٌ حَقٌّ قَبْلُ. وَ كَيْفَ يَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ ؟ وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يُدْفَعُ هَذَا ؟ وَ
يَنْفَعُ فَلَنَسْأَلَنَّ تَكْوِيْنُ فَرَضِ الْجِهَادِ وَ لَا فَضْلَهُ وَ لَكِنَّا وَ أَيْنَا الْوُشُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُجَارِبْ أَحَدًا
حَقًّا وَ جَدَّ أَهْوَانًا وَ أَنْصَارًا وَ إِخْوَانًا فَجَبَّتْهُ حَارِبٌ. وَ أَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّ يَمْلُ
ذَلِكَ بِعَيْتِهِ. وَ أَيْنَا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ هَمَّ بِالْجِهَادِ فَلَمَّا خَذَلَهُ أَشْعَابُهُ زَادَ وَ لَزِمَ مَنَازِلَهُ.

خداوند مجاهدینِ اهلِ کتاب را با سایرینِ اهلِ اسلام برابر نکرده است گرچه تارکینِ
جهاد فاضل و عابد باشند. زیرا عبادت مستحب است ولی جهاد مانند سایر
واجبات از فرائض واجب است. شخص مجاهد با شمشیر به مصاف شمشیر می رود
و هراس را بر آسودگی ترجیح می دهد. سپس سوره واقعه را می خواند و آياتی
که خدای تعالی در باب جهاد نازل کرده ذکر می کند و دنباله آيات، دعاوی را
آورده. اما هیچ دلیلی بازگو نمی کند تا ما صحت دلیش را مطالبه کنیم و با او
مقابله کنیم.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: اگر کثرت جهاد، دلیل علم و فضل
و امامت است. حسین علیه السلام به امامت سزاوارتر از حسن علیه السلام بود. زیرا امام
حسن معاویه را به حال خود رها کرد اما امام حسین مجاهد، کرد تا آنکه به
شهادت رسید. صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟ و چگونه آن را دفع
می کند؟ البته ما منکر وجوب جهاد و فضل آن نیستیم اما ما رسول اکرم ﷺ
را می بینیم که تا یاران و یاوران و برادرانی نیافت به محاربه با دشمن اقدام نکرد و
در چنان شرایطی به جهاد پرداخت و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بعینه همین کار را کرد

فَعَلَيْتُنَا أَنْ الْجِهَادَ فَرَضَ فِي حَالِ وُجُودِ الْأَعْوَانِ وَالْأَنْصَارِ. وَالْعَالَمِ - بِاتِّجَاعِ الْقُتُولِ -
أَفْضَلَ مِنَ الْمَجَاهِدِ الَّذِي لَيْسَ بِعَالِمٍ. وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ دَعَا إِلَى الْجِهَادِ بِعَلَمٍ كَثِيرٍ حُكْمِ
الْجِهَادِ. وَ مَنْ يَحِبُّ الْقِتَالَ. وَ مَنْ يَحْسُرُ الْمَوَاقِفَ. وَ يَمَادُ يَسْتَقْبِلُ أَمْرَ هَذِهِ الرُّعْيَةِ. وَ
كَثِيرٍ يَضَعُ فِي الدِّمَامِ وَالْأَمْوَالِ وَالْفُرُوجِ.

وَ يَنْدُ قَائِلًا نَرَضَى مِنْ إِخْوَانِنَا بَشِيءَ وَاجِدٍ وَ هُوَ أَنْ يَدُلُّوْنَا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْعِبَرَةِ يَتْلُو
الشَّيْبَةَ وَ الْقَبْرَ عَنْ اللَّهِ وَ لَا يَسْتَعِيلُ الْإِجْتِهَادَ وَ الْقِيَاسَ فِي الْأَحْكَامِ الشَّعْبِيَّةِ وَ يَكُونُ
مُسْتَعْبَلًا كَاتِبًا حَتَّى يَخْرُجَ مَعَهُ. فَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَكْرُوبِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَلَى قَدْرِ
الْعِلْمَةِ وَ حَسَبِ الْإِحْكَامِ. وَ الْقَوْلُ نَشْهَدُ أَنْ تَكْلِيفَ مَا لَا يُطَاقُ فَايِدُ وَ التَّغْيِيزُ بِالنَّاسِ
قَبِيحٌ. وَ مِنَ التَّغْيِيزِ أَنْ تَخْرُجَ جَمَاعَةٌ قَلِيلَةٌ لَمْ تُشَاهِدْ عَرَبًا وَ لَا تُذَكِّرَتْ بِذُرِّيَةِ أَهْلِهِ إِلَى قَوْمٍ
مُسْتَدْرَجِينَ بِالْمَكْرُوبِ فَتُكْفَرُ فِي الْبِلَادِ وَ تَكْتُلُوا الْعِبَادَةَ وَ تَذَرِيوُا بِالْمَكْرُوبِ. وَ هُمْ الْقُدُّ وَ

و امام حسن علیه السلام نیز عزم جهاد کرد. اما چون اصحابش به او ضمانت کردند او
نیز معاویه را به حال خود واگذاشته و ملازم منزل خود شد. پس می فهمیم که
حکم جهاد با دشمن وفقی و اجبه است که یاران و یاورانی موجود باشد و به اجماع
خردمندان، عالم از مجاهدی که عالم باشد افضل است و اینگونه نیست که هر
کسی که مردم را به جهاد فرا می خواند حکم جهاد را بداند و زمان و جواب مقاتله
و هنگام نیکویی مصالحه را تشخیص دهد و آینده وضعیت رعیت را در نظر گیرد
و بداند که احکام خونها و اموال و فرج چیست و درباره این امور چه باید کرد؟
علاوه بر اینها ما از برادران خود به یک چیز راضی هستیم و آن اینکه غیر از
آنکه اظهار علیه السلام مردی را از عیترت به ما نشان بدهند که از خداوند نی تشبیه کند و
به جبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس را در احکام شرعی بکار نگیرد و مستقل و
با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم. امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای
است که باید به قدر طاقت و بر حسب امکان بجا آورده شود و عقول شهادت
می دهند که تکلیف بما لا یطاق فایده است و مردم را در معرضی هلاک قرار دادن
زشت است. و یک قسم از در معرضی هلاک قرار دادن آن است که جماعت
اندکی که مشاهده جنگ نکرده و فنون کارزار نیاموخته اند به جنگ قومی که

السلاح والكرامه ومن نصرهم من العامة - ويتفقوا أن الخارج عليهم مباح الدم -
بغل جنيتههم أضاعوا مضاعفة فكيف يشوننا صاحب الكتاب أن نلقى بالأغيار
المكذرين بالخزوب. وكم عسى أن يتفضل في يد داع إن دعا من هذا القذو؟ هتات
هتات، هذا أثر لا يزيله إلا نصر الله العزيز العليم الحكيم.

ثم قال صاحب الكتاب بقدر آيات من القرآن تلاها يبارع في تأويلها أشد سارعة و
لم يؤيد تأويله بحجة عقل ولا سمع: «فالهم - رحمك الله - من أحق أن يكون لله شهيداً
من دعا إلى الخير كما أيز، وثنى عن المنكر، وأمر بالخزوب، وجاهد في الله حق جهادهم
حق الشبهة؟ أم من لم يبر وجهه ولا عرف شخصه؟ أم كيف يتخذ الله شهيداً على
من لم يزد ولا نهض ولا أمرهم، فإن أطاعوه أدوا ما عليهم وإن قتلوه مضى إلى الله
عز وجل شهيداً؟ ولو أن رجلاً استشهد قوماً على حق يطالب به لم يروا ولا يشهدوه هل

فنون کارزار آموخته و بر بلاد مسلط شد، و عباد را کشته و کارزار را تحریه کرده
بروند، کسانی که عذر و عذر دارند و عاقبت هم پشتیبان آنها هستند - و معتقدند که
هر که بر آنان خروج کند خونش مباح است - و لشکریان آنان چند برابر لشکریان
ایشان است. صاحب کتاب چگونه ما را تکلیف می کند که با این مردم جاهل و
ناکار آزموده به جنگ مردمان وزمی و با تحریه برویم و چه چیز به دست دعوت
کننده چنین کسانی می آید؟ هتات هتات! این امر را جز نصرت خدای عزیز
علیم و حکیم نمی تواند زایل کند.

سپس صاحب کتاب بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم که به سختی در تأویل
آن منازعه می کند و هیچ تأیید عقلی و یا نقلی برای آن ذکر نکرده است،
می گوید: «خدایت رحمت کند! بفهم که چه کسی شایسته است گواه الهی باشد،
کسی که طبق دستور الهی دعوت به خیر کند و از منکر باز دارد و به معروف
فرمان دهد و در راه خدا آنچنان که شایسته اوست جهاد کند تا به شهادت رسد یا
کسی که رویتی دیده نشده و شخصش شناخته نگردیده است؟ یا آنکه چگونه
خداوند او را گواه گیرد بر کسانی که ایشان را ندید، است و ایشان را امر و نهی
نکرده است تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرد، باشند و اگر او را بکشند به

كَانَ شَهِيداً؟ وَ هَلْ يَسْتَحِقُّ بِهِمْ عَقَاباً إِلَّا أَنْ يَشْهَدُوا عَلَيَّ مَا لَمْ يَرَوْهُ فَيَبْكَرُوا كَذَّابِينَ وَ
عِنْدَ اللَّهِ مُبْتَطِلِينَ؟^۱ وَ إِذَا لَمْ يَخَيَّرْ ذَلِكَ مِنَ الْعِبَادِ فَهُوَ غَيْرُ جَائِزٍ عِنْدَ الْحُكْمِ الْعَدْلِيِّ الَّذِي لَا
يَجُوزُ. وَ قَوْلُهُ اسْتَشْهَدُوا قَوْمًا قَدْ غَايَبُوا وَ سَيَفُوتُ قَسَمُهُمْ لَكَ. وَ الْمَسْأَلَةُ عَلَى حَالِهَا أَتَشْتَرِ
كَانَ يَكُونُ مُحِقًّا وَ هُمْ صَادِقُونَ وَ خَصَمُهُ مُبْتَطِلٌ وَ تَضِي الشَّهَادَةُ وَ يَقَعُ الْحُكْمُ. وَ كَذَلِكَ
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِلَّا عَنْ شَهِدٍ بِحَقِّهِ وَ هُمْ يَقْلُتُونَ»^(۱) أَوَّلَا تَرَى أَنَّ الشَّهَادَةَ لَا يَقَعُ
بِالْغَيْبِ دُونَ الْقِيَانِ. وَ كَذَلِكَ قَوْلُ عِيسَى: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ قِيَوْمًا -
الآيَةُ»^(۲).

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَعْتَصِمُ -: يُقَالُ لِمُصَاحِبِ الْكِتَابِ: لَيْسَ هَذَا الْكَلَامُ لَكَ بَلْ هُوَ
لِلْمُعْتَرِضِ وَ غَيْرِهِمْ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكَ. لِأَنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْعِثْرَةَ غَيْرُ ظَاهِرَةٍ. وَ إِنَّ مِنْ شَأْنِنَا

عنوان شهید به نرد خدای تعالی رود؟ و اگر شخصی گروهی را بر حق به گواهی
بخواند و آن را مطالبه کند. اما آنها آن را ندیده و مشاهده نکرده باشند آیا او گواه
است؟ و آیا برایشان حق دارد، جز آنکه اگر شهادت دهند بر چیزی که ندیده اند
دروغگو باشند و نزد خداوند اهل باطل. و اگر این امر بر بندگان روا نباشد، نزد
خدای حاکم عادل که هیچ جور نکند نیز روا نباشد و اگر از مردمی که معاینه
کردند و شنیدند گواهی طلبد برای او گواهی می دادند، در حالی که مسأله به حال
خود باشد. آیا این حق نیست و آنها راستگو نیستند؟ و خصم اهل باطل
نیست و گواهی جاری نشده است و حکم واقع نگردیده است؟ و همچنین است
که خدای تعالی فرموده است: مگر کسانی که به حق شهادت دهند در حالی که
می دانند. آیا نمی دانی که شهادت به امر نادیده واقع نمی شود و مشاهده لازم دارد
و همچنین است قول عیسی علیه السلام که من مادامی که در میان ایشان هستم بر آنها
گواهیم.

پس یا اعتصام به خداوند می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که این سخن
کلام تو نیست، بلکه قول معترضه و غیر آنهاست که علیه ما و شما استفاده می کنند،
زیرا ما می گوئیم: عترت ظاهر نیستند و کسانی از آنها را که مشاهده می کنیم

مِلْهَا لَا يَضْلَعُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، وَ لَيْسَ بِجُورٍ أَنْ يَأْمُرَنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْمُسْتَشْعِي عَنْ لَا نَعْرِفُ مِنْهُمْ وَلَا تُسَاجِدُهُ وَلَا سَاحِدَهُ أَتْلَافًا، وَ لَيْسَ فِي عَصْرِنَا مِمَّنْ شَاقِدَاءُ مِنْهُمْ يَمُنُّ بِضَلَعٍ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا بِالْمُسْتَلْبِينَ وَ الَّذِينَ غَابُوا لَا حُجَّةَ لَهُمْ عَلَيْنَا، وَ فِي هَذَا أَدُلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنْ مَعْنَى قَوْلِي النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ مَا إِنْ تَمْسِكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» لَيْسَ مَا يَشْبَهُ إِلَى قُلُوبِ الْإِمَامِيَّةِ وَ الزَّيْدِيَّةِ، وَ لِنُظَامٍ^(۱) وَ أَتَسْأَلُهُ أَنْ يَقُولُوا: وَجَدْنَا الَّذِي لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ هُوَ الْخَبَرُ الْفَاطِمِيُّ لِلْمُحَدَّرِ، فَإِنَّهُ ظَاهِرٌ كَظُهُورِ الْكِتَابِ يَنْتَفِعُ بِهِ، وَ يُجَكِّنُ أَتْبَاعُهُ وَ الشُّشُوكُ بِهِ.

فَأَمَّا الْبَعْرَةُ فَلَمَّا تَسَاجَدُ مِنْهُمْ عَالِمًا يُجَكِّنُ أَنْ تَقْتَدِي بِهِ، وَ إِنْ تَلَقَّاهَا عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ خَذَعَتْ بِتَلَقَّاهَا عَنْ آخَرٍ أَنَّهَا مُجَافِيَةٌ، وَ الْإِقْتِدَاءُ بِالْمُخْتَلِفِينَ فَايْذُ، فَكَيْفَ تَبُولُ صَاحِبَ الْكِتَابِ؟

شایسته امامت نیستند و روا نیست که خدای تعالی به ما فرمان دهد که به کسی متوسل شویم که او را نمی شناسیم و نه ما و نه پیروانشان ما او را مشاهده نکرده اند و در عصر خود کسی از ایشان را نمی شناسیم که شایسته امامت مسلمین باشد و آنانکه غایبند بر ما حجت نیستند و این دلیل بروشنی است که مقصود از کلام پیامبر که فرموده است: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ مَا إِنْ تَمْسِكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» آن نیست که در دل زیدیه و امامیه خطور کرده است. نظام و پیروانش حق دارند که بگویند ما چیزی را که مفارقت از کتاب ندارد یافته ایم و آن خبر صحیح فاطم خضر است و آشکار است همانطور که کتاب آشکار است و از آن منتفع می شوند و می توان از آن پیروی کرد و بدان فحشک جست.

اما درباره عزت به معنی ذرّه باید بگوئیم ما عاقل از حضرت را مشاهده نمی کنیم که بتوائیم به او اقتدا کنیم و اگر یکی از ایشان مذهبی داشته باشد، دیگری از آنها مذهبی مخالف او دارد و نمی توان به دو مخالف اقتدا کرد، صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟

۱ - هر آبر اسحاق ابراهیم بن سمار بن هانی، القسری ابن اخط ابن عدیل المصنف تتبع العقول - و كان النظام صاحب المعرفة بالكلام أحد رؤساء العقولاء السادة الماحظ - و انصب بالنظام - ككذلك - لأنه كان يظم الخمر في سحر البصرة و يبيعها و قالت المعرفة: انما حكي ذلك بحسن كلامه نقراً و خطاً الاكبر و الاقلاب للمحدث الفسوق

فَمُاعْلَمٌ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَمَا أَلَمْنَا بِالشَّكْلِ بِالْعَمَرَةِ كَانَ بِالْعَقْلِ وَ التَّعَارُفِ وَ الشَّيْءِ مَا يَنْدُلُ عَلَى أَنَّهُ أَرَادَ عَلَيَّاهُ دُونَ جَهْلَاهُ. وَ الْبَرَّةَ الْأَتْنِيَاءَ دُونَ غَيْرِهِمْ. فَأَلْذِي يَجِبُ عَلَيْنَا وَ يَلْزِمُنَا أَنْ نَنْظُرَ إِلَى مَنْ يَجْتَمِعُ لَهُ الْعِلْمُ بِالْدِّينِ مَعَ الْعَقْلِ وَ الْفَضْلِ وَ الْحِلْمِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ الْاِسْتِغْلَالِ بِالْآخِرِ فَتَقْتَضِي بِهِ وَ تَتَشَكُّ بِالْكِتَابِ وَ بِهِ.

وَإِنْ قَالَ: «فَإِنْ اجْتَمَعَ ذَلِكَ فِي رَجُلَيْنِ وَ كَانَ أَحَدُهُمَا يَمُنُّ بِذَهَبِ إِلَى مَذْهَبِ الزَّهْدِيَّةِ وَ الْآخَرُ إِلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ يَمُنُّ بِتَنْدِي مِنْهُمَا وَ لَكِنْ يَتَّبِعُ؟ قُلْنَا لَهُ: هَذَا لَا يَتَّبِعُ. فَإِنْ أُنْزِلَ فَرَقِي بَيْنَهُمَا دَلَالَةً وَاضِحَةً إِنَّا نَحْسُ مِنْ إِمَامٍ نَفَضَّمَهُ. وَ إِنَّا شَيْءٌ يَظْهَرُ فِي عَلَيْهِ كَمَا يَظْهَرُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الثَّوَرِ حِينَ قَالَ: «وَاللَّهِ مَا غَبَرُوا الثَّوْرَ وَ لَا يَغْبَرُوا، وَ اللَّهُ مَا يَقْتُلُ مِنْكُمْ عَشْرَةً وَ لَا يَنْجُوا مِنْهُمْ عَشْرَةً» وَ إِنَّا أَنْ يَظْهَرُ مِنْ أَحَدِهِمَا مَذْهَبٌ يَدُلُّ أَنْ الْاِقْتِدَاءَ بِهِ لَا يَجُوزُ كَمَا يَظْهَرُ مِنْ عِلْمِ الزَّهْدِيَّةِ الْقَوْلُ بِالْاِجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ فِي الْفُرُائِضِ السَّمْعِيَّةِ وَ

و بدانکه چون پیامبر ﷺ به ما هر مان داده است که منمشک به عثرت شویم، عقل و عرف و سبهر دلالت دارد که مقصود پیامبر اکرم دانشندان ایشان است و نه جاهلان آنها و نیکان و پرهیزکاران آنها را اراده فرموده، نه غیر آنها را. پس آنچه بر ما واجب و لازم است آنست که کسی را بنگریم که عالم دین باشد و عقل و فضل و حلم داشته باشد، زاهد در دنیا باشد و استقلال در کار داشته باشد، پس به او اقتدا کنیم و به قرآن کریم و او منمشک باشیم.

و اگر بگوید: اگر این خصوصیات در دو نفر جمع باشد که یکی مذهب زیدی داشته باشد و دیگری مذهب امامی. به کدام یک از آن دو باید اقتدا کرد و کدام یک از آن دو امامند؟ می گوئیم: این امر اتفاق نمی افتد و اگر اتفاق بیفتد فرق روشنی آن دو را از یکدیگر جدا می کند که آن یا نص امام پیشین است و با علمی که از یکی از آن دو ظاهر می شود، همچنانکه در روز نهروان علم امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شد آنگاه که فرمود: «به خدا سوگند که خوارج از شهر نگذشته و نخواهند گذشت، به خدا سوگند از شما تا ده تن کشته نمی شود و از ایشان نیز تا ده تن زنده نمی ماند» و همچنین شد. و یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی آشکار شود که دلالت کند که اقتدا به او روا نباشد، مثل آنکه از زیدی قول به اجتهاد و قیاس در

الأحكام، فَيُجْلَمُ بِهَذَا أَتُتَمُّ غَيْرُ جُيْشٍ، وَلَسْتُ أُرِيدُ بِهَذَا الْقَوْلِ رَيْدَ بَنِ عَلِيٍّ وَتَشْبَاهَهُ لِأَنَّهُ
أُولَئِكَ لَمْ يَظْهَرُوا مَا يُشْكِرُ وَلَا دَعَا أَتُتَمُّ إِلَيْهِ وَإِنَّمَا دَعَا إِلَى الْكِتَابِ وَالزُّمَارِ مِنَ آلِ-
مُحَمَّدٍ وَهَذِهِ دَعْوَةُ حَقٍّ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «كَتَبْتُ بِشَهِدَةِ اللَّهِ شَهِيداً عَلَى مَنْ لَمْ يَزَهِمْ وَ لَا أَمْرَهُمْ وَ لَا نِيَاهَهُ» فَيَعْنَى
لَهُ: لَيْسَ مَتَقَى الشَّهِيدَ عِنْدَ خُصُومِكَ مَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَلَكِنْ إِنْ عَيَّنْتَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّ مَنْ لَمْ
يَزَ وَجْهَهُ وَ لَا عَرَفَ شَخْصَهُ لَا يَكُونُ بِأَهْلٍ الَّذِي يَدْعُوهُ لَهُ فَأَخْبَرْنَا عَتَقَ مِنَ الْإِمَامِ
الشَّهِيدِ مِنَ الْبُعْثَرِ فِي هَذَا الزَّوْجِ، فَإِنْ دَكَرَ أَنَّهُ لَا تَعْرِفُهُ دَخَلَ فِيهَا عَابٌ وَ لَرَحَةُ مَا فَدَّرَ
أَنَّهُ يَلْزِمُ خُصُومَهُ، فَإِنْ قَالَ: هُوَ فُلَانٌ، قُلْنَا لَهُ: فَتَعَرَّفَ لَمْ تَزَ وَجْهَهُ وَ لَا عَرَفْنَا شَخْصَهُ
فَكَيْفَ يَكُونُ إِمَاماً لَنَا وَ شَهِيداً عَلَيْنَا؟ فَإِنْ قَالَ: إِيَّكُمْ وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفُوهُ فَكَيْفَ تَزُجُّوهُ
الشَّخْصَ مَعْرُوفٌ عَلَيْنَهُ مِنْ عَلِيَّتِهِ وَ جِهَلُهُ مِنْ جِهَلِهِ، قُلْنَا: سَأَلْنَاكَ بِأَهْلِ هَلْ نَعْلَمُ أَنَّ

فرائض شرعی آشکار شده است که از آن مطلب دانسته می شود که ایشان امام
نهیستند و منظور من از این سخن زید بن علی و مانند او نیست، زیرا ایشان مطلب
خلافتی را اظهار نکرده اند و ادعای امامت هم نکرده اند، بلکه به کتاب خدا و
رضای آل محمد فراخوانده و این دعوت حق است.

اما این سخن او که چگونه خداوند او را گواه می گیرد بر کسانی که وی را
ندیده و امر و نهیهای او را ندیده است؟ پاسخ این است که معنای گواه نزد ما و شما
متفاوت است. اما اگر امامیه را نکره می کنی به اینکه کسی که رویش دیده
نشده است و شخصیت ناشناخته است، چگونه مدعی امامت او هستی؟ که در
پاسخ می گوئیم: به عقیده شما امامی که گواه از غیرت پیامبر اکرم است، در این
زمان کیست؟ اگر بگوئید او را نمی شناسد که داخل در همان کسانی شده است که
آنها را عیب می کند و بر او لازم می آید همان چیزی که بر گودی خصوصیت
می نهد، و اگر بگوئید فلان شخص است. می گوئیم: ما روی او را ندیده ایم و
شخصیت را نمی شناسیم، پس چگونه می تواند گواه و امام ما باشد.

و اگر بگوئید: گویید شما او را نمی شناسید ولی او موجود الشخص و معروف
است برخی او را می شناسند و برخی به او جاهلند. می گوئیم: تو را بخدا سوگند

الْمُعْتَرِلَةَ وَالْخَوَارِجَ وَالْمُرْجَنَةَ وَالْإِمَامِيَّةَ تَعْرِفُ هَذَا الرَّجُلَ أَوْ سَمِعَتْ بِهِ أَوْ خَطَرَ ذِكْرُهُ
بِهَايَا؟ فَإِنْ قَالَ: هَذَا مَا لَا يَنْصُرُهُ وَلَا يَنْصُرُنَا لِأَنَّ السَّبَبَ فِي ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ غَلَبَةُ الطَّالِبِينَ
عَلَى الذَّاهِبِ وَفِلَّةُ الْأَعْرَانِ وَالْأَنْصَارِ. قُلْتُ لَهُ: لَقَدْ دَخَلْتَ لِمَا يَبِيتُ وَحُجِبَتْ نَفْسُكَ مِنْ
حَيْثُ فَذَرْتَ أَنَّكَ تُحَاجُّ لِحُصُونِكَ، وَمَا أَكْرَبَ هَذِهِ الْعَقِيَّةَ مِنْ غَيْبَةِ الْإِمَامِيَّةِ غَيْرَ أَنَّكُمْ لَا
تَتَبَيَّنُونَ.

ثُمَّ يَقَالُ: فَذَلِكَ أَتَمَّتْ فِي ذِكْرِ الْجِهَادِ وَوَصْفِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى
أَوْحَشَتْ أَنْ مَنْ لَمْ يَخْرُجْ قَلْبُهُ بِحَقِّهِ. قَالُوا: أَلَيْسَ الْفُلُكُ وَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِكَ لَا يَخْرُجُونَ
وَمَا لَهُمْ فَذَلِكَ أَرَأَيْتَ اسْتَأْذَانَهُمْ وَانْقِصَارَ مَا عَلَى اعْتِقَادِ الْمَذْهَبِ قَطُّ؟ قَالَ: نَعْلَمُ بِحُجُوبِ تَقَابُلِهِ
الْإِمَامِيَّةَ بِمِثْلِهِ. ثُمَّ قِيلَ لَهُ يَرْفُضُ ذَيْنِ: هَذَا الَّذِي عِيشَتُهُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ وَهَتَّتْ بِهِمْ مِنْ
أَجْلِهَا وَتَشَكَّلَتْ بِهِ عَلَى أَهْلِهِمْ بِسَبَبِهِ وَتَوَصَّلَتْ بِذِكْرِهِ إِلَى مَا ضَلَلْتُمْ كِتَابَتَكَ. قَدْ دَخَلْتَ فِيهِ

آیا می پنداری که معتزله و خوارج و مرجئه و امامیه آن شخص را می شناسند و
نام او را شنیده اند و یادش بر دل آنها خطور کرده است؟ و اگر بگویند نشناختن
آنان ضرری به او و ما ندارد و ذرا علتش غلبه ستمکاران بر شهرها و کمی یاران
و باوران اوست. آنگاه به او می گوئیم: پس تو هم داخل همان کسانی شدی که
عیشان می کنی و از همان راهی که می خواستی دشمنی را محکوم کنی خود را
محکوم کردی و این غیبت به غیبی که امامیه می گوید خیلی نزدیک است. چه
آنکه شما انصاف ندارید.

بعد از آن به او می گوئیم: بسیار ذکر جهاد و وصف امر به معروف و نهی از
منکر می کنی تا به غایبی که توهم ایجاد می کنی که آنکه خروج نکند بر حق
نیست. پس چرا امامان و دانشمندان مذهب تو خروج نمی کنند؟ و چرا ملازم
خانه های خود شده اند و صرفاً به اعتقاد مذهبی بسنده کرده اند؟ هر یاسخی که
بگویند امامیه نیز همان جواب را می گویند. سپس به آرامی و موافقت به او
می گوئیم: همان چیزی را که برای امامیه عیب می دانی و بمخاطر آن سخن سرانی
می کنی و آنچه آنها را به سبب آن نکوهش می کنی و کتابت را به واسطه آن بر
ساخته ای. حالا خودت نیز داخل در آن شده ای و به صحت و درستی آن متقابل

و ملكت الى صحنه، و عَوَّلَتْ عِنْدَ الْاِحْتِجَاجِ عَلَيْهِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ
 ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: أَخْبِرْنَا حَلَّ فِي الْعِتْرَةِ الْيَوْمَ مَنْ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ؟ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُقَالَ: نَعَمْ
 يُقَالُ لَهُ: أَفَلَيْسَ إِمَامَتُهُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِالنَّصِّ عَلَى مَا تَقُولُهُ الْإِمَامِيَّةُ؟ وَلَا مَنَعَهُ دَلِيلُ مُعْجَزٍ
 يُعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ سَبِيلُهُ عِنْدَكُمْ سَبِيلَ مَنْ يَجْتَمِعُ أَهْلُ الْحَلِّ وَ الْقَبْضِ مِنْ الْأَكْبَرِ
 قِسْطًا وَ زَوْنٍ فِي أَمْرِ ثُمَّ يَحْتَازُونَ وَ يُبَايَعُونَ؟ فَإِذَا قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ لَهُ: فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى
 مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ قَالُوا: نَعْرِفُ بِاجْتِمَاعِ الْعِتْرَةِ عَلَيْهِ قُلْنَا هُمْ. كَيْفَ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ
 إِمَامًا لَمْ تُرَضَّ بِهِ الزُّمَرُ بَعْدَهُ. وَإِنْ كَانَ زَيْدِيًا لَمْ تُرَضَّ بِهِ الْإِمَامِيَّةُ فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ
 بِالْإِمَامِيَّةِ فِي مَثَلِ هَذَا قِيلَ لَهُ: فَالزُّمَرُ عَلَى قِسْمَتَيْنِ قِسْمٌ مُعْتَزِلَةٌ وَ قِسْمٌ مُتَّبِعَةٌ. فَإِنْ
 قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِالْمُتَّبِعَةِ فِي مَثَلِ هَذَا. قِيلَ لَهُ: فَالْمُعْتَزِلَةُ إِنَّمَا يَسْمَانِ قِسْمٌ يَجْتَمِعُ فِي الْأَحْكَامِ
 بِأَوَائِمِهَا وَ قِسْمٌ يُعْتَبَرُ أَنَّ الْاجْتِهَادَ ضَلَالٌ. فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِمَنْ نَقَى الْاجْتِهَادَ. قِيلَ لَهُ:
 فَإِنْ بَقِيَ مَرْمَزٌ يَرَى الْاجْتِهَادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ. وَ بَقِيَ مَثَلٌ يُبْطِلُ الْاجْتِهَادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ. وَ

سده ای و در ضمن احتیاج بدان اعتماد چه می آید. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ.
 آنگاه به او می گوئیم: به ما خبر بده که امروزه در بین عترت آبا کسی هست
 که شایسته امامت باشد؟ لابد می گویند: آری. و به او می گوئیم: امامت او بر
 اساس نص همچنان که امامیه می گوید که نیست، معجزه هم که ندارد که دانسته
 شود امام است، از طریق اهل حل و عقد امت هم برگزیده نمی شود نا با او بیعت
 کنند چنان که عامه در مسأله انتخاب امام چنین می گویند، اگر بگویند: آری
 چنین است به او گفته می شود راه شناسائی او چیست؟ و اگر بگویند به واسطه
 اجماع امت شناخته می شود می گوئیم چگونه بر او اجماع می شود که اگر امامی
 باشد زبده به او راضی نخواهند شد و اگر زیدی باشد، امامیه به او رضا نخواهد
 داد و اگر بگویند در چنین امری قول امامیه معتبر نیست، می گوئیم زبده نیز از
 دو قسمند. یکی معتزله و دیگری متبینه، و اگر بگویند در چنین امری قول متبینه
 معتبر نیست، می گوئیم معتزله نیز بر دو قسمند یکی به آراء خود در احکام
 اجتهاد می کند و دیگری معتقد است که اجتهاد ضلالت است و اگر بگوید: قول
 کسانی که اجتهاد را نفی می کنند معتبر نیست، می گوئیم: اگر از معتقدین به اجتهاد

بِئَرَةٍ بِمُصْطَهَمٍ مِنْ بَعْضِ مَنْ تَشْتَكُّ وَ تَكْتِفُ تَعْلَمُ الْحَقَّ مِنْهَا هُوَ مَنْ ثَوَمِي أَنْتَ وَ
أَصْحَابُكَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَإِنْ قَالَ: بِالنَّظَرِ فِي الْأُصُولِ، قُلْنَا: فَإِنْ طَالَ الْإِحْتِلَافُ وَ
اشْتَبَهَ الْأُمُورُ كَيْفَ تَصْنَعُ؟ وَمَا تَنْقُضِي مِنْ قَوْلِي النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي نَارُكَ فِيكُمْ مَا إِذَا
تَشَكَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْضِي: أَهْلَ بَيْتِي» وَ الْحُجَّةُ مِنْ عِزَّتِهِ لَا يُمْكِنُ
أَخْذُهَا^(۱) أَنْ يَتَرَفَّعَ إِلَّا بَعْدَ النَّظَرِ فِي الْأُصُولِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى أَنَّ مَذَاهِبَهُ كُلَّهَا ضَوَابُّ وَ
عَلَى أَنَّ مَنْ خَالَفَهَا فَقَدْ أَخْطَأَ. وَ إِذَا كَانَ هَكَذَا فَتَسْبِيلُهُ وَ سَبِيلُ كُلِّ قَائِلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ
سَبِيلٌ وَاحِدٌ قَالَتْكَ الْحَاضَةُ الَّتِي فِيهِ الْبُعْدَةُ؟ دُنَا عَلَيْنَا وَ بَيْنَ لَنَا جَمْعَهَا بِنَعْلَمُ أَنَّ بَيْنَ
الْعَالَمِ مِنَ الْبُعْدَةِ وَ بَيْنَ الْعَالَمِ مِنْ غَيْرِ الْبُعْدَةِ قُرْبًا وَ فَصْلًا.

وَ أُخْرَى يُقَالُ لَهُمْ: أَخْبِرُونَا عَنْ إِمَامِيكُمْ الْيَوْمَ، أَعِنْدَهُ الْخُلُوعُ وَ الْحُرَامُ؟ قَالُوا: نَعَمْ،
قُلْنَا لَهُمْ: وَ أَخْبِرُونَا عَمَّا عِنْدَهُ يَمَّا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُتَوَاتِرِ هَلْ هُوَ بِمِثْلِ مَا جَعَلَهُ الشَّافِعِيُّ

افضل باقى بماند و از نافعین اجتهاد افضل باقى بماند و بعضی از ایشان از بعضی دیگر
بیزاری بجویند به چه کسی متشک شویم و چگونه بدانیم که حق از بین آن دو
همان کسی است که تو و یارانت به آن اشاره می کنید، نه غیر او؟ و اگر بگوید:
مراجعه به فواعد و اصول می کنیم، می گوئیم: اگر اختلاف طولانی شد و امر
مشتبّه گردد به چه کنیم و با کلام پیامبر اکرم که فرمود: «إِنِّي نَارُكَ فِيكُمْ مَا إِذَا
تَشَكَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْضِي: أَهْلَ بَيْتِي»، چه باید کرد؟ در صورتی که
کسی نمی تواند عترت را بشناسد مگر بعد از نظر در اصول و اطلاع از آنکه همه
مذاهب او درست است و مخالفین او بر خطا هستند و اگر تشخیص عترت لایق
محتاج این مقدمات باشد، ایشان با سایر اهل علم فرقی ندارند و عترت هیچ
خصوصیتی ندارد، برای ما بیان کن که میان عالم از عترت و عالم از غیر عترت
چه فرقی وجود دارد؟

و باز به ایشان می گوئیم: از وضع امروزه امام خود ما را آگاه کنید. آیا علم
به حلال و حرام دارد؟ آنگاه که بگویند: آری، به آنها می گوئیم: درباره
احکامی که خبر متواتر ندارد چه می گوید؟ آیا مانند شافعی و ابوحنیفه و امثال

و اَبی حنیفه و مِن جَنسِهِ اَوْ هُوَ خِلَافُ ذَلِكَ، فَإِنْ قَالُوا: بَلْ عِنْدَهُ الَّذِي عِنْدَهَا وَ مِنْ جَنسِهِ، فَبَلَّغْهُمْ: وَ مَا حَاجَةُ النَّاسِ إِلَى عِلْمِ إِمَامِهِمُ الَّذِي لَمْ يُشْنَعْ بِهِ وَ كُتِبَ الشَّيَاعِي وَ اَبی حَنِيفَةَ ظَاهِرُهُ مُتَبَوِّتَةٌ مُوجُودَةٌ، وَإِنْ قَالَ: بَلْ عِنْدَهُ خِلَافُ مَا عِنْدَهَا، قُلْنَا: فَخِلَافُ مَا عِنْدَهَا هُوَ النَّصُّ الْمُسْتَخْرَجُ الَّذِي تَدْعِيهِ جَمَاعَةٌ مِنْ مُتَسَائِلِ الْمُفْتَرِقَةِ وَإِنْ الْأَنْشَاءُ كُلُّهَا عَلَى إِبْطَالِ الْعُقُولِ إِلَّا مَا كَانَ فِي اخْتِيارِ الْقَاطِعِ لِلْقَدْرِ عَلَى مَذْهَبِ النِّظَامِ وَ اتِّبَاعِهِ، وَ مَذْهَبُ الْإِمَامِيَّةِ أَنَّ الْأَحْكَامَ مُتَّصُوصَةٌ، وَ اعْلَمُوا أَنَّا لَا نَقُولُ مُتَّصُوصَةٌ عَلَى الرَّجْعِ الَّذِي يُشِيرُ إِلَى الْقُلُوبِ وَ لَكِنْ الْمُتَّصُوصَ عَلَيْهِ بِالْجَمْعِ الَّتِي مِنْ قِيَمَتِهَا فِيهِمُ الْأَحْكَامُ مِنْ غَيْرِ قِيَاسٍ وَ لَا اجْتِهَادٍ، فَإِنْ قَالُوا: عِنْدَهُ مَا يُخَالِفُ هَذَا كُلَّهُ فَارْجِعُوا مِنَ التَّعَارُفِ، وَإِنْ نَفَعُوا بِمَذْهَبٍ مِنَ الْمَذَاهِبِ قَبْلَ هُمْ، فَأَيُّ ذَلِكَ الْعِلْمُ؟ هَلْ نَقَلَهُ عَنْ إِمَامِهِمْ أَمْ دُرِّقَ بِيَدِهِ وَ أَمَاتَبَهُ؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: قَدْ عَاشَرْنَاكُمْ الدُّهُرَ الْأَطْوَلَ مَا نَرِيبُنَا بِمَذْهَبٍ

آنها حکم می کند یا مخالف آنهاست؟ اگر بگوید: نزد او همان علوم آنهاست، می گوئیم: پس به علم امام شما چه نیازی وجود دارد که کسی آن را شنیده است؟ در حالی که کتب شیافعی و ابوحنیفه ظاهر و منتشر و موجود است. و اگر بگوید: علم او غیر علم آنهاست، می گوئیم: غیر علوم آن دو عبارت از نصوصی است که حمی از متنازع معزله استخراج کرده اند و می گویند هر چیزی مطابق حکم عقل است مگر آنکه خبر قاطع عذری بر خلاف آن باشد. چنانچه مذهب نظام و پروان اوست. ولی مذهب امامیه این است که همه احکام مطابق نص است و بدانند که ما نمی گوئیم در همه جزئیات نص وارد شده است که ممکن است در دلمای چنین خطوط کند. بلکه می گوئیم جملاقی منصوص است که هر کس آنها را بفهمد، احکام را خواهد فهمید. بی آنکه قیاس و اجتهاد را بکار گرفته باشیم. و اگر بگویند: او را علمی است که با همه علوم مخالف است. از حدود متعارف خارج شده اند. گرچه به مذهبی از مذاهب آویخته باشند. به ایشان می گوئیم: آن علم کجاست؟ آیا آن را یک تن مورد اعتماد و وثوق از امامتان نقل کرده است؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: ما عمری طولانی با آنها معاشرت کرده ایم و حتی یک حرف از این علوم را نشنیده ایم. در حالی که شما فومی هستید که تقیه را

واحد من هذا العلم، و أنتم قَوْمٌ لَا تَرَوْنَ النُّبَّةَ وَلَا يَرَاهَا إِمَامُكُمْ، فَأَيْنَ عَلَيْهِ ؟ وَ كَيْفَ لَمْ يَظْهَرْ ؟ لَمْ يَنْتَشِرْ ؟ وَلَكِنْ أَخْبَرُونَا مَا يُؤْمِنُونَ أَنْ لَا تَكُونُوا قَدْ كَذَبْتُمْ عَلَى إِمَامِكُمْ كَمَا تَدَّعُونَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ كَذِبٌ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هَذَا مَا لَا فَضْلَ فِيهِ.

مَسْأَلَةُ أُخْرَى وَ يَقَالُ لَهُمُ: أَلَيْسَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عِنْدَكُمْ كَانَ لَا يَذْهَبُ إِلَى مَا تَذْعِبُهُ الْإِمَامِيَّةُ، وَ كَانَ عَلَى مَذْهَبِكُمْ وَ دِينِكُمْ ؟ فَلَا يَذْهَبُ مِنْ (أَنْ يَقُولُوا): نَعَمْ. - اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَبْرُؤُوا مِنِّي. - فَيَقَالُ لَهُمُ: وَ قَدْ كَذَبْتَ الْإِمَامِيَّةَ فِيَا ثَلَاثَةَ عَشْرَ، وَ هَلُمَّ الْكِتَابَ الْمُؤَلَّفَةَ الْإِمَامِ فِي أَيْدِيهِمْ إِمَّا هِيَ مِنْ تَالِيفِ الْكَذَّابِينَ ؟ فَإِذَا قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمُ: فَإِذَا جَارَ ذَلِكَ قِيلَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِمَامُكُمْ يَذْهَبُ مَذْهَبَ الْإِمَامِيَّةِ وَ يَدِينُ دِينَهَا وَ أَنْ يَكُونَ مَا يَحْكُمُ سَلْطَتَكُمْ وَ شِئَاطِينَكُمْ عَنْهُ مُؤَلَّدًا مُؤَخَّعًا لَا أَضِلُّ لَهُ، فَإِنْ قَالُوا: أَلَيْسَ لَنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ إِمَامٌ تَعْرِفُهُ بِعَيْنِهِ نُرَوِّي عَنْهُ عِلْمَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ فِي الْبَعَثَةِ مَنْ هُوَ مُؤَخَّعٌ هَذَا الْأَمْرَ وَ أَخْلَعَهُ، قُلْنَا لَهُمُ: ذَلَلْتُمْ فِيَا جَبْتُمْ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ بِمَا خَفَا مِنْ الْأَخْبَارِ مِنْ أَيْدِيهَا

جائز می دانید و امامتان نیز روا نمی داند، پس علم او کجاست ؟ و چرا ظاهر و منتشر نشده است. بگوئید ما از کجا اطمینان حاصل کنیم که شما بر امامتان دروغ نبسته اید همچنانکه مدعی هستید که امامیه بر جعفر بن محمد دروغ بسته است و هیچ فرق بین آن دو نیست.

سوالی دیگر

به ایشان می گوئیم: مگر نه این است که شما می گوئید جعفر بن محمد مذهب امامیه نداشته و بر مذهب شما بوده است ؟ لابد می گوئید: آری. - جز آنکه از او خلاصی جستید. - می گوئیم: آیا امامیه در منقولات خود از او دروغ گفته است و این کتابهایی که در دستشان است از نوشته های دروغ پردازان است ؟ و اگر گفت: آری. می گوئیم: اگر چنین امری جایز باشد، چرا جایز نباشد که امام شما مذهب امامیه داشته و بر دین آنها باشد و آنچه که پیشینیان و مشایخ شما از او نقل می کنند دروغ و ساختگی بوده و هیچ اصلی نداشته باشد. و اگر گویند: امروزه ما امامی نداریم که او را بعهته یشناسیم و علم حلال و حرام را از وی روایت کنیم. اما می دانیم که در میان عترت کسی هست که شایسته این امر باشد. می گوئیم:

بِالنَّصِّ عَلَى صَاحِبِهِمْ وَالاِشَارَةِ اِلَيْهِ وَ الْبِشَارَةِ بِهِ . وَ تَبَطَّلَ جَمِيعُ مَا قَصَصْتُمْ بِهِ مِنْ ذِكْرِ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالْعُرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَصَارَ إِمَامُكُمْ بِحَبْتٍ لَا يُرَى وَ لَا يَنْفَوْفُ ، فَعُولُوا كَثَفَتْ سِتْنُمْ . وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْخُبْرَانِ .

اعتراض آخر :

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ : « وَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ الْعَبْرَةَ بِالْذُّعَا إِلَى الْخَبَرِ ^(۱) وَ ضَفَّ سَبْقُ الشَّابِقِينَ مِنْهُمْ ، وَ خَفَلَهُمْ شُهَدَاءُ ، وَ أَلَزَّهُمْ بِالْقِسْطِ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا فَوَائِدَ فِي شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ » . ثُمَّ اتَّبَعَ ذَلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ التَّأْوِيلِ وَ بَرَاءَةِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ ادَّعَى أَنَّهَا فِي الْعَبْرَةِ ، وَ لَمْ يَحْتِجْ يَفْهَمُ مِنْهَا بِحُجُوجٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الدُّعْوَى ، ثُمَّ قَالَ : وَ نَدَّ أَنْ جَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ تَرْكُ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِلَى أَنْ هَيَأَلَهُ أَنْصَارًا فَقَالَ : « وَ إِذَا زَأَمْتَ الَّذِينَ يُخَوِّصُونَ فِي آيَاتِنَا - إِلَى قَوْلِهِ - لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ » فَتَنَّى نَحْنُ مِنَ الشَّابِقِينَ

شما هم داخل در همان کسانی شوید که عیبشان می کردید ، با آنهمه اخباری که در دست ایشان است و تصریح به امامت الله آنها دارد و به ایشان اشاره کرده و به وجود آنها بشارت داده است و همه آنچه از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر گفتند باطل خواهد بود و امام شما هم نایبیده و ناشناس است ، هر چه می خواهید بگویند وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْخُبْرَانِ .

اعتراض دیگر :

سپس صاحب کتاب می گوید : « همچنانکه خدای تعالی عنایت را مأمور کرده است که دعوت به خیر کنند ، سبقت جوین آنها را ستوده و آنها را شهداء مردم قرار داده و مأمور به اجرای عدالت کرده است و فرموده : ای مؤمنان ! برای خدای تعالی قیام کنید و شاهد عدالت باشید . سپس در دنباله تأویلات کرده و آیاتی از قرآن را آورده و بدون آنکه دلیلی ذکر کند مذهبی آن است که آن آیات دربارهٔ عترت است . بعد از آن می گوید : خدای تعالی ترک امر به معروف و نهی از منکر را بر پیامبرش واجب کرده تا آنگاه که یاورانی برای او پیدا شود و فرموده : و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوض می کنند - تا آنجا که

بالخیرات، المجاهدین فی الله و لا من المقتصدین الراعظین بالأمر و النهی عند إغوار الأغوان فلهذا من الظالمین لأنفسهم. و هذا سبیل من كان قلیلًا من ذراری الأنبیاء علیهم السلام. ثم تلا آيات من القرآن.»

فنبال له: لیس علیما. لمن أراد بهذا الکلام؟ ولیکن أخبرنا عن الإمام من العزیز عندك من أي قسم هو؟ فإن قال: من المجاهدین. قبل له: قرن هو؟ و من جاهد و یعلم من خرج؟ و أين حنیله و رجله؟ فإن قال: هو بمن یعط بالأمر و النهی عند إغوار الأغوان. قبل له: قرن سبع أمره و نهیه؟ فإن قال: أولیاءه و عاشقته. قلنا: فإن اتبع هذا و سقط قرعش ما سوى ذلك عنه لإغوار الأغوان و جاز أن لا یتسمع أمره و نهیه إلا أولیاءه فأی شيء عبته علی الإمامین؟ و لم ألفت کتابة هذا؟ و من غرضت؟ و ثبت یقری و من قرعشت بآی القرآن و الزمته قرعش المجاهد.

می فرماید شاید پرهیزکار شوند — پس کسانی که از سابقین بالخیرات و مجاهدین در راه خدا نباشند و از مقتصدین و واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان باوران نباشند، آنان ظالمین لأنفسهم خواهند بود و همین است روش ذراری انبیاء گذشته. بعد از آن آیه بآیه از قرآن کریم را ذکر می کند.

در جوابش می گوئیم: اعتراضی بر ما نیست، مقصود او از این کلام چه کسی است؟ اما به ما بگو که امام از عترت که بدان معتقدی از کدام قسم است؟ اگر بگوید: از مجاهدان است، به او می گوئیم: او کیست؟ و چه کسی مجاهده کرده و می داند که او خروج کرده است؟ و سواره نظام و پیاده نظامش کجا هستند؟ و اگر بگوید: او از واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان باوران است. می گوئیم چه کسی امر و نهی او را شنیده است؟ و اگر بگوید: دوستان و خاصانش. می گوئیم: اگر چنین باشد و دستورات دیگر به واسطه نبودن یاور ساقط گردد و روا باشد که امر و نهیش را جز دوستانش نشنود، پس بر امامیه چه عیبی وارد می کنی و برای چه این کتاب را توشقی و به که نمریض داری؟ ای کاش می دانستم با آیات قرآن چه کسی را سرکوب می کنی و چه کسی را ملزم به جهاد می سازی؟

نَمْ يُعَالَى لَهُ وَ لِلزَّيْدِيِّ جَمِيعاً: أَخْبَرُونَا لَوْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَنْصُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا دَلٌّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَارَ إِلَيْهِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِهِ صَوَاباً وَ تَدْبِيراً عَسَا جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُمْ: وَ لَوْ لَمْ يَذُلْ عَلَى الْيَعْتَرِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا: وَ لَوْ لَمْ يَذُلْ قَائِي شَيْءٍ أَلْكَرْتُمْ عَلَى الْمُعْتَرِ وَ الْمُرْجَةِ وَ الْخَوَارِجِ؟ وَ قَدْ كَانَ يَجُوزُ لَنْ لَا يَتَعَ النَّصُّ فَيَكُونُ الْأَمْرُ سُورَى بَيْنَ أَهْلِ الْخَلِّ وَ الْعَقْدِ، وَ هَذَا مَا لَا جِلَّةَ فِيهِ، فَإِنْ قَالُوا: لَا وَ لَا يَجُزُّ مِنَ النَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مِنْ الْأَوَّلَةِ عَلَى الْيَعْتَرِ، قَبْلَ لَهُمْ لَمْ؟ حَتَّى إِذَا ذَكَرُوا الْحُجَّةَ الصَّغِيرَةَ فَتَنُّهَا إِلَى الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ النَّصَّ إِنْ وَجَبَ فِي زَمَنٍ وَجَبَ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ الْبَيْعَ الْمَوْجِبَةَ لَهُ شَرْعاً أَبَدًا، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِلْدَانِ.

سَأَلْنَا الْآخَرَ يُعَالَى لَهُمْ: إِذَا كَانَ الْخَبَرُ الْمُتَوَاتِرُ حُجَّةً زَوَاهِ الْعِتْرَةِ وَ الْأُمَّةِ، وَ كَانَ

سپس به او و به زیدیه باید گفت: به ما بگویند اگر رسول خدا ﷺ از دنیا رفته بود و بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نصی صادر نکرده بود و بر آن دلالت و یا اشاره ای ننموده بود، آیا این فعل او صواب و تدبیر او نیکو و روا بود؟ اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر به امامت عترت هم دلالت نکرده بود، آیا آن جایز بود؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر پیامبر اکرم دلالت نکرده باشد، پس چه اعتراضی به معتزله و مرجعه و خوارج دارد؟ در حالی که روا باشد نصی صادر نشده و امر امامت به شورای اهلِ خَلِّ و عقد و اگذار شده باشد و این اعتراضی است که پاسخی برای آن ندارند. و اگر بگویند: خیر، و باید بر امامت خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کند و عترت را هم به خلافت تعیین نماید، باید گفت: دلیل آن چیست؟ تا دلیل درست خود را بیان کرده و ما هم آن دلیل را به هر زمانی تطبیق کنیم، زیرا نص بر امامت اگر در یک زمانی واجب باشد، در هر زمانی واجب خواهد بود، زیرا علتهای موجه در هر زمانی موجود است. وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِلْدَانِ.

سؤال دیگر:

به ایشان می گوئیم: اگر خبر متواتر که آن را عترت و امت روایت کنند

اخْتَارَ الْوَاحِدُ مِنَ الْعِزَّةِ كَخَبَرِ الْوَاحِدِ مِنَ الْأُتَمَّةِ يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ مِنْ تَعْتَبِ الْبَاطِلِ وَ مِنَ الشُّهُوَ وَالزُّلْمِ مَا يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنَ الْأُتَمَّةِ وَ مَا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُتَوَاتِرِ وَ لَا خَبَرِ الْوَاحِدِ قَسْبُهُ عِنْدَكُمْ الْإِسْتِخْرَاجُ. وَ كَانَ يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنْكُمْ مَا يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنَ الْأُتَمَّةِ، فَمِنْ أَمْرِ وَ لَمْ يَجِبِ صَارَتْ الْعِزَّةُ حُجَّةً ؟ فَإِنْ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ. إِذَا أَجْمَعُوا فَيُجْمَعُ حُجَّةٌ. فَيَلْزَمُ: فَإِذَا أَجْمَعَتِ الْأُتَمَّةُ فَيُجْمَعُ حُجَّةٌ. وَ هَذَا يُوجِبُ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْعِزَّةِ وَ الْأُتَمَّةِ، وَ إِنْ كَانَ هَكَذَا فَلَيْسَ فِي قَوْلِهِ: «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» فَايْذَنْ أَلَّا يَكُونَ فِيهَا عَن هُوَ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ. وَ هَذَا قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ.

وَ اعْلَمُوا - أَسَفَكُمْ اللَّهُ - إِنْ صَاحِبَ الْكِتَابِ أَشْفَلُ نَفْسُهُ نَفَذَ ذَلِكَ بِفِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ تَأْوِيلِهِ عَلَى مَنْ أَحَبَّ وَ لَمْ يَلْزَمْ فِي تَحْقِيقِ مِنْ ذَلِكَ: «الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ تَأْوِيلِ كَيْتُ كَيْتُ» وَ هَذَا تَحْقِيقٌ لَا يَنْجُزُ غِنَى الصُّبْحَانِ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَنْبَغِيَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهَا لَا تَرَى الْجِهَادَ وَ الْأَمْرَ

حجت است و خبر واحد عترت، مانند خبر واحد اُمت است، درباره هر یک از عترت نیز نعمت در دروغ و سهو و خطا رواست همانگونه که بر احاد اُمت رواست. و آنچه از احکام دین که به خبر متواتر دارد و نه خبر واحد، راه دسترسی به آن به عقیده شما اجتهاد و استخراج است و تأویل که شما درباره آن حکم دارید، مانند تأویل یکی از احاد اُمت است، در این صورت از چه جهت عترت حجت می باشد؟ و اگر صاحب کتاب بگوید: اگر اجماع کنند، اجماعشان حجت است، می گزیم؛ پس اگر اُمت نیز اجماع کنند، اجماعشان حجت خواهد بود و این ایجاب می کند که هیچ فرقی بین عترت و اُمت موجود نباشد، و اگر چنین باشد در این کلام پیامبر اکرم «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» فایده ای موجود نیست، مگر آنکه در میان عترت فردی باشد که حجت در دین باشد و این عقیده امامیه است.

و شما به که خداوند سعادتان دهد - بدانید که صاحب کتاب بعد از این مطالب خود را به قراءت قرآن مشغول ساخته و آن را بر کسی که می خواسته تأویل نموده، است بی آنکه حتی در یک مورد گفته باشد که دلیل بر صحت تأویل من چنین و چنان است و این کاریست که اطفال نیز از انجام آن ناتوان نیستند و او

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. وَقَدْ غَلِطَ قَائِمُهَا تَرَى ذَلِكَ عَلَى قَدْرِ الطَّاقَةِ. وَلَا تَرَى أَنَّ ثَلَاثِينَ تَأْنِيهَا إِلَى التَّمْلِكَةِ. وَلَا أَنَّ يَخْرُجَ مَعَ مَنْ لَا يَغْرِثُ الْكِتَابَ وَالشُّعْلَةَ وَلَا يُجْنِسُ أَنَّ يَسِيرَ فِي الرَّعْبَةِ بِسِيرَةِ الْفَذْلِ وَالْحَقِّ.

وَأَعْجَبُ مِنْ هَذَا أَنَّ أَصْحَابَنَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فِي مَنَازِلِهِمْ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ وَلَا يُجَاهِدُونَ، وَهُمْ يَعْيُونَنَا بِذَلِكَ. وَهَذَا نَهَابَةٌ مِنْ نَهَابَاتِ التَّحَاوُلِ وَذَلِيلُ مِنْ أَوْلِيَةِ الْغَضَبِيَّةِ، نَقُوذُ بِهَا مِنْ اتِّبَاعِ الْهَوَى، وَهُوَ خَسْبُنَا وَيَقْمُ الْوَكِيلُ.

مَسْأَلَةُ الْاُخْرَى وَيُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَعْرِفُ فِي أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَفْضَلَ مِنْ أَمِيرِ- الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؟ قَائِلٌ: لَا. فَيُقَالُ لَهُ: قَدْ عَرَفْتَ مِنَ الْمُنْكَرِ بَعْدَ الشُّرُكِ وَالْكُفْرِ شَيْئًا أَتَبَعَ وَأَعْظَمَ بِمَا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّيْفَةِ؟ قَائِلٌ: لَا. فَيُقَالُ لَهُ: فَأَنْتَ أَغْلَمُ بِالْاُخْرَى بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْجِهَادِ أَوْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

خواسته است که از امامیه عیب جوئی کند که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را روانی دانند. اما انتباه کرده است، زیرا امامیه آن را در حدود وسیع و توانِ روانی دانند و امامیه جایز نمی‌شمارد که خود را به دست خود به هلاکت بیندازد و با آنکه به همراه کسی خروج کند که کتاب و سنت را نمی‌شناسد و سیره عدل و حق را در میان رعیت نبکو نسرد.

و شکفت ترا از آن اینکه باران زیدی مذهب ما در منازلشان آرمیده اند نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر و نه به امر جهاد اقدام می‌کنند در حالی که ما را به این امور نصیر می‌کنند و این نهایت زورگویی و نشانه عصبیت است. تَعُوذُ بِاَللّٰهِ مِنَ اتِّبَاعِ الْهَوٰی وَهُوَ خَسْبُنَا وَيَقْمُ الْوَكِيلُ.

سؤالی دیگر:

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: آیا در بین ائمه حق، افضل از امیرالمؤمنین صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ می‌شناسی؟ اگر بگوید: خیر. می‌گوئیم: آیا بعد از شرک و کفر کاری زشت تر و مُنْكَرِی بزرگتر از کارِ اصحابِ سفیه می‌شناسی؟ اگر بگوید: خیر. می‌گوئیم: آیا به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تر دانانتری یا

فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قَبْلَ مَا لَهُ: قَبْلَ مَا لَهُ لَمْ يُجَاهِدِ الْقَوْمَ؟ فَإِنْ اعْتَذَرَ بِشَيْءٍ؛ فَبَلِّغْ لَهُ، فَاقْبَلْ مِثْلَ هَذَا الْعُذْرِ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ، فَإِنَّ النَّاسَ جَمْعاً يَقْلَمُونَ أَنَّ الْبَاطِلَ الْيَوْمَ أَقْوَى مِنْهُ يَوْمَئِذٍ وَأَقْوَانِ الشَّيْطَانِ أَكْثَرُ وَلَا يُهَوِّلُ عَلَيْنَا بِالْجِهَادِ وَدَعْوِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا مَرَّضَهُ بِشَرِيطٍ لَوْ عَزَمْتُمْ لَقُلَّ كَلَامُكَ وَصَعُرَ كِتَابُكَ، وَنَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

سَمَأَلَهُ أُخْرَى يُعَالِ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَتَصَوُّوْنَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوَازِينِهِ مُعَاوَنَةً أَمْ تُحْطَكُونَهُ؟ فَإِذَا قَالُوا: نَصَوْنَهُ، قِيلَ لَهُمْ: أَتَصَوُّوْنَهُ وَتَعُدُّونَ الْجِهَادَ وَأَعْرَضَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَقْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ عَلَى الرَّجُلِ الَّذِي يُؤْمِنُ بِآيَتِهِ، فَإِنْ قَالُوا: نَصَوْنَهُ لِأَنَّ النَّاسَ خَذَلُوهُ، وَلَمْ يَأْتَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ مِنْ أَعْلَى الْبِصَابِرِ مَنْ يُجَاهِدُهُ أَنْ يُقَاوِمَهُ بِهِمْ مُعَاوَنَةً وَأَصْحَابَهُ فَإِذَا عَرَفُوا صِحَّةَ ذَلِكَ، قِيلَ لَهُمْ: فَإِذَا كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسَوِّطَ الْعُدِيِّ وَمِنْهُ جَيْشُ أَبِيهِ وَفَدَّ حَطَّتْ لَهُ النَّاسَ عَلَى الْمَنَاصِرِ وَ سَلَّ

امیرالمؤمنین؟ ناچار باید بگوید: امیرالمؤمنین؟ و به او می گوئیم؟ چرا آن حضرت با آن قوم جهاد نکرد؟ هر عذری که بیاورد باید مانند آن را از امامیه بپذیرد، زیرا همه مردم می دانند که امروزه باطل قوی تر از سفینه است و اعوان شیطان امروزه بیشترند. پس ما رآه ذکر جهاد و ذکر آن تشنج مکن که حدای تعالی آن را در شرایطی واجب کرده است که اگر آن شرایط را می دانستی کلام و کتابت را گواه می کردی. وَ نَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

سؤال دیگر:

به صاحب کتاب می گوئیم: آیا حسن بن علی علیه السلام را در سازش با معاویه در سنکمار می دانید یا خطا کار؟ اگر گوید: درست کار می گوئیم؛ آیا او را در سنکمار می دانید - درحالی که جهاد را ترک کرده و از امر به معروف و نهی از منکر آنچنان که شما بر آن اشاره می کنید روی برگردانیده است؟ - اگر بگویند در سنکمار می دانیم زیرا مردم او را وا گذاشتند و از آنها بر جان خود ایمن نبود و پروان ما بصورت وی به معاد می نمودند که بنواند با آنها در برابر معاویه ایستادگی کند و هنگامی که درستی این مطالب را دانستند به آنها می گوئیم: وقتی امام حسن علیه السلام با وجود لشکر پدرش و اعلام امامت بر فراز منابر و اینک

سِنْفَةً وَ سَارَ إِلَى عَدُوِّ اللَّهِ وَ عَدُوِّ وَلِجْهَادٍ بِلَا وَصْفَةٍ وَ ذَكَرْتُمْ قَلِيلًا لَا تَعْدُونَ جَفَقَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي تَرْكِهِ الْجِهَادَ وَ فَذَكَانَ أَغْدَاؤُهُ فِي عَصْرِهِ أَضَاعَتْ مَنْ كَانَ مَعَ شُعَابِيَّةٍ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَ مِنْ شَيْعَتِهِ [يَا نَفْسُ تَلَمَّحْ] قَدْ تَذَرْتُمَا بِالْحُرُوبِ وَ إِنَّمَا كَانَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الشَّرِّ لَمْ يَشَاهِدُوا حَرْبًا وَ لَا عَائِلًا وَ لَفَعَهُ قَائِلٌ يَنْطَلُوا عُدْرَهُ فَقَدْ أَتَصَلُّوا. وَ إِنْ ائْتَنَعَ مِنْهُمْ مُتَّحِ قَسَبِلَ الْفَضْلُ. وَ لَا فَضْلُ.

وَ بَعْدَ قَائِلٍ كَانَ قِيَّاسُ الزُّيْدِيَّةِ صَحَبًا قَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ أَلْفَلُّ مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِأَنَّ الْحَسَنَ وَادَعَ وَ زَيْدٌ حَارَبَ حَقًّا قَلِيلٌ. وَ كُنْ يَنْذَهَبُ يُؤَدِّي إِلَى تَفْضِيلِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ قُبْحًا. وَ اللَّهُ الْمُتَعَانُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^(۱).
وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَا هَذِهِ الْفُصُولَ فِي أَوَّلِ كِتَابِنَا هَذَا لِأَنَّهَا غَايَةُ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا الزُّيْدِيَّةُ وَ مَا رَدَّ عَلَيْهِمْ وَ هِيَ أَشَدُّ الْفِرْقَى عَلَيْهِمْ وَ قَدْ ذَكَرْنَا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْمُجْتَبِينَ الَّذِينَ وَاقَعَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ

شمسبر کشید و به جانب دشمن خدا و دشمنش حرکت کرده بخاطر این امری که ذکر می کنید از ادامه جهاد معذور باشد چرا جعفر بن محمد ﷺ را در ترک جهاد معذور نمی دانید، با وجود آنکه دشمنان معاصر او چند برابر یاران معاویه بودند و از شیعیانش حتی صد نفر جنگ آزموده بودند بلکه قومی از اهل سر بودند که نه جنگی داده و نه بیکاری را مشاهده کرده بودند اگر عذرش را بپذیرند که انصاف داده اند و اگر یکی از ایشان نپذیرد از فرق آندومی پرسیم و هیچ فرقی وجود ندارد.

علاوه بر آن، اگر قیاس زیدیه درست باشد زید بن علی، از حسن بن - علی ﷺ افضل است زیرا حسن ﷺ سازش کرد اما زید جنگید تا کشته شد، و زشی مذهبی که «زید» را بر «حسن» تفضیل دهد روشن است و نیازی به دلیل دیگری ندارد وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

و ما این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم زیرا نهایت أدله زیدیه و پاسخ آنها در آن آمده است و زیدیه از همه فرقه ها به ما امامیه سخت گیرترند و ما در این کتاب انبیاء و حجج اهل صلوات الله علیهم را که دارای غیبت بوده اند

صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَذَكَرْنَا فِي آخِرِ الْكِتَابِ الْمُعْتَمِرِينَ لِيُخْرِجَ بِذَلِكَ مَا تُؤَكِّدُهُ فِي الْقَبِيَّةِ وَ طُولُ الْقَمَرِ مِنْ حَدِّ الْإِحْاطَةِ إِلَى حَدِّ الْحَوَازِ، ثُمَّ صَلَّحْنَا النَّصُوصَ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَوَكَّلْهُ وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ الْأَيْمَةِ الْأَخْدَ عَشَرَ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَعَ إِخْبَارِهِمْ بِوُقُوعِ الْقَبِيَّةِ. ثُمَّ ذَكَرْنَا مَوْلَدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ شَاهَدَهُ وَ مَا صَحَّ مِنْ دَلَالَتِهِ وَ أَغْلَابِهِ، وَ مَا وَرَدَ مِنْ تَوَقُّعَاتِهِ لِتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَى الْمُنْكَرِينَ بِوَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمُقْبِلِ فِي سِتْرِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ الْمُؤْتِقُ لِلصَّوَابِ، وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانَ.

* * *



مرکز تحقیقات کتاب و تیر علوم اسلامی

ذکر کردیم. و در پایان کتاب از معترین تاریخ یاد کرده ایم تا گفتارمان درباره غیبت و طول عمر از حدِّ احاطه و امتناع به حدِّ امکان و حواز درآید. سپس نصوص و اخباری که درباره قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام از خدای تعالی و پیامبر اکرم و ائمه یازده گانه صلوات الله علیهم وارده شده و در آنها وقوع غیبت تصریح گردیده است، ذکر کرده و تصحیح نموده ایم. بعد از آن مولد امام و کسانی که او را مشاهده کرده اند و دلالات و تشابه ها و توقعات صادرة از آن حضرت را ذکر کرده ایم، تا تأکیدی باشد بر آنکه ای که بر منکرین ولی الله و معیب در ستر الله ذکر کرده ایم وَ اِنَّهُ الْمُؤْتِقُ لِلصَّوَابِ وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانَ.

* * *

﴿ باب ۱ ﴾

• (فی غیبة ادریس النبی علیه السلام) •

فَأَوَّلُ الْغَيْبَاتِ غَيْبَةُ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَشْهُورَةُ حَتَّى آتَى الْأَمْرُ بِشَيْعَتِهِ إِلَى أَنْ نَعُذَّرَ عَلَيْهِمُ الْقَوْتَ وَ قَتَلَ الْجَبَّارُ مِنْ قَتْلِ بَيْنِهِمْ وَ أَلْفَزَ وَ أَخَافَ بِأَقْنَمِهِمْ. ثُمَّ ظَهَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَعَدَ بِبَيْعَتِهِ بِالْفَرَجِ وَ بِقِيَامِ الْغَائِبِ مِنْ وَلَدِهِ. وَ هُوَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ رَفَعَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ. فَلَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ تَتَوَقَّعُونَ قِيَامَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَيْنَا بَعْدَ قَوْلِهِ وَ خَلَقْنَا عَنْ سَلَفِهِ صَاحِبِينَ مِنَ الطَّوَاعِيفِ عَلَى الْعَذَابِ الْمُتَّحِينَ حَتَّى ظَهَرَتْ نُبُوَّةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

خَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: خَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِشْرِيُّ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْفُطَارِيُّ قَالُوا: خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى: وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ جَمِيعًا: عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ: عَنْ أَبِيهِ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: « قَالَ: كَانَ بَذُو نُبُوَّةٍ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ فِي زَمَانِهِ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَأَنَّهُ رَكِبَ

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر علیه السلام

آغاز غیبت ها غیبت مشهورة ادریس پیامبر علیه السلام است تا به غایبی که کار شیعیانش به جایی رسید که تنه قوت برایشان دشوار شد و طاغوت زمانه گروهی از آنها را کشت و باقی آنها را فزیر و هراسناک نموده سپس ادریس پیامبر ظهور کرد و به شیعیانش مژده فرج و قیام قائمی از فرزندان او را داد که آن نوح علیه السلام بود. سپس خدای تعالی ادریس علیه السلام را به سوی خود خواند و پیوسته شیعیان نسل اندر نسل در انتظار قیام نوح علیه السلام بودند و عذاب سخت طواغیت را محمل می کردند تا آنکه نبوت نوح علیه السلام آشکار گردد.

ابراهیم بن ابی الیلاذ از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت کرده گوید: آغاز نبوت ادریس علیه السلام آن بود که در زمان او پادشاه جباری حکومت می کرد و

ذات یوم فی بعض نزهه. فرم پادشاه خضره نصیره لغیب مؤمنین الزانیة^(۱) قاعبتنه تسأل ودراده یز هذیه الأرض؟ قالوا: لغیب مؤمنین من عبید الملک، فلأن الزانیة، قدعا به فقال له: أتیغی پادشاه هذیه فقال: عیالی أخرج إلیها بئک. قال: قسمنی بها أتیغی لك. قال: لا أتیغیك بها ولا أشوئک دغ غنک ذکرها. فقعیب الملک عند ذلك وأیست انصرفت إلی أهلها وهو مغموه متکک فی أثره وكانت له امرأة من الأزارقة، وكان بها شغیبا یشاورها فی الأمر إذا نزل به. فلما استکثر فی تعلیبه بئث إلیها لیشاورها فی أمر صاحب الأرض، فخرخت إلیه فزلت فی وجهه الغضب فذالت له: أیها الملک ما الذی ذعاک حق؟ بذنا الغضب فی وجهک قبل یغلیک؟ فأخبرها بحیر الأرض وما کان من قولیه لصاحبها من قول صاحبها له، فذالت: أیها الملک إنا نهم به^(۲) من لا یقدر علی

روزی سوار بر مرکب شد و در یکی از گردشگاههاش زمین سرسبز و خرمی را دید که متعلق به یک مؤمن تارک دنیایی بود و از آن حوشش آمد و از وزیرانش پرسید: این زمین از آن کیست؟ گفتند: متعلق به بنده مؤمنی از پندگاران پادشاه است. فلان شخص تارک دنیا. او را فراخواند و بدو گفت: این زمین را به من پیشکش کن و او گفت: عیال من کز تو بداد ساز منکر است. گفت قیمت آن را مشخص کن تا های آن را بپردازم و او پاسخ داد نه آن را پیشکش می کنم و نه می فروشم از این کار منصرف شو. پادشاه از این سخن بر آشفت و غمگین و اندیشناک به نزد خانواده خود برگشت و او را زنی بود از طایفه ازارفه^(۳) یا کبود چشمان که مورد پسندش بود و در گرفتاریها با او مشورت می کرد. چون در جای خود فرار گرفت به دنبال آن زن فرستاد تا درباره گستاخی مالک آن زمین با او مشورت کند و آن زن آمد و چهره پادشاه را غضبناک دید و گفت: پادشاه! چه ناگواری رخ داده که حشم از رخصارت غایبان است؟ بازگو بپس از آنکه اقدامی از شما سرزند و شاه داستان زمین و گفتگوی فیابین را بازگفت. آن زن گفت: ای پادشاه این کار برای کسی مهم است که قدرت تعبیر و انعام را نداشته

۱- الزانیة هم الذین ترکوا مذهب سلفهم و التزموا فی التظا القرد، و الزانیة حدود ترکوا قاندهم و

اصحرا و دهرأ عنه أولادهم الذین رخصوا التشرک و المعاصی او مذهب الملک او الذین و معیها

۲- فی بعض النسخ «یهم» و بالضم. ۳- ازرق کبود چشم را گویند و طایفه امرأه غلامان

التَّعْلِيمِ وَالْإِيتِمَامِ، فَإِنْ كُنْتَ تَكْزُرُهُ أَنْ تَقْتُلَهُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ وَأَصْرِهُ أَرْضَهُ
بِذَنِّكَ بِحَقِّهِ لَكَ فِيهَا الْقُدْرَةُ عِنْدَ أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَتْ: أَتَيْتُ إِلَيْهِ أَهْوَاماً
مِنْ أَصْحَابِي الْأَزْلَقَةِ حَتَّى يَأْتُوهُ بِهِ فَيَسْهَدُوا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَنَّهُ قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِكَ فَتَجُوزُ
لَكَ قَتْلُهُ وَأَخَذُ أَرْضِهِ، قَالَ: قَاتِلِي ذَلِكَ، قَالَ: وَكَانَ لَهَا أَصْحَابٌ مِنَ الْأَزْلَقَةِ عَلَى
دِينِهَا يَزَوْنَ قَتْلَ الزَّوَالِغِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَعَثَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْأَزْلَقَةِ، قَالَتْ: هَا هُمْ
أَنْ يَسْهَدُوا عَلَيَّ فَلَا أُنَاقِضِي عِنْدَ الْمَلِكِ أَنَّهُ قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَتَسْهَدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ
قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَتَقْتُلُهُ وَاسْتَخْلَصُ أَرْضَهُ، فَغَضِبَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِ عِنْدَ ذَلِكَ
فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَى أَدْرِيسَ أَنْ يَأْتِيَ عَتِيدِي هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِي
الْمُؤْمِنَ ظُلْماً عَنِّي اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ، فَأَخْرَجْتَ عِيَالَهُ مِنْ بَغْدَدِ وَأَجْعَلْتَهُمْ
أَمَا وَعِزَّتِي لَا تُنْقِصَنَّ لَكَ مِنْكَ فِي الْأَجَلِ وَلَا تُسَلِّبَنَّكَ مَمْلَكَتَكَ فِي الْعَاجِلِ، وَلَا تُخْرِجَنَّ عَدْبَتَكَ وَ

باشد و اگر دوست نمی داری که او را بی دلیل بکشی، من این کار را عهد دار
می شوم و زمین را با دلیل در اختیار تو قرار خواهم داد و آن دلیل نزد مردم
مملکت، در بردارنده عذر تو خواهد بود. شاه گفت: آن چیست؟ زن گفت:
گروهی از یاران ازارقه خود را به نزد او می فرستم تا او را به نزد تو آورند و علیه
او گواهی دهند که از دین تو بیزار می جسته و قتل و اخذ املاکش بر تو رواست.
گفت: آن کار را انجام بده، راوی گوید: و آن زن را یارانی از ازارقه بود که بر
دین او بودند و قتل مؤمنان تارک دنیا را جایز می دانستند و به دنبال ایشان
فرستاد و به نزد او آمدند و به آنها دستور داد که علیه فلان شخص رافضی نزد
پادشاه گواهی دهند که از دین پادشاه برگشته است و آنها هم گواهی دادند و او
را کشت و زمینش را تصاحب کرد، در این هنگام خدای تعالی خشمگین گردید
و به ادریس وحی کرد که به نزد این بنده چنانم برو و به او بگو: آیا به این راضی
نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و
خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزت خود سوگند که در آخرت از
تو انتقام کشم و در دنیا پادشاهی را از تو سلب کنم و شهرت را ویران سازم و

لَا ذُلَّ لِعِزِّكَ وَلَا طَمَعُ الْكِبَالَةِ لَحْمِ امْرَأَتِكَ. فَقَدْ عَزَّكَ بِمَا مَثَلِي جِلْسِي عَثَلِي.
فَأَتَانَا اِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِسَالَةٍ زَكِيَةٍ وَهُوَ فِي بَحْلِيهِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ. فَقَالَ: أَيُّهَا الْجَبَّارُ
إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ تَقْتَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ طَلْحًا حَتَّى
اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ. وَأَخَوَجْتَ عِبَالَهُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَأَجْفَنْتَهُمْ. أَمَا وَعِزِّي
لَأَنْتَقِمَنَّ نَفْسِي مِنْكَ فِي الْآجِلِ، وَلَأَسْلُبَنَّكَ مَلِكَكَ فِي الْعَاجِلِ. وَلَأُخْرِبَنَّ مَدِينَتَكَ. وَلَا ذُلَّ
عِزِّكَ. وَلَا طَمَعُ الْكِبَالَةِ لَحْمِ امْرَأَتِكَ. فَقَالَ الْجَبَّارُ: الْخُرُجُ عَنِّي يَا اِدْرِيسُ لَقَدْ تَشَبَّهْتَ
بِنُفْسِي.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَخْبَرَهَا بِمَا جَاءَ بِهِ اِدْرِيسُ. فَقَالَتْ: لَا يَهْوُ لَكَ رِسَالَةُ إِلَهٍ
اِدْرِيسُ أَنَا أَكْفَلُكَ أَثَرِ اِدْرِيسُ، أُرْسِلْ إِلَيْهِ مَنْ يَقْتُلُهُ فَتَبْطُلَ رِسَالَةُ إِلَهِي وَكَلَّمَا جَاءَهُ بِهِ.
قَالَ: قَاتِلِي. وَكَانَ لِاِدْرِيسِ أَصْحَابٌ مِنَ الزَّانِصَةِ مُزْمِنُونَ، يَحْتَسِبُونَ إِلَهِي فِي بَحْلِي.

عزّت را به ذلت مبدّل کنم و بدن آن زنت را خوراکِ سگان سازم که ای بد بخت! جلم من ترا فریفته است.

و ادریس با رسالت پروردگارش به نزد او آمد در حالی که بر تخت نشسته بود و بارانش به گردش حلقه زده بودند و گفت: ای جبار! من رسول الهی به جانب تو هستم و او خطاب به تو می فرماید: آیا به این راضی نشدی که بنده مؤمن را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام می گیرم و در دنیا پادشاهی را از تو گرفته و شهرت را ویران می سازم و عزّت را به ذلت مبدّل کرده و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم. آن پادشاه ستمکار گفت: ای ادریس! از نزد من بیرون رو و خودت را بر من مقدّم مدار.

سپس زنت را خواست و سخنان ادریس را به اطلاع او رسانید آن زن گفت: رسالت خدای ادریس نرا به هراس نیفکند. من کسی را می فرستم تا او را بکشد و رسالت خدای او آنچه که برای تو آورده باطل شود. شاه گفت: اقدام کن. و ادریس نیز بارانی از مومنان تارک دنیا داشت که با وی انجمن می کردند و با یکدیگر مؤانست داشتند. و ادریس به آنها گزارش وحی الهی و رسالتش به نزد

فَيَأْتِسُونَ بِهِ وَيَأْتِسُ بِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ إِدْرِيسُ بِمَا كَانَ مِنْ وَحْيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَرِسَالَتِهِ إِلَى الْجَبَّارِ، وَ مَا كَانَ مِنْ تَبْلِيغِهِ رَسُولَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْجَبَّارِ، فَأَسْتَفْهَمُوا عَلَى إِدْرِيسَ وَ أَصْحَابِهِ، وَ خَافُوا غَلَبَةَ الْقَتْلِ.

وَ بَعَثَ امْرَأَتَهُ الْجَبَّارُ إِلَى إِدْرِيسَ لَتَرْعَيْنِ وَجَلَاءَ مِنَ الْأَرَاغَةِ لِيَقْتُلُوهُ فَأَتَوْهُ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي كَانَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ فِيهِ أَصْحَابُهُ، فَلَمْ تَجِدُوهُ، فَأَنْصَرَفُوا وَ قَدْ رَأَوْهُمْ أَصْحَابُ إِدْرِيسَ كَحُشْوَا أَثْمِهِمْ أَتَوْا إِدْرِيسَ لِيَقْتُلُوهُ فَخَرَّقُوا فِي طَلَبِهِ، فَلَقَوْهُ، فَقَالُوا لَهُ: خُذْ جِذْرَكَ يَا إِدْرِيسُ فَإِنَّ الْجَبَّارَ قَاتِلُكَ قَدْ بَعَثَ الْيَوْمَ أَرْبَعِينَ وَجَلَاءَ مِنَ الْأَرَاغَةِ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الْغُرْفَةِ، فَتَخَصَّ بِإِدْرِيسَ عَيْنُ الْغُرْفَةِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، وَ مَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ نَاجَى إِدْرِيسَ وَبِهِ فَقَالَ: يَا رَبِّ بَعَثْتَنِي إِلَى جَبَّارٍ فَبَلَّغْتُ رِسَالَاتَكَ، وَ قَدْ تَوَعَّدْتَنِي هَذَا الْجَبَّارَ بِالْقَتْلِ، بَلْ هُوَ قَاتِلِي إِنْ ظَنَنْتَنِي، فَأَوْعَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، أَنْ تَلْعَ عَنْهُ وَ أَخْرَجَ مِنْ غُرْفَتِهِ، وَ خَلَوِي وَ إِنَاءٌ فَوَجَدْتَنِي لَا يَبْقَى فِيهِ أَشْيَاءٌ، وَ لَا صَدَقْتُ قَوْلَكَ فِيهِ وَ مَا

آن جبار و ابلاغ کلام الهی همه را بدانها گفت و آنها بر ادريس و يارانش دلسوزی کرده و ترسيدند که او را بکشند.

زن آن جبار چهل تن از ازارقه را به نزد ادريس فرستاد تا او را بکشند و آنها به انجمنی که او با ياران خود می نشست رفتند و او را نيافتند و برگشتند، ياران ادريس آنها را دیده و احساس کرده که آنها آمدند تا او را بکشند و در جستجوی وی برآمده و او را يافته و گفتند:

ای ادريس! مواظب خودت باش که اين جبار قاتل خواست، امروز چهل تن از ازارقه را فرستاده بود تا ترا بکشند، از اين شهر بگریز! و ادريس نیز همان روز با چند نفر از يارانش از آن شهر کناره گرفت و سحرگاه با پروردگارش به مناجات برخاسته و گفت: ای خدای من مرا به نزد اين جبار فرستادی و من نیز ابلاغ کلام ترا کردم و او مرا به قتل تهدید کرده است و اگر به من دسترسی پیدا کند مرا خواهد کشت. خدای تعالی وحي فرمود که از او دوری کن و از فریادهای بیرون شو. مرا با او واگذار که به عزتم سوگند که فرمانم را درباره او جاری سازم و کا تو و رسالت ترا درباره او انجام خواهم داد. ادريس گفت: ای

أَوَسَلْتُكَ بِهِ إِلَيْهِ . فَقَالَ إِدْرِيسُ : يَا رَبِّ إِنِّي لِي حَاجَةٌ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : سَلْ نَقْطُهَا . قَالَ : أَتَسْأَلُنِي أَنْ لَا أُعْطِيَ السَّمَاءَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَمَا حَوْلَهَا وَمَا حَوْتِ عَلَيْهِ حَتَّى أَتَسْأَلَكَ ذَلِكَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : يَا إِدْرِيسُ إِذَا تَحَرَّيْتُ الْقَرْيَةَ وَتَشَدَّدْتَ جَهْدَ أَهْلِهَا وَجُوعُونَ . قَالَ إِدْرِيسُ : وَإِنْ خَرِبْتُ وَجَهَدُوا وَجَاعُوا . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : فَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتُكَ مَا سَأَلْتَ وَ لَنْ أُعْطِيَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي ذَلِكَ . رَأَيْنَا أَحَدٌ مِنْ وَفَى بِوَعْدِهِ .

فَأَخْبَرَ إِدْرِيسُ أَشْعَابَهُ بِمَا سَأَلَ اللَّهُ مِنْ حَبْسِ الْمَطَرِ عَلَيْهِمْ . وَبِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَ وَعَدَهُ أَنْ لَا يُعْطِيَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَهُ ذَلِكَ . فَاخْرَجُوا أَهْلُهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِلَى غَيْرِهَا مِنَ الْقُرَى . فَخَرَجُوا بِهَا . وَجَدْتُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَمُورُونَ وَجُلَاءً . فَتَزَوَّجُوا فِي الْقُرَى . وَ شَاعَ خَيْرٌ إِدْرِيسَ فِي الْقُرَى بِمَا سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى . وَ تَنَحَّيَ إِدْرِيسُ إِلَى كَهْنِهِ فِي جَبَلٍ شَاهِي . فَلَجَأَ إِلَيْهِ وَ ذُكِّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَثَلًا بِأَتَابِهِ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ نِسَاءٍ . وَكَانَ يَحْصُومُ

خدای من حاجتی دارم و خدای تعالی فرمود: بخواه که بر آورده است، گمت: از تو مسئلت می کنم که بر این قریه و حومه آن و آنچه در آن است باران نفرستی تا من آن را درخواست کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! در این صورت قریه ویران می شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی می شوند. ادریس گفت: گرچه ویران شود و دچار سختی و گرسنگی شوند. خدای تعالی فرمود: آنچه خواستی عطا کردم و هرگز باران بر آنها نفرستم تا تو درخواست کنی و من شایسته ترین فردی هستم که به وعده اش وفا کند.

ادریس موضوع درخواست خود از خدای تعالی و نباریدن باران بر ایشان را به یاران خود خبر داد و وحی و وعده الهی را که باران بر ایشان نفرستد تا خودش درخواست کند همه را بازگفت و گفت ای مؤمنان از این قریه بیرون شده و به قریه های دیگر روید. آنها هم خارج شدند و عده ایشان در آن روز بیست نفر بود که در قراء دیگر متفرق شدند و خبر ادریس و مسألت او از خدای تعالی در قریه ها شایع شد و ادریس خود به بالای کوه بلندی در میان غاری پناهند. و خدای تعالی نیز فرشته ای بر او گمارد که هر سامگه غذایی را بیاورد و روزها هم روزه می گرفت و فرشته نیز افطاری می آورد، در این میان، خداوند

النَّهَارَ فَيَأْتِيهِ الْمَلَكُ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَسَارٍ. وَنَسَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ شُكْلَ الْجَبَّارِ وَ قَتَلَهُ وَ أَخْرَبَ مَدِينَتَهُ وَأَطْعَمَ الْكِلَابَ لَحْمَ امْرَأَتِهِ غَضِبًا لِمُؤْمِنٍ.

فَطَهَّرَ فِي الْمَدِينَةِ جَبَّارَ آخَرَ عَاصِي. فَكَتَبُوا بِذَلِكَ بَعْدَ خُرُوجِ إِدْرِيسَ مِنَ الْقَرْيَةِ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ تَطْغُرِ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ فَطَرَدُوا مِنْ مَآئِهَا عَلَيْهِمْ، فَجَعَلَ الْقَوْمُ وَ اسْتَنْدَتْ حَائِطَهُمْ وَ صَارُوا يَهْتَابُونَ الْأَطْعَمَةَ مِنَ الْغُرَى مِنْ بَعْدِهِ. فَلَمَّا جَاهَدُوا حَتَّى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَعَالُوا. إِنَّ الَّذِي نَزَلَ بِنَا عَمَّا تَرَوْنَ يَسْأَلُ إِدْرِيسَ رَبُّهُ أَنْ لَا يَطْغُرَ الشَّيْءُ عَلَيْنَا حَتَّى يَسْأَلَهُ هُوَ. وَ قَدْ خَلَى إِدْرِيسُ عَنَّا وَ لَا عِلْمَ لَنَا بِوَضْعِهِ. وَ اللَّهُ أَرْحَمُ بِنَا مِنْهُ. فَأَجْبَعَ أَمْرَهُمْ عَلَى أَنْ يَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ وَ يَدْعُوهُ وَ يَتَرَعَّوْا إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُوهُ أَنْ يَطْغُرَ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى مَا خَوَّثَ قَرْيَتَهُمْ، فَعَامَسُوا عَلَى الرَّمَاءِ وَ لَبَسُوا الْمُسْوَجَ وَ خَنُّوا عَلَى رُؤُوسِهِمُ التُّرَابَ. وَ عَجَبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْثَّرِيَّةِ وَ الْاِسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى إِدْرِيسَ يَا إِدْرِيسُ إِنَّ أَهْلَ قَرْيَتِكَ قَدْ عَجَبُوا إِلَيَّ بِالْثَّرِيَّةِ وَ الْاِسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ، وَأَنَا اللَّهُ

پادشاهی آن جبار را گرفت و او را کشت و شهرش را ویران و زنی را خوراک سگان کرد. به خاطر خشمی که بر آن مرد مؤمن گرفته بود.

بعد از آن جبار، گنهگار دیگری در شهر ظاهر شد و پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر مدت بیست سال گذشت و از آسمان حتی یک قطره باران نبارید و مردم دچار سختی شدند و حالشان به وخامت گرائید و از شهرهای بسیار دور غذا وارد می کردند و چون سختی به نهایت رسید، بعضی از ایشان به نزد بعضی دیگر رفته و گفتند: این مصیبتی که بر ما نازل شده است به سبب درخواست ادریس است که از پروردگارش مسألت کرده باران بر ایشان نفرستد تا خود نزول باران را از او بخواهد و ادریس از دید ما مخفی شده و جایگاه او را نمی دانیم و خداوند از او به ما مهربان تر است و با هم اتفاق کردند که به درگاه خدا توبه کرده و او را بخوانند و به درگاهش انابه کنند و درخواست نمایند که آسمان بر آن قریه و مردمش ببارد. پس هر خاکستر ایستاده و لباس سیاه پوشیده و خاک بر سرهای خود پاشیده و با توبه و استغفار و اشک و زاری به درگاه او نالیدند خدای تعالی به ادریس وحی فرمود که ای ادریس! همسفران تو با توبه و

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَقْبَلَ التَّوْبَةَ وَ أَغْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ . وَ قَدْ رَجَعْتُمْ وَ لَمْ يَمْتَنِعِي إِبَاجَتَهُمْ إِلَى مَا سَأَلُونِي مِنَ الْمَطْبُورِ إِلَّا سَاطِرَتُكَ فَمَا سَأَلْتَنِي أَنْ لَا أُطْبِخَ الشَّاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي . فَسَلَنِي يَا إِدْرِيسُ حَتَّى أَغْبِطَهُمْ وَ أُطْبِخَ الشَّاءَ عَلَيْهِمْ قَالَ إِدْرِيسُ : اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَسْأَلُكَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَلَمْ تَسْأَلَنِي يَا إِدْرِيسُ فَأَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ وَ لَمَّا أَسَأَلْتُكَ أَنْ تَسْأَلَنِي قَلِمَ لَا تُجِيبُ تَسْأَلَنِي ؟ قَالَ إِدْرِيسُ : اللَّهُمَّ لَا أَسْأَلُكَ . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَلِكِ الَّذِي أَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ إِدْرِيسَ بِطَعَامِهِ كُلِّ نَسَاءٍ أَنْ اخْبِشْ عَنْ إِدْرِيسَ طَعَامَهُ وَ لَا تَأْتِهِ بِهِ . فَلَمَّا أَتَسَّى إِدْرِيسُ فِي لَيْلَةٍ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَلَمْ يَثُوبَ بِطَعَامِهِ حَزَنٌ وَ جَاعٌ فَصَبَّرَهُ . فَلَمَّا كَانَ فِي لَيْلَةِ الْيَوْمِ الثَّانِي فَلَمْ يَثُوبَ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ حَزْنُهُ وَ جُوعُهُ . فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ مِنَ الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ يَثُوبَ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ جُهْدُهُ وَ جُوعُهُ وَ حَزْنُهُ وَ قُلُّ صَبْرُهُ . فَنَادَى زَيْدٌ يَا رَبِّ عَشِشْتُ عَنِّي بِرِزْقٍ مِنْ قَبْلُ أَنْ تَقْبِضَ رُوحِي . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِدْرِيسُ جَزَعْتُ أَنْ حَبِشْتُ

استغفار و ناله و زاری به درگاه من نالیده‌اند و من خدای رحمان و رحیم، توبه را می‌پذیرم و گناه را می‌بخشم و بر ایشان رحمت آوردم و تنها چیزی که مانع استعجابات درخواست باران آنهاست گفتگوی توست که از من خواستی باران برایشان نبارم تا آنکه تو مسکلت کنی پس ای ادریس! از من بخواه تا به فریاد ایشان برسم و باران بر آنها ببارم. ادریس گفت: بارالها! من از تو درخواست نمی‌کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! آیا تو از من درخواست نکردی و من تو را اجابت نکردم و من از تو می‌خواهم که از من مسکلت کنی. پس چرا درخواست مرا اجابت نمی‌کنی؟ ادریس گفت: بارالها! از تو درخواست نمی‌کنم.

آنگاه خدای تعالی به فرشته‌ای که به او فرمان داده بود غذای ادریس را هر شامگاه بهرد و حی فرمود که از ادریس غذا را دریغ داشته و به او نرساند و چون ادریس آن روز را به شب آورد و غذایش نرسید حزن و گرسنگی او افزون شد و چون شب روز سوم فرا رسید و غذایش نرسید صبحی و گرسنگی و حزنش فزون‌تر شد و طاقتش نماند و پروردگارش را ندا کرد که ای خدای من! رزق مرا از من دریغ داشتی پیش از آنکه مرا قبض روح کنی؟ و خدای تعالی وحی فرمود که ای ادریس! سه شبانه روز غذا از تو دریغ داشتم بی‌تایی کردی اما از گرسنگی

عَنْكَ طَعَامَكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلِيَالِهَا وَلَمْ تَجْزَعْ وَلَمْ تَذْكُرْ^(۱) جُوعَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ وَجَهْلَهُمْ مَثَلُ عِشْرِينَ سَنَةً. ثُمَّ سَأَلْتَهُ عَنْ جَهْدِهِمْ وَرَحْمَةِ إِيَّاهُمْ أَنْ تَسْأَلَني أَنْ أَعْطِيَ الشَّيْءَ غُلْفِيهِمْ لَنْفَسِ تَسْأَلِي وَبَخِلْتُ عَلَيْهِمْ بِمَسْأَلَتِكَ إِيَّائِي. فَأَذْبَحْتَ بِالْجُوعِ^(۲). فَقُلْتُ عِنْدَ ذَلِكَ صَبْرًا وَظَهَرَ جَزَعُكَ. فَأَخْبَطْتُ مِنْ مَوْضِعِكَ قَاطِلِي الْمَعَاشِ لِتَنْفِيكَ فَقَدْ وَكَلْتُكَ فِي طَلْبِهِ إِلَى جِيلَيْكَ.

فَعَبَّطُ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْضِعِهِ إِلَى قَرْيَةٍ يَطْلُبُ أَكْلَهُ مِنْ جُوعٍ فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ نَظَرَ إِلَى دُخَانٍ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ فَهَجَمَ عَلَى عَجُوزٍ كَبِيرَةٍ وَهِيَ تُرْفِقُ قُرْسَتَيْنِ لَهَا عَلَى مِقْلَاقٍ. فَقَالَ لَهَا: أَيُّنِيتُ الْمَرْأَةَ أَلَطِيبِي قَائِي عَجْزُهُ مِنْ الْحَرِّ فَقَالَتْ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تَرَكْتُ لَنَا دَقْوَةَ إِدْرِيسَ فَضَلًا نَطْلُعُهُ أَخَذًا - وَخَلَقْتُ أَنَا مَا تَبْلُكَ عَجْزَةً شَبَابًا - فَاطْلُبِ الْمَعَاشَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ. فَقَالَ لَهَا: أَلَطِيبِي مَا أَهْبِكُ بِهِ زَوْجِي وَتَحْمِلُنِي بِهِ

همشهریانت و سختی ایشان ظرف بیست سال بی تابی نکردی و آن را یاد نمودی! سپس از تو خواستم هنگام سختی ایشان و رحمت بر آنها از من بخوامی که باران بر آنها بفرستم. اما درخواست نکردی و از سوالی از من غافل آنها دریغ ورزیدی. منم نرا با گرسنگی تأذیب کردم و در دیاریت اندک شد و بینابیت آشکار گردیده از جایگاهت فرود آی و در جستجوی معاش خود باش که طلب آن را به چاره اندیشی خودت واگذار کردم.

ادريس عليه السلام از جایگاهش فرود آمده و به شهری درآمد تا غذایی طلب کند که گرسنگی او را زایل کند و چون به شهر درآمد، دودی را دید که از منزلی برمی خاست و به جانب آن رفت و بر بهرزنی وارد شد که دو عرص نان را روی تابه ای پهن می کرد و به او گفت: ای زن! آیا به من طعام می دهی که از گرسنگی بی تابم و آن زن گفت: ای بنده خدا! دعای ادريس چیزی اضافه رای ما باقی نگذاشته است تا آن را به کسی اطعام کنیم و سوگند یاد کرد که هر آن که هیچ چیزی ندارد و معاش را از مردم شهرهای دیگر طلب کند. ادريس گفت: به اندازه ای به من غذا بده که روح از کالبدم نرود و بتوانم روی پای خود بایستم تا

دخلی إلى أن أطلبته. قالت: إنما هما قرصتان واجدة لي والأخرى لإبني فإن أطفعتك
قوتي ميت. وإن أطفعتك قوت ابني مات. وما ههنا فضل أطفعتك. فقال له: إن البنت
صغير تجزيه نصف قرصه فيعصى به ويجزيه النصف الآخر فأعصى به وفي ذلك يلقأ لي
وله. فأكلت المرأة قرصتها وكسرت الأخرى بين إدریس وبين ابنتها. فلما رأى ابنتها
إدریس يأكل من قرصته اضطرب حتى مات. قالت أمه: يا عبدالله قتلت عليّ ابني
جزعاً على قوتبه. قال لها إدریس: فأنا أحميه بإذن الله تعالى فلا تجزعی. ثم أخذ
إدریس بطنه الصغير ثم قال: أيتها الروح الخارجة عن بدن هذا العلام بأمر الله
ارجعي إلى بدني بإذن الله وأنا إدریس النبي. فخرجت روح العلام إليه بإذن الله فلما
سمعت المرأة كلام إدریس وقوله: «أنا إدریس» ونظرت على ابنتها قد عاشت بعد الموت
قالت: أشهد أنك إدریس النبي وخرجت تبكي بأعلى صوتها في التزید البیروا بالفرج

آنکه در جستجوی معاش باشم. زن گفت: آن دو قرص نان است. یکی از آن من
است و دیگری از آن پسر، اگر قوت خود را بدهم خود خواهم مُرد و اگر
قوت پسر را بدهم او خواهد مُرد و اینجا اضافه ای نیست تا آن را به تو بدهم.
گفت: پسر تو کوچک است و نصف قرص نان را پس است و با آن زنده
می ماند و نصف دیگر مرا کافی است و با آن زنده می مانم و در آن کفایت من و او
هر دو هست. آنگاه زن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین ادریس و
فرزندش بخش کرد و چون فرزندش ادریس را دید که از قرص نان او می خورد
به قدری مضطرب شد که قالب نمی کرد! مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزندم را
از بی تابی بر قوتش کشتی! و ادریس گفت: بی تابی ممکن که من به اذن خدای
تعالی او را زنده می کنم و دو یازوی بچه را گرفتم و گفت: ای روحی که از بدن
این بچه بیرون رفتی! به اذن الهی به بدنت بازگرد که من ادریس پیامبرم و روح
بچه به اذن الهی به کالبدش برگشت. چون آن زن کلام ادریس و این سخن او را
شنید که «أنا إدریس» و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شده است، گفت: من
گواهی می دهم که تو ادریس پیامبری و از خانه بیرون رفت و با صدای بلند
فراوان می کرد که شما را به فرج یشارت می دهم که ادریس به شهر شما در آمده

فَقَدْ دَخَلَ إِدْرِيسُ قَرْيَتَكُمْ. وَ مَضَى إِدْرِيسُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى مَوْضِعِ مَدِينَةِ الْجَبَّارِ الْأُولَى
فَوَجَدَهَا زَهْنًا تَلًّا. فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ قَرْيَتِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ أَمَا زَحَمْنَا فِي
هَذِهِ الْعِشْرِينَ سَنَةً الَّتِي جَهَذْنَا فِيهَا وَ مَسْنَا الْجُوعَ وَ الْجَهْدَ فِيهَا. فَادْعُ اللَّهَ لَنَا أَنْ يُخَفِّرَ
الْشَّاءَ عَلَيْنَا. قَالَ: لَا حَقَّ يَأْتِيَنِي جَبَّارُكُمْ هَذَا وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِكُمْ مُشَاءَ حَقًّا فَيَسْأَلُونِي
ذَلِكَ. فَبَلَغَ الْجَبَّارُ قَوْلَهُ فَبَغَتْ إِلَيْهِ قُرْبَعَيْنِ وَ رَجُلًا بِأُتُوهُ بِإِدْرِيسَ فَأُتُوهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ الْجَبَّارَ
بَغْثًا إِلَيْكَ بِنْذَهَبَ بِكَ إِلَيْهِ. فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأُتُوا. فَبَلَغَ الْجَبَّارُ ذَلِكَ. فَبَغَتْ إِلَيْهِ خَمْسَائِيَةِ
رَجُلٍ بِأُتُوهُ بِهِ فَأُتُوهُ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ إِنَّ الْجَبَّارَ بَغْثًا إِلَيْكَ بِنْذَهَبَ بِكَ إِلَيْهِ. فَلَمَّا لَمْ
يَدْرِيسُ: انْظُرُوا إِلَى مَصَارِعِ أَصْحَابِكُمْ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ قَتَلْنَا بِالْجُوعِ مِثْلَ عِشْرِينَ
سَنَةً ثُمَّ تُرِيدُ أَنْ تَدْعُو عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ. أَمَا لَكَ رَحْمَةٌ؟ فَقَالَ: مَا أَنَا بِذَاهِبٍ إِلَيْهِ وَ مَا أَنَا
بِسَائِلٍ إِلَيْهِ أَنْ يُخَفِّرَ الشَّاءَ عَلَيْكُمْ حَتَّى يَأْتِيَنِي جَبَّارُكُمْ مَابِشًا حَافِيًا وَ أَهْلُ قَرْيَتِكُمْ.
فَانْطَلَقُوا إِلَى الْجَبَّارِ فَأَخْبَرُوهُ بِقَوْلِ إِدْرِيسَ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَغْفِرَ عَنْهُمْ وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِهِمْ

است. ادریس رفت و بر موضع شهر آن جبار اولی نشست و آن را تلی از خاک
بافت و مردمی از اهل آن قریه به دورش جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس! آیا
به ما رحم نمی کنی در این بیست سالی که به سختی و گرسنگی گذرانیدیم؟ اکنون
از خدا بخواه که بر ما باران بفرستد. گفت: نه. مگر آنکه این جبارتان و همه اهل
قریه پیاده و پای برهنه بیایند و آن را از من بخواهند. این مطلب به گوش آن
جبار رسید و چهل مرد را فرستاد تا ادریس را به نزد او ببرند. به نزد او آمده و
گفتند: جبار ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او بریم و ادریس آنها را نفرین کرد
و آنها مردند و خبر آن به گوش جبار رسید و دیگر بار یا نصد مرد را فرستاد تا او
را ببرند. آنگاه که به نزد او آمد. گفتند: ای ادریس! این جبار ما را به پیش تو
فرستاده است تا تو را به نزد او بریم. ادریس گفت: به محل آر میدان باران خود
بگیرید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگی کُشتی. اکنون
می خواهی ما را با نفرین بکشی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من نزد او
نخواهم رفت و از خداوند هم برای شما درخواست باران نمی کنم تا به ظایقی که
جبارتان و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه به نزد من آیند. پس به نزد او آمدند و

إلى إدریس مشاء خفاءً. فأتوه حتى وقفوا بين يديه خاضعين له طالعين إليه أن يسأل الله عز وجل لهم أن ينجيهم من السماء عليهم. فقال لهم إدریس: أما الآن فنقم فسال الله عز وجل إدریس عند ذلك أن ينجيهم من السماء عليهم وعلى قريتهم ونواحيها، فأطاعهم سبحانه من السماء وأرعدت وأزفت وهطلت عليهم من ساعيتهم حتى ظنوا أنه الغرق، فارجعوا إلى منازلهم حتى أهلكهم أنفسهم من الماء^(۱).

﴿ باب ۲ ﴾

﴿ في ذكر ظهور نوح عليه السلام بالشبوة بعد ذلك ﴾

خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبراهيمَ بْنِ إِسحاقَ عليه السلام قال: خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشامٍ قال: خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبراهيمَ الكوفي^(۲) قال: خَدَّثَنَا الحسنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَماعةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِنْشَقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قال: «قال الصادقُ جعفرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: كما أظهر الله تبارك وتعالى نبوة نوح عليه السلام وألحق الشبوة بالفرج اشتدَّت البلوى وعظمت الفزبة

در مقابلش خاضعانه ایستادند در حالی که از او می خواستند که از خدای تعالی بخواهد که بر ایشان باران بفرستد و ادریس به آنها گفت: اکنون آری، و از خدای تعالی درخواست کرد که بر قریه آنها و نواحی آن باران بفرستد، ابری از آسمان بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برقی در گرفت و همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا به غایتی که گمان کردند غرق خواهند شد و به خانه های خود نرسیده بودند مگر آنکه نفوسشان آنها را از فراوانی آب نگران ساخته بود.

باب ۲

ذكر آشکار شدن نبوت نوح عليه السلام

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی نبوت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه به فرج یفین کردند بلوی شدت گرفت و کذب و اختلاف افزون شد تا به حدی که به شیعه سختی شدیدی رسید و به نوح

۱ - وفي الخبر ما يدل على صحة

۲ - في بعض النسخ محمد بن هشام قال: حدثنا أحمد بن زياد الكوفي

السَّامِ السَّابِعِ . فَأَجَابَهُمْ إِلَى مِثْلِ مَا أَجَابَ أُولَئِكَ إِلَيْهِ . وَعَلَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قَوْمِهِ بِذَعْوِهِمْ فَلَا يَزِيدُهُمْ دَعَاؤُهُ إِلَّا فَرَارًا . حَتَّى انْتَقَضَتْ ثَلَاثُمِائَةِ سَنَةٍ تَبَتُّهُ تِسْعُمِائَةِ سَنَةٍ فَصَارَتْ إِلَيْهِ الشَّيْءُ وَشَكُوا مَا يَسْأَلُهُمُ مِنَ الْعَاقِبَةِ وَالطَّوَاعِيتِ وَسَأَلُوهُ الدُّعَاءَ بِالْفَرَجِ . فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَصَلَّى وَدَعَا فَهَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ . إِنَّ اللَّهَ شَازَكَ وَتَعَالَى أَجَابَ دَعْوَتَكَ فَقُلْ لِلشَّيْءِ : يَا أَكْلُوا السُّمْرَ وَبَغْرُسُوا الثُّورَ وَبِزَاعُوهُ حَتَّى يُشِيرَ . فَإِذَا الْفَرَجُ قَرُبَتْ عَنْهُمْ . فَخَبِدَ اللَّهُ وَأَتَى عَلَيْهِ وَغَرَّقَهُمْ ذَلِكَ فَاسْتَبَشَرُوا بِهِ . فَأَكَلُوا الْفَرَجَ وَغَرَسُوا الثُّورَ وَزَاعُوهُ حَتَّى الْفَرَجُ . ثُمَّ سَارُوا إِلَى نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَرَجِ وَسَأَلُوهُ أَنْ يُنْجِيَهُمْ الْوَعْدَ . فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ . كُلُوا هَذَا الْفَرَجَ وَاغْرَسُوا الثُّورَ فَإِذَا الْفَرَجُ قَرُبَتْ عَنْكُمْ . فَلَمَّا ظَنُّوا أَنْ اخْلُفَتْ قَدْ وَفَّعَ عَلَيْهِمْ . ارْتَدَّ مِنْهُمْ الثُّلُثُ وَثَبَتَ الثَّقَلَانِ . فَأَكَلُوا السُّمْرَ وَ

بهرور به نزد تو آمدم، سپس از او همان درخواست غم‌بندگان آسمان هلم را نمودند و آنها را نیز به همان پاسخ جواب فرمود و به سوی قوم خود برگشت و به دعوت آنها پرداخت. اما دعایش جز گریز دیگری در آنها نداشت تا آنکه سیصدسال دیگر گذشت که مئة نهصد سال بود. پس شبعه به نزد او آمدند و از آنچه از آزار عاتقه و سرکشان قوم می‌کشیدند شکایت کردند و از وی خواستند تا برای فرج دعا کند و او به ایشان پاسخ مثبت داد و غماز خواند و دعا کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: خدای تعالی نو را اجابت کرده. پس به شبعه بگو که خرما بخورند و هسته‌اش را بکارند و آن را پرورش دهند تا میوه دهد و چون میوه دهد فرج ایشان خواهد رسیده. پس خدا را حمد و ثنا گفت و به آنها این مطلب را تفهیم کرد و آنها نیز بدان خشنود شدند و خرما خوردند و هسته آن را کاشتند و آن را پرورش دادند تا میوه داد و با خرمای آن به نزد نوح آمدند و خواهش کردند که به آن وعده وفا کند و نوح علیه السلام نیز از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خداوند به وی وحی کرد که به ایشان بگو: همین خرما را هم بخورید و هسته آن را بکارید و چون میوه دهد، فرج شما خواهد رسید و آنها بپنداشتند که حُلف وعده شده است و یک ثلث آنها از دین برگشتند و دو ثلث دیگر بر دین مانی ماندند و خرما خوردند و هسته‌اش را کاشتند چو میوه داد

عَرَسُوا النَّوَىٰ حَتَّىٰ إِذَا أَفْرَأَتْهُ أَبَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَحَمَرُوهُ وَنَاقَوْهُ أَنْ يُنَجِّيه لَّهُمُ الزَّوْعَدُ. فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَلِكَ: فَأَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هَذَا الشَّعِيرَ. وَأَعْرِسُوا النَّوَىٰ. فَازْدَادَ الثَّلَثُ الْآخَرُ وَبَنَى الثَّلَاثَ فَأَكَلُوا الشَّعِيرَ وَعَرَسُوا النَّوَىٰ. فَلَمَّا أَفْرَأَتْهُ أَبَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا لَهُ: لَمْ يَبْنَ مِنَّا إِلَّا الْقَلِيلُ وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلَى أَنْفُسِنَا بِمَا أَفْرَأَ الْفَرَجَ أَنْ يُهْلِكَ. فَصَلَّىٰ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ لَمْ يَبْنَ مِنِّي مِنْ أَصْحَابِي إِلَّا هَذِهِ الْعِصَابَةُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِمْ الْهَلَاكَ إِنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْفَرَجُ. فَأَوْحَىٰ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ فَمَا أَجَبَتْ دُعَاؤَهُ فَاصْنَعِ الْفُلْكَ وَكَانَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ الدُّعَاءِ وَبَيْنَ الطُّوفَانِ مِائَتُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُونِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ: وَ أَخْبَرُونِي - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْزَعَةَ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ: عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ: وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو: عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدُّيَمِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «عَاشَ نُوحٌ بَعْدَ الْغُرُوبِ مِنَ السَّنَةِ مِائَتِينَ سَنَةً. ثُمَّ أَنَا: جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا نُوحُ لِمَ أَتَيْتَ بَنِيكَ وَ اسْتَعْمَلْتَ أَيْتَانِكَ. فَأَنْطَرِ الْإِسْمَ

نزد نوح آمدند و به او خبر دادند و بخوانید که به و عده آنها وفا شود. او هم از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خدای تعالی به او وحی کرد که به آنها بگو: همین میوه را هم بخورید و هسته اش را بکارید. یک ثلث دیگر هم از دین برگشتند و تنها یک ثلث باقی ماند و خرما را خوردند و هسته اش را کاشتند و چون میوه داد. آن را به نزد نوح علیه السلام آوردند و به او گفتند: جز فلیلی از ما باقی نماندند و ما هم در صورت تأخیر فرج بر خود نگرانیم. که هلاک شویم. پس نوح علیه السلام غار خواند و گفت: پرودگارا! از یارانم جز این دسته باقی نمانده است و می ترسم که اگر فرج به تأخیر افتد آنها نیز هلاک شوند و خداوند به او وحی کرد که دعای تو را اجابت کردم اکنون کشتی بساز و بین اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.

۲ - عبد الحمید بن ابی دینم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پس از آنکه نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد. پنجاه سال زندگی کرد. سپس جبرئیل علیه السلام به

الْأَكْبَرُ وَصِرَاطَ الْعِلْمِ وَأَنَارَ عِلْمِ الْيُؤُوبَ الَّذِي تَفَعَّلَ قَادِفُهَا إِلَىٰ أَيْتِكَ سَامَ قَائِلِي لَا أَتَزُوكَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ تُعَرِّفُ بِهِ طَاعِي وَتَكُونُ قَهْرًا فَبِأَيِّ قَبْضِ الشُّبُوحِ وَتَقَبُّبِ الثُّبُوحِ الْآخِرِ وَلَمْ أَكُنْ أَتَزُوكَ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَدَاعٍ إِلَيَّ. وَهَادٍ إِلَىٰ سَبِيلِي. وَعَارِبٍ بِأَمْرِي. قَائِلِي قَدْ فَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ يَكُلَّ قَوْمٌ هَادِبًا. أَهْدِي بِهِ الشَّدَاءَ. وَتَكُونُ حُجَّةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ. قَالَ: فَذَفَعَ نُوْحٌ ﷺ الْأَسْمَةَ الْأَكْبَرَةَ وَصِرَاطَ الْعِلْمِ وَأَنَارَ عِلْمِ الْيُؤُوبَ إِلَىٰ ابْنِهِ سَامَ. فَأَمَّا حَامٌ وَبَاثِلٌ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمَا عِلْمٌ يَتَّبَعَانِ بِهِ. قَالَ: وَبَشَّرَهُمْ نُوْحٌ بِهُودٍ وَ أَمْرَهُمْ بِأَتْبَاعِهِ. وَأَنْ يَتَّبِعُوا الْوَصِيَّةَ كُلَّ عَامٍ قَبْضُطُوا فِيهَا. وَتَكُونُ عِيدًا لَهُمْ كَمَا أَمْرَهُمْ أَذَمَ ﷺ قَالَ: فَطَهَّرَ الْجَبْرِيَّةَ فِي وَلَوْ حَامٌ وَبَاثِلٌ فَاسْتَعْلَفَا وَلَدَ سَامَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. وَجَزَتْ عَلَى سَامَ بَعْدَ نُوْحٍ الدَّوْلَةُ لِحَامٍ وَبَاثِلٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ». يَتَوَلَّى تَرْكُكَ عَلَى نُوْحٍ ذَوْلَةَ الْجَبَارِينَ وَبُهِرَ اللَّهُ مُعْجَدًا ﷺ

نزد او آمد و گفت: ای نوح! نبوت تو سیری کند و روزگارت به سر رسید، اکنون به اسم اکبر و میراث علم و آتار علم نبوتی که با نوست بنگر و آن را به پسر ت سَام تحویل بده که من زمین را و انگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که نا بهشت پیامبر دیگر وسیله طاعت من و نجات مردم کرده و مردم را بدون حجت و دعوت کننده به سوی خود و راهنمای به سبیل خود و عارف به امرم و انگذارم که من حکم کرده‌ام که برای هر قومی رهبری باشد، نیکبختان را به واسطه او هدایت می‌کنم و برای بدبختان حجتی خواهد بود. فرمود: نوح ﷺ اسم اکبر و میراث علم و آتار علم نبوت را به پسرش سَام تحویل داد. اما حَام و باثِل علمی نداشتند که بدان منتفع شوند. فرمود: نوح مژده خود را به آنان داد و دستور داد که از او پیروی کنند و هر ساله وصیتنامه را بگشایند و در آن بنگرند و آن عبد ایشان باشد. چنانچه آدم ﷺ به آنها امر کرده بود. فرمود: از فرزندان حَام و باثِل، جبارین ظاهر شدند و فرزندان سَام علومی را که نزدشان بود خلق ساختند و پس از نوح سامیان بر حَام و باثِل غلبه یافتند و این همان قولی خدای تعالی است که: «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» (الصافات: ۱۷۸) می‌فرماید: و واگذارم بهم بر او در آخرین. یعنی: و اگذارم بر نوح دولت جبارین را و با این مطالب محمد ﷺ را تسلیم

بذلك. قال: وُولِدَ لِهَامَ السَّنَدُ وَالْمَيْدُ وَالْحَمَشُ وَوُلِدَ لِسَامَ الْقَرْبُ وَالْعُجْمُ. وَخَزَتْ عَنْهُمْ الدَّوْلَةُ وَكَانُوا يَتَوَلَّوْنَ الوَصِيَّةَ عَالِمٌ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هُوداً عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳- وَخَذْنَا عَلِيَّ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عِشْرَانَ الدَّقَائِيَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: خَذْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيِّ. عَنْ مُوسَى بْنِ عِشْرَانَ النَّخَعِيِّ. عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَرِيذٍ التُّوفَلِيِّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ. عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ جَفَقْتُ عَيْنَيَّ مُعْتَمِدٌ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا خَضَعْتُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ الوَفَاءَ دَعَا الشَّيْخَةَ فَقَالَ لَهُمْ: اغْلَسُوا أَنَّهُ تَسْكُونُ مِنْ بَغْدِي عَيْنُهُ نَظَرُهُ فِيهَا الطَّوَائِفُ. وَ أَلَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَرْجِعْ عَنْكُمْ بِالنَّاقِمِ مِنْ وَلَدِي. اسْتَمِعْ هُودُ. لَمْ تَمُتْ وَ تَسْكِنُهُ وَ ذَوَاكَ. يُشْفِي فِي خَلْقِي وَ خَلْقِي. وَ سَيَلِّكَ اللهُ أَغْدَاءَ كَمْ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِالرَّجْعِ. فَلَمْ يَزَالُوا يَتَزَيَّيْنُونَهُ هُوداً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْتَلْبِزُونَ ظُهُورَهُ. حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَ نَلَسَتْ قُلُوبُ الْخَلْقِ مِنْهُمْ. فَأَظْهَرَ اللهُ نَعَالِي وَخَرَّ نَبِيُّهُ هُوداً عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْبَاسِ مِنْهُمْ وَ تَنَاهَى الْبَلَاءَ بِهِمْ وَ أَقْلَقَ الْأَغْدَاءَ بِالرَّجْعِ الْقَتْمِ الَّذِي وَصَلَهَا اللهُ نَعَالِي وَخَرَّ. فَقَالَ: «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ

می دهد. فرمود: سند و هند و حیث از اولاد حام اند و عرب و عجم از فرزندان سام و ایشان دولت یافتند و آن وصیت را عالمی از عالم دیگر به ارث می برد تا آنکه خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود.

۳- علی بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون وفات نوح علیه السلام فرا رسید سبعانش را فراخواند و به آنها فرمود: بدانید که پس از من غیبی خواهد بود که در آن طاعتها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می رساند. اسم او هود است و خویش سیا و باطمینان و با وفار است. او در شبایل و اخلاقی شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود بودند و منتظر ظهور او بودند تا آنکه مدت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آنها پیامبرش هود را ظاهر ساخته و گرفتاری آنها پایان پذیرفت و دشمنان را با باد عقیبی که ذکرش را فرموده است نابود ساخت. فرموده است: بر هر چه گذشت آن را مانند

علیه إلا جعلته كالمريم»^(۱) . ثُمَّ وَصَّيَ الْعَبْدَةَ بِتَذْذُلِكَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ صَالِحٌ عليه السلام .

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي . وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانٍ . عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ ، وَ كَرَامَ بْنِ - غَفَرُوا^(۲) . عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدُّنْيَلَمِ . عَنِ الصَّادِقِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ : «لَمَّا بَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ عليه السلام أَشْلَمَ لَهُ الْقَبْرُ مِنْ وَلَدٍ سَامٍ ، وَ أَخَا الْآخَرُونَ فَعَالُوا ، مِنْ أَشَدِّ مَنَاءٍ فَأَخْبَرُوا بِالزَّيْجِ الْقَبْرِ ، وَ أَوْصَاهُ هُوَ وَ بَشَّرَهُمْ بِصَالِحٍ عليه السلام .»

﴿ باب ۳ ﴾

« فی ذکر غیبت صالح النبی علیه السلام »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَارِيُّ ، وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَنْزَلِيُّ قَالُوا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ . عَنْ شَيْبَةَ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ . عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : «إِنْ صَالِحًا عليه السلام غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا ، وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهْلًا ، مَبْدُوحٌ^(۳) الْبَطْنُ خَسِرَ الْجِسْمُ ، وَ إِمْرَ اللَّحْيَةِ . فَجَبَّضَ الْبَطْنُ خَفِيفَ الْعَارِضِينَ مُجْمِعًا .

خاکستر کرد . سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آنکه صالح علیه السلام ظاهر گشت .
 ۱ - عبد الحمید بن ابی دینم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند، اما دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد و با باد عقبم هلاک شدند و هود به آنها وصیت کرد و به ظهور صالح علیه السلام مرده داد .

باب ۳

غیبت صالح پیامبر علیه السلام

۱ - رید سخام از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: صالح زمانی از میان قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد مردی کامل و خوش اندام و انبوه -

۱ - الذاریات ۲۲

۲ - کذا و هر لقب عمالکرم بر من عمرو .

وَبَعَثَ مِنَ الرَّجَالِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَتَرَفَوْهُ بِصُورَتِهِ، فَوَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ، طَبَقَةُ جَائِدَةٌ لَا تَرْجِعُ أَبَدًا، وَآخَرَى شَاكَّةٌ فِيهِ، وَآخَرَى عَلَى يَقِينٍ لِبَدَاءِ الطَّبَقَةِ حَبَّتْ رَجَعَ بِالطَّبَقَةِ الشَّاكَّةِ ^(۱) فَقَالَ لَهُمُ: أَنَا صَالِحٌ فَكُذِّبُوا وَتَسْتَوُوا وَرَجُّوهُ، وَقَالُوا: بَرِئَ اللَّهُ مِنْكَ إِنَّ صَالِحًا كَانَ فِي غَيْرِ صُورَتِكَ، قَالَ: قَاتَى الْجُمُعَةَ فَلَمْ يَسْتَمْعُوا مِنْهُ الْقَوْلَ وَتَفَرُّوا مِنْهُ أَشَدَّ التَّفَوُّرِ، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الطَّبَقَةِ الثَّالِثَةِ، وَهُمْ أَهْلُ الْيَقِينِ فَقَالَ لَهُمُ: أَنَا صَالِحٌ، فَقَالُوا: أَخْبِرْنَا خَيْرًا لَا نُشْكُ فِيكَ مَتَى أَتَكَ صَالِحٌ، فَإِنَّا لَا نَعْتَرِي أَنْ أَتَى تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَالِيُّ بَعْلٌ وَيُحَوَّلُ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، وَقَدْ أَخْبَرْنَا وَتَدَارَسْنَا فِيْنَا نَهْنًا بِعَلَامَاتِ الْقَائِمِ إِذَا جَاءَ، وَإِنَّمَا نَبْصُحُ عَيْنُنَا إِذَا أَتَى الْخَبِيرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَقَالَ لَهُمُ صَالِحٌ: أَنَا صَالِحٌ الَّذِي أَتَيْتُكُمْ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَدَقْتَ وَهِيَ الَّتِي تَدَارَسُ، فَمَا عَلَامَتُهَا؟ فَقَالَ: لَهَا شِرْبٌ وَ

ریش و لاغرمیان و سبک گونه و دو میان مردان متوسط القامه بود و چون نزد فومش برگشت او را از صورتش نشناختند، به سوی فومش برگشت درحالی که مردم سه دسته بودند: منکرانی که هرگز برنگشتند؛ کسانی که اهل شک و تردید بودند؛ و دیگرانی که اهل ایمان و یقین بودند و صالح علیه السلام هنگامی که برگشت ابتدا به دعوت اهل شک و تردید پرداخت و به آنها گفت: من «صالح» هستم، اما او را تکذیب کردند و دشنام دادند و راندند و گفتند: خدا از تو بیزار باد، صالح به شکل نو نبود، فرمود: آنگاه که به نزد منکران آمد، آنان نیز سخن او را نشنیدند و به سختی از وی دوری کردند، سپس به نزد دسته سوم رفت که اهل ایمان و یقین بودند، به آنها گفت: من «صالح» هستم، گفتند: برای ما خبری بازگویی تا شک ما مریض شود و ما شکی نداریم که خدای تعالی خالق است که هر کسی را که بخواهد به هر شکلی در می آورد و به ما خبر داده اند و نیز در میان خود نشانه های قائم را آنگاه که بیاید بررسی کرده ایم و صحت آن به وسیله یک خبر آسمانی محقق می شود، صالح گفت: من صالحی هستم که ناچه را برای شما آوردم، گفتند: راست گفتی، آن همانست که ما بررسی کرده ایم، آن شتر چه نشانه هایی داشت؟ و صالح گفت: یک روز او آب را می نوشید و یک روز شها، گفتند: به خدا و آنچه آورده ای ایمان آوردیم و در چنین حالی است که خدای تعالی فرمود:

لَكُمْ يَوْمَ تَقُومُ. قَالُوا: آمَنَّا بِاللهِ وَمَا جِئْتَنَاهُ بِهِ. فَوَيْلٌ لَكَ مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّ صَالِحًا مَرْسُلٌ مِنْ رَبِّهِ» فَقَالَ أَهْلُ الْيَمِينِ: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» * قَالَ الَّذِي اسْتَكْبَرُوا: وَهُمْ السُّكَاةُ وَالْمُتَحَادُّ: «إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاذِبُونَ» ^(۱) قُلْتُ: حَلَّ كَانَ قَبِيحٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِيَهُ؟ قَالَ: اللهُ أَغْدَلُ مِنْ أَنْ يَتَوَكَّلَ الْأَرْضُ بِمَا عَالِمٌ يَدُلُّ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَقَدْ مَكَتَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَثَامٍ عَلَى قَفَرَةٍ لَا يَنْفِرُونَ إِمَامًا، غَبَرُ لَّهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ، فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَثَلُ صَالِحٍ.

﴿باب ۴﴾

*(فِي غَيْبَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

وَأَمَّا غَيْبَةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَإِنَّهَا تُشَبَّهُ غَيْبَةَ قَائِمِنَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ بَلْ مِنْ أَعْجَبِ بِهَا لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ غُيِّبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ

است: «إِنَّ صَالِحًا مَرْسُلٌ مِنْ رَبِّهِ» واهل بعین گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است ایمان داریم و مستکبران که همان شک کنندگان و منکران بودند گفتند: ما به کسی که شما بدان ایمان آوردید کافریم. راوی گوید: گفتیم: آیا در آن روز در میان آنها عالمی به صالح بود؟ فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد که مردم را به خدای تعالی راهبری کند و آن قوم بعد از خروج صالح تنها هفت روز در حال بلا تکلیفی به سر بردند که امامی را نمی شناختند ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون صالح علیهم السلام ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مثل قائم مثل صالح علیهم السلام است.

باب ۴

غیبت ابراهیم علیهم السلام

اما غیبت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه مانند غیبت قائم ما صلوات الله علیه است و بلکه از آن عجیب تر است، زیرا خدای تعالی نشانه ابراهیم علیهم السلام را از

حَتَّىٰ حَوَّلَهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُدَّتِهِ مِنْ بَطْنِهَا إِلَى ظَهْرِهَا، ثُمَّ أَتَتْهُ أُمُّهُ وَلَدَتْهُ إِلَى وَلَبِّ الْكُورِ الْكِتَابِ أَجْلِيهِ.

١- حَدَّثَنَا أَبِي، وَنَحْنُ بَيْنَ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ^(١)، عَنْ أَبِي تَصْبَرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَجَمِّعًا لِبُسْرَةَ بْنِ كَثَّاعٍ، وَكَانَ مُرَوِّدًا لَمْ يُحْبَدْ إِلَّا عَنْ زَائِبٍ، فَتَنَظَّرَ فِي الشُّجُومِ لَبْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَأُصْبَحَ فَقَالَ: لَقَدْ زَأَبْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ عَجَبًا فَقَالَ لَمْ تُرَوِّدْ؟ وَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: زَأَبْتُ مُرَوِّدًا يُؤَدُّ فِي أَرْضِنَا هَذِهِ فَيَكُونُ هَلَاكُنَا عَلَى يَدَيْهِ، وَلَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَجْعَلَ بِهِ، فَتَجَبَّ مِنْ ذَلِكَ مُرَوِّدٌ وَقَالَ لَهُ: هَلْ حَلَلْتَ بِهِ النِّسَاءَ؟ فَقَالَ: لَا، وَكَانَ فِيهَا أَوْتَى بِهِ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ سَيَخْرُقُ بِالنَّارِ وَلَمْ يَكُنْ أَوْتَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَجْجِيهِ، قَالَ: فَتَجَبَّ النِّسَاءَ عَنِ الرِّجَالِ، فَلَمْ يَنْزِلْهُ امْرَأَةً إِلَّا جَعَلَتْ بِاللَّهِ يَتَوَّ حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِ الرِّجَالُ قَالَ: وَوَقَعَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِهِ وَ

همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت تا آنکه خدای تعالی به قدرت کامله خود او را از رحم به پشتش در آورد (یعنی آثار حمل در وی نمایان نبود) سپس امر ولادتش را نهان ساخت تا وقتی که مدت غیبت به سر آمد.

١- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پدر ابراهیم علیه السلام منجم فرود بن کثاع بود و غرود بدون مشورت با او کاری نمی کرد. شبی از شبها در ستاره ها نگر بست و چون صبح شد گفت: دیشب امر شگفتی دیدم، غرود گفت: آن چیست؟ گفت: مولودی را دیدم که در این سرزمین متولد می شود و هلاک ما به دست اوست و به همین زودی مادرش به او باردار می شود، غرود از آن خبر تعجب کرد و گفت: آبا! زن باردار شده اند؟ گفت: خیر و در علم خود یافته بود که آن مولود را به آتش می سوزانند، اما ندانسته بود که خدای تعالی او را نجات خواهد داد. فرمود: غرود زنان را از مردان دور ساخته و زنان را در میان شهر محبوس ساخت تا مردی به زنی دسترسی نداشته باشد. فرمود: اما پدر ابراهیم علیه السلام با زنتش مواجهه کرد و آن زن باردار شد و بداندست که این همان مولود

١- كَانَ - سَلَفًا، وَهَذَا الْكَلِمَةُ فِي رِوَايَةِ الْكَلْبِيِّ مَأْثُورَةً عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ، عَنْ أَبِي بصير.

خَلَّيْهُ أَتُهُ حَاجَتُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَاءِ مِنَ الْعَرَابِ لَأَ يَكُونُوا فِي الْبَطْنِ سَيِّئَةً إِلَّا عَاشِرَهُ بِهِ،
فَنَظَرْنَ إِلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ، فَأَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ مَا فِي الرَّحِمِ الظُّهْمَةَ فَقُلْنَ: مَا تَرَيْنِ شَيْئًا فِي
بَطْنِهَا، فَلَمَّا وَصَلَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ إِلَيْهِ إِفْرَادَ قُبُورٍ لَمْ يَذْهَبْ بِهِ إِلَى قُبُورِهِ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ:
لَا تَذْهَبْ بِابْنِكَ إِلَى قُبُورِهِ فَتَبْكُهُ، دَعْنِي أَذْهَبُ بِهِ إِلَى بَعْضِ الْغَيْرَانِ أَجْعَلُهُ فِيهِ حَتَّى يَأْتِيَ
عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لَا يَكُونُ أَنْتَ تَبْكِينَ ابْنَكَ، فَقَالَ لَهَا: فَأَذْهَبِي بِهِ، فَذَهَبَتْ بِهِ إِلَى غَارِهِ ثُمَّ
أَرْضَعَتْهُ، ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ صَخْرَةً، ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِزْقَهُ
فِي إِبْرَاهِيمَ فَجَعَلَ يَمْسُهَا فَيَسْرِبُ لَبَنًا وَ جَعَلَ يَسُوبُ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ وَ
يَسُوبُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَسُوبُ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَسُوبُ غَيْرُهُ فِي السَّنَةِ،
فَكَتَبَ مَا سَاءَ اللَّهُ أَنْ يَبْكُكَ، ثُمَّ إِنَّ أُمَّهُ قَالَتْ لِأَبِيهِ: قَدْ أَذِنْتُ لِي حَتَّى أَذْهَبَ إِلَى ذَلِكَ الْعَسِيِّ
فَأَرَاهُ تَعْلَمُ، قَالَ: قَافِلِي، فَأَتَتْ الْغَارَ فَإِذَا هِيَ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا عِنْدَهُ زَوْجَرَانِ كَأَنَّهُمَا
بِسَرَّاجَانِ، فَأَخَذَتْهُ وَ صَبَتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَسَأَلَهَا أَبُوهُ عَنِ

است. پس به دنبال زنان قایله فرستاد که هر چه در رحم‌ها بود تشخیص
می‌دادند و در مادر ابراهیم نگریستند و خدای تعالی آنچه که در رحم بود به
یشت چسبانید و قایله‌ها گفتند ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم و چون مادر ابراهیم
او را به دها آورد، پدرش خواست تا او را به نزد نمرود برد، پس زنش گفت:
فرزندت را به نزد نمرود ببر که او را خواهد کشت، بگذار او را به یکی از این
غارها ببرم و او را آنجا گذارم تا اجلش فرا رسد و تو فرزندت را نکشته باشی،
گفت پدر و او فرزند را به غاری برد و او را شرب داد و بر در غار سنگی نهاد و
برگشت و خدای تعالی نیز روزی وی را در انگشت شست او قرار داد و از
شست خود شیر می‌مکید و رشد او در هر روز مانند رشد دیگران در یک هفته،
و رشد هفتگی او مانند رشد ماهانه دیگران و رشد ماهانه وی مانند رشد سالانه
دیگران بود و در آنجا به اراده خداوندی ماند. سپس روزی مادرش به پدرش
گفت: اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم و پدر
گفت برو و مادر به غار آمد و ناگهان ابراهیم را دید که چسبانش مانند دو چراغ
می‌درخشید و او را گرفت و به سینه خود چسبانید و شربش داد و برگشت و

الصَّبْرِ، فَقَالَتْ لَهُ: قَدْ وَارِثْتُهُ فِي الرُّعَابِ، فَكُنْتُ نَعْلٌ وَنَعْرُوجٌ فِي الْحَاجَةِ وَتَذَعْبٌ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَضَعُهُ إِلَيْهَا وَتَرْضَعُهُ ثُمَّ تَتَصَرَّفُ، فَلَمَّا تَحَرَّكَ أَتَتْهُ أُمُّهُ كَمَا كَانَتْ تَأْتِيهِ وَصَنَعَتْ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ، فَلَمَّا أَرَادَتْ الْإِصْرَافَ أَخَذَ بِنَوْبِهَا فَقَالَتْ لَهُ: مَا لَكَ؟ فَقَالَ لَهَا: أَذْهَبِي بِي مَعَكَ، فَقَالَتْ لَهُ: عَفَى أَسْتَغْفِرُ أَبَاكَ^(۱).

فَلَمَّا يَزَلْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْغَيْبَةِ غُلْبًا لِتَخْصِيصِهِ، كَاتِبًا لِأَخْرَجِهِ، عَفَى طَبَرُ فَضَعِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَأُظْهِرَ اللَّهُ قُدْرَتَهُ فِيهِ، ثُمَّ غَابَ عَلَيْهِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ، وَذَلِكَ حِينَ نَفَاذِ الْعُلَاثُوثِ عَنْ بِصَرِّ فَقَالَ: «وَأَعَزُّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَى أَتَى أَكُورٌ سَدَاوُهُ رَبِّي شَقِيئًا» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا اغْتَرَلَهُمْ وَمَا يَتَسَبَّحُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَحَبْنَالَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ

پدرش از حال کودک پرسش کرد و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدتی به بهانه حاجت بیرون می رفت و خود را به ابراهیم می رسانید و او را در آغوش می کشید و شیر می داد و برمی گشت و چون ابراهیم به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد اما چون خواست برگردده ابراهیم جامه او را گرفت، مادر گفت چه می خواهی؟ گفت: مرا با خود ببر و او گفت بگذار تا از قدرت اجازه بگیرم.

و پیوسته ابراهیم در غیبت بود و خود را نهان می داشت و امرش را مکتوم می کرد تا آنگاه که ظهور کرد و فرمان خدای تعالی را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را درباره وی نمایان ساخت، سپس دوباره غایب شد و آن وقتی بود که پادشاه طاقی او را از شهر بیرون کرد و ابراهیم گفت: از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگار خود را می خوانم و امیدوارم با خواندن پروردگارم بدیخت تباهم و خدای تعالی فرمود: چون از آنها و آنچه که می پرستیدند کناره گرفت، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبر ساختیم و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای ایشان لسان صدق علی فرار دادیم. که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است. زیرا ابراهیم از خدای تعالی

صدیق علیه السلام^(۱) بتثنی به علی بن ابی طالب علیه السلام^(۲) لَأَنَّ اِبْرَاهِمَ قَدْ كَانَ دَعَا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ
يُهَيِّئَ لَهُ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَجَعَلَ اللهُ قَبَارِكَ وَتَعَالَى لَهُ وَلاَ إِشْحَاقَ وَ يَتَقَوَّبُ لِسَانُ
صِدْقٍ عَلَيْهِ فَأَخْبَرَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السلام^(۳) بِأَنَّ الْغَائِمَ هُوَ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ وَأَنَّهُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ
الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا تَمَّا مِلَّتْ خُورًا وَظُلُمًا، وَأَنَّهُ تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَخَبْرَةٌ يَنْبَغِي فِيهَا
أَنْوَاءٌ وَتَسْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، وَأَنَّ هَذَا كَاتِبٌ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَأَخْبَرَ عَلَيْهِ السلام^(۴) فِي حَدِيثٍ
كَتَبَ بَنِي زِيَادٍ الثَّغَفِيَّ: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَغْلُو مِنْ قَائِمٍ بِحَقِّهِ إِنَّمَا ظَاهِرُ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ
مَنْصُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ عَجَبُ اللهِ وَبِشَائِهِ» وَقَدْ أَخْرَجَتْ هَذَيْنِ الْخَبْرَتَيْنِ فِي هَذَا الْكِتَابِ
بِإِسْنَادِهِمَا فِي بَابِ مَا أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السلام^(۵) مِنْ وَتُرُوعِ الْغَيْبَةِ وَكَوْزَتْ دُخْرُهَا
بِالِإِخْتِبَاجِ إِلَيْهِ عَلَى أَتَمِّ مَا ذَكَرَتْ مِنْ نَصَةِ اِبْرَاهِمَ عَلَيْهِ السلام^(۶).
وَزِيَارَةِ اِبْرَاهِمَ عَلَيْهِ السلام^(۷) غَيْبَةً أُخْرَى سَلَفَ فِيهَا فِي الْبِلَادِ وَخَذَهُ لِلِإِعْتِبَارِ.

خواسته بود که برایش در میان یسینان زمین راستگویی فرار دهد و خدای تعالی
برای او و اسحاق و یعقوب لسان صدق علی را قرار داد و علی علیه السلام^(۸) اخبار فرمود
که قائم بازدهمین از فرزندان اوست و او همان کسی است که زمین را پراز عدل و داد
می کند همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد و برای او غیبت و خبرتی است که
اقوامی در آن گمراه شوند و دیگرانی هدایت یابند و این امر واقع خواهد شد
همچنانکه او آفرید شده است و علی علیه السلام^(۹) در حدیث کبیر بن زباد مخفی اخبار
فرموده است که زمین بدون حجت نماند، آن حجت یا ظاهر و مشهور است و یا
آنکه نهان و مستور، برای آنکه حجت های خدا و نشانه های او از میان نرود. و من
این دو خبر را با استاد آن در این کتاب در باب اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام^(۱۰) از امر
غیبت نقل کرده ام و در اینجا دوباره آنها را ذکر کردم. برای آنکه در دنباله
داستان ابراهیم علیه السلام^(۱۱) ذکر آنها لازم بود.

و برای ابراهیم علیه السلام^(۱۲) غیبت دیگری است که برای اعتبار به تنهایی در بلاد
مسافرت کرد.

۲- حَدَّثَنَا أَبِي، وَتَحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوبٍ، عَنْ هَالِكِ بْنِ عَقِيلَةَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ السَّهْمِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «خَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَسِيرُ فِي الْبَلَادِ لِيَتَنَبَّهَ، فَمَرَّ بِقَلْعَةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ يُصَلِّي قَدْ قَطَعَ إِلَى الشَّيْءِ صَوْتَهُ^(۱) وَ لَبَّاسُهُ شَعْرٌ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَجِبَ مِنْهُ وَ جَلَسَ يَتَنَبَّهُ فَرَأَاهُ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَرَكَةً يَبْدُوهُ وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ لِي حَاجَةً لَتُخَفَّفَ قَالَ: تَخَفَّفَ الرَّجُلُ وَ جَلَسَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ تَصَلِّي؟ فَقَالَ: لِإِلَهِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: وَ مَنْ إِلَهُ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: الَّذِي خَلَقَكَ وَ خَلَقَنِي، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لَقَدْ أَعْجَبَنِي لَحُوكَ، وَ أَنَا أَجِبُ أَنْ أُوَاطِعَكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَيُّ مَنْزِلٍ لَكَ إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَتَكَ وَ لِقَاءَكَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَنْزِلِي خَلْفَ هَذِهِ الطُّفَّةِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْبَيْتِ - وَ أَنَا مُصَلِّيٌ قَهْداً الْمُؤْضِعُ نَفْسِي فِيهِ إِذَا أُرِدْتَنِي إِنْ سَاءَ اللَّهُ، كَمْ قَالَ الرَّجُلُ لِإِبْرَاهِيمَ: لَقَدْ حَاجَهُ؟ فَقَالَ

۲- ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: روزی ابراهیم علیه السلام بیرون رفت تا در بلاد سیر کند و عبرت گیرد و به یک بیابانی در سرزمینی رسید و بناگاه مردی را دید که پستاده بود و غماز می خواند و فریادش تا آسمان بالا می رفت و لباسش پشمی بود. ابراهیم علیه السلام از کار او در شگفت شد و نشست و انتظار کشید تا او از غمازش فارغ شد و چون به طول انجامید او را با دستش حرکت داد و گفت: غمازت را کوتاه کن که مرا حاجتی است، فرمود: آن مرد نیز کوتاه کرد و ابراهیم با او نشست و گفت: برای که غماز می خوانی؟ گفت: برای خدای ابراهیم، گفت: خدای ابراهیم کیست؟ گفت آنکس که نور او مرا آفرید. ابراهیم گفت: از تو خوشم آمده است و دوست دارم در راه خدای تعالی با تو برادری کنم، منزلت کجاست تا اگر خواستم به زیارت و ملاقات تو بیایم. آن مرد گفت: منزل من پشت این آب است - و با دستش به دریا اشاره کرد - ولی مصلائی من همینجاست و اگر خواستی مرا در همین موضع خواهی دید آن شا، الله، سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: آری، آن

۱- کناد و التکالی و طرله و التلغ کتای الراوی. التمرود، و لعله تصحیف «رابع»

إبراهيم: نعم، فقال الرجل: وما هي؟ قال له: تدعو الله وألوشن أنا على دعائك أو أدعوك أنا وتؤمن أنت على دعائي؟ فقال له الرجل: وفيه تدعو الله؟ فقال له إبراهيم: للمؤمنين، فقال الرجل: لا، فقال إبراهيم: ولم؟ فقال: لا، فأتى دعوت الله منذ ثلاث سنين يدعوه لم تراجبها إلى الساعة، وأنا أنتحلي من الله عز وجل أن أدعوه يدعوه حقاً أعلم أنه قد أجابني، فقال إبراهيم: وفيها دعوتك؟ فقال له الرجل: إني لفي ضلالي هذا ذات يوم إذ مررتي غلام أرقع، الثور يطلع من بطنه، له ذرابة من حلقه، ومعه يتر يسوقها كأنها ديت دخت، وعتم يسوقها كأنها ديت دخت حساً قال: فأعجبتني ما رأيت منه فقلت: يا غلام لمن هذه البقرة والغنم؟ فقال لي: ^(۱) فقلت: ومن أنت؟ فقال: أنا إسماعيل بن إبراهيم خليل الرحمن عز وجل، فدعوت الله عز وجل عند ذلك وسأله أن يرثي خليله، فقال له إبراهيم: فأتانا إبراهيم خليل الرحمن وذلك الغلام البني، فقال

مرد گفت: حاجت تو چیست؟ ابراهيم بدو گفت: یا تو خدا را بخوان و من آمین گویم و یا آنکه من می خوانم و تو بر دعای من آمین گو. آن مرد گفت: برای چه به درگاه خدا دعا کنیم؟ ابراهيم گفت: برای مؤمنان گنهگار، مرد گفت: خیر، ابراهيم گفت: برای چه؟ او گفت: از من خدا را سه سال است که خوانده ام و تا کنون اجابت ندیده ام و من از خدای تعالی خجالت می کشم که دعای دیگری کنم، مگر آنکه بدانم مرا اجابت کرده است. ابراهيم گفت: دعای تو چیست؟ مرد گفت: من روزی در همین مصلای بودم که نوجوانی بر من گذشت که با هیبت بود و نور از پیشانی می درخشید، گیسواتش را در پشت سرش انداخته بود و گاوی را می راند که گویا آن را روغن زده بودند و گوسفندانی را می راند که فربه و گرانبه بودند، از دیدار او تعجب کردم و بدو گفتم: ای غلام! این گاو و گوسفند از کیست؟ گفت: از آن من است. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل پسر ابراهيم خليل الله ام. در آن هنگام به درگاه خدا دعا کردم و مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنمایاند. ابراهيم گفت: من ابراهيم خليل الله ام و آن نوجوان نیز پسر من است، آن مرد در این هنگام گفت: الحمد لله رب العالمین که دعای مرا اجابت

الرَّجُلُ عَلَى ذَلِكَ: اخْتَفَى فِي وَثِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي أَحَابَ دَعْوَى، قَالَ: ثُمَّ قَتَلَ الرَّجُلُ صَاحِبَتِي وَجَاهِ إِبْرَاهِيمَ وَعَائِقَةَ، ثُمَّ قَالَ: الْآنَ فَتَعَمَّ وَادْعُ^۱ عَنِّي أَوْ تَمْنِ عَلَى دُعَائِكَ، فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْمَذْنُونِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرِّضَا عَنْهُمْ، قَالَ: وَآمَنَ الرَّجُلُ عَلَى دُعَائِهِ، قَالَ تَعَالَى جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَعَا إِبْرَاهِيمَ بِالْفَقْدِ لِلْمُؤْمِنِينَ الْمَذْنُونِ مِنْ شَيْخَتِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

﴿ باب ۵ ﴾

• (فِي غَيْبَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَنَا غَيْبَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا كَانَتْ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ يَدْرَهُ فِيهَا وَ لَمْ يَكُنْ حَيًّا وَ لَمْ يَطْلُبْ وَ لَمْ يَتَسَاءَلْ عَنِّي جَمَعَ اللَّهُ لِي غُفُوبَ عَمَلِي، وَ جَمَعَ بَيْنَ يُونُسَ وَ إِيَّاهُ وَ أَبِيهِ وَ خَالَتِهِ، كَانَ مِنْهَا ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْجَنَّةِ، وَ فِي السَّحْنِ بِضْعَ سَنِينَ، وَ فِي الْمَلِكِ بَاقِي يَسْبِيهِ.

کرد. فرمود: آنگاه مرد گونه های ابراهیم و یوسف و با وی معانقه کرد و سپس گفت: اکنون برای دعا آماده ام، دعا کن تا برادری تو آمین گویم و ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات گنهگار هر روز قیامت دعا کرد و مغفرت و رضای خداوند را برای آنها مسئلت نمود و آن مرد نیز بر دُعای ابراهیم آمین گفت. راوی گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم به سبعیان مؤمن و گنهگار ما تا روز قیامت خواهد رسید.

باب ۵

غیبت یوسف علیه السلام

اما غیبت یوسف علیه السلام بیست سال به طول انجامید و دو این مدت بغفوب علیه السلام روغن بر گسوان نزده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزدیک نشده بود تا آنکه خدای تعالی پریشانی یعفوب را بر طرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله اش را به گود یکدیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در جِاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر

كَانَ هُوَ بِمِصْرَ وَ بَغُوبَ بِفَلَسْطِينَ، وَ كَانَ بَيْنَهُمَا سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَأَخْلَقَتْ عَلَيْهِ الْأَحْوَالُ فِي غَيْبِهِ مِنْ إِجْمَاعٍ إِخْوَتِهِ عَلَى قَتْلِهِ ثُمَّ اتَّفَقُوا أَنَّهُ فِي غِيَابَةِ الْحَبِّ، ثُمَّ تَبَعُهُمْ إِثَاءً يَمْنَنَ تَحْسِبُ قَرَامِهِمْ مَعْدُودَةً، ثُمَّ بَلَّوْا بِفَيْسَةِ الْعَزِيزِ الْقَرِيزِ، ثُمَّ بِالسَّجَنِ بِضَعِ سَبْنِهِ، ثُمَّ صَارَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ مَلِكُ مِصْرَ^(۱)، وَ جَمَعَ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - شُكْلَهُ وَ أَرَاءَ تَأْوِيلَ رُؤْيَا.

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوتِيهِ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى النُّفَلَاءُ: عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْزَعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمُطَهَّرِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَقَدْ مِ أَقْرَابِي عَلَى يُوسُفَ لِيُشْرِي بِنْتَهُ طَعَامًا ضَاعَةً، فَلَمَّا قَرَعَ قَالَ لَهُ يُوْسُفُ، أَأَنْ مَنَعْتُكَ؟ قَالَ لَهُ: بِمَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ لَهُ: فَإِذَا عَزَزْتَ بِوَادِي كَذَا وَ كَذَا لَقِيتَ قَنَازَ: بِهَا بَغُوبُ إِيَّا بَغُوبُ إِيَّا نَافِئَةً تَتَخَرَّجُ إِلَيْكَ رَجُلٌ عَظِيمٌ بِجِلِّ جَسَمِهِ، وَ سَمِ: قَتْلُ لَهُ: لَقِبْتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ هُوَ بِمَرُوكِ السَّلَامِ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنْ وَدِدْتُكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنْ نَضِيعَ، قَالَ: لَفَنَسِي

بود و بعنوب در فلسطین و بین آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبتش احوال مختلف بر وی عارض شد. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند. سپس او را به چاه عمیق انداختند. آنگاه او را به بهای اندکی که چند درهم معدود بود فروختند. بعد از آن گرفتاری زن عزیز مصر و چندین سال در زندان به سر بردن پیش آمد و سپس امیر مصر گردید و خدای تعالی اوضاع پریشان او را سامان داد و تأویل خوابش را به وی نمایاند.

۱ - هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک اعرابی به نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد و به او فروخت و چون از آن کار فارغ شد یوسف بدو گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان. فرمود: یوسف به او گفت: چون به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد کن: ای بعنوب! ای بعنوب! مرد بزرگوار نیکو منظر و تنومند و خوش چهره ای خواهد آمد و به او بگو: من در مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای تعالی ضایع نشده است. فرمود: اعرابی رفت و بدان موضع رسید و به غلامانش

الأعرابي حتى اتقن إلى الموضع فقال لعلنا به: احنظروا عليّ الايل ثم نادى: يا يعقوب! يا يعقوب! فخرج إليه رجل أعشى طويل جسم جميل بشي الحانط بيده حتى أقبل. فقال له الرجل: أنت يعقوب؟ قال: نعم، فأبلقه ما قال له يوسف. قال: فسقط مغشياً عليه. ثم أتاني فقال: يا أعرابي ألك حاجة إلى الله عز وجل؟ فقال له: نعم إني رجل كثير المال وبي ابنة عم ليس يؤخذ لي منها وأحب أن تدعو الله أن يرزقني ولداً. قال: فتوضأ يعقوب وصلى وكففت ثم دعا الله عز وجل. فوذي أرنقة أبلي أو قال: سئة أبلي في كل بطن الثاني.

فكان يعقوب عليه السلام يقول أن يوسف عليه السلام حي لم يموت وأن الله - تعالى ذكره - سبظهم له بعد عيشته وكان يقول لبيته: «إني أعلم من الله ما لا تعلمون»^(۱). وكان ألقه و أقر باؤه فيغدونه على دحمه ليوسف حتى أنه لما وجد ربح يوسف قال: «إني لأجد ربح».

گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زنی ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری. آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید.

فرمود: یعقوب بهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمند و زنم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نزنایده است. دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهار شکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دوقلو زانید.

پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خوبشانش به واسطه آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که پوی یوسف را استنهام کرد و گفت: من پوی یوسف را می یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید،

یوسف تو لا اَنْ تَعْتَدُوْنَ • فَاَلُوْا نَافِلَۃًۢمِنْكُمْ فِیْ سَلٰلِکَ الْاَنْدَمِ • فَلَمَّا اِنْ جَآءَ الْبَنِیْمِۃُ وَ هُوَ یُہْدِی الْاِیْتُۃَ وَ اَلُوْیَ قَبَضَ یُوسُفَ «عَلٰی وَجْهِہٗ فَاَزْدَتْہٗ بَصِیْرًا» • قَالَ لَمَّا اَقْبَلَ لَکُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ مِنْ اَلٰہِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» (۱).

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَا جِئَلُوْہِ عَلَیْہِ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیٰی الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ اَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَوْسَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِیْلَ بْنِ بَرِیْعٍ، عَنْ اَبِیْ اِسْمَاعِیْلَ السَّرَّاجِ، عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ - الْجَعْفَرِیِّ اَطْنَمَ - (۳۱) عَنْ اَبِی - عَبْدِاَوْدَہُ عَلَیْہِ السَّلَامُ قَالَ: «سَمِعْتُهُ یَقُوْلُ: اَتَذْہَرِیْ مَا کَانَ قَبِیضَ یُوسُفَ عَلَیْہِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: اِنْ اِبْرٰہِیْمَ عَلَیْہِ السَّلَامُ کَمَا اَوْفَدْتُمْ لَہٗ النَّارَ اَتَاہُ جَبْرِئِلُ عَلَیْہِ السَّلَامُ بِقُبُوبٍ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ وَ اَلْبَسَتْہُ اِثَابًا فَلَمْ یَبْصُرْہُ شَعْرَ خَرٍّ وَ لَا یَزْدُ، فَلَمَّا خَضَعَ اِبْرٰہِیْمَ الْمَوْتُ جَفَلَتْہُ فِیْ غِیْبَتِہٖ وَ عَلَّقَتْہُ اِسْحٰقُ، وَ عَلَّقَتْہُ اِسْحٰقُ عَلٰی یَعْقُوْبَ، فَلَمَّا وُلِدَ لِبَعْقُوْبَ یُوسُفَ عَلَّقَتْہُ عَلَیْہِ، وَ کَانَ فِیْ عَضْدِیْمٍ حَتّٰی کَانَ مِنْ اَنْفَرِہٖ مَا کَانَ، فَلَمَّا اَخْرَجَ یُوسُفَ الْقَبِیضَ مِنَ السِّمِیْمَةِ، ذَجَدَ یَفْقُوْبَ رِجْلَہٗ، وَ هُوَ قَوْلُہٗ: «اِنِّیْ لَا اَجِدُ رِجْلَ یُوسُفَ تُوْ لَا اَنْ تَعْتَدُوْنَ» (۳۲). فَهَؤُلَآءِکَ السِّمِیضُ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنْ

گفتند: به خدا سوگند که نو در براهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه پشاکش کرد، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟

۲ - مفصل از امام صادق علیہ السلام روایت کرده که فرمود: آیا می دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خبر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زبان نمی رسانید و چون مرگ ابراهیم علیہ السلام فرا رسید آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت، اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدانجا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید، یعقوب راتحه آن را استتمام کرد و این همان قول خدای

۱ - یوسف، ۹۵ - ۹۸ ۲ - فی الکافی ج ۱ ص ۲۳۲ من المفصل بن عمر - ع، ابی عبد الله علیہ السلام

۳ - یوسف، ۹۵ و التعلیل التسلل الی اللحد و هم یصلان خلق محمد ص الحرم

اجتئز. قال: قلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالِي مَنْ سَارَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ؟ قَالَ: إِلَى أَخِيهِ. ثُمَّ قَالَ: كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ جُلُوسًا أَوْ عَبْرَةً فَقَدْ انْتَهَى إِلَى آلِ إِمْحَدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

مُزَوَّرِي: «أَنَّ الْفَاتِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصُ يُوسُفَ. وَنَفْعُهُ خُصَا مُوسَى. وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

وَالَّذِي لَعَلَّ عَلَى أَنْ يَغْفُوبَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْيَا يُوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ إِذَا غُيِبَ عَنْهُ يَلْتَوِي وَ الْخِيَارَ، أَنَّهُ لَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ بَثْرَةٌ يَتَكُونُ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ لِمَ تَتَكُونُونَ وَتَدْعُونِي بِالْوَيْلِ؟ وَمَا لِي مَا أَرَى فِيكُمْ خَبِيرِي يُوْسُفَ؟ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نُسْتَقِ وَتَرَكْنَا يُوْسُفَ عِنْدَ مُتَاعِنَا فَأَخَذَهُ الذَّلِيلُ وَمَا أَتَى بِؤْمِنٍ لَنَا وَتَوَكَّنَا صَادِقِينَ. وَهَذَا الْقَمِيصُ قَدْ أَتَيْنَاهُ بِهِ. قَالَ: أَلْقُوهُ إِلَيَّ. فَأَلْقَوْهُ إِلَيْهِ وَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَفُتِرَ مَقْشَعًا عَلَيْهِ. لَهَا أَلْفَايَ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ أَلَسْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ الذَّلِيلَ قَدْ أَكَلَ خَبِيرِي يُوْسُفَ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: مَا لِي لَا أَلْقِيَهُ رِجًّا-

تعالی است که «بَنِيَّ لَا جُذْرَ رِجِّ يُوْسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقْتَدُونَ» و آن ابن پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلس و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیزی دیگری را به ارث برد همه به محمد ص و یا آل محمد علیهم السلام رسیدند در حدیث منوم

و روایت شده است که چون فاطمه علیها السلام ظهور کند پیراهن یوسف در پراوست و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام همراه اوست.

دلیل آنکه بهغوب علیه السلام می دانست که یوسف علیه السلام زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است که وقتی فرزندانش گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می کنید و او بلا برآه انداخته اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی بینم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتم مسافه به هیم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را حورد و نو حرف ما را باور نمی کنی گرچه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برایت آورده ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بهوش بر زمین افتاد و وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای سران من! آیا شما نمی پندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا؟ گفت: پس چرا بوی گوشت او به

لحمیه؟ اَو مَالِی اَرِی قَبِیضَهُ صَاحِبًا؟ هَیْوَ اَنَّ الْقَمِیضَ الْكُفَّیضَ مِنْ اَشْقَابِهِ لَوْ اُنْتُمْ مَا كَانَ فِی مَشْكِبِهِ وَتَحْتِهِ كَيْفَ خَلَصَ اَقْبَهُ الذَّنْبُ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَعْرِفَهُ. اِنَّ هَذَا الذَّنْبُ لَمَكْدُوْبٌ عَلَیْهِ. وَ اِنْ اَنْتَی لَمَظْلُوْمٌ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَفْرًا فَصَبِرْ جَبِلٌ وَ اَللّٰهُ الْمُشْتَعَانُ عَلٰی مَا تُصِفُوْنَ» وَ تَوَلّٰی عَنْهُمْ فَبَلَّغَهُمْ بَلَدًا لَا یُكَلِّمُهُمْ وَ اَلْقِیْلَ بَرِّی یُوشَعَ وَ یَقُوْلُ: حَبِیْبِ یُوشَعَ الَّذِی كُنْتُ اُرِیْزُهُ عَلٰی جَمِیْعِ اَوْلَادِی فَاَخْلَیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوشَعَ الَّذِی كُنْتُ اُرِیْجُوْهُ مِنْ بَنِیْ اَوْلَادِی فَاَخْلَیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوشَعَ الَّذِی اَوْشَدُّهُ یَسِیْرًا وَ اَدْنٰیْزُهُ بِشِمَالِی فَاَخْلَیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوشَعَ الَّذِی كُنْتُ اُرِیْشُ بِهٖ وَ خَلَدَی فَاَخْلَیْسَ مَعِی. حَبِیْبِ یُوشَعَ اَنْتَ بَحْرِی فِی اَمِّی اَجْمَالِ طَرَحُوْكَ. اَمَّ فِی اَمِّی الْبَحَارِ عَرَفُوْكَ. حَبِیْبِ یُوشَعَ اَنْتَی كُنْتُ مَعْقُوْلٌ فَبَصِیْطِی الَّذِی اَسَیْلُكَ.

مشامم نمی رسد و چرا پیراهن او را صحیح و سالم می بینم؟ فرض کنید پیراهن از طرف یائین از تنش بیرون آمده باشد. چگونه گریبان و سرشانه هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می تواند او را بدرد و پیراهنش پاره نشده باشد؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است. نفس سرکشتان شما را فریفته است. من صبر جمیل پیشه می کنم و خدا بر آنچه و سعادت می کنید یاری کننده است. آن شب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بو یوسف مرثیه سرایی می کرد و می گفت:

حبیبم ای یوسقی که ترا بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسقی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسقی که دست راستم را زیر سرش می نهادم و دست چپم او را نوازش می کرد و او را از من ربودند!

حبیبم ای یوسقی که در تنهایم اتیس من بود و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسف! ای کاش می دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده اند! یا در کدام دریا غرق کرده اند!

حبیبم یوسف! ای کاش یا تو یودم و یلایی که به تو رسیده به من نیز می رسید!

وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ عَلِيمٌ بِحَيَاتِهِ يُوسُفَ عَلَيْهِ وَأَنَّهُ فِي الْعَبْدَةِ قَوْلُهُ: «عَسَىٰ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمَاعًا»^۱، وَقَوْلُهُ لِيَتِيهِ: «يَا بَنِي إِدْعُهُمْ فَتَخَسَّسُوا» مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَنَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَنَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ»^۲، وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ: «إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ قَالَ لِيَلِكِ الْمَوْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مَحْتَبَةً أَوْ مُتْرَكَةً؟ قَالَ: بَلَى مُتْرَكَةً قَالَ: فَهَلْ قَبِضَتْ رُوحُ يُوسُفَ فِي حُمْلَتِهِ مَا قَبِضَتْ مِنَ الْأَرْوَاحِ؟ قَالَ: لَا، فَعَلِمْتُ ذَلِكَ قَالَ لِيَتِيهِ: «يَا بَنِي إِدْعُهُمْ فَتَخَسَّسُوا» مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ».

فَحَالُ الْعَارِفِينَ فِي وَفَاتِنَا هَذَا بِصَاحِبِ زَمَانِنَا الْغَائِبِ عَلَيْهِ حَالُ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ فِي مَقَرِّهِ بِيُوسُفَ وَ غَيْبِهِ. وَ حَالُ الْمَاجِلِينَ بِهِ وَ بِغَيْبِهِ وَ الْمُعَانِدِينَ فِي آخِرِهِ حَالُ أَهْلِهِ وَ أَقْرَبَائِهِ^۳ الَّذِينَ بَلَغَ مِنْ حَبْلِهِمْ بِأَمْرِ يُوسُفَ وَ غَيْبِهِ عَنِّي قَائِلُوا لِأَهْلِهِمْ بِعُقُوبَ: «قَالُوا

و دلیل دیگر بر آنکه یعقوب علیه می دانست که یوسف علیه زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، و سخن دیگر او که به فرزندانش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نباشند.

و امام صادق علیه فرمود: یعقوب علیه به ملک الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتمعاً فیض روح می کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمره کسانی که فیض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حال کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب علیه هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها درباره یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا

۲- یوسف: ۸۸.

۱- یوسف: ۸۶.

۳- فی بعض النسخ «حال اخوة یوسف»

إِنَّكَ لَنِي ضَلَالِكَ الْعَدِيمِ». وَ قَوْلُ يَعْقُوبَ - لَمَّا أَلْقَى التَّبَشِيرَ قَبَضَ يُوسُفَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ نَصَباً: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَنَا مَلَكُ اللَّهِ مَا تَتْلُمُونَ» ذَكِيلٌ عَلَى أَنَّهُ قَدْ كَانَ عَلِيمٌ أَنَّ يُوسُفَ حَقٌّ وَأَنَّهُ إِنَّمَا عُتِبَ غَنَةً لِلْبَلَوِّ وَالْإِثْنَانِ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْخَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَلَالٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ قُصَّائَةِ بِنِ ابْنِ أَبِي يُوْسُفَ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي النَّاسِ سِتَّةً مِنْ يُوسُفَ، قُلْتُ: كَأُلَئِكَ تَذَكَّرُ خَيْرُهُ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَقَالَ لِي: وَ مَا تُشِيرُ بِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهَ الْخَنَازِيرِ أَمْ إِبْرَاهِيمَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاهاً أَوْلَادَ أَنْبِيَاءٍ تَاجَرُوا بِيُوسُفَ وَ بَابَتُهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَحْوَجُهُمْ فَلَمْ يَغْرِمُوهُ عَنِّي قَالَ لَمْ: «أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي» فَما تُشِيرُ بِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَلَيْتٍ مِنَ الْأَوَاقَاتِ يُرِيدُ أَنْ يَشْفَعَ حَبْلَتُهُ عَنْهُمْ. لَقَدْ كَانَ يُوسُفَ يَوْمَما عِنْدَ مِصْرَ وَ كَانَ يَبْتَغِي وَ بَنَى وَالِدُهُ مَسِيرَةً ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمَما فَلَمَّا لَرَاَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَبْعُوهُ مَكَانَهُ لَقَدْ رَفَعَ عَلَى ذَلِكَ وَالِدُهُ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبَ وَ وَلَدُهُ عِنْدَ الْإِسْكَارِ فِي شِعْوِ أَيَّامٍ إِلَى

سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی» و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او بینا شد و گفت: آبا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، دلیل است بر آنکه او می دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است.

۳ - حدیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: در قائم سنی از یوسف است. گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می کنید؟ فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و دادوستد نمودند و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است! پس چرا منکر می شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آنها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست، به خدا

مِصْرَ. فَأَتَتْكُمْ حُمُومٌ الْعَمَةُ أَنْ يَكُونُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ بِكُمْ حَيْثُ مَا تَقَعُونَ يَوْشَفُ أَنْ يَكُونُ
يَسِيرُ فِيهَا بِتَنَاهٍ وَيَمْسِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطْلُبُ بَنَاتِهِمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
لَهُ أَنْ يَخْرُجَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا إِذْ قَالَ يَوْشَفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ لَهُمْ: «قُلْ غَلَبْتُمْ مَا تَعْلَمُونَ يَوْشَفُ وَ
أَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ» قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْشَفُ * قَالَ أَنَا يَوْشَفُ وَهَذَا أَخِي^(۱)

﴿ باب ۶ ﴾^(۲)

• (فِي غَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

وَأَنَا غَيْبَةُ مُوسَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو نَعِيمٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَدَمَ التَّسْلِيفِيُّ^(۳) عَنْ أَبِيهِ
أَدَمَ بْنِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَازِلَةُ بْنُ لُقْصَالَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَالِدِينَ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ التَّوْحِيدِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا

سوگند و فی نه بعتوب و فرزندانش مرده رسید، نه روزه خودشان را به مصر
رساندند، چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حاجت خود همان کند که با
یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط
آنها یا نهد و آنها او را نشتاسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را
به آنها معرفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا
می دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آورد بد؟ گفتند: آیا
نو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است!

باب ۶

غیبت موسی علیه السلام

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: وفی وفات

۱- یوسف: ۹۰. ۲- النسخ مختلفه فی عنوان الایواب و هنا فی بعضها «الباب الاول» و فی

بعضها «الباب الثانی» و فی بعضها «باب» لفظه و فی بعضها «باب» مع الرقم المحدثی-

۳- کذا و الظاهر انه عید بن آدم بن ابراهیم الصفحانی فصحف و کتب هو محمد بن آدم ابن سلیمان-

خَضِرَتْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةُ بَيْتِ شَيْعَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَحَيِّدًا اللَّهُ وَأَتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِبَيْدِهِ نَتَائِهِمْ. يُتَمَلَّ فِيهَا الرِّجَالُ وَتُنْقَى يُتَقَوَّنَ الْحَبَالُ وَتُذْبَحُ الْأَطْفَالُ حَتَّى يَنْظَهَرَ اللَّهُ الْحَقُّ فِي الْقَائِمِ مِنْ ذُلِّهِ لَاوِي بْنِ يَعْقُوبَ. وَهُوَ رَجُلٌ أَمْرٌ طَوَالٌ. وَنَعْتُهُ لَمْ يَنْفَعِيهِ. فَتَمَسَّكُوا بِذَلِكَ وَوَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَالشَّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَهُمْ مُتَنَظِّرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوِلَادَتِهِ وَرَأَوْا عَلَامَاتِ ظُهُورِهِ. وَاسْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْبُلُوْءُ، وَحِيلَ عَلَيْهِمْ بِالْخَسْبِ وَالْهَجَاوَةِ. وَحَلَبَ الْفَقِيهُ الَّذِي كَانُوا يَشْتَرِعُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ فَاسْتَنْزَحُوا وَزَانَسُوهُ فَقَالُوا: كُنَّا مَعَ الشَّدَّةِ نَسْتَرْجِعُ إِلَى حَدِيثِكَ. فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ الصَّعَارِيِّ وَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثَ الْقَائِمِ وَنَعِيهِ وَفُوتِ الْأَمْرِ، وَكَانَتْ لَيْلَةُ قِرَاءَةِ قَبِيصَتِهِمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي ذَلِكَ الزَّوْلَى حَدِيثُ الشَّرِّ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ دَارِ بَرْغُورٍ يَطْهَرُ الدُّلْهَةَ لَعْدَلُ عَنْ مَوَكِبِهِ وَأَتْبَلُ الْإِلَهِمْ وَنَحْنُ نَعْلَمُ وَغَلِيهِ طَبِئَانُ

یوسف علیہ السلام فرار رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سخنی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردانشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق را در قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلند قامت است و صفات او را بر شمرده پس ایشان به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهار صد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سخنی آنها شدت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب فرار گرفت و او محنی شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتارهای به کلام تو آرامش می یافتیم. پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می گفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی علیہ السلام درآمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گرهشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار

خَرُّ. فَلَمَّا رَأَى الْقَبِيضَةَ عَرَفَهُ بِالنَّصَبِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَانْكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ فَكَبَّلَهَا، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي لَمْ يُجْعَلْ حَتَّى أَرَانِيكَ. فَلَمَّا رَأَى السَّبْعَةَ ذَلِكَ عَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ صَاحِبُهُمْ فَأَكْبَرُوا عَلَى الْأَرْضِ
شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى أَنْ قَالَ: أَرْجُوا أَنْ يُعْجَلَ اللَّهُ تَرْجِعَكُمْ، ثُمَّ غَابَ بَعْدَ
ذَلِكَ، وَخَرَجَ إِلَى عَدِينَةَ مَذِينٍ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ، فَكَاتَبَ الْقَبِيضَةُ الثَّانِيَةَ أَقْدُ
عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ كِتْفًا وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَاشْتَدَّتِ الْبُلُوَى عَلَيْهِمْ، وَاشْتَدَّتِ الْفَقِيَةُ
فَبَعَثُوا إِلَيْهِ أَنْهُ لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى اسْتِثَارَةِ غَنَائِهِ، فَخَرَجَ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارَى وَاشْتَدَّ عَافُهُمْ وَ
طَوَّبَ لِقَوْمِهِمْ، وَاعْتَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّ مَفْرَجَ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً.
فَعَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً
بِقَوْلِهِمْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». فَقَالُوا: كُلُّ نَفْسَةٍ لَيْنَ اللَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا
عِشْرِينَ سَنَةً، فَقَالُوا: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ هُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرًا.

بر قاطری بود و طلیسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن قبی
او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدم او افتاد و بر آن بوسه
داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و
چون پیروانش چنین دبدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه
خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در
فرج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد
شعب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اولی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه
و چند سال مقدر گشت، و گرفتاری آنها شدت گرفت و آن قبی نیز خود را محی
ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم،
پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها
اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان
را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد لله و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان
بگو بخاطر الحمد لله که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند:
كُلُّ نَفْسَةٍ لَيْنَ اللَّهِ، هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را
بیست سال کاهش دادم، گفتند: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ این خداست که خبر جاری

فَعَالُوا: لَا يَصْرِفُ الشَّوْءَ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فَلَ لَمْ: لَا تَبْرَحُوا فَقَدْ أُذِنَتْ لَكُمْ فِي فَرْجِكُمْ، فَبَيَّنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِباً جَاراً، فَأَرَادَ الْفَقِيهَ أَنْ يَعْرِفَ الشَّيْئَةَ مَا يَشْتَبِعُونَ بِهِ فِيهِ، وَجَاءَ مُوسَى حَقّاً وَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ الْفَقِيهَ: مَا اسْتَدْرَكَ؟ فَقَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِشْرَانَ، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ قَاهُتِ بْنِ لَارِي بْنِ يَثْقُوبَ، قَالَ: بِمَاذَا جِئْتَ؟ قَالَ: جِئْتُ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَنَامَ إِلَيْهِ فَنُكِّلَ يَدَهُ، ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَلَبَ نُورَهُمْ وَاسْتَرْهَمَهُمْ أَفْرَهُ ثُمَّ قَرَأَهُمْ، فَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ الزَّوْقِ وَبَيْنَ فَرْجِهِمْ بَعْدُ فَرَعُونَ فَرَعُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ: وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِمٍ الْبَرْطَلِيُّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ يُونُسَ ابْنَ يَثْقُوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا حِينَ خَصَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَمَعَ آلَ يَثْقُوبَ وَهُمْ ثَمَانُونَ وَجُلّاً

می کند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاسم، گفتند: «لَا يَصْرِفُ الشَّوْءَ إِلَّا اللَّهُ» این خداوند است که بدی را دور می سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو، از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی علیه السلام در حالی که سوار بر جاری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شعیبان معرفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی، آن فقیه پرسید: دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

۲ - مُحَمَّدُ حَلْبِيُّ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ يُونُسَ ابْنَ يَثْقُوبَ إِذَا رَسَدَ خَدَانَهُ يَعْقُوبَ رَأَى كَهَ بَالِغٍ بِرِ هَشْتَادِ نَفَرٍ بَوْدُنْدَ گَرْدَ

فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَبِيضُ سَيُطْفَؤُونَ عَلَيْكُمْ وَتَسْمُونَكُمْ سَوَاءَ الْعَذَابِ وَإِنَّا نُنَجِّبُكُمْ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِرَحْمَةٍ مِنْ وَلَدِ لَأَوِي بْنِ يَتَقَوَّبَ ائِمَّةُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. غُلَامٌ كَلَوَالُ جَعْدُ أَذَمٌ. فَيُفْعَلُ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُسَمِّي ائِمَّةَ عِمْرَانَ وَيُسَمِّي عِمْرَانَ ائِمَّةَ مُوسَى.

فَدَخَرَ أَبَا بَرْزَنْجَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (۱) عَنْ أَبِي بصير، عَنْ أَبِي جعفر عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا خَرَجَ مُوسَى حَتَّى خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذَّابًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّهُمْ يَدْعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ.

فَيَنْتَعِ لَزَعُونَ أَئِمَّتِهِمْ يَرْجِعُونَ بِهِ وَيَطْلُبُونَ هَذَا الْغُلَامَ (۲) وَنَالَ لَهُ كَهَيْئَتُهُ وَنَحْرَتُهُ: إِنَّ خِلَافَ دِينِكَ وَتَوْحِيدِكَ عَلَى يَدَيِ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي تَوَلَّى الْعَامَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَوَضَعَ الْغُلَامُ عَلَى النَّسَاءِ وَغَالٍ: لَا يُوَلِّدُ الْعَامَ وَلَدٌ إِلَّا دَبَّحَ. وَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً. فَلَمَّا زَانَى ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَأَتَوْا: إِذَا فَنِيحَ الْغُلَامِ وَاسْتَحْيَى النِّسَاءَ حَلَكْتَاهُ. فَلَمْ تَبْقَ.

آورد و گفت: این قبطان به زودی بر شما یزور شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است، قرار داده است. او جوانی بلند قامت با گیسوانی محدد و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می گذاشت.

و ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی پیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو در بنی اسرائیل ظاهر شدند و همه مدعی بودند که موسی بن عمرانند. پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی اند و او را می جویند و کاهنان و جادوگران به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولد می شود. فرعون بر زنان آنها قایله ها گماشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولد شود سرش بریده خواهد شد و یک قایله هم بر مادر موسی گماشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشند و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم.

۱ - فی بعض النسخ «أبي الحسن». ۲ - فی بعض النسخ «یرجعون به و یطلبون هذا الغلام»

فَتَعَالُوا لَا تَقْرُبُ النِّسَاءَ. فَقَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَىٰ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ! فَإِنَّ لِمَ اللَّهِ وَاقِعَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. اللَّهُمَّ مِنْ حُرْمَةِ قَائِي لَا أَحْرَمُهُ، وَمِنْ تَرَكَةِ قَائِي لَا أَتْرَكُهُ، وَوَقَعَ عَلَىٰ أُمِّهِ مُوسَى (۱) فَحَمَلَتْ. فَوَضَعَ عَلَىٰ أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً تَحْمِلُهَا فَإِذَا قَامَتْ قَامَتْ وَإِذَا قَعَدَتْ قَعَدَتْ. فَلَمَّا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَقَعَتْ عَلَيْهَا الْحَبَّةُ. وَكَذَلِكَ حُجِجَ اللَّهُ عَلَىٰ خَلِيفِهِ. فَقَامَتْ لَهَا الْقَابِلَةُ. مَالِكُ يَا بَنِيَّ تَضَلُّوْا وَتَذَوِّبُوا؟ قَالَتْ: لَا تُلْوَ مِنِّي قَائِي إِذَا وَلَدْتُ أُخَذَ وَلَدِي فَذُبِيعَ. قَالَتْ: لَا تَحْزَنِي فَإِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ. فَلَمَّ كُتِفَتْهَا. لَهَا أَنْ وَلَدَتْ الْكُتُفَ إِلَيْهَا وَهِيَ مُتَبَيِّلَةٌ فَقَالَتْ: مَا شَاءَ اللَّهُ. فَقَالَتْ لَهَا: أَلَمْ أَلْقُ: إِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ. ثُمَّ حَمَلَتْهُ فَأَلَدَتْهُ الْفُتُوحُ وَأَسْلَمَتْهُ لَمَرْءَةٍ. ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْحَرَمِ فَقَالَتْ: انصبروا. وَكَانُوا عَلَى الْبَابِ. فَإِنَّمَا خَرَجَ دَمٌ مُنْقَطِعٌ فَانصبرُوا. فَأَرْسَلَتْهُ لَهَا خَالَتُ غَلِيْبَةِ الْعَوْتِ أَوْعَى

بباید قرار بگذاریم که با زنان نزدیک کنیم. اما عمران پدر موسی (علیه السلام) گفت: با آنها آمیزش کنید که کار خدایی - گرچه مشرکان کراحت داشته باشند - واقع خواهد شد. بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حوام نمی دانم و هر که آن را ترک کند من ترک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و قابله ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می خاست و با او می نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبت وی بر دلش افتاد و حبشهای خدا بر خلق چنین اند. قابله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت زرد و تنت آب می شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را گرفته و سرش را از تنش جدا کنند. گفت: غم مخور که من راز تو را مكتوم می دارم. اما مادر موسی باور نکرد. و چون فرزند را به دنیا آورد به قابله که بدو روی آورده بود التفات کرد و گفت: هرچه که خدا بخواهد! قابله گفت: نگفتم که رازت را کتمان می کنم. سپس فرزند را برداشته و او را به پستو بُرد و به اصلاح امر او پرداخت. بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند گفت: برگردید که خون منظمی خارج شد و آنان نیز برگشتند و مادر بدو شیر داد و چون از صدای گریه او ترسید که مبادا به وجود او پی ببرند، خداوند به او

الله إِلَهِهَا أَنْ ائْتِنِي التَّابُوتَ. ثُمَّ اجْعَلِي فِيهِ. ثُمَّ أَخْرِجِيهِ لَيْلًا فَاطْرَحِيهِ فِي نِيلٍ وَمَصَرَ،
فَوَضَعْنِي فِي التَّابُوتِ ثُمَّ دَفَعْنِي فِي النَّيْلِ، فَجَعَلَ يَرْجِعُ إِلَيْهَا وَخَفَلَتْ تَذَلُّعًا فِي الْعُشْرِ، وَإِنْ
الرَّوْحُ حَزَنَتُهُ فَانْطَلَقَتْ بِهِ. فَلَمَّا رَأَتْهُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ الْمَاءُ هَتَّتْ أَنْ تَصْبِيحَ فَرُبِطَ اللهُ عَلَى
قَلْبِهَا.

قَالَ: وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ امْرَأَةً يُرْعَوْنَ وَهِيَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَتْ لِفِرْعَوْنَ:
إِنِّي أَبَاتُكَ الرَّبِّيعَ فَأَخْرِجْنِي وَاجْعَلِي لِي قُبَّةً عَلَى شَطْرِ النَّيْلِ عَنِّي أَنْتَرَهُ خَذِبِ الْأَيَّامَ.
لَضَرْبَتِهَا قُبَّةً عَلَى شَطْرِ النَّيْلِ إِذَا أَقْبَلَ التَّابُوتُ يُرِيدُهَا. فَقَالَتْ: هَلْ تَرَوْنَ مَا أُرَى عَلَى
الْمَاءِ؟ قَالُوا: إِي وَاللهِ يَا سَيِّدَتَنَا إِنَّا لَنَرِي شَيْئًا. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا نَارَتْ إِلَى الْمَاءِ فَتَنَازَلَتْ
بَيْنَهُمَا وَكَادَ الْمَاءُ يَغْرُسُهَا حَتَّى تَصَالِحُوا عَلَيْهَا فَجَذَبَتْهُ وَأَخْرَجَتْهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذَتْهُ
فَوَضَعَتْهُ فِي جَبْرِهَا. فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَجْمَلُ النَّاسِ وَأَسْرَهُمْ فَوَضَعَتْ عَلَيْهَا يَدَهُ مَحَبَّةً.
فَوَضَعَتْهُ فِي جَبْرِهَا وَقَالَتْ: هَذَا ابْنِي. فَقَالُوا: إِي وَاللهِ يَا سَيِّدَتَنَا وَاللهُ مَالِكُ رُلَّةٍ وَلَا

وحی کرد که یک تابوتی بسازد و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آنرا ببرد و
به رودخانه نیل مصر بيفکند، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت.
اما تابوت به نزد مادر هر می گشت و او نیز آن را به نام اموج می داد تا آنکه پاد بر
آن وزید و در دریا روان ساخت. همین که مادر دید فرزندش را آب می برد
خواست قریادی کشد. اما خدای تعالی قلبش را آرام ساخت.

فرموده زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بوده به فرعون گفت: اکنون
ایام بهار است. مرا از این قصر بیرون بر و بر کنار شط نیل خیمه ای بزن تا در
این ایام نفریح و تفریحی کرده باشم. در کنار شط نیل چادری برای او زدند و
بنگاه تابوت به طرف او پیش آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من
می بینم می بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می بینیم و وقتی نزدیک
شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب
غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست. آن را گرفت و از آب بیرون
آورد و بر دامن خود گذاشت و بکیاره دید که بچه ای است زیبا و خوشرو و
محبتش بر دل او افتاد. او را در دامن گرفت و گفت: این سر من است! گفتند: ای

لِلْمَلِكِ فَأَجْزِي هَذَا زَلْداً. فَقَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَالَتْ: إِنِّي أَصْبَيْتُ عَلَماً طَبِياً خُلُوا
تَسْجُدُ زَلْداً فَيَكُونُ قُوَّةٌ عَنِّي لِي وَ لَكَ فَلَا تُكَلِّمُهُ. قَالَ: وَمِنْ أَيْنَ هَذَا الْعَلَامُ؟ قَالَتْ: وَ
الله ما أَدْرِي إِلَّا أَنَّ الْمَاءَ جَاءَ بِهِ. فَلَمَّ نُزِّلَ بِهِ حَقٌّ رَضِيَ. فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ أَنَّ الْمَلِكَ قَدْ سَبَّحَ
أَبْنَاءَ لَمْ يَبْنَ أَهْلاً مِنْ رُؤُوسٍ مِنْ كَانَ سَمِعَ فِرْعَوْنَ إِلَّا بَعَثَ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ لِيَكُونَ لَهُ ظِلٌّ أَوْ
مَخَضُتُهُ فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِثْلِهِمْ نَذْباً. قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: اطْلُبُوا لِي بَنِي ظِلِّاً وَ لَا
تَحْضَرُوا أَهْلاً. فَخَفِلَ لَا يَقْبَلُ مِنَ امْرَأَةِ مِثْلِهِمْ. فَقَالَتْ لَمْ مُوسَى يَأْخُذْ بِهِ: فَصَبَّهِ الظَّرْفِ
أُتْرَيْنَ لَهُ أَمْرٌ. فَانْطَلَقَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ لِعَالَتْ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظِلِّاً وَ هَهُنَا
امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَ لَدَكُمْ وَ تُكَلِّمُ لَكُمْ. فَقَالَتْ: ادْخُلُوهَا. فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةُ
فِرْعَوْنَ: يَمْثِلُ أَتَيْتِ؟ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَتْ: ادْهَبِي بِإِثْنَيْهِ قَلْبَيْسَ نَفَائِكَ حَاجَةٌ.
فَقُلْنَا لَهَا النِّسَاءُ: الظَّرْفِ عَافَاكَ اللهُ يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ. فَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ

والله چه نیکو گفتی، تو و پادشاه مصر فرزندی نداردی پس او را فرزند خود
بگیرید، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچه پاکیزه و شیرینی
رسبدم، او را فرزند خود بگیریم که مایه روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا
که او را بکشی! گفت ابن بچه از کجا آمده است؟ گفت نمی دانم. جز اینکه آب او
را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد و وقتی که مردم شنیدند
پادشاه بچه ای را به فرزندی گرفته است. هر یک از سرائی که با فرعون بودند
همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه او باشد، اما آن بچه یستان
هیچیک را نگرفت. زن فرعون گفت: برای فرزندانم دایه ای بجوئید و هیچ زنی را
حاضر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به
دنبال او برو و بین امتری از او می بینی؟ او رفت به درخانه پادشاه رسید و گفت:
شده ام که شما به دنبال دایه دارید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را
می گیرد و برای شما کفالت می کند. زن فرعون گفت: او را داخل کنید. وقتی که
وارد شد زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل. گفت: ای
دخترک برو که به تو نیاوی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! بین بچه او
را می پذیری یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر بپذیرفت آیا فرعون راضی

هَلْ يَرْضَىٰ فِرْعَوْنُ أَنْ يَكُونَ الْعَلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - يَقْنِي الطَّغْرُ - بَلَا يَرْضَى. قُلْنَا: فَانظُرِي بِقَبْلِ أَوَّلًا بِقَبْلِ. قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: فَأَدْعِيهَا. فَجَاءَتْ إِلَيْهَا وَ قَالَتْ: إِنَّ امْرَأَةَ الْمَلِكِ تَدْعُوكَ فَدَعَلَتْ عَلَيْهَا فَدَفَعَ إِلَيْهَا مُوسَىٰ فَوَسَّعَتْهُ فِي جِوْهَرِهَا. ثُمَّ أَلْقَتْهُ تَدْتِهَا فَارْتَدَّخَمَ اللَّذَنُ فِي حَلْفِهِ. فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ أَنَّ ابْنَهَا قَدْ قَبِلَ فَأَمَتَتْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ فَقَالَتْ: لِي قَدْ أَصْنَبْتُ لِابْنِي طِفْلاً وَ قَدْ قَبِلَ مِنْهَا. فَقَالَ: يَمْ هِيَ؟ قَالَتْ: مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ فِرْعَوْنُ: هَذَا يَمَّا لَا يَكُونُ أَبَدًا. ائْتِ الْعَلَامَ مِنْ نَبِي إِسْرَائِيلَ وَ الطَّغْرُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ! فَلَمْ تَزَلْ تُكَلِّمُهُ فِيهِ وَ تَقُولُ: مَا تَخَافُ مِنْ هَذَا الْعَلَامِ؟ إِنَّمَا هُوَ ابْنُكَ يَشْقُو فِي جِوْهَرِهِ. حَتَّىٰ قَلْبَتْهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ رَضِيَ.

فَتَنَسَّأَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَ كَتَمَتْ أُمُّهُ خَبْرَهُ وَ الْغَابِلَةُ حَتَّىٰ هَلَكَتْ أُمُّهُ وَ الْغَابِلَةُ الَّتِي قَبَلَتْهُ. فَتَنَسَّأَ عَلَيْهِ لَا يَعْلَمُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالَ: وَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَطْلُبُهُ وَ تَسْأَلُ عَنْهُ فَيُخْفِي عَنْهُمْ خَبْرَهُ. قَالَ: فَتَلَفَ فِرْعَوْنُ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَهُ وَ يَسْأَلُونَ عَنْهُ.

می شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد. گفتند: حالا بین که می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: ای دختر برو و بگو بیاید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد و موسی را پدو دادند او موسی را در دامن خود نهاد و بستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. و وقتی که همسر فرعون دید که او دایه ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندانم دایه ای یافته ام که او را پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل! فرعون گفت: امکان ندارد. بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! اما زن فرعون اصرار کرد و گفت: آیا از این بچه می ترسی؟ او پسر توست. در دامن تو پرورش می یابد. نا آنجا که فرعون را از رأیش برگردانیده و او بدین کار رضا داد

موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله نیز درباره او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله در گذشتند و موسی پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در جستجوی او بودند و از او پرسش می کردند. اما هیچ خبری از او نداشتند. به

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ فِرْعَاوْنَ فِي الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ. وَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَنَهَانَهُم عَنِ الْإِخْبَارِ بِهِ وَ الشَّوَالِ عَنَّهُ. قَالَ، فَخَرَجَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مُقِيمَةً إِلَى شَيْخٍ لَّهُمْ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَقَالُوا: قَدْ كُنَّا نَسْتَرْجِعُ إِلَى الْأَحَادِيثِ فَحَقَّقْهُنَّ وَإِلَى حَقِّ نَحْنُ فِي هَذَا الْبَلَاءِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَا تَزَالُونَ فِيهِ حَتَّى يَجِيءَ اللَّهُ تَعَالَى بِخُفَاةٍ يَجْلَامُ مِنْ وَلَدٍ لِأَيِّ بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ غُلَامٌ طَوَالٌ جَدُّهُ قَبِيلَتُهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ مُوسَى تَبَسُّمًا عَلَى بَقْلَةٍ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعَ السَّيْفَ زَأْنَةً فَعَزَّاهُ بِالصَّعَةِ فَقَالَ لَهُ: مَا اسْتَمَلَّكَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ؟ قَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِمْرَانَ، قَالَ: فَوَسَّيْتُ إِلَيْهِ السَّيْفَ فَأَخَذَ يَبْدُو قَبْلَهَا وَ تَأَثَّرُوا إِلَى رَجُلِهِ فَقَبِلُوهَا فَعَزَّاهُمْ وَ عَزَّوْهُ وَ اتَّخَذَ شَيْعَةً.

فَكُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ خَرَجَ قَدْ خَلَّ عِنْدِي لِيُزَعِّزُونِي فِيهَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَتِهِ بِمُغَابِلِ رَجُلَانِ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقِبْطِ، فَاسْتَفَانَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می کنند او هم به دنبال ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسش درباره او بازداشت. فرمود: شبی متهابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمدند و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می یابیم. تا کی و نا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لای بن یعقوب را که نامش موسی بن- عمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با کیسوانی مجتهد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد. شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، فرمود: آن شیخ پرید و بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قبطی

الْبَيْطُ يُؤَكِّرُهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ. وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أُعْطِيَ بَشْعَةً فِي الْحِشْمِ زَبْدَةً فِي الْبَطْنِ. فَذَكَرَ النَّاسُ وَشَاعَ لَمَرُهُ. وَقَالُوا: إِنَّ مُوسَى قَتَلَ وَجَلًّا مِنْ آلِ تَرَغُونٍ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِبًا يَتَرَقَّبُ. فَلَمَّا أَصْبَحُوا مِنْ الْغَدِ إِذَا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَشْصَرَهُ بِالْأَنْبِيَاءِ يَنْشَغِرُ حَتَّى عَلَى آخَرٍ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّكَ لَعَوِي حَبِيبٌ. يَا لَأَمْسِ زَجَلٍ وَالْيَوْمِ رَجَلٍ «لَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوُّهَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي مِمَّا كُنْتُ نَفْسًا بِالْأَنْبِيَاءِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ»^{*} وَجَاءَ زَجَلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنْ يَكُنْ مِنْ النَّاصِحِينَ^{*} فَخَرَجَ بِهَا خَائِبًا يَتَرَقَّبُ^(۱) فَخَرَجَ مِنْ بَصْرٍ يَفْقِرُ ظَهْرُهُ وَلَا دَابَّةَ وَلَا خَادِمَ. فَخَفِضَ أَرْضَ ذُو قَعْقَعَةٍ أُخْرَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَرْضٍ مَدْيَنَ. فَلَانْتَهَى إِلَى أَهْلِ شَجْرَةٍ فَذَكَرَ قَادًا تَحْنَهَا يَهُزُّ إِذَا عِنْدَهَا أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْتَلُونَ. وَإِذَا جَارَتَانِ

منازعه می کرد و آنکه از شعیانش بود علیه دشمن بیطی اش استغانه کرد. موسی مشی بر آن بیطی زد و او افتاد و مرد و موسی ^(۱) تنومند و نیرومند بود و ذکرش در دهان مردم افتاد و کارش شیوع یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است. آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردای آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می کرد و امروز با دیگری گلاویز شده بود. موسی به او گفت: ای گیان تو مرد آشوبگری هستی. دیروز با یکی درافنادی و امروز با دیگری او چون موسی ^(۱) رفت به باری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دسی دراز کند. گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی. همچنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین فصدی حز گردنکشی نداری و نمی خواهی که از مصلحان باشی و از اقصای شهر مردی ذوان دوان آمد و گفت: ای موسی! رجال و بزرگان شور کرده اند که تو را بکشند. از شهر بیرون برو که من خبرخواه تو هستم. و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمده در حالی که نه باوری داشت و نه ترکیبی و نه خادمی. به زمینی سرازیر می شد و از زمینی بالا می رفت تا آنکه به شهر مَدْيَن رسید و به زیر درختی درآمد و آرمید و

ضعیفان، و إذا مَقَّهَا غُنَّتْهُ لَهَا. قَالَ: مَا خَطْبُكُمَا؟ قَالَتَا: أَبَوَانَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَنَحْنُ جَارَتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا نَقْدِرُ أَنْ نَزَاجِمَ الرِّجَالَ فَإِذَا سَقَى النَّاسَ شَرَبْنَا، فَرَجَعَتْهُمَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَّخَذَ دَلْوَهَا وَ قَالَ لَهَا: قَدْ مَا غَنَّتُكُمَا فَسَقَى لَهَا. ثُمَّ رَجَعَتَا بِكُرَّةٍ قَبْلَ الثَّانِي. ثُمَّ تَوَلَّى مُوسَى إِلَى الشَّجَرَةِ فَجَلَسَ تَحْتَهَا. «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي إِنَّمَا أُنْزِلْتُ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» - فَرُودِي أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَيْءٍ تَمَرُّدٍ - فَلَمَّا رَجَعَتَا إِلَيْهِمَا قَالَ: مَا أَصْعَلَكُمَا فِي هَذِهِ الشَّاعَةِ؟ قَالَتَا: وَجَدْنَا رَجُلًا صَالِحًا رَجَعَا فَسَقَى لَنَا. فَقَالَ لِاخْتِئِبَا: إِذْهَبِي فَاذْهَبِي لِي فَجَاءَتْهُ «نَحْنِي عَلَى اسْتِخْبَابٍ» قَالَتْ إِنَّ أَلِي يَدْعُوكَ لِتَجْزِيكَ أَجْرَ مَا شَرَبْتَ لَنَا.

فَرُودِي أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهَا: وَجَّهْنِي إِلَى الطَّرِيقِ وَ ائْشِي خَلْقِي فَإِنَّا بَنُو يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْجَابِ النَّسَاءِ «فَلَمَّا جَاءَتْهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَحْثُثْ فُجُورَ مِنَ الْقَوْمِ».

دید زیر آن درخت جاهی است و برگرد آن گروهی از مردم آب می کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت: کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی توانیم در میان ازدحام مردان روم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی علیّه السلام بر آنها ترحم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش ببرانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند، موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدا یا! من بدانچه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلمات را گفت در حالی که به یک نیمه خرمای هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مرد صالحی را یافتیم که بر ما ترحم کرد و گوسفندان ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا نزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی علیّه السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نمی نگریم. و چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردم نادان نجات یابنی.

الظالمين» فالتَّيَّابُ إِخْدَنَهَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» قَالَ
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَمُنَّكَ إِخْدَىٰ ابْنَيْ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي جِجَعٍ فَإِنْ أَقَمْتُمْ غَنَمًا قَرْنِ
عَبِيدِكَ». فَرُوي أَنَّهُ قَضَىٰ أَمْرُهَا بِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَأْخُذُونَ إِلَّا بِالْقَطْلِ وَالشَّهَامِ
«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ» تُخَوِّبَتِ الْمَقْدِسَ أَخْطَأَ عَنِ الطَّرِيقِ لَيْلًا فَرَأَىٰ نَارًا
فَقَالَ لِأَهْلِهِ: اسْكُتُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ يُخَبِّرُ مِنَ الطَّرِيقِ. فَلَمَّا
الْتَمَسَ إِلَى النَّارِ إِذَا شَجَرَةٌ تَضْطَرِّمُ مِنْ أَسْفَلِهَا إِلَى أَعْلَاهَا. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا تَأَخَّرَتْ غَنَةً
فَرَجَعَ وَأَرْجَسَ فِي نَفْسِهِ حَيْثُ. ثُمَّ دَنَتْ مِنْهُ الشَّجَرَةُ فَتَوَدَّى مِنْ شَاطِئِهَا: الْوَادِي الْأَخْضَرِ
فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْتِيَهُ مُوسَى بِإِذْنِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَأَنَّ الْبَيْتَ عَصَاكَ فَلَمَّا
رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ فَإِذَا هِيَ كَأَنَّهَا مِثْلُ الْمَخْدَعِ لِأَنْسَابِهَا صَعْبَرٌ يُعْجِرُ
مِنْهَا مِثْلُ لَبِّ النَّارِ. فَوَلَّى مُوسَى مُدْبِرًا فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ازْجِعْ وَارْجِعْ وَهُوَ يَرْجِعُ

یکی از دختران گفت: پدر جان! او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند
و درستکار است. گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به
شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت
است که موسی ده سال خدمت کرد: زیرا پیامبران به فضل و تمام عمل می کنند.
چون موسی مدت را به انجام رسانید و خانواده خود را به جانب بیت المقدس
می برد. شبی راه را گم کرد و به خانواده خود گفت: همینجا بمانید که من آتشی
می بینم، شاید بتوانم برای شما شعله ای و یا خبری از راه بیاورم. چون به آتش
رسید درختی را دید که از شاخه تا بن شعله ور است. چون به آتش نزدیک شد
آتش واپس رفت. موسی برگشت و در دل هراسان شده سپس آن درخت پوی
نزدیک شد و از جانب راست وادی که سر زمین مبارکی بود از آن درخت ندایی
برخواست که ای موسی! من خدای رب العالمین و عصابت را بیفک و چون دید
که آن عصا به حرکت درآمد و مانند مار جتی است. روی برگردانید و رفت و آن
را دنبال نکرد که ناگهان از دهانی شد تنومند و بُرنا و از دندانهایش لُهب آتش
زوزه کشان خارج می شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود:
برگرد! و او نیز در حالی که می لرزید و زانوهایش بهم می خورد. برگشت و

وَرُكِبَتْهُ تَصَلَّكَانِ، فَقَالَ: يَا إلهي هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي أَسْمَعُ كَلَامُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَلَا تَخَفْ. فَوَلَّعَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ فَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى دَنْبِهَا، ثُمَّ تَنَازَلَ لِحِشَّتِهَا فَإِذَا يَدُهُ فِي شُعْبَةِ الْعَصَا قَدْ عَادَتْ عَصَا. وَقِيلَ لَهُ: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى». فَرَوَى أَنَّهُ أَمَرَ بِحُلِيِّهَا لِأَنَّهُمَا كَانَا مِنْ جِلْدِ جِبَارِ حِشْبٍ. وَرَوَى فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» أَيِ حَوْفَيْكَ: حَوْفُكَ مِنْ ضِيَاعِ أَهْلِكَ وَحَوْفُكَ مِنْ فِرْعَوْنَ.

فَإِنَّ أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِكَةٍ بِأَيْتِنِ بِتَبَدُّهِ وَ الْعَصَا. فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ لِيَتَّقِينَ أَصْحَابَهُ: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو كَرْجِي مِثْلَهُ لِمَا تَرْجُو». فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خَرَجَ لِيَتَّقِيَنَّ لِأَهْلِهِ نَارًا، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ تَهْمًا فَأَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَهْلَهُ أَهْلًا عَزِيدَ نَبِيِّهِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي لَيْلَةٍ. وَ هَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، يَصْلُحُ لَهُ أَهْلُهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَهْلُ نَبِيِّهِ

گفت: ای خدای من! آیا این کلامی که می شنوم کلام توست؟ گفت: آری و نفرس و او آسوده شد، آنگاه پایت را بر دَم آن نهاد و زیرِ گلویش را گرفت که بناگاه دشنش بر فیضه عصا بود و مار مُبَدَّل به عصا گردید و به او گفته شد: نعلینت را بپدر آر که تو در وادی مقدس طوی گام می نهی! و روایت شده است که مأمور به کندن آنها شد زیرا جنس آنها از پوست جبار مرده بود.

و همچنین روایت شده که منصوص از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»، دور ساختن دو هراس است: هراس از نابودی خانواده و هراس از فرعون.

سپس خدای تعالی او را به نزد فرعون و یارانش با دو معجزه: «ید بیضا» و «عصا» فرستاد و از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدانچه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می داری باش، زیرا موسی بن- عمران (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفت تا برای خانواده خود شعله ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در یک سب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) نیز

موسى عليه السلام و جبرئله من المهيبة و النجبة الى ثوب القزح و الظهور.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - ع - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغَلُّ بْنُ مُحَمَّدٍ البَصْرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَهْمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «نَالَ: سُبْحَتُهُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ عليه السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِزْرَانَ عليه السلام. قُلْتُ: وَ مَا سُنَّةُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِزْرَانَ؟ قَالَ: خِفَاءُ مَوْلَاهُ. وَ عَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ. قُلْتُ: وَ كَيْفَ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ؟ فَقَالَ: لَمَّا بَيَّ وَ عِشْرِينَ سَنَةً».

۴ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَتَابِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُكْتَبِ - ع - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الْمَدَائِني قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ الرَّهَافِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ جِشَامٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَقَفِيَّةِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، يُضْلِعُ اللَّهُ لَهُ أَفْرَافَ فِي لَيْلَةٍ». وَ فِي دَوَائِدِ أُخْرَى: «يُضْلِعُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالََا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَلْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا -

چنین کند. در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنانکه کار پیامبرش موسی علیه السلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور درآورد.

۳ - عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: در قائم علیه السلام سُنَّتِی از موسی بن عمران علیه السلام است. گفتم: سُنَّتِ او از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: پنهانی ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی از اهل و قومش جقدر غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.

۴ - امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را یک شب اصلاح کند. و در روایت دیگر آمده است که خداوند او را یک شب اصلاح کند.

۵ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در صاحب الامر چهار

جعفر علیه السلام بقول: «فی صاحب هذا الأمر أرفع شأنی من أرفع أئمة». شنۀ من موسی. و
شنۀ من عیسی، و شنۀ من یوسف. و شنۀ من محمد صلوات الله علیهم أجمعین. فاما من
موسی فخانیت یتروکت. و اما من یوسف فالسجن. و اما من عیسی فقتال له؛ إنه مات و
لم یبق. و اما من محمد صلی الله علیه و آله فالشیف.

﴿ باب ۷ ﴾

« (ذکر مضمین موسی علیه السلام و وفور الغیبة بالأوصیاء) »

« (و الخرج من بعده إلى أيام المسيح علیه السلام) »

۱- حدَّثنا أحمد بن الحسن الططائی قال: حدَّثنا الحسن بن علی الشَّکری قال: حدَّثنا
محمد بن زکریا البصری قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه قال: قلت
للضادّی جعفر بن محمد علیه السلام: أخبرني بوفاء موسى بن عمران علیه السلام فقال: إنه لما أتاه
أجله و استوفى حدُّه و انقطع أكله أنا؛ فملك الموت علیه السلام فقال له: السلام عليك يا عليّ
الله، فقال موسى: و عليك السلام من أنت؟ فقال: أنا ملك الموت. قال: ما الذي جاء

سنت از چهار پیامبر وجود دارد. سنی از موسی و سنی از عیسی و سنی از
یوسف و سنی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین. اما از موسی نرس و انتظار
است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که درباره او می گویند
مرده است ولی او نرده، و اما از محمد صلی الله علیه و آله شمشیر است.

باب ۷

﴿ درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء ﴾

و حجهای پس از او تا روزگار مسیح علیه السلام

۱- محمد بن عماره از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم؛
مرا از وفات موسی بن عمران علیه السلام آگاه کن. فرمود: چون اجلش فرا رسید و
مدّت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، فملك الموت علیه السلام به نزد او
آمد و گفت: سلام بر تو ای کلم الله! موسی گفت: و عليك السلام تو کیسی؟
گفت: من ملك الموت. گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را فیض روح

بِكَ؟ قَالَ: جَنَّتْ لِأَنْفُسِ رُوحَكَ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ تَنْفُسُ رُوحِي؟ قَالَ: مِنْ لَيْلِكَ. قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ؟ وَقَدْ كَلَّمْتُكَ بِهِ رَبِّي خَلًّا جَلَالُهُ. قَالَ: قَبْلَ تَدَبُّكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ وَقَدْ خَلْتُكَ بِهَا الثَّوَرَةَ. قَالَ: قَبْلَ رَجُلَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ وَقَدْ وَطَأْتُ بِهَا طَوْرَتَيْنِ. قَالَ: قَبْلَ عَيْنَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ ثُمَّ نَزَلَ إِلَى رَبِّي بِالزَّجَاءِ مَعْدُودَةً. قَالَ: فَبَيْنَ أَدْنَيْكَ. قَالَ: كَيْفَ؟ وَقَدْ سَمِعْتُ بِهَا كَلَامَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْكَ الْمَوْتَ. لَا تَنْفُسُ دُوعَةً حَقٌّ يَكُونُ هُوَ الَّذِي يُرِيدُ ذَلِكَ. وَخَرَجَ مَلَكُ الْمَوْتِ. فَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شَاءَ: إِنَّهُ أَنْ يَمُوتَ بَعْدَ ذَلِكَ. وَدَعَا يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَأَوْصَى إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِكَيْفَانِ أَمْرِهِ وَأَنْ يُوصِيَ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ يَتَوَكَّلُ بِالْأَمْرِ. وَغَابَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ فَوَرَى عَنْبَتِيَّةَ بِزَجَلٍ وَهُوَ يَجْتَمِعُ قَبْرًا. فَقَالَ لَهُ: أَلَا أُعِيْلُكَ عَلَى خَفَرِ هَذَا الْقَبْرِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلَى. فَأَعَانَهُ حَقٌّ خَفَرِ الْقَبْرِ وَسَوَى اللَّحْدِ: ثُمَّ اضْطَجَعَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَلْطَمَ كَيْفَ هُوَ

کنم، موسی بدو گفت: از کجا روحم را می گیری؟ گفت: از دهانت، موسی علیه السلام گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آن دهان با خدایم جل جلاله تکلم کرده ام، گفت: از دست، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آن نورات را برگرفته ام، گفت: از پایت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده ام، گفت: از جشانت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که همیشه به رحمت حق چشم دوخته ام، گفت: از گوشت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جل جلاله را شنیده ام.

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: جانش را بگیر تا آنکه او باندک آن را درخواست نماید و ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زند، بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت: آیا می خواهی در این کار کمک کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی علیه السلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است، پس خدای تعالی پرد، ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و

كَتَبَ اللَّهُ لَهُ الْغِطَاءَ فَرَأَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ اقْبَضْنِي إِلَيْكَ، فَتَمَسَّ مَكَانَ-
الْمَوْتِ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَذَنَّهُ فِي الْقَبْرِ وَ سَوَى عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَكَانَ الَّذِي يَحْمِلُ الْقَبْرَ مَكَانَ-
الْمَوْتِ فِي صُورَةِ آدَمَ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي الثَّيِّبِ، فَصَاحَ صَائِعٌ مِنَ السَّمَاءِ: مَاتَ مُوسَى تَكْلِمًا-
اللَّهُ، وَآلِي نَبَسٍ لَا عَمَلُ.

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ أَبِيهِ عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعَ عَنْ قَبْرِ-
مُوسَى أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ بَعْدَ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ بَعْدَ الْكَنْجِ الْأَمْرِ.

ثُمَّ إِنَّ يَوْسَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبًا مِنَ الطَّوَاعِبِ عَلَى-
الْأَرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالْجَهْدِ وَالْبَلَاءِ حَتَّى مَضَى مِنْهُمْ ثَلَاثَ طَوَاعِبَ، فَقَوِيَ بَعْدَهُمْ أَهْلُهُ
فَعَزَّجَ عَلَيْهِ وَجَلَانِ مِنْ مَنَافِقِ قَوْمِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصُغُورَةِ بَيْتِ شُعَيْبٍ امْرَأَتُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي مِائَةِ أَلْفٍ رَحْلٍ، فَلَمَّا تَلَّوْا يَوْسَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَتْهُمْ وَكَلَّ مِنْهُمْ مِثْلَةَ عَظِيمَةٍ، وَهَزَمَ-
الْبَاقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَأَسْرَ صُغُورَةَ بَيْتِ شُعَيْبٍ، وَقَالَ لَهَا: قَدْ غَلَوْتَ عَنَّا فِي-

گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و ملک الموت جانس را صاحبها گرفت و
دفنتی کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود کسی جز
ملک الموت نبود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرائی تیره بود و
فریاد کننده ای از آسمان ندا در داد که موسای کلم در گذشت و کیست که دار فانی
را وداع نکند؟

و پدرم از جدش و او از پدرش و او از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که از
رسول خدا ﷺ پرسش شد که قبر موسی علیه السلام کجاست؟ و آن حضرت
فرمود: آن بر کنار راه بزرگی پهلوی تل سرخ است.

بعد از آن یوسع بن نون علیه السلام به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و
سحنی و بلای سرکشان شکستیا بود تا آنکه سه تن از طواغیت در گذشتند و پس از
آنها کارش بالا گرفت، اما دو تن از منافقان قوم موسی علیه السلام صغوره دختر
شعیب همسر موسی علیه السلام را به سورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به
جنگ یوسع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و
بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صغوره دختر شعیب اسیر شد و یوسع بن نون

الدُّنْيَا إِلَى أَنْ أَلْقَى نَبِيَّ اللَّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاشْكُرُوا لِلَّهِ مَا تَقْبَلُ مِنْكَ وَمِنْ قَوْمِكَ فَقَالَتْ صُفُورَةُ: زَاوِيَلَةُ، وَاشْكُرُوا أُنْبِئَتْ إِلَى الْجَنَّةِ لَا تَشْكِيئَتْ أَنْ أَرَى فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ وَفَدَّ هَتَكَتْ حِجَابَهُ، وَخَرَجَتْ عَلَى وَصِيهِ بِفَدَّةٍ.

فَاسْتَعَزَّ الْأَجْمَةُ بَعْدَ يَوْسَعَ بْنِ نُوحٍ إِلَى زَمَانٍ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَبِيعِيَّةِ سَنَةِ وَكَانُوا أَحَدَ عَشَرَ، وَكَانَ قَوْمٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ تَعَالِيمَ دِينِهِمْ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى أَجْرِهِمْ، فَنَابَتْ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَهَبَّرَهُمْ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَبَّرَهُمْ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي يُظَاهِرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَجُنُودِهِ، وَيَكُونُ قَرْعُهُمْ فِي ظُهُورِهِمْ فَكَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ، فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ إِخْوَةٍ وَهُمْ أَبٌ شَيْخٍ كَبِيرٍ، وَكَانَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَنِيهِمْ خَامِلُ الذُّخْرِ وَكَانَ أَحْسَنُ الْخَوَرَةِ لَا يَغْلُثُونَ أَلَّهُ دَاوُدَ اللَّهِ الْمُسْتَظَرُّ الَّذِي يُظَاهِرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَجُنُودِهِ، وَكَانَتْ الشَّيْخَةُ يَغْلُثُونَ أَلَّهُ فَهُوَ وَلَدٌ وَ

به او گفت: در دنیا تو را غشیدم تا پیامبر خدا موسی علیه السلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم. صفورا گفت: و او یلا به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر حانشین او شوریده‌ام.

و ائمه پس از یوسع بن نوح تا زمان داود علیه السلام به مدت چهارصد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمه آمد و شد داشتند و معال دین خود را از آنها می‌آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داود علیه السلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و قرع ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدری داشتند و داود در میان ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی‌کرد و نمی‌دانست که او داود پیامبر است که منظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می‌سازد، اما شیعیانش می‌دانستند که او به دنیا آمده و به سن نیرومندی رسیده است او را می‌دیدند و

نَلَحَ أَشَدُّهُ وَكَانُوا يَرُونَهُ وَيُسَاجِدُونَ لَهُ وَلَا يَقْلَمُونَ إِلَهَ هُوَ.

تَخْرُجَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِخْوَتُهُ وَتَبَوُّهُمْ لَمَّا فَضَّلَ طَالُوتُ بِالْمَجْدُودِ وَتَحَلَّتْ عَنْهُمْ دَاوُدُ وَ قَالَ: مَا يَتَّبِعُ بِي فِي هَذَا الزَّوْجِ، فَأَشْهَدُ بِكُمْ إِخْوَتُهُ وَأَتُوهُ، وَأَنَا فِي عَمَرِ أَبِيهِ يَزَعَاها فَأَشْنُو الْحَرْبَ وَأَصَابَ النَّاسَ جَهْدٌ، فَرَجَعَ أَبُوهُ وَقَالَ لِدَاوُدَ: ائْجِلْ إِلَى إِخْوَتِكَ طَعَامًا يَنْتَقِوْنَ بِهِ عَلَى الْعَدُوِّ، وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا قَصِيْرًا، قَلِيلَ الشَّعْرِ، طَاهِرَ الْقَلْبِ، أَشْلَلَةً نَقِيَّةً، تَخْرُجُ زِ الْفَرَسُ مُتَكَافِزُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَنَزَحَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَرْكَزِهِ، فَرَى دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى خَيْرٍ فَقَالَ الْحَبْرُ لَهْ يَنْدَاوُ وَفِيهِ: يَا دَاوُدُ حُدُّبِي فَأَكْتَلِ بِي جَالُوتٌ فَأَيُّ إِنَّا خَلَقْتُ لِبَقِيَّةٍ، فَأَلْعَدُّهُ وَوَضَعَهُ فِي جَلَابِيهِ الَّتِي كَانَتْ تَكُونُ فِيهَا جِجَارَتُهُ الَّتِي كَانَ يَزِمِي بِهَا غَضَمَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ الْعَشْرُ سَبَقَهُمْ يَخْلُشُونَ أَتَى جَالُوتَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا تَخْلُشُونَ مِنْ أَمْرِ فَوَاحٍ لَيْتَ عَابَتُهُ لَا تَقْلِسُهُ، فَتَحَدَّثُوا بِحَدِيثِهِ حَتَّى أَذْجَلَ عَلَى طَالُوتَ فَقَالَ لَهُ: يَا لَوْ

مشاهده می کردند اما نمی دانستند که او همان داود است.

پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبهه جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می گفت در این جبهه چه کاری از من بر می آید و پدر و برادرانش نیز او را خوارج و بی مقدار می شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می چرانید و جنگ شدت گرفت و مردم گرفتار شدید، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعامی به نزد برادرانت ببر تا در برابر دشمن نفوذ شوند و داود علیه السلام مردی کوتاه قد و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یکدیگر فراهم آمده و هر یک در سنگر خود موضع گرفته است. داود علیه السلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی بوی گفت: ای داود! مرا برگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشن او آفریده شده ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرچین خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! تو این نو چقدر

ما عَيْدَكَ مِنَ الْقَوْمِ وَ مَا جَوَّيْتُ مِنْ تَعْلِيكَ لَا قَالَ: قَدْ كَانَ الْأَمْرُ يَغْدُرُ عَلَيَّ الشَّامُ مِنْ غَسَمٍ فَأَدْرَكَهُ فَأَخَذَ بِرَأْسِهِ وَ أَلْقَاهُ بِجَنَيبِهِ عَلَيْهَا فَأَخَذَهَا مِنْ فِيهِ. وَ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى طَالُوتَ أَنَّهُ لَا يَنْتَقِلُ جَالُوتَ إِلَّا مَنْ لَيْسَ وَزَعْلُهُ فَلَأَهَاءُ. قَدْ عَا يَدْرِعُهُ فَلَبِثَهَا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ فَرَاغَ ذَلِكَ طَالُوتَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَقَالَ: عَسَى اللَّهُ أَن يَبْتَلِيَ بِهِ جَالُوتَ. فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ أَلْتَقَى النَّاسُ قَالَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرُونِي جَالُوتَ. فَلَمَّا رَأَاهُ أَخَذَ الْحَجَرَ فَرَمَاهُ بِهِ فَصَلَّاهُ بِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ قَدْ تَمَقَّقَ وَ تَنَكَّسَ عَنْ دَائِبِهِ. فَقَالَ النَّاسُ: قَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ. وَ مَلَكَهُ النَّاسُ حَقًّا لَمْ يَكُنْ يُسْتَمْعَ بِطَالُوتَ ذِكْرُهُ وَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أُنْزِلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ الرُّبُوبُ وَ عَلَّمَهُ صُنْعَهُ الْخَدِيدِ فَلَلَّيْنَهُ لَهُ. وَ أَمَرَ الْجِبَالِ وَ الطُّيُورَ أَن تَسْتَمِعَ مَقْعَهُ. وَ أَغْطَاهُ صَوْتًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ خُشْنًا. وَ أَغْطَاهُ كُرَّةً فِي الْعِبَادَةِ. وَ أَقَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيًّا.

است و چه تجربه ای برای خود آندوخته کرده ای؟ گفت: بسا بوده که شیر به گوسفندی از گله ام حمله آورده است و من خود را به آن رسانیده و سرشیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساخته ام، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که جالوت را کسی نمی تواند بکشد که زره تو را بپوشد و بر تنش اندازه باشد و زره خود را خواست و داود علیه السلام آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی اسرائیل منعجب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داود علیه السلام گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را بر گرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروائی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی اسرائیل نیر به گرد او در آمدند و خدای تعالی زبور را بر وی فرو فرستاد و صنعت آهن را تعلیم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرندوها دستور داد که به همراه او تسبیح گیرند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی اسرائیل قرار داد

و هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ الْغَايِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَلِمَ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَحْوِهِ. وَ انْطَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَنَادَاهُ: الْخُورُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَأَتَى اللَّهَ فَأَتَمَّلَ أَعْدَاءَ اللَّهِ. وَ لَمَّا سَمِعَ مُتَمَتِّدٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ جَنْبِهِ وَ انْطَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ الْخُورُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَتَعَدَّ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ. فَيَخْرُجُ عَلَيْهِ وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ لَبِقَهُمْ وَ يَقْبِمْ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

خَذَلْنِي بِذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ حَابِبٍ الدَّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الشُّعْرِيِّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيِّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ أَبَانِهِ. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَجْرِ حَدِيثِ طَوِيلٍ - قَدْ أَخْرَجَهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ مَا رَوَى عَنْ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ النَّصِّ عَلَى الْغَايِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَجْزَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱۱۱.

نَمُ (۱۲) «إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَغْلِبَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْحَمُ إِلَهِيهِ بِأَمْرِهِ بِذَلِكَ. فَلَمَّا أَخْبَرَ بِهِ إِسْرَائِيلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ قَالُوا: يَسْتَغْلِبُ غُلْبَتَنَا حَدَّثَنَا وَ فِينَا

روى قائم ﷺ نیز چنین است. او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب او منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی، دیگر روائیست که از دشمنان خدا تقاعد کنی. او به در آید و دشمنان خدا را هر کجا بیابد خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم ﷺ در نص بر قائم ﷺ و اینکه او دوازدهمین از ائمه علیهم السلام است نقل نموده ام.

سپس داود علیهم السلام اراده فرمود که سلیمان ﷺ را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به نو چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد

مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ. فَذَعَا أَصْبَاطَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ بَلَغَنِي مُتَاَلَفَتُكُمْ فَأُرْوِي عَصِيَّتَكُمْ فَأَيُّ عَصَا أَقْرَبُ فَصَاحِبُهَا وَلِيَ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي. فَقَالُوا: رَضِينَا. فَقَالَ: لِيَكْتُبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ اسْمَهُ عَلَى عَصَاهُ. فَكُتِبَتْ ثُمَّ جَاءَ سَلْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَصَا فَكُتِبَ عَلَيْهَا اسْمُهُ. ثُمَّ أُذْخِلَتْ يَتِيمًا وَأَغْلِقَ الْبَابَ وَخَرَسَتْهُ زُؤُوسُ أَصْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ ضَلَّ بِهِمُ الْغَدَاةُ، ثُمَّ أَلْبَلَّ فَفَتَحَ الْبَابَ فَأَخْرَجَ عَصِيَّتَهُمْ وَذَاقُوا زَوْقَ عَصَا سَلْمَانَ فَذَاقُوا أَقْرَبَ. فَسَأَلُوا ذَلِكَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاخْتَرَهُ بِمَضَرَّةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِيَّ أَيُّ شَيْءٍ أَتَرُدُّ؟ قَالَ: عَفْوُ اللَّهِ عَنِ النَّاسِ وَعَفْوُ النَّاسِ مِنْ بَعْضِهِمْ عَنْ بَعْضٍ. قَالَ: يَا بَنِيَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَخْلَى؟ قَالَ: الْغَيْبَةُ وَهُوَ زَوْجُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ. فَافْتَرَّ دَاوُدُ ضَاحِكًا فَسَازَ بِهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَقَالَ: هَذَا خَلِيعِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ أَقْبَى سَلْمَانَ بِقَدْ ذَلِكَ أَكْرَهُ وَتَزَوَّجَ بِأَمْرَأَةٍ وَاشْتَرَى مِنْ شَعْبِهِ

آنها از این موضوع ناخرسند شده و تالیدله و گفتند: می خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود علیه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم. عصاهای خود را به من نشان بدهید. هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولی امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند. سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتافی نهاده و درش را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد. عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود. دیگر کار را به داود واگذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یکدیگر. گفت: پسر جان! شیرین ترین چیز چیست؟ گفت: محبت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگانش است. داود از سر خرسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است. سپس سلیمان امر خود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد و از شیعبانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود. بعد از آن

ماتساءل الله أن ينسبني. ثم إن امرأته قالت له ذات يوم: يا بني أنت و أمي ما أكملت خصالك و أطيب ربك. و لا أعلم لك حصنة أكرمها إلا أنك في مؤونة أبي تلذذ دخلت السوق فتعوضت لِرزقي الله زوجت أن لا تجيبك. فقال لها سليمان عليه السلام: إني و الله ما غلبت عنلا فط و لا أعيشه. فدخل السوق فجاء بوعه ذلك ثم رجع فلم يجيب شيئا. فقال لها: ما أصبت شيئا. قالت: لا عليك إن لم يكن اليوم كان غدا. فلما كان من الغد خرج إلى السوق فجاء بوعه فلم يتغير على شيء. و رجع فأخبرها فقالت له: يكون غدا إن شاء الله. فلما كان من اليوم الثالث مضى حتى انتهى إلى ساحل القبط فإذا هو بصياد. فقال له: هل لك أن أعيتك و نعلينا شيئا؟ قال: نعم. فأعانه فلما فرغ أعطاه الصياد سمكتين فأخذها و خيذه الله عز وجل. ثم إنه شق بطن إحدىها فإذا هو بجانم في بطنها فأخذه فقصه في ثوبه فخيه الله و أشبع السمكتين و جاء بهما إلى منزله ففرحت امرأته بذلك. و قالت له: إني أريد أن نذبح أبنوي حتى نغلي أنك قد كسبت. فدعاهما فأكلتا منه. فلما

روزی زنش گفت: پدر و مادرم فدای تو! چقدر بکو خصال و خوش راحدهای! و هیچ مکرومی در تو نیست جز آنکه هزینه تو برعهده پدرم می باشد. اگر به بازار می رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می آمدی بکو بود و امیدوارم که خدا نور را ناامید نسازد. سلیمان علیه السلام گفت: من تا به حال کار و کسبی نکردم و راه و رسم آن را درست نمی دانم. آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد. زن گفت: عیبی بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطلع ساخت و وی گفت: این شاء الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و بدو گفت: آیا می خواهی کمک کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی بدو داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت. ناگهان دبد انگستری در شکم آن است. آن را برگرفت و در حمامه خود نهاد و ماهیها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و بدو گفت: می خواهم پدر و مادرم را

فَرُغُوا قَالَ لَهُمْ: هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: لَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنَّا لَمْ نَزِدْكَ خُبْرًا مِثْلَ . قَالَ: فَأَخْرَجَ خَافَتَهُ قَلْبَهُ مَعَهُ عَلَيْهِ الطَّيْرُ وَالرَّيْحُ وَغَشِيَهُ الْمَلَكُ . وَحَمَلَ الْحَارِيَّةَ زَابَدَتْهَا إِلَى بِلَادِ أَصْطَخَرُ . وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْخَةُ وَاسْتَبْشَرُوا بِهِ فَمَرَجَ اللَّهُ عَنْهُمْ مَا كَانُوا فِيهِ مِنْ خَيْرٍ وَغَيْبِهِ . فَلَمَّا خَضَعَتْهُ الزُّفَاءُ أَوْصَى إِلَى أَصْفٍ بْنِ بَرْخِيَا بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَوَكُّؤُهُ . فَلَمَّا يَزَلُ بَيْنَهُمْ غَلَبَتْهُ إِلَيْهِ الشَّيْخَةُ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ . ثُمَّ غَلَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَصْفَ غَيْبَةً طَالَ أَتَدَهَا . ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ قُبَيْلَ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ . ثُمَّ إِنَّهُ زَادَهُمْ فَذَالُوا لَهُ . أُنِيَ الْمَلَكُ؟ قَالَ: عَلَى الصِّرَاطِ . وَغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَاسْتَدْبَرَ الْبَلَوَى عَلَى نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ بِشَيْبَةٍ وَكَشَلَتْ عَلَيْهِمْ بِخَنْصَرٍ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَطْفُرُ بِهِ مِنْهُمْ وَتَطْلُبُ مَنْ تَهْرُبُ رَيْسِي ذَرَارِهِمْ . فَأَصْطَفَى مِنَ الشَّيْءِ مِنْ أَهْلِ بَيْنِ يَهُودَ أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ أَصْطَفَى مِنْ

دعوت کنی نابدانند که نو کاسب شده ای، آنها را دعوت کرد و با یکدیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند گفت: آیا مرا می شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده ایم، گوید: انگشترش را در آورد و در دست کرد، پاد و پرندگان به فریاد درآمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و به وجود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلطان علیه السلام را از آنها برطرف ساخت و چون وفانش فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می کردند و معالِم دینشان را از او فرامی گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با فرموش خدا حافظی کرد و بدو گفتند: محل ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط. و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت و نجات الناصر بر آنها چیره و هر کدام ایشان را که می یافت می کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می کرد و از اسیران خاندان یهود چهارتن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزیر را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

وَلَمَّا هَارَوْنَ غُرِّبُوا، وَهُمْ يَوْمَئِذٍ صَبَتُهُ صِفَاؤُ قَتَلُوا فِي يَدَيْهِ وَبَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْقَذَابِ الْمُهْبِنِ، وَالْحُجَّةُ قَانِبَالٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَدِ مَحْتَضَرٍ تِسْعِينَ سَنَةً، فَلَمَّا غَزَتْ قُضْلَةُ وَ سَمِعَ أَنَّ نَبِيَّ إِسْرَائِيلَ يَنْتَهَرُونَ مَرْجُوهُ وَ يَرْجُونَ الْفَرَجَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ عَلَى يَدَيْهِ أَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ فِي حُبِّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِيَأْكُلَهُ، فَلَمَّا بَرَزَتْهُ، وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَنْبِيَاءِهِ يُطْعَمُهُ وَ شَرَابِهِ عَلَى تَدْنِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، فَكَانَ دَانِيَالُ يَصُومُ الثَّهَارَ وَ يُطِيرُ بِاللَّيْلِ عَلَى مَا يُدْنِي إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ، فَاسْتَدْبَتِ الْبَلَوَى عَلَى شَبِيهِهِ وَ قَوْمِهِ وَ الْمُسْتَغِيرِينَ لَهُ وَ بَطْهُورِهِ، وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِي الدِّمَنِ بِطُولِ الْأَمَدِ، فَلَمَّا شَامَى الْبَلَاءُ بِدَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِقَوْمِهِ رَأَى مَحْتَضَرٌ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ قَدْ حَبَلَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَلْوَجَا إِلَى الْحُبِّ الَّذِي فِيهِ دَانِيَالُ مُسْلِمِينَ عَلَيْهِ يَسْتُرُونَهُ بِالْفَرْجِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَى مَا أُنِيَ إِلَيْنِ دَانِيَالُ فَأَمَرَ بِأَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْحُبِّ، فَلَمَّا أُخْرِجَ اغْتَدَّرَ إِلَيْهِ بِمَا ارْتَكَبَ مِثْلَهُ مِنَ التَّغْذِيَةِ، ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِي أُمُورِ عَمَالِكِهِ وَ الْفَضَاءِ بَيْنَ الثَّانِيَةِ، فَظَهَرَ مِنْ

مدتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی بسر می برد، و دانیال پیامبر علیه السلام نود سال در دست محنت النصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور او است و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد، اما آن شیر نزدیک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبرانش بدو حوردفی و نوشیدنی می رسانید و دانیال روزها و وزه می گرفت و شها با خوراکی که به دستش می رسید افطار می کرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شعبیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیب در دین شک کردند و چون گرفتاری دانیال علیه السلام و قومش به نهایت رسید، تحت النصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و بدو سلام کرده و مژده فرج دادند و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود بشارت شد و دستور داد او را از چاه در آورند و چون او را آوردند از شکنجه ای که به او داده بود عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت

كَانَ مُشْتَبَرًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَذُكُّوا ذُكُورَهُمْ وَاجْتَمَعُوا إِلَى دَانِيَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَيْنِ
بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلُ عَلَى يَدِكَ الْحَالِ حَتَّى مَاتَ. وَ أَلْفَضَى الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى
عُزْرِيَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكَانُوا يَحْتَمِلُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتُونَ بِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ. فَكَلِمَتُ اللَّهِ
عَنْهُمْ شَخْصَةً مِائَةَ عَامٍ. ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَائِبَ الْمُتَجَبِّجِ بَعْدَهُ. وَ اسْتَدْبَرَ التَّبْلُوى عَلَى بَنِي -
إِسْرَائِيلَ حَتَّى وُلِدَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَزَعَزَعَ فَظَهَرَ وَ لَمْ يَنْبَغِ سَبْعِينَ قَدَامًا فِي الثَّانِي
حَظِيًّا. فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ. وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ بَعْضَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا كَانَتْ
لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ. وَ وَعَدَهُمُ الْفَرَجَ بِقِيَامِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ تِسْعِ
وَ عَشْرِينَ سَنَةً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ. فَلَمَّا وُلِدَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَثْنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَادَنَهُ وَغَيَّبَ
شَخْصَهُ. لِأَنَّ مَوْجِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَكَمَتْهُ التَّيْبُذْتُ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا. ثُمَّ إِنَّ زَكَرِيَّا وَ خَالَتَهَا أَفْبَلَا
يَقْتَضَانِ أَتْرَافًا حَتَّى هَجَبَا عَنْهَا وَ قَدْ وَصَّعَتْ مَا فِي بَطْنِهَا وَ هِيَ تَقُولُ: «بِالْبَقِيَّةِ مِتُّ قَبْلَ

و داوری بین مردم را بدو سپرد و هر کس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار
گردید و سر بلند شدند و مؤمنان به قرَج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این
حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عُزْرِيَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ واگذار
کرد و بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مأمور شدند و معالِم دینشان را از
او می گرفتند و خداوند شخص او را یکصد سال غایب ساخت. سپس او را
برانگیخت و حُجَّتْهای الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر
بنی اسرائیل شدت گرفت تا آنکه یحیی بن زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ به دنیا آمد و رشد کرده و در
سن هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم استاد و خطبه خواند. حمد و ثنای
الهی را به جای آورد و آیاتِ الهی را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران
به سبب گناهان بنی اسرائیل است و عاقبت از آن متقین می باشد و به آنها وعده
داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ قرَج حاصل شود و آنگاه که
مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شد. خدای تعالی ولادتش و اخفی ساخته و شخص او را غایب
ساخت، زیرا چون مریم بدو باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس
زَكَرِيَّا و خاله اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع
حمل کرده بود و می گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده

هَذَا وَ كُنْتُ نَسَبًا حَسَنِيًّا، فَأَطْلَقَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ لِسَانَهُ بِعَذْرِهَا وَ إِظْهَارِ حُجَّتِهَا، فَلَمَّا ظَهَرَ بِاشْتِدَادِ الْبُلُوغِ وَ الطَّلُبِ عَلَى نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ، وَ أَكْتَبَ الْجَبَابِرَةُ وَ الطَّوَاعِبُ عَلَيْهِمْ حَقًّا كَانَ مِنْ أَفْرِ الْمَسِيحِ مَا قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ اسْتَشَرَّ شَعْمُونَ بْنُ حَمُونَ وَ الشَّقْبَةُ حَتَّى أَطْعَمُوا بِهِمُ الْاِسْتِثَارَ إِلَى حَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَأَفَامُوا بِهَا، فَتَجَرَّ اللَّهُ هَمُّ الْقَبُورِ الْقَذْبَةِ زَاخِرَجَ لَهْمٍ مِنْ كُلِّ السَّرَابِ، وَ جَعَلَ لَهْمٌ فِيهَا الْمَائِيَّةَ، وَ بَقِيَ إِلَيْهِمْ سَمَكَةٌ نَذَعِي الْفُسْطَ لَا لَهْمَ لَهَا وَ لَا عَظْمَ وَ إِنَّمَا هِيَ جِلْدَةٌ وَ دَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَأَوْعَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى التَّحْلِ أَنْ تَرْكَبَهَا، فَمَرَّكَبَتَهَا فَأَتَتْ التَّحْلَ إِلَى بَيْتِكَ الْحَزِيرَةِ وَ نَهَضَ التَّحْلُ وَ تَغَلَّقَ بِالشَّجَرِ فَمَرَّشَ وَ بَنَى وَ كَثُرَ الْعَسَلُ وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَّقِدُونَ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

* * * * *



بودند. خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری بنی اسرائیل شدت گرفت و سرکشان و طواغبت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح علیهما السلام بدانجا رسید که خدای تعالی از آن خبر داد. است و شمعون بن حمون و شعیان پنهان شدند تا جایی که کار اسنارشان به جزیره ای از جزایر دریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک مرغ ماهی که به آن فد می گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان، بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نتست و زنبور عسل به آن حزیره آمد و بر درختان نتستند و کندو ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همه اخبار مسیح علیهما السلام در این جزیره آگاهی داشتند.

* * *

﴿ باب ۸ ﴾

﴿ بِشَارَةُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْهَيِّ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾ *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَاقَانِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِمْسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَطِيَّةَ الشَّامِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ الصُّعْمَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ - وَكَانَ قَارِئًا لِلْكِتَابِ - قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْإِنْجِيلِ: يَا عِيسَى جُدْ فِي أُنْفَرِي وَلَا تَهْزَلْ، وَاسْتَمِعْ وَأَطِع. يَا ابْنَ الطَّاهِرَةِ الطَّاهِرِ الْبَحْرِ الْبِشُولِ أَنْتَ مِنْ غَيْرِ خَلْقٍ، أَنَا خَلَقْتُكَ أَنَا لِعَمَالَيْنِ، فَإِنِّي نَاقِبُكَ، وَ عَلَيَّ تَنْزُ كُلِّ. خَذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، إِذَا فُتِرَ لِأَهْلِ سُورِيَا بِالشَّرِيَانِيَّةِ، تَلْعُ مِنْ بَنِي يَدَيْكَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا أَرُودُ، صَدَّقُوا اللَّهَ الْأَمْرِي، صَاحِبِ الْجَمَلِ وَالْمُدْرَعَةِ وَالسَّاجِ - وَ هِيَ الْيَمَاحَةُ - وَ الثُّغْلَقِي وَ الْحِرَاوَةُ - وَ هِيَ الْقَضِيبُ -، الْأَحْمَلُ الْقَتِينِي، الصَّلْتُ الْجَبِينِ، الْوَاضِعُ الْحَذْنِي، الْأَقْنَى الْأَنْفِي، مُنْطَلِجُ الشَّابَا، كَأَنَّ غُتْمَةَ إِبْرِيْلُ بَصِيَّةٌ، كَأَنَّ الذَّهَبَ تَجْرِي فِي نَرَاوِي، ثُمَّ شَغَرَاتُ

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم علیه السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - عبدالله بن سلیمان که مردی کتابخوان بود می گوید: در انجیل چنین خوانده ام: ای عیسی! در کاری من کوشا باش و بهبودگی مکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند طاهره پاکیزه پاکیزه بتول! من تو را بدون مرد از بطن مریم آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا بپرست و بر من توکل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دانی هستم که هیچ زوایی ندارد. پیامبر آملی را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد، دو چشمتش گشاده و گیراست و پیشانیست صاف و گونه هایش درخشدند، و بینی اش راست و قلمی و دندانهایش گشاده است. گردنش صاف و درخشنده است بمانند یک تنگ نقره و گویا از دو طرف گلوبش طلا موج می زند. یک رشته موی لطیف از

من صدیره إلى شربه، ألقت على طعنه ولا على صدره شغره، أثمر اللون، ذوق المنة، شجن الكلف والقدم، إذا التفت التفت جميعاً، وإذا مشى فكأنما يتلعب من الصخر، وإذا شرب من صنب، وإذا جاء مع القوم ندعهم، غرقه في رحيه كاللؤلؤ، وريح الميثاق تنبع منه، لم يزل يبله بقله ولا بعده، طيب الريح، نكاح النساء، ذوالنسل الغليل، إنما نسله من مباركة لها ثبت في الحنة، لأصحب فيه ولا نصب، يكملها في آخر الزمان كما كمل زكريا أشك، لها فرخان شمسندان، كلاً من القرآن، ودينه الإسلام، وأما السلام فطوى لمن أذرك زمانه، وشهد أمانه، وسمع كلامه.

قال عيسى: يا رب وما طوبى؟ قال: شجرة في الحنة أنا غرسها بيدي، تظل الجنان، أصلها من رضوان، مأوها من نسيم، برقة بزد كافور، وطقمها طعم الرزق، من شرب من تلك القن شربة لا يظلم بعدها أبداً.

سینه نا نافش کشیده شده است و شکم و سینه اش مو ندارد، گندمگون است و انگشتانش پاره یک و کف و قدم مبارکش بهتر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجه او می شود و چون راه رود سنگین و با وفار است و گویا پای از صحره می کند و از بلندی فرو می آید، چون به همراه قومی در آید سر بلند و جبره بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحه مشک از او می تراود، پیش از او و پس از وی بماندش دیده نشده است، حوش بو و ازدواج کننده با زنان و کم فرزند است، نسل او از وجود مبارکه ای است که بی در بهشت دارد که در آن شکاف و وگی نیست، در آخر الزمان او را کفالت کند، همچنانکه زکریا مادر نور کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نبی سلام، و حوشا بحال کسی که زمان وی را دریابد و شاهد ایام وی باشد و کلامش را بشنود.

عیسی علیها السلام گفت: یا خدا یا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته ام و آن بر همه بهشت سایه دارد و ربشه اش از رضوان و آتش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زعبیل است

فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَغْفِرِي مِنْهَا، قَالَ: حَرَامٌ بَا عِيسَى عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ، وَحَرَامٌ عَلَى الْأُمَّةِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى تَشْرَبَ مِنْهَا أُمَّةٌ ذَلِكَ النَّبِيُّ، بَا عِيسَى أَرْفَعَكَ إِلَيَّ ثُمَّ أَفْطِكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُعْرِى مِنْ أُمَّةٍ ذَلِكَ النَّبِيُّ الْفَجَائِبُ، وَ يُعِينُهُمْ عَلَى التَّائِبِينَ الدُّجَالِ أَفْطِكَ فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ لِتُعْطِيَتْ مِنْهُمْ، إِنَّهُمْ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ.

وَكَانَتْ لِلْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَنَائِمَاتٌ، يَبِيعُ فِيهَا فِي الْأَرْضِ، فَلَا يَعْرِفُ قَوْمُهُ وَ شَيْعَتُهُ خَبْرَهُ، ثُمَّ ظَهَرَ فَأَوْصَى إِلَى شَمْعُونِ بْنِ حَمُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَضَى شَمْعُونُ غَابَتْ الْحُجُجُ بَعْدَهُ وَ اسْتَدْبَرَ الطَّلَبَ، وَ عَظُمَتِ الْبُلُوغُ، وَ قَرَسَ الدِّهْنُ، وَ ضَيَعَتِ الْحَقُوقُ، وَ أُبْهِتَتِ الْفُرُوسُ وَ السُّنَنُ، وَ ذَهَبَ النَّاسُ نِيئًا وَ شِيَالًا لَا يَعْرِفُونَ أَيَّامًا مِنْ أَيِّ فُكَاكِنِ الْغُيُوبَةِ يَأْتَلُونَ وَ تُحْسِنُ سُنَّةً.

و هر که از آن جرعه ای نوشد هرگز تشنه نگردد.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بشر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امتها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امت آن پیامبر از آن بنوشد. ای عیسی من تو را به جانب خود بالا می برم و در آخر الزمان به زمین فرو می فرستم تا شگفتیهای امت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دمع دجال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاه فرو می فرستم تا با ایشان نماز بخوانی. به راستی که آنها امت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چند بن غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می کرد و قوم و شیعیانش پخیری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصی خود ساخت و چون شمعون درگذشت، حجتهای پس از وی عایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می رفتند و هیچ چیز را نمی شناختند و این غیبت دویست و پنجاه سال بطول انجامید.

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّلَيْدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّعَائِزِيُّ: وَشَدَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَيْرِغَةِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ معاويةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «بَنِي النَّاسِ يَلْعَنُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَمْسِينَ وَمِائَتَيْ سَنَةٍ بِلَا حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ».

۳- حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّاعُ، عَنْ يَتْمُوتَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَنِّي، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ يَتْمُوتَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام خَمْسِينَ سَنَةً عَامٌ مِنْهَا مِائَتَانِ وَخَمْسُونَ عَاماً لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا عَالِمٌ ظَاهِرٌ. قُلْتُ: فَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُتَسَكِّعِينَ بِدِينِ عِيسَى عليه السلام، قُلْتُ: فَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَ لَا تَكُونُوا الْأَرْضُ إِلَّا فِيهَا عَالِمٌ».

وَ كَانَ يَمُنُّ خَرَبَ فِي الْأَرْضِ لِبَطْلِ الْعَجَلَةِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عليه السلام لَقَدْ يَزَلُ يَسْتَكِلُّ مِنْ عَالِمٍ إِلَى عَالِمٍ. وَ مِنْ قَدِيمٍ إِلَى قَدِيمٍ وَ يَبْتَغِي مِنَ الْأَسْرَارِ وَ يَسْتَدْبِرُ بِالْأَخْبَارِ مُتَنَبِّئاً لِلنَّهَامِ. الْفَاتِمُ شَيْدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ عليه السلام أَوْفِي النَّبِيَّةِ سَنَةً حَتَّى يُبَشِّرَ بِوَلَدِيهِ. فَلَمَّا أَتَمَّنَّ

۲- معاوية بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بعد از عیسی بن مریم علیه السلام مردم دو سست و پنجاه سال بدون حجتی ظاهر گذرانیدند.

۳- یثوب بن شعب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بین عیسی و محمد علیهما السلام پانصد سال فاصله بود که در دو سست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود. راوی گوید: در این مدت مردم چه می کردند؟ فرمود به دین عیسی علیه السلام عمل می کردند. گفتیم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند سپس فرمود: زمین هیچگاه از عالم خالی نمی ماند.

و از جمله کسانی که در جستجوی حجت الهی در زمین سفرها کرد سلمان فارسی رضی الله عنه بود که پیوسته از نزد عالمی به نزد عالمی دیگر و از نزد فقهی به نزد فقیه دیگری می رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می کرد و به اخبار انباء گذشته استدلال می کرد و چهارصد سال در انتظار قیام قائم سید اولین و آخرین

بِالْفَرَجِ خَرَجَ مُرَبَّدٌ نِهَاطَةً تَشْبِيهِ.

﴿ باب ۹ ﴾

(« خَبَرُ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - فِي ذَلِكَ »)

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو التَّعَالِي: وَأَخْبَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَبِيعًا، عَنْ أَخْبَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَبِيهِ - عَمَّنْ ذَكَرَهُ - عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا كَيْفَ كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيِّ؟ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَهْلَهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ قُرْبَنِي كَانُوا مُجْتَمِعِينَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِسُلَيْمَانَ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا بِمَنْزِلِ أَمْرِكَ؟ فَقَالَ سُلَيْمَانُ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ لَمْ غَلَبَكَ سَأَلْتَنِي مَا أَخْبَرْتَنِي، أَنَا كُنْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ شِجَرِازٍ مِنْ أَهْلِ الدُّهَابِ وَ كُنْتُ غَرِيبًا عَلَى وَالِدِي فَتَبَيَّنَا أَنَا سَابِرٌ مَعَ أَبِي فِي عَيْدِهِ لَمْ إِذَا أَنَا بِصُومِيَّةٍ وَ إِذَا فِيهَا رَجُلٌ يُسَاجِدُ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ

محمد صلى الله عليه وآله بود تا آنکه مرده و لادتش را دادند و چون به قرع بفرستاد زهسپار حجاز و بهامه گردید و اسیر شد.

باب ۹

خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب

راوی گوید: به موسی بن جعفر رضی الله عنه عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را از سبب اسلام سلمان فارسی آگاه نمی‌کنید؟ فرمود: پدرم برای من بازگو فرمود که امیرالمؤمنین رضی الله عنه با سلمان فارسی و ابوذر و گروهی از قریش نزد فیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند، امیرالمؤمنین رضی الله عنه به سلمان فرمود: ای اباعبدالله! آغاز کار خود را به ما گزارش بده، سلمان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! به خدا اگر غیر تو می‌پرسید گزارش نمی‌دادم، من مردی از اهل شبراز بودم و پدرم از دهقانان بود و نزد پدر و مادرم عزیز بودم، یک روز با پدرم برای شرکت در یکی از جشنهایشان می‌رفتم که به یک صومعه رسیدم و مردی در آن

مُحَمَّدُ أَحَبُّهُ إِلَهٌ، فَرَسَخَ وَضَعْتُ مُحَمَّدٌ^{۳۳} فِي لَحْمِي وَدَمِي فَلَمْ يُهَيِّتْنِي طَعَامًا وَلَا شَرَابًا. فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا بَنِيَّ مَا لَكَ الْيَوْمَ لَمْ تَسْجُدْ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ؟ قَالَ: فَكَايَرْتُهَا حَتَّى سَكَتَتْ، فَلَمَّا انْصَرَفَتْ إِلَى خَدْرِي إِذَا أَنَا بِكِتَابٍ مَغْلُوقٍ فِي الشَّعْبِ فَقُلْتُ لِأُمِّي: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَتْ: يَا رُوزِبَه إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ مَا رَجَعْنَا مِنْ عَيْدِنَا رَأَيْنَاهُ مَغْلُوقًا، فَلَا تَقْرُبْ ذَلِكَ الْمَكَانَ فَإِنَّكَ إِنْ قَرَبْتَهُ فَتَكَلَّفَ الْجُرْمَ. قَالَ: فَجَاعَلْتُهَا حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ فَتَنَّمَ أَبِي وَأُمِّي فَكُنْتُ وَ أَحَدْتُ الْكِتَابَ وَإِذَا فِيهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا عَهْدُ مِنْ اللَّهِ إِلَى آدَمَ أَنَّهُ خَالِقِي مِنْ صَلْبِهِ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ، يَأْمُرُ بِتَكَارُمِ الْأَخْلَاقِ وَيَنْهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، يَا رُوزِبَه انْصَبِي وَصِيَّ عِيسَى وَ آمِينَ وَ انْزُوكِ الْغُوبِيَّةَ» قَالَ: فَصَجَعْتُ ضَعْفَةً وَزَادَنِي شِدَّةً، قَالَ: فِعْطَمْ بِذَلِكَ أَبِي وَأُمِّي فَأَخَذُونِي وَ جَعَلُونِي فِي بَيْتٍ عَمِيقَةٍ، وَ عَالُوا أَبِي إِنْ رَجَعْتُ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: افْعَلُوا بِي مَا شِئْتُمْ، حُبَّ مُحَمَّدٍ لَا يَذْهَبُ مِنْ صَدْرِي، قَالَ سَلْمَانُ: مَا

بود که ندا می کرد: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و عیسی روح—
الله است و محمد حبیب الله! و تصیف محمد در عینی گوشت و پوست من رسوخ کرد
و دیگر خوراک و شرابی بر من گوارا نشد. مادر من گفت: ای فرزندانم چرا امروز به
مطلع آفتاب سجده نکردی؟ من با او به مبارزه پرداختم تا آنکه ساکت شد چون
به خانه خود بازگشتم دیدم کتابی به سقف اتاق آویخته است، به مادر من گفتم: این
چه کتابی است؟ گفت: ای روزبه! وقتی از جشن برگشتم این کتاب را آویخته
دیدم، به آن نزدیک مشو که اگر به آن نزدیک شوی پدرت تو را خواهد کشت،
گوید: من خود را نگاه داشتم تا آنکه شب گذشت و پدر و مادر من خوابیدند،
برخاستم و کتاب را بر گرفتم و هنگام دیدم که در آن نوشته است: بسم الله الرحمن
الرحيم این عهدي است از خدای تعالی برای آدم، او از صلب آدم پیامبری
می آفریند که به او محمد می گویند، به مکارم اخلاق فرمان می دهد و از پرستش
بتها باز می دارد ای روزبه! به نزد وصی عیسی برو و به او ایمان بیاور و آئین
کبران فرو گذار. گوید: من فریادی کشیدم و شدتم افزون شد و پدر و مادر من
مطلب را دانستند و مرا گرفته و در جای عمیق زندانی کردند و گفتند: اگر از این
راه برگشتی که هیچ و الا تو را خواهیم کشت و به آنها گفتم: هر چه می خواهد

كُنْتُ أَغْرِبُ التَّوْبَةَ ثَبَلِ قِرَاءَتِي الْكِتَابَ، وَ لَقَدْ فَهَمْتَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْغَرِيبَةَ مِنْ ذَلِكَ
 الْيَوْمِ قَالَ: فَتَبَيَّنْتُ فِي الْبَيْتِ فَجَعَلُوا يُبْرَأُونَ فِي الْبَيْتِ إِلَى أَفْرَاصِ صَغَارًا
 قَالَ: فَلَمَّا طَالَ أَمْرِي رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ خَلَقْتَ مُحَمَّدًا وَ وَصَّيْتَ
 إِلَيَّ فَبِحَقِّكَ وَسَيِّدِي عَجَلْ فَرْجِي وَأَلْزِمِي بِمَا أَنَا فِيهِ، فَأَنَانِي أَبِ عِلَّتِي تَهَابُ بِمَنْ لَقَالَ: ثُمَّ
 يَا رُوزِيهِ، فَأَخَذَ يَتَدَيَّ وَأَنَّى بِي إِلَى الصَّوْمِ فَقَالَتْ شَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ
 عِيسَى رُوحُ اللَّهِ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا خَلِيبُ اللَّهِ، فَأُثِرْتُ عَلَى الدَّيْرَانِي فَقَالَ: أَنْتَ رُوزِيهِ؟
 فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اضْعُدْ، فَضَعَدْتُ إِلَيْهِ وَخَدَمْتُهُ خَوْلَتِي كَامِلَتِي، فَلَمَّا خَضَعْتُهُ الْوَفَاءُ
 قَالَ: إِنِّي عَيْتٌ، فَقُلْتُ لَهُ: قَتَلْتُ مَنْ تَحْتَفِي؟ فَقَالَ: لَا أَغْرِفُ أَحَدًا يَقُولُ بِمَقَالِي هَذِهِ إِلَّا
 رَاهِبًا بِأَنْطَاكِيَّةٍ، فَإِذَا لَقَيْتُهُ فَأَقْرِئْهُ بِنِّي السَّلَامَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا الْلُوحَ، وَ نَاوِلْنِي تَوْحَاهُ،
 فَلَمَّا مَاتَ غَسَلْتُهُ وَكَفَّنْتُهُ وَدَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ الْلُوحَ وَ بَرَزْتُ بِهِ إِلَى أَنْطَاكِيَّةٍ وَ أَتَيْتُ

بکنید که دوستی محمد از دلم بیرون نخواهد شد. سلمان گوید: پیش از خواندن آن
 نامه، عربی نمی دانستم، آن روز خدای تعالی به من عربی را تفهیم کرد، گوید: در
 آن چاه ماندم و هر روز چند قرص کوچک نان فرو می فرستادند.
 گوید: چون گرفتاریم به درازا کشید، دستام را به آسمان برداشته و گفتم:
 بارالها! تو محمد و وصبت را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او فرج مرا
 برسان و مرا از این گرفتاری برهان! بعد از آن مردی به نزد من آمد که جامه
 سفیدی در بر داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و به صومعه
 آورد و من به این سخنان آغاز کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ وَ
 أَنَّ مُحَمَّدًا خَلِيبُ اللَّهِ. مرد دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟
 گفتم: آری، گفت: بالا بیا، و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او
 خدمت کردم و وقتی که وفاتش نزدیک شد، گفت من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که
 می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد، مگر راهبی که در
 انطاکیه است و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و
 لوحی به من داده، چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمود و لوح را
 برگرفته و به انطاکیه مسافرت کرده و به آن صومعه آمدم و می گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا

الصَّوْبَةِ وَ انْشَأَتْ اَكُوْنُ : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ ، وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِي فَقَالَ : اَنْتَ رُوْزِيَه ، قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : اصْعَدُ قَصْعِدْتُ اِلَيْهِ لَخَدْمَتُهُ حَوْلَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ ، فَلَمَّا خَضَعْتُهُ الْوَفَاءُ قَالَ لِي : اِنِّي حَيْثُ قُلْتُ : عَلَيَّ مِنْ مَخْلَقَتِي ؟ فَقَالَ : لَا اَعْرِفُ اَحَدًا يَقُوْلُ بِمَقَالَتِي هَذِهِ اِلَّا رَاهِبًا يَالِاسْكَنْدَرِيَّةَ فَاِذَا اُنْبِتَتْهٗ نَأْقَرْتُهُ مِنْ السَّلَامَةِ وَادْفَعُ اِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ ، فَلَمَّا تَوَقَّيْ عَشَلْتُهُ وَ كَفَنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ اخَذْتُ اللُّوْحَ وَ اَنْبِتُ الصَّوْبَةَ وَ انْشَأَتْ اَكُوْنُ : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ ، وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِي فَقَالَ : اَنْتَ رُوْزِيَه ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : اصْعَدُ لِمَصْعِدْتِ اِلَيْهِ وَ لَخَدْمَتِهِ حَوْلَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ ، فَلَمَّا خَضَعْتُهُ الْوَفَاءُ قَالَ لِي : اِنِّي حَيْثُ قُلْتُ : عَلَيَّ مِنْ مَخْلَقَتِي ؟ فَقَالَ : لَا اَعْرِفُ اَحَدًا يَقُوْلُ بِمَقَالَتِي هَذِهِ فِي الدُّنْيَا وَ اِنْ مُحَمَّدٌ بِنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ قَدْ حَاصَتْ وِلَادَتُهُ فَاِذَا اُنْبِتَتْهٗ نَأْقَرْتُهُ مِنْ السَّلَامَةِ ، وَادْفَعُ اِلَيْهِ هَذَا اللُّوْحَ ، قَالَ : فَلَمَّا تَوَقَّيْ عَشَلْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ اخَذْتُ اللُّوْحَ وَ خَرَجْتُ ، فَصَجِبْتُ قَوْمًا قُلْتُ

اِلَهَ اِلَّا اللهُ ، وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ . دیرنشین به من رو کرد و گفت : آبا تو روزیه هستی ؟ گفتم : آری ، گفت : بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال غم او را خدمت کردم و وقتی که نزدیک وفاتش شد ، گفت : من به زودی خواهم مُرد ، گفتم : مرا به که می سیاری ؟ گفت : کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد مگر راهبی در اسکندریه است ، چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و چون مُرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و به آن صومعه رفتم و می گفتم : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنْ عِيسَى رُوْحُ اللهِ وَ اَنْ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِ . مرد دیرنشین رو به من آورد و گفت : آبا تو روزیه هستی ؟ گفتم : آری ، گفت : بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و چون وفات او نزدیک شد به من گفت : من خواهم مُرد ، گفتم : مرا به که می سیاری ؟ گفت : کسی را در دنیا نمی شناسم که هم عقیده من باشد و ولادت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک است و چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده گوید : چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و بیرون آمدم و با گروهی همنشین شد ، و به

هَمْ، يَا نَزْمُ أَكْفُونِي الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ أَتَخِينُكُمْ الْحَيَاةَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَلَمَّا لَرَادُوا أُنْ
يَأْكُلُوا شَدُوا عَلَى شَاتٍ فَنَلُّوْهَا بِالشَّرْبِ، ثُمَّ جَعَلُوا بَغْضَهَا كِبَابًا وَ بَغْضَهَا شَوَاءً،
فَاسْتَنْتَضَتْ مِنَ الْأَكْلِ، قَالُوا: كُلْ، فَقُلْتُ: إِنِّي غَلَامٌ دَيْرَانِي وَإِنَّ الدَّيْرَانِي لَأَيُّ كَلُّوْ
اللَّحْمِ، فَصَرَبُونِي وَكَادُوا يَنْتَلُونَنِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَمَسِكُوا عَنْهُ حَتَّى تَأْتِيَكُمْ شَرَابُكُمْ
فَأَنَّهُ لَا يَشْرَبُ، فَلَمَّا أَتَوْا بِالشَّرَابِ قَالُوا: اشْرَبْ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي غَلَامٌ دَيْرَانِي وَإِنَّ
الدَّيْرَانِي لَأَيُّ شَرَبُونَ الْحَمَزَ، فَشَدُّوا عَلَيَّ وَ لَرَادُوا قَتْلِي، فَقُلْتُ هَمْ: يَا قَوْمُ لَا تَضْرِبُونِي
وَلَا تَنْتَلُونِي فَإِنِّي أُرِيدُ لَكُمْ بِالْمُؤَدَّةِ فَأَنْزَلْتُ لِوَادِعِهِمْ فَأَخْرَجَنِي وَ بَاغَنِي بِتِلْكَ الْوَادِعَةِ
بِزَيْمٍ مِنْ زَعْلَى يَهُودِي قَالَ: نَسَأَ لِي عَنْ يَمَنِي فَأَخْبَرْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: أَيْشَ لِي دَنْبٌ إِلَّا أَنِّي
أُحِبُّتُ مُهْدَأً وَ وَصِيَّةً، فَقَالَ الْيَهُودِي: وَإِنِّي لَا يَنْبَغُكَ وَ أَتُبْعُ مُهْدَأً، ثُمَّ أَخْرَجَنِي إِلَى
خَارِجِ دَارِهِ وَ إِذَا زَهْلٌ كَثِيرٌ عَلَى بَابِهِ، فَقَالَ: وَ اللَّهُ يَا زَوْجِي لَنَنْ أَصْبَحْتُ وَ لَمْ نَتَقُلْ هَذَا
الرَّهْلُ كُلُّهُ مِنْ هَذَا الْمَوْجِعِ لَأَقْتُلَنَّكَ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أَهْلِي طَوْنٌ لِيَقْبَلُنِي فَلَمَّا أَهْلَقَنِي الثَّعْبُ

آنها گفتم: آیا طعام و شراب مرا می دهید تا من هم خدمت شما را به جا آورم؟
گفتند: آری، چون خواستند غذا بخورند گوسفندی را بسته و آن را زدند تا مُرد و
بخشی از آن را کباب و بخشی دیگر را پزیران کردند و من از خوردن آن پیا کردم،
گفتند: بخور، گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان گوشت نمی خورند، آن
قدر مرا کنگ زدند که نزدیک بود بمیرم، یکی از ایشان گفت: دست از او بدارید
تا شرابان بپاید که او نخواهد نوشید و چون شراب را آوردند گفتند: پوش
گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان خمر نمی نوشند، پس بر من حمله
آورده و می خواستند مرا بشکنند، گفتم: ای قوم مرا نزنید و نکشید که به پندگی شما
اعتراف می کنم و برده یکی از آنها شدم و او مرا برد و به یک یهودی به سبب
درهم فروخت، او از داستان من پرسید و من او را آگاه کردم و گفتم: من گناهی
ندارم جز آنکه دوستدار محمد و جانشین اویم، یهودی گفت: من تو و محمد را
دشمن می دارم و مرا به بیرون خانه اش برد و یک تُلُ ریگ در مقابل خانه اش
بود و گفت: اگر تا صبح این ریگها را از اینجا بر نداری و به جای دیگر نبری بو
را خواهم کشت و من هم شروع کرده و تمام شب بدان کار مشغول شدم و چون

رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ حَبِيبْتُ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّتِي إِلَيَّ نَبِيَّيْهِ عَجَلُ
مَرْجِي وَارْحَنِي بِمَا أَنَا فِيهِ. فَجَبَّتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجَاءً فَقُلْعَتْ ذَلِكَ الرُّمْلُ مِنْ مَكَائِدِي-
الْمَكَانِ الَّذِي قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَلَمَّا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى الرُّمْلِ قَدْ تَمَلَّكَ كَلْمَةً. فَقَالَ: يَا زُورِبَةُ أَنْتَ
سَاحِرٌ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ فَلَاخِرَ جَنَّتِكَ مِنْ هَذِهِ الْقَرِيبَةِ لَيْلًا تَهْلِكُهَا. قَالَ: فَأَخْرَجَنِي وَبَاغَنِي مِنْ
اشْرَازٍ سُلَمِيَّةٍ فَأَخْبَتَنِي حَبَاتٍ شَدِيدًا وَكَانَ لَهَا حَائِطٌ. فَقَالَتْ: هَذَا الْحَائِطُ لَكَ كُلُّ مِثْلِهِ مَا
بُشْتُ وَهَبْتُ وَنَصَلْتُ.

قَالَ: فَبُشْتُ فِي ذَلِكَ الْحَائِطِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَبَيَّنَّا أَنَّا دَاثَ يَوْمٌ فِي الْحَائِطِ إِذَا أَنَا بِسَبْعَةِ
رَهْطٍ قَدْ أَتَيْتُهَا فَعَلَّيْتُهِمْ عِبَادَةً. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ مَا هُوَ لَا مَكْلَهُمْ أَنْ يَبْدُلُوا لِي كُنْ فِيهِمْ نَبِيًّا
قَالَ: فَأَتَيْتُهَا حَتَّى دَخَلُوا الْحَائِطَ وَالْعِبَادَةُ تَسِيرُ مَعَهُمْ. فَلَمَّا دَخَلُوا إِذَا فِيهِمْ رَسُولُ-
اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ عَقِيلُ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْرَةُ بِنْتُ-
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ. فَدَخَلُوا الْحَائِطَ^(۱) فَجَنَّتُوا يَتَنَازَلُونَ مِنْ خَشْفِ الثَّغْلِ وَ

بسیار خسته شدم دسها را به آسان بلند کرده و گفتم: بار اها! نو محمد و وصیبت
را محبوب من ساختی. پس به حق منزلت او گشایش مرا برسان و مرا از این
گرفتاری برهان. خدای تعالی بادی فرستاد و آن تل زریک را از آنها کند و به آن
مکانی که یهودی گفته بود برد. چون صبح شد یهودی دید که همه رهگها منتقل
شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من غی دایم پس تو را از این فریه
بیرون می کنم تا آن را نابود نسازی. گوید: مرا بیرون برد و به یک زن سلمی
فروخت او به من عیبت فراوانی ابراز می کرد و باغی داشت و گفت: این باغ از آن
نو باشد هر قدر می خواهی از آن بخور و هر قدر می خواهی ببخش و صدقه بده
گوید: تا مدتی که خدا خواست در آن باغ بودم و روزی دیدم که هفت نفر
آمدند و ابری بر آنها سایه افکنده است، با خود گفتم: همه اینها پیامبر نیستند اما
پیامبری در میان آنهاست گوید: آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان
می آمده چون آمدند در میان آنها رسول خدا و امیرالمؤمنین و ابوذر و مقداد و
عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب^(۱) و زید بن حارثه بودند داخل باغ

۱- در بعضی کتب از ابراهیم عقیل بنی المطلب و شهید، حرّازی و غیره و لا یکن اجتماع عسل و حمزه و ابراهیم
بنی المطلب، و الاصل صحیف در سالی الکلام در آخر الباب.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ هُمْ: كُلُوا الْحَنَفَ وَلَا تَقْبِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَيْئًا، فدخلت على
مولاي فقلت لها: يا مولاي هي لي طبقة من رطب، فقالت: لك بيضة أطباي، قال:
فجئت فحملت طبقة من رطب، فقلت في نفسي: إن كان فيومي نبي فإني لأأكل الصدقة،
وأأكل الهدية، فوضعتها بين يديه، فقلت: هذه صدقة فقال رسول الله ﷺ: كُلُوا وَ
أَمْسِكْ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمطلب، وَ قَالَ
لِزَيْدٍ: شُدْ يَدَكَ وَ كُلْ فقلت في نفسي هذه غلامه، فدخلت إلى مولاي فقلت لها: هي لي
طبقة آخر، فقالت: لك بيضة أطباي، قال: فجئت فحملت طبقة من رطب فوضعتها بين
يدي فقلت: هذه هدية، فمد يده وَ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ كُلُوا، وَ عَدَّ الْقَوْمَ جَمْعًا أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا،
فقلت في نفسي هذه أنصاف غلامه، قال: فبينما أنا أدور خلفه إذ حانت من النبي ﷺ
النبأته، فقال: يا زوزية نطلب خاتم النبوة، فقلت: نعم، فكشفت عن كتفني فإذا أنا بخاتم
النبوة منحوت بين كتفني عليه شعرات قال: لَسَقَطَتْ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

شدند و از خرماهای باد ریز می خوردند و پیامبر به آنها می فرمود: باد ریزها را
بخورید و ضرری به صاحبان آن نرشد. من نزد خاتم خود رفتم و به او گفتم: ای
خاتم! طبق خرماي نازه به من ببخش او او گفت: شش طبق از آن تو باشد آدم
و طبق رطب برگرفته و با خود گفتم: اگر در بین ایشان پیامبری باشد از صدفه
نمی خورد بلکه از هدیه تناول می کند طبق را مقابل او گذاشتم و گفتم: این صدفه
است. رسول خدا ﷺ فرمود: بخورید: اما رسول خدا و امیر المؤمنین و عقیل
این ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب اسماک کردند و حضرت به زید فرمودند:
دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این علامتی است و هر خاتم خود وارد شده و
گفتم: طبق دیگر به من خرما ببخش او او گفت: شش طبق از آن تو باشد. گریه:
آدم و طبق رطب برگرفته و در مقابل او نهادم و گفتم: این هدیه است دست
دراز کرد و فرمود: بسم الله بخورید و همه دست دراز کرده و خوردند. با خود
گفتم: این هم علامتی است. در این بین که پشت سر او دور می زدم به ناگاه به من
التفات دوستانه ای فرموده و گفتند: ای روزبه! خاتم نبوت را می جویی؟ گفتم:
آری، او رداء از شانه خود برگرفت و ناگاه چشمم به مهر نبوت افتاد که بین دو

اَقْلَمَهَا، فَقَالَ لِي: يَا رُوَيْدِيهِ ادْخُلِي إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَقُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: نَبِّعِينَا هَذَا الْعَلَامَ؟ قَدْ خَلَّتْ قُلُوبُهَا: يَا مَوْلَانِي إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: نَبِّعِينَا هَذَا الْعَلَامَ؟ فَقَالَتْ: قُلْ لَهُ: لَا أَبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعِينَ نَخْلَةً مِائَتِي نَخْلَةً مِنْهَا حُمْرَاءُ وَ مِائَتِي نَخْلَةً مِنْهَا خُمْرَاءُ. قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: وَمَا أَهْوَنَ مَا سَأَلْتُ، ثُمَّ قَالَ: قُلْ يَا عَلِيٍّ مَا يَجْعَلُ هَذَا النَّوْى كُلَّهُ فَجَنَعَهُ وَأَخَذَهُ فَقَرَسَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِسْمِئْهِ قَسَاوَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَلَغَ أَجْرَهُ حَتَّى خَرَجَ النَّخْلُ وَلَحِقَ بِلَعْنَةٍ بِلَعْنًا، فَقَالَ لِي: ادْخُلِي إِلَيْهَا وَ قُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: خُذِي شَيْئَكَ وَادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئًا قَالَ: قَدْ خَلَّتْ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ ذَلِكَ لَهَا، فَخَرَجَتْ وَنَظَرْتُ إِلَى النَّخْلِ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعِينَ نَخْلَةً كُلُّهَا حُمْرَاءُ. قَالَ: فَهَمَزَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَعَ جَنَاحَيْهِ عَلَى النَّخْلِ فَصَارَ كُلُّهُ أَصْفَرًا، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: قُلْ لَهَا: إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لَكَ: خُذِي شَيْئَكَ وَادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئًا، قَالَ: قُلْتُ لَهَا

کشف او بود کمی هم مو بر آن قرمز داشت، پس بر پای رسول خدا افتادم و بر آن بوسه می زدم. بعد از آن فرمود: ای روزه‌ها به نزد این زن برو و بگو محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ آمدم و گفتم: ای خانم من! محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ گفتم: به او بگو، تو را به چهارصد نخله می فروشم که دویست نخله آن زرد و دویست نخله دیگر سرخ باشد. گوید: به نزد پیامبر آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: چه خواسته آسانی! سپس فرمود: ای علی! برخیز و همه هسته ها را جمع کن، آنها را گرفت و کاشت، سپس فرمود: آنها را آب بده و امیرالمؤمنین آنها را آب داد و هنوز به آخر آنها نرسیده بود که نخلها بیرون آمد و سر به هم داد. آنگاه به من فرمود: بر او وارد شو، بگو محمد بن عبدالله می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: بر او وارد شدم و آن را بدهو گفتم، او نیز بیرون آمد و به نخلها نگرید و گفت: به خدا تو را نفروشم جز به چهارصد نخلی که همه آنها زرد باشد. گوید: جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالهای خود را بر نخلها کشید و همه آنها زرد شد گوید: سپس به من فرمود به آن زن بگو که محمد می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: آن گفتم و آن زن گفت: به خدا یکی از این درختها از محمد و از

ذَٰلِكَ، فَقَالَتْ: زَاهُو تَخْلَعُ مِنْ هَٰذِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَمِنْكَ، فَقُلْتُ لَهَا: وَاللَّهِ تَبِعُوا رَاجِدٌ مَعَ مُحَمَّدٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَ فِيهِ. فَأَعْتَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ سَتَانِي سَلَمَانَ.

فَالْتَمَسْتُ هَٰذَا الْكِتَابَ - (ع) - كَانَ اسْمُ سَلَمَانَ وَرُوبَةُ بَنِ خَشْبُودَانَ وَ مَا سَجَدَ قَطُّ بِطُلُعِ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا كَانَ يَسْجُدُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَانَتْ الْبَيْلَةُ الَّتِي أَمَرَ بِالصَّلَاةِ إِلَيْهَا شَرْعِيَّةً وَ كَانَ أَتْرَافُهُ يَطْلُبَانِ أَنَّهُ إِنَّمَا يَسْجُدُ بِطُلُوعِ الشَّمْسِ كَمَا يَكُونُ. وَ كَانَ سَلَمَانُ وَصِيَّ وَصِيِّ عِيسَى (ع) فِي آدَامَ مَا حُوِّلَ إِلَى عَنِ النَّهْثِ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةُ مِنَ الْمُعْصُومِينَ. وَ هُوَ «أَبِي» (ع) وَ قَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ أَنَّ «أَبِي» هُوَ أَبُو طَالِبٍ. وَ إِنَّمَا اِلْتِبَاسُ الْأَمْرِ بِهِ. لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) سَلَلَ عَنْ أَبِيهِ أَوْصِيَاءَ عِيسَى (ع) فَقَالَ: «أَبِي» فَصَلَفَهُ النَّاسُ وَ قَالُوا: «أَبِي» وَ يَمَالُ لَهُ: «بُرْهَةٌ» أَيْضًا.

تو در نزد من محبوبتر است و من نیز بدو گفتم که خدا یک روز با محمد بودن نزد من محبوبتر است از تو و آنچه تو داری. رسول خدا ﷺ مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان نامید (۱).

شیخ صدوق (ع) - می گوید: اسم سلمان روبرو فرزند خشبودان بود و هرگز به مطلع آفتاب سجده نکرد بلکه سجده او برای خدای تعالی بود اما قبله ای که بود بدان سو غار گزارد شرقی بود و پدر و مادر او می پنداشتند که مانند آنها به مطلع آفتاب سجده می کند و سلمان وصی و وصی عیسی (ع) بود که آنچه پدر سپرده شده است به آخرین اوصیای معصوم برساند که او «أَبِي» (ع) بود و بعضی گفته اند: که «أَبِي» ابوطالب است اما امر بر آنها مشتبه شده است. زیرا از امیرالمؤمنین (ع) از آخرین وصی عیسی (ع) پرسش شد فرمود: «أَبِي» و مردم

۱ - کتاب فی السماع، و فی بعض النسخ «أَبِي»

۲ - توضیحاً اشاره می شود که علیل در جنگ بدر در سیاه مشرکین بوده و اسیر شده است و آزاد شده اند و بواسطه فدیه ای برده است که عکس بن عبدالطلب پرداخته است. علیل تا قبل از صلح حدیبیه با مشرکین بود ولی قبل از صلح ایمان آورد و اتفاقاً جزو سیدالشهدا در جنگ بدر شهید شده و عقیل را در اس فاصله زمانی ندیده بوده است و اتفاقاً سالیان درسی (ع) را گفته اند که دو پدر حاضر بوده و در غروة الحزب با مشرکت او مسلمانی به حذر خود پرداختند بنابراین ظاهراً باید نیز گفته ساسکی باشد که علی بن مهزیار از پدری که از اهل کتاب ←

﴿ باب ۱۰ ﴾

« (في خبر قس بن ساعدة الإيادي) »

ز مثل قس بن ساعدة الإيادي في علمه وجهته. كان يعرف النبي ﷺ و ينتظر ظهوره ويقول: إن في ديننا خيراً من الدين الذي أئتم عليه. وكان النبي ﷺ يزعم عليه ويقول: بخسر يوم القيامة أمة وخذ.

۱- حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله. عن أحمد بن محمد بن عيسى. عن الحسن بن محبوب. عن الفلاح بن زريق. عن محمد بن مسلم. عن أبي جعفر عليه السلام قال: «بينا رسول الله ﷺ ذات يوم ببناء الخبنة يوم القتيح مكة إذ أقبل إليه وفد فسلموا عليه. فقال رسول الله ﷺ: من القوم؟ قالوا: وفد بکر بن وائل. قال: فهل عندكم علم من خبر قس بن ساعدة الإيادي؟ قالوا: نعم يا رسول الله. قال: فما فعل؟ قالوا:

أن را نصحب کرده و گفتند: «آی» و به او «برده» نیز می گفتند.

باب ۱۰

خبر قس بن ساعدة ایادی

و فردی مانند قس بن ساعدة ایادی که عالم و حکیم بود پیامبر اکرم ﷺ را پیش از ولادتش می شناخت و منتظر ظهور او بود و می گفت: خدا را دینی است که از دین شما بهتر است و پیامبر اکرم نیز برای او طلب رحمت می کرد و می فرمود: او در روز قیامت به تنهایی مانند امتی محشور می شود.

۱- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در فتح مکه یک روز رسول خدا ﷺ کنار خانه کعبه بود که گروهی غایبانه بر او وارد شدند و سلام کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند: نمایندگان بکر بن وائل. فرمود: آیا از اخبار قس بن ساعدة ایادی آگاهی دارید؟

برده و به رایی شیده، از قرآن خود و داستان پردازی ضعه را نقل می کند و به امام موسی کاظم علیه السلام تسبیح می دهد و قطعاً حقیقت ندانود و ساختگی است و ساختگی بودن آن بر اهل خود پوشیده نیست شیخ صدوق علیه السلام در این کتاب خود فقه ها و داستانهای را نقل می کند که دشمن در خواننده ایجاد کرده باشد برای آگاهی از اخبار صحیح و همانگونه که اشاره می کند به هرچند که از این داستانها مستند می کند چون خود آن را داستان می داند.

مات. فَنَالِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْمَوْتِ وَ رَبِّ الْحَيَاةِ. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ. كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قَسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ وَ هُوَ يَشُوقُ عِكَاطَهُ عَلَى حِمْلٍ لَهُ أَخْزَرُ وَ هُوَ يَغْطِبُ النَّاسَ وَ يَقُولُ: «اجْتَمِعُوا أَيُّهَا النَّاسُ. فَإِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَأَلْبِسُوا فَإِذَا أَنْصَبْتُمْ فَاشْتَبِعُوا. فَإِذَا شَبِعْتُمْ لَمَعُوا. فَإِذَا وَغِيتُمْ فَاحْطَبُوا. فَإِذَا حَبَطْتُمْ فَاصْدُقُوا. أَلَا إِنَّهُ مِنْ عَاشِ مَاتَ. وَ مِنْ مَاتَ فَاتَ. وَ مِنْ فَاتَ فَلَيْسَ بِأَبٍ. إِنْ فِي الشَّيْءِ حَقَرًا وَ فِي الْأَرْضِ عَجْرًا. تَغْتَفُ مِنْ لَوْعٍ وَ جِهَادٍ مَوْضُوعٍ وَ نُجُومٍ تَمُورُ وَ لَبْلَبٌ يَدُورُ. وَ بِحَارٍ مَاءٍ [لَا] تَنْفُورُ. يَحْتَلِفُ لُحْسٌ مَا هَذَا يَلْقَبُ. وَ إِنْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا لَتَعْتَبَا. مَا لِي أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ فَلَا يَرْجِعُونَ. أَتَرَوْا بِالْفَنَاءِ قَائِمَاتُهَا؟ أَمْ لَمْ تُكُونُوا أَقْنَامُوا؟ يَحْتَلِفُ قَسٌّ عَيْنًا عَجَبٌ كَاذِبُهُ إِنْ بَشَرٌ وَ هُنَا هُنَّ خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَجَعَ اللَّهُ قَسًا يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً زَعْدَةً.

گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: چه می کند؟ گفتند: از دنیا رفته است. فرمود: سبب خدائی را که هر روز دگر موت و حیات است، هر شخص طعم مرگ را می چشد. گویا قس بن ساعده ایادی را می بینم که در بازار عکاظ بر سر سرح موی خود است و برای مردم خطبه می خواند و می گوید: ای مردم! گرد آنید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گویش دهد و چون گوش دادید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید و چون حفظ کردید باور کنید. آگاه باشید هر که زندگی کرد خواهد مُرد و هر که مُرد از دست می رود و هر که از دست رفت دیگر نمی آید. در آسمان خبر و در زمین عبرتهائی است. سق است برافراشته شده و گهواره ای است نهاده شده و ستارگانی در حرکت و شبی در جرخش و دریاهاى آبی که فرو نمی رود. قس سوگند باد می کند که اینها باز به بیست و در وای اینها امر شگفتی است. چرا مردم را می بینم که می روند و باز نمی گردند؟ آیا اقامت در آنها را پسندیده و در آنها رحل اقامت افکنده اند؟ یا در آنها رها شده و خوابیده اند؟ قس سوگند یاد می کند که خدا را دینی است که از دین شما بهتر است. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خدا قس را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهایی به مانند آثنی محشور می شود. فرمود: آبا

قَالَ: مَنْ فِيكُمْ أَخَذَ بِخَيْسٍ مِنْ بَعْرِهِ شَيْئًا؟ فَقَالَ نَعُضُّهُمْ. فَمَعَتْهُ يَقُولُ:

فِي الْأَوَّلِينَ الدَّاهِبِ ————— سَيِّئِ مِنَ الْقُرُونِ لَنَا بِصَائِرِ
لَمَّا زَانَيْتُ مُوَارِدَ ————— بِلَمُوتِ نَيْسٍ لَهَا مُنْصَاوِرِ
وَزَانَيْتُ قَوْمِي نَحْوَهَا ————— تَقْضِي الْأَكَابِرِ وَالْأَصَاغِرِ
لَا يَزْجِعُ الْمَاضِي إِلَيَّ ————— سَيِّئِ وَلَا مِنَ الْبَاقِي غَايِرِ
أَتُبْنِتُ أَيْ لَا نَحَا ————— لَقَدْ عَيْتُ صَارَ الْقَوْمُ صَائِرِ

و بلغ من جنگه قس بن ساعده و متفرقیه آن شهر بیت که آنشال من یلوم علیه من ایاد من جنگه و یعضی الیه سقعه.

۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّخَالِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَبِيهِ أَنَّ زُلْدًا مِنْ إِبَادِ قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُمْ عَنْ جَنْمِ قَسِ بْنِ سَاعِدَةَ

در میان شاکی هست که از آستار او بداند یکی از آنها گفت: من از او شنیدم که می گفت:

آنان که شدید سوی عقبی هستند برای ما بصائر
آن کس که درآمده است بر موت از آن به برون نگشت صادر
دبدم همه را به جانب مرگ رفتند اکابر و اصاغر
آنان که شدند باز نایند آنان که نرفته اند صابر

من نیز بقین روم بدان مو

جریخ است بر این مدار دایر

حکمت قس بن ساعده و معرفت او به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم از کسانی که از قبيلة ایاد بر آن حضرت وارد می شدند از حکمت های قس پرسش می کردند و به آن گوش فرامی دادند.

۲ - هشام از پدرش روایت کند که غایندگانی از قبيلة ایاد بر رسول خدا ﷺ وارد شدند و آن حضرت از حکمت های قس بن ساعده پرسش

فَعَالُوا، قَالَ قَسٌّ،

يَا تَائِعِي الْمَوْتِ وَالْأَمْوَاتِ فِي جَدَّتِ عَلَيْنَهُمْ مِنْ بَقَايَا بُرْهَمِ خَزُونِ ۱
 دَغْهَمُ فَإِنَّ هَمْ تَزْمًا يَصَاحُ بِهِمْ كَمَا يُنَبِّئُهُ مِنْ نَوْمَانِهِ الصَّيْقُ ۲
 مِنْهُمْ عُرَاءُ وَ مِنْهُمْ فِي تَقَائِمِهِمْ مِنْهَا الْجَدِيدُ وَ مِنْهَا الْأَوْرَقُ الْحَلِيقُ ۳
 حَقٌّ يَفُودُوا بِحَالٍ غَيْرِ خَالِيَتِهِمْ خَلَقَ جَدِيدٌ وَ خَلَقَ بَعْدَهُمْ خَلِيفُوا
 مَطَرٌ وَ نَبَاتٌ، وَ آبَاءُ وَ أَشْهَاءُ، وَ ذَاهِبٌ وَ آتٍ، وَ آهَاتُ فِي أَثَرِ آهَابٍ، وَ أَلْوَاتُ بَعْدَ
 أَلْوَابٍ، سَوَةٌ وَ ظِلَامٌ، وَ لَيَالٍ وَ أَيَّامٌ، وَ فَقِيرٌ وَ غَنِيٌّ، وَ سَعِيدٌ وَ شَقِيٌّ، وَ تَحْسِبُ وَ مُسِيءٌ،
 نَبَأٌ لَأَرْيَابِ الْغَفْلَةِ، لِيُضِلَّ عَنْ كُلِّ عَامِلٍ غَفْلَةً، كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ وَاجِدٌ، لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَ لَا
 وَالِدٍ، أَعَادُ وَ أَعْدَا، وَ إِلَيْهِ الْمَقَابُ غَدَاً.

وَ أَلَا بَعْدُ يَا مُتَفَقِّرُ إِيَّادُ أَيْنَ قُوَّةٌ وَ عَاةٌ؟ وَ أَيْنَ الْآبَاءُ وَ الْأَجْدَادُ؟ أَيْنَ الْحَسَنُ الَّذِي لَمْ

فرموده گفتند: قس می گوید

۱- ای خواننده مرگ آمده ها در گورند و بر تن آنها از بقیه اثاث زندگی همان یارده کنه است.

۲- آنها را فروگذار که ایشان را روزی است که بر آنها فریاد کنند و از خواب برخیزند همچنان که بیهوش از خوابها بیدار شود.

۳- بعضی از ایشان عریانند و بعضی دیگر در جامه های خود و بعضی از آن جامه ها جدید و نو است و بعضی دیگر تنگه تنگه و کهنه

۴- تا آنگاه که به حال غیر حالت خود برگردند آفرینشی نو و خلقی که بعد از ایشان آفریده می شوند.

باران است و نبات، پدران و مادران، رونده و آینده، آیی به دنبال آیات و اموائی بعد از اموات، روشنی و تاریکی و شبها و روزها و فقیر و غنی و سعید و شقی و نیکوکار و بدکار، خبری برای غافلان باید که هر عاملی عملش را اصلاح کند، چنین نیست، بلکه او خدای یکتاست. نه مولود است و نه والد، اعاده می کند و آغاز می نماید و فردا بازگشت به سوی اوست.

اما بعد، ای گروه ایاد! نمود و عاد کجایند؟ و آباء و اجداد کجا هستند؟ آن

بُشَكَرَ وَالصَّبِيحُ الَّذِي لَمْ يَنْقَمْ، كَلَّا وَرَبُّ الْكُفَّةِ لَيُعَوِّدُنَّ مَا بَدَأَ، وَلَئِنْ ذَهَبَ يَوْمٌ لَيُعَوِّدُنَّ يَوْمٌ.

وَهُوَ قُسٌّ بْنُ سَاعِدَةَ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ زُهْرٍ بْنِ إِبَادٍ بْنِ نَزَارٍ، أَوَّلُ مَنْ أَمِنَ بِالْبَيْتِ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَأَوَّلُ مَنْ تَوَكَّأَ عَلَى عَصَا، وَيُقَالُ: إِنَّهُ عَاشَ سِتِّينَ سَنَةً، وَكَانَ يَعْرِفُ النَّبِيَّ ﷺ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَيُبَشِّرُ النَّاسَ بِخُرُوجِهِ، وَكَانَ يَسْتَقْبِلُ الْمَغْتَبَةَ وَبَأْمُرَ بِهَا فِي جَلَالٍ مَا يُعْطَى بِهِ النَّاسُ.

۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ دِهْنَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْنِ سَابِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَمَعَ قُسٌّ بْنُ سَاعِدَةَ وَلَدَهُ فَقَالَ: يَا ابْنُ الْمَعَاءِ نَكْنِبُكَ الْبَقْلَةَ وَتُزْوِيهِ الْمُدْفَنَةَ، وَ مِنْ عَمْرِكَ شَيْئًا قَعْمِي مِثْلُهُ، وَ مِنْ طَلْعِكَ وَجَدٌ مِنْ بَطْلِيئَةٍ، مَنِ عَدَلْتُ عَلَى نَفْسِكَ عَدَلْتُ عَلَىكَ مِنْ قَوْلِكَ، فَإِذَا نَهَيْتَ عَنْ شَيْءٍ قَابَضَهُ بِنَفْسِكَ، وَلَا تَجْتَمِعْ مَا لَا تَأْكُلُ.

نیکی که مورد تقدیر و سپاس واقع نشد کجاست؟ و آن زشنی که نعمت و بلا در پی نداشت که دبد؟ چنین نیست، به خدای کعبه آنچه آغاز شد دوباره عود می کند و اگر روزی برود، روزی دیگر باز می گردد.
و او قسّ فرزند ساعده فرزند حذافه فرزند زهر فرزند ایاد فرزند نزار است او بن کسی که از جاهلیت به فضاوت ایمان آورد و اولین کسی که به عصا تکیه زد، و می گویند او شصت سال زیست و پیامبر اکرم ﷺ را به اسم و نسب می شناخت و مردم را به قیام او بشارت می داد و به تقیه عمل می کرد و به مردم در ضمن مواظبتی بدان دستور می داد.

۳ - عبدالله بن عباس از پدرش نقل کند که گفت: قسّ بن ساعده فرزندانش را گرد آورد و گفت: برای شکم باغلاتی سس است و شیر آمیخته با آب هم آن را سیراب می کند، هر که مو را به چیزی سرزنش کرد در خودش هم مانند آن هست و هر کس به تو ظلم کند، ظالمی بدو ظلم خواهد کرد، اگر بر نفست عدالت ورزی، مافوق نیز بر تو عدالت ورزد، آنگاه که خواستی از چیزی نهی کنی از خود آغار کن و چیزی را که نمی خوری گردآوری مکن و چیزی را که محتاج آن

وَلَا تَأْكُلْ مَا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ. وَإِذَا اضْطَرَّتْ فَلَا يَكُونُ كَثْرَتُهُ إِلَّا بِفُلْكَ. وَكُنْ غَنًّا أَلْبَسَ.
مُشْتَرِكُ الْفَقْرِ تَسُدُّ قَوْمَكَ. وَلَا تُشَاوِرَنَّ مَشْغُورًا وَإِنْ كَانَ حَازِمًا. وَلَا جَانِبًا وَإِنْ كَانَ
فَهْمًا. وَلَا مَذْعُورًا وَإِنْ كَانَ نَاصِحًا. وَلَا تُصَغِّرَنَّ فِي عَيْنِكَ طَوْقًا لَا يَهْكُنُكَ نَزْعُهُ إِلَّا بِهَيْبَتِ
نَفْسِكَ. وَإِذَا خَاصَمْتَ فَأَعِدْ. وَإِذَا قُلْتَ فَأَقْنِصْ. وَلَا تُشَوِّدَنَّ أَحَدًا بِبَيْتِكَ وَإِنْ
كَوْنَتْ قَرَابَتُهُ. فَإِنَّكَ إِذَا قَعَلْتَ ذَلِكَ لَمْ تَزَلْ وَجَلًا وَكَانَ الْمَشْوَدُّ بِالْحَبَارِ فِي الْوَفَاءِ
بِالْفَهْمِ. وَكَانَتْ لَهُ عَهْدًا مَا بَقِيَ. فَإِنْ جُنَّ عَلَيْكَ كُنْتَ أَوْلَى بِذَلِكَ. وَإِنْ دَفَى كَانَ
الْمَشْوَدُّ دُونَكَ. عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّهَا تَكْثُرُ الْخَطِيئَةَ.

لَكَانَ قَسْرٌ لَا يَشْتَرِيعُ دَيْنَهُ أَحَدًا وَكَانَ يَتَكَلَّمُ بِمَا يَجْنِي مَخْذَا عَلَى الْقَوْمِ وَلَا
يَشْتَدُّ رُكَّةً إِلَّا الْخَوَاصُّ.

نیستی بخور. اگر خواستی چیزی را ذخیره سازی. آن عملت باشد. اگر
می خواهی آغای قومت باشی خرجت را بر دیگران منه. اما تروست را با آنان در
میان نه. با کسی که مشغول است مشورت مکن اگر چه حاذق باشد. و با گرسنه
مشورت مکن گرچه فهم باشد. و با نرسو مشورت مکن گر چه ناصح باشد. و
طوبی بر گردنت مینداز که جز با مشقت نتوانی آن را برداری. چون دشمنی می کنی
عدالت بورز و در گفتار میانه رو باش و را از دهن خود را به امانت نزد کسی
مگذار گرچه خویشاوند نزدیک باشد که اگر چنین کردی پیوسته هراسناک
خواهی بود. و امانتدار مختار است که وفا کند و یا تخلف ورزد و تا زنده ای او را
بنده ای. اگر بر تو جنایت کند تو خود چنین کرده ای و اگر وفا کند مدحش از آن
تو نیست. و بر نو باد صدقه دادن که آن کفاره گناهان است.

و قس را ز دینش را به احدی نمی سپرد و به گونه ای سخن می گفت که معنای
آن بر عوام مخفی بود و فقط خواص معنای آن را درک می کردند.



﴿باب ۱۱﴾

* (فی خبر تبع) *

وَ كَانَ تَبِعُ الْمَلِكِ أَيْضاً بَرّاً عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ وَ انْتَهَرَ خُرُوجَهُ بِأَمْرِهِ قَدْ وَفَّعَ إِلَيْهِ
خَبْرَهُ، قَعْرَفَهُ أَنَّهُ سَتَبْخَرُ مِنْ مَكَّةَ نَبِيٌّ يَكُونُ مَهَاجِرَتُهُ إِلَى بَرْبٍ.

۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّمَّازُ،
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَبَانَ وَرَقَعَةَ: أَنَّ
تَبِعاً قَالَ فِي مَنبَرِهِ:

حَقُّ أَنَابِي مِنْ قُرَيْشَةٍ عَالِمٍ	جَبْرُ قَعْرَفَةٍ فِي الْيَهُودِ مَسْمُومٍ
قَالَ ارْذَحِرْ عَنْ قَرِيْبَةٍ غَضْبَوِيَّةٍ	لِبَنِي مَكَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ مُتَعَدِّ
قَلْبُوتِ غَلْمٍ غَلَمٍ مُتَرَبِّ	وَ تَرْكُوتِهِمْ لِعِقَابِ يَوْمِ تَرْجُدِ
وَ تَرْكُوتِهَا لِي أَوْجُو عَفْوَةٍ	يَوْمَ الْحِسَابِ مِنَ الْجَنَّةِ الْمَوْجِدِ

﴿باب ۱۱﴾

خبر تبع پادشاه بن

تبع پادشاه بن نیز از کسافی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می شناخت و منتظر
پیام او بود، زیرا خبر آن بدو رسیده بود و می دانست که به زودی پیامبر از مکه
ظهور کرده و به برب مهاجرت خواهد کرد.

۱- ابان در حدیثی مرفوع گوید: تبع در مسبر پیامبر اکرم از مکه به مدینه
این اشعار را سروده است:

تا آنکه در آمد از فریظه
حبری علمی عظیم سود
گستا که برو از آن دباری
کو جانب حق نگست مهتد
من نیز در آمدم ز مکه
تا باز رسد عذاب سرمد
امید من از خدای عفو است
آن روز که هست نار موقد

وَلَقَدْ تَرَكْتُمْ لَهُ بِهَا مِنْ قَوْمِنَا
تَقَرُّا يَكُونُ النُّصْرُ فِي أَغْلَابِهِمْ
مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنْ يَتَنَا ظَاهِرًا
فَالُوا بِمَكَّةَ بَيْتَ مَالٍ دَانٍ
فَأَزْدَتْ أَشْرًا حَالًا رَبِّي دُونَهُ
فَتَرَكْتُ مَا أَمْلَكْتُهُ لِيَبْلُغَ لَهْمُ
تَقَرُّا أُولَى حَسَبٍ وَ يَمْنُ بَحْمَدُ
أَرْجُو بِذَلِكَ ثَوَابَ رَبِّ مُحَمَّدٍ
فِي فِي بَطْعَاءِ سَكَّةَ بَلْعَدُ
وَ كُنُوزُهُ مِنْ لَوْلُو وَ زَبْرَجِدِ
وَ اللَّهُ يَذْفَعُ عَنْ خَرَابِ الْمَسْجِدِ
وَ تَرَكْتُهُمْ مَثَلًا لِأَهْلِ الْمُشْهَدِ

* * * *

قال أبو عبد الله عليه السلام: قد أخبرني أنه سيخرج من هذو - يعني مكة - نبي يكون
مهاجرة إلى يثرب، فأخذ قوما من النسي فأنزلهم مع اليهود ليصودوا إذا خرج وفي

باقی بنهادمی تنفی جید
جمعی که به راه حق در آیند
هرگز نبود در حکایت که به یزید
گفتند به مکه بیت مالی است
آکنده ز لؤلؤ و زبرجد
گفتم که کنم عزم ایشان
لیکن نکند اراده ایزد
من تارک آن گروه از آن رو
عبرت بشود به اهل مشهد

* * * *

امام صادق علیه السلام فرمود: او خبر داده است که از این شهر پیامبری ظهور
خواهد کرد که به یثرب مهاجرت خواهد کرد. به همین جهت گروهی از مردم یمن
را با یهودیان در آنجا سکنی داد تا آنگاه که مبعوث شود او را یاری کنند و در این

ذَٰلِكَ يَقُولُ:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدَ أَنَّهُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ بَارِي السَّمِ
فَلَوْ مَدُّ عُنُقِي إِلَى عُنُقِهِ كُنْتُتُ وَذِيأُفَةً وَابْنُ عَمٍّ
وَ كُنْتُتُ عَذَاباً عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَ أَنْتَقِيمُ كَأْسَ حَنْطٍ وَ غَمٍّ

۲- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - عَنْ أَبِيهِ - عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ - عَنِ الزُّلَيْدِ بْنِ صَبِيحٍ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنْ تَبِعْنَا قَالَ لِلْأَوْسِ وَالْخَزَرَجِ: كُتُوبُهُمْ هُنَا حَتَّى يَخْرُجَ هَذَا النَّبِيُّ. أَمَّا أَنَا فَلَوْ أَدْرَكْتُكَ لَخَدَمْتُكَ وَ خَلَعْتُكَ مَقَةً».

۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْفُعَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عِكْرَمَةُ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: لَا تَقْسِمَنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَتَّبِعَ فَإِنَّهُ كَانَ مُشْبِهاً.

مرکز تحقیقات کاپی ویرانموسدی

بارہ گفته است:

گواهی مبدعم بر نفس احمد

که او از جانب رحمان رسول است

اگر عزم رسد بر عمر جانان

وزارت گر شود قسمت قبول است

به جانِ مشرکین باشم عذاب

از این رو خاطر آنان ملول است

۲- ولید بن صبیح از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: تبیح به دو قبیلہ اوس و خزرج سفارش کرد کہ همین جا باشید تا این پیامبر ظاهر شود۔ اما من اگر او را درک کنم ہدو خدمت می کنم و با او خواهم بود۔

۳- عکرمہ گفته است از ابن عباس شنیدہ ام کہ می گفت: امر تبیح بر شما مستحبہ نشود او مسلمان بود۔

﴿ باب ۱۲ ﴾

« (فِی خَبَرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَبِي طَالِبٍ) »

وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ أَبُو طَالِبٍ مِنْ أَغْزَبِ الْعُلَیَّاءِ وَ أَحَبِّهِمْ بِشَأْنِ النَّبِیِّ ﷺ وَ كَانَا یُكْتَمَانِ ذَٰلِكَ عَنِ الْجَهَّالِ وَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ .

۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رحمته الله قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانِ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي الْمُتَمِّمُ بْنُ عَشِيرٍ الْمُرَّزِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ غُفَلٍ الْمَدَنِيِّ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ بَرُصُ بْنُ بَقْبُؤِ الْمُطَّلِبِ فِرَاشَ فِي بَيْتِ الْكَتِفَةِ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ إِجْلَالًا لَهُ . وَ كَانَ بَنُوهُ يَجْلِسُونَ حَوْلَهُ عَقَى يَخْرُجُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ . فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ وَ هُوَ غِلَامٌ قَمِيصِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَى الْفِرَاشِ فَيُعْطِمُ ذَٰلِكَ عَلَى أَغْصَابِهِ . وَ يَأْخُذُونَ بِنَوَازِخِهِ فَيُجَوِّلُ لَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِذَا زَانَى ذَٰلِكَ مِنْهُمْ . دَعَا ابْنِي قَوْلَهُ إِنَّ لَهُ لِقِسَانًا عَظِيمًا إِنِّي أَرَى أَنَّهُ شَيْءٌ غَلِيبُكُمْ يَوْمَ وَ هُوَ شَيْءٌ كَثِيرٌ . إِنِّي أَرَى غُرَّتَهُ غُرَّةَ نَسْوَةِ النَّاسِ . ثُمَّ يَضْبَعُهُ لِيَجْلِسَهُ

باب ۱۲

خبر عبدالمطلب و ابوطالب

عبدالمطلب و ابوطالب از همه دانشمندان به مقام پیامبر اکرم ﷺ دانانر بودند. اما آن را از جهال و اهل کفر و ضلال پنهان می داشتند.

۱ - عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که می گفت: در سابه خانه کعبه مستندی برای عبدالمطلب می انداختند و او بر آن می نشست و به خاطر اکرام و احترام وی کسی بر روی آن مستند نمی نشست. فرزندان او همه در اطراف او می نشستند تا آنکه عبدالمطلب برخیزد و بیرون رود. اما رسول خدا ﷺ که کودک بود می آمد و روی آن مستند می نشست. این موضوع بر عموهایش گران می آمد و او را می گرفتند تا او را واپس برند و آنگاه که عبدالمطلب چنین می دید، می فرمود: پسر مرا وانهید، به خدا سوگند او را شانی بزرگ است و من می بینم روزی خواهد آمد که او سرور همه شما باشد. من در پیشانی او می بینم که بر همه مردم سروری کند. سپس او را بر می داشت و با خود بر آن مستند

اَمْعَةً) وَ تَمْسُحُ ظَهْرَهُ وَ يَمْسُكُهُ وَ يَقُولُ: مَا زِلْتُ قُبِلْتُ اَطْلَبُ مِنْهُ وَ لَا اُطَهِّرُ نَعْلَهُ. وَ لَا جَسَدَ اَلْبَنِ مِنْهُ وَ لَا اَطْلَبُ مِنْهُ. ثُمَّ يَتَقَبَّلُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَبْدَاللهُ وَ ابَاطَالِبَ لَأُمٌّ وَاجِدٌ، وَ يَقُولُ: يَا ابَاطَالِبُ إِنَّ هَذَا الْعَلَامَ لَفُشَانًا عَظِيمًا فَاحْفَظْهُ وَ اسْتَعِينِكْ بِهِ فَإِنَّهُ فَرْدٌ وَجِدٌ، وَ كُنْ لَهُ كَالْأُمِّ. لَا يَصِلُ إِلَيْهِ بَسْمٌ بِكَرْهُهُ، ثُمَّ يَجْعَلُهُ عَلَى عُنْتِهِ فَيَنْطَوِّفُ بِهِ أَسْبُوعًا، فَكَانَ عَبْدُالمُطَّلِبِ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ اللَّائِتُ وَ الْعُرَى فَلَا يَدْخُلُهُ عَلَيْهَا، فَلَمَّا مَثَّ لَهُ بَسْمٌ يَسْبِي مَائَةً أَمَةً بِأَلَاءِ ابْوَاهِ بْنِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، وَ كَانَتْ قَدِ عَثَّ بِهِ عَلَى الْأَهْوَالِ مِنْ بَنِي عَدُوٍّ، فَلَبَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ بِهَيْمًا لَا أَبَ لَهُ وَ لَا أُمٌّ، فَازْدَادَ عَبْدُالمُطَّلِبِ لَهُ رَفَقَةٌ وَ حِفْظًا، وَ كَانَتْ هَذِهِ حَالَهُ حَتَّى أَتَتْ كَتَّ عَبْدُالمُطَّلِبِ الْوَفَاءُ فَبَعَثَتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ مُحَمَّدٍ عَلَى صَدْرِهِ ذُو فَرْ فِي غَنَرَاتِ الْمَوْتِ وَ هُوَ يَتَكَبَّرُ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ يَقُولُ: يَا ابَاطَالِبُ انْظُرْ أَنْ تَكُونَ حَافِظًا لِهَذَا الْوَجِيدِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِمْ رَانِعَةً أَبِيهِ، وَ لَا ذَاتَ شَفْعَةٍ أُمِّهِ.

می نشانید و دستی به پشت او می کشید و او را می بوسید و می گفت: من هرگز بوسه ای به ابن خوبی و پاکیزگی ندیده ام و تنی به ابن نرمی و خوشبوی مشاهده نکرده ام، سپس رو به ابوطالب می کرد - زیرا عبدالله و ابوطالب از یک مادر بودند - و می فرمود: ای ابوطالب! برای این کودک شأن بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و بگانه است و برای او مانند مادر باشی، مبادا چیزی به بدش می آید به وی رسد، سپس او را برگردن خود می نهاد و هفت بار طواف می کرد. عبدالمطلب می دانست که او از لات و عزی بدش می آید و وی را با آنها مواجه نمی کرد و چون شش ساله شد مادرش آمنه در سرزمین ابواء که بین مکّه و مدینه است درگذشت، آمنه او را برای دیدار دانیایش که از بنی عدی بودند برده بود و رسول اکرم ﷺ بدون پدر و مادر گردید و عبدالمطلب نسبت به او مهربانتر و حافظتر شد و حال چنین بود تا وفات عبدالمطلب نزدیک شد، ابوطالب را فراخواند و در حالیکه محمد روی سینه اش بود و او در شکرات مرگ به سر می برد، می گریست و به ابوطالب می گفت: ای ابوطالب بنگر تا حافظ این یگانه باشی کسی که رانعه پدر استتاهم نکرده و مهر مادری نچسبیده: ای ابوطالب بنگر که او را نسبت به تن خود به مغزله جگرت بدانی، من همه فرزندانم

انظر يا أباطالب أن يكون من جنسك يتغزلك بحب قد ترضى بني كلهم وأوصبتك به لأنك من أم أبيه. يا أباطالب إن أدرت أنت أباك فاعلم أني كنت من أبصر الناس وأعلم الناس به. فإن استطعت أن تتبغض فافعل والنصرة بلسانك وتبذل ومالك. فأنك والله ستسودكم وتبذل ما لم يملك أحد من بني أبيي. يا أباطالب ما أعلم أحدًا من أبيك مات عنه أبوه على حال أبيه ولا أمه على حال أمه. فاحفظه لو خذته. هل قبلت وصيتي فيه؟ فقال: نعم قد قبلت. والله علي بذلك عهد. فقال عبدالمطلب: قد يذكرك الله. قد يذكرك الله. فصرخ يذو على يده. ثم قال عبدالمطلب: الآن خفف علي الموت. ثم لم يزل يتكلم. ويقول: أشهد أني لم أقبّل أحدًا من ولدي أطبت رجلاً مثلك ولا أحسن وجهًا مثلك. وبتشأن أن يكون قد بقي حق نذرك وماله. فأت عبدالمطلب وهو ابن ثمان سنين. فمسحه أبوطالب إلى نفسه لا يفارقه ساعة من ليل ولا نهار. وكان يتام عنه حتى لا ينفك عنه أحدًا.

را رها کرده و تنها سفارش او را به تو می کنم زیرا تو از مادر پدر او هستی. ای ابوطالب! اگر ایام او را درک کردی بدان که من از همه مردم به امر او بهیتر و آگاهتر بوده ام و اگر توانستی از او پیروی کن و او را با زبان و دست و ثروت باری نما، که او به خدا سرگند به زودی بر شما آقایی کند و سلطنتی باید که هیچ یک از اولاد پدرم نداشتند، ای ابوطالب! هیچ یک از پدرانت را نمی شناسم که پدرش چون پدر او و مادرش چون مادر او مرده باشند. او را به واسطه تنهاییش حافظ باش. آیا وصیت را درباره او پذیرفتی؟ ابوطالب گفت: آری پذیرفتم و خدا نیز بر آن گواه است. عبدالمطلب گفت: دست را به سوی من دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با یکدیگر دست دادند. سپس عبدالمطلب گفت: اکنون مرگ بر من آسان شد. سپس بی دربی محمد را می بوسید و می گفت: گواهی می دهم که هیچ یک از فرزندان خود را نبوسیده ام که از نو خوشبوتر و خوشروتر باشد و آرزو می کرد که در قید حیات باشد تا زمان او را درک کند و آنگاه که عبدالمطلب فوت کرد محمد بچه ای هشت ساله بود. ابوطالب او را همراه خود کرد و ساعتی از شبانه روز از او غافل نبود و در کنار او می خوابید و هیچ

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَرْكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَجَّارِ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بَكْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ابْنِ تَبَارٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ قَالَ: كَانَ بَوَصَّعُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ جَدُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرَاشٌ فِي ظِلِّ الْكَفَّةِ فَكَانَ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ بَنِي إِجْلَالَةَ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَيْهِ. فَبَذَلَتْ أَهْلُائِهِ يَتَوَخَّرُونَ. فَبَعَثُوا جَدَّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: دَعُوا ابْنِي. فَيَسْتَحْ عَلَى ظَهْرِي وَ يَقُولُ: إِنَّ لِابْنِي هَذَا لَشَأْنًا. فَبَعَثُوا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ وَ الشَّيْخَ ﷺ ابْنُ ثَمَالٍ سِنِينَ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَمَانٍ سِنِينَ.

۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ خَالِدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَهْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا طَالِبٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: بَشَا أَنَا نَأْتِمُ فِي الْحِجْرِ إِذْ رَأَيْتُ زَوْجًا هَالِكًا يَنْتَفِئُ كَاهِنَةٌ تُزْمِنُ وَ غُلٌّ مُطْرَفٌ خُرٌّ وَ جُبِّي تُضْرَبُ بِمِطْجَى فَلَهَا نَظَرْتُ إِلَى عَرَفْتُ لِي وَجْهِي الْفَقِيرُ فَاسْتَوْتُ وَ أَنَا

کس را بر او امین می دانستند. ترجمه کتاب پیران و بزرگان

۲ - عباس بن عبدالله بن سعید از بعضی از خاندانش نقل کرده است که برای عبدالمطلب (جد رسول خدا) در سایه کعبه مسندی می انداختند و به واسطه حرمت او هیچ یک از فرزندان بر آن مسند نمی نشستند. اما رسول خدا ﷺ می آمد و بر روی آن می نشست. عموهایش می آمدند تا او را وایس برند جدش عبدالمطلب می گفت: فرزندانم را واگذارید و بر پشت دست محبت می کنید و می گفت: برای این فرزندانم شأن و منزلتی بزرگ است. عبدالمطلب در سال هجتم عام الفیل درگذشت و پیامبر ﷺ پسر بچه ای هشت ساله بود.

۳ - فرزند عبدالله بن ابی جهم گوید پدرم از جدم روایت کرد: شنیدم ابوطالب از عبدالمطلب چنین نقل می کرد: وقتی در حِجْر اسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت و در حالیکه ردای خری بر دوش داشتم و گیسوانم بر شانه هام بود نزد کاهنه قریس رفتم. چون مرا دید در چهره ام دگرگونی مشاهده

يَوْمَئِذٍ سَيَذَرُ قَوْمِي. فَقَالَتْ: مَا شَأْنُ سَيِّدِ الْقُرْبِ مَتَيْعَرِ اللَّوْنِ حَلَّ وَابْتِهَ مِنْ حَدَثَانِ الدَّخْرِ
وَتَيْبِ؟ قُلْتُ لَهَا: بَنَى إِلَهِي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ وَأَنَا نَائِمٌ فِي الْمَجَرِ كَأَنَّ شَجَرَةً قَدْ نَبَتْ عَلَى ظَهْرِي
فَدَنَالَ رَأْسُهَا السَّمَاءَ وَصُورَتِ أَغْصَانُهَا الشَّرْقَ وَالْقُرْبَ وَرَأَيْتُ نُورًا يَطْلُعُ مِنْهَا أَكْثَرُ
مِنْ نُورِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ ضِعْفًا. وَرَأَيْتُ الْقُرْبَ وَالْقَعَمَ سَاجِدَةً لَهَا وَهِيَ كُلُّ يَوْمٍ تَزْدَادُ
عِظَمًا وَنُورًا. وَرَأَيْتُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ يُرِيدُونَ قَطْعَهَا فَإِذَا دَتَوُا مِنْهَا أَخَذَهُمْ شَابٌ مِنْ
أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَعْلَنِيهِمْ نَبَأًا فَأَخَذَهُمْ وَتَكْبِيرُ ظُهُورَهُمْ. وَتَقْلَعُ أَغْصَانَهُمْ. فَرَفَعْتُ
يَدِي لِأَتَسَاوَلَ عُشْرًا مِنْ أَغْصَانِهَا. فَصَاحَ بِي الشَّابُّ وَقَالَ: عَهْلًا لَيْسَ لَكَ مِنْهَا نَصِيبٌ.
قُلْتُ: لِمَنِ النُّصِيبُ وَالشَّجَرَةُ مِنِّي؟ فَقَالَ: النُّصِيبُ لِلْإِلَهِ الَّذِينَ قَدْ تَعَلَّقُوا بِهَا وَ
سَتَعْرِدُ^(۱) إِلَيْهَا. فَالْتَمَسْتُ مَذْعُورًا قَرِيبًا مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ.

لَزَأْتُ لَوْنِ الْكَاهِنَةِ فَذُتْغِرُ. ثُمَّ قَالَتْ: لَئِنْ صَدَقْتُ وَلِي يَالَهُ لَيَخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِكَ

کرد و نشست. و من آن روز بزرگ قومم بودم. گفتم: چرا بزرگ عرب را رنگ
پریده می بینم؟ آیا امر ناگواری رخ داده است؟ گفتم: آری، دوش در جگر
اسماعیل خوابیده بودم و در خواب دیدم که گویا درختی بر یشم روئید و سرش
بر آسمان رسید و شاخه هایش شرق و غرب عالم را گرفت و نوری را در آن دیدم
که هفتاد مرتبه از نور خورشید درخشانتر بود و عرب و عجم آن را سجده
می کردند و هر روز بزرگی و نورش افزون می شد و جمعی از قریش را دیدم که
می خواستند آن را قطع کنند و چون بدان نزدیک شدند جوانی زیبا و پاکیزه آنها
را گرفت و پشتشان را شکست و چشمتان را از کاسه به در آورد، من دستم را
بالا برده تا شاخه ای از آن را برگیرم که آن جوان فریاد زد: آرام باش که تو را
از آن نصیبی نیست. گفتم: نصیب او آن کیست در حالی که درخت از آن من
است؟ گفتم: نصیب آنهاست که بدان آویخته اند و بدان باز می گردند. من
مدهوش و هراسان و رنگ پریده از خواب بیدار شدم.

و من دیدم که رنگ آن کاهن برید و سپس گفتم: اگر خوابت راست باشد از
بشت تو فرزندی بیرون آید که مالک شرق و غرب شود و آگاه کننده مردمان

وَلَدَ بَنِيكَ الشَّرْقَ وَ الْغَرْبَ. يَتَّبِعُ فِي النَّاسِ. فَتَرَى عَنِّي عَمِّي. فَانْظُرْ يَا أَبَاطَالِبُ نَعْلُوكَ
تَكُونُ أَنتَ. فَكَانَ أَبُو طَالِبٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَ اللَّهُ ﷻ قَدْ خَرَجَ وَ
يَقُولُ: كَاتِبُ الشَّجَرَةِ وَ اللَّهُ أَبَا الْعَاسِمِ الْأُمَيْيَّ. فَقِيلَ لَهُ: قُلِمَ لَمْ تَوْثِقْ بِهِ؟ قَالَ: لِلْسَّبِيَةِ وَ
الْعَارِ.

قال أبو جعفر محمد بن علي مصنف هذا الكتاب - ﷺ -: إنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ مُؤْمِنًا
وَلَكِنَّهُ يَظْهَرُ الشِّرْكَ وَ يَسْتَبِرُّ الْإِيمَانَ لِيَكُونَ أَشَدَّ تَعَكُّبًا مِنْ نَعْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّمَارِيُّ عَنْ أَبِي يُونُسَ بْنِ
نُوحٍ عَنْ الْقَتَّابِيِّ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَارَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَظْهَرَ الْكُفْرَ وَ أَسْرَأَ الْإِيمَانَ. فَلَمَّا خَصَرَتْهُ الْوُفَاءُ أَوْحَى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: اخْرُجْ مِنْهَا فَلَيْتَ لَكَ بِهَا نَاصِعًا. فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ.

۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يُونُسَ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَشْبَاطٍ
عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَلِيِّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ
طَرِيفٍ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: «وَاللَّهِ

باشد، بعد از آن غم و اندوه از من رانید شد. ای ابوطالب! بنگر شاید آن فرزند
نوبختی. ابوطالب پس از بیعت پیامبر ﷺ این حدیث را به مردم باز می گفت
و می فرمود: به خدا سوگند که آن درخت. ابوالفاسم امین است. به او گفتند: چرا
به وی ایمان نمی آوری؟ و او گفت: به خاطر دستانم و ننگ قریش.

مصنف این کتاب شیخ صدوق ﷺ گوید: ابوطالب مؤمن بود ولیکن اظهار
شرک می کرد و ایمانش را پنهان می داشت تا بهتر بتواند رسول خدا ﷺ را
باری کند.

۴ - محمد بن مروان از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: ابوطالب اظهار
کفر می کرد و ایمانش را پنهان می داشت و چون وفاتش فرا رسید خداوند به
رسول اکرم وحی کرد که از مکه بیرون رو که در آن یابوری برای تو نیست و او به
مدینه مهاجرت کرد.

۵ - أصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - سَنِدِمَ كَمَا

ما عَبْدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٍ وَلَا عَبْدُ مَنَافٍ شَيْئاً قَطُّ. فَبَلَغَ لَهُ مَا كَانُوا يَتَّقُونَ؟ قَالَ: كَانُوا يُسْأَلُونَ إِلَى التَّيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُمْتَسِكِينَ بِهِ».

۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَحْنٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي. عَنْ سَعِيدِ بْنِ شَلِيمٍ ثَوْبِيِّ لَيْثِي -

مَخْزُومٍ. عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي الْقَبَّاسَ يُحَدِّثُ

قَالَ: وَلِدَ لِأَبِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَبْدُ اللَّهِ فَرَأَيْنَا فِي وَجْهِهِ نُوراً يَزْهَوُ كَنُورِ الشَّمْسِ. فَقَالَ أَبِي:

إِنَّ هَذَا الْعَلَامَ شَأْنًا عَظِيماً. قَالَ: فَرَأَيْتُ فِي عَنَاقِبِ أُمَّهُ خُرُوجَ مِنْ مَشْرِخٍ طَائِرٍ أَبْيَضَ لَطَازَ

يَبْلُغُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ ثُمَّ رَجَعَ وَاجِعاً حَتَّى شَقَّطَ عَلَى نَبِيِّ الْكَثْفِيزِ. فَتَحَدَّثَ لَهُ قُرَيْشٌ

كُلُّهَا. فَبَيْنَمَا النَّاسُ يَتَأَمَّلُونَهُ إِذَا صَارَ نُوراً بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَاشْتَدَّ حَتَّى بَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ

الْمَغْرِبَ. فَلَمَّا انْتَهَيْتُ سَأَلْتُ كَاهِنَةَ بَنِي مَخْزُومٍ فَقَالَتْ لِي: يَا عَبَّاسُ لَئِنْ صَدَقْتَ زُؤْيَالَهُ

لَتَبْخُؤَنَّ مِنْ صُلْبِهِ وَلَنَذْهَبَ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ تَبْعاً لَكَ. قَالَ أَبِي: فَهَمَّعَنِي أُمِّي عَبْدُ اللَّهِ

إِلَى أَنْ تَزُوجَ بِأَيَّتِهِ وَكَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَسْرٍ قُرَيْشِيٍّ وَأَقَامَهَا خَلْفاً. فَلَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ وَوَلَدَتْ

می فرمود: به خدا سوگند که پدر و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف هیچگاه
بنی را نپرستیدند. گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم علیّه السلام
به جانب خانه کعبه نماز می خواندند و بدان متمسک بودند.

۶ - ابن عباس گوید که از پدرم شنیدم که می گفت: چون برای پدرم
عبدالمطلب. عبدالله به دنیا آمد در سپای او نوری دیدم که مانند خورشید
می درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلی بزرگ است. گوید: در خواب
دیدم که از سوراخ بینی او پرندۀ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب
عالم رسید. سپس برگشت و بر خانه کعبه فرود آمد و همه قریش بر او سجده
کردند. در این بین که مردم متوجه آن پرندۀ بودند به نوری بین آسمان و زمین
مبدّل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از
کاهنۀ بنی مخزوم پرسیدم. گفت: ای عباس! اگر خوابت راست باشد از صلب او
پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبدالله
برایم اهمیت یافت تا آن که آمنه زیباترین و کاملترین زنان قریش - را به

أَمِنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَبَ لِرَأْيَيْهِ التَّوَرُّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَزْهَرُ تَحْمَلُكُهُ وَ تَفَرُّسُهُ فِي وَجْهِهِ
فَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ، وَ صَبْرْتُ كَأَنِّي قِطْعَةُ مِسْكِ مِنْ يَدَوَّ رَيْحِي، فَحَدَّثَنِي أَمِنَهُ وَ
قَالَتُ لِي: إِنَّهُ لَمَّا أَخَذَنِي الطَّلُقُ وَ انْشَدَّ بِي الْأَمْرَ سَمِعْتُ جَلْبَةً وَ كَلَاماً لَا يُشْبِهُ كَلَامَ
الْأَوَمِيِّينَ، فَرَأَيْتُ غُلَاماً مِنْ سُدُوسٍ عَلَى قَضِيبٍ مِنْ يَاقُوتٍ قَدْ صُرِبَ بَيْنَ الشَّاهِ وَ
الْأَرْضِ، وَ رَأَيْتُ نُوراً يَنْطَلِعُ مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى يَلْغَ الشَّاهُ، وَ رَأَيْتُ قُصُورَ الشَّامَاتِ كُلِّهَا
شُعْلَةً نُورٍ^(۱)، وَ رَأَيْتُ حُزْبِي مِنَ الْقَطَاةِ لَمُرّاً عَظِيماً قَدْ نَشَرَتْ مِنْ أَجْنِبَتِهَا حُزْبِي، وَ
رَأَيْتُ تَابِعَ شُعْبَةِ الْأَسَدِيَّةِ قَدْ مَرَّتْ وَ هِيَ تَقُولُ: أَمِنَهُ مَا لَقِينَا الْكُفَّانَ وَ الْأَضْمَانِ مِنْ
وَلَدِكَ، وَ رَأَيْتُ رَجُلًا صَابِئاً مِنْ أَتَمِّ النَّاسِ طَوْلًا، وَ أَشَدَّهُمْ بَيَاضًا، وَ أَحْسَنَهُمْ نَبَاهًا مَا
عَشْتُهُ إِلَّا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدْ دَنَانِي فَأَخَذَ الْمَوْلُودَ فَتَمَلَّ فِي فِيهِ وَ تَمَعَهُ طَسْتُ مِنْ ذَهَبٍ
مَضْرُوبٍ بِالزُّمُرَةِ وَ مُسَطُّ مِنْ ذَهَبٍ فَسَقَّ بَطْنُهُ شَقًّا ثُمَّ أَخْرَجَ قَلْبَهُ فَسَقَّهُ فَأَخْرَجَ مِنْهُ

همسری برگزید و چون عیدالله در گذشت و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد آدمم
و دیدم همان نور در پیشانی او می درخشید، او را برگرفته و در چهره اش
نگریستم و در او رائحه مشک یافتم و از شدت آن رائحه خوش، گویا من خود
مشک شدم و آمنه به من چنین گفت: چون مرا آرد و ایمان گرفت و کار دشوار شد
خوفا و کلامی را شنیدم که شبیه کلام آدمیان نبود و پرچمی از دنیا دیدم که بر
دسته ای از یاقوت بین آسمان و زمین قرار داشت و نوری از سر آن به آسمان
می تابید و کاخهای شامات را به تمامی شعله نوری دیدم و در اطراف خود پرندۀ
قطا^(۲) را دیدم که بالهایش را در اطرافم گشوده بود و حتی طایفه بنی اسد را
دیدم که از یرایم گذشت و می گفت: ای آمنه! می دانی کاهنها و بنتا از دست
پسرت چه کشیده اند؟ و مرد جوان بلندبالا و سفید و خوش لباسی را دیدم که به
گمانم عیدالمطلب بود که به نزد من آمد و نوزاد را گرفت و آب دهان در دهانش
گذاشت و یک طست طلائی زمره نگار و یک شانه طلا به همراه داشت، شکم
طفل را شکافت و قلبش را بیرون آورد، آن را نیز شکافت و یک تکتۀ سیاهی از

۱ - فی بعضی السج «شعلة تارة».

۲ - قطا پرندۀ ای است مانند کبوتر که در اعتدال به آن مثل زده می شود گویند «أمدی من الطاء جمع لقطا».

تَكُنْتُ سَوْدَاءَ لَمَرَمِي بِهَا ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً مِنْ خَرِيذٍ خَطَرَاءَ فَلَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا كَالِدِيرِيَّةٌ
الْبَيْضَاءُ لَمَعَاءُ. ثُمَّ رَدَّهٗ إِلَى مَا كَانَ. وَصَحَّ عَلَى بَطْنِيهِ وَاسْتَلَطَقَ لَنَطَقٍ فَلَمَّ أَلْفَهُمْ مَا هَالِ
إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: يَا أَمَانَ اللَّهِ وَجَلْبِيهِ وَكِلَافِيهِ. وَقَدْ حَشَوْتُ فَلَنَكَ إِيْمَانًا وَعِلْمًا وَجِلْمًا وَ
يَقِينًا وَغَدَلًا وَحُكْمًا فَأَنْتَ خَيْرُ الْبَشَرِ. طُوبَى لِي يَا ابْنَعَكَ. وَوَيْلٌ لِي مَخْلُفَتِكَ. ثُمَّ أَخْرَجَ
صُرَّةً أُخْرَى مِنْ خَرِيذٍ بَيْضَاءَ فَلَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا خَاتَمٌ فَصَرَبَ بِهِ عَلَى كَيْفِيَّتِهِ. ثُمَّ قَالَ:
أَفْرَبِي رَبِّي أَنَا أُلْقِيَ فِيكَ مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ. فَلَمَّعَ فِيهِ. وَالْبَيْسَةُ قَبِصًا وَقَالَ: هَذَا أَمَانُكَ
مِنْ أَغَابِ الدُّنْيَا. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ يَا عَبَّاسُ بِعَيْنِي. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: وَأَنَا يَوْمَئِذٍ أَكْرَهْتُ فَكَلَفْتُ
عَنْ تَوْبِهِ فَإِذَا خَاتَمُ الْكِبَرِ بَيْنَ كَيْفِيَّتِهِ. فَلَمَّ أَرْلَ أَكْرَهْتُ شَأْنَهُ وَكَيْسَبْتُ الْحَدِيثَ فَلَمَّ أَدْكُوهٗ إِلَى
يَوْمِ إِسْلَامِي عَنِّي فَكَتَبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

آن بیرون آورد و به دور افکند، سپس یک کیسه حریر سبزدنگ بیرون آورد و
آن را گشود و در آن گرد سفیدی بود و دل را از آن بُر کرد و آن را به جای خود
گذاشت و دستی بر شکش کشید و او را به سخن درآورد و او هم سخن گفت. اما
من از گفتار او چیزی نفهمیدم جز آنکه گفت: در ایمان و حفظ و نگهداری خدا
من قلبت را پر از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و حکمت کردم و تو
غیرالبشری! خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و وای بر کسی که از تو
تخلّف ورزد، سپس یک کیسه دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و
در آن مُهری بود و آن را بر کتفهای او زد و گفت: خدایم فرمان داده است که از
روح القدس در نو بدمم و در او دمید و جامه‌ای بر او پوشانید و گفت: این ایمان
تو از آفات دنیاست. این چیزی است که آن را عباس با دو چشم خود دیده
است. بعد از آن عباس گفت: من در آن روز می خواندم، جامه‌اش را بالا زدم و
مُهر نبوت را میان دو کتفش دیدم و منزلتش را پیوسته پنهان می‌داشتم و این
حدیث را فراموش کردم و یادم نیامد تا آن روز که اسلام آوردم و رسول خدا آن
را به یادم آورد.

﴿باب ۱۳﴾

«(فی خبر سیف بن ذی یزن)»

وَكَانَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ عَارِفًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ بَشَّرَ بِهِ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَمَّا وَقَدْ عَلَّمَهُ.

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوْنِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْغَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ بَكَّارٍ الْقَبَسِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَازِمٍ الْيُوفَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُصْعَبٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَرْزَهَ يَهْرَاءَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْبَصْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ عَازِبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ بَكَّارٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْغَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا طَلَعَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ بِالْمُهَيْمِنَةِ وَذَلِكَ بَعْدَ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ هَسَّتْ بَيْنَ أُنَاسٍ وَقَدْ فَزَّزَ وَأَشْرَافَهَا وَشَغَرُواهَا بِالْمُهَيْمِنَةِ وَتَدَحُّهُ وَتَذَكُّرُ مَا كَانَ مِنْ بَلَاءِهِ وَطَلَبِهِ بِتَارِ قَوْمِهِ فَأَنَاءَ وَقَدْ مِنْ قَرِيشٍ وَنَفَعَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ وَأُمِّهُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدْعَانَ وَاسْدُ بْنُ خُوَيْلِدٍ بْنُ عَبْدِ الْعَزَّى وَزُهَبُ بْنُ عَبْدِ شَافٍ فِي أُنَاسٍ مِنْ

باب ۱۳

خبر سیف بن ذی یزن

و سیف بن ذی یزن عارف به امر رسول خدا ﷺ بود و آنگاه که عبدالمطلب به همراه هبتی بر او وارد شد وی را به وجود پیامبر اکرم ﷺ بشارت داد.

۱- ابوصالح از ابن عباس چنین نقل می کند: چون سیف بن ذی یزن در سال دوم میلاد پیغمبر اکرم بر حیشه چیره شد، نمایندگان و اشراف و شعرای عرب برای عرض تهنیت و مبارکباد به نزد سیف می رفتند و رنج و حوخواهی او که برای قومش متحمل شده بود یادآوری می کردند، و هبتی از قریش آمد که در بین آنها عبدالمطلب بن هاشم و امه بن عبدشمس و عبدالله بن جدعان و اسد بن -

وَجُورُ فَرِيضٍ فَقَدِمُوا عَلَيْهِ سَعَاءَ فَاسْتَأْذَنُوا فَأَذَا هُوَ فِي رَأْسِ قَصْرِ يُقَالُ لَهُ عُشْدَانُ، وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ أَمِيَّةُ بَنِ أَبِي الصَّلْبِ:

اَشْرَبَ هَنِيئًا عَلَيْكَ الشَّامُ مُزْنَعًا

فِي رَأْسِ عُشْدَانٍ دَارًا مِنْكَ بَعْلَانًا

فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْأَذُنُ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِهِمْ، فَأُذِنَ لَهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ دَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مِنْهُ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْكَلَامِ فَقَالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ مِنْ يَتَكَلَّمُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ فَقَدْ أَذِنَّا لَكَ، قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: إِنَّ اللَّهَ فَعَّلَ أَهْلَكَ أَهْمًا الْمَلِكُ تَحَلَّى رُفْعًا صَغِيرًا شَاعَا بِإِوْحَاءٍ وَ أَثْبَتَكَ مَنِيئًا طَاهِتًا أَرُومَةً وَ عَذَبْتَ جُرْعُمَةً، وَ ثَبَتَ أَسْلَمَهُ وَ بَسَقَ فَرْعُهُ فِي أَحْزَمِ مَوْطِنٍ وَ أَطْيَبِ مَوْضِعٍ وَ أَحْسَنِ مَقْدِنٍ، وَ أَنْتَ - أَثَبْتَ اللَّفْنَ - مَبْلَكَ الْقَرْبِ وَ رِيحَهَا الَّذِي تُخَضَّبُ بِهِ، وَ أَنْتَ أَهْمًا الْمَلِكُ رَأْسُ الْقَرْبِ الَّذِي لَهُ شَعَاةٌ وَ عَمُودُهَا الَّذِي عَلَيْهِ الْجَعَادُ، وَ مَنُغِلُهَا

خویند بن عبدالعزی و وهب بن عبد مناف و بعضی دیگر از بزرگان فریض بودند و در صنعا بر وی وارد شدند و از وی که در بالای قصرش آرمیده بود اجازه خواستند و این قصر را که عُشْدَان می گفتند همان مصری است که امیة بن ابی- صلت درباره آن گفته است

بر تو گوارا باد! تاجی مرتفع بر سر کرده ای، و در بالای عُشْدَان سرای بنی کرده ای که آنجا فرودگاه توست.

حاجب به نزد سیف رفت و او را از مکانت ایشان با خبر کرد، و او اجازه داد و چون آنها وارد شدند، عبدالمطلب نزدیک رفت و اجازه سخن خواست، سیف گفت: اگر تو از کسانی هستی که در برابر پادشاهان سخن می گویند ما به تو اجازه دادیم، گوید عبدالمطلب گفت: پادشاه! خداوند تو را جابگامی رفیع و استوار و منبع و شامخ و بزرگ اوزانی فرموده است و تو را از خاندانی فرار داده که اصلش پاک و ریشه اش شیرین و بنیانش پایدار و شاخه اش مرتفع است در گرمی ترین موطن و پاکیزه ترین موضع و نیکوترین معدن جای داری و از نفرین پرکناری، پادشاه عرب و بهار آنانی که وفور نعمتشان به اوست، پادشاه! تو سرور عربی که از تو فرمان می برند و سنون محکم آنانی که بدان تکیه زده اند و

الَّذِي بَلَغَا إِلَيْهِ الْعِبَادَ، سَلَّمَكَ خَيْرَ سَلَفٍ. وَأَنْتَ قَتَلْتَ مِنْهُمْ خَيْرَ خَلَفٍ. قُلْتُ يَحْتَلُّ مِنْ أَنْتَ سَلَمَةً. وَ لَنْ يَهْلِكَ مِنْ أَنْتَ حَلَمَةً. عَمَرَ أَيْهَا الْمَلِكُ أَهْلُ حَرَمِ لِقَةٍ وَ شَدَنَةُ بَيْتِهِ. أَسْخَطْنَا إِلَيْكَ الَّذِي أَبْهَجْنَا مِنْ كَتَفِ الْكَوْبِ الَّذِي قَدَحْنَا قَتَحِي وَ قَدَّ الثَّيْبَةِ لَا وَ قَدَّ الْمُرْأُو.

قَالَ: وَ أَهْبِمْ أَنْتَ أَيْهَا الْمُتَكَلِّمُ؟ قَالَ: أَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ. قَالَ: إِنْ أَحْبَبْنَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَذُنُ، قَدَحْنَا مِنْهُ. ثُمَّ أَقْبَلُ عَلَى الْقَوْمِ وَ غَلِيهِ فَقَالَ: مَرْحَبًا وَ أَهْلًا. وَ نَاقَةً وَ زَحْلًا. وَ مُشْتَاخًا سَهْلًا. وَ مُتَكَا رَحِمًا. قَدْ سَمِعَ الْمَلِكُ مَقَالَتَكُمْ وَ عَزَفَ فَرَابَشَكُمْ وَ نَهَلَ وَ سَجَنَكُمْ. فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّيْلِ وَ أَهْلُ النَّهَارِ. وَلَكُمْ الْكَرَامَةُ مَا أَقْتُمْ. وَ الْحَبَا: إِذَا ظَفَنْتُمْ. قَالَ: ثُمَّ الْمَهْضُو إِلَى دَارِ الضَّبَاقَةِ وَ التُّؤُودِ فَأَنَامُوا سَهْرًا لَا يَهْجُلُونَ إِلَيْهِ وَ لَا يَأْدُنُ هُمْ بِالْأَصْرَابِ. ثُمَّ انْقَبَتِ هُمْ الْبَهَاةُ. فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَذِنَ تَجَلَسَ وَ أَهْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ إِنِّي مُتَوَكِّسٌ إِلَيْكَ مِنْ هَرٍ عِلْمِي أَلَمْ أَمَا لَوْ كَانَ غَيْرُكَ لَمْ أَتُجِعْ لَهُ بِهِ

بدان پناهنده می شوند. پدرانانت بهتر بن پدران بودند و تو نیز بهتر بن جانشینی. آنکه تو سلفش باشی بی نام نخواهد بود و آنکه تو خلفش باشی هلاک نخواهد شد. پادشاهها! ما اهل حرم خداوند و نگهبانان بیت اویم ما را به آستان تو خرسندی دفع گرفتاری و اندوه گسیل داشته است و ما برای تو یک منه نسلیست - آمده ام سبف گفت: ای متکلم! تو کیستی؟ گفت: عبدالمطلب بن هاشم. گفت: خواهرزاده ما؟ گفت: آری. گفت: نزدیک بیا و او نیز به نزد کش رفت. سپس بر همه آنها رو کرد و گفت: مرحباً و اهلاً. خوش آمدید. خانه خانه شماست و عطای فراوان نصیب شما. گفت: پادشاه گفتار شما را شنید و بر خوبشاوندی شما مطلع گردید و وسيله شما را پذیرفت و شب و روز در اینجا خواهد بود. اگر اینجا بماند گرامی هستید و اگر کوچ کنید عطای وافر برید. گوید: سپس آنها را به دارالضیافه برید. و یک ماه پذیرایی کردند در این مدت نه دسترسی به او داشتند و نه اجازه بازگشت. سپس یک روز به یاد آنها افتاد و عبدالمطلب را خواست و او را پهلوی خود نشانید و با او خلوت کرد. سپس گفت: ای عبدالمطلب! من رازی را به تو می سپارم که سپردن آن را به کسی جز تو روا نمی دادم. ولی تو را اهل آن دیدم و تو را از آن مطلع می گردانم. باید نزد تو سر بسته بماند تا خداوند

وَلِيَكُنِّي رَأْسُكَ مَعِينَهُ فَأُطِيعُكَ طَلْعُهُ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَطْوِيًّا حَتَّى يَأْذُنَ اللَّهُ فِيهِ. فَإِنَّ اللَّهَ بِالْعِزِّ أَكْبَرُ. إِنِّي أَجِدُ فِي الْكِتَابِ الْمَكْتُوبِ وَالْعِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِي اخْتَرْنَاهُ لِأَنْفُسِنَا وَاخْتَجْنَا دُونَ غَيْرِنَا خَبْرًا عَظِيمًا وَخَطَرًا جَسِيمًا. فِيهِ شَرَفُ الْحَيَاةِ وَفَضِيلَةُ الْوَفَاءِ لِلثَّابِتِ عَائِدَةٌ وَبِرْطَابُكَ كَائِدَةٌ وَلَكَ خَاصَّةٌ. فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: مِثْلَكَ أَتَمَّا الْمَلِكُ مِنْ سَرٍّ وَبَرٍّ. فَأَمَّا هُوَ فَذَاكَ أَهْلُ الْوَيْلِ رُحْرَاءُ بَعْدَ رُحْرٍ. فَقَالَ: إِذَا وُلِدَ بِنْتَاهُ عُلَامٌ بَيْنَ كَتَمَيْهِ شَاعَرٌ. كَانَتْ لَهُ الْإِمَامَةُ وَتَكَلَّمَ بِهِ الدُّعَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَتَبْتَ اللَّعْنَ لَقَدْ أَتَبْتَ بِخَيْرٍ مَا أَبَ يَحْتَلِبُهُ وَإِنْهُ. وَلَوْ لَا حَبِيبَةُ الْمَلِكِ وَاجْلَالُهُ وَاسْطَاعَةُ نَسَائِكُهُ عَنْ شِسَالِهِ إِيَّائِي مَا أَرَادَ بِهِ سُورَةً. فَقَالَ ابْنُ ذِي بَرٍّ: هَذَا جَيْشُهُ الَّذِي يُؤَلِّدُ فِيهِ أَوْ قَدْ وُلِدَ فِيهِ. اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، جُيُوشُ أَهْلِهِ وَأُمَّهُ وَتَحْلُلُهُ جَدُّهُ وَعَمُّهُ. وَقَدْ وُلِدَ سَرَارًا. وَاللَّهُ بِاجْتِهَادِهِ جَهَارًا. وَجَاعِلُ لَهُ مِنَّا أَلْسِنَارًا. يُنْعِزُ بِهِمْ أَوْلِيَاءَهُ. وَيُذِلُّ بِهِمْ أَشْدَاءَهُ. يَضْرِبُ بِهِمُ النَّاسَ عَنْ عَرْصِهِ. وَ

اذن آن را صادر فرماید و خداوند امرش را خواهد رسانید. من در کتاب مکنون و دانش مخزون که آن را برای خود اختیار کردم و از دیگران باز داشتم خبری عظیم و پشامدی بزرگ را یافته‌ام که در آن شرافت زندگانی و فضیلت مرگ برای مردم به طور عموم و طایفه تو به طور خصوص وجود دارد. عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! مانند تو دیگران را مسرور می‌سازد و نیکی می‌ورزد آن راز چیست؟ همه صحرائنشینان رشت در رشت فدای تو شوند. گفت: چون در پناه کودکی متولد شود که بین دو کفش خالی سیاه باشد، امامت از آن اوست و پیشوایی تا روز قیامت شما را خواهد بود. عبدالمطلب گفت: از نفرین بر کنار باشی من با خبری برگردم که هیچ هیئتی با آن برنگشته است و اگر هیئت پادشاه و احترام و اعظام او نبود از رازگویی او با خود پرسش می‌کردم تا بر سادی بیفزاید. ابن ذی یزن گفت: اکنون یا او متولد شده است و یا قریباً متولد خواهد شد. نامش محمد است. پدر و مادرش می‌میرند و جد و عمیش او را سرپرستی می‌کنند. او با نیکوترین نسب متولد شده و خداوند او را آشکارا مبعوت فرماید و از طایفه ما برای او یارانی فرار داده است تا اولیاء خود را به واسطه آنها عزت بخشد و دشمنان خود را خوار سازد. به نیروی آنان مردم را از هر طرف سرکوب

بشفتن بوم کرامت الارض. بکثیر الاوثان. و یغیث الثمران. و یقبض الرحمن. و ینحر الشیطان. فوله فسل. و حکمة عدل. تأمر بالمعروف و ینه عن المنکر و یتبیل

فقال عبدالمطلب: أيتها الملك عز جدك و علا كعبتك. و دام ملكك. و طال عمرک. فقل الملك ساري يا صباح فقد أوضح لي بعض الابصاح؟ فقال ابن ذی یزن: و الحب ذی الحبيب و الاعلام على الشعب. انك يا عبدالمطلب تجتذ غير كذب. قال: فخر عبدالمطلب ساجدا فقال له: ارفع رأسك فليج صدوك و علا أترک. فقال أحسنست شيئا بما ذكرته؟ فقال: كان لي ابن و كنت به متفجبا و عليّ ذمما فزوجة بخرجة من كرام قومى اسمها آمنة بنت وهب فجاءت بسلام سبعة محمد أو مات أبوه و أمه و خلفه أنا و غشه. فقال ابن ذی یزن: إني الذي قلت لك كما قلت لك. فاحتبط بابيك و احدث غلبه

کند و با استمداد از آنها اراضی نصیبه را فتح کند. بها را بشکند و آشکند. هارا خاموش سازد. رحمان را بپرستند و شیطان را طرد کنند. گفتارش قاطع و حکمش عادلانه است. به معروف فرمان دهد و خود بدان عمل کند و از منکر بازداشته و آن را ناپود سازد.

عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! نصیب استوار و شأن و شرافت افزون و پادشاهت مستدام و عمرت دراز باد. آبا پادشاه از سرکرامت توضیح بیشتری خواهد داد همچنانکه پیشتر توضیح داده است. ابن ذی یزن گفت: قسم به آن پینی که پرده و علامات منصوبه دارد. به راستی که نوای عبدالمطلب جد او هستی! گوید: عبدالمطلب به رو در افتاد و سجده کرد. سیف گفت: سربردار. سبته ات خنک و امرت بلند باد! آیا از آنچه گفته ام چیزی احساس کرده ای؟ گفت: مرا پسری بود که او را دوست داشته و با وی مهربان بودم و او را به ازدواج زن نیکوئی از قوم خود درآوردم که نامش آمنه بنت وهب بود. و فرزندی به دنیا آورد که نامش را محمد نامیدم و پدر و مادرش در گذشتند و کنالتش به عهده من و عمویش در آمد. ابن ذی یزن گفت: آنچه به تو گفتم همان است که گفتم. پسر را حفظ کن و از شر یهود برحذر باش که آنها دشمن اویند و

الْبُيُوتِ وَلِأَنَّهُمْ لَهُ أَقْدَاءُ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ سَبِيلًا. وَاطْلُبْ مَا دَكَّرْتُكَ ذُنُوبَ هَؤُلَاءِ الرَّحِيظِ الَّذِينَ مَعَكَ. فَإِنِّي لَسْتُ أَمِنُ أَنْ تَذْخُلَهُمُ الثَّقَاتُ مِنْ أَنْ تَكُونَ لَهُ الرِّثَاةُ. لِيُطْلَبُوا لَهُ الْغَرَابِلُ وَيُلْبَسُوا لَهُ الْحَبَائِلُ. وَهُمْ فَاعِلُونَ أَوْ أَثْنَاؤُهُمْ. وَلَوْ لَا عَلِمِي بِأَنَّ الْمَوْتَ يُجْتَاحِي قَبْلَ مَيْتَقِيهِ لَمَيُوتُ بِحَيْثُ وَرَجَلِي حَتَّى صِيْرْتُ بِتَرْبِ دَارِ مُلْكِيهِ تُضَرَّةً لَهُ. لَكَيْفِي أَجَدُ فِي الْكِتَابِ النَّاطِقِ وَالْعِلْمِ السَّابِقِ مَنْ يَتَرَبَّ دَارَ مُلْكِيهِ. وَبِهَا اشْتِخَكَاكُمْ أَشْرُهُ وَأَقْلُ تُضَرَّتِيهِ وَتَوْضِيعُ قَبْرِهِ. وَلَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ فِيهِ الْآفَاتِ وَأَعْدُوْهُ عَلَيْهِ الْعَاثِبِ لَأَعْلَنْتُ عَلَى جِدَانَتِهِ بِشَمِّ أَثَرِهِ فِي هَذَا الزَّوْقِ. وَلَأَوْطَيْتُ أُنْسَانُ الْغَرْبِ غَفِيَّتَهُ. وَلَكَيْفِي صَارَتْ إِلَيْكَ عَنْ غَيْرِ تَنْصِيرٍ بَيْنِي وَبَيْنَ مَتَكَ.

قال: ثُمَّ أَمَرَ لِكُلِّ وَجَلِيٍّ مِنَ الْقَوْمِ بِعَشْرَةِ أَلْفَيْ دُرٍّ وَغَشَنَ إِسَاءَةً وَخَلَّتْ بِي مِنَ الْبُرُودِ. وَ مَائَةٍ مِنَ الْإِبِلِ. وَخَمْسَةِ أَرْطَالٍ ذَهَبٍ وَعَشْرَةَ أَرْطَالٍ بَهْمَةٍ وَبِزِيْشٍ غُلُوْةٍ غُلْمَاءً. قَالَ: وَأَمَرَ بِلِقْبَانِ الْمُطَّلَبِ بِعَشْرَةِ أَطْعَامٍ ذَلِكَ. وَقَالَ: إِذَا حَالَ الْحَوَلُ فَالْتَبِئِي. فَهَاتِ ابْنِ ذِي -

خداوند ایشان را بر او مسلط نکند و آنچه برایت گفتم از هسفرانت پنهان دار که من این نیستم که ریاست او موجب رشک و حسادت ابقان گردد و مکر اندیشند و دام گسترند و آنها یا فرزندانشان چنین کنند. و اگر نبود که می دانستم پیش از مهت وی مرگ مرا نابود خواهد ساخت با پیاده و سواره خود برای یاری او به یثرب - مرکز حکومت او - می آمدم ولی من در کتاب ناطق و علم سابق یافته ام که یثرب مرکز حکومت اوست و در آنجا امرش مستحکم می شود و بارانش در آنجا گرد می آیند و آرامگاهی در آنجا است و اگر نبود که از آفات و آزار بر او می هراسم هم اکنون - در آغاز عمرش - امرش را علنی می کردم و بزرگان عرب را به دنبال او می کشاندم. ولی من این کلرا را بی هیچ تقصیری درباره همراهانت به تو حواله می کنم.

گوید: سپس دستور داده هر یک از این هیئت ده بنده و ده کنیز و دو حله از بُردِ یَمَنی و صد ستر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست یراز عنبر دادند. و به شخص عبدالمطلب ده برابر آن داد و گفت: چون یک سال گذشت به نزد من آی. اما این ذی یزن پیش از آنکه سال به پایان رسد در گذشت و عبدالمطلب

يَزَنُ قَتْلُ أَنْ يَحُولَ الْحَزَلُ، قَالَ: فَكَأَنَّ عَيْنَ الْمُطَلِّبِ كَثِيرًا مَا يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لَا يَغِيظُنِي رَجُلٌ يَتَكَبَّرُ بِحِزْبِي عَطَايَ الْمَلِكِ وَإِنْ كَثُرَ قَائِلُهُ إِلَى تَعَادٍ، وَلَكِنْ يَغِيظُنِي بِمَا يَتَّبِعُنِي لِي وَبِغَيْبِي مِنْ يَنْدِي وَذِكْرِهِ وَفَخْرِهِ وَعَرْفَةِ. وَإِذَا قِيلَ: مَتَى ذَلِكَ؟ قَالَ: سَتَقْلَمُنَّ ثَبَا مَا أَكُولُ وَ لَوْ تَعَدَّ حِجْجًا. وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ أُمَيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ يَذْكُرُ مَسِيرَهُمْ إِلَى ابْنِ ذِي يَزَنَ:

جَلَبْنَا الصَّخْ ^(۱) نَحْبَهُ الْمُطَايَا	عَلَى أَخْوَارِ أُنْجَالٍ وَ لُوفٍ
تُفْلِظُهُ مَغَالِيقُهَا عَالِ ^(۲)	إِلَى حَشَاءٍ مِنْ فُجْجٍ غَسِيقٍ
يُرْمُ بِنَا ابْنُ ذِي يَزَنَ وَ يَنْدِي	ذَوَاتِ مَطْلُوبِهَا أُمُّ الطَّرِيقِ
وَ كَرَجْنٍ مِنْ تَحَابِلِهِ بَرْوَعًا	مُوَابِلَةً الْوَمِيسِ إِلَى بُرُوقِ
قَلْبًا وَاقْتَلْتُ حَشَاءًا صَارَتْ	بِدَارِ الْمَلِكِ وَ الْحَسْبِ الْغَرِيقِ
إِلَى مِثْلِهِ يَذْكُرُ لَنَا الْغَطَايَا	يَحْسِنُ بِمَشَاقَةِ الزَّوْجِهِ الطَّلِيقِ

بیشتر اوفات می گفت: ای قریشیان! هیچیک از شما به واسطه عطای فراوان شاه بر من رشک نورزد. مگر چه آن عطا بسیار باشد، زیرا آن عطا باغلام شده و از بن خواهد رفت، ولیکن بر من که غبطه می خورند به چیزی است که ذکر و فخر و شرفش برای من و احقاب من باقی می ماند و چون می گفتند، آن کی خواهد بود؟ می گفت: به زودی خبر آنچه را که می گویم - و لو بعد از این - خواهید دانست، و امیة بن عبد شمس درباره سفرشان به نزد ابن ذی بزن این اشعار را سروده است:

خورشید دلیل رام ما بود	ما چنانچه دوست یا سواران
از دره و دشت درگذشتیم	تا رام یریم سوی جانان
امید به دل شب بین بود	نور شب ذی یزن قروان
برق ز عطای وی درخشید	امیر کرم ز وی فراوان
وقتی که در آدمم به صفا	خورشید جمال شه تایان

شاهی که دهد عطای بسیار
با خلق نکو و روی شادان

﴿باب ۱۴﴾

«فی خبر بحیرای راهب»

وَكَانَ بِحَيْرَاءِ الرَّاهِبِ مِنْ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ بِصِفَتِهِ وَنَعْيِهِ وَنَسَبِهِ وَاتِّبَاعِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَبِالْبُؤُوفِ، وَكَانَ مِنَ الْمُتَنَتِرِينَ يَخْرُجُ بِهِ.

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الثَّيِّبَانِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي. عَنْ أَبِيهِمُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ. عَنْ أَبِيهِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الشَّامِ تَاجِرًا سَنَةً ثَمَانٍ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ فِي أَسَدٍ مَا يَكُونُ مِنَ الْحَرِّ، فَلَمَّا أَمْتَدْتُ عَلَى السَّيْرِ قَالَ لِي رَجُلٌ مِنْ قَوْمِي: مَا تُرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ مِنْ تَحْقِيقَةٍ؟ قُلْتُ: لَا أُرِيدُ أَنْ أَخْلِفَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، أُرِيدُ أَنْ يَكُونَ صَعِي، فَقِيلَ: غُلَامٌ صَغِيرٌ فِي حَرٍّ مِثْلَ هَذَا يُخْرِجُهُ مَعَكَ؟ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى تَوَلَّيْتُ أَهْدًا، فَإِنِّي لَا أَرْضَى لَهُ الزُّحْلَ. فَذَهَبْتُ فَعَثَوْتُ لَهُ حَبِيبَةً [كِسَاءً وَ كَتَانًا] وَ

باب ۱۴

خبر بحیرای راهب

بحیرای راهب از کسانی بود که پیامبر را پیش از ظهورش به صفت و نعت و نسب و به پیامبری می شناخت و از منتظرین ظهور او بود.

۱ - ابو صالح از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب و او از ابوطالب چنین نقل می کند: من سال هشتم ولادت پیامبر برای تجارت به شام رفتم و هوا در نهایت گرمی بود وقتی آماده سفر عدم مردانی از خویسانم گفتند: محمد را چه می کنی و به که می سیاری؟ گفتم: قصد ندارم که او را به کسی بسپارم، بلکه می خواهم همراهم باشد. گفتند: پسری خردسال را در چنین گرمایی به سفر میبری؟ گفتم: به خدا سوگند هر کجا باشم او با من خواهد بود و از من مفارقت نخواهد کرد، برایش زاد و توشه فراهم می سازم. رفتم و یک زین از پارچه و

کنا و کُنابنا کثیراً، فَکَانَ وَاللهُ الْبَعِيرُ الَّذِي عَلَيْنَهُ نَحْنُ أَمَامِي لَا يُغَارِقُنِي، وَكَانَ يُسَبِّحُ الرَّكْبَ كُلَّهُمْ، فَكَانَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ جَاءَتْ سَحَابَةٌ بِيضَاءُ مِثْلُ بَطْعَةِ نَلْجٍ فَتَسَلَّمَ عَلَيْنِهِ فَتَكَلَّمَ عَلَى زَائِمِهِ لِأُتْغَارِقَهُ، وَكَانَتْ رِيًّا أَفْطَرَتْ عَلَيْنَا السَّحَابَةُ بِأَنْوَاعِ الْغَوَاجِ، وَهِيَ ثَبِيرٌ مَعْنًا وَضَائِقُ الْمَاءِ يَنَالُ فِي طَرِيقِنَا حَتَّى كُنَّا لَا نُصِيبُ قَرْنَةً إِلَّا بِدِينَارَيْنِ، وَكُنَّا حَيْثُ مَا نَزَلْنَا نَتَلَبَّسُ الْخِيَاضَ وَنُكَلِّمُ الْمَاءَ وَنُحَمِّدُ الْأَرْضَ، فَكُنَّا فِي كُلِّ خُصْبٍ وَطَبْطَبٍ مِنَ الْحَبِيرِ، وَكَانَ شِفَاؤُنَا مِنْ قُدِّ وَفَقْتُ حِمْلَهُمْ، فَكُنَّا إِلَيْهَا زُشُولُ اللهِ ﷻ وَنَسْتَعِ بِهَذِهِ عَلَيْنَا نَسَاوَتْ، فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْ بَصْرَى الشَّامِ إِذَا لَحْنٌ بِصَوْبَةٍ قَدْ أَهْبَلَتْ نَفْسِي كَمَا نَفْسِي الدَّابَّةُ الشَّرِيفَةُ حَتَّى إِذَا قَرَبْتُ مِنْهَا وَفَقْتُ وَإِذَا فِيهَا رَاهِبٌ وَكَاتِبُ السَّحَابَةِ لَا يُغَارِقُنِي زُشُولُ اللهِ ﷻ سَاعَةً وَاجِدَةٌ، وَكَانَ الزَّاجِبُ لَا يَكَلِّمُ النَّاسَ وَلَا يُذَرِّي مَا الزُّنْحُ وَلَا مَا فِيهِ مِنَ التَّجَاوُزِ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَزَقَهُ فَسَبَّحْتُهُ يَقُولُ: إِنْ كَانَ أَحَدٌ قَالَتْ أُنْتُ.

کنان برای او پر ساختم و ببار اتفاق می افتاد که ما سواره بودیم و شتر می کردیم بر آن سوار بود در مقابلم بود و از او جدا نبودم و پیشاپیش قافله حرکت می کرد و آنگاه که گرما سخت می شد ابری سید و خنک می آمد و بر او سلام می کرد و بالایی سرش بود و از او جدا نمی شد و بسا که آن ابر بر ما مبهود ها فرو می بارید و با ما سیر می کرد و گاهی در میان راه از جهت آب در مخیفه بودیم تا به حدی که بهای یک مشک آب به دو دینار می رسید ولی ما هر کجا فرود می آمدیم حوضها پر و آب فراوان و زمین سرسبز می شد و ما در نهایت فراوانی و خوشی و خبر بودیم و گروهی با ما بودند که شترانشان وامانده بود، رسول - خدا ﷺ نزد آنها رفت و دستی بر آنها کشید و به راه افتادند و چون نزدیک شهر بصرای شام رسیدیم دیدیم که یک صومعه مانند مرکب راهواری به سرعت به طرف ما می آید و چون نزدیک ما شد ایستاد و بناگاه دیدیم که راهبی در آن است و آن ابر از سر رسول خدا حتی لحظه ای جدا نمی شد، آن راهب با مردم سخن نمی گفت و کاروانیان را نمی شناخت و نمی دانست که مال التجاره آنها چیست؟ و چون به پیامبر اکرم نگرست او را شناخت و شنیدم که می گفت: اگر کسی باشد نویی نوا.

قَالَ: فَتَرَكْنَا نَحْتِ شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ قَرِيبَةٍ مِنَ الزَّوَاهِبِ فَلَيْقَ الْأَغْصَانِ لَيْسَ لَهَا حَتَلٌ، وَكَاتِبَ الزُّكْبَانِ تَنْزِلُونَ عَنْهَا، فَلَمَّا تَرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْتَرَبَ الشَّجَرَةَ وَاتَّقَتْ أَغْصَانَهَا^(۱) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَمَلَتْ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ مِنَ الْفَاكِجَةِ فَابْكَيْتَانِ لِلصَّيْبِ وَفَاكِجَةٍ لِلْمَتَا، فَتَجَبَّ جَمِيعٌ مِنْ عَفْنَا مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا رَأَى بَحِيرَى الزَّوَاهِبِ ذَلِكَ دَهَبَ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا يَقْدِرُ مَا يَكْفِيهِ.

فَمَجَاءَ وَقَالَ: مَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَ هَذَا الْعَلَامِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَكُونُ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَمَةٌ، فَقَالَ: يَا هَذَا إِنَّ لَكَ أَغْصَامَ فَأَيُّ الْأَغْصَامِ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَخُو أَبِيهِ مِنْ أُمِّ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ: أَتَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ؟ وَإِلَّا فَكُنْتُ بَحِيرَى، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا هَذَا تَأْذَنُ لِي أَنْ أَقْرَبَ هَذَا الطَّعَامَ مِنْهُ لِيَأْكُلَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: كَرِهْتُ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُهُ كَارِهَا بِذَلِكَ، وَالتُّنْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا بَنِيَّ رَجُلٌ أَحَبُّ أَنْ يُكْرِمَكَ فَكُلْ، فَقَالَ: هُوَ لِي دُونَ أَصْحَابِي؟

ابوطالب می گوید: ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب فرود آمدم، آن درخت شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آن نبود و کاروانیان به زیر آن درخت فرود آمدند و چون رسول خدا ﷺ به زیر آن فرود آمد، درخت به جنبش آمد و شاخه هایش را بر رسول خدا ﷺ افکند و سه نوع میوه داد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی و همه کسانی که با ما بودند از آن متعجب شدند و چون بحیرای راهب آن را دید، رفت و برای رسول اکرم غذایی به اندازه او آورد.

سپس آمد و گفت: سرپرست این نوجوان کیست؟ گفتم: من، گفت: چه نسبی با او داری؟ گفتم: من عموی او هستم، گفت: او عموهایی دارد تو کدام عموی او هستی؟ گفتم: من برادر پدر او هستم و مادرم آن هم یکی است، گفت: گواهی می دهم که او همان است و الا من بحیرا نیستم، سپس گفت: ای مرد! آیا اجازه می دهی که این غذا را به نزد او ببرم تا بخورد؟ گفتم: بپر، و پیامبر را دیدم که آن کار را خوش نداشت، متوجه پیامبر شدم و گفتم: فرزندم! مردی است که دوست دارد تو را اکرام کند، پس از غذای او بخور، فرمود: آیا این غذای من

۱ - فی بعض نسخ الحديث «و تهمعت أغصان الشجرة على رسول الله» أي تهدلت عليه.

فَقَالَ يَحْيَى: نَعَمْ هُوَ لَكَ خَاصَّةً. فَقَالَ الشَّيْخُ عليه السلام: قَاتِلِي لِأَأْكُلُ دُونَ هَؤُلَاءِ. فَقَالَ يَحْيَى: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِشْدِي أَكْثَرَ مِنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَتَأْتِدِينَ يَا يَحْيَى أَنْ يَأْكُلُوا مَعِيَ؟ فَقَالَ: بَلَى. فَقَالَ: كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ. فَأَكَلُوا وَأَكَلْنَا مَعَهُ. فَوَاللَّهِ لَقَدْ كُنَّا جَائِعَةً وَسَبْعِينَ رَجُلًا وَأَكَلْنَا كُلُّ رَاجِدٍ مِنَّا حَتَّى شَبِيعَ وَفَيْسَأَ. وَيَحْيَى قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام يَذُبُّ عَنْهُ وَيَنْتَفِلِجُ مِنْ كَثَرَةِ الرِّجَالِ وَثِقَلَةِ الطَّعَامِ. وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ يُقْبَلُ رَأْسُهُ وَيَأْتُوهُ، وَيَقُولُ: هُوَ هُوَ وَرَبُّ الْمَسِيحِ. وَالتَّاسِ لَا يَنْفَهُونَ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الرُّكْبِ: إِنَّ لَكَ نِسَاءً قَدْ كُنَّا نَمْرُكَ قَبْلَ الْيَوْمِ فَلَا تَقُلْ بِنَا هَذَا الْبَرُّ؟ فَقَالَ يَحْيَى: وَاللَّهِ إِنْ لِي نِسَاءً وَنِسَاءً. وَإِنِّي لَأَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَأَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَإِنِّي نَحْتُ هَذِهِ الشَّجَرَةَ تَعْلَامًا لِي أَتُمُّ تَعْلَمُونَ مِنْهُ مَا أَعْلَمُ تَحْمِلُكُمْ عَلَى أَعْيَانِكُمْ حَتَّى تَرُدُّوهُ إِلَى وَطَنِهِ. وَاللَّهِ مَا أَكْرَمَكُمْ إِلَّا لَهُ. وَ لَقَدْ رَأَيْتُ لَهُ - وَقَدْ أَقْبَلَ - نُورًا أَضَاءَ لَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلًا فِي

است و از آن اصحابم نیست؟ بحیرا گفت: آری آن مخصوص نو است. پیامبر فرمود: من به تنهایی نمی خورم. بحیرا گفت: من پیش از این چیزی نداشتم، پیامبر فرمود: آیا اجازه می دهی که آنها هم با من بخورند؟ گفت: آری، فرمود: بسم الله بخورید، او خورد و ما هم با او خوردیم. به خدا سوگند ما یکصد و هفتاد نفر بودیم و هر کدام از ما آن قدر خورد تا سیر شد و آروغ زد و بحیرا بالای سر- پیامبر ایستاده بود و از وی حمایت می کرد و از بسیاری مردمان و کمی طعام تعجب می کرد و سر و گردن او را هر لحظه می پوشید و می گفت: قسم به خدای مسیح که او همان است و مردم نمی فهمیدند که او چه می گوید. یکی از کاروانیان گفت: تو را چه می شود ما پیش از این نیز بر تو می گذشتیم، اما چنین احسانی با ما نمی کردی. بحیرا گفت: به خدا سوگند که امروز مرا حالتی دیگر است و من می بینم چیزی را که شما نمی بینید و می دانم چیزی را که شما نمی دانید، زیرا این درخت پسری است که اگر آنچه را که من از او می دانم شما نیز می دانستید، او را بر گردن خود سوار می کردید و او را به وطنش می رساندید. به خدا سوگند من شما را اکرام نکردم مگر به خاطر او. وقتی که او پیش می آمد نوری را در مغایلتش دیدم که مابین آسمان و زمین را برایش روشن می کرد و مردانی را دیدم که

أُنْدِسِيمَ مَرَاوِخَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّبُرَ جَدِيدَ يَرْوُحُونَهُ. وَ آخَرِينَ يَتَنَوَّرُونَ عَلَيْهِ أَنْوَاعُ النُّوَاجِمِ. ثُمَّ هَذِهِ السَّحَابَةُ لَا تَمُوتُ، ثُمَّ صَوْمِيعِي حَشَتْ إِلَيْهِ كَمَا نَحْنِي الذَّائِبَةُ عَلَى رِجْلِهَا، ثُمَّ هَذِهِ الشَّجَرَةُ لَمْ تَزَلْ بَابِسَةً قَلِيلَةً الْأَغْصَانِ وَ لَقَدْ كَثُرَتْ أَغْصَانُهَا وَ اهْتَزَّتْ وَ حَمَلَتْ ثَلَاثَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ النُّوَاجِمِ. فَالْكِهْمَانِ لِلصَّيْفِ وَ فَالْكِهْمَةُ لِلشَّتَاءِ. ثُمَّ هَذِهِ الْحَبَابُضُ الَّتِي غَارَتْ وَ دَهَبَتْ مَا زَالَتْ أَيَّامَ تَمْرُوحِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ الْحَوَارِيِّينَ جِيئَ وَ زِدُوا عَلَيْهِمْ فَزَجَدْنَا فِي كِتَابِ شَعْمُونَ الصُّفَا أَنَّهُ دَعَا عَلَيْهِمْ. لَقَدْ زَلَّتْ وَ دَهَبَتْ مَاؤُهَا. ثُمَّ قَالَ: مَتَى مَا رَأَيْتُمْ قَدْ ظَهَرَ فِي هَذِهِ الْحَبَابُضِ الْمَاءُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا جُلِّيَّ نَبِيٍّ يَخْرُجُ فِي أَرْضِ نِهَامَةِ مُهَاجِرٍ إِلَى الْمَدِينَةِ، اسْمُهُ فِي قَوْمِهِ الْأَمِينُ وَ فِي الشَّيْءِ أَحْمَدُ. وَ هُوَ مِنْ عِثْرَةِ إِسْهَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَوَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ يَحْيَى: يَا غُلَامُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ بِحَقِّ اللَّاتِ وَ الْغُرَّى إِلَّا [مَا] أَخْبَرْتَنِيهَا، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّاتِ وَ الْغُرَّى. وَ قَالَ: لَا تَسْأَلْنِي بِهَا

بادبزنیهای یاقوت و زبرجد در دست داشتند و او را باد می زدند و مردان دیگری که انواع میوه ها را بر او نثار می کردند. سپس این ابر از او جدا نمی شد، سپس این صومعه من که مانند چهارپایی که بر پایش راه می رود به سوی او رفت، سپس این درخت که همیشه خشک و کم شاخه بود، شاخه هایش فراوان شد و به جنش درآمد و سه نوع میوه داد، دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، سپس این حوضها که از زمان تمرد بنی اسرائیل بعد از آنکه حواریون عیسی بر آنها وارد شده بودند آتش فرو رفته و خشک شده بود و من در کتاب شعمون الصفا خوانده ام که او آنها را نفرین کرد، و آتش فرو رفته و خشک شده است، سپس گفت: هر وقت دیدید که آب در این حوضها نمایان شد، بدانید که به خاطر پیامبری است که در زمین نهامه مبعوث شده و به مدینه مهاجرت می کند، اسمش در میان قومش امین است و در آسمانها احمد و او از عترت اسحاق بن ابراهیم است و از صلب او است، به خدا سوگند که این همان است.

سپس نجرا گفت: ای پسر! از تو سه خصلت می پرسم و تو را به حق لات و غرّی سوگند می دهم که مرا خبر دهی. رسول خدا چون نام لات و غرّی را شنید

قَوَّاهُ مَا أَبْغَضْتُ شَيْئًا كَبْغَضِهَا، وَإِنَّمَا هُمَا صَبَّانٍ مِنْ جِهَادَةٍ لِقَوْمِي، قَتَالَ تَجِيرِي، هَذِهِ رَاحِدَةٌ، ثُمَّ قَالَ: قِيَاهُ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِي، قَتَالَ: سَلْ عَنْهَا بِذَا لَكَ فَإِنَّكَ قَدْ سَأَلْتَنِي بِأَلْهِي وَإِلَهِي الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، قَتَالَ: أَسَأَلْتُكَ عَنْ تَوْمِكَ وَبَطْنِكَ، فَأَخْبَرْتَنِي عَنْ تَوْمِهِ وَبَطْنِهِ وَآمُورِهِ وَبَجَمِيعِ شَأْنِهِ، فَوَافَقَ ذَلِكَ مَا عِنْدَ تَجِيرِي مِنْ جَفَّتِهِ الَّتِي عِنْدَهُ، فَإِنَّكَ بَعْدَ تَجِيرِي، فَتَقَبَّلْ رِجْلَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ مَا أَلْطَيْتُكَ وَأَلْطَبَ رَحْمَتِكَ، يَا أَخْتَ النَّبِيِّنِ أَنْبَاءاً، يَا عَنَ بَهَاءِ نُورِ الدُّنْيَا مِنْ نُورِهِ، يَا عَنَ بِذِيحُومِ تَغْفَرُ الْمَسَاجِدُ، كَأَنِّي بِكَ قَدْ قُدَّتِ الْأَجْنَادُ وَالْحَقْلُ وَقَدْ تَبَعَكَ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ طَوْعاً وَكَرْهاً، وَكَأَنِّي بِاللَّاتِ وَالْعُرَى وَقَدْ كَسَرْتَهُمَا، وَقَدْ صَارَ الْبَيْتُ الْغَتِيُّ لَا يَمْلِكُكَ غَيْرُكَ، تَصْعَعُ عَفَاتِيحُهُ خَيْبُ ثُرَيْدٍ، تَمُ مِنْ بَطَلٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْقَرْبُ تَصْرَعُهُ، مَتَلَعُ عَفَاتِيحِ الْجَنَانِ وَالْثِيَرَانِ، مَتَلَعُ الذُّبُعِ الْأَكْبَرِ وَهَلَاكَ الْأَصْنَامِ، أَنْتَ الَّذِي لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَدْخُلَ الْمُلُوكُ كُلُّهَا فِي دِينِكَ صَاحِبَةَ قَبِيلَةٍ، لَمْ يَزَلْ يَتَكَلَّمُ

خشمگین شد و گفت: از من به واسطه آنها بزرگی ممکن که به خدا هیچ چیز را مانند آنها دشمن ندارم و آنها دو بت سنگی هستند که از آن قوم منند. بحیرا گفت: این یک نشانه، سپس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که پاسخ را بدهی، فرمود: هر چه می‌خواهی بپرسی، زیرا که تو نام خدایم و خدایت را که بی‌مانند است بر زبان آوردی، گفت: از خواب و بیداریت می‌پرسم، پیامبر او را از خواب و بیداری و امور و کارهایش با خبر ساخت و با آنچه بحیرا از وصف او می‌دانست موافق بود، بحیرا خود را بر آن حضرت انداخت و پاهایش را بوسه داد و گفت: پسر من! بقدر خوشبختی! ای کسی که از همه پیامبران بیشتر پیرو داری! ای کسی که روشنی دنیا از فروغ اوست! ای کسی که مساجد به ذکرش آباد است! گویا تو را می‌بینم که لشکرها و اسبها را سوق می‌دهی و عرب و عجم خواه و ناخواه از تو پیروی کنند، و گویا لات و عزری را می‌بینم که آنها را شکسته‌ای و بیت عتبی در قلک تو است و کلیدهایش را هر کجا که بخواهی می‌نهی، چه بسیار از پهلوانان قریش و عرب که آنان را به خاک مذلت می‌افکندی و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست تو است و ذبیح اکبر و هلاک بتهای به دست تو است، تو کسی هستی که قیامت بر پا نشود تا آنکه همه پادشاهان با فروتنی در

يَذِيهِ مَرَّةً وَرِجْلَيْهِ مَرَّةً وَيَقُولُ: لَقَدْ أَذْرَحْتُ زِمَانَكَ لِأَخْصَرَيْنِ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ حَزَبَ
الزُّلْدِ بِالزُّلْدِ، أَلَيْتَ سَيِّدٌ وَلَيْلِ أَوَّلَمَ وَنَيْدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ. وَاللَّهُ لَقَدْ
ضَجَّكَاتِ الْأَرْضِ يَوْمَ وَلَدَتْ لَهَا ضَاجِكَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَرَحًا بِكَ، وَاللَّهُ لَقَدْ يَكْتَبُ
الْبَيْعَ وَالْأُحْشَامَ وَالشَّيَاطِينَ فَهِيَ بِأَكْبَرَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَيْتَ دَعْوَةَ إِبْرَاهِيمَ وَبَشَرِي
عِيسَى، أَلَيْتَ الْمُقَدَّسَ الْمُطَهَّرَ مِنَ الْخَبَائِصِ الْجَاهِلِيَّةِ.

وَكُنْ

ثُمَّ التَّقَى إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْعَلَامُ بِكَ؟ قَالِي أَرَأَيْتَ لَا تُعَارِفُهُ،
فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: هُوَ ابْنِي فَقَالَ: مَا هُوَ بِابْنِكَ وَمَا يَنْبَغِي لِهَذَا الْعَلَامِ أَنْ يَكُونَ وَاللَّهُ الَّذِي
وَلَدَهُ حَيًّا وَلَا أُمُّهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ ابْنُ أَخِي وَقَدْ مَاتَ أَبُوهُ وَأُمُّهُ حَامِلَةٌ بِهِ، وَمَاتَتْ أُمُّهُ وَهُوَ
ابْنُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَكَذَا هُوَ، وَلَكِنْ لَرَى لَكَ أَنَّ ثَوْدَةً إِلَى بَلَدِهِ عَنْ هَذَا
الْوَجْهِ فَإِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ وَلَا صَاحِبُ كِتَابٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ
بِوِلَادَةِ هَذَا الْعَلَامِ، وَلَقَدْ رَأَوْهُ وَعَرَفُوا أَنَّهُ مَا قَدْ عَرَفْتُ أَنَا مِنْهُ تَبَعِيَّةً شَرًّا وَأَكْثَرُ ذَلِكَ

دین تو در آید، و پیوسته دست و پايش را بویسه می داد و من گفتم: اگر در زمان
نبوت تو زنده باشم با شمشیر و ساعد به یاریت بر می خیزم، تو سید فرزندان آدم
و سرور رسولانی، تو امام مکتب و خاتم انبیای، به خدا سوگند آن روز که تو به
دنیا آمدی زمین خندان شد و تا روز قیامت به واسطه تو خندان خواهد بود، به
خدا سوگند معبد های یهود و ینها و شیاطین تا روز قیامت گریان خواهند بود، تو
دعای ابراهیم و بشارت عیسی، تو مقدس و مطهر از یلبه های جاهلیتی.

سپس رو به ابوطالب کرد و گفت: این پسر چه نسبتی با تو دارد که می بینم از
او جدا نمی شوی؟ ابوطالب گفت: او پسر من است، بحیرا گفت: پسر تو نیست و
پدر و مادرش نباید زنده باشند ابوطالب گفت: او پسر برادر من است. او به دنیا
نیامده بود که پدرش در گذشت و شش ساله بود که مادرش را از دست داد، بحیرا
گفت: راست گفتی او چنین است و چنین صلاح می دانم که او را از همین جا به
شهر خودش برگردانی، زیرا هر یهودی و نصرانی و اهل کتابی از ولادت این
نوجوان آگاه است و اگر او را ببینند و چنان که من می شناسم آنها هم بشناسند
شری بدو رسانند و بیشتر آنها همین یهود یابند. ابوطالب گفت: برای چه؟ گفت:

هؤلاء اليهود. فقال أبو طالب: ولم ذلك؟ قال: لأنه كائن لابن أخيك هذو النبوة و الرسالة. وتأييد الناموس الأكبر الذي كان يأتي موسى وعيسى. فقال أبو طالب: كلا إن شاء الله لم يكن الله ليضيفه.

ثم خرجنا به إلى الشام فلما فرشنا من الشام رأيت والله قصور الشامات كلها قد اهتزت وعلا منها نور أعظم من نور الشمس. فلما توسطنا الشام ما قدونا أن نمر سوري الشام من كثرة ما أزدحموا الناس وينظرون إلى وجهي رسول الله ﷺ. وذهب الخبر في جميع الشامات حتى ما بقي فيها جبر ولا راهب إلا اجتمع عليه. فجاء جبر عظيم كان أمته تسطورا فجلس خذاء ينظر إليه ولا يكلشه ينهي حتى نعل ذلك ثلاثة أيام متوالية. فلما كاتب الليلة الثالثة لم يضر حتى قام إليه فدار خلقة كأنه يكتسب منه شيئا. فقلت له: يا راهب كمالك تريد منه شيئا؟ فقال: أجل إني أريد منه شيئا ما أمته؟ قلت: محمد بن عبد الله. فتغير والله لونه. ثم قال: فترى أن تأمر؟ أن تكثيف لي عن

برای آنکه این برادرزاده ات صاحب مقام نبوت و رسالت گردد و آن فرشته ای که بر موسی و عیسی نازل می گردید بر او فرود می آید. ابوطالب گفت: هرگز. ان شاء الله خداوند او را نباء ستازد.

سیس او را به شام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم. به خدا سوگند تمام کاخهای شام لرزد و نوری از آن برخاست که از پرتو خورشید رخسانتر بود و هنگامی که به شهر شام درآمدیم نتوانستیم به واسطه ازدحام مردم از بازار شام بگذریم و همه به صورت رسول خدا می نگریستند و این خبر در همه شامات منتشر شد تا به غایتی که همه اخبار و راهبان به نزد او گرد آمدند و یکی از اخبار بزرگ که نامش تسطورا بود آمد و در مقابل او نشست و به او می نگریست ولی با او سخن نگفت و سه روز متوالی چنین کرد و چون شب سوم فرا رسید بی تاب شد و به نزد او آمد و پشت سر او می چرخید. گویا چیزی را از او می طلبید. گفت: ای راهب! گویا چیزی از او می خواهی؟ گفت: آری من چیزی از او می خواهم. اسمش چیست؟ گفت: محمد بن عبدالله. به خدا سوگند که رنگش پرید. سیس گفت: ممکن است به او بفرمائید پشت شانۀش را برهنه کند تا آن را

ظهِرِهِ لِأَنْظَرُ إِلَيْهِ، فَكَشَفَ عَنْ ظَهْرِهِ، فَلَمَّا رَأَى الْحَاثِمَ انْكَبَّ عَلَيْهِ يُعَبِّئُهُ وَ يَبْكِي، ثُمَّ قَالَ: يَا هَذَا اشْرَعْ يَدَكَ هَذَا الْعَلَامُ إِنْ مَوْجِعِهِ الَّذِي وَلَدَ قَبِيهِ، فَإِنَّكَ تَوَدُّدِي كَمْ عَدُوٌّ لَكَ فِي أَرْضِنَا لَمْ تَكُنْ بِالَّذِي تَقْدُمُهُ مَعَكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَحَاوَدُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ يُحِيلُ إِلَيْهِ الطَّعَامَ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْهَا أَنَاءَ يَمْعِيهِ مِنْ عَيْدِهِ فَقَالَ لِي: أَتَرَى أَنْ يَلْبَسَ هَذَا الْقَمِيصَ لِيَنْدَ كَرْنِي بِهِ، فَلَمْ يَتَّعِلْهُ وَ رَأَيْتُهُ كَارِهَا بِذَلِكَ، فَأَخَذْتُ أَنَا الْقَمِيصَ تَحَاوَدْتُ أَنْ يَلْعَنَ، وَ قُلْتُ: أَنَا أَلَيْسَتْ وَ عَظُمْتُ بِهِ عَنِّي وَ زِدْتُهِ إِلَى مَنَكَّةَ، فَوَافَقُوهُ مَا بَيْنَ مَنَكَّةَ وَ عَيْنِ الْمَرْأَةِ وَ لَا كَهْلُ وَ لَا شَابٍ وَ لَا صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ إِلَّا اسْتَنْتَبَهُ شَوْقاً إِلَيْهِ مَا خَلَا أَبُو جَهْلٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَإِنَّهُ كَانَ قَائِمًا مَا جِئْنَا، فَذَغَلَّ مِنَ الشُّكْرِ^(۱).

۲- وَ هَذَا الْإِنْسَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: وَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ قَالَ: لَمَّا فَارَقَهُ نَجِيرُ بْنُ بَكْرِ بْنِ كَعْبٍ كَدَّ يَدًا وَ أَخَذَ يَتَوَلَّى: يَا ابْنَ أُمَيَّةَ كَأَنِّي بِكَ وَ

ببینم، پشت شانه اش را برهنه کرد و چون مهر نبوت را دید، فرو افتاد، او را می بوسید و گریه می کرد؛ سپس گفت: ای مرد زود این قرزند را به خانه اش برگردان که اگر می دانستی در سرزمین ما جعفر دشمن دارد او را با خود نمی آوردی و هر روز برای دیدار او می آمد و برایش غذا می آورد، و چون از شهر شام بیرون می آمدم پیراهنی از پیش خود آورد و گفت: آیا ممکن است که این پیراهن را ببوشد تا به یاد من باشد و پیامبر نیز گرفت و آن کار را خوش نداشت، من برای آنکه او ناراحت نشود آن پیراهن را گرفتم و گفتم: من آن را بر تنش خواهم کرد و ستابان او را به مکه برگردانیدم و به خدا سوگند آن روز کسی از زن و پسر و جوان و کرچک و بزرگ نبود که به استقبال او نیاید بجز ابو جهل لعنه الله - که مردی خونخوار و بدکردار بود و از مسقی به خود نبود.

۲- در روایتی دیگر از ابوطالب نقل شده است که گفت: چون یحیی را راهب او را ترک می کرد می گریست و می گفت: ای پسر آینه! گریه تو را می بینم که

۱- بحکم ان حد، التقیة مع حسب سندها و انقطاعها و اشتغالها حلی العرابی التي كانت شأن الأساطير تملأها مع من المذمومين باختلافات في منهاها و الفاظها. راجع سورة ابن هشام ج ۱، ص ۴، و المراهب اللدنية و شرحه و اعلام -

قَدْ وَصَّكَ الْقَرْبُ بِوَرَّهَا، وَهَذَا قَطْعَكَ الْأَخَارِبُ وَلَوْ عَلِمُوا لَكُنْتَ هَمَّ يَنْزِلُهُ الْأَوْلَادُ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: أَمَا أَنْتَ يَا عَمَّ فَارَعَ فِيهِ قِرَابَتَكَ الْمُؤَسَّلَةُ، وَاحْتَبَطَ فِيهِ وَصْبَهُ أَبَيْكَ فَإِنَّ قُرَيْشًا سَتَحْزَنُ فِيهِ فَلَا ثَبَالَ، وَإِنِّي أَفَعَلَمُ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِهِ ظَاهِرًا وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ بَاطِنًا، وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ وَلَدَ نِلْدَةٍ وَ سَتَتَصَوَّرُهُ نَصْرًا غَرِيبًا اسْتَمَّ فِي السَّمَوَاتِ: الْبَطْلُ الْهَاصِرُ وَ فِي الْأَرْضِ: الشَّجَاعُ الْأَنْزَعُ مِنْهُ الْفَرَحَانُ الْمُسْتَشْهِدَانِ وَهُوَ سَيُؤَدُّ الْقَرْبُ وَرُؤُسَهَا وَدُورَتْنَهَا، وَهَذَا فِي الْكُتُبِ أَغْرَفَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: وَاللَّهِ قَدْ زَالَتْ كُلُّ الْأَذَى وَصَفَةِ جَعْبَرِي وَ أَكْثَرَ.

۳- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَشِيرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ رَفَعَهُ «قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَرَادَ أَبُو طَالِبٍ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْقَامِ فِي جَبْرِ قُرَيْشٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَشَلَّتْ بِالزَّمَامِ وَقَالَ: يَا عَمَّ عَلَى مَنْ تَحْبِلُنِي لِأَعْلَى أَمْ لَا عَلَى أَبٍ، وَقَدْ كَانَتْ أُمَّهُ تُؤَفِّتُ، فَزُقْتُ لَهُ أَبُو طَالِبٍ وَرَحْمَةً وَخُرُوجَهُ مَعَهُ.

همه عرب یا کسانسان به نو تیر می زنند و خویشای با تو قطع رابطه کرده اند و اگر می دانستند تو را به منزله اولاد می شمردند سپس به من التفات فرموده و گفت: اما تو ای عمو! تو خویشی را پیوسته مراعات کن و کوشش بدرت را درباره او حفظ کن که فریض به زودی تو را به خاطر او ترک کند و نو پروا مدار و من می دانم که تو در ظاهر به او ایمان نمی آوری اما در باطن به او ایمان داری و فرزندی از تو به او ایمان آورد و او را به عزت یاری کند نامش در آسمانها «بطل هاصر» است و در زمین «شجاع انزع» باشد او را دو فرزند شهید است و او سید عرب و ذوقربن آنها است و او در کتابها از اصحاب عیسی علیه السلام معروفتر است. ابوطالب گوید: به خدا سوگند هر آنچه بحرا گفته بود و بیشتر از آن را به چشم خود دیدم.

۳- ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: چون رسول اکرم ﷺ به سبیل بلوغ رسید، ابوطالب چنین خواست که با کاروان قریش به شام رود، رسول اکرم آمد و زمام شتر را گرفت و گفت: ای عمو جان! مرا به که می سیاری؟ نه پدری هست و نه مادری! و مادرش نیز وفات کرده بود، ابوطالب دلش به حال او

وَكَانُوا إِذَا سَارُوا تَسِيرَ إِلَى زَائِسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَمَامَةً تَغْلِيهِ مِنَ السَّمَاءِ فَمَرُّوا فِي طَرَفِهِمْ بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: بَجِيرَى فَلَمَّا رَأَى الْغَمَامَةَ تَسِيرُ مَعَهُمْ نَزَلَ مِنْ صَوْمَتِهِ وَاتَّخَذَ لِقُرَيْشٍ طَعَاماً وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَسْأَلُهُمْ أَنْ يَأْتُوهُ. وَقَدْ كَانُوا زَكُوا نَحْتِ شَجَرَةٍ بَعِثَتْ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى طَعَامِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَجِيرَى وَاللَّهِ مَا كُنَّا نَعْقِدُ هَذَا بِشَكٍّ. قَالَ: قَدْ أَخْبَيْتُ أَنْ تَأْتُونِي، فَأَتَوْهُ وَخَلَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّحْلِ. فَتَنَظَّرَ بَجِيرَى إِلَى الْغَمَامَةِ فَابْتَدَأَ فَقَالَ لَهُمْ: هَلْ بَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَمْ يَأْتِنِي؟ فَقَالُوا: مَا بَقِيَ مِنَّا إِلَّا غُلَامٌ عَدَدْتُ لَحْلَنَاءَ فِي الرَّحْلِ، فَقَالَ: لَا يَنْتَهِي أَنْ يَخْلُفَ عَنْ طَعَامِي أَحَدٌ مِنْكُمْ. فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَتَى أَتَيْتِ الْغَمَامَةَ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَجِيرَى قَالَ: مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالُوا: ابْنُ هَذَا - وَأَشَارُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ - فَقَالَ لَهُ بَجِيرَى: هَذَا ابْنُكَ؟ قَالَ أَبُو طَالِبٍ: هَذَا ابْنُ أَخِي. قَالَ: مَا قَعَلَ أَبُوهُ؟ قَالَ: تَوَفَّى وَهُوَ جَمَلٌ. فَقَالَ بَجِيرَى لِأَبِي طَالِبٍ: رُدُّ هَذَا الْغُلَامَ

سوخت و بر او مهربانی کرد و او را با خود برد و چون راه می رفتند بر بالای سر پیامبر ابری در برابر آفتاب سایه می انداخت و در راه به مردی بر خوردند که بعیرا نام داشت و چون دید ابری با آنها سیر می کند از صومعه خود فرود آمد و طعامی برای قریش آماده کرد و کسی را به نزد آنها فرستاد و آنها را دعوت کرد که به نزد او بروند و آنان به زیر درختی فرود آمده بودند. فرستاد که برای صرف غذا بیایید. گفتند: ای بعبرا! ما چنین سابقه ای از تو به یاد نداریم. گفت: من دوست دارم که به نزد من آئید. آمدند و رسول خدا را نزد بار و بنه خود گذاشتند، بعبرا دید که ابر بر جای خود ایستاده است به آنها گفت: آیا کسی از شما هست که به نزد من نیامده باشد؟ گفتند: کسی نیست مگر نوحوفانی که بر سر بار و بنه خود گذاشته ایم. گفت: سزاوار نیست که هیچ یک از شما بر سر سفره من نباشد و به دنبال رسول خدا فرستادند و چون او آمد آن ابر هم آمد. بعبرا در او نگریست و گفت: این نوجوان کیست؟ گفتند: فرزند این آقا - و به ابوطالب اشاره کردند - بعبرا گفت: آیا این فرزند تو است؟ ابوطالب گفت: این برادرزاده من است. گفت: پدرش چه می کند؟ گفت: در رجم مادرش بود که پدرش درگذشت. بعبرا به ابوطالب گفت: این پسر را به شهر خود برگردان که اگر یهود

إِلَى يَلَادِهِمْ فَإِنَّهُ إِنْ عَلِمَتْ بِهِ الْيَهُودُ مَا أَعْلَمَ مِنْهُ قَتَلُوهُ. فَإِنْ هَذَا شَأْنًا مِنَ الشَّيْءِ، هَذَا نَبِيٌّ
هَذِهِ الْأُمَّةُ. هَذَا نَبِيٌّ الشَّيْءِ».

﴿باب ۱۵﴾

«(ذَكَرُوا مَا حَكَاهُ خَالِدُ بْنُ أُسَيْدٍ بْنِ أَبِي الْعِصْ. وَطَلِيقُ بْنُ سَقْبَانَ بْنِ أُمَيْةَ عَنْ)»
«(كَبِيرِ الرُّقْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ)»
عَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّطَّلَانُ، وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ
- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: عَدَّثَنَا أَبُو الْعَتَّابِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا النَّطَّلَانُ هَالًا: عَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: عَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: عَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: عَدَّثَنِي الْهَيْثَمُ بْنُ -
عَثْرٍ الْمُزَنِيِّ، عَنْ عَثْرَةَ عَنْ يَحْيَى الشَّاذِلِيِّ قَالَ: خَرَجَ خَالِدُ بْنُ أُسَيْدٍ بْنِ أَبِي الْعِصْ،
وَطَلِيقُ بْنُ سَقْبَانَ بْنِ أُمَيْةَ فُجَّارًا إِلَى الشَّامِ سَنَةَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا لَكُنَّا مَعَهُ،
وَكَانَا بَنِي كِنَانٍ أَتَيْنَاهُمَا زَايَا فِي سَبْعٍ وَرُكُوبِهِمَا يَضَعُ الْوَحْشُ وَالطَّيْرُ. فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا
سُوقَ بُصْرَى إِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ مِنَ الرُّقْبَانِ قَدْ جَاءُوا مُتَعَمِّرِينَ الْأَتْوَانَ كَأَنَّ عَلَى وَجْهِهِمْ
الرُّعْفَرَانِ تُرَى مِنْهُمْ الرُّعْدَةُ فَقَالُوا: تَحَبُّبًا أَنْ نَأْتُوا تَجْبِرُنَا فَإِنَّهُمَا قَرِيبٌ فِي الْكَيْبَةِ

آنچه را که من از او می‌دانم بدانند او را بکشند. او مقام بزرگی دارد. او پیامبر
این امت است، او پیامبر شمشیر است.

باب ۱۵

داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راء شام

و شناخت او از پیامبر اکرم ﷺ

یَعْلَى گوید، در آن کاروان تجاری که به شام رفتند و رسول اکرم نیز در میان
آنها بوده خالد بن اسید و طلیق بن سقبان نیز حضور داشتند و همراه پیامبر اکرم
بودند و حکایت کرده‌اند که به چشم خود دیده‌اند که هنگام سحر و سواری پیامبر
و وحوش و طيور چه می‌کردند. گویند: وقتی به میان بازار بصری رسیدیم به
ناگاه گروهی از راهبان رنگ پریده را دیدیم که رنگشان مانند زعفران زرد بود و
می‌لرزیدند گفتند: دوست داریم نزد بزرگ ما بیایید که در همین نزدیکی و در

الْعَظْمَى. قُلْنَا: مَا لَنَا وَلَكُمْ؟ فَقَالُوا: لَيْسَ بَصُرُكُمْ مِنْ هَذَا شَيْءٌ وَ لَقَدْ نَكَّرْنَاكُمْ ثُمَّ
وَطَّيْنَا أَنْوَاجَهُمْ مَتَابَعَةً. قَدْ هَبْنَا مَتَقَهُمْ حَقٌّ دَخَلْنَا مَتَقَهُمُ الْكَنِيسَةُ الْعَظِيمَةُ الْبَنَانُ.
فَإِنَّا كَبِيرُهُمْ قَدْ تَوَسَّلَهُمْ وَ حَوْلَهُ تَلَامِيذُهُ. وَ قَدْ نَشَرْنَا كِتَابَنَا فِي يَدَيْهِ. فَأَخَذَ بِشَطْرِ آيَاتِنَا
مَرَّةً. وَ فِي الْكِتَابِ مَرَّةً. فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا سَنَعْتُمْ شَيْئاً لَمْ نَأْتُوْنِي بِالْبَيِّنِ أُرِيدُ. وَ هُوَ
الْآنَ هَهُنَا.

ثُمَّ قَالَ لَنَا: مَنْ أَنْتُمْ؟ قُلْنَا: وَحَدُّ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقَالَ: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ قُلْنَا: مِنْ بَنِي -
عَبْدِ شَمْسٍ. فَقَالَ لَنَا: مَتَقَكُمْ غَيْرُكُمْ؟ قُلْنَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَانِمْ يُسَمُّوهُ يَسْمُ بَنِي -
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. قَوْلُهُ لَقَدْ غَرَّ غَرَّةً كَادَ أَنْ يُنْشِقَ عَلَيْهِ. ثُمَّ وَصَبَ فَقَالَ: أَوُّهُ. أَوُّهُ خَلَكْتَ
الْصُّرَابِيَّةَ وَ الْمَسِيحَ. ثُمَّ قَامَ وَ انْكَأَ عَلَى صُلْبٍ مِنْ صُلْبَانِيهِ وَ هُوَ مُنْكَرٌ وَ حَوْلَهُ ثَمَانُونَ
وَ جُلُوسٌ مِنَ الْبَطَارِقَةِ وَ التَّلَامِيذِ. فَقَالَ لَنَا: قَبِّحْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا لِي. قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ. فَبَجَادَ
مَعَنَا ثَلَاثًا عَشَرَ مِائَةً قَائِمِينَ فِي سُرِّي بَصَرِي. وَ اللَّهُ لَكُنَّا لَمْ نَرَوْجْهُ إِلَّا بِوَسْطِهِ كَانَ

معبود بزرگ است. گفتیم: بین ما و شما کاری نیست. گفتند: به شما زبانی نخواهد
رسید بلکه شما را اکرام هم خواهیم کرد و می پنداشتند که یکی از ما محمّد است، با
آنها رفیقیم و به آن معبد بزرگ در آمدیم و بزرگشان را دیدیم که در میان آنها بود
و شاگردانش در اطراف او بودند و کتابی گشوده در دستانش بود و یک بار به ما
می نگرست و یک بار به کتاب نگاه می کرد و به بارانش رو کرد و گفت: کاری
نکردید و آن را که من می خواستم نیاوردید و او هم اکنون در این دبار است.

سیس به ما گفت: شما که هستید؟ گفتیم: گروهی از قریش. گفت: از کدام
خاندان قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس. گفت: آیا کسی دیگری همراه شما
هست؟ گفتیم: آری. جوانی از بنی هانم که او را یتیم فرزندان عبدالمطلب
می نامیم؛ به خدا سوگند خرناسه ای کشید که نزدیک بود بهوش شود، سپس
ادامه داد و گفت: آه! آه! که نصرا بت و مسیح از میان رفت. سپس برخاست و
بر صلیبی از صلیبهایش تکیه کرد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد نفر از بطریقهای
نصرانی و شاگردانش در اطراف او بودند و گفت: آیا بر شما آسان است که او را به
من نشان بدهید؟ گفتیم: آری و او با ما آمد و هنگام آمدن را دیدیم که در بازار

جلالاً یثلاً من وجہہ۔ وَ قَدْ رَیَ الْکَثِیرَ وَ اشْتَرَى الْکَثِیرَ۔ فَأَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ بِلِقَاسٍ هُوَ
هَذَا؟ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَبَّحَنَا فَقَالَ: هُوَ هُوَ. قَدْ عَزَقْتَهُ وَالْمَسِیحَ. فَمَدَا مِثْلَهُ وَ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ قَالَ
لَهُ: أَنْتَ الْمَدْعُوسُ. ثُمَّ أَخَذَ تَسْأَلُهُ عَنْ أَشْیَاءٍ مِنْ عِلَامَاتِهِ. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُخْبِرُهُ
فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ: لَبِثْتُ أَدْرَكْتُ زَمَانَتَكَ لَا أُعْطِيَنَّ السَّيْفَ حَقَّهُ. ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَنْتُمْ لَنْ تَمُوتُوا مَا عَقْدُهُ؟
مَعْدَةُ الْحَبَاءِ وَ الْمَوْتُ. مَنْ تَعَلَّقَ بِهِ حَبِیْ طَوِيلًا. وَ مَنْ زَاغَ عَنَّهُ مَاتَ مَوْتًا لَا يَجْنِي بِعَقْدِهِ
أَبَدًا. هُوَ هَذَا الَّذِي تَعْبَهُ النَّاسُ الْأَعْظَمُ^(۱). ثُمَّ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ رَجَعَ رَاجِعًا.

﴿ بَاب ۱۶ ﴾

• (فِی خَبَرِ أَبِي الْمُؤَنِیْبِ الرَّاهِبِ) •

وَ كَانَ أَبُو الْمُؤَنِیْبِ الرَّاهِبُ مِنْ الْعَارِفِیْنَ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَ بِصِفَتِهِ. وَ بِزُصَّتِهِ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

بُصْرَى ایستاده بود. به خدا سوگند گویا ما تا آن روز رخسار او را ندیده بودیم.
مانند هلال ماه می درخشید. سود فراوانی برده بود و کالای بسیاری نیز خریده
بوده. خواستیم او را به آن کشیش معزنی کنیم. اما او بر ما سبقت گرفت و گفت:
اوست. به مسیح سوگند که او را شناختم و بر دیک او رفتم و سرا او را پرسید و
گفت: تو مقدسی. سپس از اشیاء و علامات پرسش کرد و پیامبر نیز بدو پاسخ
می داد و شنیدیم که می گفت: اگر زمان تو را دریابم حق شمشیر را ادا خواهم
کرد. آنگاه به ما گفت: آیا می دانید همراه او چیست؟ با او زندگی و مرگ است.
کسی که نه او ببیوندد حیات طولانی یابد و هر که از او روی برگرداند چنان
خواهد مُرد که پس از آن حیات نباشد. او همان است که ذبح اعظم با او است
سپس می آمد و مکرر سرا و را می پرسید.

بَاب ۱۶

خبر ابوالموہب راہب

و ابوالموہب راہب از کسانی است که بیست و بیست و یک سال را با صفاتش
می شناخت و به مقام وصیتش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام نیز آگاہ بود.

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - إسماعيل، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي، وَ قَيْسُ بْنُ شُعْبَةَ الدُّبَيْيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ - بَجْرِ الْقُتَيْبِيِّ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالُوا: خَرَجَ سَنَةَ رَسُولِ - اللَّهِ ﷺ وَ عَبْدُ مَنَافٍ بْنُ كَيْسَانَ، وَ نُوْقُلُ بْنُ مَعَاوِيَةَ بْنِ غَزْوَةَ بْنِ سَهْمٍ بْنِ بَغْشَرٍ - نَعَامَةَ بْنِ عَدِيِّ نَهَارًا إِلَى الْقَامِ فَلَقِيَهُمَا أَبُو الْمُؤْتِيبِ الرَّاهِبُ فَقَالَ لَهَا: مَنْ أَنْتَا؟ قَالَا: نَحْنُ نَحْبَارٌ مِنْ أَهْلِ الْحَرَمِ مِنْ قُرَيْشٍ. فَقَالَ لَهَا: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَأَخْبَرَاهُ. فَقَالَ لَهَا: هَلْ قَدِمَ مَعَكُمْ مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرُكُمْ؟ قَالَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، فَقَالَ أَبُو الْمُؤْتِيبِ: يَا بَنَاتِ! اللَّهُ أَزْدَتْ. قَالَا: وَاللَّهِ مَا فِي قُرَيْشٍ أَحْكَمُ وَفَرَّأَيْتُهُ، إِنَّمَا يُسَمُّونَهُ بِسَمِّ قُرَيْشٍ، وَ هُوَ أَجْبَرُ لِأُمِّ أَوْ مَنَا يَعَالِي لَهَا. خَدِيجَةُ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ؟ فَأَخَذَ يُحَرِّكُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: هُوَ هُوَ، فَقَالَ لَهَا: لَوْلَا نِي عَلَيَّ. قَالَا: تَرَكْنَاهُ فِي سَوْقٍ بَصْرِيٍّ، فَبَيْنَمَا هُمَا فِي الْكَلَامِ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هُوَ هَذَا، فَعَلَّاهُ سَاعَةً بِسَاحِيهِ وَ يَكَلِّمُهُ، ثُمَّ أَخَذَ يُبْكِلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَحْرَجَ شَيْئًا مِنْ كُفِّهِ لَا تَدْرِي مَا هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي أَنْ يَبْكُلَهُ، فَلَمَّا

بكر بن عبدالله اشجعی از یَدَوَانِ كُوفِ چنين روایت كند كه در آن سال كه پیامبر اكرم و عبد منات بن كيسانہ و نوقل بن معاوية بن عروه برای تجارت به شام رفتند، ابوالمؤتیب راهب این دو را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تاجرانی از اهل حرم و از قریشم. گفت: از کدام خاندان قریش؟ و پاسخ او را دادند. به آنها گفت: آیا کسی دیگری از قریش یا شما آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنی هاشم كه نامش محمد است. ابوالمؤتیب گفت: به خدا سوگند هم او را می خواستم، گفتند: به خدا سوگند در میان قریش گننام تر از او نیست او را بنیم قریش می نامند و او اجیر زنی از ما به نام خدیجه است. به ارجه نیازی داری؟ ابوالمؤتیب سرش را تكان داد و گفت: هم اوست هم اوست و به آنها گفت: مرا به نزد او بربد. گفتند: او را در بازار بصری گذاشته ایم و در این میان كه آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان طلعت رسول اكرم غایب شد و گفت: ارهین است و ساعی با او خلوت كرد و به گفتگو پرداخت، سپس میان در چشمش را یوسبد و جیزی

فَارَفَعَهُ قَالَ لَنَا: شِمْعَانِي بَنِي؟ هَذَا وَاللهُ نَبِيٌّ آخِرُ الزَّمَانِ. وَاللهُ سَيَخْرِجُ إِلَى قَرِيبٍ قَبِيضَ عَشْرِ النَّاسِ إِلَى شَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ. فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَأَتَّبِعُوهُ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ وَلَدَ يُعْقِبُهُ أَبِي طَالِبٍ وَلَدَ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ؟ فَقُلْنَا: لَا. قَالَ: إِنَّمَا أَنْ يَكُونَ قَدْ وَلَدَ أَوْ يُولَدَ فِي سَنَةِ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ. نَعْرِفُهُ. وَإِنَّا لَنَجِدُ صِغَتَهُ عِنْدَنَا بِأَلْوَصَحِّ كَمَا نَحْمَدُ صِغَةَ مُحَمَّدٍ بِاللُّبُّوَّةِ. وَ إِنَّهُ سُبُّهُ الْغَرْبِ وَ زَيْتَانِيهَا وَ ذَوْرَثِيهَا. يُعْطِي السَّبْطَ حَقَّهُ. اسْتَمِعْ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى عَلِيٌّ. هُوَ أَعْلَى الْمُخْلَاقِينَ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ ذِكْرًا. وَ تُسَمِّيهِ الْمَلَائِكَةُ الْبَظْلَ الْأَرْفَهُ الْمُطْلِعَ. لَا يَتَوَجَّهُ إِلَى وَجْهِ إِلَّا أَلْتَجَّ وَ ظَفَرُهُ. وَاعْبُدْهُ لَعَلَّكَ تُرَفِّقَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فِي السَّاءِ مِنَ الشَّمْسِ الطَّائِفَةِ.

﴿ بَاب ۱۷ ﴾

• (خبر سطح الکاهن) •

خَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ رَزْمَةَ الْغَزَوِيُّ قَالَ: خَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَعْبَرَةَ بْنِ -

را از آستینش درآورد که ما ندانستیم چه بود. اما پیامبر اکرم از پذیرفتن آن امتناع ورزید. چون پیامبر از او جدا شد به ما گفت: از من بشنوید، به خدا سوگند او پیامبر آخر الزمان است. به خدا سوگند که او به زودی مبعوث می شود و مردم را به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» فرا می خواند و چون آن را دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا فرزندی عموی او ابوطالب که به او علی گفته می شود متولد شده است؟ گفتیم: خیر. گفت: یا متولد شده و با در همین سال به دنیا خواهد آمد. او اولین کسی است که بدو ایمان می آورد. ما او را می شناسیم و می دانیم که او وصی است همچنان که می دانیم محمد نبی است. او سید عرب و زبانی و ذوالقرنین عرب است و حق شمشیر را ادا می کند. اسم او در عالم بالا «علی» است. او پس از انبیاء نامورترین خلائق است و فرشتگان او را پهلوان درختان کامیاب می نامند. به هیچ سوی رو نکنند جز آنکه کامروا و پیروز گردد به خدا سوگند او در بین یارانش در آسمان از خورشید تابنده معروفتر است.

بَاب ۱۷

خبر سطح کاهن

مغزوم بن هانی از پدرش که یکصد و پنجاه سال عمر کرده است نقل می کند

مَنْشُورِ الطُّوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَزْبٍ الْمُوَصَّلِيُّ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ يَنْفَعِيُّ ابْنُ عِمْرَانَ بْنِ وَلِيدٍ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَانِيٍّ الْخَزْزَمِيُّ عَنْ أَبِيهِ وَ قَدْ أَتَتْ لَهُ بَالَةٌ وَ عَشْرُونَ سَنَةً قَالَ: لَمَّا كَاتَبَ اللَّيْلَةُ الْبَيَّ وَ لَدَتْ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْجَعَتْ أَنْبَرَانِ كَبْرَى، وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ شُرْقَةً، وَ غَاصَتْ بِحُمْرَةٍ سَاوِدَةٍ، وَ تَحَدَّتْ نَارُ فَارِسَ، وَ لَمْ تَحْتَدِ قَبْلَ ذَلِكَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ زَالَى الْمَوْبِدَانُ إِبْلَاءً صَبْعًا ثُمَّ دَخِلَا عِزَابًا قَدْ قَطَعَتِ الدُّجْلَةُ وَ انْتَشَرَتْ فِي بِلَادِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ كَبْرَى هَالِكَةً مَا زَالَى قَتَصَبَرُ عَلَيْهَا تَتَجَلَّعًا، ثُمَّ زَالَى أَنْ لَا بُشْرَ ذَلِكَ عَنْ وَرْدَاتِهِ، فَلَبِسَ تَاخَةً وَ قَعَدَ عَلَى سَرِيرِهِ وَ جَمَعَهُمْ وَ أَخْبَرَهُمْ بِمَا زَالَى، فَبَيَّنَا لَهُمْ كَذَلِكَ، إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ بِحُمُودِ نَارِ فَارِسَ، فَأَرَادَ إِذَا عَمَّا إِلَى عَمِّهِ، وَ قَالَ الْمَوْبِدَانُ: وَ أَنَا - أَصْلَحَ اللَّهُ الْمَلِكُ - قَدْ زَالَتْ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ثُمَّ كُصَّ عَلَيْهِ رُؤُوسُهُ فِي الْإِبِلِ وَ الْحِثْلِ، فَقَالَ: أَيُّ عَمٍّ يَكُونُ هَذَا بِمَا مَوْبِدَانُ؟ - وَ كَانَ أَعْلَنَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ - فَقَالَ: حَادِثٌ يَكُونُ فِي نَاحِيَةِ الْعَرَبِ، فَكَتَبَ عِنْدَ ذَلِكَ: مِنْ كَبْرَى مَلِكِ الْمَلُوكِ إِلَى نَعْمَانَ بْنِ الْمُذَنَّبِ: أَمَّا بَعْدُ فَوَجَدَ إِلَيَّ بِرُخْلِي عَالِمٌ بِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ، فَوَجَدَ

که گفت: در آن شبی که رسول اکرم به دنیا آمد ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره: آن فرو افتاد و آب دریاچه ساوه فرو رفت و آنشکده فارس که هزار سال افروخته بود خاموش شد و موبدان درخواب ستران سرکشی را دید که سواران چالاک را می کشانند و از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند چون صبح شده کسری از آنچه موبدان دیده بود در هراس افتاد ولی بردباری کرد و ترس خود را پنهان داشت و چنین مصلحت دید که آن را از وزیرانش مخفی نکند، پس تاج بر سر نهاد و بر تختش نشست و وزیران را گرد آورد و به آنها خوابی را که خود دیده بود گزارش کرد، در این بین نامه ای آمد که آنشکده فارس خاموش شده است و غمی بر غمض افزوده شد، موبدان هم گفت: پادشاه به سلامت باشد، من دوست خوابی دیدم، آنگاه خواب ستران و سواران را باز گفت، کسری گفت: ای موبدان! تعبیر آن چیست؟ - و در بین آنها او از همه دانایتر بود - گفت: حادثه ای است که در عربستان واقع می شود در این هنگام نامه ای از طرف شاه شاهان کسری به نعمان بن منذر این چنین نوشته شد: اما بعد، مردی

اَلَيْهِ يَخْبِئُ الْمَسِيحُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَبَّانَ بْنِ لَقَيْلَةَ الْغَسَّاقِي فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ، قَالَ: عِنْدَكَ عِلْمٌ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ؟ قَالَ: لَيْسَ لِي الْمَلِكُ أَوْ لِيَخْبِرُنِي فَإِنْ كَانَ عِلْمِي مِنْهُ عِلْمٌ وَإِلَّا أَخْبِرُهُ مِنْ بَعْلَتِهِ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا رَأَى، فَقَالَ: عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَ خَالِي لِي يَنْتَكِنُ بِتَسَارُفِ الشَّامِ بِهَذَا لَدَى سَطِيحٍ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَاسْأَلْتُهُ وَأَخْبِرُنِي بِمَا يَزِدُّ عَلَيْكَ، فَخَرَجَ عِنْدَ الْمَسِيحِ حَتَّى وَزَّهَ عَلَى سَطِيحٍ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَحَيَّاهُ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ سَطِيحٌ جَوَاباً فَأَتَسَّأَ عِنْدَ الْمَسِيحِ يَقُولُ:

أَسْمُ أَمْ يَنْتَكِنُ بِطَرِيفِ الْهَيْبِ؟ أَمْ فَارَ فَاذَلَمْ بِهِ شَأْوُ الْغَنِّ؟
يَا فَاصِلَ الْخَطِّ أَغْنَتْ مِنْ وَ مَنْ وَ كَاتِبَ الْكُزْبَةِ لِي التَّوَجُّهُ الْغَضَبِ
أَتَاكَ شَيْعُ الْحَرِّ مِنْ أَلِي سَخٍ وَ أَكْثُهُ مِنْ أَلِي دُئِبِ بْنِ حَجَنْ

دانشمند را به نزد من بفرست تا او آنچه می خواهم بپرسم، او عبدالمسیح بن - عمرو بن حبان را فرستاد و چون به نزد او در آمد شاه گفت: آیا پاسخ سوال مرا می دانی؟ او گفت: یادشاه بپرسد و یا مرا آگاه کند، اگر می دانستم به عرض می رسانم و اگر نمی دانستم کسی را که می داند معرفی خواهم نمود، بعد از آن خواب موبدان را بازگفت: عبدالمسیح گفت: علم آن نزد دایی من است که در حومه شام مسکن دارد و به او سطیح می گویند، گفت: به نزد او برو و از او پرسش کن و پاسخ او را بر ابرام بازگو، عبدالمسیح رفت تا بر سطیح وارد شد و او مُشْرِف به مرگ بود، بر او سلام کرد و تحیت گفت، اما سطیح پاسخی نداد، عبدالمسیح این اشعار را انشاد کرد:

أَقَايَ يُنْ كَرَّ اسْتِ يَا نَيْسْتِ؟

جانی به تن تن در است یا نیست؟

ای مرد علیم مشکلی هست

ما را ز تو پاسخی است یا نیست؟

نزد تو بسته است شیخی

کو را به نسب نظیر و تا نیست

أُرْوِي شَحْمَ النَّابِ صَوَارِ الْأَذْنِ أَتَيْتُ قَضَافِشَ الرِّدَامِ وَ الْبَدَنِ
 رَسُولُ قَبْلِ الْعَجْمِ يَشْرِي لِلْمَوْتِ لَا يَرْهَبُ الرُّغْدَ وَ لَا زَيْبَ الرُّسْرِ
 مُجُوبٌ فِي الْأَرْضِ عُلْدَادُ شَحِن تَوَلَّكُنِي طُوراً وَ نَهْوِي بِي وَجْهِ
 حَتَّى أُنَى عَارِي الْجَاهِي وَ الْقَطَنِ نَلَّعُهُ فِي الرَّجِ بَوْعًا الدُّمَنِ
 كَأَنَّمَا خُفِيتَ مِنْ جِصْفِي نَكْنُ ۸

لَمَّا نَعِيَ سَطِيعَ بَغْرُءٍ فَتَعَبَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ: عَبْدُ الْمَسِيحِ عَلَى جَمَلٍ شَسِيعٍ إِلَى سَطِيعٍ. وَ
 قَدْ أَوَى عَلَى الصَّرِيحِ، بَعَثَكَ إِلَيْكَ بَنِي سَاسَانَ لَا تَحْبَسُ الْإِيوَانَ، وَ تُخَوِّدُ النِّيرَانَ، وَ رُؤْيَا
 الْمُؤَيِّدَانَ، رَأَى إِبْلًا صِمَابًا تُقَوِّدُ خَبَلًا جِرَابًا، قَدْ فَطَقْتَ الدَّجَلَةَ، وَ انْتَقَرْتَ فِي بِلَادِهَا،
 فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ إِذَا كَثُرَتِ النَّلاوَةُ، وَ بُعِثَ صَاحِبُ الْمِرَاوُزِ، وَ فَاضَ وَادِي سِهَازِ، وَ

آقا و سپید و نیز گموش است
 لاغر بدن و تنگ ردا نیست
 یکی ست روان شده ز ایران
 ترسی به دلش ز مدعا نیست
 یک خواب عجیب دیده کسی را
 تعبیر از آن به نزد ما نیست
 یکی ست ز راه خسته گشته
 از رنج مگر در این سرا نیست
 آن قدر غار ره بر او هست
 گر کوه بخوانش خطا نیست

چون سَطِيعَ شَعْرِشَ را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسیح سوار بر
 شتر شتابان به نزد سَطِيعِ آمد، است در حالی که او مُتَشَرِّفَ به گور است، پادشاه،
 سَاسَانِیَ تورا به خاطر لرزش ایوان و خموشی آتشکده و نیران و خواب
 موبدان فرستاده است، او دیده است که سواران چالاکي بر ستران سرکشی از
 دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند بعد از آن گفت: ای عبدالمسیح!
 چون نلاوت زیاد شود و شخصی صاحب عصا مبعوث گردد، و وادی سِهَازِ

غاضبٌ بِجَعْدَةِ سَارَةِ قَلْبَيْسَ الشَّامِ لِسَطِيحٍ شَاماً. يَمْلِكُ مِنْهُمْ مُلُونُهُ وَ مَلِكَاثُ عَلَى عَدُوِّ
الْمُرْقَاتِ. وَ كُلُّ مَا هُوَ آبُ آبٍ. ثُمَّ قَضَى سَطِيحٌ مَكَاثَهُ. فَتَهَضَّ عَبْدُ الْمَسِيحِ إِلَى رَحْلِهِ وَ
يَقُولُ:

فَمَنْ فَإِنَّكَ مَاضِي الْغَزْمِ بِمَعْرِ
إِنْ يُنْبِئُ مَلِكُ بَنِي سَاسَانَ الْفَرْطَهُمْ
وَ رُجْمًا كَانَ قَدْ أَصْحَوْا بِمَنْزِلَتِهِ
بِجَهْتِهِمْ أَهْلُ الصَّرْحِ نَهْرَامَ وَ إِخْوَتُهُ
وَ النَّاسُ أَوْلَادُهُ عَلَاتٍ فَرَضَ عَلَيْهِمْ
وَ هُمْ بِتَوَالُفٍ لَمَّا لَنْ زَاوَانِيَا
لَا يُغْرِعُكَ تَفْرِيقٌ وَ تَغْيِيرٌ
فَإِنَّ ذَالِدَهُمْ أَطْلُوهُ ذَهَابُهُ
نَهَابُ صَوْنَهُمْ الْأَسْدُ الْمَهَاسِيْرُ
وَ الْمَرْمَزَانُ وَ سَابُورُ وَ سَابُورُ
أَنْ قَدْ أَقْلُ. فَتَغْفِرُ وَ مَنَاجِرُ
فَذَاكَ بِالنَّيْبِ مَحْفُوظٌ وَ مَشْهُورٌ

بر آب و دریاچه ساوه خشک شود دیگر شام از آن سطح نیابد و از ساسانیان
شاهان زن و مرد به تعداد شماره گمره هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت
کنند و هر چه آمدنی است می آید و سپس سطح جان به جان آفرین تسلیم کرد و
عبدالمسیح برخاست و بر سر مرکب خود رفت و می گفت:

کمر بربند ای مردِ مصلح
نترساند تو را تفریق و تغیر
اگر ملوک بنی ساسان فرو ریخت
فرو ریزد حکومت ها به تغدیر
تو گویی حوصلی باشد به آنان
که شیر از وحشت ایشان به تحذیر
از ایشان صاحب آن کاخ بهرام
دگر شاپور و نوشروان چون سیر
و مردم چون ضعیق را شناسند
کنند او را به ضعف خویش تحفیر
وگر مالی بود در کس نمایند
وَرَا یا این ام حوش تنظر

وَالْحَبْرُ وَالشَّرُّ مَقْرُونَانِ فِي قُرْنٍ فَأَخْبَرُ مُسَبِّحٌ وَ الشَّرُّ مَحْذُورٌ
 قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى كِسْرَى أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ سَطِيعٌ، فَقَالَ: إِنْ لَمْ يَكُنْ بِمَا أُرَبِّعُهُ عَشْرَةَ
 حَبْلًا لَوْ كَانَتْ أُمُورٌ، قَالَ: فَبَلَكَ مِنْهُمْ عَشْرَةً فِي أَرْبَعِ سِنِينَ وَ مَلَكَ الْيَافُونَ إِلَى إِسَارَةِ
 عُثْمَانَ^(۱).

وَكَانَ سَطِيعٌ وُلِدَ فِي سَبَلِ الْعَرَبِ فَعَاشَ إِلَى مَلَكَ ذِي نُوَاسٍ وَ ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ
 قُرْنًا، وَ كَانَ شَكْلُهُ بِالتَّحْرِيكِ قَبْرُغَمَ عَهْدِ الْفَيْسِ أَلَّهُ مِنْهُمْ، وَ تَزَعُمُ الْأَزْدُ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ
 أَكْثَرُ الْمُحَدِّثِينَ قَالُوا: هُوَ مِنَ الْأَزْدِ وَ لَا يُنْفَرِي مِنْ هُوَ، عَرِيفٌ أَنَّ عَقِبَهُ يَقُولُونَ: نَحْنُ مِنَ
 الْأَزْدِ.

چو خبر و شر به یکدیگر قرینند

به امر و نهی یزدان ساز تقریر

گوید: چون به نزد کسری آمد و گفتار سَطِيع را گزارش داد، کسری گفت: تا
 زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کنند اموری خواهد بود. گوید: ده تن از آنها
 در مدت چهار سال سلطنت کردند و بقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند.

اما سَطِيع در سال شیل عَرِم متولد شد و تا سلطنت ذی نُوَاس زنده بود و این
 مدت متجاوز از سی قرن است و مسکنش در بحرین بود و «عبدالغیس» او را از
 قبیله خود و «أزد» نیز از طایفه خود می پنداشتند و بیشتر محدثان می گویند: او از
 «أزد» است و معلوم نیست که او از کدام قبیله است، ولی فرزندان او می گویند:
 ما از قبیله أزدیم.

*

﴿ باب ۱۸ ﴾

« خَبَرُ يُوْسُفَ الْيَهُودِيِّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَبَصَفَاتِهِ وَءَعْلَامَاتِهِ »

خَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رُوحَةَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمِينَةً بَنَتْ وَهَبَ الرَّحْمَنِيُّ، فَلَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَوَدَّيْ عَنْهَا أَنَّهَا فَالَتْ، لَمَّا حَمَلَتْ بِهِ لَمْ أَشْعُرْهُ بِالْحَمْلِ، لَمْ تُبْصِقْ مَا يُصِيبُ النِّسَاءَ مِنْ ثَقُلِ الْحَمْلِ، فَزَأَيْتُ فِي نَوْمِي كَانَ أَبٌ أَتَانِي لِنَاقِلٍ لِي، فَقَدْ حَمَلْتُ بِخَيْرِ الْأَنَامِ، فَلَمَّا حَانَ زَمْتُ الْوِلَادَةِ خَفَّ عَلَيَّ ذَلِكَ خَفًّا وَضَعْتُهُ، وَهُوَ بَنِي الْأَرْضِ بَيْنِي وَرُكْبَتَيْهِ، وَتَمَيَّتُ قَلِيلًا فَقَوْلِي: وَضَعْتُ خَيْرَ الْبَشَرِ، فَعَزَّوْذِهِ بِالْوَاحِدِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَحَابِدٍ.

فَوَلَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفِيلِ يَأْتُنِي عَشْرَةٌ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ.

فَعَالَتْ أَمِينَةً، لَمَّا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ انْقَلَبَ الْأَرْضُ بِتَدْيِهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى

باب ۱۸

خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم ﷺ

أَبَانَ بْنِ عُمَانَ در حدیث مرفوعی گوید: هنگامی که عبدالله بن عبدالمطلب بالغ شد، عبدالمطلب او را به همسری آمنه بنت وهب زهری درآورد و چون با آمنه ازدواج کرد باردار شد و از او روایت شده که گفته است: چون باردار شدم، آن را احساس نکردم و در دوران بارداری سنگینی حمل - که بر زنان عارض می شود - بر من عارض نشد و در خواب دیدم که کسی مُرد من آمد و گفت: خیرالانام در رحم تو است و چون هنگام وضع حمل فرارسید آن کار بر من آسان شد تا آنکه او را به دنیا آوردم و او با دو دست و دو زانو خود را از زمین حفظ می کرد و شنیدم که گوینده ای می گفت: تو خیرالبشر را به دنیا آوردی او را در پناه واحد صمد از شر هر ستکار حسودی نگاه دار.

رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل به دنیا آمد. آمنه گوید: چون بر زمین فرود آمد با دو دست و دو زانو خود را از زمین

السَّامِ، وَخَرَجَ مِنِّي نَوْرٌ أَضَاءَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ. وَرُبِيتُ الشَّيَاطِينَ بِالنُّجُومِ وَخَبَّيْتُ عَنْ السَّمَاءِ. وَرَأَيْتُ قُرَيْشَ الشَّهْبِ وَالنُّجُومَ تَسِيرُ فِي السَّمَاءِ، فَتَرَعُوا لِذَلِكَ. وَقَالُوا: هَذَا قِيَامُ السَّاعَةِ. فَاجْتَمَعُوا إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ فَأَخْبَرُوهُ بِذَلِكَ، وَكَانَ شَيْخاً كَبِيراً حُجْرِيّاً، فَقَالَ: انْظُرُوا إِلَى هَذِهِ النُّجُومِ الَّتِي تَهْتَدُوا بِهَا فِي الْهَرِّ وَالْيَغْرِ، فَإِنْ كَانَتْ قَدْ زَالَتْ فَهَوَ قِيَامُ السَّاعَةِ، وَإِنْ كَانَتْ هَذِهِ نَائِبَةً فَهَوَ لِأَمْرِ قَدْ حَدَثَ.

وَبَصُرْتُ الشَّيَاطِينَ ذَلِكَ فَاجْتَمَعُوا إِلَى إِبْلِيسَ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ مَشَوْا مِنَ السَّمَاءِ وَرَمَوْا بِالشَّهْبِ، فَقَالَ: اطْلُبُوا فَإِنَّ أَمْرًا قَدْ حَدَثَ، فَجَالُوا فِي الدُّنْيَا وَزَجَعُوا وَقَالُوا: لَمْ نَرِ شَيْئاً، فَقَالَ: أَنَا بِهَذَا، تَخْرُقُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْحَزْمِ وَجَدَ الْحَزْمَ مَحْشُوراً بِالْمَلَائِكَةِ، فَلَمَّا لَرَأَى أَنَّهُ يَدْخُلُ صَاحِبُ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: احْشَأْ بِأَخْلَاقِكَ، فَجَاءَ مِنْ قِبَلِ جِرَاءٍ فَصَارَ مِثْلَ الصُّرْدِ، قَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا شَيْءٌ قَدْ وُلِدَ وَهُوَ

حفظ نمود و سرس را به طرف آسمان بلند کرد و پرتو درخشانی از من ساطع شد که زمین تا آسمانی را روشن ساخت و شیاطین را با ستارگان رجم کردند و از آسمان محبوب شدند و فریشتان شهابها و ستارگانی را دیدند که فرو می آمدند، ترسیدند و گفتند: قیامت بر پا شده است و به نزد ولید بن مغیره گرد آمده و او را با خبر کردند. ولید شیخی کبیر و با تجربه بود، گفت: به این ستاره هایی که در صحرا و دریا راهنای شما هستند بنگرید اگر آنها زایل شدند قیامت بر پا شده است و اگر آنها ثابتند، فرود شهابها به خاطر پیشامدی است.

شیاطین هم آن را دیدند و به گرد ابلیس گرد آمده و به او خبر دادند که از آسمان محبوب شده و شهابها بر آنها افکنده می شود و او گفت: جستجو کند و ببیند چه پیشامدی رخ داده است؟ و آنها در دنیا به جولان در آمدند و برگشتند و گفتند: چیزی ندیدیم گفت: من خود باید تفحص کنم و ما بین مشرق تا مغرب را در نور دید و چون به حرم رسید دید پر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل علیه السلام بر او فریاد کشید و گفت: ای ملعون! دور شو، آمد تا از جانب حرام در آید که آن نیز سدی در برابر او شد. گفت: ای جبرئیل چه خبر است؟ گفت: این پیامبری است که متولد شده و او بهترین انبیاست. گفت: آیا در

خَبَرُ الْأَنْبِيَاءِ، قَالَ: خَلَّ لِي فِيهِ نَصِيبٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَنِي أَتَيْتُهُ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَنَدَّ وَضَبْتُ.

فَالْتَمَسَ يَهُودِيٌّ يَتَمَلَّكَهُ: يُوسُفَ فَلَمَّا رَأَى الشُّجْرَةَ يُقَدِّفُ بِهَا وَ لَنَحْرِهِ قَالَ: هَذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ هُوَ الَّذِي عِدَّةٌ فِي كُتُبِنَا أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ - وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ - وَ جِئَتْ السَّابَطِيُّنَ وَ حُجِبُوا عَنْ السَّمَاءِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى نَادِي قُرَيْشٍ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَلْ وُلِدَ فِيكُمْ اللَّيْلَةَ مَوْلُودٌ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَخْطَأْتُمُ وَ التُّورَاوُ وُلِدَ إِذَا يَفْلَسْطِينُ وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَفْضَلُهُمْ، فَتَتَرَقَّى الْقَوْمُ فَلَمَّا وَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ وَجَلٍ مِنْهُمْ أَهْلَهُ بِمَا قَالَ الْيَهُودِيُّ لَمَّا قَالُوا: لَقَدْ وُلِدَ يَعْتَبَادُهُ بَنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَأَخْبَرُوا بِذَلِكَ يُوسُفَ الْيَهُودِيَّ فَقَالَ لَهُمْ: فَبَلِّغُوا أَسْأَلُكُمْ أَوْ يَهْدُو؟ قَالُوا: فَبَلِّغْ ذَلِكَ، قَالَ: فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ، فَخَسُوا إِلَى بَابِ أَمِينَةٍ فَقَالُوا: أَخْرِجِي ابْنَتُكَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ هَذَا

او نصیبی دارم؟ گفت: خبر، گفت: آیا در آمش نصیبی دارم؟ گفت: آری، گفت: بدان خشنودم.

گوید: در مکه فردی یهودی بود که بدو یوسف می گفتند و چون دید که ستارگان اهکنده می شوند و نیم حرکتی در آسمان آمده اند، گفت: پیامبری است که امشب متولد شده است و او همان است که ما در کتابهای خود خوانده ایم که چون متولد شود - و او خاتم الانبیاست - شیاطین رجم شده و از آسمان محجوب شوند و چون صبح شد به مجلس قریش درآمد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟ گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می کنید او متولد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است، جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه های خود رفتند هر مردی به خانواده خود سخنان یهودی را بازگو کرد، گفتند: دوش برای عبدالله بن عبدالمطلب پسری به دنیا آمده است و خبر آن را به یوسف یهودی دادند، گفت: بیش از آنکه از شما بیرسم متولد شده یا پس از آن؟ گفتند: بیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید، بعد از آن به در خانه آمدند و رفتند و گفتند: فرزندان را به برون بیآور تا یهودی در او بنگرد، او را در قنداقه پیچید و

الْيَهُودِيَّ، فَأَخْرَجْنَاهُ فِي قِبَاحِهِ فَتَطَرَّ فِي عَيْنَيْهِ، وَكَشَفَ عَنْ كَتِفَيْهِ فَرَأَى شَامَةً شِدَاءَ بَنِي كَنْعَانَ، وَعَلَيْهَا شِقْرَاتٌ، لَهَا نَظَرٌ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ، فَتَعَجَّبَ مِنْهُ فَرَيْسُ وَضَحِكُوا بِهِ، فَقَالَ: أَتَضْحَكُونَ يَا هَفْشَرُ فَرَيْسُ، هَذَا نَبِيُّ الشَّيْطَانِ لَيْسَ بِنُكْتُمْ وَ قَدْ ذَهَبَتِ الْبُيُوتُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ، وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَتَحَدَّثُوا بِخَبَرِ الْيَهُودِيِّ، وَنَشَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ، وَنَشَأَ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الشُّبْرِ.

﴿ باب ۱۹ ﴾

« (خَبَرُ ابْنِ حَوَّاشِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ) »

خَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: خَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَ أَخَذَ بِنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَعْمَانَ الْبَزْطَاطِيَّ جَمْعًا، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكُتُبٍ فِي أُسْدٍ لِيُضَرَّبَ عَلَّقُهُ فَأُخْرِجَ وَ ذَلِكَ فِي غَزْوَةِ بَنِي قُرَيْظَةَ نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: يَا كَعْبُ أَمَا تَعْلَمُكَ وَصِيَّةُ ابْنِ حَوَّاشِ الْخَبِرِ الَّذِي أَقْبَلَ مِنَ الشَّامِ

بهرون آورد و چون یهودی ~~چهارتنی~~ چشمانش را گشود و شاهانه را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن رونیده است، بهوش نقش بر زمین شد و فریش از کردار او تعجب کردند و خندیدند، گفت: ای فریسان! آیا می خندید؟ این پیامبر شمشیر است شما را هلاک خواهد ساخت، نبوت برای همیشه از بنی اسرائیل بر حیده شده است و مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یکدیگر بازگو می کردند و رشد رسول اکرم در یک روز مانند یک هفته دیگران و رشد یک هفته او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

باب ۱۹

خبر ابن حوَّاش که از شام می آمد

ابن عباس گوید: چون پیامبر اکرم در غزوه بنی قریظه کعب بن اسد را فراخواند تا گردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا ﷺ در وی نگریست و گفت: ای کعب! آیا سفارش ابن حوَّاش دانشمندی که از شام می آمد برایت

قَالَ: «رَكِبْتُ الْحَمْرَ وَالْمَخْمِرَ وَجِئْتُ إِلَى الْيَبُوسِ وَالشُّمُورِ لِنَبِيِّ يَبْعَثُ. هَذَا أَوَانٌ خُرُوجِهِ، يَكُونُ مَخْرُجَةً بِمَكَّةَ وَهَذِهِ دَارُ هِجْرَتِهِ وَهُوَ الصُّحُوكُ الْقَتَالُ، يَجْتَزِي بِالْكَسْبَرِ وَالْغُرَابِ وَيَرْكَبُ الْحِمَازَ الْعَارِي. فِي غَيْبَتِهِ حُمُرٌ وَبَيْنَ كَيْفَيْهِ خَاتِمُ النَّبِيِّ. يَضَعُ شَيْئَةً عَلَى عَايِنِهِ وَلَا يَمِيلُ بَيْنَ الْأَفَى، يَتَلَعَّ سُلْطَانُهُ مُنْتَطِعُ الْحَكِّ وَالْحَافِرِ» ۱۵ قَالَ كَتَبَ: فَذَكَرَ ذَلِكَ بِأَعْمَدُ، وَلَوْ لَا أَنَّ الْيَهُودَ تَغَيَّرَ أُنِّي جَبَنْتُ عِنْدَ الْقَتْلِ لَأَضَلْتُ بِكَ وَصَدَّقْتُكَ وَلَكِنِّي عَلَى دِينِ الْيَهُودِ دَعَا عَلَيْهِ أَعْمَى وَعَلَيْهِ أَمُوتَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَذَكَّرُوهُ وَاضْعَبُوا عُنُقَهُ، فُذِمَ وَضُرِبَ عُنُقُهُ

﴿بَاب ۲۰﴾

«(خَبَرُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ)»

وَكَانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ تَطَلَّبَ الدِّينَ الْحَنِيفَ وَتَعَرَّفَ أَهْلَ النَّبِيِّ ﷺ وَتَنَقَّلَ خُرُوجَةً وَخَرَجَ فِي طَلَبِهِ نَفِيلٌ فِي الطَّرِيقِ

مفید نبود که گفت: شراب و نان را در تمام فرودگاه شام و باسخی و منقی حرما به خاطر پیامبری که مبعوث می شود آمدم. نو همین اوان برانگبخنه می شود و در مکه طلوع می کند و این شهر هجرت گام او است و او خندان و کشنده دشمنان است به چند تکه نان و چند دانه خرما اکتفاء می کند و بر حمار برهنه سوار می شود در چشمانش سرخی و بین دو کفش خاتم نبوت است، شمشیرش را بر دوشش می نهد و از هیچ کس پروا ندارد سلطنتش بدانجا رسد که کفش و پای کسی بدانجا برسیده باشد. کعب گفت: ای عماد! چنین است و اگر نود که می ترسم یهود مرا سرزنش کند که هنگام مرگ ترسید به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم ولیکن من بر دین یهودم بر آن زندگی می کنم و بر آن نیز خواهم مُرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را بیاورید و گردنش را بزنید. آوردند و گردنش را زدند.

باب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین حنیف بود و امر پیامبر اکرم ﷺ را می شناخت و منظر ظهور او بود و در جستجوی آن

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَخْبَذَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْقَارِيُّ الْكُتَيْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْغَطَّارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارٍ الْمَدَنِيِّ قَالَ: كَانَ زَيْنُ بْنُ عَفْرٍو بْنِ ثَعْلَبٍ أَجْنَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَ يَطْلُبُ الْحَنَافِيَّةَ - دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضَرَمِيِّ كُلَّمَا أَبْصَرَتْهُ قَدْ نَهَضَتْ إِلَى الْخُرُوجِ وَ ارَادَتْ أَنْ تَذْهَبَ إِلَى الْخَطَّابِ بْنِ ثَعْلَبٍ، لَمْ تَخْرُجْ زَيْنُ إِلَى الْقَامِ يَمْلِكُنِي وَ يَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِيِّ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَلِكَ فَمَا يَزْعُمُونَ حَتَّى أَتَى الْمَوْصِلَ وَ الْحَزْبِيَّةَ كُلَّهَا، ثُمَّ أُنْبِلَ حَتَّى أَتَى الْقَامَ فَجَالَ فِيهَا حَتَّى أَتَى رَاحِبًا يَجْتَمِعُ مِنْ لَدُنِ الْبَلْقَامِ كَانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ عِلْمُ الشَّعْرَانِيَّةِ فَمَا يَزْعُمُونَ فَسَأَلَتْهُ عَنِ الْحَنَافِيَّةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الرَّاحِبُ: إِنَّكَ تَسْأَلُ عَنْ دِينٍ مَا أَنْتَ بِرَاحِدٍ لَهُ، مِنْ تَحْمِيلِكَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ، لَقَدْ دَرَسْتُ عِلْمَهُ وَ ذَهَبَ عَنْكَ كَانَتْ يَفْقَهُهُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ أَطْلَقَ خُرُوجَ نَبِيِّكَ بِأَرْضِكَ الْيَوْمَ خَرَجَتْ مِنْهَا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ الْحَنَافِيَّةِ، فَعَلَيْكَ بِلَدِكَ فَإِنَّهُ يَنْفَرُ الْآنَ هَذَا زَمَانُهُ، وَ لَقَدْ كَانَ سَمِعَ الْيَهُودِيَّةَ

حضرت از شهر و ديار خود خارج شد و در راه به قتل رسيد.

۱- محمد بن اسحاق بن يسار گويد، زَيْنُ بْنُ عَفْرٍو بْنِ ثَعْلَبٍ مي خواست از مكه بيرون رود و در زمين حركت كرده و آئين حنيف يا دين ابراهيم عَلَيْهِ السَّلَامُ را مجويد و چون زنش صَفِيَّةُ بنت حضرَمِي ميديد كه اراده سفر كرده و آماده خروج است، خطاب بن ثَعْلَبٍ را خبر مي كرد، زهد در طلب دين ابراهيم به شام سفر كرد و از اهل كتابهاي نخستين آن را مطالبه مي نمود و مي پنداشتند كه پيوسته در اين كار است تا آنكه همه موصلي و جزيره را گشت و به شام آمد و در آنجا نيز به گردش پرداخت تا آنكه به نزد راهبي در ميفعه از اراضي بلقا در آمد كه به عقيدة آنها علم نصرانيت بدو منتهي شده بود و از دين حنيف ابراهيم از او پرسش كرد، راهب گفت تو از ديني پرسش مي كني كه امروزه كسي را نمي يابي كه تو را به آن وا دارد، چه كسي تو را بدین كار واداشته است؟ علمش مندرس شده و دانايان آن در گذشته اند، وليكن در همين زمان پيامبري در سرزمين خودت مبعوث خواهد شد كه بر دين حنيف ابراهيم است و بر تو واجب است كه هم الان به آنجا بروي كه

وَالضُّمَرَانِيَّةُ، فَلَمْ يَزِصْ شَيْئاً مِنْهُمَا، فَخَرَجَ مُصْرَعاً حِينَ قَالَ لَهُ الرَّاهِبُ مَا قَالَ، يُرِيدُ
مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِأَرْضِ حِمٍّ عَذَّرَا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ.

فَقَالَ وَرَفَةُ بْنُ نُوْفَلٍ - وَقَدْ كَانَ الْبَيْعَ مِثْلَ أَنْزِيدَ وَفَمِ يَنْتَلِ فِي ذَلِكَ مَا قَتَلَ - فَتَكَاهُ
وَزَفَدُ وَقَالَ فِيهِ:

رَشِدْتُ زَأْنَعْتُ ابْنَ عَمْرٍو وَإِنَّمَا عَجَبْتُ تَتَوَرَّأُ مِنَ النَّارِ حَامِياً
بِدِينِكَ رَبَّنَا نَيْسَ رَبِّ كُتِبَ لَهُ وَتَوَكَّلْ أَوْثَانَ الطَّوَاغِي كِنَاهِيا
وَقَدْ يَبْذُرُكَ الْإِنْسَانُ رَحْمَةً وَرَبِّهِ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ الْأَرْضِ بَسْبِئاً وَادِياً

۲ - وَهَذَا الْإِسْنَادُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ بَسَّارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي
مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُصَيْنِ السَّيِّدِيُّ: أَنَّ
عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ شُعَيْبَ بْنَ زَيْدٍ قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَشْتَعِرُ زَيْدًا؟ قَالَ: نَعَمْ فَاسْتَفِرُّوْا
لَهُ، فَإِنَّهُ يَهْبُطُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَةً وَحَدَّةً.

اکثون زمانه اوست، زید از دین یهود و نصاری ملول بود و بدان رضایت نمی داد،
چون آن راهب این سخنان را بدو گفت تشایان به سوی مکه رهسار شد و چون
به اراضی قبايل لحم رسيد بر او شتم کرده و وی را کشتند.

ورقه بن نوفل - که او نیز مانند زید در جشنجوی دین حنیف بود اقاما مانند او
عمل نکرد - بر او گریست و این اشعار را در سوگ او گفت:

أَلَا ابْنَ عَمْرٍوِي كِه رِه بَافِي
ز تَتَوَرَّأَنْشِ تَو رُخِ نَافِي
حَدَايِ نُو رَا مِثْلَ وَ مَا تَهْدِ نَبِست
تُو رَا بِا بَتَانِ هِيجِ پِیوندِ نَبِست
بِه رَحْمَتِ رَسَدِ آدَمِي گَاهِ گَاهِ
اگر قمری ارضی بود جا بگاہ

۲ - عمر بن خطاب و سعید بن زید گفتند: ای رسول خدا! آیا برای زید طلب
معفرت کنیم؟ فرمود: آری برای او طلب مغفرت کنید که او روز قیامت به تنهایی
انتی محشور می شود

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَرَّاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَنْغُوتَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ الْمُسَوْدِيِّ، عَنْ ثَعْلَبِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ جَدَّهُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عُسَيْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ زَيْدَ بْنَ عُسَيْرٍ كَانَ تَحَا وَأَتَيْتَ وَتَحَا بَلَغَكَ، فَلَوْ أَذْرَكَ كَانَ آمَنَ بِكَ، فَأَسْتَفِيزُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَأَسْتَفِيزُكَ، وَفَالِ: إِنَّهُ تَجِبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمُّهُ وَخَدُّهُ، وَكَانَ فِيهَا ذُكُورًا أَنَّهُ يَطْلُبُ الَّذِينَ قَاتَ وَهُوَ فِي طَلَبِهِ.

قال مصنف هذا الكتاب - رحمه الله -: حال النبي ﷺ قبل النبوة حال قائما و صاحب زمانا عليه في وقتها هذا، و ذلك أنه لم يعرف خبر النبي ﷺ في ذلك الوقت إلا الأخبار و الرُهبان و الذين في انهمم إليهم العلم به، فكان الإسلام غربيا فيهم، و كان الواجد منهم إذا سأل الله ثباده و تعالى يتعجيل فرج نبيهم و إظهار أمرهم بنجر منهُ أهل الجهل و الضلال و قالوا له: نحن نخرج هذا النبي الذي نؤمنون أنه نبي المصطفى، و لن دعوتهم تبلغ المشرق و المغرب، و أنه يتقاهم ملكوك الأرض، كما يقول الجهال لنا في

۳ - سعيد بن زید از رسول اکرم درباره پدرش زید بن عمرو پرسش کرد و گفت: ای رسول خدا! زید بن عمرو چنان بود که دیدید و اخبارش را شنیدید و اگر شما را دریافته بود به شما امان می آورد، آیا برای او طلب مغفرت کنم؟ فرمود: آری برای او آمرزش بخواه و فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بمانند امتی خواهد آمد و گفته اند که او در جستجوی دین حق بود و در این راه درگذشت.

مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: حال پیامبر اکرم ﷺ پیش از نبوت، همان حال قائم و صاحب الزمان ما در این هنگام است، زیرا پیامبر اکرم را در آن حال جز اخبار و رُهبان و عالمان نمی شناختند و اسلام در میانشان غریب بود، اگر یکی از آنها از خدای تعالی تعجیل فرج پیامبر و ظهورش را مسئلت می کرد جاهلان و گمراهان او را مسخره می کردند و می گفتند: این پیامبری که او را پیامبر شمشیر می نامید و دعوتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید و سلاطین عالم مطیع او خواهند شد، کی ظاهر خواهد شد؟ همچنانکه امروزه جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید باید

وَقَبْلَ هَذَا. حَتَّى يَخْرُجَ هَذَا الْمُهْدِيُّ الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَجَدٌ مِنْ حُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ، وَ
يُنْجَرُ وَيُزَوَّجُ بِهِ آخَرُونَ. وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَمُوتُ غَرِيبًا
أَكْبَاهُ بَدَأَ الْفُلُوفُ بِالْفُرَّارِ». فَقَدْ عَادَ الْإِسْلَامُ كَمَا قَالَ ﷺ غَرِيبًا فِي هَذَا الزَّمَانِ كَمَا بَدَأَ وَ
سَيَحْوِي بِظُهُورِهِ ذُلُّ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ كَمَا قَوِيَ بِظُهُورِ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ يُكْرَهُ بِذَلِكَ أَغْبَى
الْمُنْتَظَرِينَ لَهُ وَالتَّائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، كَمَا قَرَأْتُ أَغْبَى الْمُتَنْظِرِينَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ الْعَارِفِينَ بِهِ بِقَدَرِ
ظُهُورِهِ. وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُنْجِرُ لِأَوْلِيَائِهِ مَا وَعَدَهُمْ. وَ يُغْلِي كَلِمَتَهُ ذِيئُهُ نُورُهُ وَ تَوَكُّرُهُ
الْمُشْرِكُونَ.

۴ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ الْكُوفِيُّ - رحمته الله -
قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ - رحمته الله - عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ - رحمته الله - عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ،
عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ. عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ -
اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَمُوتُ غَرِيبًا. فُلُوفُ الْفُرَّارِ».

۵ - حَدَّثَنَا الْمُطَفِّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُطَفِّرِ الْغُلَوِيِّ الْعَمَرِيُّ السَّنَوْدِيُّ - رحمته الله - قَالَ:
حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْعُودٍ - رحمته الله - عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْعُودٍ. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ - رحمته الله -

حروج کند کی ظاهر خواهد شد؟ و بعضی منکر و بعضی دیگر معترف به وجود
وی اند و پیامبر اکرم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به
غریبی باز گردد و حوشا به حال غریبان. به راستی که اسلام در این زمان چنان
شده است و به زودی با ظهور ولی و حجت خدا نبروند خواهد شد، همچنان که
با ظهور پیامبر اکرم و رسول خدا نبروند شد و به این وسیله بدو منتظرین و
معتقد بنش روشن خواهد شد، همانگونه که چشمان منتظران رسول خدا و عارفان
به وی پس از ظهورش روشن گردید و خدای تعالی به وعده‌ای که به دوستانش
داده است وفا خواهد کرد و کلمه‌اش را برتری خواهد داد و نور هدایتش را
کامل خواهد ساخت گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۴ - عَلِيُّ عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمودند: اسلام غریبانه
آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و حوشا به حال غریبان

۵ - عَلِيُّ بْنُ مَوْسَى الرِّضَا عليه السلام از آباء گرامش از علی بن ابی طالب از رسول -

الغضرمي بن علي الثوبكي. عن الحسن بن علي بن فضال. عن علي بن موسى الرضا. عن أبيه موسى بن جعفر. عن أبيه جعفر بن محمد. عن أبيه محمد بن علي. عن أبيه علي بن الحسين. عن أبيه الحسين بن علي. عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام. قال. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن الإسلام بئد غريباً وسيفود غريباً كما بئد. فطوبى للغرباء».

﴿باب ۲۱﴾

• (العلّة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام عليه السلام) •

۱ - حدّثنا أبي. و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - قال: حدّثنا سعد بن عبد الله. قال: حدّثنا محمد بن عيسى بن عبيد. و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب. عن محمد بن الفضل. عن أبي حمزة الثمالي. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أتبقى الأرض بغير إمام؟ قال: «لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساخت».

۲ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - عليه السلام - قال: حدّثنا محمد بن الحسن الطفاور قال: حدّثنا العباس بن معروف. عن علي بن سنان. عن محمد بن ابراهيم. عن محمد بن الفضل. عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت له: أتبقى الأرض بغير إمام؟ فقال: لا. قلت: فإنا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنها لا تبقى بغير إمام إلا أن يشخط الله على أهل الأرض أو على العباد. فقال: لا تبقى؛ إذا لساخت.

خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اسلام غربانه آغاز شد و عن قرب به غریبی عودت کند و خوشا به حال غریبان.

باب ۲۱

علت نیازمندی به امام عليه السلام

۱ - ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۲ - محمد بن فضل گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد ماند؟ فرمود: خیر. گفتم: از امام صادق عليه السلام به ما روایتی رسیده که زمین بدون امام باقی نخواهد ماند جز آنکه خداوند بر اهل زمین و یا بر بندگان خشم گیرد، فرمود: اگر بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - وَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَكَرِيمًا بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَمِّينِ، عَنْ أَبِي - هُرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: «لَوْ لَزِمَ الْإِمَامُ رُفُوعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَخْلَافِهَا تَحْمَا تَجُوجُ الْبَهْمَاءِ بِأَقْلَبِهِ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ - عَيْسَى، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَهْرِيَّازَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَهْرِيَّازَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْبَاقِلِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّادَةَ بْنِ أَغْبَرَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ لَهُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَلَوْ لَا مَرَّ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ حُجَّجِ اللَّهِ لَنَتَّصَبَ الْأَرْضُ مَا فِيهَا، وَ أَلْفَتْ مَا عَلَيْهَا، إِنْ الْأَرْضُ لَا تَحْتَلُو سَاعَةً مِنَ الْحَبِطَةِ».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ - أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ شَيْمَانَ بْنِ شُعْبَانَ الْمُسَوَّرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَكَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا زُوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنْ الْأَرْضُ لَا تَتَّقِي بَقِيَّةَ إِمَامٍ، أَوْ تَتَّقِي وَ لَا إِمَامَ فِيهَا؟ فَقَالَ: مُعَاذَ اللَّهِ! لَا يَتَّقِي سَاعَةً إِذَا لَسَاخَتْ».

۳ - ابوهراسه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام را ساعتی از زمین بردارند، زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنانکه دریا و اهلیش مضطرب شوند.

۴ - زراره بن آغبین از امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی که درباره امام حسین علیه السلام است چنین روایت می کند: اگر حجتهای خداوند در زمین نباشند، زمین ساکنانش را بلرزاند و آنچه بر آن است بیفتد، زمین ساعتی خالی از حجت نخواهد بود.

۵ - احمد بن عمر گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: از امام صادق علیه السلام به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام باقی نمی ماند. آیا بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: معاذ الله! ساعتی هم باقی نخواهد ماند، اگر بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي تَمِيمٍ قَالَ: قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَنْ حَبِيبِ اللَّهِ بْنِ خَلْفَةَ، وَخَلْفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ، وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ، وَ عَنْ كَلِمَةِ التَّقْوَى، وَ الْقُرْآنِ الْوَحْيِيِّ، وَ عَنْ شَهَادَةِ اللَّهِ وَ أَعْلَامِهِ فِي بَرَكَّتِهِ، بِمَا تَبَيَّنَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا، وَ بِمَا بُرِّزَ الْقَسَمُ وَ بُشِّرَ الرُّوحُ، وَ لَا تَحُلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِمَا ظَاهَرَ أَوْ خَافَ، وَ قَدْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِمَا جِثَّ بِأَهْلِهَا كَمَا يَوُجُّ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَبَشِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُهْرِيَّازَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفَةَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا احْتِجَاءٌ عَالِمٌ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا ذَلِكَ، وَ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ».

۸ - وَ فِي هَذَا الْإِسْتِثْنَاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ أَحَدِ بَنِي - عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَإِنَّا

۶ - ابراهیم بن ابی حمزہ گوید: امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ما حجتهای خداوند در میان خلایق و جانشینان او در میان بندگان و امتنان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمه تقوی و عروة الوثقی و گواهان خداوند و نشانه های او در میان آفریدگانش می باشیم، خداوند آسمان و زمین را به واسطه ما نگاه می دارد که زایل نشوند و به واسطه ما است که باران می بارد و رحمت منتشر می شود و زمین از قائمی از ما خالی نیست که یا آشکار است و یا نهان و اگر زمین یک روز از حجت خالی باشد زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنان که دریا و اهلس مضطرب می شوند

۷ - حسن بن زیاد گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: زمین از آنکه در آن احببتی عالمی باشد خالی نیست، زمین را هیچ چیز جز او به صلاح نمی آورد و مردم را جز او اصلاح نمی کند.

۸ - احمد بن عمر گوید: از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی

تُورِدُنِي اَنْهِيَ لَا يَتَّقِي اِلَّا اَنْ يَسْخَطَ اللهُ عَلَى الْعِبَادَةِ فَقَالَ: لَا يَتَّقِي اِذَا تَسَاخَتْ.

۹- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ: وَ عَبْدِ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْمُؤْمِنِ: وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ، عَنْ أَبِي هُرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَوْ اَنَّ الْاِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْاَرْضِ لَمَاجَبِ الْاَرْضِ بِاَهْلِهَا كَمَا يَتَوَجَّعُ الْبَحْرُ بِاَهْلِهِ».

۱۰- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ: وَ عَبْدِ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمْعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْرَةَ الْعَطَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَتَّقِ مِنْ أَهْلِ الْاَرْضِ^(۱) اِلَّا اِنْسَانِي لَكَانَ أَحَدُهَا الْحُجَّةُ». أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحُجَّةَ - الشُّكُّ مِنْ مُحَمَّدٍ - ابْنِ سِنَانٍ.

۱۱- وَ هَذَا الْاِسْنَادُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي - الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْاَرْضَ اِلَّا وَ فِيهَا عَالَمٌ

می ماند؟ گوید: فرمود: خیر، گفتیم؟ روایتی به ما رسیده است که باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند بر بندگانش خشم گیرد. فرمود: باقی نمی ماند که اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۹- ابوهراسه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام از زمین برداشته شود. زمین و ساکنانش مضطرب شوند. همچنانکه دریا و اهلس مضطرب می شوند.

۱۰- محمد بن سنان از حمزه طیار روایت کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین تنها دو تن باقی بماند یکی از آنها حجّت است. یا هرمود: دومی آنها حجّت است و تردید از محمد بن سنان است.

۱۱- ابوالصبح از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را وانهد مگر آنکه در آن عالمی باشد که هر زبانی و نقصانی را بداند که اگر

يَعْلَمُ الرُّبَاةَ وَالنَّصَانَ. فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا زُدُّهُمْ وَإِذَا تَقْصُوا شَيْئًا أَكْمَلَهُ اللَّهُ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَأَنْفَسَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أُمُورُهُمْ».

۱۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا عَرَفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

۱۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حِلَالٍ - فِي حَالِ اسْتِغْنَاهِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ ابْنِ أَدْبُتَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَخْضِي الْإِمَامُ وَلَيْسَ لَهُ عَقِبٌ؟ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ. قُلْتُ: فَيَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَخْضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْفِهِ قُبْعًا لِحُجَّتِهِمْ».

۱۴ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْغُسَّاسِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَابِثٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ يَتَقَبَّبُ الْأَرْضُ يَوْمًا بِأَمَامِ مَنَّا لَسَاحَتْ تَأْخُلُهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَسَدِّ عَذَابِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ. وَ أَمَانًا فِي الْأَرْضِ

مؤمنان چیزی را بیفزایند آنها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهد آن را بر ایستاد تکمیل کند. و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آنها پوشیده خواهد ماند.

۱۲ - ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را بدون عالم وانهد و اگر چنین نبود حق از باطل سناخته نمی شد.

۱۳ - زراره گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا ممکن است امامی در گذرد و امامی پس از وی نباشد؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد. گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد مگر آنکه خداوند بر آفریدگانش غضب کرده و برای آنها چاره ای بیندیشد.

۱۴ - عمرو بن ناثب از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر عليه السلام شنیدم که فرمود: اگر زمین یک روز بدون امامی از ما باقی بماند اهلش را فرو خواهد برد و خداوند آنها را به اسد عذابش عِقَاب کند. خدای تعالی ما را حجت در زمینش

لَا خَلَّ الْأَرْضَ، ثُمَّ تَزَالُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيحَ بِجِوْمِ الْأَرْضِ مَا دُفِنَا بَيْنَ أَطْفَرِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْلِكَكُمْ ثُمَّ لَا يَهْلِكُكُمْ وَلَا يُنْظِرُكُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَرَفَعْنَا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَخْبَثُ».

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ خُثَّاجٍ، عَنْ شَهْبَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ: أَتُخَلُّو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: «لَوْ خَلَّتْ مِنْ حُجَّةٍ طَرَفُهَا عَنْ نِسَاجَتِهَا بِأَفْلَحِهَا».

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ جَمْعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْلَمِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَغْوَيْنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِجَعْفَرٍ عَالِمٍ يَنْقُضُ مَا زَادُوا وَ يَزِيدُ مَا نَقَضُوا، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَاسْتَخْلَطْتُ عَلَى النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ».

۱۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

فرار داده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گردانیده است. تا در میان ایشان پیوسته در امانند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بهرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد دوست داشته باشد انجام دهد.

۱۵ - سلیمان جعفری گوید: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون حجّت می ماند؟ فرمود: اگر چشم برهم زدن از حجّت خالی بماند، اهلس را فرو خواهد بُرد.

۱۶ - عبدالاعلی بن آغین گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند زمین را بدون عالم فرو نگذارد تا آنچه را که بیفزایند بکاهد و آنچه را که بکاهند بیفزاید، و اگر چنین نباشد امور بر مردم آمیخته و درهم می شود.

۱۷ - محمد بن ابراهیم به امام صادق عليه السلام نوشت: ما را از فضل خود نان

مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ قُتَيْبِ
الرَّسَّانِ قَالَ: «كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنَا مَا فَضَّلْتُمْ لَأَهْلِ
الْبَيْتِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْكَوَاكِبَ جُمِعَتْ فِي السَّمَاءِ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ،
فَإِذَا دَهَبَتْ نُجُومُ السَّمَاءِ جَاءَ أَهْلُ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
«يُجْعَلُ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا دَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أَهْلِي مَا كَانُوا يُوعَدُونَ»

۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْغَزِيرِ بْنِ -
الْمَقْدِسِيِّ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثَيْدُ اللَّهِ بْنُ شَوْسٍ، عَنْ
مُوسَى بْنِ عُثَيْدَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْجُورُ
أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِي».

۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الشَّرِيفِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ غَنْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْجُورُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا
دَهَبَتِ النُّجُومُ دَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا دَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي
دَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ».

اهل البيت آگاه کنید. و امام صادق علیه السلام چنین پاسخ دادند: ستارگان آسمان امان
اهل آسمان فرار داده شده است و آنگاه که ستارگان آسمان بروند، بر اهل آسمانها
آنچه وعده شده است برسد و رسول خدا ﷺ فرمود: اهل بیت من امان اتمم
می باشند و آنگاه که اهل بینم بروند، بر اتمم آنچه وعده شده است برسد.

۱۸ - آياس بن سلمه از پدرش در حدیثی با سند مرفوع از پیامبر اکرم ﷺ
روایت کند که فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیت امان اتمم می باشند.

۱۹ - عبدالملک بن هارون بن غنزه از پدرش و او از جدش از علی بن -
ابی طالب علیه السلام روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: ستارگان امان اهل
آسمانند و چون ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت. و اهل بیت امان اهل
زمینند و چون اهل بیت بروند اهل زمین نیز خواهند رفت.

۲۰- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَوْسَى - عَنِ الْغُبَايِسِ بْنِ مَعْرُوفٍ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ - عَنْ أَبِي الْمَقْرَأِ حَكِيمِ بْنِ - الْمُثَنَّى الْعِجْلِيِّ - عَنْ أَبِي نَصْرِ - عَنْ حَيْثُمَةَ الْجَعْفِيِّ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ - سَمِعْتُهُ يَقُولُ - «نَحْنُ حُشَى اللَّهِ - وَنَحْنُ صَفْوَتُهُ - وَنَحْنُ حُوزَتُهُ - وَنَحْنُ مُشْتَرَدُّهُ مُوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ - وَنَحْنُ أَمْثَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَنَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ - وَنَحْنُ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ - وَنَحْنُ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ - وَنَحْنُ مِنْ زُحْمَةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ - وَنَحْنُ مَنْ بِنَا بِنْتُنْجٍ وَبِنَا بَحْتَمٍ - وَنَحْنُ الْأَبْنَاءُ الْهَدَى - وَنَحْنُ نَصَابِيغُ الدُّجَنِ - وَنَحْنُ سَنَاؤُ الْهَدَى - وَنَحْنُ الشَّابِقُونَ - وَنَحْنُ الْأَجْرُونَ - وَنَحْنُ الْعَلَمُ لِلْمَرْفُوعِ لِلْخَلْقِ - مَنْ تَشَكَّنَ بِنَا لَحْنٍ - وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرْقٍ - وَنَحْنُ قَادَةُ الْفَرِّ الْمُحْجَلِينَ - وَنَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ - وَنَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِعُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَنَحْنُ مِنْ نَفْسَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ - وَنَحْنُ الْمُبْتَاحُ - وَنَحْنُ مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ - وَنَحْنُ حُزْبُوعُ - الرَّسَائِدِ - وَنَحْنُ الَّذِينَ إِلَيْنَا تُحْتَلِكُ الْمَلَائِكَةُ - وَنَحْنُ السَّرَاحُ بَيْنَ اسْتِضَاءِ بِنَا - وَنَحْنُ السَّبِيلُ بِمَنْزِلِ أَفْتَدَى بِنَا - وَنَحْنُ الْهَدَاءُ إِلَى الْجَنَّةِ - وَنَحْنُ عَزَى الْإِسْلَامِ - وَنَحْنُ الْجَسُورُ وَ

۲۰- خبشتمه جمعش گوید: الزامام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: ما جنب الله و برگزیدگان خدا و حوزة اوئیم، مواریث انبیاء به و د بهه نزد ماست، ما امثاء و حجتهای خدائیم، ارکان ایمان و سنوهای اسلامیم، ما رحمت خداوند بر خلائقم، ما کسانی هستیم که به ما آغاز شد و به ما ختم خواهد گردید، ما پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و روشنی بخش هدایتیم، ما اولین و آخرینیم، ما پرچم بر افراشته شده هدایت برای خلائقم، هر که به ما تشکک جوید به حق ملحق می شود، و هر که از ما تأخر جوید غرق خواهد شد، ما پیشوایان سید جبینانیم، ما برگزیدگان خدا و راه روشن و صراط مستقیم به خدای تعالی هستیم، ما نعمت خدا بر خلائقم، ما راه خدا و معدن نبوت و موضع رسالتیم، ما کسانی هستیم که آمد و شد ملائکه به نزد ماست، ما چراغ کسانی هستیم که به ما استضاء کنند، ما راه حقیق برای کسانی که از ما بهروی کنند، ما هادیان به بهشتیم، و ما ریسبان و حلقه های اسلامیم، و ما یلها و واسطه های وصول به

الْقَائِمُ. مِنْ مَضَى عَلَيْهَا لَمْ يُسْبِقْ. وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا عَنَى. وَ عَنَى السَّيِّئُ الْأَعْظَمُ. وَ عَنَى الَّذِينَ يَنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ. وَ يَنْسَقُونَ الْغَيْثَ. وَ عَنَى الَّذِينَ يَنْبَاضُ عَنْكُمْ الْغُذَابُ. فَمَنْ عَرَفْنَا وَ أَبْصَرْنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَ الْبَنَاءُ.

۲۱- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ. عَنْ حمادِ بْنِ عِيْسَى. عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ. عَنْ أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَكْتُبْ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ. قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَخَافُ عَلَى النَّسَبِ؟ فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسَبَ. وَ قَدْ دَعَاكَ اللَّهُ لَكَ أَنْ تَحْتَفَظَكَ وَ لَا تُنْسِيكَ. وَ لَكِنِّي أَكْتُبُ لِنَسَرِكَ. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ سُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيُّمُ مِنْ وَلَدِكَ. بِهِمْ تُشَقُّ أُمْنِي الْغَيْثَ. وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ. وَ بِهِمْ تَصْرَفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ. وَ بِهِمْ نَزُولُ الرَّحْمَةِ مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا أَوْفَاهُ - وَ أَوْفَا يَتِيمٌ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ أَوْفَا يَتِيمٌ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيُّمُ مِنْ وَلَدِهِ».

حَقِیم، کسی که بر آن بگذرد بر او سبقت بخورند و هر که از آن تخلف ورزد نابود شود. ما شتام اعظم هستیم، ما کسانی هستیم که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می فرستد و با بارانش خلایق را سیراب می کند. و ما هم کسانی که به واسطه ما عذاب را از شما بر می گردانند، پس کسی که ما را شناخت و به ما بصیرت پیدا کرد و حق ما را دانست و دستورات ما را گرفت، پس او از ما و به سوی ماست.

۲۱- امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید که رسول خدا ﷺ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آنچه بر تو املا می کنم بنویس. گفت: ای پیامبر خدا آیا می ترسی فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از فراموشی نمی ترسم که از خدا خواسته ام تو را حفظ کرد. و از نسیان نگاه دارد. ولی برای شریکانت بنویس. گوید: گفتم ای پیامبر خدا شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه فرزندان تو که به واسطه آنها ائمه از باران سیراب شوند و دعا بشان مستجاب شود و به خاطر آنها خداوند بلا را بگرداند و رحمت از آسمان فرو بارد. و با دست به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره فرمود و گفت: این اولین آنهاست سپس به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ اشار، فرمود و گفت: ائمه از فرزند اویند.

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ (ع) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى نَبْ زُخْرِي الْقَطْلَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَكُزُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقُضْلُ بْنُ صَنْمِرٍ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعَشِيِّ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ: «نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُشْلِبِينَ، وَخُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَغَاةُ الْفُرِّ الْمُصْجَلِينَ، وَتَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَنَحْنُ أَمَامُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَامُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ يَنْتَجِبُكَ اللَّهُ السَّيِّدُ، أَنْ نَفْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِنَا تَجِسُّكَ الْأَرْضُ أَنْ تَعْبُدَ بِأَهْلِهَا^(۱) وَبِنَا بُزُكُ الْعَيْتِ وَبُنُكُ الرُّحْمَةِ، وَبُخْرُجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَتَوَالِي مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا، ثُمَّ قَالَ: زَلَمَ تَحِلَّ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حَبَّةٍ اللَّهُ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مُشْكُورٌ، وَلَا تَحِلُّ إِلَّا أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حَبَّةٍ اللَّهُ فِيهَا، وَتَوَالِي ذَلِكَ لَمْ يَنْتَجِبْ اللَّهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: تَلَلْتُ لِلصَّادِقِ (ع): لَكَيْتَ بِتَنْفَعِ النَّاسِ بِالْمُجْتَبَى الْغَائِبِ الْمَشْكُورِ؟ قَالَ: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالْمُسْتَسِ إِذَا سَرَّهَا السَّحَابُ».

۲۲ - امام صادقی از امام باقر و او از امام سجّاد (ع) چنین روایت کند که فرمود: ما ائمه مسلمانان و صحابه‌ای خداوند پر جهان‌بان و سرور مؤمنان و رهبر سپید چپینان و مولای اهل ایمانیم. و ما امان اهل زمینیم همچنان که سنارگان امان اهل آسمانند. و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلش را نلرزاند. به سبب ما باران را فرو فرستد و رحمت را منتشر کند و برکات زمین را خارج سازد و اگر نبود که ما بر روی زمینیم، اهلش را فرو می برد، سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین خالی از حجت نیست که ظاهر و مشهور است و یا غایب و نهان و تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود. و اگر چنین نبود خداوند پرستید، نمی شد. سلیمان راوی حدیث گوید: به امام صادقی (ع) گفتم: مردم چگونه از حجت غایب نهان منتفع می شوند؟ فرمود: همچنان که از خورشید پشت ابر منتفع می شوند.

۲۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ غَبِيَّاهُ قَالَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَرْزُوقٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ - يَقْتُوبُ - قَالَ : كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَمِنْهُمْ خُمُرَانُ بْنُ أَقْبَيْنَ وَ مُؤْمِنُ الطَّائِي وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّنَازُ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَمِنْهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ لَقَاءَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هِشَامُ قَالَ : لَيْسَ بِنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟ قَالَ هِشَامُ : خُيِّلْتُ فِذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجَلُّكَ وَ أَسْتَعِيْكَ وَ لَا تَعْنَلُ لِسَاقِي بَيْنَ بَدْنِكَ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَفْعَلُوهُ . قَالَ هِشَامُ : يَلْقَانِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ . فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَلَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ . وَ إِذَا أَنَا بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ عَلَيْهِ قَتْلَةٌ شَدِيدَةٌ مِنْ شَرَفِ مُؤَنَزَرٍ بِهَا . وَ قَتْلَةٌ مُرْتَدٍ بِهَا . وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ . فَاسْتَوْرَجْتُ النَّاسَ فَأَتَزَحَّوْا لِي . ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى وَ كُنْتُ . ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالَمُ أَنَا وَ رَجُلٌ غَرِبْتُ تَأْذُنُ لِي فَأَسْأَلُكَ

۲۳ - یونس بن یعقوب گوید: گروهی از اصحاب ما مثل خمران بن اعین و مؤمن الطائی و هشام بن سالم و گروهی دیگر از اصحاب مثل هشام بن حکم - که جوانی بود - نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای هشام! گفت: لیلیک با این رسول الله اگرمود: آیا نمی گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از وی پرسش نمودی؟ هشام گفت: فدای شما گردم ای فرزند رسول خدا! من شما را بزرگ می دانم و از شما خجالت می کشم و در مقابل شما زبانه حرکت نمی کند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چون شما را به کاری فرمان دادم آن را به حای آورید. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد. رفتم و به بصره وارد شدم و روز جمعه به مسجد در آمدم و ناگاه خود را در یک حلقه بزرگ و در مقابل عمرو بن عبید دیدم که ازاری سپاه و یشمین بسته بود و ردایی بر دوش داشت و مردم از او پرسشی می کردند. مردم را شکافتم و مردم نیز به من راه دادند و در آخرین صف و نزدیک وی پردو زانو نشستم و گفتم: ای عالم! من مردی غریبم - آیا اجازه می دهی که مسئله ای از تو

عَنْ مَنْ سَأَلَهُ؟ قَالَ: فَعَالَ، نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: يَا بَنِيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ السُّؤَالِ إِذَا تَرَى شَيْئًا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هَكَذَا سَمِعْتُكَ. قَالَ: يَا بَنِيَّ سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَقًّا. قُلْتُ: أَجِيبْنِي فِيهَا. قَالَ: فَعَالَ لِي: سَلْ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَرَى فِيهَا؟ قَالَ: الْأَلْوَانُ وَالْأَشْخَاصُ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَسْمَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أَتَسْمَعُ بِهِ الرَّابِحَةَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ لِسَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَتَكَلَّمُ بِهِ؟ قَالَ: أَتَتَكَلَّمُ بِهِ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ أُدُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَضَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ فِيهَا الْأَصْوَاتَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ بَدَنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: هَا تَضَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أَطْعُمُ فِيهَا وَأَعْرِفُ فِيهَا اللَّذِينَ مِنَ الْخَيْرِ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ رِجْلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَضَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أَتَسْبُلُ فِيهَا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ قَمَرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَضَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أَعْرِفُ فِيهَا الْمَطَالِيعَ عَلَى الْحَبْلِ بِهَا. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَا تَضَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أُتَبِّرُ بِهِ

بهرسم؟ گوید: گفت: آری، گوید: گفت: آیا جسم داری؟ گفت: ای پسر جان! این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟ گفت: سؤال من از این فییل است، گفت: پیر من! اگر چه سؤالات احمقانه باشد. گفت: پاسخ مرا در این مسائل بده، گفت: بهرسم، گفت: آیا جسم داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آن چه می بینی؟ گفت: الوان و اشخاص را، گوید: گفت: آیا بینی داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آن چه می کنی؟ گفت: بو را با آن استنهام می کنم، گوید: گفت: آیا زبان داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آن چه می گویم، گوید: گفت: آیا گوش داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن صداها را می شنوم، گوید: گفت: آیا دو دست داری؟ گفت: آری، گفت: با آنها چه می کنی؟ گفت: با آنها اشیاء را می گیرم و مرمی و زبری را با آنها تشخیص می دهم، گوید: گفت: آیا دو پا داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آنها چه می کنی؟ گفت: به واسطه آنها از جانی به جای دیگر می روم، گوید: گفت: آیا دهان داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آن چه می کنی؟ گفت: غذاهای مختلف را می چشم، گوید: گفت: آیا قلب داری؟ گفت: آری، گوید: گفت: با آن چه

كُلُّهَا وَزَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ . قَالَ قُلْتُ : أَفَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غَيْبٌ عَنِ الْقَلْبِ ؟ قَالَ : لَا . قُلْتُ : ذَكَرْتُمْ ذَلِكَ وَهِيَ صَاحِبَةُ ؟ قَالَ : يَا بَنِيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ مِنْ شَيْئِهِ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ دَافَتْهُ زِدْنَاهُ إِلَى الْقَلْبِ فَأَيُّتَنَ بِهِ الْيَقِينَ وَيُطْلَى الشُّكُّ . قَالَ : قُلْتُ : لَمَّا أَقَامَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقَلْبَ لِنَشْكِ الْجَوَارِحِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : قُلْتُ : وَلَا يَزِيدُ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ يَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : قُلْتُ : يَا أَبَا مَرْوَانَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتَرَفَّ جَوَارِحَكَ حَتَّى يَجْعَلَ لَهَا إِمَامًا يُصْلِحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيَتَّقِي مَا شَكَّتْ فِيهِ . وَيَتَرَفَّ هَذَا الْخَلْقُ كُلَّهُمْ فِي خَيْرَتِهِمْ وَشُكُّهُمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ لَا يُعَيِّرُهُمْ إِمَامًا يَزِدُّونَ إِلَيْهِ شُكُّهُمْ وَ خَيْرَتَهُمْ وَ يُعَيِّرُ لَكَ إِمَامًا لِمَوَارِحِكَ يَزِدُّ إِلَيْكَ شُكُّكَ وَ خَيْرَتَكَ ؟ قَالَ : فَشَكَّتْ . وَلَمْ يَكُنْ لِي شَيْئًا . قَالَ : ثُمَّ التَفْتُ إِلَيْهِ لَقَالَ : أَنْتَ جَسَامٌ ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : فَقَالَ لِي : أَحَاسَنَةُ ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : لِمَنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : مِنْ أَهْلِ الْكُوَيْتِ . قَالَ : لَمَّا لَتْ إِذَا هُوَ . قَالَ : ثُمَّ حَسَنِي إِلَيْهِ فَأَفْعَدَنِي فِي بَحْلِيهِ . وَ مَا تَلَقَّ حَقِّي

می کنی ؟ گفت : با آن دریافت این اعضا را بخیر می دهم . گوید : گفتم آیا این اعضا بی نیاز از قلب نیستند ؟ گفت : خیر . گفتم : چرا چنین است در حالی که آنها صحیح و سالمند ؟ گفت : پسر جان ! این اعضا چون در چیزی که بو کرده اند یا دیده اند یا چشیده اند شک کنند ، آن را به دل ارجاع نمی دهند و به واسطه آن یقین می آورد و شک را باطل می سازد ، گوید : گفتم آیا خدای تعالی قلب را برای زایل کردن شک اعضا قرار داده است ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم آیا بایستی طلب باشد و الا اعضا یقین حاصل نکنند ؟ گفت : آری ، گوید : گفتم ای ابامروان ! خداوند اعضای تن تو را بدون امام رها نکرده است تا صحیح را صحیح بنماید و شک را برطرف نماید ، اما همه این خلائق را در خیرت و شک و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنها قرار نداده است تا شک و خیرتشان را زایل سازد و برای اعضای تو امامی قرار داده است که شک و خیرت را برطرف سازد ؟ گوید : ساکت شد و چیزی به من نگفت ، گوید : سپس به من رو کرد و گفت : آیا تو هشامی ؟ گفتم : خیر . گوید : گفت آیا با او مجالست داشته ای ؟ گفتم : خیر . گفت : اهل کجایی ؟ گفتم : اهل کوفه . گفت : پس تو همان هشامی . گوید : سپس مرا نزد خود بُرد و در جای خود نشاندید و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم ، امام

قُلْتُ: فَصَلِّكَ اَبُو عَبْدِاللهٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ: يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا اَبِي. رَسُوْلُ اللهِ جَرَى عَلَيَّ لِسَانِي. قَالَ: يَا هِشَامُ هَذَا وَاللهُ مَكْتُوْبٌ فِي صُحُفِ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَتَعْدِيْقُ قَوْلِنَا اِنَّ الْاِمَامَ يُجَنِّحُ اِلَيْهِ لِنَفَاءِ الْعَالَمِ عَلَيَّ صَلَاحِهِ اَنَّهُ مَا عَذَّبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اُمَّةً اِلَّا وَ اَمَرَ نَبِيَّهَا بِالْخُرُوْجِ مِنْ بَيْتِي اَطْهَرَهُمْ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَلَقْ اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَاَزَلْتُنَا فَلَنَّا اَجْمَلَ فَبِهَا مِنْ كُلِّ دُوْحَيْنِ اَتَّخِذِي وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» (۱) مِنْهُمْ وَ اَمَرَهُ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ اَنْ يَغْتَوَلَ عَنْهُمْ مَعَ اَهْلِ الْاِيْمَانِ بِهِ وَ لَا يَتَّقِ مَخْلُطًا بِهِمْ. وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمْتُ اِنَّهُمْ مُّعْرِضُوْنَ» (۲). وَ تَحْذِيْكَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوْطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَاَشْرِ بِاَهْلِكَ بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَمِمْ مِثْلُكُمْ اَحَدٌ اِلَّا اَمْرًا تَنْكَ اِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا اَصَابَهُمْ» (۳).

صادق عليه السلام خندید و بعد از آن فرمود: ای هشام! این استدلال را چه کسی به تو آموخته است؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! بر زبانم جاری شده. فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این در صحیف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

مصنف این کتاب شیخ صدوق علیه السلام گوید: و تصدیق این سخن ما که می گوئیم: در بقای عالم بر صلاح خود به امام نیاز است. این است که خدای تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون برود، چنانکه خدای تعالی در داستان نوح علیه السلام فرمود: «تا چون دستور ما آمد و تنور حوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را در کشتی حمل کن مگر کسانی از آنها که قول خداوند بیشتر درباره‌ی آنها جاری شده باشد». خدای تعالی به او دستور داد که به همراهی مؤمنان از آنها کنار. گبری کند و با آنها غلط نباشد. و باز فرمود: «درباره‌ی کسانی که ستم کردند با من سخن مگر که آنها غرق شدگانند». و همچنین در قصه لوط علیه السلام فرمود: «خانواده‌ات را در شب تار بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکند، مگر همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسیده است خواهد رسید». پس خدای تعالی

فَأَمَرَ اللَّهُ غُرُوجَ لُوطٍ بِالْحُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ لَمْ يَكُنْ جُلُودُ غُرُوجِهِمْ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ وَنُصِيَ لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَهَكَذَا أَمَرَ اللَّهُ غُرُوجَ كُلِّ نَبِيٍّ أَرَادَ هَلَاكَ أُمَّتِهِ أَنْ يَقْعَبَهَا كَمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَقُوبًا بِدَلِكِ قَوْمِهِ: «وَأَعِزُّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شُعْبًا» فَلَمَّا اعْتَرَاهُمُ مَا يَعْتَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ^(۱) أَهْلَكَ اللَّهُ غُرُوجَ الَّذِينَ كَانُوا آدَوُا وَعَتَوْا وَأَلْقَوْهُ فِي الْجَحِيمِ، وَجَعَلَهُمُ الْأَسْطَلِينَ وَنَجَّاهُ وَ لُوطًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ^(۲)» وَ رَهَبَ اللَّهُ لإِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَمَا قَالَ غُرُوجُ لُوطٍ: «وَوَفَّيْتُنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ^(۳)».

وَ قَالَ اللَّهُ غُرُوجَ لُوطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ^(۴)».

به لوط هم دستور خروج از میان آنها داده است پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود، زیرا خدای تعالی در حالی که پیامبرش لوط در بین آنهاست، ایشان را عذاب نمی کرده همچنین خدای تعالی هر امتی را که اراده فرمود هلاک فرماید به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره گیری نماید، چنانکه ابراهیم علیه السلام در مقام هدایت قوم خود به آنها فرمود: «از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم ابد است به واسطه خواندن پروردگارم پدبخت نباشم و چون از آنها و آنچه که جز خدا می برسبند کناره گرفت» خدای تعالی آنان را که او را اذیت کردند و رنج دادند و در آتش افکندند هلاک ساخت و آنها را اسفلین گردانیده و «ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود نجات داد» و خدای تعالی اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشید، چنانکه فرموده است: «ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را از صالحین قرار دادیم».

و خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «در حالی که تو در میان ایشان، خداوند آنها را عذاب نکند».

وَرِوَيْ فِي الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مَنْ ذَاكَ وَشَوَّلَ اللَّهُ ﷻ أَوْ
وَاحِدًا مِنْ الْأَنْجِيَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَدْ دَخَلَ مَدِينَتَهُ أَوْ قَرْيَتَهُ فِي غَنَائِمِهِ قَائِمًا أَمْرًا لَا يَأْخُلُ
بِذَلِكَ الْمَدِينَتِ أَوْ الْقَرْيَةِ مَا يَخَافُونَ وَتَحْتَرُونَ وَتُلَوِّحُ يَدَا مَلَكُوتٍ وَتَرْمُونَ.

وَفِي حَدِيثِ هِشَامٍ مَعَ عُمَرُو بْنِ غُبَيْبٍ حُجَّةٌ فِي الْإِسْتِغَاثِ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَذَلِكَ
أَنَّ الْقَلْبَ غَائِبٌ عَنْ سَائِرِ الْجَوَارِحِ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ وَلَا يُشَمُّ بِالْأَنْفِ وَلَا يُدَانُ بِاللِّمِّ وَلَا
يُكْتَسَبُ بِالْيَدِ. وَهُوَ مُدَبَّرٌ لِمَدْبِرِ الْجَوَارِحِ مَعَ غَيْبَتِهِ عَنْهَا. وَتَقَارُفُهَا عَلَى صَلَاحِهَا. وَتُؤْتَمَّرُ
بِحُكْمِ الْقَلْبِ لِأَنَّهُ تَدْبِيرُ الْجَوَارِحِ وَلَمْ تَنْشَقِقْ أَمُورُهَا. فَاسْتَجِبْ إِلَى الْقَلْبِ لِنِزَاةِ الْجَوَارِحِ
عَلَى صَلَاحِهَا كَمَا اسْتَجِبْ إِلَى الْإِمَامِ لِبَقَاةِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ. وَلَا تَقُولُوا إِلَّا بِاللَّهِ.

وَكَمَا يُعَلِّمُ مَكَائِلَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِالْخَيْرِ فَكَذَلِكَ يُعَلِّمُ مَكَائِلَ الْحُجَّةِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِالْخَيْرِ. وَهُوَ مَا وَرَدَ عَنْ الْأَنْجِيَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي كُنُوزِهِ بِمَكَّةَ وَخُرُوجِهِ مِنْهَا فِي وَقْتِ

و در اخبار صحیحہ از ائمتہ ما علیہم السلام وارد شدہ است کہ ہر کس بیامیر اکرم با
یکی از ائمتہ صلوات اللہ علیہم را در خواب ببیند کہ بہ شہر و یا قریہ ای وارد
شدہ اندہ تعبیرش این است کہ آن امان است برای اہل آن شہر یا قریہ از آنجہ
می نرسند و پرهیز می کنند و بدانجہ امیدوارند خواہند رسید.

و در حدیث ہشام با عمرو بن غُبَیْب در بہرہ مندی از امام غائب علیہ السلام حجتی
است و آن این است کہ قلب از سایر جوارح غایب است و با چشم دیدہ و با بینی
بوئیدہ و با دہان چشبدہ و با دست لمس نمی شود، در حالی کہ با وجود غیبتش از
این اعضا مدبّر آنهاست و بغای آنها بہ واسطہ صلاح آن است و اگر قلب نبود،
ندبیر اعضا نہا می گردید و استوار نمی شد. پس نیاز بہ قلب برای باقی ماندن
اعضاء بر صلاح خودشان است همچنانکہ نیاز بہ امام برای باقی ماندن عالم بر
صلاح خود است. و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و چنانکہ موقعیت دل نسبت بہ جسد بہ واسطہ خبر دانستہ می شود، همچنین
موقعیت حجت غائب علیہ السلام بہ واسطہ خبر دانستہ می شود و آن اخباری است کہ
از ائمتہ علیہم السلام وارد شدہ است کہ او در هنگام ظہورش در مکہ است و از آنجا

ظهوریم. و انما نفی بالقلب المضطه التي من اللحم لأن بها لا يتبع الانتفاع للجوارح و إنما نفی بالقلب اللطيفة التي جعلها الله عز وجل في هذه المضطه لا تذرك بالتضرر و إن كُتِفَ عن تلك المضطه. و لا تلحق و لا تدان و لا توجد إلا بالعلم بها لمضولي الشخير. و استيفانته التدبير من الجوارح. و النتيجة بتلك المضطه على الجوارح قائمه ما وجدت و التكليف لها لازم ما يتبع. فإذا عِدِمَتْ تلك اللطيفة انفسد تدبير الجوارح و سقط التكليف عنها. فكما يجوز أن يحتج الله عز وجل بهذا اللطيفة الغائبة عن الحواس على الجوارح فكذلك جائز أن يحتج عز وجل على جميع الخلق بمحذو غائب عنهم. به يدفع عنهم. و به يوزقهم. و به يترك عليهم الغيب. و لا قوة إلا بالله.



ظهور می کند. و مقصود ما از قلب آن پاره گوشت درون سینه نیست، زیرا از آن انتفاعی به اعضای بدن نمی رسد بلکه مقصود از قلب آن جوهر لطیف است که خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده است که با چشم دیده نمی شود و لمس نمی گردد و چشیدنی نیست گرچه قلب مشاهده گردد و تنها می توان به واسطه حاصل شدن قوه تمیز و تدبیر در جوارح بدن بدان علم حاصل کرد، و حجتی که در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجه است اِتا و فنی است که آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد تدبیر اعضا نابود شده و تکلیف از آنها ساقط می گردد و همچنانکه جایز است خدای تعالی به این لطیفه غائبه از حواس بر اعضا احتجاج کند، جایز است که بر خلائق به حجت غائب از انظار آنها احتجاج نماید، به واسطه اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند. و لا قوة الا بالله.



﴿باب ۲۲﴾

« (اتصال الوصیّة من لدن آدم علیه السلام و أنّ الارض لا تخلو) »

« (من حجّة لله عزّوجلّ علی خلقه إلى يوم القيامة) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ ، وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ الْحِمْصِيُّ جَمِيعًا قَالُوا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عيسى ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، وَ الْحَبْشَمِيُّ بْنُ أَبِي شُرُوبٍ النُّهْدِيُّ ، وَ الْإِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ ، غَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبِ الشَّوَّازِ ، عَنْ شُعَابِ بْنِ شَلَيْحَانَ - ابْنِ دَوَالِ دَوْزِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : قُلْنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيُّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ ، وَ أَوْصِيَاؤُهُ سَادَةُ الْأَوْصِيَاءِ . إِنْ أَدَمَ علیه السلام سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا صَالِحًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : إِنْ أَكْرَمْتَ الْأَنْبِيَاءَ بِالْأَنْبِيَاءِ ، ثُمَّ اخْتَرْتَ خَلْقِي فَعَجَّلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ . لَقَالَ أَدَمُ علیه السلام : يَا رَبِّ فَأَجْعَلْ وَصِييَ خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا أَدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْئٍ - وَ هُوَ هَبَّةُ اللَّهِ مِنْ أَدَمَ - فَأَوْصِ أَدَمَ إِلَى شَيْئٍ وَ أَوْصِ شَيْئًا إِلَى آتِيهِ شَيْئَانِ وَ هُوَ ابْنُ نَزَلَةِ الْخَوَرَاءِ ^(۱) أَلَمْ يَأْتِ أَدَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ

باب ۲۲

اتصال وصیت از آدم علیه السلام و خالی نبودن زمین از حجّت تا قیامت

۱ - مقاتل بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: رسول - خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من سید النبیین هستم و وصی من سید الوصیین است و اوصیای او سید اوصیایند. آدم علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرد که وصی صالحی برای او قرار دهد. خدای تعالی به او وحی فرمود که من انبیاء را به نبوت گرامی دانستم. سپس خلق خود را اختیار کردم و بهترین آنها را اوصیا قرار دادم. آدم علیه السلام گوید: ای پروردگار من! پس وصی مرا بهترین اوصیا فرار بده. خدای تعالی وحی فرمود که ای آدم به «شیث» وصیت کن و او همان هبة الله بن - آدم است و آدم به شیث وصیت کرد و شیث به پسرش «شبتان» وصیت نمود که او

الله ﷻ : وَ دَفَعْنَاهُ إِلَىٰ بَرَّةٍ وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَىٰ وَصِيَّتِكَ وَ يَدْفَعُهَا وَصِيَّتُكَ إِلَىٰ أَوْصِيَّائِكَ مِنْ وَلَدِكَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّىٰ نَدْفَعَ إِلَىٰ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدَكَ وَ لَنُكَفِّرَنَّ بِكَ الْأَمَّةَ وَ لَنُخَلِّفَنَّ عَلَىٰكَ الْخِلَافَةَ شَدِيدَةً، الثَّابِتُ عَلَيْكَ كَالْمُهْمِ مَعِي، وَ السَّادُّ عَلَيْكَ فِي النَّارِ، وَ النَّارُ مَشُورَى الْمَكَايِرِ مِنْ.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قُصَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي - حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَهْدَهُ إِلَىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا يَنْزِعَ الشَّجَرَةَ، فَلَمَّا بَلَغَ الْوَلَدُ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَبِيًّا فَأَكَلَ مِنْهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَتْسِيِّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ أَقْبَعَتْ إِلَى الْأَرْضِ قَوْلُهُ لُهُ هَابِيلُ وَ أَخُوهُ تَوَامًا، وَ وَلَدَ لَهُ قَابِيلُ وَ أَخُوهُ تَوَامًا، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ أَمَرَ هَابِيلَ وَ قَابِيلَ أَنْ يَنْزِيحَا

رسول خدا ﷻ فرمود: و بر او آن را به من تسلیم نمود و من آن را به تو ای علی، تسلیم خواهم کرد و تو آن را به وصی خود خواهی داد و وصی تو آن را به اوصای تو که از فرزندان هستند خواهد سپرد یکی بعد از دیگری تا آنکه برسد به بهترین خلق زمین پس از تو، و محققاً امت به تو کافر می شوند و اختلاف شدیدی درباره تو خواهند داشت کسی که بر تو ثابت باشد مانند همنشین من است و کسی که از تو کناره گیرد در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.

۲ - ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی از آدم علیهما السلام پیمان گرفت که به آن درخت نزدیک نشود و چون زمانی فرا رسید که در علم خداوند گذشته بود که از آن درخت خواهد خورد آن پیمان را فراموش کرد و از آن خورد، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما قبل از آدم پیمان گرفتم اما او فراموش کرد و استقامتی نداشت». و چو آدم از آن درخت خورد به زمین فرود آمد و برای او هابیل و خواهرش دوقلو به دنیا آمدند و همچنین قابیل و خواهرش نیز دوقلو زائیده شدند سپس آدم به هابیل و قابیل فرمان داد

قُورَبَانًا. وَكَانَ هَابِيلُ صَاحِبَ عَنَمٍ. وَكَانَ قَابِلُ صَاحِبَ زَرْعٍ. فَقَرَّبَ هَابِيلُ كَبْشًا، وَفَرَّقَ قَابِلُ مِنْ زَوْجِهِ مَا لَمْ يَنْتَهِ. وَكَانَ كَنْشُ هَابِيلَ مِنْ أَفْضَلِ عَنَمِهِ. وَكَانَ زَرْعُ قَابِلِ غَيْرَ شَتَّى. فَتَكَبَّلَ قُورَبَانُ هَابِيلَ وَ لَمْ يَتَكَبَّلْ قُورَبَانُ قَابِلِ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ النَّبِيِّ الْأَمْرَ إِذْ قُورَبَانًا فَتَكَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَتَكَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ - الْآيَةُ (۱۱)». وَكَانَ الْقُرَبَانُ إِذَا قَبِلَ تَأْكُلَهُ الشَّارِقَعَةُ قَابِلُ إِلَى الْكِبَرِ فَتَبَيَّنَ لَهَا بَيْتًا وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ بَنَى لِلنَّارِ الْبَيْتَ. وَفَال: لَا تُعْبِدَنَّ هَذِهِ الشَّيْءَ حَتَّى يَتَكَبَّلَ قُورَبَانِي، ثُمَّ إِنَّ عِدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ قَالَ لِقَابِلَ: إِنَّهُ قَدْ تَكَبَّلَ قُورَبَانُ هَابِيلَ وَ لَمْ يَتَكَبَّلْ قُورَبَانُكَ. فَإِنْ تَرَكْتَهُ يَكُونُ لَهُ عَيْبٌ يَفْتَحِرُونَ عَلَى عَيْبِكَ. فَتَلَّهَ قَابِلُ. فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ: يَا قَابِلُ أَيْنَ هَابِيلُ؟ فَقَالَ: مَا أَقْدَرِي وَ مَا يَفْتَحِرُ لِي رَاعِيًا. فَاتَّطَلَّعَ آدَمُ فَوَجَدَ هَابِيلَ مَقْتُولًا. فَقَالَ: لَعْنَتُ مِنْ أَرْضٍ كَمَا قَتَلْتَ ذِمَّ هَابِيلَ. فَجَنَّ آدَمُ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَهَبَ

که قربانی کنند و هابیل دامدار بود و قابیل کشاورز. هابیل قوچی به قربانگاه آورد و قابیل گشت ناخالص. قوچ هابیل از بهترین گوسفندانش بود اما گشت قابیل پاکیزه نبود. پس قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی قابیل مورد قبول واقع نگردید. و این همان قولی خداوند تعالی است که فرمود: «داستان دو فرزند آدم را به حق برایشان برخوان، آنگاه که قربانی پیش فرستادند و از یکی از آن دو پذیرفته شد اما از آن دیگر مورد قبول واقع نگردید». و نشانه قبولی قربانی آن بود که آتش آن را بسوزاند. پس قصد آتش کرد و برای آن خانه‌ای ساخت و او اولین کسی بود که آتشکده را بنیان نهاد و گفت من این آتش را خواهم پرستید تا قربانیم پذیرفته شود. سپس ابلیس دشمن خداوند به قابیل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی تو را قبول نکردند و اگر او را زنده گذاری فرزندان او برای او خواهد بود که به فرزندان تو افتخار کنند و بدنبال آن قابیل هابیل را کشت و چون به نزد آدم علیه السلام برگشت به او گفت: ای قابیل! هابیل کجاست؟ او گفت: نمی‌دانم و تو مرا به نگهداری او فرستاده بودی! آدم رفت و کشته او را یافت. و گفت: ای زمین بر تو لعنت باد که خون هابیل را پذیرفتی و آدم بر هابیل

لَهُ وَلَدًا. قَوْلُهُ لَهُ عَلَامٌ فَسَمَاهُ حَبَّةُ اللَّهِ. لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهَبَهُ لَهُ فَأَحْبَبَهُ آدَمُ حُبًّا شَدِيدًا. فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَشْكَلَتْ آيَاتُهُ لَوْحَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ بَا آدَمَ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَاسْتَشْكَلَتْ آيَاتُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عَشَدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ دُرِّيَّتِكَ حَبَّةُ اللَّهِ. قَالِي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْقَبْرِ مِنْ دُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَلَنْ أَدْعِ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ يَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُولَدُ فِيهَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نُوحٍ. وَ ذَكَرَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَاعِثٌ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَ إِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ فَيَحْبِلُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ. وَ كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرَةُ أَبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ. وَ أَوْصَى آدَمَ إِلَى حَبَّةِ اللَّهِ: أَنْ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَلْيُتَّبِعْهُ وَلْيُتَصَدَّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يَنْجُو مِنَ الْغُرَقِ.

چهل شب گریست، سپس از خدای تعالی درخواست کرد که فرزندی به او عطا کند و فرزندی برای او متولد شد که او را «حَبَّةُ اللَّهِ» نامید زیرا حَبَّةُ خدای تعالی بود و آدم او را بسیار دوست می داشت، و چون نبوت آدم علیه السلام منقضی شد و روزگارش به انجام رسید، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای آدم! نبوت منقضی شد و روزگارت به انجام رسید، اکنون علمی که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به دُرِّتِ خود منتقل کن، و در اختیار فرزندان حَبَّةِ اللَّهِ قرار ده. زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمی سازم، و زمین را فرو نگذارم جز آنکه در آن عالمی باشد که دین من و طاعت من بدو شناخته شود و وسیله نجات کسانی باشد که بین تو و نوح به دنیا آیند و آدم علیه السلام نوح علیه السلام را ذکر فرموده و گفته است: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که نامش نوح است و او مردم را به خدای تعالی فراخواند، اما او را نکذیب کنند و خداوند آنها را به واسطه طوفان هلاک سازد و بین آدم و نوح علیه السلام ده پدر فاصله بود که همه آنها پیامبران خدا بودند و آدم به حَبَّةِ اللَّهِ وصیت کرد که هر کدام از شما که او را درک کردید باید به او ایمان بیاورد و از وی پیروی کند و او را تصدیق نماید که چنین کسی از غرق شدن

ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرِضَ الْمَرَضَةَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَوْ تَمَلَّكَ إِلَى هَيْبَةِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ لِعَبْتِ جَبْرِئِيلَ أَوْ مَنْ لَعَبْتَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَقْرِئْنِي مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّ أَبِي - بِسُوءِ نِيَّتِكَ مِنْ عِمَارِ الْجَنَّةِ - قَعَلَ. فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ: يَا هَيْبَةُ اللَّهِ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ قُبِضَ زَا مَا نَزَلْتُ إِلَّا بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ. فَرَجَعَ فَوَجَدَ أَبَاهُ قَدْ قُبِضَ. فَأَرَادَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحِيَّتَهُ فَنَسِئَهُ. فَتَسَلَّاهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ قَالَ هَيْبَةُ اللَّهِ: يَا جَبْرِئِيلُ تَتَذَمُّ فَصَلِّ عَلَيَّ آدَمَ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَيْبَةُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَبِيكَ فِي الْجَنَّةِ فَلَمَّسْنَا أَنْ نَوْمَ أَخَذْنَا مِنْ وَلَدِهِ. فَتَقَدَّمَ هَيْبَةُ اللَّهِ فَصَلَّى عَلَى آدَمَ وَ جَبْرِئِيلُ خَلَقَهُ وَ جُزْئٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ تَكْبِيرٌ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً بِأَمْرِ جَبْرِئِيلَ فَرَفَعَ مِنْ ذَلِكَ حُمُسُهُ وَ عَشْرُونَ تَكْبِيرَةً. وَ الثُّنَّةُ فَبِنَا التُّرْمَ حُمُسُ تَكْبِيرَاتٍ. وَ قَدْ كَانَ يَتَكَبَّرُ عَلَى أَهْلِ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَ يَسْمَعُ.

ثُمَّ إِنَّ هَيْبَةَ اللَّهِ كَمَا دَلَّنِ آدَمَ أَبَاهُ أَنَاةً قَابِلُ فَقَالَ لَهُ: يَا هَيْبَةُ اللَّهِ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آدَمَ أَبِي -

نجات خواهد یافت.

سپس چون آدم علیه السلام در بستر بیماری مرگ افتاد به دنبال هبة الله فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر کدام از ملائکه را ملاقات کردی از جانب من به او سلام برسان و بگو: ای جبرئیل! پدرم از سیه های بهشتی از تو درخواست می کند. این پیام را به جبرئیل رسانید و او چنین گفت: ای هبة الله! پدرت در گذشته است و من برای نماز خواندن بر او آمده ام، برگرد هبة الله بازگشت و دهد که بدوش جان به جان آفرین تسلیم کرده است و جبرئیل به او آموخت که چگونه آدم را غسل دهد، او را غسل داد و چون هنگام نماز خواندن بر او رسیده هبة الله گفت: ای جبرئیل پیش بایست و بر آدم نماز بخوان و جبرئیل گفت: ای هبة الله! خداوند به ما فرمان داد که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و حق نداریم که بر هیچ یک از فرزندانش امام باشیم. هبة الله پیش ایستاد بر آدم نماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه پشت سر او بودند و به دستور جبرئیل سی تکبیر بر او گفت و بیست و پنج تکبیر از آن برداشته شد. و امروزه سنت ما پنج تکبیر است. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر بر هفت تن یا نه تن پنج تکبیر می گفت سپس چون هبة الله پدرش آدم را دفن کرد، قابیل به نزد وی آمد و گفت: ای

خَصَّكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَمْ أَخْصُ بِهِ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي دَعَا بِهِ أَخْوَلَ هَابِيلُ تَتَكَبَّلُ قُرْبَانَهُ وَإِنَّمَا قَتَلْتَهُ لِيَكْبَلَا يَكُونَا لَهُ عَقِيبٌ فَيَتَجَرَّوْنَ عَلَى عَقَبِي فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ الَّذِي تَتَكَبَّلُ قُرْبَانَهُ وَأَنْتُمْ أَبْنَاءُ الْإِنْسَانِ الَّذِي لَمْ يَمُكِّنْ قُرْبَانَهُ، فَإِنَّكَ إِنِ أَظْهَرْتَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي اخْتَصَّكَ بِهِ أَبُوهُ شَيْئاً قَتَلْتَهُ، كَمَا قَتَلْتَ أَخَاكَ هَابِيلَ.

فَلَبَّثَ هَبِيلُ اللَّهِ وَالْعَقِيبُ مِثْلَ مِثْسَلَيْنِ بَيْنَهُمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ، وَالْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَمِيرَاثُ الْعِلْمِ وَآثَارُ عِلْمِ الْكِبَرَةِ حَتَّى بَعَثَ نُوحٌ وَظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هَبِيلَ اللَّهِ حِينَ تَلَفَّزُوا فِي وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحاً عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ أَبُوهُمُ آدَمَ، فَأَتَوْا بِهِ وَاتَّبَعُوهُ وَصَدَّقُوهُ، وَكَذَلِكَ كَانَ آدَمُ وَصَّى هَبِيلَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاهدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدِهِمْ، فَيَتَعَاهدُونَ بِعَثِّ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَزَمَانِهِ الَّذِي بَعَثَ فِيهِ، وَكَذَلِكَ جَرَى فِي وَصِيَّةِ كُلِّ نَبِيٍّ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ نَبَاوَكُ وَتَعَالَى مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

هبة الله! من می دانم که پدرم آدم علم را به تو داده که به من نداده است و این همان علم است که برادرت هابیل به آن استحضار پیدا کرد و قربانیش پذیرفته شد و من او را کشتم تا فرزندی نداشته باشد که بر فرزندان من افتخار کند و بگویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد و اگر از آن علمی که پدر تو را بدان مخصوص گردانیده است چیزی را اظهار کنی تو را نیز خواهم کشت، همچنانکه برادرت هابیل را کشتم.

پس هبة الله و فرزندان او آنچه که در نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت همه را نهان داشتند تا آنکه نوح علیهم السلام مبعوث شد و چون در وصیت آدم نگر بستند، وصی بودن هبة الله آشکار شد و دریافتند که پدرشان آدم به نوح علیهم السلام بشارت داده است، پس از آن به نوح ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش کردند و آدم به هبة الله وصیت کرده بود که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کنند و آن روز برای ایشان عید باشد و نوح علیهم السلام و زمان ظهورش را در نظر داشته باشند، و امر وصیت هر پیامبری چنین بود تا آنکه خدای تعالی محمد علیهم السلام را مبعوث فرمود.

وَأَنَّا عَزَّوَجَلَّ نُوحًا بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ - الْآيَةِ (۱)» وَكَانَ مَا بَيْنَ آدَمَ وَنُوحٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُشْتَقِّينَ وَمُسْتَتَلِينَ. وَ لِذَلِكَ حَقٌّ دَعْوُهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَوِّ أَحَدًا مِّنْهُمْ مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» (۲)، يَعْنِي مَن لَّمْ يَسْمَعْهُمْ مِنَ الْمُشْتَقِّينَ كَمَا سَمِعَ الْمُسْتَتَلِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ. فَكَتَبَ نُوحٌ بِاللَّهِ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا لَّمْ يُسَارِكْهُ فِي بُرْءَانِهِ أَحَدٌ وَلَكِنَّهُ قَدِيمٌ عَلَىٰ قَوْمٍ مُّكَذِّبِينَ يُلَاقِيهِ الْأُدَمِيُّونَ كَأَنَّهُمْ يَتَنَبَّؤْنَ وَبَيْنَ آدَمَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ» (۳)، يَعْنِي مَن كَانَ يَتَنَبَّأُ وَبَيْنَ آدَمَ إِلَىٰ أَن يَنْتَهِيَ إِلَىٰ قَوْمِهِ: «وَإِنْ يَتَّبِعْكَ الْقَوْمُ فَتَوَلَّوْهُمْ» (۴). ثُمَّ إِنَّ نُوحًا لَّمَّا انْقَضَتْ بُرْءَانُهُ وَاسْتَكْمَلَتْ أَثْبَاتُهُ أَوْحَىٰ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ بِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَكُنْ يُؤْمِنُكَ وَاسْتَكْمَلَتْ أَثْبَاتُكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ

و جز این نیست که نوح را به واسطه علمی شناختند که نزد ایشان بود و این گفته خدای تعالی است که «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم...» و مابین آدم و نوح پیامبری بودند که برخی نهان و برخی آشکار بودند و از این رو ذکرشان دو قرآن کریم علی است و نامشان مانند انبیائی که آشکار بودند نیامده است. و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «بعضی از رسولان را بیشتر بازگو کردیم و بعضی دیگر از رسولان را بازگو نکردیم» یعنی انبیائی که نهان بودند نامشان را نبرد بدانگونه که نام پیامبران آشکار را برده است. و نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدت هیچ پیامبر دیگری نبود. ولیکن او بر قومی وارد شد که اثبیا را تکذیب می کردند همان کسانی که مابین او و آدم بودند و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» یعنی کسانی که بین او و آدم بودند تا آنجا که به این سخن می رسد: «و پروردگار تو عزیز و رحیم است».

سپس چون پیامبری نوح منقضی شد و ایامت به سر آمد. خدای تعالی به او وحی فرمود که ای نوح! پیامبری تو منقضی شد و ایامت به سر آمده آن علمی که

الْأَكْبَرُ وَ مِرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْغَيْبِ مِنْ دُرِّكَ عِنْدَ سَامَ . فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَهَا مِنْ
ثِيَابِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ وَ بَيْنَ آدَمَ . وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينِي .
وَ تَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي زَيِّنُوا لِي مَا يُولَدُ فَيَا بَنِي قَلْبِي الشَّيْءَ إِلَى خُرُوجِ الشَّيْءِ الْأَجْرِ . وَ
لَيْسَ نَعْدُ سَامَ إِلَّا هُوَ . فَكَانَ مَا بَيْنَ نُوحٍ وَ هُوْدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَسْخُوفِينَ وَ مُسْتَغْلِبِينَ . وَ
قَالَ نُوحٌ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَاعَثَ نَبِيًّا يَقَالُ لَهُ هُوْدُ وَ إِنَّهُ يَدْعُو قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَيَكْذِبُونَهُ . وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُهْلِكُهُمْ بِالرَّيْحِ . فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمَرْ بِهِ وَ لْيَطْبَعُ . فَإِنَّا
اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِنَجْبِهِ مِنْ عَذَابِ الرَّيْحِ . وَ أَمَرَ نُوحٌ ابْنَهُ سَامَ أَنْ يَتَعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ
عِنْدَ زَائِرِ كُلِّ سَنَةٍ . وَ يَتَكُونُ يَوْمَ عِيْدِهِمْ فَيَتَعَاهَدُونَ فِيهِ بِعَثِّ هُوْدٍ وَ زِمَانَهُ الَّذِي يَخْرُجُ
فِيهِ .

فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوْدًا نَظَرُوا فِيهَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مِرَاثِ
الْعِلْمِ وَ الْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فَزَجَدُوا هُوْدًا نَبِيًّا . وَ قَدْ بَشَّرَهُمْ بِهِ أَبُوهُمْ نُوحٌ

نزد نوست و آن ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نسل خود قرار
پده . آنها را به سام سپار که من آن را از بیوتات انبیائی که بین تو و آدم بوده اند
قطع نکرده ام . زمین را بی عالمی که دین و طاعت به واسطه او شناخته گردد
و انگذارم تا وسیله نجات کسانی باشد که از وفات یک پیامبر تا ظهور پیامبری
دیگر متولد می شوند . و پس از سام پیامبری جز هود علیه السلام نبود و بین نوح و
هود علیه السلام نیز انبیائی نهان و آشکار بودند و نوح گفت : خدای تعالی پیامبری را
بر انگیزد که به او هود می گویند و او قومش را به خدای تعالی می خواند . اما آنها
او را نکذب می کنند و خداوند آنها را به واسطه باد نابود می سازد . پس هر کدام
از شما که او را درک کند ماید به او ایمان آورد و از او پیروی کند که خدای تعالی او
را از عذاب باد نجات دهد . و نوح به پسرش سام فرمان داد که در ابتدای هر سال
با این وصبت تعاهد کند و آن روز برای ایشان عید باشد و بعثت هود و زمان
ظهور او را در نظر داشته باشند .

و چون خدای تعالی هود را برانگیخت . در علم و ایمان و میراث علم و اسم
اکبر و آثار علم نبوتی که نزد آنها بود نگر بستند و هود را پیامبر یافتند و پدرشان

فَأَمْسُوا بِهِ زَسَدُوا^(۱) وَاتَّبَعُوا فَتَجَوا مِنْ عَذَابِ الرَّجِمْ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِلَى عَادِ
أَخَاهُمْ هُودٌ»^(۲)، وَ قَوْلُهُ: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ»^(۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ
أَلَا تَتَّقُونَ^(۴)، وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بِتَبِيهِ وَ يَعْقُوبَ»^(۵)، وَ قَوْلُهُ: «وَ
وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا» لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ «وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»^(۶)،
لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ، فَاتَّزَعَ الْعَقَبُ مِنْ دُرِّيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ بَيْنَ هُودَ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ أَنْبِيَاءٍ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ:
«وَمَا نُولُومُ لُوطَ مِنْكُمْ بِمَعْبُودٍ»^(۷)، وَ قَوْلُهُ: «فَاتَّزَعَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي»^(۸)
وَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ: «إِنِّي دَائِبٌ إِلَى رَبِّي سَتَجِدُنِي»^(۹)، وَ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ
لِلرُّؤُوسِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ»^(۱۰) فَجَرَى بَيْنَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ نَبِيٍّ عَشْرَةُ أَبَاءٍ، وَ

نوح به او بشارت داده بود، پس به او ایمان آوردند و نصیبش کردند و از او
پیروی نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و این همان سخن خدای تعالی است که
فرمود: «و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» و این سخن او: «قوم
عاد رسولان را نکذیب کردند آنگاه که برادرشان هود به آنها گفت: آبا نقوا
پیشه نمی سازید؟» و فرمود: «ای ابراهیم و یعقوب فرزندان من را بدان وصیت
کردند» و فرمود: «و ما به او اسحاقی و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت
نمودیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهیم «و نوح را از پیش هدایت کردیم» تا
وصیت را در اهل بیتش قرار دهد و سلالة نوح که از نسل انبیاء بودند پیش از
ابراهیم به او ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و آن قول خدای
تعالی است که فرمود: «قوم لوط از شما دو نبستند» و فرمود: «لوط به او ایمان
آورد و گفت من به جانب پروردگارم مهاجرم»، و سخن ابراهیم که «من به جانب
پروردگارم می روم و او به زودی مرا هدایت می کند» و قول خدای تعالی: «و
ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت خدا را بپرستید و تقوای او را پیشه سازید
که آن برای شما بهتر است» پس بین دو پیامبر ده یا نه و با هشت پدر بودند که همه

۱- الاعراس - ۶۵. ۲- الشعراء - ۱۲۳ و ۱۲۲. ۳- الفرقان - ۱۳۲. ۴- الاحقاف - ۸۲.

۵- هود - ۸۱. ۶- العنکبوت - ۲۶. ۷- الصافات - ۹۹. ۸- العنکبوت - ۱۶.

بِسَعَةِ آيَاهُ، وَتَمَانِيَةِ آيَاهُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ، وَجَرَى لِكُلِّ نَبِيٍّ مَا جَرَى لِنُوحٍ وَكَثَرَا جَرَى لِأَدَمَ وَهُودٌ وَصَالِحٌ وَشُعَيْبٌ وَإِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ - إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ صَارَتْ تَقْدُ يُوسُفَ فِي الْأَسْبَاطِ بِخُزْنَتِهِ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ - عِمْرَانَ، وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرَةُ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ، ثُمَّ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرُّسُلَ لِقَرَى: «كُلُّهَا جَاءَ أُمَّةً رُسُلُهَا كَذُوبُهُ فَأَنفَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»^(۱)، وَكَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَكْفُلُ فِي الْيَوْمِ تَبَيَّنَ ثَلَاثَةٌ وَارْتَفَعَتْ حَتَّى أَتَتْهُ كَانَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ سَبْعُونَ لَبِيًّا وَتَقَوْمٌ مُوَدِّعِيهِمْ فِي آجِرِ الشَّهَابِ، فَلَمَّا أَنْزَلَتْ الْتَوَارَةَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ، وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَهُوَ ذُنَاءُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ^(۲).

آنها پیامبر بودند و برای هر پیامبر در امر و حساب همان ماجرای نوح پیش آمد، همچنان که برای آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام پیش آمد تا آنکه به یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم منتهی شد و پس از یوسف امر و حساب متحول به اسباط گردید که همان برادرانش بودند تا آنکه به موسی بن - عمران منتهی شد و بین یوسف و موسی علیهم السلام ده تن از انبیاء بودند و خدای تعالی موسی و هارون را بر فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد از آن خدای تعالی رسولان را بی در پی ارسال کرد و هرگاه که رسولی بر امتی می آمد او را تکه‌بپ می کردند، و ما بعضی را به دنبال بعضی دیگر در آورديم و آنها را داستانهای ساختیم» و بنی اسرائیل روزانه دو یا سه یا چهار پیامبر را می کشتند و کارشان به حای رسید که در یک روز واحد هفتاد پیامبر را کشتند و بازارشان تا آخر روز باز بود و چون تورات بر موسی بن عمران نازل شد به محمد ﷺ بشارت داد و بین یوسف و موسی علیهم السلام ده پیامبر بود، و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون است و او همان جوان منسوب به موسی است که خدای تعالی در کتابش از او یاد کرده است.

قَدْ لَزِلَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبَشِّرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ «يَعْبُدُونَهُ». يَعْنِي الْيَهُودَ
وَ النَّصَارَى «مُحْكَمًا» يَعْنِي صِدْقَهُ مُحَمَّدٍ وَ اسْمُهُ «عَلَيْهِمُ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ بِأَمْرِهِمْ
بِالْمَعْرُوبِ زَيْنَتُهُمْ عَنِ الْمُسْكِرِ»^(۱). وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَحْكِي عَنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ: «وَ
مُبَشِّرًا بِرَسُولِي يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»^(۲). فَبَشَّرَ مُوسَى وَ عِيسَى ﷺ
بِمُحَمَّدٍ ﷺ كَمَا تَشَرَّبَ الْأَنْبِيَاءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى بَلَغَتْ مُحَمَّدًا. فَلَمَّا قَضَى
مُحَمَّدٌ ﷺ بَيِّنَاتِهِ وَ اسْتَحْكَمَتْ أَيْدِيهِ لَوْحَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَهُ مُحَمَّدٌ قَدْ قُضِيَتْ
كَيْدَاتُكَ وَ اسْتَحْكَمَتْ أَيْدِيكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاتِ
الْعِلْمِ وَ أَتَارَ عِلْمِ النَّبَوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ لَكَ أَقْلَعَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْإِسْمِ
الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاتِ الْعِلْمِ وَ أَتَارَ عِلْمِ النَّبَوَّةِ مِنَ التَّوْبَةِ مِنْ ذُنُوبِكَ كَمَا لَمْ تُقْطِعْهَا مِنْ بَيِّنَاتِ
الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بِكَ وَ بَعَثَ إِلَيْكَ آدَمَ. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اسْطَعَى آدَمَ وَ

و پیوسته پیامبران علیهم السلام به محمد ﷺ بشارت می دادند، و این همان
سخن خدای تعالی است که فرموده: «می آید او را» یعنی یهود و نصاری.
«نوشته شد» یعنی اسم و یا صفت محمد را «در نزد خود در تورات و انجیل که
ایشان را به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد» و همان قول خدای تعالی
است که از عیسی بن مریم حکایت می کند «و به رسولی بشارت می دهد که پس
از من می آید و نامش احمد است». پس موسی و عیسی علیهم السلام به محمد ﷺ
بشارت داده اند همچنان که بعضی از انبیاء به بعضی دیگر بشارت داده اند تا آنکه
وصایت به محمد رسید و چون نبوت محمد ﷺ منقضی شد و روزگارش به انجام
رسید خدای تعالی به او وحی فرمود که ای محمد نبوت منقضی شد و روزگارت
به سر آمده پس آن علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میرات علم و آثار
علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار ده که من علم و ایمان و اسم اکبر و میرات
علم و آثار علم نبوت را از نسل تو قطع نکرده ام همچنان که از بیوات انبیاء
گذشته که بین تو و آدم بوده اند قطع نکردم و این همان قول خدای تعالی است که
فرموده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان

نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین * دُرُئُهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۱).

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الْعِلْمَ جَهْلًا، وَ لَمْ يَكُنْ أَمْرُهُ إِلَى مَلَكٍ مَغْرُوبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، وَ لَكِنَّهُ أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ إِلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ لَهُ كَذِبًا وَ كُذَّاءً وَ أَمْرُهُ بِمَا يُحِبُّ وَ نَهَاهُ عَمَّا يُبْغِضُ، فَفَضَّ عَلَيْهِ مَا قَبِلَهُ وَ مَا خَلَفَهُ بِعِلْمٍ، فَعَلِمَ ذَلِكَ الْعِلْمُ أَنْبَاءَهُ وَ أَصْفَاءَهُ مِنْ الْأَبَاءِ وَ الْإِخْوَانِ بِالذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ غَرَّوْخَلُ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^(۲)، فَأَمَّا الْكِتَابَاتُ فَالْثُبُوتُ وَ أَمَّا الْحِكْمَةُ فَهِيَ الْحِفَاظُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ الصَّفْوَةِ، وَ كُلُّ هَؤُلَاءِ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ غَرَّوْخَلٌ فِيهِمُ الثُّبُوتُ فِيهِمُ الْعَاقِبَةُ وَ يَحْفَظُ الْبَقَايَا عَلَى تَنْصِصِ الدُّنْيَا، فَهِيَ الْعُلَمَاءُ وَ زُوْلَةُ الْأَمْرِ وَ أَهْلُ اسْتِنْبَاطِ الْعِلْمِ وَ الْهَدَاةُ.

برگزید. نسلی که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و خداوند سمیع و عليم است».
خداي تعالى علم را جهل فرار نداده است و کار خود را به فرشته مغرب و با نبي مرسل وانگذاشته است. ولي فرشته ای از فرشتگان را بر پیامبرش فرو فرستاده و به او چنین و چنان گفته است و به آنچه دوست می داشته فرمان داده و از آنچه زشت می شمرده نهی کرده است. و از ماقبل و مابعد او از روی علم حکایت کرده است، و آن علم را به انبیا و اصفیا از پدران و برادران و ذریه ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند آموخته است و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم» و به آنها ملک عظیمی ارزانی داشتیم، اما کتاب همان نبوت است، اما حکمت مربوط به حکمای از انبیا است و کلمه «اصفیا» از صفوت به معنی خالص و برگزیده است و همه اینها از ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند. کسانی که خدای تعالی نبوت را در میان ایشان فرار داده و عاقبت و نگهداری میناق در میان آنهاست تا دنیا منقضی گردد و آنها علما و والیان امر و اهل استنباط علم و هادیانند.

فَهَذَا بَيَانُ الْفَضْلِ فِي الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْحُكَمَاءِ وَآيَةُ الْهُدَى وَالْخُلُقَاءِ الَّذِينَ هُمْ
 وَلاَهُ أَمْرُ اللَّهِ وَأَهْلُ اسْتِبْطَاعِ عِلْمِ اللَّهِ وَأَهْلُ آثَارِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الذَّرِّيَّةِ الَّتِي يَتَّصِفُهَا
 مِنْ بَعْضِ بَنِي الصُّفْوَةِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَالذَّرِّيَّةِ مِنْ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ.
 فَكَانَ عَمِلٌ يَتَّبِعُهُمْ وَاتَّهَنُوا إِلَى أَمْرِهِمْ نَحْبًا يَتَضَرَّعُونَ، وَمَنْ وَطِئَ وَلايَةَ اللَّهِ وَأَهْلُ اسْتِبْطَاعِ
 عِلْمِ اللَّهِ فِي غَيْرِ أَهْلِ الصُّفْوَةِ مِنْ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَجَعَلَ
 الْجَهَالَ وَلاَهُ أَمْرَ اللَّهِ وَالْمُبْتَكَلِينَ بِغَيْرِ هُدًى، وَرَعَوْا أَنَّهُمْ أَهْلُ اسْتِبْطَاعِ عِلْمِ اللَّهِ فَكَتَبُوا
 عَلَى اللَّهِ وَرَأَوْا^(۱) عَنْ وَصِيَّةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَلَمْ يَضَعُوا فُضْلَ اللَّهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللَّهُ
 تَبَازُؤَ وَتَعَالَى، فَصَلُّوا وَأَسْلَمُوا أَتْيَافَهُمْ، فَلَا تَكُونُ^(۲) لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُجَّةٌ إِنَّمَا الْحُجَّةُ
 فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا
 عَظِيمًا».

فَالْحُجَّةُ الْأَنْبِيَاءُ وَأَهْلُ بَيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَقُومَ الشَّاعَةُ لِأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يَتَلَقَّى

ابن بیان فضل رسولان و پیامبران و حکما و امامان هدایت و خلفای است
 که والیان امر و اهل استبساط علم الهی و اهل آثار علم ربوبی هستند از ذریه ای
 که از یکدیگرند و از اصحابی که بعد از انبیاء است و اخوان و ذریه از بیوات
 انبیا هستند. و هرکس که به عمل آنها عمل کند و دستور ایشان را به کار بندد به
 یاری ایشان نجات یابد، و هرکس که ولایت الهی و اهل استبساط علم ربوبی را در
 غیر برگزیدگان از بیوات انبیا قرار دهد با امر خدای تعالی مخالفت کرده و
 نادانان و متکلفین را - بی آنکه راه هدایت را بدانند - والیان امر الهی فرار داده
 است، می پندارند که آنها اهل استبساط علم خداوند، بر خدا دروغ پسند و از
 سفارش و طاعت او منحرف شدند و فضل الهی را در جایگاهی که خدای تعالی
 معین فرمود، قرار ندادند، پس گمراه شدند و پیروانشان را نیز گمراه کردند و روز
 قیامت حجتی ندارند، زیرا حجت به گفته خدای تعالی در آل ابراهیم است که
 فرموده: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیمی دادیم».

پس حجت عبارت از انبیاء و اهل بیوات انبیا تا روز قیامت است، زیرا

۱ - الرابع دلیل عن الحق، وفي بعض النسخ «فقد كذبوا».

۲ - في بعض النسخ «ولا تكون».

بذلك، وَ وصیة الله جَزَتْ بِذلكِ فِي الْعَقَبِ مِنَ الْبَيِّنَاتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «فِي بَيِّنَاتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ بِهَا امْنَةُ»^(۱)، وَ هِيَ بَيِّنَاتٌ- الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ وَ الْحَكَمُ وَ الْفُتُوحُ الْمُدْنِ، فَهَذَا بَيِّنَاتُ عَزَازَةِ الْإِيمَانِ الَّتِي بِهَا نَجَّاهُمْ نَجَاهًا قَبْلَكُمْ، وَ بِهَا نَنجُوهُمْ مِنْ اتِّبَاعِ الْأُمَمَةِ، وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» وَ ذَكَرْنَا وَ يَحْسِنُ وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوشَعَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَجَعَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَنَبْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * اذَلِكَ هَذِي اَلْفُ تَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرُوا بِهَا مِنْ بَعْدِ فَقَدْ كُفِّرْنَا عَنْهَا قَوْمًا لَكِافِرِينَ»^(۲)، قَالَةُ

کتاب الله چنین می گوید و وصیت الهی بدان جاری است که امامت در نسل بیوتاتی است که خدای تعالی آن را بر مردم رفعت داده است و فرموده: «در بیوتی که خداوند اجازه داده که برتر باشند و نامش در آنها برده شود» و آن بیوتات انبیا و رسولان و حکما و امامان هدایت است؛ این بیان گوشه و دستاویز ایمان است که هر کس از پیشینیان که نجات یافته است، و هر کس از پیروان ائمه که نجات یابد به سبب آن است، و خدای تعالی در کتابش فرموده: «و نوح را پیش از این هدایت کردیم و از ذریه او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند و این چنین محسنین را یاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و ابراهیم که همه آنها از صالحین هستند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم * و از پدران و ذریه و برادرانشان آنها را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایتشان کردیم (این هدایت خداست که هر کدام از بندگان را که بخواهد هدایت می کند و اگر شرک بورزند اعمالشان تباه خواهد شد)، آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت بدیشان دادیم و اگر ایشان بدان کافر شوند قومی را بر آنها گماریم که بدان کافر نباشند» که خدای تعالی به واسطه

وَكُلٌّ بِالْفَضْلِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْآثَامِ وَالْإِخْرَانِ وَالذُّرَى وَهُوَ مَعْنَى أَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ. فَإِنْ تَكْفُرُ بِهَا أَقْتَبْتُ فَقَدْ وَكَلْنَا أَهْلَ بَيْتِكَ بِالْإِيمَانِ الَّذِي أُرْسَلْتُكَ بِهِ فَلَا تَكْفُرُونَ بِهَا أَبَدًا. وَلَا أَصْبِغُ الْإِيمَانَ الَّذِي أُرْسَلْتُكَ بِهِ وَجَعَلْتُ أَهْلَ بَيْتِكَ بِعَذَابِكَ عَلَمًا عَلَى أَهْلِكَ وَلَا مِنْ بَعْدِكَ وَأَهْلُ اسْتِبْطَاطٍ عِلْمِي الَّذِي لَيْسَ فِيهِ كِبْذٌ وَلَا إِنْهَامٌ وَلَا وَرْزٌ وَلَا تَطَرٌ وَلَا رِنَاءٌ. فَهَذَا بَيَانٌ مَا بَيَّنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَجْرِ هَذِهِ الْأَمَةِ بِعَذَابِهَا وَاللَّهِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَهَّرَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجْرَ الْمَوْدُوِّ وَأَجْرَى لَهُمُ الْوِلَايَةَ وَحَقَّنَهُمْ أَوْصِيَاءَهُ وَأَجْبَاهَهُ وَأَبْسَنَهُ بَعْدَهُ فِي أَهْلِهِ. فَاسْتَعْبِدُوا أَهْلَهَا التَّكَلُّفَ فِيهَا قُلْتُ وَتَكْفُرُوا عَثَبٌ وَصَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَايَتَهُ وَطَاعَتَهُ وَمَوْدَّتَهُ وَاسْتِبْطَاطَ عَلَيْهِ وَحُجَّتِهِ. فَإِنَّمَا فَتَقَلُّوا. وَبِهِ فَاسْتَلْفِسُّوا تَلَجُّوا. وَتَكُونُ لَكُمْ بِهِ حُجَّةٌ بَرَزَ الْبَيَانُ وَالْعَوْرُ. فَإِنَّهُمْ صِلَةُ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ. وَلَا تَعْبِلُ الْوِلَايَةَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِهِمْ قُلْتُ فَقُلْ ذَلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْفُرَ

فضیلت از اهل بیت او از پدران و برادران و ذریه. کسانی را گمارده است و معنای قول خدای تعالی در کتابش این است که اگر امت تو بدان کافر شوند ما اهل بیت تو را بر ایمان بدانچه تو را بدان فرستادیم گمارده ایم و هرگز بدان کافر نشوند و ایمانی را که تو را برای آن فرستاده ایم تباه نمی سازیم و اهل بیت را پس از تو رابقی امت فرا دادیم و والیان آنها و اهل استباط علمم ساختیم. علمی که دروغ و گناه و ورز و کبر و ریائی در آن نیست. این توضیح آن چیزی است که خدای تعالی در امر این امت پس از پیامبرانش بیان فرموده است. خدای تعالی اهل بیت پیامبرش را مظهر فرموده و اجر مودت را برای آنها فرار داده و ولایت را بر آنها جاری ساخته و آنها را اوصیا و دوستان و ائمه پس از خودش در امتش فرار داده است. ای مردم! از آنچه که گفته شد پند بگیرید و ببند بشید که خدای تعالی ولایت و طاعت و مودت و استباط علم و حجتش را کجا قرار داده است؟ پس او را بشناسید و به او تمسک جوئید تا نجات یابید و برای شما در روز قیامت به واسطه آن حجت و رستگاری باشد که آنان رابط بین شما و خدایتان هستند و ولایت خدای تعالی جز به واسطه ایشان حاصل نشود. و کسی که چنین کند بر خدای تعالی فرض است که او را اکرام کند و عذاب نناید، و کسی

و لا تُعَذِّبُهُ. وَ مَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ يَغْفِرْ مَا أَفْرَأَ كَانَ خَفَاءَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذِلَّهُ وَ يُعَذِّبُهُ.

وَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ بَعَثُوا خَاصَّةً وَ عَامَّةً. فَأَمَّا نُوحٌ فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ يَبْتَدِئُ عَائِدُهُ وَ رِسَالُهُ عَائِدُهُ وَ أَمَّا هُودٌ فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى عَادٍ يَبْتَدِئُ خَاصَّةً. وَ أَمَّا صَالِحٌ فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى قَوْمِهِ وَ هَبْنِ وَاحِدَةً لَا تَكُنْ لِرُضْعَيْنِ بَيْنًا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ ضَعِيفَةً. وَ أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَلَمَّا أُورِثَ إِلَى مَنْدَيْنِ وَ هَبْنِ لَا تَكُنْ لِرُضْعَيْنِ بَيْنًا. وَ أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَبِتُّوهُ كُوفَى وَ بَاءَ أَوْجِنِ قَرْبَهُ مِنْ قُرَى الشَّوَادِ فِيهَا بَدَأَ الْأَوَّلُ الْغَرِبَ. ثُمَّ هَاجَرَ مِنْهَا وَ لَبِثَتْ بِهَجْرَةٍ يَتَالٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ غَزَوُ بَلٍّ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَتَهْدِينِ»^(۱) فَكَانَتْ هَجْرَةُ إِبْرَاهِيمَ بِغَيْرِ يَتَالٍ.

وَ أَمَّا إِسْحَاقُ فَكَانَتْ تَبُوتُهُ بِهَذِ إِبْرَاهِيمَ. وَ أَمَّا يَعْقُوبُ فَكَانَتْ تَبُوتُهُ بِأَرْضِ كَنْعَانَ ثُمَّ خَبِطَ إِلَى أَرْضِ مِصْرَ فَتَوَفَّى بِهَا ثُمَّ حُمِلَ بِهَذِ ذَلِكَ جَسَدُهُ خَفَى فِيهِ بِأَرْضِ كَنْعَانَ وَ الرُّبَا أَلَى زَايٍ يَوْسُفَ الْأَخَذَ عَشْرَ ثَوْبٍ كَثِيرٍ وَ الشَّمْسُ وَ الْفَمُ لَهُ سَاجِدِينَ فَكَانَتْ تَبُوتُهُ

که به غیر دستور او به پیشگاه خداوند در آید سزاوار است که او را خوار ساخته و عذاب نماید.

و بعثت انبیاء عمومی و خصوصی است. اما نوح علیه السلام به همه ساکنان زمین ارسال گردید و دارای نبوت عامه بود و ولی هود برای قوم عاد ارسال گردید و دارای نبوت خاصه بود و صالح علیه السلام برای قوم ثمود بود و آن قریه کوچکی است که بر ساحل دریا قرار داشت و خانه های آن به چهل خانه نمی رسید و شعب به اهل مدین مبعوث بود و چهل خانه در مدین بیشتر نبود، اما نبوت ابراهیم در «کوفی» بود و آن قریه ای از قوای سواد بود و کار او از آنجا آغاز گردید، سپس از آنجا مهاجرت کرد، اما هجرت او برای کارزار نبود و این همان است که در کلام الهی آمده: «مَنْ بِهِ سَوَى پروردگارم می روم او مرا هدايت خواهد کرد» و رفتن ابراهیم برای کارزار نبود.

اما اسحاق تبوتش پس از ابراهیم بود و تبوت یعقوب در سرزمین کنعان واقع گردیده سپس به سرزمین مصر آمد و در آنجا درگذشت، آنگاه جسد او را برداشته و در سرزمین کنعان به خاک سپردند و آن رؤیایی که یوسف دیده بود که یازده ستاره و شمس و قمر برای او سجده می کنند. ولی آغاز تبوت او در مصر

فی ارض مصر بذوها، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ الْأَسْبَاطَ الْفَنِي غَشَرَ بَعْدَ يُوشَعَ، ثُمَّ
 مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَخَلَّاهُ إِلَى مِصْرَ وَخَلَّاهَا، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ
 يُوْسَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى، فَتَبَوُّهُ بِذُوحَا فِي الْبَرِّيَّةِ الَّتِي تَأْتِي فِيهَا بَنُو
 إِسْرَائِيلَ، ثُمَّ كَانَتْ أَنْبِيَاءُ كَثِيرُونَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَمِنْهُمْ
 مَنْ لَمْ يَنْصِبْهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّةً
 فَكَانَتْ تَبَوُّهُ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْخَوَارِثُونَ اثْنَا عَشَرَ، فَلَمْ يَزَلِ الْإِنْبَاءُ
 يَنْتَسِرُ فِي بَيْتِهِ أَهْلِهِ شُدَّ رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْهِنِّ وَالْأَسِيسِ عَامَّةً وَكَانَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْإِثْنَا عَشَرَ
 الْأَوْصِيَاءَ، مِنْهُمْ مَنْ أَذْكَرْنَا وَمِنْهُمْ مَنْ صَبَقْنَا، وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، فَهَذَا أَتَمُّ التَّبَوُّو وَ
 الْوَسَائِلِ، كُلُّ نَبِيٍّ أُرْسِلَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّ أَوْ عَامَّةً وَصِيَ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَكَانَ
 الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى سُنَّةِ الْأَوْصِيَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بود، سپس خدای تعالی اسباط دوازده گانه را پس از یوسف فرستاد، آنگاه
 موسی و هارون را به نزد فرعون و پیروانش در مصر اعزام کرد و فقط بر آنان
 مبعوث بود، و بعد از آن یوشع بن نون را پس از موسی بر بنی اسرائیل فرستاد و
 آغاز نبوت او در آن بیابانی بود که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند، سپس
 پیامبران بسیاری بودند که خدای تعالی بعضی از آنها را برای محمد ﷺ بیان
 فرموده و بعضی دیگر را ذکر نکرده است. سپس خدای تعالی عیسی علیه السلام را به
 خصوص بر بنی اسرائیل فرستاد و نبوت او در بیت المقدس بود و بعد از او دوازده
 حواری بودند و از آن هنگام که خدای تعالی عیسی علیه السلام را بالا برد، ایمان در
 میان بقبه خاندان او پنهان بود، و خدای تعالی محمد ﷺ را بر عاقه خلافت از
 جن و انس مبعوث فرمود و او خاتم الانبیا بود و پس از او اوصیانش دوازده تن
 بودند که بعضی از آنها را ما ادراک کرده ایم و بعضی پیش از ما بوده اند و بعضی
 هم باقی مانده اند. این امر نبوت و رسالت است. هر پیامبری که بر بنی اسرائیل
 فرستاده شد، خاص یا عام، برای او وصی بوده و سنت بر این جاری بوده
 است و اوصیای پس از پیامبر اکرم ﷺ بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام بوده اند

صلوات الله علیه علی سُنَّةِ الْمَسِيحِ ﷺ. قَهَذَا بَيَانُ السُّنَّةِ وَ أَمْتَانِ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صفوانَ بْنِ يحيى، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - يَغْنِي مَوْسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ بِعَمْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُنْذُ فَهِضَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُشَدُّ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ الْمُنْجَى عَلَى الْعِبَادِ، قَدْ تَرَكَهُ صَلَّ^(۱) وَ سَمَّيْنَاهُ نَجَاءً حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ فِي مَجْمَعِ الْفُطَّارِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فضالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدَّقِ بْنِ سُدْرَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَوْسَى الشَّاهِدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: «لَمْ تَحْلِكِ الْأَرْضُ مُنْذُ كَانَتْ مِنْ حُجَّةٍ عَالَمٍ بِحَبِيٍّ فِيهَا مَا يُجَيِّنُونَ مِنَ الْحَقِّ، لَمْ تَلِكْ هَذِهِ الْأَيَّامُ»^(۲).

و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح ﷺ بوده است و این بیان سنت و نمونه های اوصیا پس از انبیا است. *مرکز تحقیقات پژوهش‌های علوم اسلامی*

۳ - صفوان بن یحیی از امام کاظم علیه السلام روایت کند که فرمود: از آنگاه که آدم علیه السلام درگذشت تا کنون خداوند زمین را خالی از حجت نگذاشته است او مردم را به خدای تعالی هدایت می کند و حجت بر بندگان است، کسی که او را ترک کند گمراه است و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

۴ - عمار بن موسی ساباطی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از آنگاه که زمین بوده خالی از حجت نبوده است تا آنچه را از حق مردم ناپرد می کنند او زنده سازد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «می خواهند نور خدا را با دھانشان خاموش سازند و خداوند نور خود را کامل می سازد گرچه مشرکان را ناخوش آید».

۵- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْمُهَاجِرِ بْنِ أَبِي شُرَوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «الْمُحِبَّةُ قَبِيلُ الْمُحَنِّ وَ تَعِ الْحَقْلِي وَ تَعِدْ الْحَقْلِي».

۶- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا غَيْثُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَوْنٍ طَرِيزٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَمْ تَخْلُقْ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ كَمَا إِنْ زَادَ الْمُشَبِّهُونَ شَيْئاً زَادَهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ إِنْ تَقَضَوْا شَيْئاً نَقَمَهُ لَهُمْ».

۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّقَفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: «إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنْ لِي كُلُّ خَلْفٍ مِنْ أَشْيٍ عَدَلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَتَنَبَّأُ عَنْ هَذَا الدِّينِ نَحْرِيكَ الْعَالِيْنَ وَ النَّبِيَّ الْمُرْتَدِّينَ وَ تَأْوِيلُ الْمَجَاهِلِينَ، وَ إِنْ لِفَتْنُكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْدُرُونَ فِي دِينِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ».

۸- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا غَيْثُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَقْلِيِّ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ،

۵- أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ گوید امام صادق عليه السلام فرمود: صحبت الهی قبل از خلق و همراه خلق و پس از خلق وجود دارد.

۶- اسحاق بن عمار گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از عالم خالی نمی ماند تا اگر مسلمانان چیزی بیفزایند آنها را به حق برگرداند و اگر چیزی بکاهند برایشان نکمیل کند.

۷- امام صادق عليه السلام از پدرانش عليهم السلام روایت کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: در هر نسلی از امت من عاقلی از اهل بیت من وجود دارد که از این دین نحریت غلو کنندگان و نسبت ناروای باطلان و تأویل نادانان را نفی نماید. و ائمه شما رهبران شما به خدای تعالی هستند بنگرید که در دین و نمازتان از چه کسی پیروی می کنید؟

۸- ابوبصیر از امام باقر عليه السلام در تفسیر این قول خدای تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، قَالَ: «الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَنْ تَأْتِيَ السَّاعَةُ».

۹- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَظَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ انْتَسَكِرِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «يَا أَحْمَدُ مَا كَانَ حَالَكُمْ فَمَا كَانَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الشُّكِّ وَالْإِثْبَابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي لَمْ يَزِدْ الْكِتَابُ لَمْ يَبَيِّنْ بِنَا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا غُلَامٌ يَلْغِي الْقَهْمَ إِلَّا قَالُوا بِالْحَقِّ فَقَالَ: أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ يَا أَحْمَدُ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْطُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَا ذَلِكَ الْحُجَّةُ - أَوْ قَالَ: أَنَا الْحُجَّةُ -».

۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَظَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَعْضِ رِجَالِهِ فِي عَرَضٍ كَلَامَ لَهُ: «مَا بُنِيَ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا صَبَّحْتُ بِهِ مِنْ شُكِّ خِيَوِ الْعَصَابَةِ فِيَّ فَإِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ أَمْرًا اعْتَقَدْتُمُوهُ وَدَلَّغْتُمْ بِهِ إِلَى وَقْتٍ ثُمَّ يَنْقَطِعُ فَلِلشُّكِّ تَوَضُّعٌ وَإِنْ كَانَ مُتَّصِلًا مَا انْقَطَعَتْ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» روایت کرده است که فرمود: اولی الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند تا آنکه قیامت برپا شود.

۹- احمد بن اسحاق گوید: بر مولای خود امام عسکری علیه السلام وارد شدم فرمود: ای احمد! در آن شک و تردیدی که گریبانگیر مردم شده بود حال شما چه بود؟ گفتم: ای آقای من! چون آن نامه رسید همه ما از مرد و زن حتی بچه‌ای که به فهم رسیده بود به حق عقیده مند گردیدند، فرمود: خدا را بر آن سیاست می گویم ای احمد! آیا نمی دانید که زمین خالی از حجت نباشد و من آن حجتم - یا فرمود: من حجتم -

۱۰- احمد بن اسحاق گوید: از امام عسکری علیه السلام نامه‌ای به یکی از رجالش صادر شد و در ضمن آن آمده بود: هیچ یک از پدرانم مانند من مورد شک و تردید این گروه واقع نشده است. اگر این امر امامت امری موقت بود و شما بدان معتقد و متدین شده بودید، شک محلی داشت. اما اگر آن متصل باشد مادامی که

أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا مَنَعَنِي هَذَا الشُّكَّ؟».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَتَحْمُذُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ جَمْعاً، عَنْ تَحْمُذِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَثْرَوَيْنِ الْأَنْصَبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «أَتَرُونَ الْأَمْرَ إِنَّمَا نَصْنَعُهُ حَيْثُ نَشَاءُ؟ كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى رَجُلٍ قَرَجَلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهِ».

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّوَيْدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الطُّسَّارِ، وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ الْحِمْصِيُّ جَمْعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُهْرِيَّازَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّغَيَانِ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّائِيِّ جَمْعاً، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي خَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: لَنْ تَغْلُو الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا رَجُلٌ مِمَّنَّا تَغْرَثُ الْحَقَّ فَإِذَا رَأَى النَّاسَ فِيهِ قَالَ: قَدْ رَأَوْا، وَإِذَا تَلَفَعُوا مِنْهُ قَالَ: قَدْ تَلَفَعُوا، وَإِذَا جَاوَزَاهُ صَدَقْتُهُمْ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذِبُكَ لَمْ يَغْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَوَّازٍ الطَّنَافِيُّ: «يَا لَلَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ

امور خدای تعالی متصل است، پس معنای شک در آن چیست؟

۱۱ - عمرو بن اشعث گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: آبا می پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهدی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آنکه به صاحبش برسد.

۱۲ - ابو حمزه ثمالی از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از وجود مردی از ما که حق را بشناسد خالی نمی ماند و اگر مردم چیزی بر آن بیفزایند، گوید: افزودند و اگر چیزی از آن بکاهند، گوید: کاستند، و اگر حق را بیارند تصدیقتان کند، و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نگردد.

عبدالحمید بن عوَّاز طنافی گوید: به خدایی که معبودی جز او نیست من این

بنی اَبی جعفر علیّه. بالله الذی لا اله الا هو تسبیحهُ مِنهُ.

۱۲ - حَدَّثَنَا اَبی - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْزَرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ مُهْرِيَّازَ، عَنْ اَخِيهِ، عَنْ الشَّعْبِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَنُصَالَةَ بْنِ اَيُّوبَ، عَنْ اَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ اَبی جَعْفَرٍ علیّه قَالَ: «إِنَّ عَلِيًّا علیّه عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَاعْلَمُ بِتَوَارُثِ وَلَيْسَ يَتَلَفُ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا تَرَكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَن يَعْلَمُ بِمِثْلِ عِلْمِهِ أَوْ مِثْلَهُ».

۱۳ - وَهَذَا الْإِسْنَادُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رِئَسٍ، عَنْ النُّضَلِيِّ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَابَا جَعْفَرٍ علیهما يَقُولَانِ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أَخْبِطَ مَعَ آدَمَ لَمْ يَزَفَعْ، وَاعْلَمُ بِتَوَارُثِ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَآثَارِ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَنْكُثْ مِنْ أَهْلِ هَذَا السَّبَبِ فَهُوَ بِاطِلٌ، وَإِنَّ عَلِيًّا علیّه عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَمْثُ مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَن يَعْلَمُ بِمِثْلِ عِلْمِهِ أَوْ مِثْلَهُ».

۱۴ - وَهَذَا الْإِسْنَادُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهْرِيَّازَ، عَنْ نُصَالَةَ بْنِ اَيُّوبَ، عَنْ اَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ حَارِثِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیّه يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ

حدیث را از امام باقر علیّه شنیدم، به خدایی که جز او معبودی نیست این حدیث را از او شنیدم.

۱۳ - محمد بن مسلم از امام باقر علیّه روایت کند که فرمود: علی علیّه عالم این امت است و علم به ارث می رسد و هیچکس از ما هلاک نشود جز آنکه در اهل بیتش کسی را باقی گذارد که مانند علم خودش را بداند یا آنچه که خدا بخواند

۱۴ - فضیل بن یسار گوید: از امام صادق و امام باقر علیهما شنیدم که می فرمودند: علمی که با آدم فروود آمد بالا نرفت و علم به ارث می رسد و هر علم و آثار رسولان و انبیا که از این خاندان نباشد باطل است. و علی علیّه عالم این امت است و از ما عالمی وفات نکرد مگر آنکه کسی را که مانند علم خود او را دارد جانشین خود ساخت یا آنچه را که خدا بخواند.

۱۵ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیّه شنیدم که می فرمود: زمین رها نشود جز آنکه در آن عالمی باشد که حلال و حرام و نیازمندی مردم را

تَعْلَمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ . وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ . قُلْتُ : جُعِلْتُ بِدَالِكَ
عِلْمٌ مَاذَا؟ قَالَ : وَرَأَيْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۱۶ - وَ هَذَا الْإِسْنَادُ . عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُهْرَبَارَ . عَنْ قُصَّالَةَ . عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ . عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ :
« لَا تَكُونُ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ عَالِمٌ بِحَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ » .

۱۷ - وَ هَذَا الْإِسْنَادُ . عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُهْرَبَارَ . عَنْ قُصَّالَةَ . عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ . عَنِ ابْنِ
أَبِي عُمَيْرٍ . عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْقَلَاءِ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : تَكُونُ الْأَرْضُ
بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ : لَا . قُلْتُ : أَتَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ : لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا
صَابِتٌ . قُلْتُ : فَإِلَإِمَامٍ يَغُورُ الْإِمَامُ الَّذِي مِنْ بَغِيهِ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : قُلْتُ : الْغَائِمُ
إِمَامٌ؟ قَالَ : نَعَمْ إِمَامٌ بِنِ إِمَامٍ قَدْ أُوتِيَ بِهِ قَبْلُ ذَلِكَ .

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالََا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ :
وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً قَالََا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ . عَنْ يُونُسَ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ . عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُفَضَّلِ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « لَمْ يَكُنْ مِنْهُ »

بداند ، و او نیازمند مردم نیست . گفتم : خدای شما علم چه چیزی را؟ فرمود:
وراثتی از رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام است .

۱۶ - حسن بن زیاد گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بی آنکه در آن
امامی باشد می ماند؟ فرمود: زمین باقی نخواهد بود جز آنکه در آن امامی است
که عالم به حلال و حرام آن است و نیازمندیهای آنها را می داند .

۱۷ - حسن بن ابی القلاء گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام
خواهد بود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است در زمانی واحد دو امام باشند؟
فرمود: خیر مگر آنکه یکی از آنها خاموش باشد، گفتم: آیا امام، امام پس از
خود را می شناسد؟ فرمود: آری، گوید گفتم: آیا قائم امام است؟ فرمود: آری
او امام است و فرزند امام است و قبل از ظهور به او اقتدا شده است .

۱۸ - حارث بن مُعَیْزَه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای
تعالی زمین را بدون امامی که مردم بدو نیازمندند رها نمسازد و او در علم حلال و

الله جلّ و عزّ الأرض یغیر عالم یحتاج الناس إلیه . و لا یحتاج إلیهم یعلم الحلال و الحرام . قلت : جعلت فداک بماذا یعلم ؟ قال : یوراثه من رسول الله . و من علی بن -
ابی طالب صلوات الله علیهما .

۱۹ - و بهذا الإشناد . عن الحارث بن المغيرة . عن أبي عبد الله علیه السلام قال : یبلغه بقول : «إنّ العلم الذی أنزل مع آدم علیه السلام لم یرفع . و مامات بنا عالم إلا ورث علمه من بعده .» إنّ الأرض لا تنق یغیر عالم .

۲۰ - حدّثنا أبی . و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - قال : حدّثنا سعد بن عبد الله قال : حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی . عن القاسم بن مغروپ . عن علی بن فضال . عن الحسن بن سعید . عن محمد بن إسماعیل القرظی - عن حدّثه - عن إسماعیل بن أبی - رافع . عن أبیه أبی رافع . قال : «قال رسول الله صلی الله علیه و آله : إنّ جبرئیل علیه السلام لزلّ علی یکتاب فی خبر الملک - ملوک الأرض - فبلی و خیر من یبحث فبلی من الأنبیاء و الرسل - و هو حدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجة إلیه - قال : لا ملک أشج بن أخیجان و کان یسحق الکین . و کان قد اهلك بالکین و سقا و یسحق شق . فلی شق اعدی و خسین من ملکه یقت الله عزّ وجلّ عیسی بن مریم علیه السلام و استودعه النور و العلم و

حرام نیازمند آنها نباشد . گفتیم : خدای سبحا علم او از کجاست ؟ فرمود : به وراثتی از جانب رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما .

۱۹ - حارث بن مغیره گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد بالا نرفت . و از ما عالمی وفات نکرد جز آنکه علمش را به کسی که پس از اوست به ارث نهد . زمین بدون امام باقی نماند .

۲۰ - ابورافع گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : جبرئیل برای من کتابی آورد که در آن اخبار پادشاهان و پیامبران و رسولان پیش از من بود . و آن حدیثی طولانی است و ما آنها را که مورد نیاز است از آن نقل می کنیم - فرمود : چون اشک پسر انسان که نامش کتیس بود به پادشاهی رسید و دو بست و شصت و شش سال پادشاهی کرد . در سال پنجاه و یکم از سلطنتش خدای تعالی عیسی ابن مریم را مبعوث فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم انبیاء پیشین را بدو

الْحِكْمَةَ وَجَمَعَ عُلُومَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ وَزَادَهُ الْإِحْبَالَ وَبَعَثَهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى تَنِي-
إِسْرَائِيلَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِهِ وَحِكْمَتِهِ وَإِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَأَبَى أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
وَكَفْرًا، فَلَمَّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعَا زَوْجَهُ وَغَزَمَ عَلَيْهِ فَنَسَخَ مِنْهُمْ شِبَاطِينَ لِيُؤْمِنُوا أَنَّهُ نَبِيُّهُمْ فَمَا
لَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا طُغْيَانًا وَكَفْرًا، فَأَتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَكَتَبَ يَدْعُوهُمْ وَبُرْعَتَهُمْ فَمَا
عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى طَلَبَتْهُ الْيَهُودُ وَادَّعَتْ أَنَّهَا عَذْبَتُهُ وَدَفَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ
خَبَا، وَادَّعَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَصَلَبُوهُ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْعَلَ لَهُمْ شَطَطَانًا عَلَيْهِ وَإِنَّمَا
شُبِّهَ لَهُمْ، وَمَا قَدَرُوا عَلَى عَذَابِهِ وَدَفَنِهِ وَلَا عَلَى قَتْلِهِ وَصَلْبِهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي
مُتَوَلِّيكَ وَارِثُكَ إِنِّي وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^(۱) فَلَمْ يَقْبَلُوا عَلَى قَتْلِهِ وَصَلْبِهِ
لِأَنَّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَى ذَلِكَ كَانَ تَكْذِيبًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَلَكِنْ «رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»^(۲) بَعْدَ أَنْ

داد و انجیل را بدان افزود و او را در بیت المقدس و بر بنی اسرائیل پیامبر ساخت و
آنها را به کتاب و حکمتش و ایمان به خداوند و رسولش فراخواند، بیشتر آنان
سرکشی و کفر را پیشه ساختند و چون به او ایمان نیاوردند، پروردگارش را
خواند و او را سرگند داد و بعضی از آنها را مانند شباطین مسخ کرد تا آنکه
نشانه ای به آنها ارائه کرده باشد و آنها عبرت گیرند، اما آن نیز جز به طغیان و
کفر آنها نيفزود، پس از آن به بیت المقدس آمد و آنها توقف کرد و آنها را به مدّت
سی و سه سال دعوت کرد و به آنچه نژد خداوند است ترغیب فرمود تا آنکه یهود
به تعقیب او پر آمدند و مدّعی شدند که او را شکجه کرده و زنده در زیر خاک
دفن کردند و بعضی دیگر ادّعا کردند که او را کشته و به صلیب کشیدند، اما
خداوند آنها را بر او مسلّط نکرد و امر بر آنها مستحبّه گردید، آنها نتوانستند او را
عذاب کرده و دفن نمایند، همچنین نتوانستند او را کشته و به صلیب کنند، زیرا
خدای تعالی فرموده است: «من تو را گرفته و به سوی خود بالا می برم و از
کافران پاک می سازم» و نتوانستند او را بکشند و به صلیب کنند، زیرا اگر
توانسته بودند چنین کنند، قول خدای تعالی دروغ بوده اما خداوند پس از آنکه
او را گرفت، به سوی خود بالا برد و چون خواست او را بالا برد بدو وحی کرد

تَوَفَّاهُ ﷺ فَلَمَّا لَمَّا أَنْ يَرْفَعَهُ أُوحِيَ إِلَيْهِ أَنْ يَسْئَلُوا نُورَ اِقْوِ وَ حِكْمَةَ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ
تَتَمَّوْنَ بِنِ شَمُونِ الصَّفَا حَلِيقَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، فَقَعَلَ ذَلِكَ.

فَلَمَّا يَزَلْ شَمُونُ فِي قَوْمِهِ يَتَوَدَّمُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَحْتَضِي بِجَنَاحِ عِيسَى ﷺ
فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ مُجَاهِدِ الْكُفَّارِ، لَمَّا أَطَاعَهُ وَ أَتَى بِهِ وَ بِمَاحِءٍ بِهِ كَانَ مُؤْمِنًا
وَ مِنْ جَعْدَةٍ وَ عَصَاءٍ كَانَ كَافِرًا، حَتَّى اسْتَحْلَصَ رِيشًا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بَقِيَ فِي عِبَادِهِ نَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا، ثُمَّ بُعِثَ شَمُونُ وَ مَلَكَ جَعْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابَكَارَ
أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشْرَةَ أَشْهُرٍ، وَ فِي قَمَانِ سَهْنِ مِنْ مَلَكَهِ قَتَلَتِ الْيَهُودَ يَحْيَى بْنُ -
زَكَرِيَّا ﷺ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَنْبِضَهُ أُوحِيَ إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الزَّصِيَّةَ فِي وَلَدِ شَمُونِ
وَ يَأْمُرَ الْخَوَارِثِينَ وَ أَصْحَابَ عِيسَى بِالْقِيَامِ مَعَهُ، فَقَعَلَ ذَلِكَ.

وَ عِنْدَهَا خَلَفَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ، وَ عِلْمَ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ
تَفْصِيلَ حِكْمَتِهِ فِي ذِكْرِهِ يَتَقَوَّبُ بِنِ شَمُونِ وَ مَعَهُ الْخَوَارِثُونَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى ﷺ وَ

که نور و حکمت و علم کتاب خدا را به شمعون بن شمون الصفا که جانشین او بر
مؤمنان بود سپارد و او نیز چنین کرد.

اما شمعون نیز پیوسته در میان قوم خود او امر خدای تعالی را اجرا می کرد و
از گفته های عیسی ﷺ در میان بنی اسرائیل پیروی کرده و با کفار مجاهده
می نمود و هر کس که از او اطاعت کرده و آنچه را که او آورده بود پاور داشت
مؤمن بوده و هر کس که او را انکار کرده و نافرمانی می نمود کافر بود تا آنکه
خدای تعالی او را رهائی بخشید و پیامبری از صالحین را در میان بندگانش
مبعوث فرمود که نامش یحیی بن زکریا بود و در این هنگام از پادشاهی اردشیر
بابکان چهارده سال و ده ماه گذشته بود و در سال هشتم سلطنت او یهود بان یحیی
از زکریا را کشتند و چون خدای تعالی خواست او را قبض روح کند بدو وحی
فرمود که وصیت را در میان فرزندان شمعون قرار دهد و خوارثون و اصحاب
عیسی ﷺ را فرمان داد که با او قیام کنند و آنان نیز چنین کردند.

در این اوقات شاپور فرزند اردشیر به مدت سی سال سلطنت کرد تا آنکه
خدای تعالی او را کشت و علم و نور خدا و تفصیل حکمتش در یعقوب فرزند

عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ مِائَتَهُ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعًا وَ ثَمَانِينَ سَنَةً وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ آلْفَ مُقَابِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ خَرَبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ وَ فِي سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مُلْكِهِ بَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْغُرَبَاءُ نَبِيًّا إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي آمَنَتْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلَهَا ثُمَّ بَقِيَ لَهُمْ لَهْ وَ كَانُوا مِنْ قُرَى شَقَى فَهَرَبُوا فَرَقًا مِنْ الْمُؤَبِّ فَنَزَلُوا فِي جَوَارِ غَزِيرٍ وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَانَ غَزِيرٌ يَحْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْتَعِ كَلَامَهُمْ وَ إِيْمَانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ رَاغَاهُمْ عَقَبِهِ فَعَابَ عَنْهُمْ يَوْمًا وَاجِدًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ ضَرَعْنَ مَوْنِي فَخَبَرَنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: «أَنْتُمْ يَحْيَى هَؤُلَاءِ اللَّهُ يَهْدِي مَوْنِيهَا»^(۱) ثُمَّ تَعَلَّجًا بَنُو عَثْبٍ أَصَابَهُمْ وَ قَذَّ مَانُوا أَجْنَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاجِدٍ فَلَمَّا نَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَةَ عَامٍ قَلَبَتْ فِيهِمْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَقِيَ اللَّهُ وَ إِيْمَانَهُمْ وَ كَانُوا مِائَةَ آلْفٍ مُقَابِلٍ ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَجْنَعِينَ لَمْ يُبَلِّغْ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى يَدِي مِائَتَهُ

شمعون بود و حواریون عیسی علیهم السلام همراه او بودند و در این هنگام بخت نصر یکصد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و هفتاد هزار سرباز یهودی را به خونخواهی یحیی بن زکریا کشت و بیت المقدس را خراب کرد و یهودیان در شهرها پراکنده شدند و در سال چهل و هفتم سلطنتش خدای تعالی عزیبر را به پیامبری برانگیخت تا بر همان قریه هانی که اهل آنرا اIMATE فرمود و سپس احبا کرد، پیامبری کند و آنها از فربه های پراکنده ای بودند و از مرگ نرسیدند و فرار کردند و در کنار عزیبر فرود آمدند و مؤمن بودند، عزیبر هم به نزد ایشان آمد و شد می کرد و کلام و ایمانشان را می شنید و به واسطه آن دوستان می داشت و با آنها برادری می کرد، یک روز از میان آنها غایب شد و چون برگشت دید که همه افتاده و مرده اند و بر آنها اندوهگین شد و گفت: «چگونه خداوند اینها را پس از مردن زنده کند؟» تعجب کرده بود که همه آنها در یک روز مرده اند، در این هنگام خدای تعالی او را نیز بفرانند پس یک صد سال در میان آنها بود نا آنکه خداوند همه آنها را زنده کرد و آنها صد هزار رزمنده بودند سپس همه آنها را به دست بخت نصر به کشتن داد و هیچیک از آنان رهایی نیافت.

وَمَلَكَ بَعْدَهُ مَهْرَقِهِ بَنُ بَحْتَصَرَ سِتْ عَشَرَ سَنَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا، وَ أَخَذَ عِنْدَ ذَلِكَ دَانِيَالَ وَ حَفَرَهُ جُبًا فِي الْأَرْضِ وَ طَرَعَ فِيهِ دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ وَ شَيْعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَلْقَى عَلَيْهِمُ الشَّرَانَ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّ النَّارَ لَيْسَتْ تَحْرِيقُهُمْ وَ لَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجِبَّ وَ فِيهِ الْأَشْدُّ وَ السَّيَاحُ وَ عَذَابُهُمْ بِكُلِّ لَوْحٍ مِنَ الْعَذَابِ حَقٌّ خَلَصَهُمُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْهُ، وَ هُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْغَزِيرِ فَقَالَ حَلَّ وَ عَزَّ: «قِيلَ أَصْحَابُ الْأَخْضَرِ» * النَّارِ ذَاتِ الْوُفُودِ» (۱). فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ دَانِيَالَ أَمْرَهُ أَنْ يَسْتَوْدَعَ نُورَ اللَّهِ وَ يَجْعَلَهُ مَكْبُحًا بَنَ دَانِيَالَ قَنْعَلًا، وَ عِنْدَ ذَلِكَ خَلَّكَ هُزْمُ ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ أَرْبَعَةَ أَهَامٍ وَ مَلَكَ بَعْدَهُ بَهْرَامُ سِتًّا وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَ لِيَ أَمْرَ اللَّهِ مَكِيخَائِي دَانِيَالَ وَ أَصْحَابَهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شَيْعَتَهُ الصُّدُوقُونَ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَنْظُرُوا الْإِيمَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ لَا أَنْ يُنْقِطُوا بِهِ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بَهْرَامُ بَنُ بَهْرَامِ سِتِّينَ وَ لِيَ زَمَانِيَهُ

و پس از آن مهر فيه فرزند بخت نصر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدت پادشاهی خود دانیال را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، اما چون دید که آتش نزدیک آنها نمی شود و آنها را نمی سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده: «کشته شوند یاران حفره ها، آن آتش فروزان» و چون خدای تعالی خواست که دانیال را بعضی روح کند بدو فرمان داد که نور و حکمت خدا را به فرزندش مکیخا دهد و او نیز چنین کرد و در این اوفات هرگز نصبت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و پس از او بهرام بیست و شش سال پادشاهی کرد و ولی امر خداوند مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن و شیعیان صدیق او بودند، اما آنها در آن زمان نمی توانستند ایمانشان را ظاهر ساخته و از آن سخن بگویند و بعد از آن بهرام فرزند بهرام به مدت هفت سال پادشاهی کرد و در زمان او در سلسله رسولان انقطاع حاصل

انفطعت الرُّسُلُ فَكَاتَبَ الْمَعْرُوفُ. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مَكْبُخَا بْنُ دَانِيالَ وَ أَصْحَابُهُ الْمَوْمُونُ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَنْفِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ فِي صَاحِبِهِ أَنْ يَسْتَوْفِيَ نَوَاقِلَهُ وَ جَعَلَهُ إِبْنَهُ أَنْشُورَ مَكْبُخَا.

وَ كَاتَبَ الْمَعْرُوفُ بَيْنَ عِيسَى وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا أَقْرَبَانِ وَ ثَمَانِينَ سَنَةً. وَ أَرْبَابُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ دُرُيَّةُ أَنْشُورِ بْنِ مَكْبُخَا تَرَتْ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَاجِدٌ بَعْدَ وَاجِدٍ يَمُوتُ بَعْدَ الْخَبَرِ عَزَّ وَجَلَّ. فَعِنْدَ ذَلِكَ خَلَفَ سَابُورُ بْنُ هَرْمَزِ النَّبِيُّ وَ سَبْعِينَ سَنَةً. وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ عَقَدَ النَّجَاحَ وَ لَبَسَهُ. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَئِذٍ أَنْشُورُ بْنُ مَكْبُخَا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ أَخُو سَابُورِ سَلَّيْنُ. وَ فِي زَمَانِهِ بَقِيَ اللَّهُ الْبَيْتَةُ أَصْحَابُ الْكَتِفِ وَ الرَّفِيعُ. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ دَسْبَخَا بْنُ أَنْشُورِ بْنِ مَكْبُخَا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ خَلَفَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرِ خَمْسِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ دَسْبَخَا بْنُ أَنْشُورِ بْنِ مَكْبُخَا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ بَرْدَجَرُ بْنُ سَابُورِ إِخْدَنِي وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْمًا. وَ وَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي

شد و فترت پدید آمد. اما ولی امر خداوند همان مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن او بودند. و چون خدای تعالی خواست که او را قبض روح کند، دو خواب بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را در اختیار فرزندش انشور قرار دهد.

و فترت بین عیسی و محمد ﷺ چهارصد و هشتاد سال به طول انجامید و اولیای خدای تعالی در زمین و در این مدت فرزندان انشور بن مکیخا بودند که یکی بعد از دیگر موارث نبوت را به او می بردند و خدای تعالی آنان را بر می گزید تا آنکه عابور فرزند هرمز هفتاد و دو سال سلطنت کرد و او اول کسی بود که تاج را ساخت و آنرا بر سر نهاد و ولی امر خدا همچنان انشور بن مکیخا بود و بعد از آن اردشیر برادر شاپور دو سال پادشاهی کرد و در زمان او خدای تعالی اصحاب کف و رقیم را برانگیخت و در این هنگام ولی امر خدا در زمین دسبخا بن انشور بن مکیخا بود و شاپور فرزند اردشیر نیز پنجاه سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در آن زمان همان دسیخا بن انشور بن مکیخا بود و پس از او یزدگرد فرزند شاپور بیست و یک سال و پنج ماه و نوزده روز سلطنت کرد و ولی

الأرض دسبعا عَشْرًا. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَنْقِضَ دَسْبَعًا أُوحِيَ إِلَيْهِ فِي مَتَابِهِ أَنْ
تَسْتَوِيَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ تَفْصِيلُ حِكْمَتِهِ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسْبَعًا نَقَعَلَهُ. فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ
بَهْرَامُ جُورِسًا وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي
الأَرْضِ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسْبَعًا وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ يَزْدَجَرْدُ بْنُ بَهْرَامِ ثَمَانِيَةَ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ
ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسْبَعًا.
وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ فَيْرُوزُ بْنُ يَزْدَجَرْدُ بْنُ بَهْرَامِ سَبْعًا وَ عِشْرِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ
يَوْمَئِذٍ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسْبَعًا وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَنْقِضَهُ إِلَيْهِ
أُوحِيَ إِلَيْهِ فِي مَتَابِهِ أَنْ تَسْتَوِيَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ حِكْمَتُهُ وَ كُتُبُهُ مَرْعِيدًا وَ عِنْدَ ذَلِكَ
مَلَكَ بَلَّاشُ بْنُ فَيْرُوزِ أَرْبَعِ سِنِينَ. وَ وَلِيَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَرْعِيدًا. وَ مَلَكَ بَغْدَةَ قَبَادُ بْنُ
فَيْرُوزِ ثَلَاثًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ مَلَكَ بَغْدَةَ جَامَابِغُ أَلُو قَبَادُ سِتًّا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ وَلِيَ
أَمْرَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الأَرْضِ مَرْعِيدًا. وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كَسْرَى بْنُ قَادِشَبَا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ

امر خدا در زمین دسبعا عَشْرًا بود و چون خدای تعالی خواست که دسبعا را فیض
روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و تفصیل حکمتش را به
نسطورس بن دسبعا بسیار داد و او نیز چنین کرد و در این زمان بهرام گور بیست و
شش سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در زمان او
نسطورس بن دسبعا بود و بعد از آن یزدگرد فرزند بهرام بیست و هشت سال و
سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین
نسطورس بن دسبعا بود.

آنگاه فیروز فرزند یزدگرد فرزند بهرام بیست و هفت سال پادشاهی کرد و
ولی امر خدا در آن روز نسطورس بن دسبعا و اصحاب با ایمانش بودند و چون
خدای تعالی اراده فرمود که او را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم
و نور خدا و حکمت و کتب او را به مرعیدا بسیار داد و در آن زمان بلّاش فرزند
فیروز چهار سال پادشاهی کرد و ولی امر خدای تعالی مرعیدا بود و بعد از او
قباد فرزند فیروز چهل و سه سال پادشاهی کرد و پس از او جاماسب برادر قباد
چهل و شش سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین مرعیدا بود.

ثَمَانِيَةِ أَلْفِهِمْ، وَ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مُّزْعِدًا ﷻ وَ أَصْحَابُهُ زُشَيْعَةُ الْمُؤْمِنُونَ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَتَبَيَّنَ مَرْعِدًا أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَتَابِعِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ جَنَّتَهُ بِحَيْرِي الرَّاهِبِ قُفْلَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ هَرْمُزُ بْنُ كَيْسَرِي عَمَّاقِي زُتْلَانِي سَنَةً، وَ ذَلِكَ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ حَيْرِي وَ أَصْحَابَهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَبَقَهُ الْعَصْدَقُونَ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كَيْسَرِي بْنُ هَرْمُزِ اِبْرَوِيذَ، وَ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْحَابِ بِحَيْرِي حَقَّ إِذَا طَالَبَ الْمُدَّةَ وَ انْقَطَعَتِ الزُّحَى وَ اسْتَعْفَ بِالنَّعْمِ وَ اسْتَوْجِبَ الْغَيْرَ وَ دَرَسَ الدِّينَ وَ تَرَكَبَ الصَّلَاةَ وَ انْتَرَبَ السَّاعَةَ وَ كَثُرَتِ الْفِرَقَى وَ صَارَ النَّاسُ فِي خَيْرَةٍ وَ ظِلْمَةٍ وَ أَدْيَانُ تَحَلُّقَةٍ زَامُورٍ مُبَشَّشَةٍ وَ سَجَلٍ مُلْتَبِسَةٍ، وَ عَصَتْ بِلَاحِ الْقُرُونِ كُلُّهَا قَمْنِي صَدْرُ مِثْلِهَا عَلَى مِثْلِهَا نَبِيهَا ﷻ، وَ يَدُلُّ أَجْمُورُونَ نَعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ طَاعَتَهُ عَدْوَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَحْلَصَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبُيُوتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنْ الشَّجَرَةِ الْمُتَرَفِّعَةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْمَرْثُومَةِ الْمُتَوَرِّدَةِ^(۱) الَّتِي اسْتَطْلَقَهَا اللَّهُ عَلَى وَ عَزَّ

بعد از او کسری فرزند فیاد جهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن روزگار مرعیداً ﷻ و اصحاب و شیعیان او مؤمنان بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که مرعیداً را قرض روح کند در خواب بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را به بحیرای راهب بسپارد، و او نیز چنین کرد، در این زمان هرمز فرزند کسری سی و هشت سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در آن هنگام بحیرای و اصحاب و شیعیان او و مؤمنان بودند، بعد از آن کسری فرزند هرمز پسر پرویز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن دوره در زمین بحیرای بود تا آنکه مدت طولانی شد و وحی منقطع گردید و نعمات را خفیف شمردند و مستحقّ بلایا شدند و دین مندرس شد و نماز ترک گردید و ساعت نزدیک شد و فرقه ها بسیار شدند و مردم در حیرت و ظلمت و آدیان مختلف و امور پراکنده و راههای پوشیده واقع شدند، و این قرنها سپری شده در آغاز مردم بر دین پیامبرشان بودند، اما در پایان مردم نعمت خدا را به کفر و طاعت او را به دشمنی تبدیل کردند و در این زمان بود که خدای تعالی برای نبوت و رسالت خود شخصی را برگزید که از شجره مترفعه طیبه و جرثومه متشره بوده کسی را که در علم سابق و قول تاخذه

فی سابق علیه و نالید قوله قبل ابتداء خلقه. و جعلها مثنی خبریه. و غایه صفوته، و
تفید خاصیه محمداً ﷺ، اختصه بالنبوة. و اضطفاه بالرسالة. و أظهر بدیه الحق
لیحصل بین عباد الله القضاء. و یعطى فی الحق جزیل التظاء. و یحارب أعداء رب
الأرض و السماء. و یجمع عند ذلك و یثبته و تعالی یحکم ﷻ علم الماضیه، و زاده
من عبده القرآن الحکیم یلسان عربی تبیین. لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
ثبیل من حکم حمید. فیه خبر الماضیه و علم الباقیه.

۲۱- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَنْدَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَرَّازِ،
عَنْ حُذْرَةَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ يَا
أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ الْأَرْضَ لَنْ تَعْلَوْ إِلَّا وَ فِيهَا مَثَلُ عَالِمٍ إِنَّ زَادَ النَّاسُ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَ إِنْ نَقَصُوا
قَالَ: قَدْ نَقَصُوا. وَ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِي وَلَدِهِ مَنْ يَلْعَمُ مِثْلَ عَلَيْهِ».

۲۲- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ:

پیش از آفرینش برگزیده بود و او را نهایت برگزیدگان و غایت مستخبان و معین
خاصان خود قرار داده بود، یعنی محمد ﷺ که او را به نبوت مختص گردانید و
به رسالت برگزید و حق را با دین او مستظهر کرد تا بین عباد الله حکم کند و در
راه حق عطای جزیل بخشد و با دشمنان پروردگار زمین و آسمان کارزار کند و
خدای تعالی نیز برای محمد ﷺ علم پیشینیان را گرد آورد و قرآن حکیم را که
به زبان عربی مبین بود بر آن افزود، کتابی که باطل از پیش و پس بر آن وارد
نشود، از جانب حکیم حمید فرو فرستاده شده است و در آن خبر پیشینیان و علم
آبندگان است.

۲۱- ابو حمزه از امام باقر علیّه روایت کند که فرمود: ای اباحزه! در زمین
پیوسته عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند بگوید افزودند و اگر
بکاهند بگوید کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبرد تا آنکه در فرزندان
کسی را ببیند که مانند او بداند.

۲۲- امام صادق علیّه از پدران خود از امیرالمؤمنین علیّه روایت کند که

وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْغَفَارِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِسْرَاهِيمَ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ - الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَزَالُ فِي وَلَدِي مُأْمُونٌ مُأْمُولٌ.

۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رحمته الله - قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صفوان بن يحيى «قَالَ: سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُّو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِمَامٌ مِنَّا».

۲۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُسَلِّي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا نَجْوَةٌ فِيهَا حُجَّةٌ يَتَرَفُّ الْخَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ حَلَّ وَ عَزَّ، وَ لَا يَنْقَطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَنْ تَعْبَثَ يَوْمَ قَبْلِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا رُفِعَتِ الْحُجَّةُ أَغْلَقَ بَابُ التَّوْبَةِ وَ كُنْ يَنْقَعُ نَفْسًا إِيَّانَهَا لَمْ تَكُنْ أَحْتَسِبْ مِنْ قَبْلُ أَنْ تُؤَفَّقَ الْحُجَّةُ، أَوْ لَيْسَ بِكَ شِرَارٌ حَلَقِي اللَّهُ، وَ هُمُ الَّذِينَ تَعْمُونَ عَلَيْهِمُ الْفِتْنَةُ».

۲۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَوْسٍ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ جَعْفَرٍ

فرمود: پیوسته در فرزندانم شخصی امینی وجود دارد که مردم بدو امیدوارند

۲۳ - صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین خالی از آن نیست که امامی از ما در آن باشد.

۲۴ - عبدالله بن سلیمان هامری از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: زمین زایل نشود جز آنکه برای خدای تعالی در آن حجت باشد که حلال و حرام را بشناسد و مردم را به سبیل الله فراخواند و حجت از زمین منقطع نشود جز چهل روز پیش از وقوع قیامت، و چون حجت خدا برداشته شود، ابواب سوبه نیز مسدود می شود و ایمان شخصی که پیش از رفع حجت ایمان نیاورده باشد سودی نبخشد، آنها بدترین خلق خدا هستند و قیامت علیه آنها واقع خواهد شد.

۲۵ - عقبه بن جعفر گوید به امام رضا علیه السلام گفت: بدین مرتبت رسیدید و

قال: «قلتُ لأبي الحسن الرضا عليه السلام: قد بلغت ولعيت لله ولذَّ، فقال: يا عُبيدُ بنَ جعفرٍ إنَّ صاحبَ هذا الأمرِ لا يموتُ حتَّى يرى ولدَهُ مِن بَعْدِهِ».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَوْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - (ع) - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي - بصير، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزَّوَلِيدِ - (ع) - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - الحسنِ الضَّعَّافُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمْعَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - الحسينِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثَّعْلَبِيِّ، عَنْ مُضَلِّ بْنِ عَمَّانَ، عَنْ أَبِي حَبِيبَةَ قَالَ: «قُلْتُ لأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ سَالِمَ بْنَ أَبِي خَلَصَةَ يُلْقَانِي وَ يَقُولُ لِي: أَنْتُمْ تَزُورُونَ أَنْ مِنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ قَرْنُهُ مَرُوتٌ جَاهِلِيَّةٌ؟ فَأَقُولُ لَهُ: بَلَى، فَيَقُولُ لِي: لَدَى مَنْضَى أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ إِمَامُكُمْ الْيَوْمَ؟ فَأَكْبَرُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْ أَقُولَ لَهُ: جَعْفَرُ، فَأَقُولُ لَهُ: أَتَيْتُ آلَ مُحَمَّدٍ، فَيَقُولُ لِي: مَا قَالَا صَنَعْتَ شَيْئاً. فَقَالَ عليه السلام: وَبِحَسْبِ سَالِمَ بْنَ أَبِي خَلَصَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ هَلْ يَذُرِي سَالِمٌ مَا خَلَرَهُ الْإِمَامُ، إِنَّ مَرْزُوقَةَ الْإِمَامِ أَكْظَمُ مِنْ يَذْهَبَ إِلَيْهِ سَالِمٌ

فرزندى نداريد؟ فرمود: اى عقبه بن جعفر! صاحب اين امر غمى مبرد مگر آنكه فرزند پس از خودش را ببيند.

۲۶ - ابوبصير از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: خداوند جلجل تر و بزرگ تر از آن است كه زمين را بدون امام عادلى واگذارد.

۲۷ - ابو عبیده گوید به امام صادق عليه السلام گفتم: فدای شما شوم! سالم بن ابی حفصه مراد بد و گفت: آیا شما روايت غمى كنيد كه كسى كه بمرد و امامى نداشته باشد مرگش مرگ جاهليت است؟ گفتم: آرى. گفت: ابو جعفر محمد باقر در گذشت. امروزه امام شما كيست؟ فدای شما شوم! نخواستم به او بگويم: امام زمان ما جعفر است. گفتم: امامان ما آل محمدند. گفت: جواب درسى ندادى. امام صادق عليه السلام فرمود: واى بر سالم بن ابی حفصه - لعنه الله - آیا سالم مى داند منزلت امام چیست؟ منزلت امام از آنچه سالم و مردم پنداشته اند بزرگتر است. هرگز

وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ. وَإِنَّهُ لَنْ يَخْلُقَ بِنَا إِمَامًا قَطُّ إِلَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَتَقَلَّمُ بِمِثْلِ عَلَيْهِ. وَ يَسْبِرُ بِمِثْلِ سِرِّهِ. وَ يَدْعُو إِلَى بِمِثْلِ الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ. وَإِنَّهُ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ».

۲۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَقْفَرٍ أَقَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَانَ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ ذَرِجٍ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام - قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ قَطُّ مُتَذَقِّبُضَ آدَمَ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُشَدُّ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ تَرَكَةِ خَلْقٍ وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجَا. خَلَقَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَقْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَقْفَرِ بْنِ بِسْرٍ وَ صُلْوَانَ بْنِ بَحْمِينَ جَمِيعًا - عَنْ ذَرِجٍ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام - وَفَقْلَهُ سَوَاءً. ۲۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُسَيْنِيُّ - عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى علیه السلام - عَنْ ابْنِ عُثْرِبٍ - عَنْ الْغَلَاءِ - عَنْ ابْنِ أَبِي يَنْفُورٍ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا تَبْنِ الْأَرْضَ يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ إِمَامٍ مِمَّا تَفَرَّغَ إِلَيْهِ الْأُمَمُ».

امامی از ما نمی میرد جز آنکه کسی را که چون او بدانند بر جای گذارد. کسی را که به روش او حرکت کند و به هر آنچه او فراخوانده فراخواند و آنچه که خداوند به داود داده است مانع خدای تعالی نمی شود که بهتر از آنرا به سلیمان عطا فرماید. ۲۸ - ذریج گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدای سوگند که خدای تعالی از وقتی که آدم علیه السلام در گذشته است تا کنون زمین را بی امامی که رهبری به خدای تعالی کند فرو نگذاشته است. او حجت خدا بر بندگان است. کسی که او را ترک کند هلاک شود و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

این حدیث را دیگران نیز از ذریج از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند. ۲۹ - ابن ابی ینفور از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: زمین حتی یک روز بی امامی از ما که مردم بدو پناه برند باقی نمی ماند.

۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيُّ خُبْرًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي شَتِيرٍ، عَنْ حَمْرَةَ بِنِ مُرَّانَ قَالَتْ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثنانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْمُحِبَّةُ - أَوْ كَانَ الثَّانِي الْمُحِبَّةُ -».

۳۱ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ثَعْلَبِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ علیه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهَبْنَا الْهَدَاءَ لَمْ يَنْعَمْ مِنْ عَزِينَا؟ قَالَ: بَلْ يَنْعَى الْهَدَاءُ إِلَى اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، بِنَا اسْتَغْنَاهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ضَلَالَةِ الشُّرُكِ، وَ بِنَا يَسْتَعِذُّهُمْ مِنْ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، وَ بِنَا يُصْبِحُونَ إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا بِنَا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الشُّرُكِ، وَ بِنَا يَجْمَعُ اللَّهُ كَمَا بِنَا نَتَجَعُ اللَّهُ».

۳۲ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُزْجَرٍ، وَ صُلْوَانَ بْنِ بَحْثِينٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْمُغَلَّى بْنِ غُلَّانَ، عَنِ الْمُغَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ كَيْفَ تَأْتِي النَّاسُ إِلَّا وَ كَيْفَ تَنْتَهِ

۳۰ - حمزه بن حران گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین جز دو کس باقی نماند یکی از آن دو حجت است - یا اینکه فرمود: دومی آنها حجت است.

۳۱ - حارث بن نوفل گوید: علی علیه السلام به رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای رسول خدا! آیا هادیان از ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: هادیان به خدای تعالی تا روز قیامت از ما هستند. خدای تعالی به واسطه ما مردم را از گمراهی شرک نجات داد و به واسطه ما آنها را از گمراهی فتنه نجات می دهد. مردم به واسطه ما پس از گمراهی فتنه برادر شدند، همچنانکه به واسطه ما پس از گمراهی شرک برادر گشتند. خداوند به ما ختم کند همچنان که به ما آغاز کرد.

۳۲ - مغلی بن خنیس گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا چنین نبوده است

فَذَأْبِرُوا بِطَاعَتِهِ مِثْلَ مَا كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: «لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ. وَلَكِنْ أَتَخَفَرُ عَنْ لَأَيُؤْمِنُونَ».

۳۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نَجْمٍ الْقَطَّارِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ - عَنْ شُعْبَةَ بْنِ بُرَيْسٍ - عَنْ جَلْبَسٍ لَهْ - عَنْ أَبِي حَزْرَةَ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [المص. ۸۸] قَالَ: يَا فُلَانُ قَبْلَ ذَلِكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟! وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوَصَّفَ وَلَكِنْ مَثَلُهَا: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَ نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ مِنْهُ. وَ لَنْ يَزَالَ فِي عِبَادِ اللَّهِ مَا كَانَتْ لَهُ فِيهِمْ رُتَبَةٌ. قُلْتُ: وَ مَا الرُّتَبَةُ؟ قَالَ: الْحَاجَّةُ. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رُتَبَةٌ رَفَعْنَا اللَّهَ فَصَنَعَ مَا أَعْبَى».

۳۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْقَطَّابِ - عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشْرِ - عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ - عَنْ ضُرَيْسِ الْكُفَّاسِيِّ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قَالَ: «نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ».

که از زمان نوح علیهِ السَّلَام تا کنون در میان مردم کسی بوده است که مردم به طاعت او مأمور بوده اند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است. ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند. ۳۲ - ابو حمزه گوید از امام باقر علیهِ السَّلَام از تفسیر قول خدای تعالی که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسش کردم، فرمود: ای فلان! آیا هر چیزی هلاک شود و وجه خدای تعالی باقی بماند؟ در حالیکه خدای تعالی بزرگتر از آن است که به داشتن وجه وصف شود. ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود شود جز دین او و ما آن وجهی هستیم که از طریق آن به نزد خدای تعالی درآیند و پیوسته در میان بندگان خدا کسی هست که بدو «رویه» است. گفتیم: رویه چیست؟ فرمود: حاجت و آنگاه که در آنها حاجتی نباشد ما را از میان آنها برداشته و هر چه که خواهد انجام دهد.

۳۳ - ضُرَیْسُ از امام صادق علیهِ السَّلَام در تفسیر قول خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرد که فرمود: ما آن وجهی هستیم که از آن بزد خدای تعالی درآید.

۳۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَعَنْدَهُ بَنُو جَعْفَرٍ الْجَبَرِيُّ جَمْعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْسٍ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ نَعْبَسٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَاعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «نَزَلَ جَبْرِئِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ كِنَانًا قَبْلَهَا قَطُّ وَ لَا يَنْقُذُهَا غُلَّتُهَا فِيهِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ. فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّحِيبِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ وَ عَنِ النَّحِيبِ مِنْ أَعْلَى؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَرَّةً إِذَا تَوَلَّيْتَ أَنْ يَنْفُكَ خَائِفًا مِنْهَا وَ يَفْطُلَ بِمَا فِيهِ. فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَكَرَّ عَلَى علیه السلام خَائِفًا، ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ إِذَا مَا نَعْدَاهُ. ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ خَائِفًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ. مَا نَعْدَاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ خَائِفًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ الْخُرُوجَ بِغُزْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ لِأَشْهَادَةٍ لَمْ يَلَا نَفْكَ، وَ أَقْبَرُ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. فَقُمِلَ بِمَا فِيهِ. مَا نَعْدَاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى زُجَلٍ بَعْدَهُ فَقَالَ خَائِفًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْبَرُ وَ اصْصُتْ وَ الْوَلَدُ مَنَزِلُكَ وَ

۳۵ - جعفر بن سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: جبرئیل برای پیامبر اکرم از آسمان صحیفه‌ای آورد که خدای تعالی کتابی بنامند آن از آسمان نیاورده و نخواهد آورد. آن رساله مختوم به مهرهایی طلایی بود و بدو گفت: ای محمد! این وصیت تو برای نحیب از خاندانت می باشد. گفت: ای جبرئیل! نحیب از خاندان من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، بدو فرمان بدو که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و بدان عمل کند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت علی علیه السلام مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی علیه السلام تسلیم نمود، او نیز یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت. سپس آن را به حسین بن علی علیه السلام تسلیم نمود، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: جمعی را برای شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خدای تعالی بفروش و او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت. سپس آن را به مردی پس از خود داد، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر

اَشْبَدُ رَيْكَ حَقِّي يَا رَبِّكَ الْيَتِيمُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى وَجَلٍ بَعْدَهُ فَقَدْ خَافَتْ فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ خَدَّتِ
الثَّاسَ وَالْأَتِيمَ وَانْشَرَّ عِلْمَ آبَائِكَ، بِعَمَلٍ بِمَا فِيهِ، مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى وَجَلٍ بَعْدَهُ، فَقَدْ
خَافَتْ فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ خَدَّتِ الثَّاسَ وَالْأَتِيمَ وَصَدَّقَ آبَاءَهُ، وَلَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ فَإِنَّكَ فِي
جِزْرِ اللَّهِ وَخِيَانِهِ، وَأَمَرَ بِدَفْعِهَا، فَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ بَعْدَهُ، وَبَدَّلَهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ
إِلَى أَقِيَامِ الْمَهْدِيِّ وَتَوْحِيدِ الْبَيَانَةِ».

۳۶- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ
ابْنُ عَلِيٍّ الرَّضِيُّ، عَنْ ابْنِ جَلَالٍ، عَنْ خَلْفِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ -
مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمُحَبَّةُ قَبْلُ الْخُلُقِ وَنَعِ الْخُلُقِ وَبَعْدَهُ الْخُلُقُ».

۳۷- حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ،
عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعْرَةَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمَّادٍ الْغَنَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
هَلْ كَانَ النَّاسُ إِلَّا وَفِيهِمْ مَنْ قَدْ أُبْرُوا بِطَاعَتِهِ شُكْرًا كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: «لَمْ يَزَالُوا
كَذَلِكَ وَلَكِنْ أَخَذَتْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

به زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز
تا مرگ فرا رسد. سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن
برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم
یدرانت را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت. سپس آن
صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن
نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچکس
جز خدا نترس که تو در جز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن
شد و به وصی پس از خود داد و او نیز آن را به وصی پس از خود می دهد و این
تا روز اقیام مهدی و اقیامت ادامه می یابد.

۳۶- محمد بن مسلم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: حجت، پیش از
خلق و همراه خلق و پس از خلق است.

۳۷- هارون بن حمزه غنوی گوید به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتیم: آیا جز این است
که از زمان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ تا کنون در میان مردم کسی هست که مردم به طاعت او
مأمورند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُرَّانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ وَ لَوْ ذَهَبَ أَحَدُهُمَا بَنَى الْحُجَّةُ».

۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ بَزْدَةَ الْكِنَاسِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: «لَيْسَ ثَلَاثُ الْأَرْضِ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْمًا وَاحِدًا يَعْبُرُ حُجَّةً عَلَيْهِ عَلَى النَّاسِ وَ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ خَلَقَ اللَّهُ جِلْدًا وَ غَرَزَ آدَمَ علیه السلام وَ أَشْكَنَهُ الْأَرْضَ».

۴۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَبْرِيُّ جَمِيعًا عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنْ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَدَّاشٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: تَمْلِكُوا الْأَرْضَ سَاعَةً لَا يَكُونُ لَهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا تَمْلِكُوا الْأَرْضَ مِنْ الْحَقِّ»

۴۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمَّانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَنْغُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ تَبْرُكُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا، فَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ إِمَامٌ؟

۳۸ - حمزه بن مرران از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرموده اگر در زمین جز دو کس نباشد یکی از آن دو حجت است و اگر یکی از آن دو در گذرد آن که حجت است باقی می ماند.

۳۹ - بزد گناسی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرموده ای ابا خالد! زمین حتی یک روز بدون آنکه حجت خدا بر مردم در آن باشد باقی نمی ماند و از زمانی که خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن ساخت چنین بوده است.

۴۰ - خدایش بصری گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسش کرد که آیا زمین ساعتی از امام خالی می ماند؟ فرمود: زمین خالی از حق نمی ماند.

۴۱ - عبدالله بن ابی یغفور گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام و انهاده می شود؟ فرمود: خیر، گفتیم: آیا ممکن است که در یک زمان دو امام

قَالَ: لَا إِلَا وَ أَخَذَهَا صَامِتًا.

۴۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْقَتَائِسِ بْنِ عِزْزٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَهْزَبٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ بِشَّارٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ لِلرُّضَا عليه السلام - وَأَنَا حَاضِرٌ - : اأَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ ؟ فَقَالَ: لَا».

۴۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمْدَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ ابْنِ عَمْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْمَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۴۴ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْغُبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ الْمُقَرَّبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَزْزٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الصُّحُبِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي نَارُهُ لِيَكُنَّ الْمَلَكُوتُ كِنَابَ اللَّهِ وَ عِزِّي - أَهْلُ بَيْتِي - قَائِمُهَا لَنْ يَتَرَفَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَتَائِسُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ بَحْصٍ أَبِي مَالِكٍ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ -

باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آندو خاموش باشد.

۴۲ - حسن بن بشار واسطی گوید حسین بن خالد به امام رضا علیه السلام در حضور من گفت: آیا زمین خالی از امام می ماند؟ فرمود: خیر.

۴۳ - ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خداوند جلیل تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امامی عادل رها کند.

۴۴ - زید بن ارقم روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس و گرانها را بجا می گذارم که آندو کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - می باشد و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در حوض کواثر بر من در آیند.

۴۵ - عامر بن واثله از زید بن ارقم روایت کند که چون رسول خدا ﷺ از

أبي نابت، عن عامر بن وابلة، عن يزيد بن أرقم قال: «لما رجع رسول الله ﷺ من حجة الوداع نزل بغدير خم، ثم أمر بذوحاب فقمع ما تحتهم، ثم قال: كما في قد دعيت فأجبت، إني تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي - أهل بيتي - فانظروا كيف تغفلوني فيها فأئبها لن يغفركا حتى يردا علي الحوض، ثم قال: إن الله مولاي وأنا مولى كل مؤمن، ثم أخذ بيدي علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم والي من والاه وعاو من عاداه. قال: فقلت لزيد بن أرقم: أنت سمعت من رسول الله ﷺ؟ فقال: ما كان في الذوحاب أحد إلا وقد رآه يغتسله و سيقه بأذنيه»

۴۶ - حدثنا محمد بن جعفر بن الحسين البغدادي قال: حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد العزيز إملاء قال: حدثنا بشر بن الوليد قال: حدثنا محمد بن طلحة، عن الأعشى، عن عطية بن سعد، عن أبي سعيد الخدري أن النبي ﷺ قال: «إني أوصيك أن تدعى فأجيب، وإني نارك فيكم الثقلين كتاب الله وعز وجل وعترتي، كتاب الله حبل ممدود بين

حجّة الوداع برگشت در غدیر خم فرود آمد، سپس دستور داد زیر جند درخت بزرگ را رُفند و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم. من در میان شما دو شیء نفیس بر جای می گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - بنگرید چگونه آندو را جانشین من می سازید؟ و آندو از یدِ بگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر مؤمنی است، آنگاه دست علی بن - ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این شخص مولای اوست. یا خدا یا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، راوی گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا ﷺ شنیدی؟ او گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را دیدند و با گوشهای خود این کلمات را شنیدند.

۴۶ - ابوسعید خدری از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند و اجابت کنم و من در میان شما دوستی نفیس یاقی

السَّهَامِ وَالْأَرْضِ - وَ عِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي - وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْتُ - فَاتَّقُوا مَاذَا تَخْلَعُونِي فِيهَا».

۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبُخْدَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِصٍ الْخُتَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَزِيرِ بْنِ زَيْبِعٍ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَنْصِلُوا نَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِهَا وَ عَمِلْتُمْ بِمَا فِيهَا: كِتَابُ اللَّهِ وَ نَفْسِي وَ إِنَّمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْتُ».

۴۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْخَافِضُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَايِصُ بْنُ عَبَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤْدَةُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ صَالِحٍ عَنْ زَكْرِيَّا عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ عَسَّيْتُمْ بِهِ لَنْ تَنْصِلُوا: كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَتَّى تَمُوتُوا - وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي - وَ لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْمَوْتُ».

۴۹ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَمْتَدَ بْنِ حَمْدَانَ

می گذارم کتاب خدای تعالی و عترتم. کتاب خدا رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آندو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می سازید؟

۴۷ - ابوهریره از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: من در میان شما دو شیء را جانشین ساختم که مادام که آندو را بگیرید و بدانها عمل کنید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنتم و آندو از یکدیگر جدا نتوانند نا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۸ - ابوسعید گوید رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به آن متمسک شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدای تعالی که رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و آندو از یکدیگر جدا نتوانند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۹ - حارث هندانی از علی بن ابی طالب ﷺ روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ تَابِتٍ الدُّهَّانُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَعَادٌ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَابِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي أَمَرْتُ مَلَكِي هُوَ زُأْبِيكُ أَنْ أَذْعَنَ لِحَاجِبٍ، وَكَأَنَّكَ فِيكُمْ التَّلْعَبُ أَخَذَهَا أَفْضَلَ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِثْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَإِنَّهَا لَنْ يَنْفَرُوا حَتَّى يَرُدَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۵۰ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقُسَيْرِيُّ، عَنِ الْمُطَبَّرِيِّ - مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَلِّبِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ قُسَيْبِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةِ الْقُرَفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَخَذَهَا أَمْرًا مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَتَّى تَمُدُّوهَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفَ بَيْتِ اللَّهِ، وَعِثْرَتِي، أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يَنْفَرُوا حَتَّى يَرُدَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَلَقْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ، مَنْ عَزَّوَهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - ﷺ».

۵۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ النَّظْلِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو صَاحِبَ أَبِي الْقَبَائِسِ ثَعْلَبَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَبَائِسِ ثَعْلَبَ سَمِعَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّلْعَبُ» لَمْ

من مردی قبض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاشتم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۰ - عَطِيَّةُ عُرَفِي از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشنه ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست خداست، و دیگر عترتم، آگاه باشید که آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید به ابوسعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او ﷺ.

۵۱ - عَلِيُّ بْنُ فَضْلِ بَغْدَادِي گوید از ابوعمر و همنشین ابوالعباس ثعلب پرسیدند که در کلام رسول اکرم که فرموده «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّلْعَبُ» چرا آن دو را تعلین نامیده اند؟ گفت: به دلیل آنکه تمسک به آن دو سنگین است.

مُجِبَّهَا التَّقَلُّبُ؟ قَالَ: لَا أَرَى التَّمَسُّكَ بِهَا تَقِيلَ.

۵۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْخُوهرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَثَرٍ وَأَحْمَدُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَوْسَى عَنْ شَرِيكٍ عَنْ وَكَيْعٍ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقَلُّبَ كِتَابَ اللَّهِ جَلًّا وَغَرًّا وَغَيْرِي - أَهْلُ بَيْتِي - أَلَا وَهَذَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَنَدِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْصَ».

۵۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْخُوهرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُتَمِّتُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَمِيرِيُّ^(۱) بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَرَفِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُبَرِّجٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فَالِهَ أَنْتَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ: أَهْلُ بَيْتِنَا عَنْ حُجَّةِ الْوِدَاعِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَغِيَبُوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَغَيْرِي - أَهْلُ بَيْتِي - ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثًا -».

۵۴ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَهْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ خُدَّانٍ الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَاقِمِ الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزَّازِ بْنِ

۵۲ - زید بن ثابت گوید رسول اکرم ﷺ فرمود: من دو شیء نفیس در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدای تعالی و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آندو جانشینان پس از منند و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۳ - عمرو بن ابی المقدام از امام صادق و از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نزد جابر بن عبد الله آمدند و گفتند: از حجة الوداع مرا خبر ده و او حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من چیزی را در بین شما باقی گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - سپس سه مرتبه فرمود: بار خدایا گواه باش.

۵۴ - زید بن ارقم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را

مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْكَلْبِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الصَّحْحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ مَا إِن تَشْكُرُونِي لَمْ تَغْضَبُوا، كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفُخَا حَتَّى يَبْدَأَ عَلِيٌّ الْحَوْضَ».

(۵) (۱۱) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَانَ الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُكَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحَسَنُ بْنُ حُكَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ نَاسِبٍ الدُّهَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعَادٌ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي أَمْرٌ مَشْهُورٌ وَأَوْسَطُكُمْ أَجَائِبَ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ التَّقْلِيدَ، أَخَذَهَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ عِزَّتِي وَجَلَّ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفُخَا حَتَّى يَبْدَأَ عَلِيٌّ الْحَوْضَ».

(۵) (۱۲) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقُسَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُسَبِّحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ قُسَيْبِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ غَطَفِيَّةَ الْغُفَوِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي نَارُكُمْ فَبِكُمْ أَمْزُجِينَ أَخَذَهَا أَطْوَلَ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَعْدُودٌ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفٌ بَيْنَ اللَّهِ وَ

باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندواز یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۵) (۱۳) حارث از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: من مردی فیض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم، من در میان شما دو تنم - نفیس باقی گذاردم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۵) (۱۴) عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست

عِزَّتِي، أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يُلْقِيَهَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، فَنَلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عَجَزْتُ؟
فَقَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - .»

۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ
الْأَشْجَبِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَعْلَى الْأَدَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو عَزَازَةَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي نَابِتٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ
«قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوِدَاعِ نَزَلَ غَدِيرُ خُمٍّ فَأَمَرَ بِذِرْحَابٍ لَعْنَسَةٍ،
ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: تَكُنَّ لِي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الْفُلُقَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ،
كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْتَلِفُونَ فِيهَا، فَإِنَّهَا لَنْ يُلْقِيَهَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَيَّ الْخَوْضَ، قَالَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ مُوَلَّائِي وَأَنَا مُوَلَّى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثُمَّ
أَخَذَ يَهْدِي عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ رِئِيسَةً فَقُلْ رِئِيسَةٌ، فَنَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ:
أَلَيْسَ سَيِّدُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: مَا كَانَ فِي الدُّوَابِّ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ رَأَى بِعَيْنَيْهِ

خداست و دیگر عترتم، آگاه باشید که آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در
خوض کونر بر من وارد شوند راوی گوید: به ابرسمید گفتم: عترت او چه کسانی
هستند؟ گفت: اهل بیت او علیه السلام

۵۵ - عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ از زید بن ارقم روایت کند که گفت: چون رسول
خدا ﷺ از حَجَّةِ الْوِدَاعِ بازگشت در غدير خُم فرو آمد و دستور داد زیر چند
درخت بزرگ را رفتند سپس برخاست و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز
اجابت نمودم. من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از آندو بزرگتر
از دیگری است کتاب خدا و عترتم. بنگرید چگونه آندو را جانشین من
می سازید؟ و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کونر بر من وارد
شوند. سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است،
سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علی
مولای اوست. به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا ﷺ
شنیدی؟ گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را با دو چشم خود دیده و
با دو گوش خود این کلمات را شنیدند.

بِقَهِّ بَأْدَنَّهُ».

۵۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَهِلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَرِيفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُضَلِّ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي نَعْبِدٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي تَابَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ لُؤْقَمٍ قَالَ: «نَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَأُجِبْتُ، وَ إِنِّي نَارُكُ فَبِكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَخَذَهَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَبْلُ نَمُودُ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَجَزَتِي - أَلْعَلَّ بَنِي - فَأَيْتُهَا لَنْ يَزَالَا جَبْعًا عَنِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَحْمِلُونِي فِيهَا».

۵۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَنْصَلٍ، عَنْ عُبَادَةَ ابْنِ بَقْلُوبَ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ عَمْرُو بْنُ حَاجِمٍ الْجَنِّي، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ عَطِيَّةَ إِنَّهُ مَنَعَ أَبَا سَعْدٍ يَزِيعَ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ «قَالَ: أَكُنَّا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَزَكَّيْتُ فَبِكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَحْمِلُوا إِسْرًا بَعْدِي: الثَّقَلَيْنِ. أَخَذَهَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلُ نَمُودُ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عَجَزَتِي - أَهْلُ بَنِي - أَلَا وَ إِنِّي لَنْ يَنْفَرَا عَنِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ».

۵۶- زید بن ارفهم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: گویا مرا خوانده‌اند و من نیز اجابت نموده‌ام و من دو شیء نفیس در میان شما شهاده‌ام که یکی از دیگری عظیم‌تر است: کتاب خدای تعالی که رسته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و عترتم - اهل یتیم - و آندو پیوسته با یکدیگرند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه آندو را جانشین من می‌سازد؟

۵۷- ابوسعبد در حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را نهادم که اگر آن را اخذ کنید پس از من گمراه نشوید، آنها دو شیء نفیس است و یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای تعالی که رسته‌ای کشیده شده از آسمان تا زمین است، و عترتم - اهل یتیم - آگاه باشید که آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من آیند.

۵۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ السَّعْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي سَيْدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ «قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي نَارُكُمْ فَكُلُّكُمْ النَّارُ: كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرِي - أَهْلَ بَيْتِي - وَلَنْ يَذَرِقَا حَقِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ».

۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمٍ بْنُ شاذَانَ الثَّقَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حَنْسِ بْنِ الْمُقْتَضِرِ^(۱) قَالَ: رَأَيْتُ أُمَادًا الْغِفَارِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَجَدًا يَخْلُقُ بَابَ الْكَتِفِ وَهُوَ يَقُولُ: أَلَا مَنْ عَزَّنِي فَقَدْ عَزَّنِي وَمَنْ لَمْ يَعْزَّنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ السَّكَنِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنِّي خَلَلْتُ فِيكُمْ الْقُلُوبَ: كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرِي - أَهْلَ بَيْتِي - وَإِنَّهُمَا لَنْ يَذَرِقَا حَقِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ أَلَا إِنْ مَثَلَهَا فِيكُمْ كَسَفَنِي نُوْحٍ مَنْ ذَكَبَ فِيهَا لَهَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَبَ».

۵۸ - امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: من در میان شما دو شیء نفیس را باقی گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیت - و آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کون بر من در آیند.

۵۹ - حنس بن معمر گوید: ابوذر غفاری - رحمه الله - را دیدم که حلقه باب کعبه را گرفته و می گفت: هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بدانند که من ابوذر جندب بن سکن هستم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیت - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کون بر من در آیند. بدانید که مثل آندو مانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق شود.

۱ - کتاب فی السج و هذا مصنف و الطرطیب و صحیح بن حنفی بن حنفی و هر الفحاحی آندی شهد حنفی الوداع و قال ابن عدی: سکنی أبا الحنوب، شهد مع عليّ مشاهده بروي عبد أبو اسحاق السبعي

۶۰ - حَدَّثَنَا سُرَيْفُ الدِّينِ الصَّدُوقُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ^(۱) بَنِي - عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَادَانَ الثَّيْسَابُورِيُّ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْسَى قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ زَكَّانَ بْنِ الزَّيْبِيعِ، عَنْ الْغَابِغِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ تَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ^(۲)» كِتَابُ اللَّهِ وَجَعَلَنِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَأَمَّا مَنْ بَعَثَ فَإِنِّي بِهَا عَلَى الْحَوْضِ».

۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسٍ الْقَطَّارُ الثَّيْسَابُورِيُّ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ سَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ اثْنَيْنِ، أَعَدَّهَا أَكْثَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» وَجَعَلَنِي - أَهْلُ بَيْتِي -، فَأَمَّا مَنْ بَعَثَ فَإِنِّي بِهَا عَلَى الْحَوْضِ».

۶۲ - حَدَّثَنَا أَبِي - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَرِيرٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي - الْحُسَيْنِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلُ

۶۰ - زید بن ثابت گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو جانشین گذاردم، کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۱ - ابوسعید خدری گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس نهادم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۲ - زید بن ارقم از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: من در بین شما کتاب خدا و اهل بیتم را نهادم و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر

۱ - فی بعض النسخ مزیل: و هو تصدق و بنو زیارة صحابة من اهل بهادر - ۲ - فی بعض النسخ العنقه.

بثني، فَأُثْمِنَا أَنْ يَتْلُوَهَا عَنِّي يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ».

۶۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّمَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ خَمَادِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْجَلَّانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قُبَيْسِ الْمُهَلَّبِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَغَسَّسَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجًا فِي أَرْضِهِ، وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ. وَخَلَعَ الْقُرْآنَ مِنَّا، لَا تُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا».

۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَيْادَ بْنِ جَعْفَرِ الْمَدَنِيِّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَابِشٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: سَبَّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ مَنَعِي قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الْفُلُقَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَبِعَثَرِي» فِي الْبَعَثَرِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ الْبَاقِيَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ نَابِقُهُمْ مِنْهُمْ وَ قَابِلُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ عَنِّي بِرُؤَا عَالِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَوْضَةً»

من در آیند.

۶۴ - سُلَيْمِ بْنِ قُبَيْسِ از امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی ما را پاکیزه ساخت و حفظ نمود و ما را گواهان بر خلفش قرار داد و حجت‌های زمین نمود و ما را همراه قرآن فرار داد و قرآن را همراه ما کرد، ما از قرآن جدا نشویم و آن نیز از ما جدا نشود.

۶۵ - امام صادق عليه السلام از پدران‌ش روایت کند که از علی عليه السلام در معنی این کلام رسول خدا ﷺ که «من دوشی» تقبی در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه که از فرزندان حسین هستند و همین آنها مهدی و قائم آنهاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا ﷺ در حوض کوثر در آیند.

۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِدْرَاهِيمَ، عَنْ نَائِبِ بْنِ دَهَبٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرَبُفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُنَيْدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ! أَنَا حَدِيثُ الْحَبْكَةِ^(۱) وَأَنْتَ بَاهِيَا، وَتُرَى تَوَقَّى الْمَذْيَنَةَ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْبَابِ، فَكَذَّبَ عَنْ رَعْمٍ أَنَّهُ يُجَيِّئِي وَ يُنْصِتُكَ، لِأَنَّكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، لِحُكْمِكَ مِنْ لَحْمِي، وَ ذِمَّتِكَ مِنْ ذِمَّتِي، وَ رَوْحُكَ مِنْ رَوْحِي، وَ سِرُّكَ مِنْ سِرِّي، وَ غَلَاتِيكَ مِنْ غَلَاتِي، وَأَنْتَ إِمَامٌ أَمْنِي، وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي، سَبْعُ مِائَةِ أَطَاعُكَ، وَ سَبْعُ مِائَةِ غَصَاكَ، وَ رِيعٌ مِنْ نَوَائِكَ، وَ حَبْرٌ مِنْ عَادَاكَ، وَ هَارٌ مِنْ لِرْعَاكَ، وَ هَلَكٌ مِنْ نَارِكَ، مِثْلُكَ وَ مِثْلُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِكَ ابْنُ عَبْدِ مَنَافٍ، مِثْلُ شَفِيفَةِ نُوحٍ مِنْ رَجَبِهَا نَحَا، وَ مِنْ تَحْلُفِكَ عَلَيْهَا غَرَقٌ، وَ مِثْلُكُمْ كَمِثْلِ الثُّغُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمٍ - الْقِيَامَةِ».

۶۵ - ابن عباس گوید که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من شهر حکمت و نو دروازه آبی و به مدینه داخل نوان شد مگر از جانب دروازه آن، دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد در حالی که نور دشمن می دارد، زیرا تو از منی و من از توأم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من و آشکار تو از آشکار من است، و تو امام امت من هستی و پس از من جانشین من بر آنها می، نبیست کسی که از تو اطاعت کرد و بدعت کسی که نافرمانی تو را نمود، کسی که دوستی تو را داشته باشد سود برده است و کسی که دشمن تو باشد در خسران است و کسی که همراهی تو را داشته باشد رسنگار و کسی که از تو جدائی گزیند هلاک است، مثل تو و مثل ائمه از فرزندان تو که پس از من بیایند، مثل کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق خواهد شد، و مثل شما مانند مثل سنارگان است که هر گاه ستاره ای پنهان شود ستاره ای دیگر بدرخشد و این تا روز قیامت ادامه دارد.

[مَعْنَى الْعِزَّةِ وَالْآلِ وَالْأَهْلِ وَالذَّرِّيَّةِ وَالسَّلَاطَةِ]

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : إِنْ سَأَلْتِ سَائِلٌ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ «إِنِّي نَادَيْتُكُمْ مَا إِن تَسْكُنُكُمْ بِهِ لَنْ تَغْلِبُوا بَعْدِي» كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي، أَلَا وَإِنَّهَا لَنْ يَنْفَرِقَا حَقٌّ يَرِدَا عَلَى الْخَوَاضِ. فَقَالَ: مَا تَتَكَبَّرُونَ أَنْ يَكُونَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِزَّةِ - وَكُلُّ بَنِي أُمِّتِهِ مِنَ الْعِزَّةِ أَوْ لَا يَكُونَ الْعِزَّةُ إِلَّا بَوْلَدِ الْحَسَنِ وَحُشْبَةٍ فَلَا يَكُونَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْعِزَّةِ؟

فَجَبَلَ لَهُ: أَلَمْ تَكُونِ ذَلِكَ مَا جَاءَتْ بِهِ اللَّغَةُ وَدَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ ﷺ. فَأَمَّا دَلَالَةُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ قَالَ: «عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي» - وَالْأَهْلُ مَا خُوِذَ مِنْ أَهَالَةِ الْبَيْتِ. وَهُمُ الَّذِينَ يَنْفَرُونَ. فَقِيلَ لِكُلِّ مَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلٌ. كَمَا قِيلَ لِمَنْ غَزَا الْبَيْتَ أَهْلُهُ، وَبِذَلِكَ قِيلَ لِفَرَنْشِ: أَلَا اللَّهُ، لِأَنَّهُمْ عَمَرُوا بَيْتَهُ. وَالْآلُ: الْأَهْلُ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِطُغْيِ بْنِ الْفِيلِ» (۱) - وَقَالَ: «إِلَّا آلَ لُوطٍ نَحْنُ بِأَهْلِهِمْ يَنْعَرُهُ» (۲). فَسُئِلَ

معنای عزت و آل و اهل و ذریه و سلاله

مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: اگر سؤال کنند ای درباره این کلام پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إِنِّي نَادَيْتُكُمْ مَا إِن تَسْكُنُكُمْ بِهِ لَنْ تَغْلِبُوا بَعْدِي» کتاب الله و عزتی، ألا و اینها لَنْ یفترقا حقّ یردا علی الخواض؛ بگوید: چرا انکار می کنید که ابوبکر و بنی امیه از عزت باشند و چرا می گویند که عزت فقط شامل فرزندان حسین علیهم السلام می شود؟ آیا علی بن ابی طالب از عزت نیست؟ به او می گویم: انکار ما به دلیل لغت و سخن پیامبر اکرم ﷺ است. اما سخن پیامبر چنین است: «عزت من، اهل بیت من است» و کلمه «اهل» مأخوذ از «اهالۃ البیت» است و آنها کسانی هستند که خانه را آباد می کنند و به هر کس که خانه را آباد می کند «اهل» می گویند و اهل البیت آبادکنندگان آنند و از این جهت به فریشت آل الله می گویند. زیرا آنها آبادکنندگان خانه او بودند و «آل» به معنی اهل است. خدای تعالی در داستان لوط فرموده است: اهل خود را شبانه ببر. و فرموده: مگر آل لوط را که در سحر آنها را تحت دادیم و «آل» را اهل

الْأَلَّ أَهْلًا. وَالْأَلَّ فِي اللَّغَةِ الْأَهْلُ وَإِنَّمَا أَصْلُهُ أَنَّ الْعَرَبَ إِذَا مَا أَرَادَتْ أَنْ تُصَغِّرَ الْأَهْلَ قَالَتْ: أَهْلِي. ثُمَّ اسْتَغْلَبَ الْهَاءُ فَقَالَتْ: آلٌ. وَاسْتَغْلَبَ الْهَاءُ. فَصَارَ مَعْنَى الْأَلِّ كُلُّ مَنْ رَجَعَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ بِنَسَبِهِ.

ثُمَّ اسْتَعْمَرَ ذَلِكَ فِي الْأَمَةِ. فَقِيلَ لِمَنْ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِدِينِهِ: آلٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^(۱). وَإِنَّمَا صُحِّحَ أَنَّ الْأَلَّ فِي قِصَّةِ فِرْعَوْنَ مُتَّبِعُهُ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا عَذَّبَهُ عَلَى الْكُفْرِ وَلَمْ يُعَذِّبْهُ عَلَى النَّسَبِ فَلَمْ يُعْزَأْ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» أَهْلَ يَتَّبِعُ فِرْعَوْنَ. فَكُنِيَ قَالَ قَائِلٌ: آلُ الرَّجُلِ. فَإِنَّمَا يَرْجِعُ بِهَذَا الْقَوْلِ إِلَى أَهْلِيهِ إِلَّا أَنْ يَذُلَّ عَلَيْهِ بِدَلَالَةِ الْأَشْيَاعِازَةِ كَمَا جَعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ». وَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَا عَنِ إِلَّا ابْنَتُهُ»^(۲).

نامیده است، و آل در لغت به معنی اهل است و اصل آن این است که عرب در تصغیر اهل «أهلی» گوید و چون حرف «ها» بر آن تفعیل است آن را اسقاط کرده و «آل» گفته است و معنی آل، هر کسی از خاندان انسان است که به او بر می گردد.

سپس کلمه آل به نحو استعاره در امت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر ﷺ رجوع کند «آل» گفته شده است، خدای تعالی فرموده است: «آل فرعون را در عذاب سختی در آورید» و دلیل آنکه در قصه فرعون مقصود از پیروان او «آل» او می باشد این است که خدای تعالی او را به واسطه کفر عذاب می کند و نه به واسطه نسب، پس روا نیست که مقصود از «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» اهل بیت او باشد و چون شخصی بگوید: «آل الرَّجُلِ» مقصود همان اهل بیت اوست، مگر آنکه دلیلی وجود داشته باشد که آن به نحو استعاره استعمال شده است، همچنانکه خدای تعالی در تعبیر «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» در معنای استعماری استعمال فرموده است و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مقصود از آل فرعون در این آیه دختر اوست.

وَأَمَّا الْأَهْلُ فَهُمْ الذُّرِّيَّةُ مِنْ وَلَدِ الرَّجُلِ وَوَلَدُ أَبِيهِ وَخَدُّهُ عَلَى مَا تُعْرَفُ وَلَا
يُقَالُ بُولَدِ الْجَدِّ الْأَبْعَدِ «أَهْلُ»، أَلَا تَرَى أَنَّ الْقَرَبَ لَا تَقُولُ لِقَتَجِمٍ: أَهْلُنَا، وَإِنْ كَانَ
إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدُّهَا، وَلَا تَقُولُ مِنَ الْقَرَبِ مُضَرَّ لِأَبَادٍ: أَهْلُنَا، وَلَا يُزِيغُهُ، وَلَا تَقُولُ
قُرَيْشُ إِسَائِرٍ وَلَدِ مُضَرٍّ: أَهْلُنَا، وَلَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ سَائِرُ قُرَيْشٍ أَهْلُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ
بِالنِّسْبِ لَكَانَ وَلَدُ مُضَرٍّ وَ سَائِرُ الْقَرَبِ أَهْلُهُ، قَالَ أَهْلُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّجُلِ وَ ذَنَبِهِ، فَأَهْلُ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَنُو هَاشِمٍ دُونَ سَائِرِ الطُّوَنِ، فَإِذَا قَبِلْتُ قَوْلَهُ ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ
فِيكُمْ مَا إِنِّي مُشَكِّكُمْ بِهِ أَنْ تَقُولُوا: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - فَسَأَلَ سَائِلٌ مَا
الْبَعْرَةُ فَقَدْ تَسَرَّهَا هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُهُ: «أَهْلُ بَيْتِي»، وَ هَكَذَا فِي اللَّفْعِ أَنَّ الْبَعْرَةَ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ
عَلَى بَابِ جَعْفَرِ الْعَصْبِ، قَالَ الْمُذَلِّي:

لَمَّا كُنْتُ أَخْشَى أَنْ أَقِيمَ غِلَاظَهُمْ لَيْسَتْهُ أَبْيَانٌ كَمَا يَنْبَغُ الْعَوْدُ (۱)

اما «اهل» عبارت است از نسل از فرزندان مرد و فرزندان پدر و جدش که
به طور متعارف نزدیک باشند، اما به فرزندان جد دور «اهل» نمی گویند، آیا
نمی بینی که عرب به عجم «أهْلُنَا» نمی گوید، گرچه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ جد مرد و است و
در میان عرب نیز «مُضَرَّ» به «آباد» و «زبیعه» اهل ما نمی گوید و قریش نیز به
سایر فرزندان مُضَرَّ «أهْلُنَا» نمی گوید، و اگر جایز بود که سایر قریشیان به واسطه
نسب اهل رسول اکرم ﷺ باشند، همه اولاد مُضَرَّ و سایر اعراب نیز اهل او
بودند، بنابراین اهل بیت هر مردی همان خویشان نزدیک او هستند و اهل رسول -
خدا ﷺ عبارت از بنی هاشم هستند نه سایر خاندانهای قریش، پس چون
ثابت شد که پیامبر اکرم فرموده است: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنِّي مُشَكِّكُمْ بِهِ أَنْ تَقُولُوا:
كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - و پرسشگری بیرسد که عترت چیست؟
می گوئیم: پیامبر اکرم ﷺ خودسان آن را به «اهل بیتی» تفسیر کرده اند، و در
لفت نیز عترت درختی است که بر دو سوواخ سوسمار می روید، هُذَلِ گوید:
من به واسطه شش بیت مغترقی که مانند گیاه «عتر» پراکنده می روید،
نمی ترسیدم که برخلاف اینسان پیام کنم.

قال أبو عبيد في كتاب الأضال - حكاة عن أبي عبيدة - العترة والبطون (۱) أصل
للإنسان، وبنه فوطم. «عادت لبعبرها المنبر». أي عادت إلى خلق كانت فازقته.
فالعتره في أصل اللغة أهل الرجل. وكذا قال رسول الله ﷺ: «عترتي أهل -
يتني». فثبت أن العتره الأهل والأهل الولد وعترتهم. ولولا تكي العتره الأهل و
كانوا الولد دون سائر أهله فكان قوله ﷺ: «إني مخلت فيكم ما إن تمسكتكم به لن
تضلوا» كتاب الله وعترتي - أهل يتني - وإنيما لن تغترفا حتى يردا علي الخوض» لم
يَدْخُلْ علي من أبي طالب ﷺ في هذه الشربة لأنه لم يَدْخُلْ في العتره. فلا يكون
علي ﷺ بمن لا تغارمة الكتاب. ولا بمن إن تمسكتكم به لن تضل. ولا يكون بمن دخل في
هذا القول. فليكون كلام النبي ﷺ حاشا دون عام. فإن صلح أن يكون خاصا في
الولد صلح أن يكون في تغص الولد. لأنه ليس في الكلام ما يدل على خصوصيته في

ابو عبيد در کتاب الامتال از ابو عبده حکایت کرده که گفته است: «عتر» و
«فطر» اصل انسان است و از اینجا است قول انسان که در فارسی گویند: منبر به
عترت خود برگشت. یعنی به فطری که از آن جدا شده بود برگشت.
پس عترت در اصل لغت عبارت از خاندان مرد است و رسول اکرم ﷺ
نیز هر موده است: عترت من اهل بیت من است. بنابراین روشن گردد که عترت
همان اهل است و اهل عبارت از فرزندان و غیره است و اگر عترت به معنی اهل
نبود و تنها شامل فرزندان می شد و سایر خاندان را در بر نمی گرفت، این سخن
پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إني مخلت فيكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا» کتاب الله و
عترتي - أهل يتني - و إنيما لن تغترفا حتى يردا علي الخوض» شامل علی
بن ابی طالب نمی شد، زیرا او داخل در عترت نبود و از کسانی نبود که قرآن کریم
از او جدا نشود و همچنین در زمره افرادی بود که اگر به او منسک شویم هرگز
گمراه نگردیم و در این وصبت نیز داخل نبود. بنابراین کلام پیامبر اکرم ﷺ
خاص بود. نه عام و اگر سزاوار باشد که عترت شامل فرزندان باشد ممکن است
شامل بعضی از فرزندان بشود. زیرا در کلام چیزی وجود ندارد که دلالت بر

جنس دون جنس .

و بما يدل أن علياً عليه السلام داخل في العزة قوله عليه السلام : «إنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الخوض» و قد أجمعت الأمة - إلا من شذ عن لا يقعد في ذلك بخلاف - أن علياً عليه السلام لم ينفارق عنكم كتاب الله . و أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يخلف في وقت عصيه أحد أعلم بكتاب الله منه . و قد كان الحسن و الحسين عليهما السلام يحضر خلقهما . فهل في الآية من يقول : إنهما كانا أعلم بكتاب الله منه . و هل كانا إلا آخذين عنه و متتبعين به . و لا يخفى قوله عليه السلام : «إني خلفت قبكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا» بكل عصر أراد . أو لعصر دون عصر . فإن كان لكل عصر فالعصر الذي كان علي عليه السلام خليفة فيه من كان خلفاً فيما كان الحسن و الحسين هما المرادين بهذا القول أو علي عليه السلام ؟ فإن قال قائل : إن الحسن و الحسين عليهما السلام أوجب أنهما كانا في وقت شيعي النبي صلى الله عليه وآله أعلم من أبيهما عليهما السلام . و خرج من لسان الأمة . و إن قال قائل : إن النبي صلى الله عليه وآله أراد بهذا دون

خصوصیتی در جنس معنی داشته باشد .

دلیل دیگر بر اینکه علی عليه السلام داخل در عترت است این سخن پیامبر اکرم عليه السلام است که فرموده «إنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الخوض» و همه امت اسلامی - جز معدودی که به مخالفت آنان اعتنا نمی شود - اتفاق دارند که علی عليه السلام از حکم خدای تعالی جدا نیست و رسول اکرم صلى الله عليه وآله در وقت وفاتش کسی را جانشین خود نساخته است که به کتاب خدا داناتر از او باشد و امام حسن و امام حسین عليه السلام را از خلفای خود قرار داده است . آیا در امت کسی هست که بگوید آن دو داناتر از علی عليه السلام به کتاب خدا بودند ؟ آیا آن دو حقایق را از او اخذ نکرده و پیروی نمودند ؟ و مسلم است که سخن پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که فرمود : «إني خلفت قبكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا» شامل هر عصری می گردد و اختصاص به زمان معینی ندارد . پس در عصر علی عليه السلام خلیفه پیامبر اکرم که بود ؟ آیا مفصود از این کلام امام حسن و امام حسین عليه السلام هستند یا علی عليه السلام ؟ اگر بگویند مفصود حسین عليه السلام هستند واجب می گردد که هنگام وفات پیامبر اکرم آنان داناتر از پدرشان باشند و هیچ شخصی از امت چنین سخن نگفته است .

وَقَدْ أَجَازَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ لَوَادٍ بَعْضُ الْعِزَّةِ دُونَ التَّهْنِصِ. لِأَنَّهُ لَيْسَ الْوُضْءُ الَّذِي
يُدْعِيهِ خَفَضُنَا أَحَقُّ بِمَا نَدْعِيهِ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ غَيْرِهِ. وَلَا يَهْدِي مِنَ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ عَمَّ
بِقَوْلِهِ التَّخْلِيفُ بِكُلِّ الْأَعْصَارِ وَالذُّهْرِ أَوْ خَصَّ. فَإِنْ كَانَ عَمَّ فَالْعُمُومُ الَّذِي قَامَ فِيهِ
عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا أَوْجَبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ عِزَّتِهِ. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ ظَلَمَ إِذْ
كَانَ يَحْضُرُنِي مِنْ قَوْلِهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنِّي. وَهَذَا لَا يَقُولُ بِهِ مُسْلِمٌ. وَلَا تُجْعَلُ عَلَى رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ مُؤْمِنٌ.

وَكَانَ مُرَادُنَا بِإِبْرَاءِ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَى الْخَوْضِ» فِي هَذَا الْبَابِ إِثْبَاتُ انْصَالِ أَمْرِ حُجَّجِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَأَنَّ
الْقُرْآنَ لَا يَنْقُضُ مِنْ حُجَّةٍ مُتَغَرِّبِينَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ هُمُ الْعِزَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بِقَوْلِهِ عَمَّةٌ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِقَوْلِهِ ﷺ: «لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ». وَهَكَذَا قَوْلُهُ ﷺ:

اگر بگویند مقصود پیامبر اکرم ﷺ از این سخن وقت خاصی بوده است، نه همه اوقات، باید ملزم شود که مقصود از عترت هم افراد خاصی هستند، نه همه اولاد، زیرا آن وقت خاصی که مخالف ما ادعا می کند بهتر از آنچه که ما می گوئیم نیست. بناچار مقصود پیامبر از خلاقیت قرآن و عترت با عام است و شامل همه اعصار و ازمان می شود و با خاص. و اگر مقصود عام است پس باید شامل آن عصری که علی بن ابی طالب قیام به امامت کرد نیز بشود، مگر آنکه کسی بگوید او ستم کرد و در محضر او کسانی از فرزندان او بودند که از او اعلم بودند و این سخن را هیچ مسلمانی نمی گوید و هیچ مؤمنی آن را بر رسول خدا ﷺ روا نمی داند

و مراد ما از نقل سخن پیامبر اکرم که فرمود: «إِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» در این باب آن است که ثابت کنیم امر حجت‌های الهی ﷺ تا روز قیامت متصل و مداوم است و قرآن از حجتی از الله که همواره همراه آن باشد خالی نیست و آنها همان عترت ﷺ هستند که حکم آن را تا روز قیامت می دانند. زیرا پیامبر اکرم فرموده اند: «لَنْ يَفْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» و همچنین است این سخن آن حضرت که «إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الْجُحُومِ كُلَّمَا غَابَ نَعْمٌ طَلَعَ

«إِنْ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الشُّجُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». تَعْبُدِينَ لِقَوْلِهَا «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْمِلُ مِنْ حُجَّتِهِ يَوْمَ عَلَى خَلْقِهِ ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خَافَ مَشْهُورٌ لِفَلَا تَنْطَلِ خَلْقُ اللَّهِ غُرُوجًا وَبَيَانًا».

وَقَدْ بَيَّنَّ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعِثْرَةِ الْمُقَوَّنَةِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ فِي الْحَبَرِ الْخَيْرِ الِ
حَدَّثَنَا بِهِ :

أَخَذَ بَنُ الْحَسَنِ النَّظَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّكْرِيُّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ الصَّادِقِ جُفَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ. عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي مُخَلِّفٌ لَكُمْ الثَّقَلَيْنِ. كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّمَا لَنْ بَعَثْنَا عَلَى يَدَا عَلِيٍّ الْحَوْضَ كَهَائِلًا - وَضَمَّ بَيْنَ شِثَاتِهِمْ - قَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ عِتْرَتُكَ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَبْنَاءُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ حَكَى مُحَمَّدُ بْنُ بَغِيٍّ الشَّيْبَانِيُّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ صَاحِبِ أَبِي الْقَتَابِ نَقَلَ

نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» وَ هُنَّ سَخْنٌ كَه «زَمَنَ أَرْحَجَتْ خُدَايَ خَلَقَتْ خَالِي غَمِي مَانَدَ كَه أَوْ يَا ظَاهِرٌ وَ مَشْهُورٌ اسْتِ وَ بَا يَنْهَانِ وَ مَسْنُورٌ تَا حَجَّتْهَايَ خُدَايَ تَعَالَى وَ بَيَانُشِ بَاطِلٌ مَسْنُودٌ».

و پیامبر اکرم ﷺ در حدیث زیرین تبیین فرموده اند که عترتی که معرون به کتاب خدای تعالی است چه کسانی هستند. امام صادق از یدران بزرگوارشان از رسول اکرم صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعین روایت کند که فرمودند: «من در میان شما دو شیء نفیس را جانشین من می سازم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند و آن دو از یکدیگر جدا نمانند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. مانند این دو انگشت - و دو انگشت سیّابۀ خود را به یکدیگر مُنضمّ فرمودند - جابرین عبد الله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت».

ابوالعبّاس تعلّب گوید این اعرابی گفته است: عترت عبارت از قطعه های

فی کتابه الذی ساء کتاب السافرة. قال: حدثني ابو العباس ثعلب قال: حدثني ابن الاعرابي قال: العنزة: قطاع المشك الكبار في التاجعة و تضعها عنزة. و العنزة الزينة العذبة و تضعها عنزة. و العنزة شجرة تثبت على باب و جوار الصب. و أحسنه أراد و جاز الضبع لأن الذي يكون هو للصب عنزة و للصب و حار. ثم قال: و إذا حزن الصب من و جارا ثم غت على تلك الشجرة فهي لذلك لا تنمو و لا تكبر و الغوب تضرب مثلاً للذليل و الذل فقول: أذل من عنزة الصب. قال: و تضعها عنزة.

و العنزة ولد الرجل و ذكرته من صلبه و لذلك سميت ذرته محمد ﷺ من علي و فاطمة ﷺ عنزة محمد ﷺ. قال ثعلب: ثعلب لابن الاعرابي: فما عني قول أبي بكر في الشقيفة: «عن عنزة رسول الله ﷺ»؟ قال: أراد بذلك و بعثته. و عنزة محمد ﷺ لا محالة ولد فاطمة ﷺ. و الدليل على ذلك رد أبي بكر و إنعاده علي عليه السلام بسورة براءة. و قوله ﷺ: «أبئت أن لا يبلغها عني إلا أنا أو رجل مني».

بزرگ مشک ناهه است و در تصغیر آن «عنزة» می گویند، و عورت عبارت از آب دهان شیرین و گواراست و در تصغیر آن نیز «عنزة» می گویند؛ و عورت درختی است که هر دو لانه سوسمار می روید. گمان می کنم که مقصودش لانه کفتار باشد، زیرا لانه سوسمار را «مکن» و لانه کفتار را «و جارا» می گویند. سپس می گوید: وقتی سوسمار از لانه اش بیرون می آید خود را به آن درخت می مالد و به این جهت رشد نمی کند و بزرگ نمی شود. و عرب درباره ذلیل و ذلت مثل دارد و می گوید: خوارتر از درخت لانه سوسمار گوید تصغیر آن نیز «عنزة» است. و عورت فرزندان شخص و ذریه صلی اوست و از این رو به ذریه محمد ﷺ که از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند عورت او گویند. ثعلب گوید: به ابن الاعرابی گفتم معنای سخن ابوبکر در سقیفه چیست که گفته است: «ما عورت رسول خدا هستیم» گوید: مقصود او این است که ما از شهر او و حرم او نیم و إلا عورت محمد ﷺ لا محاله فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و دلیل آن بازگرداندن ابوبکر و فرستادن علی علیه السلام با سورة براءة است و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

فَأَخَذَهَا مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْهُ دُونَهُ، فَلَوْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِزَّةِ تَسْبَا - دُونَ تَفْسِيرِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ أَنَّ أَرَادَ الْبَلَدَةَ لَكَانَ مُحَالًا أَخَذَ سُورَةَ بَرَاءَةِ مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ الْعِزَّةَ الصَّخْرَةُ الْعَظِيمَةُ يَتَّخِذُ الصُّبُّ عَلَيْهَا جُحْرًا بِأَوَى إِلَيْهِ، وَهَذَا يُقَالُ هِدَايَتِهِ، وَقَدْ نِيلَ. إِنَّ الْعِزَّةَ أَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُقَطَّوعَةِ الَّتِي تَلْتَمِثُ مِنْ أَصُولِهَا وَغُرُوبِهَا، وَالْعِزَّةُ فِي الْعَبْرِ هَذَا الْمَعْنَى قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا فِرْعَوْنَ وَلَا عُذْرَةَ» وَقَالَ الْأَسْمَعِيُّ: كَانَ الرَّجُلُ فِي الْحَاجِلَةِ يَنْذُرُ نَذْرًا عَلَى شَايِهِ إِذَا بَلَغَتْ غَنَمُهُ مَالَهُ أَنْ يَذْبَحَ رَجَبِيَّةً وَغَنَائِمَهُ، فَكَانَ الرَّجُلُ رَجُمًا يَحْمِلُ بِشَايِهِ فَيَصْبُدُ الطَّيَاءَ وَبَذَجُهَا عَنْ غَنَمِهِ عِنْدَ أَهْلِهَا يَحْرِي بِهَا نَذْرَهُ. وَأَنْشَدَ الْحَارِثُ بْنُ جَلْزَةَ الْيَشْكُرِيُّ بَيْتًا:

غَنَمًا بَاطِلًا وَظُلْمًا كَمَا نَفَسْتُ عَنْ خُبْرَةِ الرِّبَاسِ الطَّيَاءَ

«فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند» و سوره را از ابوبکر گرفت و آن را به علی - نه غیر او - داد و اگر ابوبکر بر حبش نسب از عترت او بود. و تفسیر ابن اعرابی که آن را به هشمری تفسیر کرده است صحیح نباشد، محال بود که سوره را از او بگیرد و آنرا به علی علیه السلام بسپارد و گفته اند که عترت صخره بزرگی است که سوسار نزد آن لانه می سازد و در آن مأوی می کند و این به واسطه کمی هدایت اوست که لانه خود را از آن صخره می باید. و گفته اند که عترت ریشه درخت بریده شده است و از اصول و ریشه های آن می روید و عترت در غیر این معانی قول پیامبر ﷺ است که فرموده «لا فرعة ولا عیرة» و اصمعی در شرح آن گوید: در زمان جاهلیت شخص برای گوسفندانش نذر می کرد که اگر آنها به صدر رأس برسد، «رَجَبِيَّة» و «عتائر» خود را برای آنها قربانی کند و گاهی آن شخص به گوسفندانش بخل می ورزید و آهو صید می کرد و آن را نزد خدا بان و برای گوسفندانش قربانی می کرد تا به نذرش عمل کرده باشد. حارث حَلَزَه یَشْكُرِي می گوید:

آنچه شما طلب می کنید اعراض باطل و ستم است و نباید ما را به واسطه گناه دیگران مؤاخذه کنید، همچنانکه به عوض گوسفند آهو قربانی می کنند.

بني بأخذونها بذئب غيرها. كما تذبیح أو تذبیح الطباء عن غنهم.
 وقال الأصمعي: والجرعة الریح. والجرعة أيضاً شجرة كثرة اللبني ضعيفة تكون
 نحو نهامة. ويقال: الجرعة الذکوة. عترت بغير عترأ إذا نطقت. وقال الزبائلي: سألت
 الأصمعي عن الجرعة. فقال: هو ثبث مثل الموزة فحوس يثبت مبرقاً.
 قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب: والجرعة علي بن أبي طالب و
 ذريته من فاطمة. وسلالة النبي ﷺ الذين نزل الله تعالى عليهم
 بالإمامة علي بن أبي طالب و هم اثنا عشر: أكرم علي بن أبي طالب و آخرهم
 المهدي. صلوات الله عليهم. علي جميع ما ذهبت إليه العرب في معنى الجرعة. وذلك أن
 الأئمة علي بن أبي طالب و علي بن هاشم و من بين جميع ولد أبي طالب كبطاع المشرك الكبير
 في التاجرة. و علومهم القديسة عند أهل البيت و القتل. و هم الشجرة التي و سول
 الله ﷺ أصلها. و أمير المؤمنين عليه السلام و فرعها. و الأئمة من ولدهم أغصانها. و

یعنی او را به واسطه گناه دیگری می گیرند. همچنانکه آنها آه را به عوض
 گوسفند قربانی می کنند.
 و اصمعی می گوید: عترت به معنی باد و به معنی درخت کوچکی که شیر
 بسار دارد و در نواحی تمامه می روید و به معنی ذکر نیز آمده است. می گویند:
 عترت یعر عراً یعنی عوط کرد. و رباشی می گوید: از اصمعی از معنی عترت
 پرسیدم. او گفت: گیاهی است مثل «مرزن جوش» که به طور پراکنده می روید.
 مصنف این کتاب شیخ صدوق - علیه الرحمة - می گوید: عترت علی بن -
 ابی طالب و ذریه او از نسل فاطمه علیها السلام و سلاله پیامبر هستند که خدای تعالی بر
 زبان پیامبرش ﷺ به امامت ایشان تصریح فرموده است و آنان دوازده تن
 هستند و اول ایشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی - صلوات الله علیهم
 اجمعین - است و ابن بابویه که عرب در معنای عترت استعمال کرده مطابق است.
 و آن از این رو است که ائمه علیهم السلام در میان همه بنی هاشم و همه فرزندان ابو طالب
 مانند قطعه های بزرگ مشک نافه هستند. و علمشان نزد اهل عقل و حکمت
 شیرین و گواراست. و آنها سبزه ای هستند که رسول اکرم ﷺ ریشه آن و

شيعتهم وزلها، و علوهم نزعها، و هم عليه اصول الاسلام على معنى البلدة و التبنين و هم عليه الهدى على معنى الصخرة القطيعة التي يشجذ الصبب عندها جحراً قناري اليه يقبل هدايته، و هم اصل الشجرة المنطوقة لا لهم و زوا و ظليوا و زجوا و قطبوا و لم يواصلوا، فثبتوا بن اصولهم و عروقهم، لا بضرهم قطع من قطعهم، و لا اذبار من اذنر عنهم، اذ كانوا من قبل الله متصوصاً عليهم على اسان نبي الله ﷺ.

و من معنى العترة هم المفلحون الماخوذون بما لم يجزوه و لم يذنبوه، و منافقهم كثره و هم عليه ينابيع العلم على معنى الشجرة الكثيرة الثمرة، و هم عليه ذكران غير اناث على معنى قول من قال: ان العترة هو الذكر، و هم عليه جند الله جل و عز و جزئه على معنى قول الأضغعي: «ان العترة الرجب»، قال النبي ﷺ: «الرجب جند الله الأكبر» في حديث مشهور عنه، و الرجب عذاب على قوم و رجة لأخرين، و هم عليه

امير المؤمنين عليه شاحه اصل آن و ائمة الزمرندان او شاخه های کوچک آن و شعبان نشان برگهای آن و علومشان میوه آن درخت است و آنان اصول اسلام به معنی شهر و حریم آن هستند و هادیانی هستند به مانند صخره بزرگی که سوار نزد آن لاته می سازد و به واسطه آن هدایت یافته و کور لانه خود مأوی می کند و ایشان ریشه درخت برده شده هستند، زیرا محل ابتلاء و ظلم و جفا واقع شدند و قطع گردیدند و با ایشان مواصله نشد و از اصل و ریشه خود روئیدند و قطع قاطعان و ادبار مدیران به آنان زیان نرسانید، زیرا از جانب خدای تعالی و بر زبان پیامبر اکرم منصوص به امامت بودند.

دیگر از معانی عترة آن است که آنان ستم دیدگانی بودند که به جرمی که نکرده بودند و گناهی که مرتکب نشده بودند مؤاخذه شدند و منافع انسان بسیار است، و آنان سرچشمه های علمند بر اساس آن معنای عترة که شجره دارای شیر بسیار باشد و آنها مردان مرد بودند و نه اناث بر طبق معنای ذکر که برای عترة گفته اند و ایشان لشکر خدای تعالی و حزب او هستند بر اساس معنای قول اصمعی که گفته است عترة عبارت از «باد» است، پیامبر اکرم در حدیثی که از او نقل شده فرموده اند: باد لشکر خدای بزرگ است و باد بر قومی عذاب و بر

كَذَلِكَ. كَاتَلَفَآَنِ الْمُتَرَوِّينَ اِيْتِهِمْ بِقَوْلِي الشَّيْءِ ﴿١﴾: «إِنِّي مَخْلَقْتُ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -». قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^(۱). وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيْنَكُم رَّادَّتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَلَمَّا الَّذِي أَتَوْا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»^(۲) وَ أَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَى رَجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»^(۳). وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابُ الْمَشَاهِدِ الْمُتَرَوِّقَةِ. وَ الْيَتِيمِ النَّازِحَةِ. عَلَى شَفَى الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَالَ: إِنَّ الْبَعْرَةَ هُوَ نَبْتُ مِثْلِ الْمَرْزُوقِشِ يَنْبُتُ مُتَفَرِّقًا. وَ بَرَكَاتُهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْتَبِهَةٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.

وَ أَمَّا الذُّرِّيَّةُ فَقَدْ قَالَ أَبُو عَيْبَةَ: تَأْوِيلُ الذُّرِّيَّاتِ عِنْدُنَا إِذَا كَانَتْ بِالْأَنْثَى: الْأَخْفَاءُ وَ النَّسْلُ. وَ أَمَّا الَّذِي فِي الْقُرْآنِ: «وَ الَّذِيْنَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا نُرَّاءُ أَغْنِ»^(۴) قَرَأَهَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ هَذَا الْقَوْلُ: «وَ الْآيَةُ الَّتِي فِي «يَس»: «وَ آيَةُ هُمْ أَنَا

فرمود دیگر رحمت است و آنان نیز چنین هستند و مانند قرآن که براساس کلام پیامبر همنشین آنهاست. فرمود: «إِنِّي مَخْلَقْتُ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -» و خدای تعالی فرموده است: «وَ مَا قُرْآنٌ إِلَّا فَرَزْنَا بِهِ لَكُم بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ رَحْمَتِي وَ خَدَايَ تَعَالَى فَرَمُودَهُ است» و ما قرآن را فرمودیم که در آن شفا و رحمتی برای مؤمنان است و ظالمان را جز زیان نبریزد. و نیز فرموده است: و هنگامی که سوره ای نازل شود. پاره ای از ایشان می گویند این سوره ایمانی کدامیک از شما را افزود؟ اما آنان که مؤمنند ایمانشان افزوده شده و شهادت می دهند، اما کسانی که در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدیشان بیفزاید و در حالت کفر بمانند. اما براساس معنایی که می گوید عثرت گیاهی است مانند مرزنجوش که پراکنده می روید، آری آنان صاحب مشاهد متفرقه و بیوت بعبده و برکاتشان در شرق و غرب عالم پراکنده شده است.

اما درباره ذریه ابوعبیده گوید: تأویل ذریات اگر با «الف» باشد معنایش اعقاب و نسل است. اما آنچه که در قرآن آمده است: «وَ الَّذِيْنَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا نُرَّاءُ أَغْنِ» تنها علی علیه السلام آنرا بدین معنی قرائت کرده.

خَلَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ»^(۱) و ذُرِّيَّتُهُمْ عَزَّ وَجَلَّ: «کَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ قَوْمَ آخَرِينَ»^(۲) فیه لغتان: ذُرِّيَّةٌ وَ ذُرِّيَّتُهُ، مِثْلُ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّتِهِ. وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ بِالضَّمِّ، وَ قَوْلُهَا أَبُو عَمْرٍو، وَ هِيَ قِرَاءَةُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلَّا مَا وَزَعَهُ زَيْدٌ بِنُ ثَابِتٍ أَنَّهُ قَرَأَ: «ذُرِّيَّةٌ مِنْ خَلْسَانِ نُوْحٍ»^(۳) بِالْكَسْرِ. رَفَعَالِ مُجَاهِدٌ فِي قَوْلِهِ: «إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ» إِنَّهُمْ أَوْلَادُ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ مُوسَى وَ مَاثِ أَبَاؤُهُمْ، فَقَالَ الْقَرَّاءُ: إِنَّمَا سَمَّوْا ذُرِّيَّةً لِأَنَّ أَبَاءَهُمْ مِنَ الْقَبِيلَةِ وَ أَشْهَانَهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: وَ ذَلِكَ كَمَا قِيلَ لِأَزْلَاجِ أَهْلِ فَارِسَ الَّذِينَ سَفَطُوا إِلَى الْهِنِّ: الْأَبْنَاءُ، لِأَنَّ أَشْهَانَهُمْ مِنْ غَيْرِ جَنَسٍ أَبَائِهِمْ، قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: يُرِيدُ الْقَرَّاءُ أَنََّّهُمْ يُسَمُّونَ ذُرِّيَّةً، وَهُمْ رِجَالٌ مَذْكُورُونَ بِهَذَا الْخَلْقِ، وَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ كَأَنَّهُمْ النَّشْرُ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْهُ، وَ هُوَ مِنْ «ذُرُوتٍ» أَوْ «ذُرَيْتٍ» وَ لَيْسَ بِهِمْ مَوْرٌ، وَ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: وَ أَصْلُهُ مَهْمُوزٌ وَلَكِنْ الْفَرْقُ

است، ولی آیه ای که در سوره «یس» آمده است: «وَ آيَةُ لَهُمْ إِنَّا خَلَقْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ» و همچنین قول خدای تعالی: «كَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ قَوْمَ آخَرِينَ» دو لغت دارد: ذُرِّيَّةٌ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِثْلُ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّتِهِ وَ قِرَاءَتِ آن در قرآن کریم به هشته وارد شده است چنانکه ابو عمرو و اهل مدینه چنین خوانده اند، اما زید بن ثابت آیه «ذُرِّيَّةٌ مِنْ خَلَلْنَا مَعَ نُوْحٍ» را به کسر قرائت کرده است، و مجاهد در آیه «إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» گفته است: آنها اولاد کافی هستند که موسی برای آنها مبعوث گردید و پدرانشان مرده بودند، فزاه می گوید: آنها را ذریه نامیدند، زیرا پدرانشان فبطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، می گوید: آن مانند این است که اولاد ایرانیانی را که به یمن رفته و با زنان یمنی ازدواج کردند «الابناء» می گویند: زیرا مادرانشان از نژاد پدرانشان نیستند، ابو عبیده گوید: مقصود فزاه این است که آن مؤمنین به موسی را با وجود آنکه رجال مذکوری بودند از این جهت ذریه گفته اند و ذریه مرد به این معنی گویا از این جهت است که از او بیرون پیامده اند و پدرشان از طایفه دیگری است و این معنی از ریشه «ذُرُوتٌ» و یا «ذُرَيْتٌ» است و آن مهموز نیست، ابو عبیده گوید: اصل آن مَهْمُوزٌ است، اما عرب چنانکه روش اوست همزه را ساقط کرده و از «ذُرَّةُ اللَّهِ الْخَلْقُ» است، چنانکه خدای

تَرَكِبَ الْهَمَزَةَ فِيهِ وَ هُوَ فِي عَذَابِهِ مِنْ ذُرَّةِ اللَّهِ الْخَلْقِ كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا بِغَفَّةٍ كَثِيرًا مِنَ الْجِبِّ وَالْإِنْسِ»^(۱). وَ ذَرَأَهُمْ أَيْ أَنْشَأَهُمْ وَ خَلَقَهُمْ. وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «يَذَرُوكُمْ»^(۲) أَيْ يَجْلِقُكُمْ. فَكَانَ قَوْلُهُ الرَّجُلِ هُمْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنِّي وَ مِنْ نَسْلِيهِ وَ مِنْ أُنْسَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صَلْبِهِ.

وَ مَعْنَى السَّلَاطَةِ الصَّفْوَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. يُقَالُ: «سَلَاةٌ وَ سَلِيلٌ». وَ فِي الْحَدِيثِ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ اسْلُبْ عَبْدَ الرَّحْمَنِ مِنْ سَلِيلِ الْهَمَةِ». وَ يُقَالُ: السَّلِيلُ هُوَ صَاحِبِ شَرَابِهِمَا وَ إِنَّمَا ذِيلُ لَهْ: «سَلِيلٌ» لِأَنَّهُ سُلَّ حَتَّى خَلَصَ. وَ هُوَ قَعْبِلٌ بِمَعْنَى الْمَقُولِ. قَالُوا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَاةٍ مِنْ طِينٍ»^(۳). بِغَضَبٍ أَنَّهُ مِنْ صَفْوَةِ طِينِ الْأَرْضِ. وَ السَّلَاةُ النَّسَاجُ. سُلَّ مِنْ أُمِّهِ أَيْ نَتَجَ. وَ قَالَتْ حِذْبُ بَنَاتِ أَنْهَاءٍ وَ كَانَتْ تَحْتَ الْحِجَابِ بْنِ يُوسُفَ التَّمِيمِيِّ:

نَعَالِي فَرَمُود: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِبِّ وَالْإِنْسِ» وَ ذَرَأَهُمْ بِهِ مَعْنَى أَنْسَتْ كَهَ ابْتِشَانِ رَا انْشَاءَ كَرْد وَ آفَرِيدَ، وَ قَوْلِ خُدَايَ تَعَالَى كَهَ فَرَمُود: «يَذَرُوكُمْ» بِهِ اَيْنَ مَعْنَى اَسْتِ كَهَ آنَهَا وَ آفَرِيدَ، بِسَ ذُرَّةً مَرْدِ عِبَارَتِ اَزْ خَلْقِ خُدَايَ تَعَالَى اَسْتِ كَهَ اَزْ اَوْ وَ اَزْ نَسْلُشِ آفَرِيدَه شُدَه وَ كَسَانِ هَسْتَدِ كَهَ خُدَايَ تَعَالَى اَزْ صَلْبِ اَوْ اِيْجَادِ فَرَمُودَه اَسْتِ.

وَ مَعْنَى سَلَاةٍ بَرَكْزِيدَه وَ خَالِصِ اَزْ هَرِ چِيزِي اَسْتِ. مِي گُوبَنْدِ سَلَاةً وَ سَلِيلَه وَ دُو حَدِيثِ اَسْتِ كَهَ پِيَاْمِرِ اَكْرَمِ فَرَمُود: خُدَايَا بِهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ اَزْ سَلِيلِ بَهْسْتِ بِنُوشَانِ. وَ مِي گُوبَنْدِ: سَلِيلِ عِبَارَتِ اَزْ شَرَابِ صَاحِبِ بَهْسْتِ اَسْتِ وَ اَنَرَا سَلِيلِ مِي گُوبَنْدِ زَبْرَا كَشِيدَه شُدَه وَ بِيروُنِ آمَدَه تا خَالِصِ گَرْدِيدَه اَسْتِ وَ اَنْ فَعِيلِ بِهِ مَعْنَى مَفْعُولِ اَسْتِ وَ دَرِ تَفْسِيْرِ اَيْنِ سَخْنِ خُدَايَ تَعَالَى كَهَ «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَاةٍ مِنْ طِينٍ» گَفْتَه اَنْدِ مَعْنَى اَنْ خَالِصِ خَاكِ زَمِيْنِ اَسْتِ. وَ سَلَاةٍ بِهِ نَتَايِجِ هَمِ مِي گُوبَنْدِ وَ سُلَّ مِنْ اُمِّهِ يَعْنِي اَزْ مَادَرَشِ بِيروُنِ كَشِيدَه شُدَه وَ هَنْدِ دَخَرِ اَسْمَاءِ كَهَ زَيْنِ حِجَابِ بِنِ بُوْسُفِ تَقْفِي بُوْدِ گُوبَدِ:

وَحَلَّ جَنْدٌ إِلَّا شَهْرَهُ عَزَبَتْهُ سَلْبَةُ أَقْرَابٍ تَحْلُلُهَا نَعْلٌ^(۱)
 فَإِنْ تَلَجَّتْ شَهْرًا كَرَمًا لَيْسَ لِحَرِيِّ وَإِنْ يَكُ إِفْرَافًا مَا تَقَلَّ الْفَحْلُ
 وَرُوي: «لَمَّا جَنَى الْفَحْلُ»، وَ السَّلْبُ الْمَتَوَجُّعُ، وَ السَّلْبَةُ الْمَتَوَجَّعَةُ كَأَنَّهُ يُرِيدُ التَّنَاجُ
 الْخَالِصَ الصَّافِي.

وَقِيلَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأَيُّمَةِ ابْنِ ابْنِهِمَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ «سَلَالَةُ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّهُمْ الصَّمُوءُ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». وَ هَذَا عَقَبُ الْعَبْرَةِ وَ الدُّوْبَةُ وَ
 السَّلَالَةُ فِي نَفْسِ الْعَرَبِ، وَ نَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ لِلصَّوَابِ فِي جَمْعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِهِ.

هند فرزند اسبانی عربی است و از سلاله اسبانی است که استران بر روی آنها
 رفته اند.

و اگر اسبی گرامی بزاید که سزاوار همین است و اگر فرزندی دو رگه باشد
 پس آن نتیجه عمل فحل است و اسب ماده را نقصبری نیست.
 و در روایتی آمده است که آن نتیجه جنایت فعل است، و سلب به معنی
 متزوج و سلبه به معنی متزوج است و گویا منظور از آن نایب خالص و صافی
 باشد.

و به حسن و حسین و ائمه پس از آنها صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ «سَلَالَةُ -
 رسول الله» می گویند زیرا آنان برگزیدگان خالص و صافی از فرزندان اویند.
 و این معنی عترت و ذریه و سلاله در زبان عرب است. و از خدای تعالی
 توفیق در همه امور صواب را به واسطه رحمتش خواستاریم.

﴿ باب ۲۳ ﴾

« نَصَّ اللهُ تَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْقَائِمِ علیه السلام وَ أَتَتْهُ »

« (الثانی عشر من الأئمة علیهم السلام) »

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زَيْدٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ آدَمَ ابْنِ أَبِي إِبَاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فُضَالَةَ، عَنْ وَهَبِ بْنِ مَثَبٍ - رَفَعَهُ - عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ عُرِجَ بِي إِلَى ذِي جَلٍّ جَلَّ لَهُ أَثْنَانِي النَّدَاءُ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَيْتَكَ رُبَّ الْقَطْعَةِ لَيْتَكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ فَمِنْ الْخُصَمِ الْمَلَأُ أَعْلَى؟ قُلْتُ: إلهي لَا عِلْمَ لِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اخْتَدْتُ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزِيرًا وَ أَخَا وَ وَصِيًّا مِنْ نَعْدَا؟ فَقُلْتُ: إلهي وَ مَنْ أَتَمِّدُ؟ تَحْبِرُ لِي أَنْتَ يَا إلهي. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَدْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قُلْتُ: إلهي ابْنُ عَمِّي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيًّا وَارِثَكَ وَ وَارِثَ الْعِلْمِ مِنْ نَعْدَاكَ. وَ صَاحِبُ لَوَائِكَ لَوْاءِ الْخُلَفَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

ترجمه: باب ۲۳

نص خدای تعالی بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: چون در معراج مرا به نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند ندا آمد: ای محمد! گفتیم: لیتک ای پروردگار عظمت لیتک! و خدای تعالی به من وحی فرمود: ای محمد! ملأ أعلی در چه چیز منازعه می کنند؟ گفتم: پروردگار مرا علمی نیست، فرمود: ای محمد! چرا از آدمیان وزیر و برادر و وصی پس از خودت را بر نگزیدی؟ گفتم: ایلهی چه کسی را انتخاب کنم؟ تو برایم برگزین، خدای تعالی وحی کرد که ای محمد! من از میان آدمیان علی بن ابی طالب را برای انتخاب کردم گفتم: پروردگار! ایا سر عقم را؟ فرمود: ای محمد! علی وارث تو و وارث علم پس از تو و پرچمدار توست و پرچم محمد در روز قیامت به دست اوست و صاحب حوضی نوست و از

و صاحب خزینک. بنی عن و زده علیّه من مؤمنی ائمه. ثم اوحى الله عز وجل ايلي يا محمد ايني قد ائسنت على نفسي قسماً حقاً لا يشرب من ذلك الخمر شبع شبع لك ولا لاهل بيتك و ذريتك الطيبين الطاهرين. حقاً أقول: يا محمد لا دخل جيع ائمتك الجنة الا من ابي من خلقي. فقلت: اهي اهل الواجد بآبي من دخول الجنة؟ فأوحى الله عز وجل ايلي: بلى. فقلت: وكيف بآبي؟ فأوحى الله ايلي: يا محمد اخبرتك من خلقي، و اخبرتك لك وصياً من بعدك. و جعلتلك ملك يتغزل هارون من موسى الا انه لا نبي بعدك. و ائمتك محبة في قلبك و جعلتلك ابا لؤدك. فقلت بعدك على ائمتك كفضلك عليهم في حياتك. فمن جحد حقه فقد جحد خلقك. و من ابي أن يواليه فقد ابي أن يواليك. و من ابي أن يواليك فقد ابي أن يدخل الجنة. فغزرت في عز وجل ساجداً شكراً بما أنعم علي. فإذا نادى ينادي ارفع يا محمد رأسك. و سلني أغريك. فقلت: اهي اجمع ائمتي من بعدي على ولايتي

مؤمنان ائمت نو هر کس بر آن وارد شود به دست او سیراب خواهد شد. سپس خدای تعالی وحی فرمود: ای محمد! من سوگند خورده‌ام سوگندی حق که دشمن تو و دشمن اهل بیت و ذریه طیبین و طاهرین تو از آن حوض ننوشد، نه راستی می‌گویم، ای محمد! همه ائمت تو داخل در بهشت می‌شوند مگر کسانی از خلقم که از آن ایا کنند گفتیم؛ خدای من آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ایا داشته باشد؟ خدای تعالی وحی کرد که آری، گفتیم؛ چگونه ایا می‌کند؟ وحی فرمود: ای محمد! تو را از میان خلقم برگزیدم و وصی پس از تو را انتخاب کردم و او را برای تو مانند هارون برای موسی قرار دادم جز آنکه پس از تو پیامبری نیست و محبت او را در قلب تو افکندم و او را پدر فرزندان قرار دادم، پس بعد از تو حق او بر ائمت تو مانند حق تو بر ایشان در حیات نوست و هر کس حق او را انکار کند حق تو را انکار کرده است. و هر که از ولایت او سرباز زند از ولایت تو سرباز زده است، و هر که از ولایت تو ایا کند از داخل شدن به بهشت ایا کرده است. من به شکرانه نعمتی که اوزانم فرموده بود برای خدای تعالی به سجده افتادم که ناگاه منادی ندا کرد که ای محمد! سر بردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم. گفتیم؛ خدای من! ائمت را پس از من بر ولایت علی بن ابی طالب

عَلَيْ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيُؤَدُّوا جَمِيعاً عَلَيَّ خِزْيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَأَرْخَى اللَّهُ تَعَالَى إِيَّيَ بِأَمْرِهِ
إِلَيَّ قَدْ قَسَمْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ. وَ قَسَمْتُ مَا فِي بَيْتِي. لِأَهْلِكَ بِهِ مِنْ أَشَاءَ وَ
أَعْدِي بِهِ مِنْ أَشَاءَ. وَقَدْ آتَيْتُكَ عِلْمَكَ مِنْ تَغْيِيرِهِ. وَ جَعَلْتُكَ وَزِيرَهُ وَ خَلِيفَتَكَ مِنْ تَغْيِيرِهِ
عَلَى أَهْلِكَ وَ أَهْلِكَ. غَرِيبَةً مَعِيَ لِأَدْخُلَ الْجَنَّةَ عَنْ أَهْلِهِ وَ لِأَدْخُلَ الْجَنَّةَ عَنْ أَهْلِهِ وَ
عَادَاهُ وَ أَكْثَرَ وَ لَا يَتَّعِظُ بِتَذَكُّرِهِ. فَمَنْ أَتَقَضَى أَتَقَضَى. وَ مَنْ أَتَقَضَى أَتَقَضَى. وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ
عَادَاهُ. وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَاهُ. وَ مَنْ أَهْلُهُ فَقَدْ أَهْلُهُ. وَ مَنْ أَهْلُهُ فَقَدْ أَهْلُهُ. وَ قَدْ
جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْقَضِيَّةَ. وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ الْخُرُجَ مِنْ صُلْبِهِ أَخَذَ عَشْرَ مَهْدِيًا كُلُّهُمْ مِنْ
دُرِّكَ مِنَ الْبَيْتِ الْبَيْتِ. وَ أَجَزَ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَحْمِلُ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ. يَمْلَأُ الْأَرْضَ
عَذْلًا كَمَا مَلَأَتْ مِنْهُمْ ظُلُمًا وَ جُورًا. أَلْجَبِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ. وَ أَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ. وَ

گردد آور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند، خدای تعالی
و منی فرمود: ای محمد! من پیش از آنکه بندگانش را بیافرینم در میانشان حکم
کردم و حکم درباره آنها در گذشته است، تا هر که را بخوام بدان هلاک کنم و
هر که را بخوام بدان هدایت نمایم، من پس از تو غلتم را بدو دادم و او را وزیر
و جانشین پس از تو بر اهل و ائمت قرآن دادم، به خاطر قصد خود که هر که او را
دوست بدارد به بهشت در آورم، و مَبِیض و دشمن و منکر و لایب او را پس از تو
به بهشت داخل نمی سازم، پس کسی که بغض او را داشته باشد بغض تو را
داراست و کسی که بغض تو را داشته باشد بغض مرا داراست، و کسی که او را
دشمن یدارد تو را دشمن داشته است و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده
است و کسی که او را دوست بدارد تو را دوست داشته است و کسی که تو را
دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و این قضیلت را برای او قرار دادم و
پر تو نیز عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از ذریه
تو از فرزندان یکریتول خواهد بوده و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن-
مریم پشت سر او نماز می خواند، و زمین را از عدل آکنده سازد همچنانکه از ظلم
و جور پر شده باشد، به واسطه او نجات می دهم و از هلاکت باز می دارم و
هدایت می کنم و از ضلالت جلوگیری می کنم و به واسطه او کوران را بینا و

أُبْرئِي بِهِ مِنَ الْقَمَنِ. وَأَنْشِئْ بِهِ الْمَرِيضَ. فَقُلْتُ: إِلَهِي زَسْبَعِي حَتَّى يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَأَوْخَى
 اللَّهُ جِلِّيَّ وَغَرَّ: يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رَفَعَ الْعِلْمُ، وَظَهَرَ الْجَهْلُ، وَكَثُرَ الْغُرَاءُ، وَفُلَّ الْغَنَلُ، وَ
 كَثُرَ الْقَتْلُ، وَفُلَّ الثَّقَاءُ الْخَاوُونَ، وَكَثُرَ فَقْهَاءُ الضَّلَالَةِ وَالْمَقُونَةُ، وَكَثُرَ الشُّغْرَاءُ، وَ
 اتَّخَذَ أَكْثَرُ قُرُورِهِمْ مَسَاجِدَ، وَحُلَّتِ الْمَصَاحِفُ، وَخُذِلَتِ الْمَسَاجِدُ، وَكَثُرَ الْخَوَرُ وَ
 الْقَسَاءُ، وَظَهَرَ الْمُتَكَبَّرُ وَأَفْرَأَ أَكْثَرُكَ بِهِ وَهَوَاغِي الْمَعْرُوفِ، وَاتَّخَذَ الرِّجَالُ بِالرِّحَالِ، وَ
 النِّسَاءُ بِالنِّسَابِ، وَصَارَتِ الْأَمْوَالُ كَقُرْدٍ، وَأُولِيَاؤُهُمْ فُجَرَاءُ وَأَعْوَالُهُمْ طَلْنَةُ، وَذَوِي
 الرِّأْيِ بِهَيْئِهِمْ فَسَقَتْ، وَعِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةُ حُشُوبٍ: حُشِفَ بِالشَّرْقِ، وَحُشِفَ بِالْمَغْرِبِ، وَ
 حُشِفَ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَخَرَابُ النَّصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتَّبِعُهُ الرُّنُوجُ، وَ
 خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَظُهُورُ الدَّجَالِ بِخُرُوجِ الْاَقْصَرِيِّ مِنْ بَهْشَانٍ، وَ
 ظُهُورُ الشَّقِيَاءِ، فَقُلْتُ: إِلَهِي! وَمَنْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ النَّبِيِّ؟ فَأَوْخَى اللَّهُ إِلَيَّ وَأَخْبَرَنِي
 بِبِلَهِ بَنِي أُمِّيَّةَ وَبَنِي عُثْمَانَ، وَمَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَأَوْصَيْتُ

بهاران را شفا خواهم داد، گفتم: الهی و سیدی! آن چه کس خواهد بود؟ خدای
 تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان
 فراوان شوند و حمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان گردد و فقهای هادی
 اندک و فقهای گمراهی و خائنان و شعراء افزون شوند و امت نو ذبورشان را
 مسجد کنند، قرآنها زیور و مساجد زینت شود و جور و فساد افزون گردد و
 منکر آشکار شده و امتت بدان فرمان دهند و از معروف باز دارند و مردان به
 مردان اکضا کنند و زنان با زنان در آمیزند و امیران کافر شوند و اولیای آنها فاجر
 و بارانشان ظالم و اندیشمندان آنها فاسق گردند در این هنگام سه لحوف واقع
 گردد، حُسوفی در مشرق و حُسوفی در مغرب و حُسوفی در جزیره العرب و بصره
 به دست یکی از ذرئته تو ویران گردد و زنگیان از وی پیروی کنند و یکی از
 فرزندان حسین بن علی قیام کند و دجال از مشرق و از سیستان خروج کند و
 سفیانی ظاهر شود، گفتم: خدای من! پس از من این فتنه ها کی واقع شود؟
 خدای تعالی به من وحی فرمود و مرا از فتنه بنی امیه و فتنه فرزندان عموم و
 آنچه هست و تا روز قیامت خواهد بود آگاه کرد و من نیز آنگاه که به زمین آمدم

بذلك اني عني حين هبطت إلى الأرض وأدبته الرسالة. وفي الحشد على ذلك كما جده
الشيون وكما حبة كل شيء قتل وما هو خالقه إلى يوم القيامة».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ:
حَدَّثَنَا أُمَيْدُ بْنُ مَا بَدَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُسَيْرٍ. عَنْ الْمُفَضَّلِ
ابْنِ عُزْزَةَ. عَنْ الشَّاذِلِيِّ جُفَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ أَبِيهِ عليه السلام. عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أُشْرِي بِهِ إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي
خَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أُلْقِيتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاطْفَرْتُكَ مِنْهَا لِيُجْعَلَ نَبِيًّا.
وَسَلَّمْتُ لَكَ مِنْ أَسْمِي إِسْمَاءً. فَأَنَا الْهَمْدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ. ثُمَّ أُلْقِيتُ الثَّانِيَةَ فَاحْتَرَّتْ مِنْهَا
عَلَيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيًّا وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَيْكَ وَأَبَا ذَرِيَّتِكَ. وَسَلَّمْتُ لَهُ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِي.
فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ. وَخَلَّمْتُ فَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نَوْبِكُمَا. ثُمَّ غَوَّسْتُ
وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ. فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَشَرْتُ خَيْرًا
بِثَقَلِيعٍ وَبَصِيرٍ كَأَنْتُمْ الْبَابِي. ثُمَّ أَنَا بِي جَاجِدًا لَوْ لَا يَهْمُ لَمَا أَتَيْتُكَ جَنِّي وَلَا أَطْلَلْتُكَ

آنها را به پسر عموم و وصی کردم و ادای رسالت نمودم و خدا را بر آن سیاس
می گویم چنانکه پیامبران و هر چه که قبل از من بوده و هر مخلوقی که تا روز
قیامت است او را سیاس می گوید.

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: چون
مرا به آسمانها بردند. خدایم به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظری
افکنندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم و از اسم خود برای تو
اسمی برگرفتم که من محمود و تو محمدی اسیس دوم بار بر زمین نظری افکنندم و از
آن میان علی را برگزیدم و او را وصی و خلیفه تو قرار دادم و همسر دختر و پدر
فرزندانت ساختم و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علی اعلی هستم و او
علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم. سپس ولایت
ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم و کسی که آن را پذیرفت نزد من از مقربین
است. ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود و مانند مشک
کهنه بوسیده گردد و در حالی که منکر ولایت ایشان است به نزد من آید او را در

تَحْتَ عَرْسِي، يَا مُحَمَّدُ حُبُّ مَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: اِرْفَعْ رَأْسَكَ فَوَلَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ «م ح م د» بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحْتَلَّى خِلَافِي وَ يُحَرَّمُ خِرَاسِي، وَ بِهِ الْبَيْتُ مِنْ أَشْدَانِي، وَ هُوَ رَاحَةُ بِلَاؤِي، وَ هُوَ الَّذِي يَنْشِي مَلُوتَ شَيْبَتِكَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ الْحَاجِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ، فَيُخْرِجُ اللَّائِثَ وَ الْفَرُّقَ طَرِيقَيْنِ فَيُخْرِقُهُمَا، فَلْيَنْتَهِ النَّاسُ يَوْعِيْلِي بِهَا أَشَدَّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِي وَ الشَّامِرِي».

۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْرٌ وَاحِدٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْقَزَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَهْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُتَّصِلُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَنِّيَّانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: لَمَّا أُنْزِلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ:

بهست خود جای نمی دهم و تحت سایه عرشم در نیاورم. ای محمد! آیا دوست می داری که ایشان را ببینی؟ گفتم آری ای پروردگار من گفت: سرت را بلند کن سرم را بلند کردم و بناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن را دیدم و قائم در وسط آنان مانند ستاره ای درخشان بود. گفتم: پروردگار! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمه هستند و این قائم کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به توسط او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و او راحت دوستان من است و او کسی است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد، و لایق و عزیز را با طراوت بیرون می آورد و آنها را آتش می زند و فتنه مردم به آن دو در آن روز از فتنه عیجل و سامری سخت تر است.

۳ - جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

«بِأَمْرِهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ قُلْنَا أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ ﷺ: هُمْ خُلَفَاؤِي يَا جَابِرُ، وَائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ إِيَّيْنِ اتَّقِدِي. أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - الْمُغْزَوِيُّ فِي الثَّوَرِ وَالْبَابِرِ - وَتَسْتَدْرِكُهُ بَا جَابِرُ، قَادَا لَغَبْنَةُ فَأَلْفَرْنُهُ مَجِيَّ السَّلَامِ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ نَعْمَنُ وَتَحْتَبِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَتَبَيُّهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ، ذَلِكَ الَّذِي يُنْفِخُ اللَّهُ - تَعَالَى وَكَرَّمَ - عَلِيَّ يَدَيْهِ مُشَارِقَ الْأَرْحِ وَخَفَارِنَهَا، ذَلِكَ الَّذِي يَغِيثُ عَنْ سُبْحَتِهِ وَأُولِيَّائِهِ غَيْبَتُهُ لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَصَحَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِلْإِمَامَةِ، قَالَ جَابِرُ: قُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَنْفَعُ لِسَبْقَتِهِ الْإِتِّعَافُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ ﷺ: إِيَّيَّيْ وَالَّذِي يَغْنَثِي بِالْهُبُورِ إِيَّاهُمْ يَنْتَضِبُونَ بِحُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالنَّفْسِ وَإِنْ تَجَلَّلُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته ایم، پس ایولوا الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به ماهر معروف است و نو ای جابر او را می بینی و آنگاه که او را دبداد کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و پس از او همام و هم کیه من حجة الله در زمینش و بقية الله در بین عبادش، فرزند حسن بن علی ائمة مسلمین خواهند بود، او کسی است که خداى تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب نموده غیبی که بر عقیده به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به حدایی که مرا به نبوت مبعوث فرموده به نور او استخوانه می کنند و به ولایت او در

شعاب، با جابر هذا من مکتوبن بر ائمه و مخزون علیهم، فاکتشفه الا عن ائمه.

قال جابر بن یزید: فدخل جابر بن عبد الله الانصاري على علي بن الحسين عليه السلام فبينما هو يحدثه اذ خرج محمد بن علي الباقر عليه السلام من عنده يسايره وعلى رأسه ذؤابة و هو غلام، فلما بصربه جابر ارتعدت قرآنه و قامت كل شعرة على بذنه و نظر اليه ملتبها ثم قال له: يا غلام اقبل فاقبل، ثم قال له: اذهب فاذبره فقال جابر: شابل رسول الله صلى الله عليه و آله و آله الكعبة، ثم قام فدنا منه، فقال له: ما اسمك يا غلام؟ فقال: محمد، قال: اني من؟ قال: ابن علي بن الحسين، قال: يا بني قد نك نفسي فانت اذا الباقر؟ فقال: نعم، ثم قال صلى الله عليه و آله: فأتبعني ما سمعتك رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال جابر: يا مولاي ان رسول الله صلى الله عليه و آله بشرني بالتمام الى آل الفاطمة و قال لي: اذا لقيته فاقربه مني السلام، ف رسول الله يا مولاي بشرني عليك السلام، فقال أبو جعفر عليه السلام: يا جابر على رسول الله

دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر است، ای جابر! این سر مکتوب خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلس بیوشان.

جابر بن یزید گوید: جابر بن عبد الله انصاری بر امام سجاد علیه السلام وارد شد و هنگامی که با او مشغول گفتگو بود ناگهان حضرت باقر با گیسوان آراسته از نزد نساء آن حضرت بیرون آمد در حالی که سر بچه ای پیش او بوده چون جابر او را شناخت فرزه بر اندامش افتاد و مو بر تنش راست شد و اندکی بدو نگر بست، سپس گفت: ای سر پیش بیا، و او پیش آمد، سپس گفت: برو و او رفت، جابر گفت: به خدای کعبه سوگند که شبائیل رسول الله صلى الله عليه و آله را داراست، سپس برخاست و نزدیک وی رفت و گفت: ای سر! نامت چیست؟ او گفت محمد، پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند علی بن الحسین، گفت: فدايت شوم، پس تو همان باقری؟ گفت: آری، سپس آن حضرت گفت: آنچه را که رسول خدا به تو سپرده است به من برسان، جابر گفت: ای مولای من! رسول خدا صلى الله عليه و آله به من بشارت دادند که زنده می مانم نا شما را ملاقات کنم و به من فرمودند آنگاه که او را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان، پس ای مولای من! رسول خدا به شما

السلام ما فاضت الشارحات والأرضى. و غلبتك يا جابرُ كما بلغت السلام. فكان جابرُ بغد ذللاً يَحْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ يَتَعَلَّمُ مِنْهُ فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَبَبِ وَقَعَالِ لَهُ جَابِرُ. وَ اللَّهُ مَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ أَتَيْتُمُ الْمَدَائِقَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ أَخْلَعْتُمُ النَّاسَ صِعَاراً. وَ أَغْلَعْتُمُ النَّاسَ كِبَالاً. وَ قَالَ: «لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَغْلَعُوا مِنْكُمْ». فَقَالَ: أَبُو حَفْصَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. إِنْ لَأَعْلَمُ مِنْكَ بِمَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ وَ لَقَدْ أُرَيْتُ الْحُكْمَ صَبِيحاً. كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَةِ لَنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.

۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا قُرَاطُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قُرَاطٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْقَنْبَاشِيُّ بْنُ - غُبَابَةَ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ - مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَفْفَةُ السَّلَامُ تَرْ صَالِحُ الْهَرَوِيُّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ. عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ. عَنْ أَبِيهِ حَقِيقٍ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ. عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَحْزَمَ غَلْبَةً مِنِّي. قَالَ:

سلام رسانیدند. امام باقر علیّه السلام فرمود: تا آسمان و زمین بر پاست بر رسول خدا سلام باد و بر نوای جابر که آن سلام را رسانیدی سلام باد! و بعد از آن جابر به نزد او رفت و آمد می کرد و از او می آموخت. یک روز امام باقر از وی چیزی پرسید، حایر گفت: به خدا سوگند که من خود را در نهی رسول الله داخل نمی کنم که او به من خبر داده است که شما انتم هدی از اهل بیت او بعد از او می پاستید در کوچکی حکم ترین مردم و در بزرگی حلیم ترین آنها تید و فرمود: به ایشان چیزی نعلم بدهند که آنها اعلم از شما هستند. امام باقر علیّه السلام فرمود: جدّم رسول خدا راست گفته است و من در آنچه که پرسیدم از تو داناترم. حکمت را در کودکی به ما داده اند و همه آنها از فضل و رحمت خداوند بر ما اهل البیت است.

۴ - امام رضا از یدوان بزرگوارشان از امیرالمؤمنین از رسول اکرم صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ روایت کند که فرمود: خداوند خلقی که بهتر از من باشند و نزد او

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرِيلُ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُرْسَلِينَ . وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ . وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَبِإِلَهِتِهِ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ خَدَمَانَا وَخُدَّامُ نُجَبَاتِنَا . يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ الْقُرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِرِزْقِنَا . يَا عَلِيُّ لَوْلَا غُثْرُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلَا حَوَّاءَ ، وَلَا الْحَشَّةَ وَلَا النَّارَ ، وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ ، وَكَيْفَ لَا تَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَتَذْهَبَانَهُمَا إِلَى الرَّحْبِ وَمَغْرَقُهُمَا عَزَّ وَجَلَّ وَ تَشْبِهُهُ وَتَقْدِيسُهُ وَتَهْلِيلُهُ . لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَتُجْبِيدِهِ ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْفَرُوا أَمْوَرَنَا تَسْبِيحًا بِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ خَلْقَ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنْزَعٌ عَنْ صِفَاتِنَا ، فَتَسْبِيحُ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُنَا وَتَزَاهُنُهُ عَنْ صِفَاتِنَا . فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا بِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ

گرامی تر از من باشد نیاورده است . عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید به پیامبر اکرم گفتیم : ای رسول خدا تو بهتری یا جبرئیل ؟ فرمود : ای عَلِيُّ ! خدای تعالی انبیاء مرسلین را بر ملائکه مرسلین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای عَلِيُّ ! مرتوی از آن تو و آسمان پس از توست و فرشتگان خادمین ما و دوستداران ما هستند . ای عَلِيُّ ! کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که اطراف آتند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می آورند و برای مؤمنان استغفار می کنند . ای عَلِيُّ ! اگر ما نبودیم حدارند آدم و حوا و جنت و نار و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته ایم ، زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی است و او ما را به توحید و غیب خود گویا ساخت ، سپس ملائکه را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود مشاهده نمودند ، امور ما را بزرگ شمردند ، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلق هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است ، بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند ، و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ لَسْنَا بِأَهْلِهِ يَجِبُ لَكَ تَعْبُدُ نَفْعَهُ أَوْ ذَوْنَهُ فَعَالُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَلَمَّا شَاهدُوا كِبَرَ عَمَلِنَا كَثُرْنَا اللَّهُ بِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ لَكَ بِهَالٍ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ الْعَمَلِ. فَلَمَّا شَاهدُوا مَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ الْقُوَّةِ. قُلْنَا : لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ : لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَلَمَّا شَاهدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا : الْحَمْدُ لِلَّهِ بِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ مَا يَجْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى فِي تَعْمُرِهِ عَلَيْنَا مِنْ الْحَمْدِ عَلَى نَفْسِهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَبَيْنَا أَهْتَدُوا إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَعْظِيمِهِ.

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْعَدَنَا حُطْبَةً وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا. وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ غُرُودًا عَلَى عُيُودِهِ وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِيَكُونَنَا فِي حُطْبِهِ لِكَيْفَ لَا نَكُونُ الضَّلَّالِينَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ صَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَهْمُونَ.

الله نیست و بدانند که ما بندگانی هستیم و نه خدایانی که با او و یا در کنار او پرستیده شویم و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند و منزلت او عظیم است و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوتی جز به واسطه خدا نیست و ملائکه گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله، و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه بدانند خداوند به واسطه نعمانی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه گفتند: الحمد لله پس به واسطه ما به معرفت خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تَعْمِيد او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و ما را در حُطْب او نهاد و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما بدو سجده کنند سجدۀ آنها برای خدای تعالی عبودیت و بندگی و برای آدم اکرام و طاعت بود. زیرا ما در حُطْب او بودیم. پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالیکه همه آنها به آدم سجده کردند

وَإِنَّهُ لَمَّا عَرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جِبْرِئِيلُ مِثْلِي مِثْنِي، وَأَقَامَ مِثْنِي مِثْنِي، ثُمَّ قَالَ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ - قَبَارِكُ وَتَعَالَى اِسْمُهُ - فَضَّلَ أَهْلِيَاءَهُ عَلَى مُلَائِكِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً، فَتَقَدَّضْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فَخْرَ، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى حُجُبِ الثُّورِ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفْ عَنِّي، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلٍ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا انْتِهَاءُ حَدِّي الْأَدْنَى وَضَعُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِي فِي هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ اخْتَرَكْتَ أَجْنَحِي لِتَعْدِي خُدُودَ رَبِّ جَلَّ جَلَالُهُ، فَرُخَّ بِي رُخَّةٌ^(۱) فِي الثُّورِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَلَكُوتِهِ، فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَيْتَكَ زَيْنٌ وَتَعَذِّبُكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، فَتَوَدَّعْتُ يَا مُحَمَّدُ أَلَسْتَ عِنْدِي وَأَنَا زَيْنٌ، فَلَا يَأْتِي مَا عِبَدُ^(۲) عَلَيَّ فَتَزْكُلُ، فَإِنَّكَ تُورِي فِي عِبَادِي وَرُسُلِي إِلَى خَلْقِي وَحُجَّتِي فِي بَرِيئِي، لِيَنْ تَعْلَمَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي، وَلِيَأْوَصِيَابَكَ

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند؛ جبرئیل دوتا دوتا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیش بایست؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبران را و علی الخصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است، من پیش ابستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست و چون به حجابهای نور رسیدیم - جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو و از من باز ابستاد، گفتم: ای جبرئیل! آیا در مثل این موضع از من مفارقت می کنی؟ گفت: ای محمد! این نهایت حد من است که خدای تعالی برای من مقرر فرموده است و اگر از آن درگذرم به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرر فرموده است باهاجم خواهد سوخت و در نوری افکنده شدم افکنده شدنی تا بدانجا که خدای تعالی از ملوکاتش اراده فرموده بود رسیدم و ندا رسید: ای محمد! گفتم: لَیْتَكَ وَتَعَذِّبُكَ ای پروردگار من! تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، ندا رسید تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت من در بین مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و

۱ - رُخَّ بِي الرَّخَّةُ: مثل اهل بیت مثل صلیب عروج من، تخلف عباد رجاء به فی النار ای دفع و زامی

أُزِجِبْتُ بِرَأْسِي، وَ لَسِيْعَتِكَ أَوْجِبْتُ نَوَابِي. قُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَانِي؟ قُلُوْدُهُتْ يَا
 مُحَمَّدُ أَوْصِيَاهُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَائِي الْقُرَيْشِ، قَسَطَرْتُ - وَ أَنَا بَيْنَ يَدَي رَبِّي - إِلَى
 سَائِي الْقُرَيْشِ قَرَأْتُ النَّبِيَّ عَشْرَ نَوَابِي، فِي كُلِّ نَوْبٍ سَطَرْتُ أَمْرًا، مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ
 وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَانِي، أُولَئِكَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَ آخَرُهُمْ مَهْدِيُّ أَهْلِي قُلْتُ: رَبِّ أَهْلَ لَا
 أَوْصِيَانِي مِنْ بَنَدِي؟ قُلُوْدِيَّتْ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أُولِيَانِي وَ أَجْبَانِي وَ أَسْغِيَانِي وَ حُجَجِي
 بِعَدْلِكَ عَلَى بَرِّي. وَهُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَنَاءُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بِعَدْلِكَ، وَ عِزِّي وَ جَلَالِي
 لَأُطَهِّرَنَّ بِهِمْ دِيْنِي، وَ لَأُعْلِيَنَّ بِهِمْ كَلْبَتِي، وَ لَأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِأَجْرِهِمْ مِنْ أَغْدَانِي، وَ
 لَأُتْلِكَهُ شِلَابِي الْأَرْضِ وَ مَقَابِرَهَا، وَ لَأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيَّاحَ، وَ لَأَذَلَّنَّ لَهُ الرُّقَابَ
 الصَّعَابَ، وَ لَأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَشْبَابِ، وَ لَأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدِي، وَ لَأَعِزَّنَّهُ بِعَلَائِكِي عَلَى بَغْلَانِ
 دَعْوَتِي وَ يَغْنَمُ الْخَلْقَ عَلَى نَوْحِي، ثُمَّ لَأُؤَيِّسُ مُلْكَكَ وَ لَأُدَاوِلُ الْأَيَّامَ بَيْنَ أُولِيَانِي إِلَى

کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و خواهم را برای شیعیان تو مقرر داشتم،
 گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای
 تو بر ساق عرش نوشته شده است و من - در حالیکه در مقابل پروردگارم بودم -
 به ساق عرش نگرستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطر سبز بود که نام
 هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر
 آنها مهدی ائمه بود. گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا
 آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلایق پس
 از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می باشند، به
 عزت و جلالم سوگند که به واسطه ایشان دینم را پیروز و کلمه ام را بلند می نمایم و
 توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می گردانم و مشرق و مغرب زمین را
 به غلبه او در می آورم و یاد را مسخر او می کنم و گردنکشان سخت را رام او
 می سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می برم و بال لشکریان خود یاریش می کنم و
 با فرشتگانم به او مدد می رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر
 موحدم گرد آورد. سپس مملکتش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای
 خود قرار دهم تا روز قیامت فرا رسد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَنَسَلِهِمْ تَسْلِيمًا.

﴿ باب ۲۴ ﴾

« (ما رَوَى عَنْ النَّبِيِّ ﷺ فِي النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

« (وَأَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَبَلَوِيَّةَ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصُّفِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَّانٍ عَنْ الْمُصْطَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَبِّحِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَعْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَمَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَنْفَعُهُمْ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبِلَادِ »^(۱) وَمَنْ قَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيُدْ أَفْرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَمَنْ أَلْفَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَعْنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَنَسَلِهِمْ تَسْلِيمًا.

باب ۲۴

روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نص بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - عبد الرحمن بن سمره گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسانی که در دین خدا مجادله و ستیز می کنند بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند و کسی که در آیات خدا مجادله کند کافر شده است. خدای تعالی فرمود : « تنها کافران در آیات الهی مجادله می کنند و گردش آنها در شهرها تو را نفریبد »^(۱) و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند بر خدا دوغ بسته است و هر کس بدون داشتن علم و آگاهی فتوا دهد مَلَائِكَةُ آسمانها و زمین او را لعنت می کنند و هر بدعتی گمراهی است و

إِلَى النَّارِ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُرَيْشِي إِلَى اللَّهِ جَاءُوا، فَقَالَ: يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفْتَ الْأَهْوَاءَ وَتَفَرَّقَتْ الْأَرَاءُ فَقُلْتُكَ بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي. وَهُوَ الْفَارُوقُ الَّذِي يُبَيِّرُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، مَنْ سَأَلَهُ أَجَابَهُ. وَمَنْ اسْتَشْرَفَهُ أُرْشِدَهُ. وَمَنْ طَلَبَ الْحَقَّ عِنْدَهُ وَجَدَهُ. وَمَنِ اتَّخَذَ الْهَدْيَ لَذِيهِ صَادَقَهُ. وَمَنْ جَاءَ إِلَيْهِ أَمِنَهُ. وَمَنِ اسْتَسْتَسَكَ بِهِ نَجَاهُ. وَمَنِ اتَّقَدَّ بِه هَدَاهُ. يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنِّي عَلَيَّ سَلَامٌ مِنْكُمْ مِنْ سَلَامِ اللَّهِ وَالْوَلاءِ. وَهَلْكَ مَنْ رَدَّ عَلَيْهِ وَعَادَاهُ. يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنِّي عَلَيَّ سَلَامٌ مِنْ رُوحِهِ مِنْ رُوحِي. وَطِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي. وَهُوَ أَهْلِي وَأَنَا أَهْلُهُ. وَهُوَ رُوحُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. وَإِنْ مِنْهُ إِمَامَتِي وَأُمِّي وَسَيِّدَتِي شَبَابُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ. وَتَسَعُّهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ نَائِبُهُمْ قَائِمُهُ أُمِّي. بَعْلُ الْأَرْضِ قِسْطُهَا وَعَدْلُهَا مِلَّتُهَا عَوْرُهَا وَظُلُمُهَا.

هر ضلالتی به آتش ختم می شود، عبدالرحمن بن سمره گوید: گفتم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بیا. فرمود: ای سمره! هرگاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردد، بر تو باد که همراه علی بن ابی طالب باشی که او امام امت و خلیفه من بر ایشان است و او فاروق است که به واسطه او بین حق و باطل تمیز می دهند. هر کس از او بپرسد پاسخ را دهد و کسی که از او هدایت جوید هدایتش فرماید و کسی که خواستار حق باشد آن را نزد او می یابد و کسی که هدایت را بجوید نزد او پیدان خواهد رسید؛ و هر که بدو پناه برد آیینش سازد و هر کس دامن او گیرد نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند هدایتش کند. ای پسر سمره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد هلاک خواهد شد. ای پسر سمره! علی از من است و روح او از روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سیده بانوان عالم از اولین و آخرین است و دو امام ائمه و دو سید جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از ائمه از فرزندان حسین هستند و همین آنها قائم امت من است که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه بر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُزَوَّكِلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَبْرِانَ النَّخَعِيُّ - رحمته الله - عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ - رحمته الله - عَنْ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمٍ - رحمته الله - عَنْ أَبِي حَزْرَةَ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ جَبْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غُبَابٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلْطَفَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَهُ فَأَخْلَقَ فِيهَا مِنْهَا فَخَفَلَنِي نَبْتًا، ثُمَّ أَلْطَفَ الثَّانِيَةَ فَأَخْلَصَ مِنْهَا عَلْتًا فَجَعَلَهُ إِمَامًا، ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أُنْجِذَهُ أَخًا وَزَلِيًّا وَرَصَبًا وَخَلِيفَةً وَوَزِيرًا، فَعَلِيٌّ مَبِيٌّ وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَهُوَ ذَوْخُ ابْنِي وَابْنُ سِبْطِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنِي وَإِبْنَاهُمَا حُجَجًا عَلَى عِبَادِهِ، وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ آيَةً يُتَوَكَّلُونَ بِأَمْرِهِ، وَتَحْتَظُونَ وَصِيَّتِهِ الثَّابِتُ بِهِمْ فَأَمُّ أَهْلِ بَيْتِي، وَمُهَدِّي أَثَرِي أَصْنَةُ النَّاسِ فِي شَأْنِيهِ وَأَقْوَالِهِ وَأَعْمَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِي طَوِيلُهُ وَخَبَرُهُ مُضِلٌّ، فَيُفْلِحُ الْفَرَّادُ، وَيُظْهَرُ دِينَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ وَيُثَبِّتُ بِمَلَائِكَتِهِ اللَّهِ، لِيَسْلُطَ الْأَرْضَ بِسُلْطَانِهِ وَعَدْلَانِيَا مِلَّتِ جَوْرًا وَظُلْمًا».

۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُزَوَّكِلِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَبْرِانَ النَّخَعِيُّ - رحمته الله - عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ - رحمته الله -

۲ - عبدالله بن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خدای تعالی بر زمین نگاه می افکند و مرا از آن میان برگزید و پیامبر گردانید سپس دوم بار نظری افکند و علی را برگزید و او را امام گردانید، سپس به من فرمان داد که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه خود سازم پس علی از من است و من از علی، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو بی‌ظلم حسن و حسین است بدانید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجتهای بر بندگان قرار داده است و از فرزندان حسین امامانی را قرار داده است که به امر من قیام کنند و وصیت مرا نگهدارند و نه من آنها فایم اهل بیت و مهدی اشم است که در شبایل و احوال و افعال شبیه ترین مردم به من است. او پس از غیبت طولانی و خبری گمراه کننده ظهور کند و دین خدای تعالی را جیره گرداند و به یاری خدا و نصرت ملائکه خدا مؤید باشد، زمین را از عدل و داد آکنده سازد همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۳ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم

[illegible]

اجمعین روایت کند که فرمود: جبرئیل از ربّ العزّاء جلّ جلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ مبعودی جز من نیست و محمّد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و ائمه ای که از فرزندان او هستند حجت‌های منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می‌سازم و به عفو خود او را از آتش نجات می‌بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می‌گردانم و کرامتم را بر او واجب می‌گردانم و نعمت و اجر او تمام ساخته و او را از خاضعان و خالصان خود فرار می‌دهم، اگر مراند آن کند به او لیک می‌گویم و اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم و اگر از من درخواست کند به او می‌بخشم و اگر خاموش باشد به او انتقام می‌کنم و اگر بد کند به او رحمت می‌آورم و اگر از من فرار کند او را می‌خوانم و اگر باز گردد او را می‌پذیرم و اگر در خانه‌ام را بگوید آن را می‌گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد آنگاه گواهی ندهد که محمّد بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد آنگاه گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است یا بدان شهادت دهد آنگاه گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجت‌های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک نموده و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا

حَبِيبَتُهُ. وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمَتُهُ. وَإِنْ نَادَانِي فَمَنْ أَسْتَجِبْ نِدَانَهُ، وَإِنْ دَعَانِي فَمَنْ أَسْتَجِبْ دُعَاةَهُ. وَإِنْ رَجَانِي حَبِيبَتُهُ. وَذَلِكَ جَزَاءُ يَنِّي وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ».

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ سَبَّ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَتَسَدَّرَتْهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا أَذْرَكَتَهُ فَأَقْرَبَتْهُ يَنِّي السَّلَامَ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَائِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرُّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ الثَّقَلَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ التَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنَتُهُ الْقَائِمَةُ بِأَمْرِ مَهْدِيِّ أَهْلِ الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِثْلَتْ جُورًا وَظُلْمًا، خِرَافَةً جَابِرُ الْخُلَفَاءِ وَأَوْصَاءِ وَأَوْلَادِي وَعِزَّتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاجِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِبِسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

کند محبوبش می‌کنم و اگر از من درخواست کند محروم می‌سازم و اگر مراند کند ندایش را نمی‌شنوم و اگر مرا بخواند دعا پس را استجاب نمی‌سازم و اگر به من امید بدهد نا امیدش می‌گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی‌کنم.

آنگاه جابر بن عبد الله انصاری از جابر خاست و گفت: ای رسول خدا! آنکه از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سید جوانان بهشت، سپس سید العابدین در زمانش علی بن الحسین، سپس محمد بن علی الباقر - و نوای جابر او را درک می‌کنی و آن هنگام که او را دیدی سلام مرا بدو برسان - سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکایم، سپس علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی الثقی، سپس علی بن محمد الثقی، سپس حسن بن علی الزکوی، سپس فرزند او قائم به حق مهدی اتم کسی که او زمین را بر از عدل و داد نماید همانگونه که بر از جور و ظلم شده باشد، ای جابر! آنان جانشینان و اوصیاء و اولاد و عترت من هستند، کسی که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است و کسی که ایشان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، به واسطه

السَّما: لَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَهُمْ يَحْتَفِظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَعْبُدَ بِأَهْلِهَا».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ (ع) - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي خَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْغَابِرِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ (ع) - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْأَيُّمَةُ تَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَمْ تَعْدِ عَلَى نَبِيِّ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْغَائِمُ، هُمْ خُلَفَاؤِي وَأَوْصَاؤِي وَأَوْلِيَاؤِي، وَخَلِجُ لِقَةِ عَلِيِّ أَكْبَرٍ تَعْدِي، الْخَبَرُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ، وَالْمَكْبَرُ لَهُمْ كَافِرٌ».

۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ الْبَغْدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْقَبْدِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ (ع) - قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَسْرًا الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) ذَاتَ يَوْمٍ وَيَدُهُ فِي بَدَنِهِ الْحَشَنِ (ع) وَهُوَ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) ذَاتَ يَوْمٍ وَبَدِي فِي يَدِهِ خُكْمًا وَهُوَ يَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ تَعْدِي وَنَسِيْدُهُمْ أَهْلُ هَذَا، وَهُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَشَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ (۱) تَعْدِي وَفَائِي، أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ تَعْدِي وَنَسِيْدُهُمْ

ایشان است که خداوند آسمان و نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به سبب ایشان است که خداوند زمین را حفظ کرده که اهلش را نلرزاند.

۴ - امام صادق از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که هرمود: پس از من دوازده امامند که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است آنان جانشینان و اوصیاء و اولیای من و حجت‌های الهی بر ائمت پس از من می‌باشند کسی که مقرر به ایشان باشد مؤمن است و کسی که منکر ایشان باشد کافر است.

۵ - اصبع بن نباته گوید: روزی علی (ع) دست حسین (ع) را گرفته بود و بر ما وارد شد و می‌گفت: روزی رسول خدا (ص) دست مرا بدینگونه گرفته بود و بر جمعیت ما در آمد و می‌گفت: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این برادر من است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، من

اینها خدا، و هر امام کُل مؤمن، و مولى کُل مؤمن^(۱) بقدر وفای، آلا و الله شیطلم بغدی
 کما ظلمت بقدر رسول الله ﷺ، و خیر الخلق و سیدهم بقدر الحسن ابی آخو الحسن
 المظلوم بقدر آخیه، المقتول فی ارض کربلاء^(۲)، لئلا الله و أشحابه من سادۃ الشهداء یزد
 الیقابۃ، و من بقدر الحسنین یسغه من صلیبه خلقاء الله فی ارضه و حجبته علی عبادم، و
 اقتارۃ علی ذحبه، و آینه المسلمین، و غادۃ المؤمنین، و سادۃ المتقین، نایعهم الثانی
 الذی یبلا الله عزوجل به الارض نوراً بقدر ظلمتها، و عدلاً بقدر جورها، و علماً بقدر
 جهلها، و الذی یقت احی محمداً بالنبوۃ و اختصنی بالإمامۃ لقد نزل بذلک الوحی من
 السماء علی لسان الروح الامین جبرئیل، و لقد سئل رسول الله ﷺ - و انما عیده -
 عن الامۃ یلذه فقال لیسالی: و الشاه و ذاب البروج ان عذهم بقدر البروج، و رب

می گویم: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این فرزندم است و او امام و
 مولای هر مؤمن پس از وفات من است بدانید که به او ستم می شود همچنانکه
 پس از رسول خدا ﷺ به من ستم شد، و پس از فرزندم حسین، بهترین خلائق
 و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می شود،
 بدانید که او و اصحابش از سرور این شهادت در روز قیامت هستند، و پس از
 حسین نه تن از صلب او خلفای خدا در زمین و حجت های او بر پندگانش و امان
 او بر وحیش می باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متقین با
 ایشان است، و همین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطه او زمین را نورانی
 می کند از آن پس که از ظلمت آکنده باشد، و قسم به خدایی که برادرم محمد را به
 نبوت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب وحی آسمانی است که
 بر زبان جبرئیل روح الامین جاری شده است و من نزد رسول خدا ﷺ بودم
 که از آن حضرت از امامان پس از او پرسشی شد و به سؤال کننده فرمودند:
 سوگند به آسمانی که صاحب بروج است عدد ائمه به تعداد بروج است، و قسم به
 پروردگار شبها و روزها و ماهها که عدد ائمه به تعداد ماههاست. سؤال کننده

۱ - فی بعض النسخ دو هر امام کُل مسلم و امیر کُل مؤمن.

۲ - فی بعض النسخ دلی ارض کرب، و بلا، آلا و الله.

الْبَلَاءِ وَالْأَهَامِ وَالشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَةِ الشُّهُورِ. فَقَالَ السَّائِلُ: فَفَنُ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى وَاسِي فَقَالَ: أَوَّلُهُمْ هَذَا وَآخِرُهُمْ الْمَهْدِيُّ، مِنْ وَالْأَهَمِّ فَقَدْ وَالْآخِي، وَمِنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِي، وَمِنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي. وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي. وَمَنْ عَزَّوهُمْ فَقَدْ عَزَّوَنِي. بِهِمْ يَحْتَمِلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دَهْنَةً. وَبِهِمْ يَغْمُرُ بِلَادُهُ. وَبِهِمْ يَرْزُقُ عِبَادُهُ. وَبِهِمْ نَزَلَ الْغَطُّ مِنَ السَّمَاءِ. وَبِهِمْ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ. خُورَامُ أَصْغِيَانِي وَخُلَنَابِي وَآلَةُ الْمُشَلِيبِ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ».

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَهُ - ﷺ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْلِكَ يَدِي، وَبَرَّحِبَّ سَنَبَةِ النَّجَازِ يَتَّقِي لِقَابِي بِغَيْرِ أَبِي طَالِبٍ. وَتِلْعَاةِ عَذْوَةٍ وَثِيْرَالٍ وَلَيْثَةٍ، فَإِنَّهُ وَجِيبِي وَخَلِيقِي عَلَى أَمَتِي فِي خِبَائِي وَبَدْرِي وَفَائِي. وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ وَآمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي».

گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ دستشان را بر سرم نهادند و فرمودند: اولین آنها این است و آخرین ایشان مهدی است هر که آنان را به ولایت برگزیند مرا ولی ساخته است و هر که آنان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که کینه ایشان را داشته باشد کینه مرا به دل گرفته است و هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است. به واسطه ایشان است که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگان را روزی می دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می بارد و برکات زمین را بیرون می آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمه مسلمانان و موالی مؤمنانند.

۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمودند: هر که دوست دارد که به دین من متمسک شود و پس از من در کشتی نجات سوار شود باید که به علی بن ابی طالب اقتدا کند و دشمنش را دشمن بدارد و دوستش را دوست بدارد که او وصی من و جانشین من بر ائمه در حیات و ممات من است، و او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است

فَوَلَّاهُ نَارِي. وَ أَمْرُهُ أَهْرَبِي. وَ نَهْيُهُ نَهْجِي. وَ نَابِعُهُ نَابِعِي. وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي. وَ خَازِنُهُ خَازِنِي. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ فَازَنِي عَلَيًّا بَعْدِي لَمْ يَزَلْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ مَنْ خَالَفَ عَلَيًّا عَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ. وَ جَعَلَ شَأْوَاهُ النَّارَ (وَ بَلَسَ الْمَصْرُ). وَ مَنْ خَذَلَ عَلَيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَبْعُثُ عَلَيْهِ. وَ مَنْ نَصَرَ عَلَيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُلْقَاهُ. وَ لَقِّنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمُسَاءَةِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَا أَهْلِي بَعْدَ أَبِيهِمَا. وَ سَيِّدَا سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَ أَكْثَمُهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ أَبْوْهَا سَيِّدَةِ الْوَصِيَّةِ. وَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أَهْلِي. نَاصِبُهُمُ الْغَايَمُ مِنْ وَلَدِي. طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُكَرِبِينَ يَنْصِلُهُمْ. وَ الْمُضْطَّعِينَ يُلْزِمُهُمْ بَعْدِي. وَ كُنْ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعِزَّتِي. وَ إِلَهِي أَشْنِي. وَ مُتْلِقُكُمْ مِنْ الْجَائِدِينَ لِحُكْمِهِمْ. وَ سَبْعَلَمْ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُتْلَقٍ يَتَقَلَّبُونَ».

۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ. عَنْ أَبِيهِ.

قَوْلُهُ أَوْ قَوْلِي مِنْ وَأَمْرٍ أَوْ أَمْرٍ مِنْ وَنَهْيٍ أَوْ نَهْيٍ مِنْ أَسْتِ، وَ يَهْرُ أَوْ يَهْرُ مِنْ وَ يَأْوِدُ أَوْ يَأْوِرُ مِنْ وَ فَرُوْكَزَارُ أَوْ فَرُوْكَزَارُ مِنْ أَسْتِ. كَسِبِسَ فَرَمُودَ: هَرَكَةُ پَسِ اَزْ مِنْ بَا عَلِيٍّ مِفَارَقَتِ كَنْدِ مَرَا نَخَوَاهِدِ دِيدَ وَ مِنْ لِيَزْ رُوزِ قَبَاسَتِ أَوْ رَا نَخَوَاهِمِ دِيدَ، وَ هَرَكَةُ بَا عَلِيٍّ مَخَالَفَتِ كَنْدِ خَدَاوَنْدِ بَهْشَتِ رَا بَرِ أَوْ حَرَامِ كَرْدِ وَ جَايْگَاهِ أَوْ رَا آتَشِ فَرَارِ دَادِ اَسْتِ وَ آنْ بَدِ جَايْگَاهِي اَسْتِ. وَ كَسِي كَهْ عَلِيٍّ رَا فَرُوْكَزَارِدِ خَدَاوَنْدِ أَوْ رَا دَرِ رُوْزِي كَهْ بَرُوِي دَرِ آبِدِ فَرُوْ خَوَاهِدِ كُذَاشَتِ. وَ هَرَكَةُ عَلِيٍّ رَا نَصْرَتِ كَنْدِ خَدَاوَنْدِ أَوْ رَا دَرِ رُوْزِ قَبَاسَتِ نَصْرَتِ نَمَايَدِ وَ حُجَّتَشِ رَا هَنْكَامِ بَارْخَوَاسْتِ تَلْفِزِي وَ يِ فَرَمَايَدِ، سِپِسِ فَرَمُودَ: حَسَنَ وَ حُسَيْنَ دُوْ اِمَامِ اَقَمْتِ مِي پَسِ اَزِ پِدَرَشَانِ وَ سَيِّدِ جَوَانَانِ اَهْلِ بَهْشَتِ هَسْتَنْدِ وَ مَادِرَشَانِ سِرُورِ زَنَانِ عَالَمِ وَ پِدَرَشَانِ سِرُورِ اَوْصِيَاءِ هَسْتَنْدِ، وَ اَزِ فَرُوزَنْدَانِ حُسَيْنِ تَهْ تَنْ اِمَامَنْدِ كَهْ نَهْمِيْنِ اَنَهَا قَائِمِ اَزِ فَرُوزَنْدَانِ مِنْ اَسْتِ طَاعَتِ اَنَانِ طَاعَتِ مِنْ وَ مَعْصِيَتِ اَيْشَانِ مَعْصِيَتِ مِنْ اَسْتِ. اَزِ مُنْكَرِيْنِ فَضْلِ وَ ضَايِعِ كَنْتَدِگَانِ حَرَمْتِ أَوْ بَهْ خَدَا شِكَايَتِ مِي كَنْمِ وَ خَدَاوَنْدِ بَهْتَرِيْنِ وَلِيٍّ وَ نَاصِرِ بَرَايِ عَرْمِ وَ اَمَّةِ اَتَمِّ مِي بَاشَدِ وَ بَهْتَرِيْنِ مُنْتَقَمِ اَزِ مُنْكَرِيْنِ اَيْشَانِ اَسْتِ وَ سَبْعَلَمْ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُتْلَقٍ يَتَقَلَّبُونَ.

۷ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَغْبُوتٍ. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ حَالِدٍ. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَبَدٌ مِّنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَا خَلْقٌ مِّنْ جِبْرِتَيْلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَخَلْقَةُ الْعُزْبِ وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَانْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُؤْتَلَعِينَ. وَأَنَا صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ وَالْحَوْضِ الشَّرِيفِ. وَأَنَا وَعَلِيٌّ أَتَوَاهُ الْأَمْشَةُ. مَن عَزَّوْنَا فَقَدْ عَزَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. وَمَن أَلْكَوْنَا فَقَدْ أَلْكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. وَمَن عَلِيٌّ سَبَطًا أَشْبَى. وَ سَبَدًا شَبَّابَ أَهْلِ الْحَقِّ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. وَمَن وَلَدَ الْحُسَيْنَ بِشَعَةِ أَبْنَيْهِ. طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي. وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي. نَابِغُهُمْ قَاتِبُهُمْ وَ مَهْدُهُمْ».

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ - قَالَ: أَخْبَرَنَا ^(۱) مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُدْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَسَّافٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ^(۲) السَّامِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ: يَا عَلِيُّ لَا تُحِبَّكَ إِلَّا مَن طَابَتْ وَلادته. وَلَا يُفِضْكَ إِلَّا مَن حَسُنَتْ وَلادته. وَلَا يُؤَابِكَ إِلَّا مَن مَن. وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَاذِبٌ. فَعَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ -

روایت کند که فرمود: من سبد مخلوقات خدای تعالی هستم. و من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه ملائکه مقربین و انبیاء و رسولان الهی برترم و من صاحب شفاعت و حوض شریفم و من و علی دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را بشناسد خدای تعالی را شناخته است و کسی که ما را انکار کند خدای تعالی را انکار کرده است و دو سبط این امت و سبد جوانان بهشت یعنی حسن و حسین از فرزندان علی است. و از فرزندان حسین که امام خواهد بود که طاعت ایشان طاعت من و معصیت آنها معصیت من است. همین آنان قائم و مهدی ایشان است.

۸ - علی بن حسن سنان گوید: از امام حسن عسکری رَضِيَ شَهِدَم که می فرمود: پدرم از آباء بزرگوارشان از رسول خدا روایت کند که به علی بن - ابی طالب فرمودند: ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و بغض تو را در دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد. و ولایت

شعوره فقال: يا رسول الله قد عرفنا علامة خبيث الولادة و الكافر في حياتك بغض علي و عداوته، فما علامة خبيث الولادة و الكافر بعدك إذا أظهر الإسلام بلسانه و أخفى مكنون سريره؟ فقال ﷺ: يا ابن شعور علي بن أبي طالب إمامكم بقدي و خليفتي عليكم، فإذا مضى فابني الحسن إمامكم بعده و خليفتي عليكم، فإذا مضى فابني الحسين إمامكم بعده و خليفتي عليكم، ثم تسعة من أولاد الحسين واحد بعد واحد أبنتكم و خلفائي عليكم، تأييدهم فإني أمشي بملأ الأرض بشعاً و عدلاً ثلث جوراً و ظلماً، لا يحبهم إلا من طابث و لا دئنه و لا يبيعهم إلا من خبت و لا دئنه، و لا يرهم إلا مؤمن، و لا يعاديهم إلا كافر، من أنكر واحد منهم فقد أنكرني، و من أنكرني فقد أنكر الله عز وجل، و من جحد واحد منهم فقد جحدني، و من جحدني فقد جحد الله عز وجل.

تو را نپذیرد مگر مؤمن، و با تو دشمنی نکند مگر کافر، عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! در زمان حیات تو علامت ناپاکی ولادت و کافر را به واسطه داشتن بغض علی و دشمنی اش با او شناخیم، علامت کسی که ولادتش ناپاک است و کافر پس از شما چیست؟ آنگاه که به زبان اظهار اسلام کرده و مکنون باطن خود را مخفی نمی دارد، فرمود: ای ابن مسعود! علی بن - ابی طالب پس از من امام شما و جانشین من بر شماست و آنگاه که او درگذرد فرزندان حسن امام شما پس از او و جانشین من بر شماست، و چون درگذرد فرزندان حسین امام شما پس از اوست و جانشین من بر شماست، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ائمه شما و خلفای شما بر شما هستند و همین آنها قائم امت من است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از جور و ظلم شده باشد، ایشان را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و کینه آنها را به دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و با ایشان موالات نکند مگر مؤمن و معادات نکند مگر کافر، کسی که یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و کسی که مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر کس از روی عناد با یکی از ایشان مخالفت ورزد با من مخالفت کرده است و کسی که با من مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت ورزیده است، زیرا طاعت ایشان

لأن طاعتهم طاعتي، و طاعني طاعة الله، و تعصيتهم تعصيتي، و تعصيتي تعصية الله عز وجل، يا ابن مسعود إنك أن تعبد في نفسك خرجاً بما ألقى فتكفر، فوعدت ربّي ما أنا متبكلت ولا ناطق عن الحق في عليّ و الأئمة من ولبه، ثم قال عليه السلام - و هو رافع يذنيه إلى السماء - اللهم وال من والي خلفائي و أئمة أمتي بقدي، و عاد من عاداهم، و انصر من نصرهم، و اخذل من خذلهم، و لا تحل الأرض من فاني منهم يحنينك ظاهراً، أو خائفاً متغوراً، ثلاثاً يهلك دينك و حجتك [و برهانك] و بيباتك، ثم قال عليه السلام يا ابن مسعود قد جئتكم في مقام هذا ما إن فازتكمو هلكتم، و إن تمسكتم به تهوتم، و السلام على من اتبع الهدى.

۹ - حدّثنا أبي - عليه السلام - قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا عمرو بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن عثمان، عن أبيان بن ثعلب، عن سليم بن قيس الهلالي، عن سلمان الفارسي - عليه السلام - قال: دخلت على النبي ﷺ فإذا الحسين بن عليّ عليّ نعليه، و هو يعلل عينيّه و يلثم فاه و يقول: أنت سيّد ابن سبط، أنت إمام ابن

طاعت من و طاعت من طاعت خدایت و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خدای تعالی است. ای ابن مسعود! مبادا که در نفس تو در آنچه می گویم خرجی داشته باشد که کافر خواهی شد، به عزّت پروردگارم سوگند که من درباره علی و امامان از فرزندان او سختی به گزاف و از روی هوای نفس نمی گویم. سپس در حالی که دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده بود فرمود: خدایا خلفا و ائمه یس از من را دوست بدار و دشمنان ایشان را دشمن بدار و یارانشان را نصرت فرما و خاذلان آنان را خوار بدار و زمین را از قائمی از ایشان که حجت توست خالی مگذار که یا آشکار است و یا پنهان و مسطور تا دین و حجت و برهان و بیات تو باطل نشود، سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مقام برای شما اموری را گرد آوردم که اگر از آنها مفارقت کنی هلاک خواهید شد و اگر بدان متمسک شوید نجات یابید، و السلام علی من اتبع الهدی.

۹ - سلمان فارسی گوید: ی پیامبر اکرم ﷺ وارد شدم و حسین بن علی بر دامنش بود و او دو چشمش را می پوشید و دهانش را می میکید و می فرمود: تو

امام، (اَخُو امام) اُخُو نَفْسِي، اَنْتَ حُجَّةُ اللهِ تَرُ حُجَّتِهِ وَ اَنْوَ حُجُجٍ بِسَعْفِهِ بِنِ صَلْبِكَ،
نَايَعْتُهُمْ فَاَيْمَتُهُمْ .

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّلَيْبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

ابْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ

أَبَانِ بْنِ أَبِي عَثِيْبٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْهَلْبِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَبِيْسِ الْهَلَلِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ

سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَقُولُ: كُنْتُ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرْضَاهُ الْغِي

فَبَعْضُ نِسَاءِهَا فَخَلَّتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِأَبِيهَا مِنَ الصَّغَبِ نَكَتُ حَتَّى جَزَتْ ذَمْرُهَا

عَلَى حَدَثِهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يَكْبِكِ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكْثَرُ

عَلَى نَفْسِي وَوُلْدِي الصَّيْغَةَ بَعْدَكَ، فَأَعَزَّ وَزَعَتْ غِيَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْجَوْدِ، ثُمَّ قَالَ:

يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِي اخْتَارَ اللَّهُ غُرُجَلًا لَنَا الْأَخْبَرَاءَ عَلَى الدُّنْيَا وَأَنَّهُ حَكَمَ الْغَنَاءَ

عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ يُبَارِكُ وَتَعَالَى أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخَذَنِي مِنْ خَلْفِي

فَجَعَلَنِي نَبِيًّا ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَانِيَةً فَأَخَذَنِي مِنْهَا رَوْحِي وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ

سروری و بسر سرور! تو امامی و مرید امام! نو برادر امامی و پدر امامان! تو
حجة اللهی و فرزند حجة الله! تو پدر حجت های اله گانه ای که از صلب نوست و
نهمین آنها فاطمه ایشان است.

۱۰ - سلمان فارسی گوید: من هنگام بیماری فوت رسول خدا ﷺ در مقابل

آن حضرت نشسته بودم که فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وارد شد و چون ضعف پدر را دید

گریست و اشک بر گونه هایش جاری شد. رسول خدا ﷺ فرمود: ای فاطمه!

برای چه گریه می کنی؟ گفت: ای رسول خدا بر خود و فرزندانم نگرانم که پس از

تو نپای تویم، آنگاه دو چشم رسول خدا ﷺ غرق اشک شد. سپس فرمود:

ای فاطمه! آیا نمی دانی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما

بر دنیا برگزیده است و اینکه او نبستی را برای همه خلقت حتم کرده است. و

اینکه خدای تعالی بر زمین نظری افکند و مرا از میان خلقت برگزید و مرا پیامبر

ساخت. سپس دوباره بر زمین نظری افکند و از میان آنها شوهر نو را برگزید و

به من وحی کرد که تو را به تزویج او در آورم و او را ولی و وزیر خود ساخته و

أَرْوَجُكَ إِثْنًا وَتَحْذَرُ وَلَنَا وَوَزِيرًا وَأَنْ لَّيَقْلَعَنَّ خَلْقِي فِي أُمِّي. فَأَبْرَأَكَ خَيْرَ أَتْبَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ. وَبَغْلِكَ خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ. وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَتَخَوَّى مِنْ أَهْلِي. ثُمَّ أُلْفِعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً نَائِلَةً فَاتَّخَذَ وَوَلَدَ لَكَ: فَاتَّبَعَ سَيِّدَةً نِسَاءً أَهْلُ الْجَنَّةِ. وَنِسَاءَهُ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَأَتْبَاءُ بَغْلِكَ أَوْصِيَاءِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كُلُّهُمْ هَادُونَ مُهْتَدُونَ. وَ أَوَّلُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدِي أَخِي عَلِيٌّ، ثُمَّ حَسَنٌ، ثُمَّ حُسَيْنٌ، ثُمَّ بَشَقَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فِي دَرْجَتِي. وَلَيْسَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ أَلْزَمُ إِلَى اللَّهِ مِنْ دَرْجَتِي وَدَرْجَةِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ^(۱). أَمَّا تَغْلِبُكَ بِأَبْنَتِي أَنْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ إِثْنًا أَنْ زَوْجَكَ خَيْرُ أُمِّي. وَخَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي. أَفَدَّهُمْ بِلِسَا، وَ أَغْلَبَهُمْ جَلْمًا. وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا. فَاسْتَبْجَرَتْ فَاطِمَةُ^(۲) وَ قَرَحَتْ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ إِنْ يَتَغْلِبُكَ شَيْءٌ، إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ وَرُسُولِهِ قَبْلَ كُلِّ أَخِي، فَلَمْ يَنْسِفْهُ إِلَى ذَلِكَ أَحَدٌ مِنْ أُمِّي. وَ عَلِمْتُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّتِي وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمِّي

خليفة خود در اتمم فرار دهم. پس پدر تو بهترین ائمه خدا و رسولان اوست و همر تو بهترین اوصیاء است و تو از میان اهل من اول کسی هستی که به من ملحق می شوی، سپس سوم بار بر زمین نظری افکند و نو و دو فرزندت را برگزید و نو سرور زنان بهشتی و دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان بهشتی و فرزندان شوهر تو تا روز قیامت اوصیای من هستند و همه آنها هادی و مهدی هستند و اولین وصی پس از من برادر علی است و بعد از او حسن و سپس حسین، آنگاه نه تن از فرزندان حسین در درجه من هستند، و در هشت درجه ای نزدیکتر به خدا از درجه من و جدّم ابراهیم نیست. ای دختر جان! آیا می دانی که این از کرامت خدا بر نوست که شوهرت بهترین ائمه و اهل بیت من افدّم مسلمانان و حلیم ترین و دانشمندترین ایشان است. به دنبال این سخنان، فاطمه^(۳) ساد شد و به واسطه سخنان رسول خدا ﷺ خرسند گردید. سپس فرمود: ای دختر جان! برای شوهر تو منافی است: ایمان او به خدا و رسولش مقدم بر ایمان دیگران است و هیچ کس از اتمم در این مناقبت بر او پیشی ندارد. و دیگر علم او به کتاب خدای تعالی و سنّت است، و در میان ائمه هیچکس غیر او

يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِي غَيْرَ عَلِيٍّ، وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَّمَنِي عِلْمًا لَا يُعْلَمُهُ غَيْرِي وَ عَلَّمَ
مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عِلْمًا، فَكُلُّهَا عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ قَالُوا أَغْلَمُهُ وَ أَغْلَمَنِي اللَّهُ أَنْ أَغْلَمُهُ
إِبْنَاهُ فَلَقْنَاهُ. فَلَمَّسَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي جَمِيعَ عِلْمِي وَ فَهَمِي وَ جَعَلَنِي غَيْرَهُ، وَ إِنَّكَ بِابْنَتِهِ
رَؤُوفٌ. وَ ابْنَاهُ يَسْطَايَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ هُمَا يَسْطَا أَشْي. وَ أَمْرُهُ بِالْمَكْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنْ
الْمُنْكَرِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ آتَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ. بِابْنَتِهِ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَغْلَمَانَا اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ يَسْتَبْصِلُ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قَبْلَكُمْ. وَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْآخِرِينَ
غَيْرَنَا، لِبُيِّنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ. وَ هُوَ أَتَوَلَّيْتُ. وَ وَصِيَّائِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ. وَ هُوَ يَهْدِيكَ.
وَ شَهِدْنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرَةُ بَنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ أَبِيكَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ
سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ قَبِلُوا مَعَهُ؟ قَالَ: لَا بَلَى سَيِّدُ شُهَدَائِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَا خَلَا
الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ. وَ جَعَفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ دَوْلَانَا خَيْرُ الْعُلَمَاءِ فِي الْجَمْعِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَ
إِبْنَانِي حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ يَسْطَا أَشْي وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَمْعِ. وَ مِنَّا - وَ الَّذِي نَلْسِي بِبَيْتِهِ -

نیست که همه علوم را بداند و خدای تعالی علمی به من آموخته که به دیگری
تعلیم نداده است و به ملائکه و رسولان علمی آموخته که من آن را می دانم و
خدایوند فرمان داده است که آن را به علی بیاموزم و من چنین کرده ام و در میان
اُمّت هیچکس نیست که جمیع علم و فهم و حکمت را بداند جز علی، و نوای دختر
جان امیر اوی و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط منند و آن دو، دو سبط
اُمّت می باشند. و دیگر امر به معروف و نهی از منکر اوست و خدای تعالی به او
حکمت و فصل الخطاب ارزانی فرموده است. ای دختر جان! ما اهل بیت هستیم
که خدای تعالی به ما شش خصلت عطا فرموده است که به هیچکس از اولین و
آخرین ارزانی نفرموده است: پیامبر ما سرور انبیا و مرسلین است و او پدر
توست، وصی ما سرور اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما سرور شهداست
و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر توست، فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا!
آیا او سید شهادی است که همراه او کشته شدند؟ فرمود: خیر، بلکه او سرور
شهدان اولین و آخرین به غیر از انبیا و اوصیاست، و جعفر بن ابی طالب که
دارای دو پال است و در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند و دو فرزند نو حسن

مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي بَعَلَا الْأَرْضَ فَسَطًا وَعَدَلَانَا مِلَّةُ جُورًا وَظُلْمًا.

قَالَتْ: وَ أَيْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ سَجَّوَهُمْ أَفْضَلُ؟ قَالَ: عَلِيٌّ بَعْدِي الْأَفْضَلُ أُمِّي. وَ حَمْرَةُ وَ جَعْفَرُ الْأَفْضَلُ أَهْلِي بَيْتِي بَعْدَ عَلِيٍّ. وَ بَعْدَكَ وَ بَعْدَ ابْنِي وَ سِبْطِي حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ. وَ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا. وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - مِنْهُمْ الْمَهْدِي. إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهَا. وَ إِلَى بَغْلَهَا وَ إِلَى ابْنَتِهَا فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ أَتَشْهَدُ أَنَّ عَلِيٍّ سَلَّمَ لِي سَالِكَهُمْ. وَ خَرَبَ بَنِي حَارِثِيهِمْ. أَمَا بَاتَهُمْ مَعِي فِي الْجُمُعَةِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: يَا أَحَبِّي أَأَنْتَ سَتَلِكُنِي بَعْدِي وَ سَتَلِكُنِي مِنْ قُرَيْشٍ يَدُودُ مِنْ نَظَائِرِهِمْ عَلَيْكَ وَ ظُلُومِهِمْ لَكَ. فَإِنْ وَجَدْتِ عَلَيْهِمْ أَغْوَانًا فَجَاهِدِيهِمْ وَ قَاتِلِي مَنْ خَالَكَ فَإِنَّكَ بِئْسَ وَاقِفٌ. وَ إِنْ لَمْ تَجِدِي أَغْوَانًا فَاصْبِرِي. وَ كُنِّي يَدَكَ وَ لَا تَلْقِي بِهَا إِلَى الْهَيْلِكَةِ. فَإِنَّكَ مَعِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَكَ بِهَارُونَ أَسْوَأُ حَسَنَةً إِذَا اسْتَضَفْتَهُ فَرَفَضَهُ وَ كَادَرَا يَتَكَلَّمَا.

و حسین که دو سبط امت و سرور جوانان اهل بهشت و قسم به خدای که جامه در دست اوست مهدی این امت از ماست. کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

فاطمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: از اینان که تمام پروردگار کد استان افضل است؟ فرمود: علی پس از من افضل امت می باشد و پس از علی و نو و دو فرزند و سبطم حسن و حسین و اوصای از اولاد این فرزندانم - و به حسین اشاره کرده و فرمودند مهدی از آنهاست - افضل اهل بیت حمزه و جعفر هستند. ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیا برای ما اختیار کرده است. سپس رسول خدا ﷺ بر فاطمه و شوهر و فرزندان نگر بستند و فرمودند: ای سلیمان! خدا را گواه می گیرم که من با کسی که با اینان در آستی باشد آستی و با کسی که با آنان در جنگ باشد در جنگم. آنان در بهشت هم درجه مند. سپس به علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رو کرده و فرمودند: برادر من! تو بعد از من مهابی و از قریش سختی خواهی دید. آنها علیه تو متحد شده و بر تو ستم روا می دارند. اگر یارانی بافتی با آنها جهاد کن و به همراهی موافقان با مخالفان خود کارزار کن. و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست نگهدار و خود را به هلاکت مینداز که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است و

قَاصِرٍ لِّظَلَمٍ قَرِيبٍ إِنَّكَ وَ نَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ . فَإِنَّكَ يَتَزَوَّجُ هَارُونَ وَ مِنْ تَبِعِهِ وَ هُمْ يَتَزَوَّجُ الْعِجْلِي وَ مِنْ تَبِعِهِ .

با علی! این الله تبارک و تعالی قد قضی الفُرْقَة و الاختلاف علی هذیه الأُمّه و لَوْ شَاءَ الله لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمّه وَ لَا يَتَبَايَعُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا يَخْتَصِمُ الْمُتَعَصِّلُونَ لِذِي الْقَضِي فَضْلَهُ . وَ لَوْ شَاءَ لَعَجَّلَ النَّفْسَ . وَ كَانَ مِنْهُ التَّغْيِيرُ حَتَّى يَكْذِبَ الظَّالِمُ وَ يَفْلَحَ الْحَقُّ أَتَيْنَ مَصْرَهُ . وَلَكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَةَ دَارَ الْقَرَارِ لِيَتَجَرَّيَ الَّذِينَ أَسْأَلُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى . فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى نِعَمَاتِهِ وَ صَبْرًا عَلَى بَلَاتِهِ .

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَخْبَرَنَا ثَابِتٌ الدَّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ النَّضْلِ الثُّمَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى . عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ . عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ . عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ . عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ . عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

برای تو در هارون اُسوة نیکویی است . زهرا قومی او را ضعیف شمردند و نزدیک بود که او را بکشند . پس بر رسم قریش و همدستی آنها علیه خودت صبر پیشه ساز که تو به منزله هارون و بیروان اوبی و آنها به منزله گوساله و بیروان آئند .

ای علی! خدای تعالی به کُرفت و اختلاف در این امت حکم کرده است و اگر می خواست همه را هدایت می کرد تا به غایتی که حتی دو نفر از این امت مختلف نشوند و در هیچ امر او مُنازعه نکنند و مفضول مُسکِر فصلی فاضل نشود و اگر می خواست در فرستادن عذاب تمحیل می فرمود و وصح را تغییر می داد تا ظالم نکذیب شود و معلوم گردد که گردش حتی به کجاست ولیکن خداوند دنیا را شرای اعمال قرار داده است و آخرت را دارالقرار تا آنانکه بد کردند کفر کار خود ببینند و آنانکه نیکی کردند یاداش خوب ببابند . سپس علی علیه السلام فرمود : الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى نِعَمَاتِهِ وَ صَبْرًا عَلَى بَلَاتِهِ .

۱۱ - علی بن عاصم گوید : امام جواد از آباء بزرگوارشان از امام

ذَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَسْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السُّنُوبِ وَالْأَرْضِ. فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَكَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنُ السُّنُوبِ وَالْأَرْضِ أَخْذًا غَيْرَ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبِي وَالَّذِي بَغْتَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيًّا فِي الشَّيْءِ أَكْبَرُ مِنِّي فِي الْأَرْضِ. فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنِّي فِي الْغَزَيَيْنِ: مَبْصَاحُ هَادٍ وَ شَفِيعَةُ نَجَافٍ وَ إِمَامُ عِرٍّ وَ فَخْرٍ. وَ عَلِمَ وَ دَخَرَ [قَلِمَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ؟] وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نَظْفَةً طَيِّبَةً شَبَازَكَةً وَ زَكِيَّةً. خُلِقَتْ مِن قَبْلِ أَنْ يَكُونَ تَخْلُوقٌ فِي الْأَرْحَامِ أَوْ تَجْرِي مَاءٌ فِي الْأَصْلَابِ أَوْ يَكُونَ قَبْلُ وَ تَهَازُ وَ لَقَدْ لَقِنَا دَعَاوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِمْ تَخْلُوقُ إِلَّا عَشْرَةً اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَفَعَهُ. وَ كَانَ شَفِيعَةً فِي أَجْرَتِهِ. وَ لَوَجَّ اللَّهُ عَنْهُ تَحْرِيَةً وَ قَضَى بِهَا دَيْنَهُ. وَ يَنْشُرُ أَمْرَهُ. وَ أَرْضَحَ سَبِيلَهُ. وَ قَوَّاهُ عَلَى عَذْرِهِ. وَ لَمْ يَنْهَكْ سَتْرَهُ. فَقَالَ أَبِي: وَ مَا هَذِهِ الدَّعَاوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تَقُولُ إِذَا قَرَأْتَ مِن صَلَاتِكَ وَ أَثْتَ قَاعِدُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّبَابِكَ وَ مَعَايِدِ عَزْمِكَ وَ سُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ (أَنْ تَسْتَجِيبَ

حسن علی علیه السلام روایت کند که فرمود: یا رسول خدا ﷺ، بر تو ای اباعبدالله ای زینت آسمانها و زمین! ای رسول خدا چگونه غیر شما می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای ابی! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوت فرمود حسین بن علی در آسمان بزرگتر است تا در زمین زیرا که بر عین عرش نوسته است؛ چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای عزت و فخر و علم و دُخَر، و چرا چنین نباشد؟ و خدای تعالی در صُلب او نظفه ای پاکیزه و مبارکه و زکیه ترکیب کرده است. پیش از آنکه مخلوق در ارحام یا نظفه ای در اصلا بآسب و روزی باشد و به او دعاها می تلقین شده است که هیچ مخلوق آن دعاها را نخواند مگر آنکه خدای تعالی او را با وی محصور کند و در آخرت شفیع او گردد و گرفتاری او را برطرف و هر ضعیف را بدان ادا کند و کارش را آسان سازد و راهش را روشن نماید، و او را بر دشمنش نیرومند گرداند و آبرویش را نبرد. ابی گوید: یا رسول الله! این دعاها چیست؟ فرمود: هنگامی که از غار فارغ شدی در حالی که نشسته ای می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّبَابِكَ وَ مَعَايِدِ عَزْمِكَ وَ سُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ

لی اَلْقَدْ رَهَقَنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرٌ. فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. وَأَنْ تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْرًا» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْهِّلُ لَمَرْكَكَ. وَيَسْرِّحُ لَكَ حَذْرَكَ. وَيُلَقِّدُكَ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ. قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعِزِّدِ النَّظْفَةَ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: مِثْلُ هَذِهِ النَّظْفَةِ كَمِثْلِ الْقَمَرِ وَهِيَ نَظْفَةٌ تَبِينُ وَبَيَانٌ. يَكُونُ مِنْ أَتْبَعِهِ رَشِيدًا وَمَنْ ضَلَّ عَنْهُ غَوِيًّا. قَالَ: فَمَا اسْمُهُ وَمَا دَعَاؤُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ عَلِيٌّ وَدَعَاؤُهُ «يَا دَائِمُ يَا دَيُّومُ. يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ. يَا كَاشِفُ الْغَمِّ وَيَا قَارِحَ الْهَمِّ. وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ. وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ». مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَقَّقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَكَرَى قَائِدُهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلْفٍ أَوْ وَصِي؟ قَالَ: نَعَمْ لَهُ مَوَارِيثُ - السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. قَالَ: فَمَا مَعْنَى مَوَارِيثِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ. وَ الْحُكْمُ بِالذِّهَانِ. وَ تَأْوِيلُ الْأَخْلَامِ ^(۱) وَ بَيَانُ مَا يَكُونُ. قَالَ: فَمَا

تَسَبَّبَ لِي لَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْرًا» که خدای تعالی کاردت را تسهیل می کند و به تو شرح صدر عطا می کند و شهادت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را هنگام مرگ تلقین تو خواهد کرد. ابی به رسول خدا ﷺ گفت: این نظفه ای که در صلب حبیب حسین است چیست؟ فرمود: مثل آن نظفه مثل ماه است و آن نظفه تبیین و بیان است. هر که از او پیروی کند هدایت یافته است و هر که او را نشناسد گمراه است. گفت نامش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی است و دعایش این است: «يَا دَائِمُ يَا دَيُّومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفُ الْغَمِّ وَيَا قَارِحَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ» کسی که این دعا را بخواند خدای تعالی او را یا علی بن الحسین محشور فرماید و به بهشت رهبریش کند.

أَبِي گوید: ای رسول خدا! آیا او وصی یا خلیفه ای دارد؟ فرمود: آری. برای او مواریت آسمانها و زمین است. گوید: ای رسول خدا! معنی مواریت آسمانها و زمین چیست؟ فرمود: قضاء به حق و حکم یا دیانت و تعبیر خواب و

اِسْمُهُ قَالَ: اِسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَابْنُ الْمَلَائِكَةِ لَنْتَسْتَأْنِسَ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ. وَتَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَأَغْنِزْ لِي وَلِإِنِّي تَبَعِي مِنْ إِخْوَانِي وَتَسْبَعِي وَطَبِيبٌ مَا فِي صَلَاسِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». فَزَكَّابُ اللَّهِ فِي صَلَاسِهِ نَظْفَةُ مَبَارَكَةُ طَبِيبَةُ زَكِيَّةُ. فَأَغْنِزْ لِي جِبْرِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَلِبَ هَذِهِ النُّظْفَةَ وَسَيَّأَهَا عِنْدَهُ جَعْفَرًا. وَجَعَلَهُ هَادِيًا مُهْدِيًا وَرَاضِيًا مُرَضِيًا. يَدْعُو زَكِيَّةً قَبُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا ذِيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِصِغْتِي مِنَ النَّارِ قَاءً. وَهَمَّ عِنْدَكَ رِضَاءٌ. فَأَغْنِزْ دُيُوتَهُمْ. وَبَشِّرْ أُمُورَهُمْ. وَاقْضِ دُيُوتَهُمْ. وَاشْتَرِ عَوْرَاتِهِمْ. وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي يَبْتَغُونَ. يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضُّمَمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ فَرَجًا». وَفِي دُعَا هَذَا الدُّعَاءِ خَفَرَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ أَلَيْسَ التَّوَجُّعُ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ.

يَا أَبِي! وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى زَكَّابُ عَلَى هَذِهِ النُّظْفَةِ نَظْفَةُ مَبَارَكَةُ طَبِيبَةُ. أَتَزَلَّ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَسَيَّأَهَا عِنْدَهُ مُوسَى وَجَعَلَهُ إِمَامًا. قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ

بیان جبرهای که خواهد بود. گفت: اسم او چیست؟ فرمود: نامش محمد است و ملائکه آسمان با او الفت دارند و در دعایش می گوید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَأَغْنِزْ لِي وَلِإِنِّي تَبَعِي مِنْ إِخْوَانِي وَتَسْبَعِي وَطَبِيبٌ مَا فِي صَلَاسِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». و خداوند در صلای او نظفه مبارکه پاکیزه زکيه ای قرار داد و جبرئیل مرا خبر داد که خدای تعالی این نظفه را پاکیزه ساخته و آن را جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضیه قرار داده است. او پروردگارش را می خواند و در دعایش می گوید: «يَا ذِيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِصِغْتِي مِنَ النَّارِ قَاءً. وَهَمَّ عِنْدَكَ رِضَاءٌ. فَأَغْنِزْ دُيُوتَهُمْ. وَبَشِّرْ أُمُورَهُمْ. وَاقْضِ دُيُوتَهُمْ. وَاشْتَرِ عَوْرَاتِهِمْ. وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي يَبْتَغُونَ. يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضُّمَمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ فَرَجًا». و کسی که این دعا را بخواند خداوند او را سپید روی با جعفر بن محمد محشور ساخته و در بهشت خود جای دهد.

ای آبی! خدای تعالی با این نظفه. نظفه مبارکه پاکیزه ای را ترکیب فرمود و رحمتش را بر آن فرو فرستاد و آن را موسی نامید و امام گردانید. آبی گوید: ای رسول خدا! آبا همه آنان یکدیگر را وصف کرده و تناسل کرده و از

يَتَوَاضَعُونَ وَ يَتَشَاكِرُونَ وَ يَتَوَارَتُونَ وَ يَصِفُ بَطْنُهُمْ بِلُغَا؟ قَالَ: رَضَعْتُهُمْ لِي
جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ، فَقَالَ: قَهْلَ لِمُوسَى مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا يَسُوئِي
دَعَاءُ آبَائِهِ؟ قَالَ نَعَمْ يَقُولُ فِي دَعَائِهِ: «يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، وَ يَا فَالِقَ
الْحَبِّ [وَ الثَّوِي]، وَ يَا بَارِيَّ النَّسَمِ وَ نَحْيِي الْمَوْتِ وَ نَحْيِي الْأَحْيَاءِ، وَ يَا دَائِمَ الثَّبَاتِ، وَ
مُخْرِجَ الثَّيَابِ، أَفْعَلْ لِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»، مِنْ دَعَائِهِ هَذَا الدُّعَاءُ قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَوَائِجَهُ وَ
خَشَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً
مَرْضِيَّةً، وَ سَمَّاهَا عِلْدَةً عَلِيًّا، وَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي خَلْقِهِ رَهْبَانِي عَلَيْهِ وَ حَكِيمٌ، وَ حَقَّقَهُ
حُجَّةً لِيَسْبِغَتْ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَهُ دَعَاءُ يَدْعُو بِهِ: «اللَّهُمَّ أَغْثِنِي الْهُدَى وَ تَكْنِي
عَلَيْهِ، وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مِنْ لَأْخَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَأَحْزَنَ وَ لَأَجْزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ الثَّوْنِ
وَ أَهْلُ الْمُقَرَّزَةِ»، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مَبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً وَ
سَمَّاهَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، فَهُوَ شَفِيعُ شِعْبَتِهِ وَ ذَكَّرْتُ عِلْمَ جَدِّهِ، لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ

يكدیگر آرت می برند و بعضی اوصاف بعضی دیگر را بیان می کنند؟ فرمود:
جبرئیل آنها را برای من از جانب رب العالمین وصف کرده است، گوید: آیا برای
موسی غیر از دعای پدرانش دُعائی هست؟ فرمود: آری، او در دعایش
می گوید: «یا خالق الخلق، و یا باسط الرزق، و یا فالق الحب [و الثوی]، و یا
باری النسَم و نحیی الموت و نحیی الأَحیاء، و یا دائم الثبات، و مُخرِج الثیاب، أَفْعَلْ
لی ما أَنْتَ أَهْلُهُ» کسی که این دعا را بخواند خداوند حوائجش را بر آورد و روز
قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند، و خداوند در صلب او نطفه پاکیزه
زکّیه مرضیه ای را ترکیب فرمود و آن را علی نامید و خدای تعالی علم و حکمت
او را پسندیده است و او را حجتی برای شیعیانش قرار داده است و در روز
قیامت یدو احتجاج کند و او را دعائی است که آن را می خواند: «اللَّهُمَّ أَغْثِنِي
الْهُدَى وَ تَكْنِي عَلَيْهِ، وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مِنْ لَأْخَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَأَحْزَنَ وَ لَأَجْزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ الثَّوْنِ
وَ أَهْلُ الْمُقَرَّزَةِ»، و خدای تعالی در صلب او نطفه مبارکه
پاکیزه زکّیه مرضیه ای قرار داد و آن را محمد بن علی نامید و او شفیع شیعیانش و
وارث علم جدش می باشد او را علامتی روشن و حجتی ظاهر است، هنگامی که

إِذَا وَلَدَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَظِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُغْنِي الْخُلُوفِينَ وَ تَكْفِي أَنْتَ. حَلَلْتَ عَصَاكَ. وَ فِي الْمُفْجَرَةِ رِضَاكَ» - مِنْ دُعَائِهِذَا الدُّعَاءُ كَانَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ إِنْ اللَّهُ نَبَاكَ وَ تَعَالَى وَ كُتِبَ فِي صُلْبِهِ نُطْقُهُ لَا بَاعِثُهُ وَ لَا طَائِفُهُ، بِأَوْ مُبَارَكُهُ طَلِبَةُ طَاهِرَةٍ سَاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا، فَالْتَبَسَهَا الشَّكِيَّةَ وَ الْوَقَارَ. وَ أَرَادَهَا الْعُلُومَ وَ الْأَسْرَارَ وَ كُلَّ شَيْءٍ مَسْكُونٍ. مِنْ لَفِيهِ وَ فِي حُذْرِهِ شَيْءٌ أَلْبَاهُ بِهِ وَ حُذْرُهُ مِنْ عَدُوِّهِ. وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بَرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا زَيَّاتِ اكْفَيْنِي شَرَّ الشُّرُوبِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ. وَ أَسْأَلُكَ الثَّجَاءَ يَوْمَ تَنْفُخُ فِي الصُّورِ». مِنْ دُعَائِهِذَا الدُّعَاءُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَةً وَ فَايِدَةً إِلَى الْجَنَّةِ. وَ إِنْ اللَّهُ نَبَاكَ وَ تَعَالَى وَ كُتِبَ فِي صُلْبِهِ نُطْقُهُ وَ سَاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ. وَ خَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ وَ عَزَا لَأُمَّتِهِ. وَ هَادِيًا لِبَصِيغِهِ. وَ شَفِيعًا لِمَنْ عِنْدَ رَبِّهِمْ. وَ لِنُفْسِهِ عَلَى مَنْ خَالَفَهُ. وَ حُجَّةً بَيْنَ الْوَالِدِ. وَ نَزَاهَاتٍ بَيْنَ الْمُتَعَدِّ إِمَامًا. يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا

منوَلد شود می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و در دعایش می گوید: «یا مَنْ لَا شَظِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُغْنِي الْخُلُوفِينَ وَ تَكْفِي أَنْتَ. حَلَلْتَ عَصَاكَ. وَ فِي الْمُفْجَرَةِ رِضَاكَ» کسی که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیعی باشد. و خدای تعالی در صلب او نطقه ای را ترکیب فرمود نه باغی و نه طاعی، بلکه نیک و مبارک و طیب و طاهر است و آن را علی نامید و لباس شکنه و وقار بر او پوشانید و در او علوم و اسرار و هر چه که مکتوم بود به ودیعه نهاد، هر که او را ملاقات کند و در دلتش چیزی باشد او را از آن آگاه کند و از دشمنش بر حذر دارد و در دعایش می گوید: «یا نُورُ يَا بَرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا زَيَّاتِ اكْفَيْنِي شَرَّ الشُّرُوبِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ. وَ أَسْأَلُكَ الثَّجَاءَ يَوْمَ تَنْفُخُ فِي الصُّورِ» کسی که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او خواهد بود و او را به بهت رهبری کند. و خدای تعالی در صلب او نطقه ای ترکیب کرد و آن را حسن بن علی نامید و او را نور بلاد و خلیفه زمین و عزت امت و هادی و شفیع شیعیان و عذابی برای مخالفان و حاجتی برای دوستان و برهانی برای مأمومانش قرار داد و در دعایش می گوید: «يَا نُورُ يَا بَرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا زَيَّاتِ اكْفَيْنِي شَرَّ الشُّرُوبِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ. وَ أَسْأَلُكَ الثَّجَاءَ يَوْمَ تَنْفُخُ فِي الصُّورِ»

عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ. يَا غَزِيْرًا عَرَبِيًّا بِعِزِّكَ. وَ اَيُّدِي بِتَضَرُّكِكَ. وَ اَبْعَدَ عَنِّي هَزَاتِ السَّاطِطِيْنَ. وَ اَدْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ اَمْنِغْ عَنِّي بِمُجْلِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ. يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» من دعا بهذا الدعاء خسترة الله عزوجل مغف و نجات من النار و نوا و جنت عليم. و اين الله عزوجل زكب في صلب الحسن نطفه مباركه و كنيه طيبه طاهره مطهره. برضی بها كل مؤمن من أخذ الله عزوجل ميثاقه في الولایه. و تكلم بها كل جاجيد. فلهو امام تقي باقر مريض هادي مهدي. اول العدل و آخره^(۱). بضد الله عزوجل و بضد الله في قوله. بخرج من ثمانه حین نظهو الدلائل و الغلامات و له بالطائفان كنوز لا تحب و لا فضة الا خيول مطهره. و رجال مستومه. بجمع الله عزوجل له من افاض البلاد على عدد اهل بدر ثلاثه و ثلاثه عشر رجلا. معه صحبه محتومه بها عدد اصحابه باصحابهم و انسایهم و بلندیهم و ضایعهم و كلامهم و كناههم. كزارون. مجدون في طاعته.

اَيُّدِي بِتَضَرُّكِكَ وَ اَبْعَدَ عَنِّي هَزَاتِ السَّاطِطِيْنَ وَ اَدْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ اَمْنِغْ عَنِّي بِمُجْلِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» هر كه اين دعا را بخواند خداوند او را باحسن ين على محشور فرماید و از آتش نجات دهد گرچه مستحق آن باشد. و خدای تعالی در صلب حسن نطفه مبارک و پاکیزه و زکيه و طاهره و مطهره ای ترکیب فرمود که هر مؤمنی که خداوند پیمان ولایت از او گرفته است از آن حصنود است و هر مشکری بدان کافر است. و او امامی است نق و نق و نیکوکار و مرضی و هادی و مهدی و او اول و آخر عدالت است. خدای تعالی را نصديق کند و خداوند نیز سخن او را تأیید فرماید. آنگاه که دلائل و نشانه هایش آشکار شود از زمین تمامه ظهور کند و برای او در طائفان گنجهای است نه از طلا و نقره بلکه از اسبانی تنومند و نیکو و مردانی شناخته شده و نامدار. خدای تعالی برای او از اقصی نقاط بلاد سیصد و سیزده تن به عدد اصحاب بدر گرد آورد و به همراه او صحبه محتومه ای است که در آن شماره اصحابش به نام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کتبه آنان ثبت است. در

قَالَ لَهُ أَبِي: وَ مَا دَلِيلُهُ وَ عَلَامَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَمْ عَلَمٌ إِذَا حَانَ وَ قُتْ خُرُوجِهِ النَّشْرَ ذَلِكَ الْعَلَمُ مِنْ نَفْسِهِ. وَ أَلْفَقَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَنَادَاهُ الْعَلَمُ أَخْرِجْ يَا أَبِي. فَاقْتُلْ أَغْدَاءَ اللَّهِ. وَ لَهُ رَايَتَانِ^۱ وَ عَلَاسَتَانِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُقَدَّمٌ، فَإِذَا حَانَ وَ قُتْ خُرُوجِهِ اقْتُلْ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غَيْبِهِ. وَ أَلْفَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ أَخْرِجْ يَا أَبِي. اللَّهُ فَلَا يَجِبُ لَكَ أَنْ تَتَّكِدَ عَنْ أَغْدَاءِ اللَّهِ. فَيَخْرُجُ وَ يَقْتُلُ أَغْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى تَقْبَلَهُمْ. وَ يُدْمِمْ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَجْعَلَكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ. يَخْرُجُ وَ جَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ بَسَامِهِ. وَ شُعْبُ وَ صَالِحٌ عَلَى مُقَدَّمِيهِ. فَسَوْفَ تَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَقْوَصُ أُشْرَى إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ بَغْدَ جَبِينٍ. يَا أَيُّهَا طُوبَى لِمَنْ لَفِيهِ. وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ. وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ. بِشَجِيمِ اللَّهِ مِنْ الْهَلَكَةِ بِالْإِقْرَارِ بِهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِجَمِيعِ الْأُمَّةِ. يَنْتَحِلُ لَهَا الْجَنَّةَ، مِثْلَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمِثْلِهِ.

جنگها حمله ور و در پیروی از وی کوشانید.

آبی گوید: ای رسول خدا دلائل و نشانه هایش چیست؟ فرمود: او را علم می است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولی خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز. و او را دو رایت و علامت و نیز شمشیری در غلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولی خدا! به در آی که دیگر روان نیست از دشمنان خدا دست بداری و او نیز خروج می کند و دشمنان خدا را هر جا که بیند نابود می سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می سازد. او خروج می کند در حالیکه جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شعب و صالح جلودار اویند. و به زودی آنچه را که می گویم به یاد خواهید آورد و امرم را به خدای تعالی و اوست که اگر چه پس از حینی باشد. ای آقای! خوشا به حال کسی که معتقد بدو باشد. خداوند به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید. مثل آنان در زمین مثل مشک است که بوی خوشش پراکنده می شود و هرگز منقیر نمی گردد و مثل

الْمَسْكِ بِشَطْعٍ رَجْعَةً فَلَا يَنْعَبُ أَبَدًا، وَتَمَلُّهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُتَعَبِ الَّذِي لَا يَنْقُطُ نُورُهُ أَبَدًا، قَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ حَالُ^(۱) هَؤُلَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عَنِ اللَّهِ غُزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَاثْنَيْ عَشْرَةَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَى خَاتَمِهِ، وَصِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَلَوْنَهُ - عنه - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْغَابِغِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنِ الْقُضَلِيِّ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي حَزْرَةَ الثَّوَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَنْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَابِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَأَجْلَسَنِي عَلَى قُعْبَةٍ، وَاجْلَسَ أَخِي الْحُسَيْنَ عَلَى قُعْبَةٍ أُخْرَى، ثُمَّ قُلْنَا وَ قَالَ: يَا بَنِي أَنَا مِنْ إِمَامَتَيْنِ صَالِحَتَيْنِ^(۲) اخْتَارَ كَمَا اللَّهُ يَشَاءُ، وَمِنْ أَلْبَسَا وَأَتَشَكَّا، وَاخْتَارَ مِنْ صَلَاحِكَ يَا حُسَيْنُ بَشْعَةً أَنْبِيَاءٍ تَابِعْتُهُمْ فَأَتَمُّهُمْ وَكُلُّهُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمُرُورَةِ عِندَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءٌ.

۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَوْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عنه - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى الْقَطَّارُ

ایشان مانند مثل ماه متبر است که نورش هرگز خاموش نمی شود. ابی گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمه را بیان فرموده است؛ فرمود: خدای تعالی دوازده مهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مهر او و صفتش در صحیفه اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

۱۲ - از حسین بن علی علیه السلام روایت است که فرمود: من و برادرم بر خدام رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم و آن حضرت مرا بر یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرش نشانید، سپس ما را بوسید و گفت: یدرم به قربان شما دو امام ستایسته باد! خدای تعالی شما را از وجود من و پدرتان اختیار کرد و ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام برگزید که همین آنها قائم ایشان است و همه آنها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرند.

۱۳ - جابر بن عبدالله انصاری گوید: بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدیم و در

۱ - فی بعض النسخ «سبطین» مکان «صالحین»

۲ - فی بعض النسخ «کف» جاء به بیان هؤلاء الانبیا

وَعَبْدَانِهِ ثُمَّ جَعَفَرُ الْحُسَيْنِيِّ. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ. عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ. عَنْ أَبِي الْجَارُودِ. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) وَبَنَاتِهَا لَوْحٍ فِيهِ أَشْهَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا. فَقَدَدْتُ اثْنِي عَشَرَ آخِرَهُمْ الْقَائِمَ، ثَلَاثَةَ مِائَةٍ مُحَمَّدٌ وَارْتَفَعَتْ مِنْهُمْ عَلَى. صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَتَعْبَنَ.»

۱۲ - حَدَّثَنَا حُرَيْرُ بْنُ مَحْمُودٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْعَاصِمُ بْنُ - مُحَمَّدٍ مَنِ حَمْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ آبَائِهِ (ع) «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «أَبْشِرُوا ثُمَّ أَتَشِيرُوا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ كَعْبَلٍ غَيْبٌ لَا يُدْرِي لَوْلَهُ حَبْرٌ أَوْ أَجْرَةٌ. إِنَّمَا مِثْلُ أَمْرِ كَعْبَلٍ حَدِيثُهُ أَطْعَمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًا. ثُمَّ أَطْعَمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًا. لَعَلَّ أَجْرَهَا قَوْجًا أَنْ يَكُونَ أَغْرَضَهَا بَحْرًا. وَاعْتَمَدَهَا طَوْلًا وَفَوْجًا» أَخْبَرَهَا حُفَى. وَكَتَبَتْ يُبَلِّغُكَ أَنَّهَا أُولَاهَا. وَأَنَا عَشْرٌ مِنْ بَغْدَى مِنَ السُّعْدَاءِ وَأُولَى الْأَلْبَابِ. وَالْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا؟ وَلَكِنْ يَبْلُغُكَ بِئْنَ ذَلِكَ^(۱) تَلْعَجُ الْهَرَجَ لَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ».

مقابل او لوحی بود که اسماء اوصیای از فرزندان آن بود، آنها را بر شمرده دوازده تن بودند و آخرین آنها قائم بود، سه تن از آنان محمد و چهارمین از ایشان علی نام داشتند. صلوات خداوند بر همگی آنان باد.

۱۴ - حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از آبای بزرگوارش از رسول خدا روایت کند که سه بار فرمودند: مژده باد بر شما امثال ائمه مانند باران است که معلوم نیست اول آن هجر است یا آخر آن. و مثل ائمه مانند مثل باغی است که سالی گروهی از آن طعام بگیرند و سالی دیگر گروهی دیگر، شاید آخر آن گروهی باشد که از دریا عریض تر و طول و فرع آن عمیق تر و بر باران باشد و چگونه اتنی هلاک شود که من اول ایشان باشم و پس از من اوصیای دوازده گانه من که از سعداء و اولی الالباب هستند و عسی بن مریم آخرینشان باشد، لکن در این میان گروهی خود روی هلاک شدند که از من نیستند و من نیز از آنها نمی باشم.

لَخَذْتُوَنِي أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَافِعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَغِيٍّ بْنِ خَلْبٍ بْنِ يَزِيدَ الْمُؤَدِّيَّ بِالرُّمِّيِّ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةِ الثَّمَانِينَ وَثَلَاثِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَطَّابِيُّ - فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ - الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقِ ابْنِ رَافِعٍ قَالَ: حَدَّثَنِي بَحْسَى بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ الشَّافِعِيِّ عَنْ مَشْرُوفٍ قَالَ: نَهَانَا عَنْهُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْمُ مَنْ عَصَا جُنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ نَفِي شَابٍ. هَلْ عَهْدٌ إِلَيْكُمْ بِهِ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَتَحْدُثُ الشَّرَّ وَإِنْ هَذَا لَشَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ. نَعَمْ عَهْدٌ إِلَيْنَا نَبِيًّا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ نَعْدَةً أَمَّا عَشْرٌ خَلِيفَةً يَهْدِيهِمْ لِقَابِ بْنِ إِسْرَائِيلَ».

۱۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقَادِرِ ابْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَسْعُودُ بْنُ أَبِي الْأَسَدِ عَنْ شَرْفٍ عَنْ الشَّافِعِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي خَلْفَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِي فَقَالَ: أَلَيْكُمْ عَبْدُ اللَّهِ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ. قَالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ بِهِ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنْ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ أَمَّا عَشْرٌ عِدَّةً لِقَابِ بْنِ إِسْرَائِيلَ».

اسامه بن زید نیز این حدیث را شنیدم و آنها هم گفتند که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند.

۱۶- مشروح گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر او عرضه می‌داشتیم که جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش نکرده است که چند خلیفه پس از او خواهد بود؟ او گفت: تو نوجوانی و پیش از تو کسی این سؤال را از من نکرده است، آری پیامبر ما به ما سفارش کرده است که بعد از او دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود.

۱۷- فیس بن عبید گوید: ما در حلقه‌ای که عبدالله بن مسعود نیز در آن بود نشسته بودیم و یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله است؟ عبدالله بن مسعود گفت: من عبدالله هستم، گفت: آیا پیامبر شما نگفته است که خلفای پس از

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَثَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَحْشِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ النَّضْلِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ: وَ ابْنُ وَزَّاقٍ الشَّعْبِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَسْعُودُ بْنُ أَبِي الْأَشْوَدِ. عَنْ مُطَرِّفٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ. قَالَ عَثَابُ: وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْطَاطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُرْسَى قَالَ: حَدَّثَنَا حَرِيرٌ. عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ. قَالَ عَثَابُ: وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ. عَنْ الشَّعْبِيِّ كُلُّهُمْ قَالُوا: عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ عَنْ عُبَيْدٍ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَثَابُ - وَ هَذَا حَدِيثٌ مُطَرِّفٌ - قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ. وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَبَاءُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: فَبِكُمْ عَبْدُ اللَّهِ [بْنُ مَسْعُودٍ] قَالَ: نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ لِمَا حَاجْتُمْ؟ قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخْبِرْكُمْ نَبِيَّكُمْ كَمْ يَكُونُ فِيكُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتُنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ. نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ أَبُو عَزُوزَةَ فِي حَدِيثِهِ: «نَعَمْ عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». قَالَ حَرِيرٌ: عَنْ أَشْعَثَ. عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ. عَنْ النَّبِيِّ قَالَ: «الْخُلَفَاءُ بِعَدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

۱۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَمَزِ الْقَطَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ

او چند نفرند؟ گفت: آری، دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

۱۸ - أبو القاسم عثاب بن عثاب به طرق عدیده از قیس بن عبید و وایت کند که ما در مسجد نشسته بودیم و عبدالله بن مسعود نیز با ما بود. آنگاه یک اعرابی آمد و گفت: آیا عبدالله بن مسعود در میان شماست؟ او گفت: آری من عبدالله هستم نو چه می خواهی؟ گفت: ای عبدالله آیا پیامبر شما از تعداد خلفا به شما خبر داده است؟ او گفت: سؤالی پرسیدی که از زمانی که به عراق آمده ام کسی آن را نپرسیده است. آری، دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل. ابو عزوزه در حدیثش گوید که گفت: آری به عدد نقباء بنی اسرائیل. حریر از اشعث از ابن مسعود از پیامبر روایت کند که فرمود: خلفاء پس از من دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل است.

۱۹ - جابر بن سمره گوید: همراه پیامبر بودم شنیدم می فرمود: پس از من

النَّبَاؤُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ - تَقَى الْمُنْدَفِيَّ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ، وَ عَنَيْدِ الْمَلِكِيِّ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ أَخْبَرْتُ صَوْنَهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّلَافُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِسْحَاقَ السُّكْرِيُّ الْمُؤَزَّجِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَمَارٍ النَّبَسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَانُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَفْرُو، عَنِ السُّغْفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: جِئْتُ مَعَ أَبِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ - تَقَى أَمِيرًا - ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْنِهِ قَلَمًا أَوْ بِمَا يَقُولُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا هَٰذَا؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الدَّبَنُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَنْكَبُ بْنُ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدِيُّ جُشَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دُكْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ جَبْرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: بَلَى هَٰذَا الْأَمْرُ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَّحَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ، فَقُلْتُ لِأَبِي: وَكَانَ أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي - مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ

دوازده امیر خواهد بود، آنگاه صوتش را غنی کرده به پدرم گفتم: رسول خدا چه چیز را غنی کرد؟ گفتم: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۰ - جابر بن سمرة گوید: به همراه پدرم به مسجد آمدیم و پیامبر ﷺ خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، سپس صدایش را آهسته کرد و من ندانستم که چه می گوید، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفتم: فرمود: همه آنان از قریش هستند.

۲۱ - جابر بن سمرة گوید: نزد پیامبر بودیم و فرمود: ولایت این امت را دوازده نفر عهده دار خواهند بود، مردم فریاد کشیدند و من نشنیدم چه فرمود، به پدرم که نزد یک تر از من به رسول خدا بود گفتم: رسول خدا چه فرمود؟ گفتم:

من مَرْنِسَ، وَكَلَّمَهُمْ لَا يُرَى مَثَلُهُ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الطَّرِيقَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ مِنْ طَرِيقِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ الْاَثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامَةُ.

۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الطَّبَّاطَبَايَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَنَسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي شُعْبَةُ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَكُونُ بَغْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قَالَ مَكْحُولٌ: نَعَمْ. وَ دَخَلَ لَقِطَةُ الْخُرَى.

۲۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقُضْرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بِشْرُ بْنُ مُوسَى بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّلَيْدِ خَلْفُ ابْنِ الزُّلَيْدِ الْبَصْرِيُّ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ جِهَانَ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: يَقُومُ مِنْ بَغْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ نَكَلَمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ، فَعَالُوا، قَالَ: كَلَّمَهُمْ مِنْ مَرْنِسَ.

۲۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقُضْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَكِيمِ بْنِ يَحْيَى الْمُوَصِّلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا غُثَّارُ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ أَنَّهُ

فَرَمَدَ: هُمَ أَنَّهُا أَزْ قَرِيشَ هَسَنَدٌ وَ مِثْلُ هَجَبِيكَ أَزْ أَنَّهُا دِيدَةٌ نَعْدَهُ اسْت.

شیخ صدوق فرماید: من طرق ابن حدیث را از طریق ابن عبد الله بن مسعود و از طریق جابر بن سمره در کتاب «النص على الانبياء الاثني عشر بالامامة» نقل نموده ام.

۲۲ - مَكْحُولُ گوید که به او گفتند: آیا پیامبر ﷺ فرمودند: که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ مَكْحُولُ گوید: آری و لفظ دیگری را هم گفت.

۲۳ - جابر بن سمره گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد. آنگاه کلمه ای فرمود که من آن را نفهمیدم و از مردم پرسیدم، گفتند: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۴ - جابر گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: پیوسته کار اُمت من روشن

قال: قال رسول الله ﷺ: «لَا يَزَالُ لَمْزَأُنِي ظَاهِرًا حَتَّى يَمُوتَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۲۵ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي غِيَاثٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَبِيْسٍ الْجَلَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي جَلَالِهِ عُمَانٌ وَ جَمَاعَةٌ يَتَخَدُّوْنَ وَ يَتَذَكَّرُوْنَ الْعِلْمَ وَ الْفِتْنَةَ قَدْ كُنَّا قُرَيْشًا [وَ شَرَفُهَا] وَ فَضْلُهَا وَ سَوَابِقُهَا وَ هَجَرَتُهَا وَ مَا قَالَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْفَضْلِ يُمْلِكُ قُرَيْشَ: «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ»، وَ قَوْلُهُ: «النَّاسُ شَبَّحَ لِمُرَيْشٍ»، وَ «قُرَيْشُ أَيْمَةُ الْعَرَبِ»، وَ قَوْلُهُ: «لَا تَشْبِرُوا قُرَيْشًا»، وَ قَوْلُهُ: «إِنْ لَمْ تَرْضَوْ قُوَّةَ وَجَلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ»، وَ قَوْلُهُ: «شَرُّ أُمَّلِصَ قُرَيْشًا أَبْهَضُهُ اللَّهُ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَرَادَ حِوَارَ قُرَيْشٍ أَمَاتَهُ اللَّهُ»، وَ ذَكَرُوا الْاَنْصَارَ وَ فَضْلَهَا وَ سَوَابِقُهَا وَ هَجَرَتُهَا وَ مَا أَتَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِهِ، وَ مَا قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْفَضْلِ، وَ ذَكَرُوا مَا قَالَ فِي شُعْبِ بْنِ عُبَادَةَ وَ غَسْبِلِ الْمَلَانِكَةِ، فَلَمَّا بَدَّعُوا أَشْيَاءَ مِنْ فَضْلِهِمْ حَتَّى قَالَ كُلُّ حَرْفٍ: يَمْلِكُ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ، وَ عَالَتْ قُرَيْشٌ: بَيَّنَّا رَسُولَ -

خواهد بود نا آنکه دوازده خلیفه در گذرند و همه آنها از قریش خواهند بود.

۲۵ - سُلَیْمِ بْنِ قَبِیْسِ الْجَلَالِیِّ گوید: در خلافت عثمان علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم و جماعتی هم حدیث می گفتند و به مذاکره علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آنها یاد کردیم و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله کلماتی در فضیلت آنها فرموده اند همچون «امامان از قریشند» و «مردم بیرو قریشند» و «قریش ائمه عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن می دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواند خداوند او را حواری سازد» و آنها هم از انصار و فضل و سوابق و باری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را درباره سعد ابن عباد و غسبل الملائکه را بازگو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگذار

أَعْطَاهُمَا وَأَطَوَّاهُمَا، تَأَكَّرَ الْقَوْمُ فِي ذَلِكَ مِنْ بَحْرٍ إِلَى حَيْنِ الزَّوَالِ وَ عَثَانُ فِي دَارِهِ لَا يَقْلُمُ
 بَخِيٍّ وَبِمَا هُمْ فِيهِ. وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام سَأَلَتْ لَيْطُنُ، لَاهُوَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.
 فَأُجِبَ الْقَوْمَ عَلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا بَعَثَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ الْحَبَشِيِّ إِلَّا وَ
 قَدْ دَخَرَ قَسْلاً وَ قَالَ حَقًّا. وَ أَنَا أَسْأَلُكُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَطْعَامِكُمْ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ هَذَا الْفَضْلُ؟ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ وَ عَسَائِرِكُمْ وَ أَهْلَ بُيُوتِكُمْ أَوْ يَغْيِرُكُمْ؟ فَالْتَمَسُوا: بَلَى
 أَطْعَمَنَا اللَّهُ وَ مَنَ عَظَمْنَا بِمَعْنَى عليه السلام وَ عَسَائِرِهِ. لَا يَأْتُنَا وَ عَسَائِرُنَا وَ لَا يَأْخُلُ
 بِيُوتَانَا. قَالَ: صَدَقْتُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصَارِ. أَلَسْتُمْ تَقُولُونَ أَنَّ الَّذِي يَلْتَمِسُ بِهِ مِنَ
 خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِمَا لَأَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ. وَ لَنْ أَتَنَبِّهَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ-
 اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنِّي وَ أَهْلُ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَسْمُو بَنِي إِدْرِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ
 يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ عليه السلام بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ
 فِي صُلْبِهِ وَ أَغْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ خَلَعَهُ فِي الشَّيْطَانِ فِي صُلْبِ نُوحٍ عليه السلام ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي

حسن بزرگتر و بلند قامت تر بود و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و
 عثمان در خانه خود بود و اطلاعی از این مجلس نداشت و علی بن ابی طالب هم
 ساکت بود و هیچ کلامی نفرموده خودش و نه هیچکس از اهل بیتش.

بعد از آن مردم بدو روی آورد و گفتند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گویی؟
 فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کرده و حق را گفتند و من ای گروه قریش
 و ای انصار! از شما می پرسم خدای تعالی این فضل را به واسطه چه کسی به شما
 ارزانی داشته است؟ آیا بخاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطه
 غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطه محمد و خاندان او بر ما ارزانی شده و عطا
 گردیده است، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان. فرمود: ای گروه
 قریش و ای انصار! راست می گوئید. آیا ندانستید که هر خبری که در دنیا و
 آخرت به شما برسد به واسطه ما اهل بیت است. و نه دیگران و اینکه پسر عموی
 من رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و اهل بیت چهارده هزار سال قبل از آنکه
 خدای تعالی آدم عليه السلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی ساطع
 بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد.

النَّارِ فِي صَلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَنْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سَفَاحٍ قَطُّ؟ فَقَالَ أَهْلُ الشَّابِقَةِ وَالْقِدَعَةِ وَأَهْلُ بَدْرٍ وَأَهْلُ أُحُدٍ: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ قَالَ: أَلَيْسَ كُمْ أَنْتُمْ اللَّهُ أَنْتُمْ لَوْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمُسْتَبِقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَإِنِّي لَمْ يُسَبِّحْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَالْتَمِسْ كُمْ اللَّهُ أَنْتُمْ لَوْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَرَجَ: «وَالشَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»^(۱) وَ «الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمَقَرَّبُونَ»^(۲). سَبَّلَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْزَلَنَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَائِهِمْ، لَنَأْتِيَ أَفْضَلَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ. وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ أَفْضَلِ الْأَوْصِيَاءِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

سپس آن را در آن کشتی و در صلب نوح علیه السلام حمل کرده. سپس آن را در آتش و در صلب ابراهیم علیه السلام افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اصلاّب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلاّب کریمه بدران و مادران منتقل کرد و هیچیک از آنان به سَفَاح و لَوْنِ بَرَحُورَه نکرده.

آنگاه سابقون و پیشگامان و اهل بدر و اُحد گفتند: آری، آن را از رسول خدا ﷺ شنیدیم. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا هیچ می‌دانید خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم سابق را بر مسبوق تفضیل داده است؟ و آیا می‌دانید هیچکس از این اُمت در امر خدا و رسولش بر من سبقت نهمسته است؟ گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید این آیات در کجا نازل شده است؟ «الشَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» وَ «الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمَقَرَّبُونَ»؟ از پیامبر اکرم از آنها پرسش شد. فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است» گفتند: بخدا چنین است.

قَالَ: فَأَلْبَسَكُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَتَقَلَّبُونَ خَبَثٌ نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)، وَ خَبَثٌ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۲)، وَ خَبَثٌ نَزَلَتْ: «لَمْ يَجْعَدْوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِحِجَّةٍ» (۳) قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْذِيهِمْ حَاسَةً فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَائِلَةً مِنْهُمْ جَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَلَاذَةً أَمْرِهِمْ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ فَتَقَسَّيَ لِلنَّاسِ بِقَدْرِ حُجْمٍ، ثُمَّ خَطَبَ قَعَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَائِي بِهَا صُدْرِي وَ خَشَّتُ لِي النَّاسَ شَكْذِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَتْلُغَهَا أَوْ تَجْعَلَنِي، ثُمَّ أَمَرَ لِقُودِي الصَّلَاةَ جَابِغَةً، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ قَعَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَقَلَّبُونَ أَمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَلَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوَّلِي بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می دهم آیا می دانید که این آیات کجا نازل شده است؟ «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و آیه «انما اولئکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» و آیه «و لم یجعدوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین و لحنة»؟ مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاص بعضی از مؤمنان است و با آنکه عام است و شامل همه آنها می شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که و البان امر را به آنها اعلام کند و ولایت را برای آنها تفسیر کند همانگونه که صلوات و زکات و حج آنها را تفسیر کرده است، پس مراد در غدیر حرم برای مردم مصوب کرد، آنگاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرساده که سینه ام بدان تنگی می کرد و گمان می کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا ترساید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند «الصلوة جابغة» آنگاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی مولاى من و مولاى مؤمنان است و من از خودشان بر آنها اولی هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود:

قال: قم يا علي، ففعلت فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقام سلمان الفارسي - عليه السلام - فقال: يا رسول الله ولاؤه كما ذا؟ فقال عليه السلام: ولاؤه كولاؤه من كنت أولى به من نفسه فعلي أولى به من نفسه. فأنزل الله نزلته ونعاه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱). فكبر رسول الله ﷺ وقال: «الله أكبر بتمام النعمة وكمال النبوة ودين الله عز وجل». ولما نزل علي بن أبي طالب في اليوم الثاني قال: يا رسول الله هذه الآيات خاصة بعلي؟ قال: بلى فيه وفي أوصيائي إلى يوم القيامة. قال: يا رسول الله يثبتهم لنا، قال: «علي أخي ووزير ووالي وصي وخليف في أمشي وفي كل مؤمن بعدي ثم ابني الحسن، ثم ابني الحسين، ثم يسعة من ولدي الحسين واحد بعد واحد. القرآن منهم وهم مع القرآن لا يفارقونه ولا يفارقهم حتى يردوا علي حوضي» فقالوا كلهم: اللهم نعم قد شهدنا ذلك.

ای علی برخیز و من برخاستم، فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدا یا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند ولایت کیست؟ فرمود: ولای او مانند ولایت من است، هر که بر او اولی هستم علی نیز بر او اولی است و پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و فرمود: «الله اکبر بر تمام نعمت و کمال نبوت و دین خدای عزوجل و ولایت علی پس از من» آنگاه ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات خاص علی است؟ فرمود: آری درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است، گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن، فرمود: علی برادر و وزیر و ارث و وصی و جانشین من در ائمت و ولی هر مؤمنی پس از من است، سپس فرزندان حسن و سپس فرزندان حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند و قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد

کَلَّمَهُ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ شَرَاءً. وَ قَالَ تَعْصِيَهُمْ: فَذْ حَقِيقًا جُلُّ مَا قُلْتَ. وَلَمْ تَحْتَسِبْ كَلَّمَهُ. وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ خَفَضُوا أَعْيَارَنَا وَ أَفَاضَلْنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوْثِقُونَ فِي الْحَقِيقَةِ. أَتَيْتُمْ كُمْ اللَّهُ مَنَ حَقِيقَةً ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَامَ فَأُخْبِرَ بِهِ؟ فَقَامَ رَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَ الْعُرَاءُ بْنُ عَارِبٍ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْيَقْدَادُ وَ عِمَارُ بْنُ أَبِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - فَقَالُوا: نَشْهَدُ لَقَدْ حَقِيقْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ فَايَمَ عَلَى الْمُنْبَرِ رَأَيْتُ إِلَى خَلِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَتَجَسَّبَ بِكُمْ إِمَانَكُمْ وَ الْغَايَمَ فِيمَكُمْ بِعَدِي وَ وَصِيٍّ وَ خَلِيفَتِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَرَأَهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِي. فَأَمَرَكُمْ بِوِلَايَتِي وَ وَلايَتِهِ فَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ حَلِيشَةً طَعْنٍ أَهْلِ الْغَايَمِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي رَبِّي لَأَجْلَسُنَّهَا أَوْ لَيُعَذِّبَنِي. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ بَيَّنَّنَا لَكُمْ وَ بِالزَّكَاةِ وَ الصُّومِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّنَّنَا لَكُمْ وَ لَسَرُنَّا لَكُمْ.

شوند. آنگاه همه آنها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همه آنچه را که گفتی شنیده ایم و بدان گواهی می دهیم و بعضی از آنها گفتند: ما بیشتر آنچه را که گفتی حفظ کرده ایم ولی همه آن را حفظ نداریم و اینان که حفظ کرده اند اخبار و افاضل ما هستند. علی علیه السلام فرمود: راست می گوئید همه مردم در حافظه برابر نیستند. شما را به خدا سوگند می دهم هر که این مطالب را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید. رید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و یقداد و عمار بن یاسر - رضی الله عنهم - برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم و حافظ کلام رسول خدائیم که بر منبر ایستاده بود و نو هم در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامان و عهده دار امور من و وصی و خلیفه خود را منصوب کنم. کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب ساخته و آن را قرین طاعت خودی و طاعت من قرار داده است، و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من بخاطر نرس از طعن اهل نفاق و تکذیبشان به خدای تعالی رجوع کردم. اما پروردگار مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم و الا مرا عذاب خواهد کرد. ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما تبیین

وَأَمْرَكُمْ بِالْوَلَايَةِ وَإِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا بِلَدَا خَاصَّةٌ - وَصَنَعَ بَذَّةً عَلَى كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - ثُمَّ لَابَسَتْهُ مِنْ بَقْدِهِ. ثُمَّ لَلَا وَصَبَاوِ مِنْ بَغْدِهِمْ مِنْ وَلَدِهِمْ لَا يُغَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُغَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ حَاضِي. لَهَا النَّاسُ قَدْ بَيَّنَّتْ لَكُمْ مَعْرَعَكُمْ بِعَدِي وَإِسَامَكُمْ وَدَيْبَكُمْ وَهَادِيَكُمْ وَهُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فِيكُمْ. يَخْرُجِي فِيكُمْ. فَتَلَدُوهُ وَيَسْكُمُ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ نَبَاكَ وَتَعَالَى وَجْهَتَهُ. فَسَلُّوهُ وَتَغْلُظُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَانِهِ بِقَدِّهِ. وَلَا تَغْلُظُوا عَنْهُمْ. وَلَا تَتَقَدَّسُوا عَنْهُمْ. وَلَا تَحْلُظُوا عَنْهُمْ. فَإِنَّهُمْ بَعِثَ الْحَقُّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ. لَا يُزَايِلُونَهُ وَلَا يُزَايِلُهُمْ ثُمَّ جَلَسُوا.

فَعَالَ سَلَّمَ: ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَهَا النَّاسُ أَتَغْلُظُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أُنْزِلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱۱).

کردم و به زکاة و روزه و حجّ فرمان داده است و من آنها را برای شما تبیین کرده و تفسیر خودم. و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می دهم که آن خاصّ این مرد است - و دستش را بر شانه علی بن ابی طالب نهاد - سپس به دنبال او ولایت از آن دو پسر اوست. سپس به دنبال آنان از آن فرزندان ایشان است که از قرآن مفارقت نمی کنند و قرآن نیز از آنان مفارقت ندارد نا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند. ای مردم! تفرع و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادر من علی بن ابی طالب است و جایگاه او در میان شما مانند جایگاه من است. پس در امور دین خود از او تقلید کنید و در جمیع امور نمان از او اطاعت نمایید که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزد اوست. از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم دهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز نمانید که ایشان همراه حقند و حق نیز همراه ایشان است و از حق جدا نشوند و حق نیز از آنان زایل نشود». و سپس نشستند.

سلم گوید: سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

فاطمه و ابی حسن و حسیه، ثُمَّ أَلَوْ عَلَيْنَا كِسَاءً. وَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنْ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَحْظِي بُوْلَتِي مَا يُوْلَهُمْ وَ يَحْزَنُنِي مَا يَحْزَنُهُمْ، فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ طَهْرًا». فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَتَيْتَ عَلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا أُنْزِلَتْ فِي ذِي الْحِجَّةِ عَلَيَّ، وَ فِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ. وَ فِي ابْنِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فِي شَعْبَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ خَاصَّةٌ لَيْسَ مَعَهَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنْ أُمُّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ - وَحَسْبِيَ اللَّهُ عَنْهَا -.

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُزَلِّ فِي كِتَابِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^(۱). فَقَالَ سَلَامٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَائِةٌ هَذِهِ أُمُّ خَاصَّةٍ؟ فَقَالَ ﷺ: «أَلَا الْمَأْمُورُونَ بِعَائَةِ الْمُؤْمِنِينَ أُمُّوهُ بِذَلِكَ، وَ أَلَا الصَّادِقُونَ لَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟» فَأَلَوْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ.

تطهیراً و من و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرد آورد و کسای بر روی ما افکند و فرمود: بار الها! اینان اهل بیت و گوشت تن من هستند آنچه که ایشان را بدرد آورد مرا به درد می آورد و آنچه که ایشان را به روح سازد مرا به روح ساخته است، پس یلیدی را از ایشان بردار و آنانرا پاکیزه ساز. ام سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: نو برخیز، اما این آیه در شأن من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان فرزندم حسین نازل شده است و هیچکس غیر ما در آن مشارکت ندارد. همه گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه به ما نیز چنین گفت و از رسول خدا ﷺ هم پرسش کردیم و او نیز حدیث ام سلمه را برای ما باز گفت.

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم آیا می دانید که وقتی این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا این آیه عام است و یا خاص؟ فرمود: اما مأموران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عاقه مؤمنان هستند اما صادقان آن در خصوص برادرم علی و اوصیای پس از او تا روز قیامت است» گفتند: به خدا

أَتَشْبِدُكُمْ اللَّهُ أَتَقْلَبُونَ أَمْ قُلْتُ يُرْسِلُ اللَّهُ الرِّسَالَاتِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ لَمْ خَلَقْنِي مَعَ الصَّبَابِ
وَالنِّسَاءِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَخْلُغُ إِلَّا بِأُتَيْكَ وَأَنْتَ وَمَنْ يَتَّبِعُكَ هَارُونَ بْنُ مُوسَى
إِلَّا أَنْتَ لَا تَهَيَّ بِمَدْيِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَلَيْسَ كُمْ أَتَقْلَبُونَ أَنَّ اللَّهَ غَزَّرَ عَلَ الْأَزَلِ
فِي سُورَةِ الْحَجِّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَانْعَلُوا الْخُفَّ
لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ» إِنَّ آخِرَ السُّورَةِ^(۱) قَتَامَ سُلَيْمَانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ
أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَلَمْ يَتَّعَلَّ عَلَيْهِمْ فِي الَّذِينَ
مِنْ خَزَجٍ مِثْلَ أَبْنَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَنْ يَدَيْكَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّةٌ دُونَ هَبْ
الْأَمْرِ. قَالَ سُلَيْمَانُ: بَيْنَهُمْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَخَذَ عَمَرُ مِنْ
وَلَدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَالَ: أَلَيْسَ كُمْ اللَّهُ أَتَقْلَبُونَ أَمْ قُلْتُ يُرْسِلُ اللَّهُ الرِّسَالَاتِ قَامَ خَطْبًا لَمْ يَخْلُطْ بَعْدَ ذَلِكَ

چنین است. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که من به رسول-
خدا ﷺ در غزوة تبوک گفتم: چرا مرا با کُودکان و زنان بر جای گذاشتی؟
فرمود: سامان مدینه به من یا به توست و نسبت تو به من مانند جابگای هارون به
موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست. گفتند: به خدا چنین است.
گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید خدای تعالی در سورة حج این
آیات را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَانْعَلُوا
الْخُفَّ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ» آیتایان سورة ۷ و سلیمان برخاست و گفت: ای رسول خدا!
اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان گواهی و آنان بر مردم گواهند. کسانی که
خداوند ایشان را برگزیده و بر ایشان در دین خَزَج و سختی نهاده و بر ملت
پدرنان ابراهیم هستند؟ فرمود: مقصود از آن سبزه، من به خصوص است، و نه
همه امت، سلیمان گوید: یا رسول الله! آنها را برایم بیان بفرمائید، فرمود: من و
برادرم علی و یازده زن از فرزندانم. گفتند: به خدا چنین است.

علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا رسول خدا در آخرین
خطبه خود فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي ثَارِكٌ فِيكُمْ الْبَقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِلَئِشِ أَهْلِ

۱ - یعنی «وَمَا خَلَقَ عَلَيْكُمْ مِنَ النَّاسِ مِنْ خَزَجٍ عَلَيْهِمْ إِبْرَاهِيمَ - إِلَى - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

فَقَالَ: «لَيْتَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ التَّكَلُّفَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَتَسْتَكُونُوا بِهِمَا
يَتَكَلَّمُوا قَبْلَ الْمُطِيبِ الْخَبِيرِ أَخْبَرَنِي وَعَهْدِي إِلَيْهَا لَنْ يَغْفِرَ قَاتِي يَوْمَ غِيٍّ الْمَوْصُ»
فَعَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ بِنْتُ الْمُغَيْبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: «لَا وَ
لَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ أَهْلُكُمْ أَحِبِّي وَوَزِيرِي وَوَرَايَ وَخَلِيفَتِي فِي أُمَمِي وَذِي كُلِّ مَوْجِبٍ مِنْ
بَعْدِي، هُوَ أَهْلُكُمْ. ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ، ثُمَّ ابْنَتِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ بَشَقَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدُ بَعْدَ
وَاحِدٍ حَتَّى يَبْذُرُوا عَلَى الْمَوْصُ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ عَلَى خَلِيفَةٍ وَخُرَّانُ عَلَيْهِمْ وَ
مُعَاوَنُ حِجَّتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ غَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خُلُ» ؟ فَعَاوُوا كُلَّهُمْ:
تَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَادِي يَغْلِي عَنِ السُّؤَالِ مَا تَرَكَ شَيْئًا إِلَّا
نَاسَدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ حَقٌّ أُنِيَ عَلَى آخِرِ مَتَابِقِهِ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،
كُلُّ ذَلِكَ بِمُصَدِّقَتِهِ وَبِشَهَادَتِهِ أَنَّهُ حَقٌّ»

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْرِي - كَانَ

بَيْتِي - فَتَسْتَكُونُوا بِهِمَا يَتَكَلَّمُوا قَبْلَ الْمُطِيبِ الْخَبِيرِ أَخْبَرَنِي وَعَهْدِي إِلَيْهَا لَنْ يَغْفِرَ قَاتِي يَوْمَ غِيٍّ الْمَوْصُ»
حَقٌّ يَرِدَا عَلَى الْمَوْصُ» . و عمر بن خطاب خشم آلود برخاست و گفت: ای
رسول خدا! آیا همه اهل بیت شما؟ فرمود: خیر، ولكن مقصود اولیای من است
که اول آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در میان ائمه و ولی مؤمنان پس از
من است و پس از او فرزندان حسن و پس از او فرزندان حسین و پس از او نه بن
از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا آنکه در حوض کوثر هر من در آیند،
ایشان گواهان خدا در زمین و حجت‌های او بر خلفش و خازن‌انِ علم او و معدن‌های
حکمت او هستند، کسی که از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که
نافرمانی ایشان کند نافرمانی خدای تعالی را کرده است. همه گفتند: گواهی
می‌دهیم که رسول خدا چنین فرموده است. سپس این سؤالات علی علیه السلام طوفانی
شد و در همه آنها مردم را به خدا سوگند می‌داد و از آن پرسش می‌کرد تا آنکه به
پایان منافیش و آنچه که رسول خدا فرموده بود رسید و آنها همه را تصدیق
کردند و به حق بودن آن گواهی دادند.

۲۶ - مَسْرُوقُ كُوبِد: از عبدالله پرسیدم آیا پیامبر ﷺ به تو خبر داده است

بُلْتُ بِطَلْحٍ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى الشَّوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَرِيمِ بْنُ أَبَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَانُ التُّورِيُّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ شُرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ هَلْ أَخْبَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ كَمْ بَعْدَهُ خَلِيفَةً؟ قَالَ: نَعَمْ أَتَانَا غُفْرَ خَلِيفَةٍ كُلُّهُمْ مِنْ قُرْبَى.

۲۷ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ شُرُوقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَابِرٍ، عَنْ الْمُغَلِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُضْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ شُعْبَدِينَ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَثَابٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ خَلَفَانِي وَ أَوْصِيَانِي وَ خُجَّعَ اللَّهُ عَلَى الْمُغَلِّ بَعْدِي أَتَانَا غُفْرَ: أُولَئِكَ أَهْلِي وَ أَجْرُهُمْ وَ لَدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُولَئِكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قِيلَ: مَنْ وَ لَدُكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَخْلُقُهَا بَشَرًا وَ عَذْلًا كَمَا مَلَكَتْ جُزْأً وَ ظُلَمَاءُ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَتَيْنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاجِدُ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يُخْرِجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ قَبْلَ تَوَلُّوهُ رُوحُ اللَّهِ عَمِي ابْنُ مَرْثَمٍ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ يُسَرِّقَ الْأَرْضَ بِتَوْبَةٍ وَ يَبْلُغَ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ».

۲۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ أَبِي شُرُوقٍ الْمَهْدِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمرِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ - طَرَبِيهِ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سِيفٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری دوازده خلیفه که همه از قریبند.

۲۷ - عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: پس از من خلفا و اوصیاء و حجت‌های الهی بر خلق دوازده نفرند که اول آنان برادرم و آخرین ایشان فرزند من است. گفتند: ای رسول خدا برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن - ابی طالب گفتند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به خدای که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند باشد خداوند آن روز را طولانی کند تا به غایتی که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز خواند و زمین به نورش روشن گردد و حکومتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید.

۲۸ - عبدالله بن عباس گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من

يَقُولُ. «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنِّ وَ لَدِ الْحَسَنِ مَطَهَّرُونَ مَطْهُرُونَ».

۲۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّنَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الطَّنَّانُ قَالَ:

حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّغَرِ الْقُبَيْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو-

مَعَاوِيَةَ، عَنْ الْأَعَشِيِّ، عَنْ غُبَايَةَ بْنِ وَبَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ-

اللَّهِ ﷺ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنْ أَرْضَيْتَنِي بَعْدِي

أَنَا عَشْرٌ، أَوْ لَمْ عَلَيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ أَجْرُهُمُ الْقَائِمُ (عليه السلام)».

۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّنَّانُ، عَنْ شَهْبَلِ

ابْنِ زَيْدٍ، وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالََا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْغُبَابِ بْنِ هُرَيْسِ الرَّازِيِّ،

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّقَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ:

نَبِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «آمِنُوا بِثَلَاثَةِ الْفُتَرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي-

طَالِبٍ وَ وَلَدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نَعِيمِهِ».

۳۱- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى:

وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ-

شُعْبَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ الْحُجَّاجِ الْخَطَّابِ، عَنْ شُرَؤْبِ بْنِ مَرْثُوفٍ

قَالَ: نَبِئْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ

وَعَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ هُوَ تَنَازُلُ فِرْزَنَدَانِ حَسَنِ يَآكَانِ وَ مَعْصُومَانِي».

۲۹- عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من سید النبیین

هستم، و علی بن ابی طالب سید الوصیین، و اوصیای پس از من دوازده نفرند که

اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم علیه السلام است.

۳۰- امام جواد از پدرش از پدران یز و گوارشان از امیرالمؤمنین صلوات الله

علیهم اجمعین روایت کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به اصحابستان

می فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن شب برای علی بن ابی طالب و

فرزندان یازده گانه پس از اوست.

۳۱- معروف خربوذ گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می گفت: رسول-

خدا ﷺ فرمود: مثل اهل بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است.

الْأُتَمَّةُ مَثَلُ نُحُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَتْ نَجْمٌ طَلَعَ غَيْبٌ».

۳۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ وَاحِدٌ بْنُ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ غَزَّوَجَلَّ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُحَقَّةَ، وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ مِنَ الدِّيَارِ لَبْلَةَ الْقُدْرِ، وَ اخْتَارَني عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ اخْتَارَ بَنِي عَلِيٍّ وَ قَضَيْتُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ اخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وَلَدِهِ، يَنْتَوُونَ عَنْ النَّزِيلِ تَحْرِيفِ الْغَالِبِينَ وَ التَّبَحُّالِ الْمُتَبَلِّغِينَ وَ تَأْوِيلِ الْمُضِلِّينَ، تَأْيِيسُهُمْ فَأَتَيْتُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ بَاطِنُهُمْ».

۳۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَتَبَلٍ الْفَرَجِي مِسْبُحِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَهْدَزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأُتَمَّةُ اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَعْطَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى نَهْشِي وَ عِلْسِي وَ حُكْمِي، وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِي، فَوَلَّى لِلْمُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهِمْ تَقْدِيرَ الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَواتِي، مَا هُمْ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ أَفْئِدَةُ شَفَاعَتِي».

هرگاه ستاره ای غایب شود ستاره ای دیگر ظاهر گردد.

۳۲ - امام صادق از پدران بزرگوارش علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خدای تعالی از روزها روز جمعه و از ماهها ماه رمضان و از شبها شب قدر را اختیار کرد و از میان همه انبیاء مرا اختیار نمود و از میان خاندان من علی را برگزید و او را بر همه اوصیاء برتری داد و از خاندان علی حسن و حسین را برگزید و از خاندان حسن اوصیای از فرزندان او را انتخاب کرد و آنان از قرآن کریم تحریف غالبن و نسبت ناروای مبطلین و تأویل مضلین را دفع می کنند و نهمن آنان فائز ایشان است و او ظاهر و باطن ایشان است.

۳۳ - از علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: امامان دوازده تن هستند و همه از اهل بیت من می باشند خدای تعالی فهم و علم و حکمت مرا به آنان اعطا فرموده و ایشان را از طینت من آفریده است، پس وای

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ أَبُو عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ شَوْشٍ الْحُشَابِ عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى الثُّخَيْمِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيٍّ رحمته الله «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَتَبْتُ لَكُمْ أُمَّةً أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ أَخَذَ عَشْرَ مِائَةٍ وَ لَدِي أَوْ لَوِ الْآيَاتُ أَوْلَاهَا وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ أَجْرُهَا. وَ لَكِنَّ مِثْلَكَ بَيِّنَةٌ ذَلِكَ مَنْ لَسْتُ بِهِ وَ لَسْتُ بِمَنْ».

۲۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقَطَرِ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْهَبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ تَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ حَبِيبِ الْعَابِدِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعِيدِ الشَّهْدَاءِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَعِيدِ الْأَرَصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رحمته الله قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأُمَّةُ بَيْنِي أَنَا عَشْرَ أَوْ لَمْ أَتَّ بِأَعْلَى وَ أَجْرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَنْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَدَيْهِ مُشَابِقُ الْأَرْضِ وَ عَصَابَتُهَا».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُونَهُ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرَسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزُّبَيْعِ الرَّهْرَاءِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي شَلَبَمٍ عَنْ جَمَاهِدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ -

بر کسانی که پس از من بر آنان تکبر کنند و بیوند مرا در میان ایشان قطع کنند. آنها را چه می شود؟ خدا استغاثت مرا شامل حالشان نگرداند!

۳۴ - از حسین بن علی رحمته الله روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه افتی هلاک شود که من و علی و بازده تن از فرزندانم که صاحب آیات و بیابانم اول آن ائمتهم و مسیح فرزند مریم آخر آن است؟ آری در این بین کسی هلاک می شود که من از او نیستم و او هم از من نیست.

۳۵ - از علی رحمته الله روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ائمة پس از من دوازده تن هستند که اول ایشان تویی ای علی! و آخر آنها فاطمی است که خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح کند.

۳۶ - از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که

غیبای . سمعتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ فِي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلْقًا يَقَالُ لَهُ : دَرْدَانِيلُ كَانَ لَهُ بَسْمَةٌ عَشْرُ أَلْفِ جَنَاحٍ مَا يَبِينُ الْجَنَاحُ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ . وَ الْهَوَاءُ كَمَا تَبِينُ السَّمَاءُ إِلَى الْأَرْضِ . فَتَجْعَلُ يَوْمًا يَقُولُ فِي نَفْسِهِ : أَتَوَقَّى رَيْسًا جَلَّ جَلَالُهُ شَيْءٌ ؟ فَعَلِمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا قَالَ فَرَادَهُ أَجْنَحُهُ بِمِثْلِهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ . ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَطُورَ . فَطَارَ بِمِقْدَارِ حَسْبٍ عَامًّا فَلَمْ يَنْتَلِ رَأْسَ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَامِ الْقُرَيْشِ ، فَلَمَّا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنْعَابَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ : أَتَيْتُمَا الْمَلَكُ عِنْدَ إِيَّيْكَ مَكَانَكَ فَلَمَّا عَظِمَ قُوَى كُلِّ عَظِيمٍ وَ لَيْسَ قُوَى شَيْءٍ وَ لَا أَوْصَفُ بِكَانٍ فَسَلَبَهُ اللَّهُ أَجْنَحَهُ وَ عَمَامَتَهُ مِنْ حُطُوبِ الْمَلَائِكَةِ .

فَلَمَّا وَلِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَ كَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ أَنْ أَخِيذَ الشَّيْءَ عَلَى أَهْلِهَا بِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وَلَدٍ يَهْتَدِي ، وَ أَوْحَى إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَّةِ أَنْ يَخْرِفَ الْجَنَانَ وَ طَيِّبَهَا بِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وَلَدٍ يَهْتَدِي فِي

می فرمود: خدای تعالی را فرشته ای است که دَرْدَانِل نام دارد و او را شانزده هزار پال است و مابین هر دو پالتن هوائی است که آن هوا به اندازه آسمان تا زمین است . یک روز با خود می گفت : آیا قوی پروردگار ما جل جلاله چیزی هست ؟ خدای تعالی گفتار او را دانست و یالهای او را دو برابر کرد و او دارای سی و دو هزار پال گردید . سپس خدای تعالی به او وحی کرد که پرواز کن و او به اندازه پنجاه سال پرواز کرد و به سر یکی از ستونهای عرش هم نرسید و چون خدای تعالی دانست که او به رنج دوا افتاده است . بدو وحی کرد که ای فرشته به جایگاه خود بازگرد که من عظیم و برتر از هر عظیمی هستم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم و خداوند یالهای او را گرفت و مقامش را در میان صفوف ملائکه زایل ساخت .

و چون حسین بن علی ﷺ پنجشنبه شب و در لیلة جمعه به دنیا آمد ، خدای تعالی به مالک که همان خازن دوزخ باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد زاده شده است آتش را بر اهلس خاموش سازد و به رضوان که همان خازن بهشت باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد در دنیا زاده شده است بهشت را آذین بندد و معطر سازد و خدای

دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالی إلى حور العين أن تزيّن و تذاوّن لكرامة مولود و ولد لمحمد في دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالی إلى الملائكة أن قوموا صغوفاً بالتسبيح و التمجيد و التكبير لكرامة مولود و ولد يهتد في دار الدنيا، و أوحى الله تبارك و تعالی إلى الملائكة أن قوموا صغوفاً بالتسبيح و التمجيد و التكبير لكرامة مولود و ولد يهتد في دار الدنيا.

و أوحى الله تبارك و تعالی إلى جبرئیل علیه السلام أن اقبل إلى نبي محمد في ألف قبل و الف قبل ألف من الملائكة - على حيولي بلى - مسترجة ملجئة - عليها قباب الدّر و الباقوت، و معهم ملائكة يقال لهم: الروحانيون، بأيديهم أطباق من نور أن هتفوا بمحمد أ يمولود، و أخبره بما جبرئیل آتی قد تحييه الحسين، و عته و عزه و قل له: يا محمد بتلكه سائر أمته على سرار الدواب، فويل للقائل، و ويل للشايع و ويل للفايد قاتل الحسين أنا منه بري و هو مني بري لأنه لا يأتي يوم القيامة أحد إلا و قاتل الحسين أعظم جرماً منه، فليل الحسين يدخل النار يوم القيامة مع الذين يذعنون أن تبع الله إفا

تعالی به حورالعین و وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که در دنیا برای محمد زاده شده است خود را آرایش کنند و به دیدار یکدیگر بروند و خدای تعالی به ملائکه فرمان داد که به خاطر مولودی که برای محمد در سرای دنیا زاده شده است به صف ایستاده و خدا را تسبیح و تمجید و تعجید و تکبیر گویند.

و خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به همراه هزار فوج - که هر فوج یک میلیون فرشته است - بر اسبهای ابلق که بر آنها زین و لگام و آراسته به قیاب در و ماقوت باشند و به همراهی ملائکه ای که به آنها روحانیون می گویند و در دستانشان طبق های تور است، بر پیامبر اکرم محمد فرود آیند و قدم نورسیده را بدو تهنیت گویند، و بدو خبر داد که ای جبرئیل امن نام او را حسین نهادم، او را تهنیت و تعزیت گوی و به او بگو: ای محمد! او را سرار اُمت تو که بر بدترین جنندگان سوارند خواهند کشت، وای بر آن قاتل و وای بر سق دهنده و رهبر کشنده حسین، من از او بیزارم و او نیز از من بیزار است، زیرا در روز قیامت هیچکس گنهکارتر از او نیست. در روز قیامت قاتل حسین به همراه مشرکان به

أَحْزَرَ، وَالتَّارَ أَشْوَقَى إِلَى فَايِلِ الْعَشِيِّنَ بِمَنْ أُلْطَاعَ اللَّهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

قَالَ: فَمِثْنَا جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَهَيَّطْ مِنَ الشَّيْءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِذُرْدَائِيلَ فَقَالَ لَهُ ذُرْدَائِيلُ: يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَذَا اللَّبَلَةُ فِي السَّمَاءِ حَلَّ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ وَلِدَ لِمُحَمَّدٍ عَزَّوَجَلَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ بِأَهْلَتِهِ يَكُونُونَ هَذَا الْمَلِكُ. يَا جِبْرِئِيلُ بِأَلَدِي خَلَقَكَ وَخَلَقَنِي إِذَا حَبِطْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَنْزِلْنِي بِهِ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: بِمَنْ هَذَا الْمَوْلُودُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَأَلْتَ رَبَّكَ أَنْ يَرْضَى عَنِّي فَبَرِّءُ عَلَيَّ أَجْنِبَتِي وَتَقَامِي مِنْ صُغُرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَهَبْ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَهَذَا كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَغَزَاهُ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: نَعْنَهُ أَسْنِي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا هُوَ لَا بِأَسْنِي. أَنَا بَرِي: مِنْهُمْ. وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرِي: مِنْهُمْ. قَالَ جِبْرِئِيلُ: وَأَنَا بَرِي: مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ. فَدَحَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَهَاتَاهَا وَغَزَاهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ. وَ

آتش در آیند و اشتیاقی آتش به کشنده حسین بیشتر از اشتیاقی مطیع خداوند به جهشت است.

فرمود: در این میان که جبرئیل به آسمان زمین فرود آمد به دردائیل گذر کرد و دردائیل بدو گفت: ای جبرئیل! این چه شیخی خرد آسمان است آیا بر اهل دنیا قیامت واقع شده است؟ گفت: خیر. ولكن برای محمد در دنیا مولودی زاده شده است و خدای تعالی مرا فرستاده است که بدین سبب به او تهنیت گویم. فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به خدایی که ما را آفرید سوگند می دهم هنگامی که بر محمد فرود آمدی سلام مرا بدو برسانی و به او بگویی به حق این مولود از پروردگار تو خواهد که از من خشنود گردد و باها و مقام مراد بر میان ملائکه به من باز گرداند. جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ فرود آمد و همانگونه که خدای تعالی فرمود بود بدو تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر ﷺ فرمود: آیا آمنت من او را خواهد کشت؟ گفت: آری ای محمد. پیامبر ﷺ فرمود: آنها از آمنت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است. جبرئیل گفت: ای محمد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر ﷺ بر فاطمه علیها السلام وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا

فَأَتَتْ: بِأَلْفَيْتَيْ لَمْ أَبْدَتْ: فَأَبْلُ الْمُحْسِنِينَ فِي النَّارِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ بِأَ فاطمةَ وَلِكَيْتَ لَا يَمُتَلَّ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ: ثُمَّ قَالَ ﷺ: وَالْأَئِمَّةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلَى: وَالْمُهَنْدِي الْحَسَنُ: وَالنَّاصِرُ الْحُسَيْنُ: وَالْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ - الْحُسَيْنِ: وَالشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: وَالنَّجَّاحُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: وَالْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: وَالرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى: وَالْقَتَالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: وَالْمَوْعِنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ: وَالْعَلَّامُ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ: وَحَنْ يُصَلِّيَ خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ الْقَائِمُ ﷺ.

فَسَكَتَ فَاطِمَةُ ﷺ مِنَ الْبَيْكَةِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرِئِيلُ ﷺ النَّبِيَّ ﷺ بِقَضَاءِ الْمَلِكِ وَمَا أَصِيبَ بِهِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْحُسَيْنَ ﷺ وَهَزَّ مَلَقُوفٌ فِي يَدَيْهِ مِنْ صُوبٍ فَأَشَارَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ: ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ: لَا يَلِجُ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ إِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بَيْنِي عَلِيٍّ: ابْنِ - فَاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدْ دُرُ فَاذْ رَضِ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَ زُدْ عَلَيْهِ أَجْرِيهِتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُوفِ الْمَلَائِكَةِ.

نباورده بودم، قاتل حسین در آنش است. پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می‌دهم ولیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریه او باشند. سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند: علی الهادی و حسن المهندی و حسین الناصر و علی بن الحسین المنصور و محمد بن - علی الشافعی و جعفر بن محمد النجّاح و موسی بن جعفر الامین و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی القتال و علی بن محمد الموعن و حسن بن علی العلّام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند قائم ﷺ.

آنگاه فاطمه ﷺ از گریه باز ایستاد و جبرئیل ﷺ داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیامبر ﷺ باز گفت.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر ﷺ حسین ﷺ را در حالی که در میان پارچه‌ای یشمی پیچیده شده بود در دست گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: یا ارحم الراحمین! حق این مولود، نه بلکه به حق تو بر او و بر جدّش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین فرزند علی و فاطمه در پیشگاه، تو پدر و منزلتی است از دَرْدَائِيلَ خشنود شو و باها و مقام او را در میان

فاستجاب الله دعاءه و غفر للعالمين (و زد علیه آنچه بخند زده ای صغوف الملائکة) فاملفقه لا تعرف في الجنة إلا بأن يقال: هذا مولی الحسنین بن علی و ابن فاطمة بسبب رسول الله ﷺ.

۳۷ - حَدَّثَنَا الْمُطَفِّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمُطَفِّرِ الْقَلَوِيُّ السَّرَقَنْدِيُّ - (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نَصْرِ - عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحَنَابِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ بَهْلُولٍ الْأَنْصَارِيُّ (ع) عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَمْرَانَ ابْنِ مُرَّةٍ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ الْمَدَنِيِّ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي هَانِئٍ عَنْ أَبِي عُبَايَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ الْجَلَالِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا (ع) يَقُولُ: «مَا تَزَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبَدًا مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ وَكَتَبَهَا بِحَظِّي وَغُلْفَتِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَابِغَهَا وَنَسُوخَهَا وَتَحْكُمَهَا وَتَشَابِهَا» وَدَعَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي أَنْ يُغْلِنَ لِقَائَهَا وَجَلَّتْهَا لِي نَسِيتُ أَبَدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ أَتْلَاهُ عَلَيَّ فَكَيْفُهُ. وَ مَا تَزَلْتُ شَيْئًا غُلِنَتْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حِلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَفْرَ وَ لَا نَهْيٍ. وَ مَا كَانَ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَقْصِدَةٍ إِلَّا

صغوف ملائکه به وی برگردان! و خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و آن فرشته را مشغول مغفرت خود قرار داد و بالهای او را به وی برگردانیده و او را در میان صغوف ملائکه قرار داد. و در جهست آن فرشته به عنوان مولی و بنده حسین فرزند علی و زاده فاطمه دختر رسول خدا ﷺ شناخته می شود.

۳۷ - سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ الْجَلَالِيُّ گوید: از علی (ع) شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای از قرآن بر رسول خدا ﷺ نازل نشد جز آنکه آن را بر من إقرأ و أملا فرمود و من آن را یا خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و تحکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای تعالی خواست که فهم و حفظ آن را به من تعلیم دهد و هیچ آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی را که بر من املا فرمود و من آن را نوشتم از یاد نبردم و هر چه که خدای تعالی به او آموخته بود از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه که بوده و خواهد بود از طاعت و معصیت

عَلَمْنِيهِ وَ حِفْظُهُ، وَ لَمْ أَتَسِ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَغْلِبَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمَةً وَ نُورًا، لَمْ أَتَسِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ لَمْ يَغْنُنِي شَيْءٌ، لَمْ أَكُنْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ الشَّيْبَانِ فَمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ (ص): لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئَانِ وَ لَا جَهْلًا، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّكَ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَ فِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ شُرَكَائِي مِنْ بَعْدِي؟ قَالَ: الَّذِينَ فَرَّهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَسَبِهِ وَ بِي، فَقَالَ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»- الْآيَةُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْأَوْصِيَاءُ مِنِّي إِلَى أَنْ يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ كُلَّهُمْ هَادِي مُهْتَدِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مِنْ حَذَقِهِمْ، هُمْ مَعَ الثَّرَانِ وَ الثَّرَاثِ مَتَّعَهُمْ لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ، بِهِمْ تَنْصَحُ أُمِّي، وَ بِهِمْ يَتَطَرَّوْنَ وَ بِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءُ وَ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ.

همه را به من آموخت و من آن را حفظ نمودم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خود را بر سینه ام نهاد و از خدای تعالی خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور آکند، سارد، چیزی از آنها را فراموش نکردم و آنچه را هم که نوشتم از من فوت نشود، گفتم: ای رسول خدا! آیا می ترسی که در آیند، فراموش کنم؟ فرمود: هر تو از نسیان و نادانی نمی هراسم در حالی که پروردگارم به من خبر داده است که دعای مرا در حق تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود اجابت کرده است، گفتم: ای رسول خدا! شریکان من که پس از من خواهند بود چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خدای تعالی آنان را قرین خود و من ساخته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». گفتم: ای رسول خدا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان اوصیای من هستند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند، همه آنان هادی و مهتدی هستند، هر که آنان را فرو گذارد بدیشان ضرر نرساند، ایشان با قرآن هستند و قرآن نیز با آنان و از ایشان مفارقت نکند آنان نیز از قرآن جدا نشوند، به واسطه آنان اتمت یاری شوند و باران بر آنها ببارد و بلا از ایشان دفع گردد و دعایشان مستجاب گردد.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُ لِي، فَقَالَ: ابْنِي هَذَا - وَرَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ - ثُمَّ ابْنِي هَذَا - وَرَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) - ثُمَّ ابْنِي لَكَ إِذْ قَالَ لَكَ عَلِيٌّ وَرَسُولُكَ فِي خِيَابِكَ فَأَقْبِرْهُ بِمِيقَاتِ السَّلَامَةِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ اثْنَيْ عَشَرَ، قُلْتُ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُ لِي إِنْ جُلًّا فَرَجُلًا اقْتَمَاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، فَقَالَ فِيهِمْ - وَاقِفُوا يَا أَخَا ابْنِي هَلَالٌ - مَهْدِيُّ أُمِّي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ يَسْخًا وَغَدًا لَأَكْبَاهُ مِلْقَتْ ظُلْمًا وَخُورًا، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ وَالْمَقَامِ، وَاعْرِفُ أَشْيَاءَ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ».

﴿باب ۲۵﴾

«(مَا أَخْبَرَ بِهِ الشَّيْخُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالنَّقَائِمِ (عليه السلام))»

- ۱ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَشْرُورٍ (عليه السلام) - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ - عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتَمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْمُفَضَّلِ بْنِ - صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَمْعِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ -

گفتم: ای رسول خدا! نامشایان را برآیم بازگو، فرمود: این فرزندانم - و دست هر سر حسن گذاشت - سپس این فرزندانم - و دستش را بر سر حسین نهاد - سپس او که بدو هلی می گویند و در حیات تو متولد می شود و سلام مرا به او برسان سپس آنان را تا دوازده کامل گردانید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد! نام ایشان را یکان یکان برآیم بازگو، همه را بکان بکان برآیم نام برد.

و - به خدا سوگند ای اخا بنی هلال - فرمود: مهدی این اقم در میان ایشان محمدی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد، به خدا سوگند من کسانی را که در میان رُکن و مقام با او بیعت کنند می شناسم و اسامی پدران و قبائلشان را نیز می دانم.

باب ۲۵

اخبار پیامبر اکرم از وقوع غیبت قائم (عجل الله تعالی فرجه)

- ۱ - جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود: مهدی از

الله ﷻ: المهدي من ولدي، اسمه اسمي، وكنته كنتي، أشبه الناس بي خلفاً وخلفاً، تكون به غيبته وخبره تصيل فيها الأمم، ثم يقبل كالشهاب النابج تلاًها غداً وقسطاً كما ميلت جوراً وظلماً.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّغَارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهَوْرٍ، عَنْ قُصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي حَرَّةٍ، عَنْ أَبِي حَفْصٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتِيهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَيَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ، وَيُعَادِي أَعْدَاءَهُ، ذَلِكَ مِنْ رُفْعَانِي وَدَوِي مَعْدَنِي وَأَكْرَمَ أَمْنِي عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَيْرٍ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي خَلْفُ بْنُ عَمَادٍ، عَنْ شَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَشْلَمَ الْجَبَلِيِّ، عَنْ الْمُنْطَابِ بْنِ مُصْغَبٍ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُخْتَبِرٌ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَأْتِيهِ بِذِي الْقَبْلِ الْهَدْيِ مِنْ قَبْلِهِ، وَيَبْرَأَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَذَابِهِمْ أُولَئِكَ

فرزندان من است اسم او اسم من و کتبه او کتبه من است، از نظر خلق و خلق شبهه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ناقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - امام باقر عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرمی ترین امت من خواهد بود.

۳ - امام صادق عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کند و پیش از قیامش به او افتد اُکُرد، و از او و امامان هادی پیش از او پیروی کند و از دشمنان ایشان برائت جسته و به خدای تعالی پناه ببرد، آنان رفقای من و گرمی ترین امت من هستند.

رُفَعَانِي وَأَكْرَمَ أَمْسِي عَلَيَّ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُكَوَّلِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى الْغَطَّارُ جَمِيعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، وَ إِبرَاهِيمُ بْنُ هَابِشٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ - عَمِيْرٍ الشَّرَّادُ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْمُضَنِّينَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. أَشْبَهَ النَّاسَ فِي خُلُقًا وَ خُلُقًا، نَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتَّى تَحِلَّ الْخُلُقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ. فَيَعْبُدُ ذَلِكَ يَوْمَئِذٍ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ قَبْلَ مَا يَسْطَى وَ غَدَا نَحْمَا مِثْلَ ظِلِّهِ وَ جُورًا».

۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ وَهَبٍ الْغَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ - مُحَمَّدٍ بْنِ قَتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شَلْبَانَ النَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزْجٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُثْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ شَيْبَةَ الْعَابِدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَهْدِ الْقَهْدَاوِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَهْدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، نَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتَّى تَحِلَّ فِيهَا الْأُمَمُ، يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَلْيَاءِ وَ دُورَةِ

۴ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعين روايت كند كه فرمود: مهدي از فرزندان من است اسم او اسم من و كنيه او كنيه من است. از نظري خُلُق و خُلُقِ شبيه ترين مردم به من است، براي او غيبت و حيرتي است تا به غايي كه مردم از ادبانشان گمراه شوند، آنگاه مانند شهاب ثاقب پيش آيد و زمين را بر از عدل و داد كند همانگونه كه بر از ظلم و جور شده باشد.

۵ - امام باقر از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعين روايت كند كه فرمود: مهدي از فرزندان من است براي او غيبت و حيرتي خواهد بود كه مردم در آن گمراه شوند. او ذخيره پيامبران عَلَيْهِ السَّلَام را خواهد آورد و زمين را بر از عدل و داد كند همانگونه كه بر از ظلم و جور شده باشد.

فَمِنْهَا غَدَاةٌ وَفِنْطَا كَمَا مِلْتِ خَوْرًا وَظُلْمًا».

۶- وَ هَذَا الْإِشْمَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ».

۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَثْبَةَ رحمته الله الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْصُكِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْغُرَابِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِمَامٌ أَتَى وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وَلَدِهِ الْعَالِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ غَدَاةً وَ فِنْطَا كَمَا مِلْتِ خَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ الَّذِي يَغْنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ الثَّانِيَيْنِ عَلَى الْغُرَى بِهِ فِي دِمَائِهِ غَيْبَتُهُ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأَخْبَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْعَالِمِ مِنْ وَلَدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ: إِي وَ رَبِّي، وَ لَيْسَ خُصُّ اللَّهِ الَّذِينَ أَمَنُوا وَ يَتَخَوُّ الْكَافِرِينَ. يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَشْرَ مِنْ أَشْرَاهِ وَ سَرٌّ مِنْ بَرِّهِ عليه السلام، مَطْلُوبٌ غَرَابُ عِبَادَةِ اللَّهِ، فَإِنَّكَ وَ الشُّكُّ فِيهِ، فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ غُرُورٌ جَلُّ كَلَمَةٍ».

۶- عليه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: برترین عبادت انتظار فرج است.

۷- ابن عباس از رسول خدا صلوات الله علیه روایت کند که فرمود: علی بن ابی طالب پس از من امام است و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را بر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به حدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر کیمیا برترند. آنگاه جابر بن عبدالله انصاری برخاست و بعضی آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان توسب غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است نا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سرّی از اسرار ربوبی و مسنور از بدگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّامِ الْقَتِيبَةُ الْمُزَوَّرِيُّ بِرِوَايَتِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْغَطَّارُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَمْرٍو، عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ بِذِكْرِ فِيهَا «أَنْ تَشُوْا اللَّهَ ﷻ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! وَالْحَقُّ لَنْ أَفْجَبَ النَّاسَ إِيمَانًا وَأَعْظَمَهُمْ تَقْبَلًا قَوْمٌ يَكُونُ وَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَتَحَفُّوا النَّبِيَّ، وَحَبَسَ عَنْهُمْ الْحَبْلُ، فَأَمَتُوا بِسَوَادٍ عَلَى بِياضٍ».

﴿ باب ۲۶ ﴾

« (ما أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ) »

« (وَفُورِ الْقَتِيبَةِ بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَحُمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَّازِيُّ، وَحُمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْغَطَّارُ، وَاحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَاحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، وَاحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ، وَابْتِرَاهِمُ بْنُ هَانِمٍ جَمِيعًا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ قُسَّالٍ، عَنْ ثَقَلَبَةَ بْنِ مَثْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِّيِّ، وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزَّوَاهِدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا

۸ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین - در ضمن حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم ﷺ را ذکر می کند - چنین روایت کرده است که رسول خدا به علی فرمود: ای علی! بدان که شگفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم ترین آنها از روی یقین، مردمی هستند که در آخر الزمان خواهند بود پیامبر را ندیده اند و از امام نیز محبوسند، اما به سوادى که بر بیاضی رخم خورده است ایمان دارند.

باب ۲۶

اخبار امیرالمؤمنین ﷺ از غیبت امام دوازدهم ﷺ

۱ - اصبح بن ثباته گوید: بر امیرالمؤمنین ﷺ وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَارِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّبَالِسِيِّ، عَنْ مُثَنَّى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ فَابِوسَ، عَنْ النَّصْرِ بْنِ أَبِي الشَّرْحِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سَلْمَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْمُسْتَرْقِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْحَقَنِيِّ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ النَّصْرِ، عَنْ الْأَضْيَعِ بْنِ نُبَاتَةَ «قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَجَدْتُهُ مَبْتَكَرًا، يَبْتَكَرُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَكَ مَبْتَكَرًا تَبْتَكَرُ فِي الْأَرْضِ أَرِغِبْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا زِغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا فَلَمْ وَلَكِنْ تَكْرُرْتُ فِي مَزَلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَكْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ يَهْلِكُهَا عَذْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، لَكُونُ لَهُ حَبْرَةً وَ غَيْبَةً، يَحْمِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ هَذَا لَكُنَائِنٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ عَثَلَوْ، وَ أَلَى لَكَ بِأَلْبَلَمٍ يَهْدِي الْأَعْرَى بِأَضْغَى أَوْثَانِكَ بِبَيَاضِ هَذِهِ الْأُمَةِ مَعَ إِتْرَابِ هَذِهِ الْعِزَّةِ، قُلْتُ: وَ مَا يَكُونُ نَعْدُ ذَلِكَ؟ قَالَ: ثُمَّ يَهْلِكُ اللَّهُ مَا يَبْصُرُ، فَإِنْ تَهْ إِرَادَاتٌ وَ غَايَاتٌ وَ نَهَائِيَاتٌ».

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَبَلُونَهُمْ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جَبَلُونَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ الْفَرَّاشِيِّ الْمَقْرِيِّ.

رفته و با انگشت بر زمین خط می کشد - گفت: ای امیرالمؤمنین چرا شما را اندیشه‌ناک می بینم و چرا بر زمین خط می کشد؟ آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟ فرمود: لا والله، نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته‌ام ولیکن در مولودی اندیشه می‌کنم که از سلاله من و یازدهمین فرزندی من است او مهدی است و زمین را بر از عدل و داد می‌سازد همانگونه که بر از ظلم و جور شده باشد، او را غیبت و حیرت است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند. گفت: ای امیرالمؤمنین! چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری، همانگونه که او آفریده شده دارای غیبت نیز خواهد بود، نواز کجا این امر را می‌دانی؟ ای اصبح! آنها بهترین این امت به همراه نیکان این عزت خواهند بود، گفت: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند هر چه خواهد کند که او را ارادات و غایات و نهاییات است.

۲ - و به طُرُقِ عَدیده از کعبیل بن زیاد تَحْفَی روایت است که گفت:

عَنْ نَعْمَانَ بْنِ مَرْجَانٍ الْمِثْرَمِيِّ. عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ. عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ. عَنْ كُثَيْلِ بْنِ زِيَادٍ
 الثَّعْمَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
 الصَّفَّارِ. وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَبَرِيِّ. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى. وَ
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمْعًا. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ. عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِي -
 حَمْرَةَ الثَّعَالِبِ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ. عَنْ كُثَيْلِ بْنِ زِيَادٍ الثَّعْمَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ نَعْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْغُرَشِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو نُجَيْدٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ شَلْبَانَ الثُّبَسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَوْسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ الْغَاسِي
 بِالرُّومِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَعْتَمٍ ضِمْرًا بْنُ صَعْدِ الثَّعْمَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَتَّاطُ.
 عَنْ أَبِي حَمْرَةَ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ. عَنْ كُثَيْلِ بْنِ زِيَادٍ الثَّعْمَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا
 أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَدَافِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ. عَنْ أَبِيهِ. عَنْ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ. عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّعَالِبِ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 ابْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَارِيِّ. عَنْ كُثَيْلِ بْنِ زِيَادٍ الثَّعْمَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ -
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الصَّلْبِ الْقُتَيْبِيِّ رحمته الله. قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -
 الْقَيْسِ الْمَرْوَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الشَّافِعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا
 أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيُّ الْوَازِئِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَوْسَى الْفَرَارِيُّ. عَنْ
 هَاشِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّعَالِبِ. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ. عَنْ كُثَيْلِ بْنِ زِيَادٍ
 الثَّعْمَعِيِّ. وَ اللَّفْظُ لِفُضَيْلِ بْنِ خَدِيجٍ. عَنْ كُثَيْلِ بْنِ زِيَادٍ. قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ
 ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَتَدَي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكَوْفَةِ. فَلَمَّا أَصْحَرُ تَنَفَّسَ فَمَ قَالَ: يَا كُثَيْلُ
 إِنَّ هَذِهِ التَّلُوبُ أَوْعَتُهُ نَجَرَهَا لَوَاعَهَا. اخْفِظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ

امبرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به خارج کوفه برد چون به
 صحرا رسید نفس عمیق کشید و فرمود: ای کئیل! این دله طرفهای هستند و
 بهترین آنها حافظ ترین آنهاست. پس آنچه را که برایت می گویم حفظ کن؛
 مردم سه گونه اند: عالم و ثانی و متعلمی که بر طریق نجات است و پشه های حقیر
 که پیروان هر بانگی هستند و به هر طرف که باد بوزد متابل می شوند آنها به نور

وَتَأْتِي. وَ مُبْتَلًى عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ. وَ هَمَّجَ رَعَاةَ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاجِيٍّ. فَيُبَلِّغُونَ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ. لَمْ يَشْتَصِبُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَنْجُوا إِلَى وَجْهِ رَبِّهِ. يَا كُنْتُيَ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَجْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ. وَ الْمَالُ تَنْقُضُ الثَّقَلَةَ. وَ الْعِلْمُ يَرْكُو عَلَى الْإِثْمَانِ. يَا كُنْتُيَ حُبَّةَ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ. يَكْتَسِبُ الْإِنْسَانُ بِهِ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمَلَ الْأَخْدَرَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَ ضَمَّغَ الْمَالِي يَزُولُ بِزَوَالِهِ^(۱)، يَا كُنْتُيَ مَاتَ خِرَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَخْبَاءُ، وَ الْقُلَمَاءُ يَأْتُونَ سَابِقَ الدَّهْرِ. أَفْبَاءُهُمْ مَقْنُونَةٌ. وَ أَكْثَالُهُمْ فِي الدَّلُوبِ مَوْجُودَةٌ. هَاهُ لَنْ هَهُنَا - وَ أَشَارَ بَيْنَهُ إِلَى صَدْرِهِ - لَيْسَ بِنَا لَوْ أَضْبَحْتَ لَهُ سَمَكَةً. بَلْ أَصْبَحْتَ قَبْنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، يَسْتَعْبِلُ آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَ مَسْتَظْهِراً بِحُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى حَلْفِهِ، وَ يَنْبَغِيهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ^(۲) يَسْخِذُهُ الضُّعْفَاءُ وَ لِبَجَّةٍ ذَوْرٌ وَ لِي الْحَقُّ. أَوْ مُتَعَاداً بِجَمَلَةِ الْعِلْمِ^(۳) لَا بِصَبْرَةٍ لَهُ

علم اشتیاضاته نکنند و به رکنی استوار پیاهنده نشوند. ای کمیل! علم از مال بهتر است، علم حافظ توست اما تو باید حافظ مال باشی و مال را بخشش می‌کاهد اما علم به واسطه اتفاق فزونی می‌یابد. ای کمیل! دوستی دانش دینی است که باید بدان متدین بود. انسان به وسیله آن در دوران حیات خود طاعت خدای تعالی را کسب می‌کند و پس از وفات نام نیک و ذکر جمیل به دست می‌آورد در حالی که احسان مالی با زوال مال از بین می‌رود، ای کمیل! گرد آورندگان مال در دوران زندگانی مرده‌اند، اما دانشمندان مادام که روزگار برقرار است باقی هستند جسمهای ایشان مفقود گردد اما صورتهای آنان در دلها موجود است. های که اینجا علوم بسیاری است - و با دست به سینه خود اشاره فرمودند - اگر به کسانی که بتوانند آن را حمل کنند برخورد کنم. آری رسیده‌ام به کسی که سریع الفهم است اما بر او این نیستم، کسی که ابزار دین را برای دنیا استعمال می‌کند و به حجت‌های الهی علیه خلقتش استظهار می‌جوید و نعمتهای پروردگار را علیه اولیای او بکار می‌بندد تا ضعیفان او را دوست گیرند و از ولی حق اعراض کنند. یا آنکه مطیع حاملان علم را ملاقات می‌کنم اما کسی را که بصبرتی

۱ - و فی بعض النسخ «و زوال المال یزول بزواله».

۲ - فی بعض النسخ «دعای عباده».

۳ - فی بعض النسخ «أو متعاداً لحسلة الحق» لا بصبره که فی احبائه.

فِي أَعْيَانِهِ، يَتَّقِيهِ السُّكُّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبُهَةِ، أَلَا لَافًا وَلَا ذَاكَ! أَوْ مِنْهُمَا
بِالْقَدَاتِ، سِلْسِلَ التَّجَادُلِ لِلْمَهَوَاتِ، أَوْ مُعْزَمًا بِالْجَنَحِ وَالْإِدْخَالِ، لَيْسَامِينَ رُغَاؤِ الدُّيْنِ فِي
نَعْوِهِ، أَقْرَبَ نَحْوِ شَبَهِهَا الْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

اللَّهُمَّ بَلِّ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِهِ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْشُورٍ، لِئَلَّا يَنْطَلِقَ
حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا وَزَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ وَأَوْلَيْكَ - وَاللَّهُ - الْأَقْلُونَ عَدْدًا، وَالْأَعْظَمُونَ
خَطَرًا بِهِمْ يَحْتَفِظُ اللَّهُ حُجَّتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَانَهُمْ وَ يَزِدُّعُوهَا فِي قُلُوبِ
أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى خَفَائِيهِ الْأَشْوَهِ، وَ بَاسْتَرَوْا رُوحَ الْبَقِيَّةِ، وَ اسْتَلْثَمُوا مَا
اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَكُّونَ، وَ أَلْبَسُوا بِنَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، [وَ] صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَهْدَانٍ
أُرْوَاهَا مُغْلَقَةً بِأَهْلٍ الْأَعْلَى، يَا كُنْتَلِ أَوْلَيْكَ خُلُقًا اللَّهُ فِي لُزُوبِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ أَوْ آوِ

در اطراف و جوانبش نیست و سعله شک با اولین عارضه شبهه در قلبش فروزان
می شود، آگاه باش که نه آن سریع الفهم و نه این بی بصیرت هیچ کدام صلاحیت
حمل علم را ندارند، با آنکه کسی را ملاقات می کنی که حرفش به لذات دنیاست
و آسان به شهوات کشیده می شود، با دیگری را می بینی که حرفش به گردآوری
و ذخیره مال دنیاست، این هر دو کس به هجوجه از رعایت کنندگان دین
نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چهارپایان چرا کنند هستند، در چنین
شرایطی است که علم با مرگ حاملان آن نابود می شود.

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند که او یا
ظاهر و مشهور است و با ترسان و مسنون نا حجت های الهی و بیّنات او باطل
نشود و این جقدر است و آنان کجا هستند؟ به خدا سوگند که آنان به لحاظ عدد
کم اند، اما به لحاظ مرتبه و منزلت بزرگند به واسطه ایستانت که خداوند حجتها
و بیّنات خود را حفظ می کند تا آنکه آنها را به نظیران بی مثال خود بپارند و
آنان را در دل های آنها پروین کنند، علمی که بر طبق حقایق امور است بر آنان به
یکباره وارد می شود و با روح یقین مباشرت می کنند و آنچه را که ناز پروردگان
سخت می شمارند بر آنان نرم و ملائم است و به آنچه نادانان از آن استیحا
دارند مأنوس هستند و با بدنهایی که ارواحشان متعلق به محلهای اعلی است در

شوقاً إلى رؤيتهم، واشتغوا الله لي ولكم.

و في رواية عبد الرحمن بن جندب: «انصرف إذا بنيت».

و حدثنا بهذا الحديث أبو أحمد القاسم بن محمد بن أحمد السراج القنداني بمندان قال: حدثنا أبو أحمد القاسم بن أحمد السراج قال: حدثنا موسى بن إسماعيل القاسمي الأنصاري قال: حدثنا أبو نعيم حماد بن ضرر قال: حدثنا عاصم بن حميد الحنطاطي، عن أبي حمزة الثمالي، عن عبد الرحمن بن جندب الفزاري، عن حميد بن زياد الشعمي قال: أخذ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام بيدي فأخرجني إلى ناحية الجبانة فلما أشعر جلس، ثم قال: يا حميد بن زياد احفظ عني ما أقول لك: القلوب أوعى من أعينها أوعاها. و ذكر الحديث مثله إلا أنه قال فيه: «اللهم بلى أن نغزو الأرض من فائم بجعة لئلا تبطل عجب الله و بيشائه» و لم يذكر فيه: «ظاهر مشهور أو خاف مغمور» و قال في آخره: «إذا بنيت فقم».

دنيا زندگی می کنند، ای کمال! آنان خلفای الهی در زمین و دعوت گران به دین او هستند، آه که چه شوقی به دیدار ایشان دارم و از خدای تعالی برای خود و آنها استغفار می کنم.

و در روایت عبدالرحمن بن جندب در پایان این کلام آمده است: ای کمال! هر وقت خواستی برگرد.

و ابو احمد قاسم بن محمد بن احمد سراج قندانی در مندان این حدیث را برای من به سند خود از عبدالرحمن بن جندب فزاری از کمال بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه بیرون رفتم و چون به صحرا در آمد نشست و سپس فرمود: ای کمال بن زیاد! آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: این دلها ظروفي هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. و دنباله کلام همانند حدیث مذکور در فوق است، جز آنکه در آن فرموده است: آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند تا حجتها و بیسات الهی باطل نشود و در آن فرموده است: «ظاهر مشهور او خاف مغمور» و در پایان آن فرموده است: «إذا بنيت فقم».

و أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْفِيُّ الشَّاشِيُّ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو نَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَرْزَازُ الشَّافِعِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ صَرْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمَّاطِيِّ عَنْ أَبِي سَمْرَةَ التَّمِيمِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَزَارِيِّ عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَتَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَابِغَةِ فَلَمَّا أَصَحَرْتُ جَلَسْتُ ثُمَّ تَنَفَّسْتُ ثُمَّ قَالَ: «يَا كُتَيْلُ بْنُ زِيَادٍ احْفَظْ مَا أَقُولُ لَكَ: الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَبَرُهَا أَوْعَامًا. النَّاسُ ثَلَاثَةٌ نَعَالِيٌّ زِنَانِيٌّ وَ مِغْلَمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ مَنَاجِزٌ رِجَالٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاصِيَةٍ» وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدُونَةَ الْبَرْعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَشْمُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ أَبُو حَازِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي سَمْرَةَ التَّمِيمِيِّ نَاسِبِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ كُتَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: أَخَذَ يَتَدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَابِغَةِ فَلَمَّا أَصَحَرْتُ جَلَسْتُ ثُمَّ تَنَفَّسْتُ ثُمَّ قَالَ: «يَا كُتَيْلُ بْنُ زِيَادٍ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَبَرُهَا

فَقُمْ» اَكْمُرْ خَوَاسِقِي بِرَحْمَتِهِ.

و ما را به ابن حدیث حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی به سند خود از کمیل بن زیاد چنین خبر داده است: علی بن ابی طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و وقتی به صحرا درآمد نشست و نفس عمیق کشید و آنگاه فرمود: ای کمیل! آنچه برایت می گویم حفظ کن، این دلهای ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. مردم سه دسته هستند: عالم ربانی و متعلم بر سبیل نجات و پشه های بی مقدار که بیروان هر بانگی هستند و همه حدیث را با طول و تفصیل آن تا پایان ذکر کرده است.

و ابو الحسن علی بن عبدالله بن احمد آسوارى در ایلای این حدیث را با سند خود برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: علی بن ابی طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و چون به صحرا درآمد نشست.

أَوْعَاها، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ مِثْلَهُ .

وَ حَدَّثَنَا هَذَا الْحَدِيثَ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّغَرِ الصَّائِغِ الْقَدَلِي قَالَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي، عَنْ هِزَارِ بْنِ صَعْدَةَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحِطَّائِي، عَنْ أَبِي خَمْرَةَ السَّمَّانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ الْفَرَايِصِيِّ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ زِيَادٍ الشَّعْبِيِّ - وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ - .

وَ حَدَّثَنَا هَذَا الْحَدِيثَ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْظَلِيُّ الشَّافِعِيُّ بِإِسْلَاقٍ قَالَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْغَزَّازُ الشَّافِعِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ : حَدَّثَنَا بِشَرُّ بْنُ مُوسَى أَبُو عَلِيٍّ الْأَسَدِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَنِيفِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو يَتْعُوبَ إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الشَّعْبِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْمُبَاجِجِ^(۱) بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي شُعْبَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّائِبِيُّ أَبُو مُشْدَرٍ الْكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ لُوطٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُعْتَمِلِ بْنِ - خَدِيجٍ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ زِيَادٍ الشَّعْبِيِّ قَالَ : أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَلْكُوفَةِ فَخَرَجْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهَا إِلَى الْحَبَانَةِ . وَ ذَكَرَ فِيهِ : «اللَّهُمَّ بَلِّ لَنَا خَلْقَ الْأَرْضِ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ اِمْتَشَهَرُوا أَوْ بَاطِلٍ مَعْتَمَرُوا لَعَلَّ كَثِيرًا يَخْلُجُ أَهْلَهُ وَ يَبْنَاهُ» . وَ قَالَ فِي آخِرِهِ :

أَنكَاهُ نَفْسِي عَمِيقَ كَشْبٍ وَ فَرَمُودَ أَيِّ كَمِيلٍ بِنَ زِيَادٍ ! أَيْنَ دَلْهَا ظُرُوفِي هَسْتَنْدَ وَ بَهْتَرِينَ أَنَهَا حَافِظَتَرِينَ أَنَهَاسْتِ . وَ هُمُ حَدِيثُ رَأَتَا يَا بَيَانَ ذَكَرَ كَرْدَهَ اسْتِ .
وَ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنَ صَفَرٍ صَائِغٌ عَدَلَ نِيْزَ تَمَامِي أَيْنَ حَدِيثُ رَأَا بِأَسْنَدٍ خُودَ بَرَايَ مِنْ رَوَايَتِ كَرْدَهَ اسْتِ .

وَ حَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَلِيٍّ بِنَ مُحَمَّدٍ بِنَ فَضْلِ حَنْظَلِي شَافِعِي بِأَسْنَدِي دِيْكَرِ أَيْنَ حَدِيثُ رَأَا بَرَايَ مِنْ أَزْ كَمِيلِ بِنَ زِيَادٍ چِنِينَ رَوَايَتِ كَرْدَهَ اسْتِ : أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّكَرَفَتِ وَ أَزْ كُوفَه خَارِجَ شَدِيمِ وَ بَهْ گُورِ سَتَانَ رَسَبَدِيمِ . وَ حَدِيثُ رَأَا ذَكَرَ كَرْدَهَ وَ دَرِ آن مِی گُویَد : آری ای خدایند از زمین از قیام کننده به حُجَّتِ خَالِی نَمِی مَانَدَ کِه یَا ظَاهِر وَ مَشْهُورَ اسْتِ وَ یَا بَاطِنَ وَ مَسْنُورَ نَا حُجَّتْهَا یِ اَلْهِی وَ یَبْتَاتِ او بَاطِلِ نَشُود وَ دَرِ آخِرِ آن مِی گُویَد : هَرْگَاهِ خُواسَتِی بَاز گُردِ .

«انصرف إذا بشت».

و حَدَّثَنِي أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ بُزَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقُضَيْلِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ جَسَامِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُنَيْسِ بْنِ -
زِيَادٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلُقُ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُونِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي غُثَيِّ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَرْفِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مَرْجَانٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى الْأُرْدَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - فِي كَلَامٍ [إِلَهٍ] طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ بَلَّ لَا تَخْلُقُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ إِلَّا بِحُجَّتِهِ ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» أَوْ قَالَ فِي آخِرِهِ: «انصرف إذا بشت».

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سُرُورٍ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَائِيزٍ، عَنْ عِيْثِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَائِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَنَبَرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ الْأَحْمَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُنَيْسِ بْنِ زِيَادٍ الثَّقَفِيِّ «قَالَ: حَقَّتْ عَلَيْنَا عليه السلام بِقَوْلِي فِي آخِرِهِ

و پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - عليه السلام - به سند خود این حدیث را از کعبیل بن زیاد نقل کرده و در ضمن آن آمده است: بار الها! تو زمین را از قیام کننده به حجت خالی نگذاری و او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌های الهی و بیّنات او باطل نشود.

و محمد بن علی ما جیلونی - عليه السلام - به سند خود از کعبیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین عليه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بار الها! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌ها و بیّنات الهی باطل نشود. و در پایانش فرمود: اگر خواستی برگرد.

و جعفر بن محمد بن مسرور - عليه السلام - به سند خود از کعبیل بن زیاد روایت کرده است که گفت: از علی عليه السلام شنیدم که می فرمود: بار الها! تو زمین را از قیام کننده

کلام ثلث: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِكَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْشُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَبَيَّأَتْكَ».

وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُوَكَّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زُهَيْرٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الرَّيَّانِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ كُنْهَلِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِكَ إِلَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْشُورٍ إِلَّا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَبَيَّأَتْكَ».

وَلِهَذَا الْخَدِيثِ طُرُقٌ كَثِيرَةٌ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَذْكُورُ بِنَسَابَتِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَحْسٍ زَكْوَانُ بْنُ بَحْسٍ بْنِ الْحَارِثِ الْبَرَّادُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَسْلَمٍ الدُّمَشَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى الْأَسْلَمِيُّ الْمَدَنِيُّ عَنْ عَمَارَةَ بْنِ جُزَيْنٍ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ: سَمِعْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ اجْتَمَعْنَا إِلَى عُزْزِ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ بَقَاءِ وَأَلَّفَا أُنَامًا فَخَلَفْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ إِلَيْهِ خَلْفَ سُورَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ يَوْمًا إِذْ جَاءَ يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ وَكَمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بیّنات الهی باطل نشود.

و مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُوَكَّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - به سند خود از کعب بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بارها! تو زمین را از قیام کننده به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بیّنات الهی باطل نشود. و برای این حدیث طُرُق کثیره ای وجود دارد.

۳ - ابوالطفیل عامر بن وائله گفت: ما شاهد نماز خواندن بر جنازه ابوبکر بودیم سپس نزد عمر بن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم و ایامی چند نزد او به مسجد آمد و شد می کردیم نا آنکه او را امیرالمؤمنین نامیدند یک روز که نزد وی نشستیم بودیم یکی از یهودیان مدینه که به عقیده آنها از نسل هارون برادر

حَقٌّ وَلَقَدْ عَلِيَ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَيْتُمْ بِعِلْمٍ يَتَّبِعُكُمْ وَبِكِتَابٍ ذِكْرُكُمْ حَقٌّ أَشَأْأَلُهُ غَيْرَ أُرِيدُ؟ قَالَ: فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَتَذَلِّكَ أَتَيْتَ يَا عَلِيٌّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ سَلَى عَمَّا تُرِيدُ. قَالَ: إِنِّي أَشَأْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَعَنْ ثَلَاثٍ وَعَنْ وَاحِدَةٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ لَا تَقُولُ: إِنِّي أَشَأْأَلُكَ عَنْ شَيْعٍ؟ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشَأْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيُجِبُكَ عَنْ الثَّلَاثِ الْآخَرِ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيُجِبُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ. وَإِنْ أَخطَأْتَ فِي الثَّلَاثِ الْأُولَى لَمْ أَشَأْأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا يُذَرِّبُكَ إِذَا سَأَلْتَنِي فَأَجِبْتُكَ أَخطَأْتُ أَمْ أَصَبْتُ؟ قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى كَتِفِهِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا عَتَبًا فَقَالَ: هَذَا وَرِثَتُهُ عَنْ آبَائِي وَأَجْدَادِي إِذْ لَمْ يَمُوتْ بَنُ عِثْرَانَ وَخَطَّ هَارُونَ وَفِيهِ الْخِصَالُ الَّتِي أُرِيدُ أَنْ أَشَأْأَلْكَ عَنْهَا. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَنَ أَنْ لِي عَلَيْكَ إِنْ أَجَبْتُكَ فَيُجِبُكَ بِالْعَوَابِ أَنْ تَسْلِمَ. فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَاللَّهِ لَنْبَنَ أَجِبْتَنِي فَيُجِبُكَ بِالْعَوَابِ لَأَسْلُسَ السَّاعَةَ

موسی بود آمد و مقابل عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کدام یک از شما به علوم پیامبران و کتاب پروردگارتان دانایید تا سؤالات خود را از او بپرسم؟ راوی گوید: عمر به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد. یهودی گفت: ای علی! تو چنین هستی؟ فرمود: آری، هر چه می خواهی بپرس. گفت: من سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم. علی علیه السلام فرمود: چرا نمی گویی که هفت سؤال دارم؟ یهودی گفت: من ابتدا از سه چیز پرسش می کنم اگر پاسخ صحیح دادی از سه چیز دیگر پرسش می کنم و اگر آنها را نیز پاسخ صحیح دادی از آن یکی می پرسم. و اگر در آن سه پرسش اول خطا کردی دیگر پرسشی ندارم. علی علیه السلام فرمود: تو از کجا می دانی که پاسخ درست است یا خطا؟ راوی گوید: یهودی دست به گریبان خود برد و کتاب عتیق را از آن بیرون آورد و گفت: این کتاب را از آباء و اجداد خود به ارث برده ام. املا می نویسد بنویس و خط هارون است و خصلی که می خواهم از آن پرسش کنم در آن ثبت است. علی علیه السلام فرمود: به شرط آنکه حق من بر تو آن باشد که اگر پاسخ سؤالاتی تو را درست بگویم مسلمان شوی یهودی گفت: به خدا سوگند که اگر پاسخ سؤالاتی مرا دادی الساعه به دست تو مسلمان خواهم شد. علی علیه السلام فرمود: بپرس! گفت: اولین سنگی که بر

عَلَىٰ بَذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ خَجَرٍ وُضِعَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيُّ! لَمَّا أَوَّلُ خَجَرٍ وُضِعَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ النَّهْوَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا صَخْرَةٌ بَيْتِ الْمَقْدِسِ - وَ كَذَّبُوا وَلَكِنَّهُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَ النَّاسُ يَتَشَخَّصُونَ بِهِ وَ يَحْكُمُونَ وَ يُجَدِّدُونَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ فِيهَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَمَّا أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ النَّهْوَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الرِّبَاثَةُ وَ كَذَّبُوا وَلَكِنَّهَا الثَّغْلَةُ مِنَ الْعَجْوَةِ. نَزَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ بِالْفَحْلِ فَأَصْلُ الثَّغْلَةِ كُلُّهُ مِنَ الْعَجْوَةِ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَمَّا أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ النَّهْوَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الْيَاقِينُ نَبَتْ تَحْتَ

زمین نهاده شد و اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! اما اولین سنگی که بر زمین نهاده شد، یهودیان می‌پندارند که آن صخره بیت المقدس است و دروغ می‌گویند، بلکه آن حجر الاسود است که آدم علیه السلام آن را به همراه خود از بهشت فرود آورده است، و آن را در رکن بیت الله قرار داد و مردم آن را مسح کرده و می‌بوسند و به وسیله آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان می‌نمایند، یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن درخت زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درختی خرمای عجوه است که آدم علیه السلام آن را و زوج آن را، همراه خود از بهشت آورد، و اصل همه درختهای خرما عجوه است. یهودی گفت خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

صَغُرُوا بَيْنَ الْمُقَدِّسِ وَ كَذَّبُوا وَلِكَيْتُمْ غَيْرُ الْحَيَاةِ الَّتِي نَسِيَ عَنْهَا صَاحِبُ مُوسَى
 الْمُسَمَّكَ الْمَالِيَةَ^(۱) فَلَمَّا أَصَابَهَا مَاءُ الْغَيْرِ عَاشَتْ وَ سَرَبَتْ، فَأَتَبَعَهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَاحِبُهُ
 فَلَقِيَا الْخِطْبُزَ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَلْ إِيَّيْ
 الثَّلَاثِ الْآخَرِي إِيَّاكَ: أَفَعَرَفْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟ وَ الْخَبْرُ فِي
 عَنْ عَزَلِ مُحَمَّدٍ أَبْنِ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ وَ مَنْ يَسْكُنُ مَقْعَ فِي عَزَلِهِ؟ قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا
 يَهُودِيُّ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا، لَا يَضُرُّهُمْ جَلَاثٌ مِنْ خَالَفَ
 عَلَيْهِمْ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ عَزَلُ
 مُحَمَّدٍ ﷺ مِنَ الْجَنَّةِ فِي جَنَّةٍ عَذْبٍ وَ هِيَ وَسْطُ الْجَنَّةِ وَ أَقْرَبُهَا مِنْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلُ
 جَلَالُهُ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ الَّذِينَ يَسْكُونُونَ
 مَقْعَ فِي الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ (الْأُمَّةُ الْاثْنَا عَشَرَ)^(۲)، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ بِاللهِ لَقَدْ صَدَقْتَ.

است و دروغ می گویند، بلکه آن چشمه حیات است که رفیق موسی نزد آن،
 ماهی آغشته به نمک را فراموش کرد و چون آب چشمه به آن ماهی رسید زنده
 شد و به راه افتاد و موسی و رفیقش به دنبال او رفتند و خضر را ملاقات کردند.
 یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی علیه السلام فرمود: از سه سؤال
 دیگر پرسش کن. گفت: برای این امت چند امام عادل پس از پیامبرشان وجود
 دارد؟ منزل محمد در کجای بهشت است؟ و چه کسی با او در منزلش سکونت
 دارد؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! برای این امت دوازده امام عادل پس از
 پیامبرش وجود دارد و مخالفین مخالفین ضرری به آنان نمی رساند یهودی گفت:
 خدا را گواه می گیرم که درست گفتی، علی علیه السلام فرمود: و منزل محمد ﷺ در
 بهشت در جنت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش
 رحمان است یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی علیه السلام
 فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمه اثنا عشر هستند، یهودی
 گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی، علی علیه السلام فرمود: آن یک سؤال را هم

۱ - راجع به شرح مراد تعالی: «فان نسيت الحيات». الکهف / ۶۳.

۲ - یعنی السج هؤلاء الاثنا عشر اماما.

قَالَ لَهُ عَلِيٌّ: سَلِ عَنِّي الْوَاجِدَةَ. قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَقْلِهِ كَمْ يَعِيشُ بَعْدَهُ
وَهَلْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يَمُوتُ قَتْلًا. قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيَّيْ يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ
تُخَضَّصُ مِنْهُ خُذَمٌ مِنْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى جَنَّتَيْهِ وَ زَأْبَيْهِ - قَالَ: قَوَّيْتُ إِلَيْكَ الْيَهُودِيَّ فَقَالَ:
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.

۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا يَجِلُّونَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍاءَ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى. عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ
أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَهْمٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ نَسِي -
الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى أَخْفَى أَرْثَقَهُ فِي تَرْبِيَةِ أَخِي رِضَاءٍ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا
وَأَقْبَرُ رِضَاءٍ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ
فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى إِبَابَتُهُ فِي دُعَائِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ شَيْئًا مِنْ دُعَائِهِ
فَرُبَّمَا وَافَقَ إِبَابَتُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى وَلِيَّتُهُ فِي عِيَادِهِ فَلَا تَسْتَغْفِرُنَّ عَبْدًا مِنْ

پیرس، گفت؛ وصی محمد چند سال پس از پیامبر در میان اهلس زندگی می کند و
آما می میرد و یا آنکه کشته می شود؟ علی علیه السلام فرمود؛ ای یهودی! او پس از
پیامبر سی سال زندگی می کند و این از آن او رنگین شود - و اشاره به محاسن رسر
مبارک خود هرمودند - راوی گوید؛ در این هنگام آن یهودی از جا پرید و گفت؛
شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمد رسول
اوست و تو وصی رسول خدایی -

۵ - امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارسان از امیرالمؤمنین صلوات الله عليهم
اجمعین روایت کند که فرمود؛ خدای تعالی چهار چیز را در چهار چیز حق
ساخته است - رضای خود را در طاعتش نهان ساخته است و مبادا چیزی از
طاعتش را کوچک شمارید که بسا آن طاعت موافق رضای او باشد و تو ندانی و
خشم خود را در معصیتش نهان ساخته است و مبادا چیزی از معصیتش را
کوچک شمارید که بسا آن معصیت موافق یا ختم او باشد و تو ندانی و اجابت
خود را در دعایش نهان ساخته است و مبادا چیزی از دعایش را کوچک شمارید

عباده^(۱) اَلرُّبُّمَا يَكُونُ وَلَيْتَهُ وَ اَنْتَ لَا تَقْلَمُ.

۵- حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى التَّمَلَّازُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمْعًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ يَعْقُوبَ بْنِ بَرِّدَةَ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمْعًا عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُطَّعِمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَاعَةَ الْكِنْدِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا بَاعَ النَّاسُ عُمَرَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي بَكْرٍ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ شَبَابِ الْيَهُودِ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى أَغْلَبِكُمْ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ بِشَرِيئِهِ فَأَوْثَقَ يَدَيْهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا فَتَحَوَّلَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ: أَنْتَ كَذَلِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: إِنِّي أَتَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَاكَ قُلْتُ عَنْ شَيْءٍ؟ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: لَا إِنَّمَا أَتَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فَيَسِّرْ لَنَا لَكَ عَنْ ثَلَاثٍ بَعْدَ هَذَا وَإِنْ لَمْ تُصِبْ لَمْ لَنَا لَكَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

که بسا آن دعا موافق با اجابت او باشد و تو ندانی. و ولی خود را در میان عبادش نهان ساخته است و میافاید که بنده ای از بندگان را کوچک شمارد که بسا آن بنده ولی او باشد و تو ندانی.

۵- إِبْرَاهِيمَ مَذَنِيٍّ أَمَامَ صَاحِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كُنْدَ كَهْ فَرَمُود: بَعْدَ از مرگ ابوبکر چون مردم با عمر بیعت کردند مردی از جوانان یهود در مسجد به تزد او آمد و بر وی سلام کرد و مردم هم در اطراف او بودند، آنگاه گفت: ای امیرالمؤمنین! دانستمندترین شما به خدا و رسول و کتاب و شش کیست؟ مرا به او راهنمایی کنید. عمر با دست به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: این مرد یهودی روی به جانب علی کرد و پرسید: آیا تو چنین هستی؟ فرمود: آری. گفت: من از سه چیز و سه چیز و یک چیز از شما پرسش می کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس چرا نگفتی از هفت چیز پرسش می کنم؟ یهودی گفت: نه. من از سه چیز پرسش می کنم. اگر پاسخ آنها را درست گفتی از سه مسئله بعدی پرسش می کنم و اگر پاسخ

صلوات الله علیه: أَخْبَرَنِي أَنَّ أَجَبْتِكَ بِالصَّوَابِ وَالْحَقِّ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ - وَكَانَ النَّبِيُّ مِنْ
عُلَمَاءِ الْيَهُودِ وَ أَخْبَارَهَا يَزَوْنَ أَنَّهُ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ:
نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَبِنِ أَجَبْتِكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ
لِكَيْسَلِيمٍ؟ وَتَتَدَعَّرُ الْيَهُودِيَّةُ؟ فَخَلَفَ الْيَهُودِيُّ وَقَالَ: مَا جِئْتُكَ إِلَّا مُزِنَادًا أُرِيدُ الْإِسْلَامَ،
فَقَالَ: يَا هَارُونُ سَلْ عَنَّا بِذَلِكَ تُخْبِرُ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ خَبَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ؟ فَقَالَ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا سُؤَالُكَ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الزُّهْرَةُ وَكَذَّبُوا، إِنَّمَا هِيَ النَّخْلَةُ مِنَ الْقَبْلَةِ وَخَبَطَ بِهَا
آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْعًا مِنَ الْحَقِّ فَعَرَسَهَا، وَأَصْلُ النَّخْلِ كُلُّهُ مِنْهَا، وَأَنَا لَوْلَا ذَلِكَ: أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَتْ
عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي يَنْتَبِثُ الْمَقْدِسُ تَحْتَهَا الْحَجَرُ وَ
كَذَّبُوا هِيَ عَيْنُ الْحَمِيرَانِ الَّتِي أَتَيْنِي مُوسَى وَ قَتَلَهُ إِنَّهَا قُتِلَتْ فِيهَا السَّمَكَةُ الْمَائِغَةُ

درست نگفتی دیگر نمی برسم، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بگو تا بدانم
اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا می فهمی که درست است؟ - آن جوان
از علما و اخبار یهود بود و می پنداشتند که آواز فرزندان هارون بن عمران برادر
موسی علیه السلام است - گفت: آری، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدایی که هیچ
معبودی جز او نیست سوگند می دهم، اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا
مسلمان می شوی و یهودیت را فرو می گذاری؟ یهودی سوگند یاد کرد و گفت:
من طالم و اسلام را می جویم. فرمود: هر چه می خواهی بر سر تا آگاه شوی،
گفت: اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و
اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اما
سؤال تو از اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می پندارند که آن
زیتون است و دروغ می گویند و جز این نیست که آن درخت خرمای عجوه
است که آدم علیه السلام به همراه خود از بهشت فرود آورد و در زمین کاشت و اصل
هذه نخله از آن است، اما آن سخن نو که اولین چشمه ای که از زمین جوشید،
یهودیان می پندارند که آن چشمه ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

فَعَلِمْتُ وَ تَبَيَّنَ مِنْ مَثَبٍ بُصِيئَةٍ ذَلِكَ الْمَاءُ إِلَّا حَبِي، وَ كَانَ الْخِصْرُ عَلَى مُلْدَمَةٍ ذِي-
الْقُرْنَيْنِ يَطْلُبُ عَيْنَ الْحَيَاةِ فَوَجَدَهَا الْخِصْرُ عَلَيْهِ وَ شَرِبَ مِنْهَا وَ لَمْ يَجِدْهَا ذَوَا الْقُرْبَيْنِ، وَ
أَمَّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يُزْعِمُونَ أَنَّ الْحَجَرَ الَّذِي فِي
بَيْتِ الْقُدْسِ وَكَذَبُوا إِنَّمَا هُوَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ حَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ ضَعَعَهُ فِي
الرُّكْنِ، وَ النَّاسُ يَشْتَلِعُونَهُ وَ كَانَ أَشَدَّ نَبَاحاً مِنَ الثَّلَاجِ، فَاشْرُذْ مِنْ خُطَايَا بَنِي آدَمَ.

قَالَ: فَأَخْبَرَنِي كَمْ يَلِدُو الْأَكْثَرِ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، هَادِينَ مُهْدِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ
مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ أَخْبَرَنِي أَيْنَ مَنَزِلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أُمَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: أَمَّا
قَوْلُكَ: كَمْ يَلِدُو الْأَكْثَرِ مِنْ إِمَامٍ هَدَى، هَادِينَ مُهْدِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ فَإِنَّ
يَلِدُو الْأَكْثَرِ أَنِّي عَشَرَ إِمَاماً هَادِينَ مُهْدِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: أَيْنَ مَنَزِلِ مُحَمَّدٍ فِي الْجَنَّةِ فَبِي أَشْرَفِهَا وَ أَفْضَلِهَا جَنَّةُ عَدْنٍ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ:

و دروغ می گویند، آن چشمه زندگان است که موسی و آن جوانی که همراه او
بود به آن رسیدند و ماهی آغشته به نمک را در آن شست و زنده شد و هیچ
مردمی نیست که آن آب بدو رسد مگر آنکه زنده شود و خضر پشگام
ذوالقرنین در جستجوی چشمه حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و
ذوالقرنین آن را نیافت، اما سخن تو که اولین سخنی که بر روی زمین نهاده شد
یهودیان می پندارند که آن صخره بیت المقدس است، اما دروغ می گویند جز این
نیست که آن حجر الاسود است آدم علیه السلام آن را از بهشت آورد و آن را در رُکن
بیت قرار داد و مردم آن را استلام می کنند و از برف سپیدتر بود و در اثر گناهان
بنی آدم سباه گردید.

گفت: این ائمت را چند امام هدئی است که هادی و مهدی اند و خذلانی
فروگذاران به امامت آنان ضرر نرسانند؟ و جایگاه محمد در کجای بهشت است؟
و از ائمتش چه کسانی با او در بهشتند؟ فرمود: اما اینکه گفتی این ائمت را چند
امام هدئی است که هادی و مهدی اند و خذلانی فروگذاران به امامت آنان ضرر
نرسانند این ائمت را دوازده امام است که همگی آنها هادی و مهدی هستند و
خذلان فروگذاران به آنها ضرری نرساند.

اما اینکه گفتی: جایگاه محمد در کجای بهشت است، جایگاه او در شریفترین

من منع محمد من أثبت في الجنة فهو لاه الاثنا عشر أئمة الهدى. قال النبي: صدقت قَوْلُ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ لَكُتُوبٌ عِنْدِي بِإِسْلَامِ مُوسَى وَخَطِّ هَارُونَ بِيَدِهِ. قَالَ: فَأَخْبَرَنِي كَيْفَ يَعِيشُ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ (ع) مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ. وَهَلْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يَمُوتُ قَتْلًا؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ يَا يَهُودِيُّ أَأَنَا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا أَرِيدُ يَوْمًا وَلَا أَنْقَضُ يَوْمًا ثُمَّ يَمُوتُ أَوْ يَمُوتُ قَتْلًا أَوْ يَمُوتُ مَوْتًا قَبَضَ بِيَضْرِبَةٍ هُنَا فِي مَوْزِي فَتَقْبَضُ بِيَضْرِبَةٍ يَنْبَغِي. ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ شَدِيدًا. قَالَ: فَصَرَخَ النَّبِيُّ وَطَلَعَ كُتَيْبَتُهُ. وَفَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (وَإِنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ).

فَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْقَبِيصِيُّ - بَرَقَةً - قَالَ: هَذَا الرَّجُلُ الْيَهُودِيُّ أَفَرَأَيْتَ مَنْ بِالْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَغْلَبَهُمْ وَأَنْ أَبَاءَ كَانَ كَذَلِكَ فِيهِمْ.

۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَاءَهُ مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ

و بهترين جای بهشت یعنی جنت عدن است و اینکه گفتم: از آمدن چه کسانی با او در بهشتند آنان ائمه دوازده گانه بر هدایت هستند. آن جوان گفت: راست گفتم به خدای لا اله الا هو که آنچه گفتم نزد من به صورت مکتوب با املاي موسى و خط هارون موجود است و پرسید: وصي محمد پس از او چند سال زنده خواهد ماند و آیا فوت می کند و یا به قتل خواهد رسید؟ علي علیه السلام فرمود: وای بر سواد یهودی! من وصي محمد (ص) هستم و پس از او سی سال زندگی خواهیم کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون سپس بدبخت ترین این امت برانگیخته می شود کسی که از پی کننده ناقة نمود بدبخت تر است و یک ضربه بر این فرق سرم می زند که عیاشی از آن رنگین می شود سپس آن حضرت گریه شدیدی کرد. راوی گوید آن جوان نیز فریادی کشید و آن کمر بندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.

أبو حمزه عیدی در حدیث مرفوع خود گوید: مردم مدینه همه اعتراف داشتند که این یهودی دانشمندترین آنهاست و پدرش نیز دانشمندترین مردم مدینه بود.

۶ - أبو الطفیل گوید: در روزی که ابوبکر مُرد شاهد جنازه او بودم و زمانی

أُمِّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَارِسِ عَنْ حَبَّانِ السَّرَّاجِ عَنْ
 دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَسَاكِيِّ عَنْ أَبِي الطُّغَيْلِ قَالَ: سَمِعْتُ جَنَادَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ
 شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ يُوْبَحُ - وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ نَاحِيَةً - إِذْ أَتَيْلَ عَلَيْهِمْ عَلَّامٌ يَهُودِيٌّ عَلَيْهِ
 ثِيَابٌ جِسَانٌ وَهُوَ مِنْ ذُلْدِ هَازُونَ حَقَّقَ قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ
 أَكْثَلُكُمْ هَذِهِ الْأُمَمُ بِكِتَابِهِمْ وَأَمْرٍ نَبِيِّهِمْ؟ قَالَ: قَطَّاعًا عُمَرُ رَأْسُهُ فَقَالَ: إِبْرَاهِيمُ أَشْفَى وَ
 أَعَادَ عَلَيْهِ النَّوْلَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا سَأَلْتُكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مُرَادًا لِنَفْسِي شَاكَا فِي
 دِينِي فَقَالَ: ذُوْنكَ هَذَا الشَّابُّ قَالَ: وَمَنْ هَذَا الشَّابُّ؟ قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ أَبُو الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ وَهَذَا رُوَيْحُ
 فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَتُكْذِبُكَ أَنْتَ؟
 قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثٍ وَرَاجِدَةٍ قَالَ:
 فَتَسْأَلُنِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا هَازُونَ! مَا مَشَقَّكَ أَنْ تَقُولَ: سُبْحَانَ قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ
 فَإِنْ عَلِمْتَهُمْ سَأَلْتُكَ عَنْهَا بَعْدَهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُمْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ عِلْمٌ فَقَالَ:

را که با عُمَرُ بیعت کردند ناظر بودم - و عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در گوشه ای نشسته بود - که به
 ناگاه جوانی یهودی که لباسی سیکو تن بر داشت و از فرزندان هارون بود پیش آمد
 و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیر المؤمنین آیا تو دانشمند ترین این امت به
 کتاب و امور پیامبران هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را تکان داد. یهودی
 گفت: یا تو هستم و کلامش را تکرار کرده عمر گفت: چه کار داری؟ گفت: در
 جستجوی چیزی برای خود هستم و در دین خود شک دارم. عمر گفت: برو و
 این جوان را دریاب! پرسید: این جوان کیست؟ گفت: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ پسر
 عمی رسول خدا و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا و شوهر فاطمه
 دختر رسول خدا ﷺ. یهودی به جانب عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رو کرد و گفت: آیا شما چنین
 هستید؟ فرمود: آری. یهودی گفت: می خواهم از شما از سه و سه و یک مسئله
 پرسش کنم. عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تپستی فرمود و گفت: ای هارونی! چرا نگفتی از هفت
 مسئله؟ گفت من از سه مسئله می پرسم اگر آنها را می دانستی از مسائل بعدی
 خواهم پرسید و اگر آنها را نمی دانستی می فهمم که تو را دانستی نیست. عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَاتِي أَسْأَلُكَ بِإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ إِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تَرِيدُ لَنَدْعُكَ دِينَكَ وَ لَنَدْخُلَنَّ فِي دِينِي؟ فَقَالَ: مَا جِئْتُ إِلَّا بِذَلِكَ. قَالَ: فَكُلَّ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ فِطْرَةٍ دَمَ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ فِطْرَةٍ هِيَ. وَأَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ عَيْنٍ هِيَ. وَ أَوَّلِ شَيْءٍ أَهْتَرَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخْرَى. أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ كَمْ نَفْسَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدِلٍ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَتَكُونُ؟ وَ مَنِ الشَّاكِرُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ؟ فَقَالَ: يَا هَارُونُ! إِنْ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدِلًا لَا يَضُرُّهُمْ يَذَلُّانِ عَنْ خُدَّيْهِمْ وَ لَا يَسْتَوِ جَسَدُهُنَّ بِخِلَافٍ عَنْ خَالَتَهُمْ. وَ إِنَّهُنَّ قَرَسَتْ فِي الدِّينِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ. وَ مَشَكَرَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَنَّتِهِ عَيْنٌ مَعَهُ أَوْ لَيْكَ اثْنَا عَشَرَ الْأَنْبِيَاءُ الْعَدْلُ. فَقَالَ: ضِدَدْتُ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَا أَجِدُهَا فِي كِتَابِ أَبِي هَارُونَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَثَلَاهُ عَنِّي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ بَعِثَ مِنْ بَعْدِهِ. وَ عَلَّ يَمُوتَ أَوْ يَهْتَلُ؟ قَالَ: يَا

فرمود: تو را به آن حدایی که می برسی سرگند می دهم اگر پاسخ همه سؤالات تو را دادم آیا دینت را فرو می گذاری و به دین من در می آیی؟ گفت: من برای همین آمده ام. علی علیه السلام فرمود: سؤال کن گفت: اولین فطره خونی که بر زمین ریخت و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و اولین چیزی که بر سطح زمین جنبش کرد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات او را پاسخ فرمود. سپس یهودی گفت: مرا از پاسخ سه سؤال دیگر آگاه کنید؟ پس از محمد چند امام عادل خواهد بود؟ و جایگاه او در کدام جنت است؟ و در آن جنت چه کسانی با او ساکن هستند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمد علیه السلام دوازده امام عادل هستند و یزدلان و فروگذاران به امامت آنان ضرر نرسانند. از مخالفان مخالفان نیز وحشت ندارند و آنان در دین از کوههای اسوار محکترند، و مسکن محمد و آلش در جنت عدن است و با او دوازده امام عادل ساکن هستند؟ یهودی گفت: راست گفتی. به خدای لا اله الا هو که من آنها را در کتاب یدرم هارون دیده ام. کتابی که هارون آن را با دست خود و به املاي عمویم موسی نوشته است. بعد از آن گفت: پاسخ آن یک سؤال را نیز بفرمائید. وصی محمد پس از او

هارونی بعبش بغداد ثلاثین سنه لا یزید یوماً ولا ینقص یوماً، ثم یطرب صرته ههنا - یعنی قتره - فتنصب هوب من هذا. قال: فصاح الهارونی و قطع کسبجه و هو یقول: أشهد أن لا إله إلا الله و عده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله، و أنك وصیه بنهی أن ثقی و لا ثقی. و أن تعظم و لا تستعفف. قال: ثم مضی به علیاً إلی منزله فعلّمه تعالیم الدین».

۷- حدثنا أبي - علی - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر العبّسی عن محمد بن عبس عن عبد الرحمن بن أبي حاتم عن ابن أبي یحیی المقدّبی عن أبي عبد الله علی قال: جاء یهودی إلی عمر یسأله عن مسائل، فأرّده إلی علی بن أبي طالب علیاً ینسأله فقال علی علیاً: سل. فقال: أخبرنی کف یكون بغداد لیکم من إمام غداً؟ و فی أي جنه هو؟ و من یشکل شقه فی جنه؟ فقال له علی علیاً: یا هارونی لعبد الله بن جعفر بغداد لنا غداً إماماً غداً، لا یضرهم خذلان من خذلهم و لا یستوحشون یحلاب من خالفهم، ألنبت فی

چند سال زندگی خواهد کرد و او می میرد و با آنکه به قتل می رسد؟ فرمود: ای هارونی! او پس از پیامبر سی سال زندگانی خواهد کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس ضربه ای به آبنجا زده شود - یعنی بالای پیشانی او - و این از این رنگین خواهد شد. راوی گوید: هارونی فریادی کشید و کمر بندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست یاره کرد و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و عده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله و أنك وصیه، و سزاوار است که برنر باشی و کسی بر تو برتر نباشد و بزرگ باشی و تو را ضعیف نشمرند. راوی گوید: سپس علی علیاً او را به منزل خود برد و معالم دین را بدو آموخت.

۷- إِبْرَاهِیمَ مَذْبُحِی از امام صادق علی روایت کند که فرمود: یک فرد یهودی به نزد عمر آمد و مسائلی از او پرسش کرد، عمر او را به علی بن أبي طالب راهنمایی کرد تا از او پرسش کند، علی علیاً فرمود: بپرس، گفت: پس از پیامبران چند امام عادل وجود دارد؟ و او در کدام جنت است؟ و چه کسانی با او در آن جنت ساکن هستند؟ علی علیاً فرمود: ای هارونی! پس از محمد صلی الله علیه و آله دوازده امام عادل خواهد بود که خذلان فروگذاران به امامت آنها ضرری

وبن ابي من الجبال الرواسي، و منزل محمد ﷺ في جنة عدن، و الذين يشككون
منه هؤلاء الاثنا عشر، فأنتم الرجل و قال: أنت أولي بهذا الجبل من هذا، أنت الذي
توقى و لا تخاف، و تغلوا و لا تغلوا.

۸ - حدثنا أبي: و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - قال: حدثنا سعد بن عبيدة،
عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن صالح بن عتبة،
عن جعفر بن محمد ﷺ قال: «ما خلف أبو بكر و استخلف عمر رجع عمر إلى المسجد
لنقد فدخل عليه رجل فقال له: يا أمير المؤمنين إني رجل من اليهود و أنا غلامهم، و قد
أردت أن أسألك عن مسائل إن أجبتني عنها أسلمت، قال: و ما هي؟ فقال ثلاث و
ثلاث و واحدة، فإن بشت سألتك، و إن كان في قومك أحد أعلم منك فأرشدني إليه،
فقال: غلبك بذلك الشاب (يعني علي بن أبي طالب عليه السلام)، فأني غلبت عليه فقال له: لم
قلت ثلاث و ثلاث و واحدة و أنا قلت شيئاً؟ قال: إن لم تجبني في الثلاث اكتنفتك.

نرساند و از مخالفت مخالفان نیز در هراس نباشند و در دین خداوند از کوههای
استوار محکم ترند و منزل محمد در جنت عدن است و کسانی که با او در آن بهشت
ساکن هستند آن دوازده امامند. آن شخص مسلمان شد و گفت: تو به این مشند
سزاراتر از این هستی، تو تفوق می یابی و کسی فوق تو نیست و تو برتری
می یابی و کسی برتر از تو نیست.

۸ - صالح بن عقیه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: وقتی که ابوبکر
هلاک شد و عمر را جانشین خود کرد و او در مسجد نشست، مردی بر او وارد
شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی یهودی و هلاک آنها هستم و می خواهم
از مسائلی از تو پرسش کنم که اگر پاسخ آنها را بگویی مسلمان خواهم شد،
گفت: آن چه مسائلی است؟ گفت: سه پرسش و سه پرسش و یک پرسش است،
اگر می خواهی از تو بپرسم و اگر در میان قوم تو کسی هست که اعلم از تو باشد
مرا بدو راهنمایی کن، گفت: بر تو باد که به سراغ آن جوان بروی (یعنی علی بن -
أبي طالب علیه السلام) پس به نزد علی علیه السلام آمد آن حضرت فرمود: چرا می گویی: سه
و سه و یک و نمی گویی هفت؟ گفت: اگر پاسخ مواد آن سه سؤال اول نگویی به

قَالَ: فَإِنْ أَجَبْتُكَ تُسَلِّمُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَلِّ. فَقَالَ: أَنَا لَكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى
وَجْهِ الْأَرْضِ، وَأَوَّلِي عَيْنِي نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِي شَجَرَةً نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ.
فَقَالَ لِهَؤُلَاءِ: يَا يَهُودِي أَنْتُمْ تَقُولُونَ: «إِنْ أَوَّلُ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْحَجَرُ
الَّذِي فِي بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ذَكَبْتُمْ». بَلْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِي نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ. قَالَ:
صَدَقْتُ، وَانْهَ إِنَّهُ لَيَحْطُ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: «إِنْ أَوَّلُ
عَيْنِي نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْغَيْثُ الَّذِي نَبْضَتْ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ذَكَبْتُمْ» هِيَ غَيْثُ الْخَبَاءِ الَّتِي
عَسَلَ فِيهَا يَوْشَعَ بْنُ نُونٍ السَّمَكَةَ وَهِيَ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخَيْصَرُ، وَفِيهَا يَشْرَبُ مِنْهَا
أَخَذُ الْإِسْحَاقَ. قَالَ: صَدَقْتُ وَانْه إِنَّهُ لَيَحْطُ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَأَنْتُمْ
تَقُولُونَ: «إِنْ أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبْضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْبَرْقُوتَةُ ذَكَبْتُمْ» وَهِيَ الْفُجْوَةُ نَزَلَ بِهَا
آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ. قَالَ: صَدَقْتُ وَانْه إِنَّهُ لَيَحْطُ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ:
فَالثَّلَاثُ الْأُخْرَى؟ قَالَ: كُمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ إِسَامٍ هُدًى، لَا يَصْرُحُهُمْ عَنْ خَالِفِهِمْ؟ قَالَ:

همان اکتفا می کنم، فرمود: آیا اگر پاسخ دادی که گفتیم مسلمان می شوی؟ گفت:
آری، فرمود: بپرس، گفت: اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد و اولین
چشمه ای که از زمین جوشید و اولین درختی که از زمین روئید چه بود؟ فرمود:
ای یهودی! شما معتقد هستید که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد
صخره ای است که در بیت المقدس است و دروغ می گوئید، بلکه آن سنگی است
که آدم علیه السلام از بهشت آورد، راست گفتی، به خدا سوگند که آن به خط
هارون و املاي موسى نزد من است، بعد از آن فرمود: و شما می گوئید که اولین
چشمه ای که از زمین جوشید چشمه ای است که در بیت المقدس جوشید و دروغ
می گوئید، بلکه آن چشمه ای است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست
و همان است که خضر جبره ای از آن را نوشید و هرکس از آن بنوشد حیات
یابد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است،
فرمود: و شما می گوئید: اولین درختی که از زمین روئید درخت زیتون است اما
دروغ می گوئید بلکه آن عَجْوَه است که آن را آدم از بهشت آورد، راست
گفتی، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، فرمود: آن سه دیگر

اَنَا عَشَرُ إِمَامًا، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام). قَالَ: وَأَبْنِ تَبَشُّكَ تَبَشُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: فِي أَغْلَاهَا دَرَجَةً وَأَشْرَفُهَا مَكَانًا فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام). قَالَ: لَنْ يَنْزِلَ مَعَهُ فِي مَنَازِلِهِ؟ قَالَ: اَنَا عَشَرُ إِمَامًا، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام). قَالَ: السَّابِقُ؟ قَالَ: فَأَمَّا ذَلِكَ كَمْ يَعِيشُ وَصِيَّتُهُ بَعْدَهُ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، قَالَ: ثُمَّ يَمُوتُ أَوْ يَهْلِكُ؟ قَالَ: يَهْلِكُ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِهِ قَتْلُصَبٍّ لِمَنْتَهُ، قَالَ: حَدَّثْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُخْطِ هَارُونَ وَإِسْلَامُ مُوسَى (عليه السلام) [فَأَسْلَمَ الْيَهُودُ] .

۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ (عليه السلام) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ مَالِكِ الْفَرَارِيِّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُثَنَّى الصَّبْرِيُّ، عَنْ أَبِي - هَاشِمٍ، عَنْ قُرَابِ بْنِ أَخْتَمٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ ثُبَّانَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَنَّهُ ذَكَرَ النَّاسَ (عليه السلام) فَقَالَ: «أَنَا لَيُغَيَّبُ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا يَلُو فِي آلِ -

چيست؟ گفت برای اين است چندين امام هادي وجود دارد كه مخالفت مخالفان به امامت آنها ضرر نرساند؟ فرمود: دوازده امام، گفت راست گفتي به خدا آن به خط هارون و املاي موسي نزد من است، آنگاه گفت: پيامبر شما در كجاي بهشت مسكن دارد؟ فرمود در عاليترين و بهترين مكان بهشت كه جنت عدن است. گفت: راست گفتي، بخدا آن به خط هارون و املاي موسي نزد من است. گفت: چه كساني با او در آن منزل هستند؟ فرمود: دوازده امام. گفت: راست گفتي، به خدا آن به خط هارون و املاي موسي نزد من است. فرمود: سؤال هفتم چيست؟ گفت: وصي بپيامبر چند سال پس از او زندگاني خواهد كرد؟ فرمود: سي سال. گفت: آنگاه فوت مي كند و با آنكه كشته مي شود؟ فرمود: كشته مي شود، بر بالاي پيشاني او ضربتي مي زنند و محاسن رنگين مي شود. گفت: راست گفتي، بخدا سوگند آن به خط هارون و املاي موسي (عليه السلام) نزد من است. آنگاه اسلام آورد.

۹ - اصبح بن ثباته گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قائم (علیه السلام) یاد کرد و فرمود: او غایب خواهد شد تا به غایبی که نادان گوید: خداوند را در آل محمد حاجتی

تَحْسِدُ حَاجِدَةً.

۱۰ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ : وَ الْحَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ الْكُتَيْبِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ هَمْدَانِي قَالَ : حَدَّثَنِي الثَّقَلَةُ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَحْكُمُ الْأَرْضَ مِنْ حُجْبَةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مُغْفُورٍ لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ يَبْثُتَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدَانَ ^(۱) عَنْ مَسْعُودَةَ بِنْتِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي حُجَّتِهِ لَكَ عَلَى مَنَعَةِ الْكَرْبَةِ : «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَهْدِي لَأَرْضِكَ مِنْ حُجْبَةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يَعْلَمُهُمْ عِلْمَكَ إِنَّلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَخِلُّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ إِذَا ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ مُكْتَمٍ مُتَرَقِّبٌ إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصَةٌ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ فَإِنْ عِلِمَتْ وَ آدَابُهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُشَبَّهَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

نیست.

۱۰ - ابواسحاق همدانی گوید یکی از اصحاب موقی ما از امیرالمؤمنین عليه السلام شنیده است که می فرمود: بارالها! تو زمین را از حجت بر خلق خود خالی نمی گذاری که او با ظاهر است و یا ترسان و مسنور تا حجتها و بساتن باطل نشود.

۱۱ - مسعوده بن صدقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان روایت کرده است که علی عليه السلام به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بارالها! ناگزیر بایستی در زمین حجتی برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند. او یا آشکار است ولی مطاع نیست و با آنکه مستور است و منتظر ظهور. اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می کند غایب باشد اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می کنند.

۱۲ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ يَتْقُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْجَازِئِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ طُعْمَةَ قَالَ: «نَهَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعَمِ. نَطْلُبُونَ الْمَرْغَى فَلَا نَحْدُونَهُ».

۱۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمْعًا، عَنْ خُنَّانَ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَّوَرِ، عَنِ الْأَشْتَبِيِّ - رحمته الله - ثَبَاتُهُ قَالَ: «نَهَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيفِ الطَّرِيقُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ».

۱۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الثُّقَيْبَانِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ - رحمته الله - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «لَنَا نِجْمٌ مِثْلُ غَيْبَةِ أُنْدُهَا طَوِيلٌ. كَأَنِّي بِالسَّعَةِ تَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعَمِ فِي غَيْبِهِ. نَطْلُبُونَ الْمَرْغَى فَلَا نَحْدُونَهُ، أَلَا لَوْ تَبَيَّنَتْ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَنْشُ فُلَانُهُ لَطَوَّلُوا أَمْرَ غَيْبِهِ إِمَامِهِ لَهَوَّ نَعْمٌ فِي

۱۲ - یزید بن طعّمه گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که مانند چهارپایان جولان می دهید و در جستجوی چراگاه هستید اما آن را نمی یابید.

۱۳ - اصبح بن ثباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر شریف (آواره) و طرید (رانده) و فرید (نک) و وحید (تنها) است.

۱۴ - عبد العظیم حسنی از امام جواد از آباء بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کند: برای فاطمه ما غیبی است که مدتش طولانی است. گویا شعبه را در دوران غیبت او می بینم که جولان می دهد مانند جولان چهارپایان. چراگاه را می جویند اما آن را نمی یابند. بدانید هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و فلیش به واسطه طول غیبت امامش سخط نمود او در روز قیامت

وَرَجَعَنِي يَوْمَ الْفِيَاةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْغَائِمَ مَثًا إِذَا فَاَمَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنْتِهِ بَتَعَةً، فَلِذَلِكَ نَعْنَى وَلَا دُثَّةَ وَتَغِيبَ شَخْصَةً.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَقْفَرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْمِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - الرِّضَا - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْحَدِيثِ مِثْلَهُ سِوَاهُ.

۱۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوُزَائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصُّفَرِيِّ [عَنْ جِشَامٍ]، عَنْ قُرَّاتِ بْنِ أَخْتَفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَمَا لَيْتَيْتُ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ».

۱۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُتَعَبٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ حَقْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ قَالَ: «الثَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي بِالْحُسَيْنِ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ - الْمَطْهُرُ لِلدِّينِ - وَالْبَاسِطُ لِلْعَقْلِ، قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ ذَلِكَ لَكَابٍ؟ فَنَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي وَالَّذِي بَعَثَ

هم درجه من است. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می شود.

علی بن احمد بن موسی نیز همین حدیث را برای ما روایت کرده است.

۱۵ - اصبح بن نباته گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر قائم علیه السلام شد فرمود: او غیبت می کند تا به غایبی که نادان گوید: برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست.

۱۶ - حسین بن خالد گوید امام رضا از بدوان بزرگوارشان از علی علیه السلام روایت کند که فرمود: ای حسین! نه من از فرزندان تو همان قائم به حق است کسی که آشکارکننده دین و بسط دهنده عدل است. حسین علیه السلام گوید: گفتیم با

مُحَمَّدًا ﷺ بِالْشَّيْءِ وَاصْطَفَاهُ عَلَىٰ تَجْمِيعِ الْعَرَبِ وَلَكِنْ بَقِيَ عَقِبَتُهُ وَخَلْدُهُ فَلَا يَبْقَىٰ فِيهَا عَلَىٰ دِينِهِ إِلَّا الْخَالِصُونَ الْمُبْتَائِرُونَ لِزَوْجِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ يُولَانَا وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِزَوْجٍ مُبْنٍ».

۱۷- حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنْ زِيَادِ الْمَكْشُوفِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقْبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَىٰ فَلَا تَحْدُونَهَا بِمَا مَنَعَتْ الشَّيْبَةَ».

۱۸- حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَاهَوْدِ زِيَادِ بْنِ - الْمُكْدَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقْبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانِ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَىٰ فَلَا تَحْدُونَهَا بِمَا مَنَعَتْ الشَّيْبَةَ».

۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ الْوَازِئِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام الْقَاضِي، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ

امیرالمؤمنین! آیا آن واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به نبوت مبعوث کرد و او را بر جمیع خلائق برگزید آن واقع خواهد گردید ولیکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی ماند، کسانی که مباشر روح البقیع هستند و خداوند بیان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلوبشان نگاشته و آنان را به واسطه روحی از جانب خود مؤید داشته است.

۱۷- عبدالله بن ابی عقیبه شاعر گوید: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام شنیدم که می فرمود: ای گروه شیعه گویا شما را می بینم که مانند ستران جولان می دهید و در جستجوی چراگاهید اما آن را نمی یابید.

۱۸- حدیث فوق به سند دیگر نیز برای ما روایت شده است.

۱۹- حسن بن عباس بن حریش گوید: امام جواد از یدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کند که به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سالی

الله علیه قال لابن عباس: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يُنْزَلُ فِي يَئِثُكَ اللَّيْلَةُ أَمْرُ السَّنَةِ، وَ لِيَذَلِكَ الْأَمْرُ وَلَا يَحْدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». فقال ابن عباس: مَنْ هُمْ؟ قال: أَنَا وَ أَخَدَ عَشْرَ مِنْ صَلَبي أَبَةً مُحَدِّثُونَ».

﴿ باب ۲۷ ﴾

- « (ما روي عن سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ) »
- « (حَتَّى اللَّهُ عَلَيْهَا مِنْ حَدِيثِ الصَّحِيفَةِ وَ مَا فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ الْأَنْجَبَةِ) »
- « (وَ أَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ وَ أَنَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْقَائِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) »

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَشِيرٍ وَ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نَصْرِ الْقَعْلَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الشُّسَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَبَائِسُ بْنُ أَبِي غَفَرٍ وَ عَنْ صَدَقَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى - عَنْ أَبِي نَشْرَةَ قَالَ: «لَمَّا احْتَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام عِنْدَ الْوَفَاةِ دَعَا بَابِتَةَ الصَّادِقِ عليه السلام فَعَمِدَ إِلَيْهِ عَهْدًا، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ: لَوْ امْتَنَلْتُ فِي إِثْنَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لَرَجَعْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَنْتَ مُشْكِرًا، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتَ لَيْسَتْ بِالْإِثْنَالِ، وَ

هست و در آن شب امر آن سال نازل می شود و برای آن امر و الباقی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، ابن عباس گوید: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من و بازده تن از صلب من که ائمه محدثون هستند.

باب ۲۷

روایات فاطمه زهرا عليها السلام از حدیث صحیفه

در اسامی ائمه و اینکه دوازدهمین آنها قائم علیه السلام است

۱ - ابو نصر، گوید: وقتی امام باقر علیه السلام محضر شد فرزندش امام صادق علیه السلام را خواند و بدو وصیتی کرد، آنگاه برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر تتال حسن و حسین را درباره خودت و من تصویر می کردی امیدوار بودم که

لَا الْقَهْوَةَ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَّجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ فِي الصَّحِيفَةِ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرُ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ؛ دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ فَاطِمَةَ عليها السلام لِأَخْبَرْتُهَا بِمَوْلُودِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذَا هِيَ بِصَحِيفَةٍ بِيَدِهَا مِنْ دُرٍّ بَيَضَاءٍ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النَّسَوَانِ مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ فَأَتَتْ فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَنْجَمِ مِنْ وَلَدِي، فَقُلْتُ لَهَا: نَاوِلْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، فَأَتَتْ: يَا جَابِرُ لَوْلَا التَّهْمَى لَكُنْتُ أَفْعَلُ لِكَيْتَ نُبَيِّنَ أَنَّ بَشَرًا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلَكِنَّهُ شَاذُونَ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا.

قَالَ جَابِرُ: فَقَرَأْتُ فَإِذَا فِيهَا: «أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى، أُمُّهُ أَمِيَّةُ بِنْتُ وَهَبٍ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى، أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ

منکری را مرتکب نشوی، امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثال نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجت‌های الهی سبقت دارد، سپس جابر بن عبدالله را خواند و به او فرمود: ای جابر! آنچه را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای اباجعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه‌ای در دست آن حضرت دیدم که از درهٔ بیضا بود، گفتم: ای سرور زنان! این صحیفه‌ای که در دست شما می‌بینم چیست؟ فرمود: اسمی آنم از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر منهی نبود چنین می‌کردم، ولی منهی شده است که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست نزنند، ولی به تو اجازه داده می‌شود که از رویش آن را بگیری و بدانی.

جابر گوید: آن را خواندم و در آن نوشته بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛

ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن -

۱ - صحت این حدیث محل تأمل است و احتمالاً تصحیف شده است و همچنین حدیث اول بانه بعد. ویرا جابری عبدالله انصاری در سال ۷۸ قمری کرده و معروف باقر علیه السلام دو سده ۱۱۹.

مُتَنَاب. أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرُّ. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الثَّقِيُّ، أُمُّهَا فَاطِمَةُ
 بِنْتُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَدْلِيُّ، أُمُّهُ سَهْرِيَانُو بِهِ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ -
 شَاهَنْشَاه. أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ، أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 أَبِي طَالِبٍ. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ، أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْغَابِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ -
 أَبِي بَكْرٍ. أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الثَّقِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا حَمِيدَةُ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ -
 مُوسَى الرِّضَا، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا نَجْمَةُ. أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزُّكِّيُّ، أُمُّهُ حَارِيَةُ اسْمُهَا
 خَبَزْرَان. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِينُ، أُمُّهُ حَارِيَةُ اسْمُهَا سَوْسَن. أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ -
 عَلِيٍّ الرَّفِيقُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا سَهْنَاءُ وَتُكْنَى بِأُمِّ الْحَسَنِ، أَبُو الْفَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، مَوْلَى
 حُجَّةٍ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَةُ اسْمُهَا نَرْجِسُ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

عبد مناف؛

ابو محمد حسن بن علی البر و ابو عبدالله حسین بن علی الثقی و مادر هر دو
 فاطمه بنت محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

ابو محمد علی بن حسین عدل و مادرش سهریانو دختر یزدگرد بن شاهنشاه
 ابو جعفر محمد بن علی الباقر، کنایه از ام عبدالله بنت حسن بن علی بن -
 ابی طالب؛

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن -
 ابی بکر.

ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقی مادرش جاریه ای به نام حمیده.

ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه ای به نام نجمه.

ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش جاریه ای به نام خبزران.

ابو الحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه ای به نام سوسن.

ابو محمد حسن بن علی الرفیق مادرش جاریه ای به نام سهناء و کنیه اش ام

الحسن.

ابو الفاسم محمد بن حسن القائم و او حجّت خدا بر خالقش می باشد مادرش

جاریه ای بنام نرجس، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعین -

أَجْمَعِي».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - جَاءَ هَذَا الْحَدِيثُ هَكَذَا بِتَسْمِيَةِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الَّذِي أَذْهَبَ إِلَيْهِ مَا رَوَى فِي النَّهْيِ مِنْ تَسْمِيَتِهِ، وَ شَيْئِي وَ كَرَّ مَا رَوَيْنَا فِي ذَلِكَ مِنْ الْأَخْيَارِ فِي بَابِ أَشْعُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ بِذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ كَرُّهُ |.

﴿ بَاب ۲۸ ﴾

« (ذِكْرُ النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّوْحِ الَّذِي أَهْدَاهُ اللَّهُ غَزْوً وَجَلَّ إِلَى) »
 وَ رَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَرَّهَتْهُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ
 حَتَّى قَرَأَهُ وَ انْتَسَلَتْهُ وَ اخْتَارَ بِهِ أَبَا تَغْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا ذَلِكَ) »

۱- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِنْدِيُّ جَمْعًا، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَالِحِ بْنِ أَبِي خَتَّابٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ جَمْعًا، عَنْ يَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، وَ حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْسُوبٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوْنُهُ، وَ أَخْبَدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِثَةَ، وَ أَحْمَدُ بْنُ رِجَاءٍ الْهَمْدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ يَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: « قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنْ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَتَنِي بِحَقِّكَ لَنْ أَكْثُرَ »

مصنف این کتاب رحمه الله گوید: این حدیث چنانکه ملاحظه می شود تام فائز علیه السلام را آورده است ولی من مقابل به روایات همی از تسمیه هستم و به زودی روایاتی که در این باب وارد شده در پایی که در این کتاب گشوده ام خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باب ۲۸

نصوصی که بر فائز علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و یا لوح جابر وارد شده است

۱- ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کند که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و

بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَمْرِ الْأَوْدَابِ شَيْءٌ. فَعَلَّنِي بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَحْبَبْتَنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَنِي فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِسَبِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ. فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ طَلَتْهُ أَنَّهُ مِنْ زَمْزُدٍ. وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابَةً يَتَضَاءُ شِبْهَةَ بِحُورِ الشَّشْبِ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمِّي رَأَيْتِي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللُّوحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَنِي وَاسْمُ امْتَنِي وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَدِيِّ. فَأَعْطَانِيهِ أَبِي يُسَرِّفُنِي بِذَلِكَ.

فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَيْتَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَسَحَّيْتُهُ. فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَهْلُ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَكُنْتُ مَعَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَيْنِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رُفٍّ. فَقَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ أَتَيْتُ فِي كِتَابِكَ بِالْقُرْآنِ أَنَا عَلَيْكَ. فَتَنَظَّرَ

آن را از نو درخواست غایب جابر به او گفت: هر وقت که شما بخوانید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت: ای جابر! آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا دیدی چی بود؟ و مادرم درباره آن چه در آن نوشته بود چه فرمود؟ جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تهیت ولادت حسین علیه السلام بر مادران فاطمه علیه السلام وارد کردم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که بنداستم از زمرد است و در آن نوشته ای سپید و نورانی مانند نور آفتاب دیدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است. رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم.

حابر گوید: مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفتم: آری. و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند و صحیفه ای از یوستی نازک نزد پدرم آورد. پدرم فرمود: ای جابر! تو در کتابت بنگر تا من آن

جابر فی شحبه لقراءه علیه السلام فی ما خالف حزف حزفاً، قال جابر: فإني أشهد
بأنه إني خذنا رأيتُهُ في اللوح مكتوباً:

بسم الله الرحمن الرحيم: هذا كتاب من الله العزيز الحكيم ليجتنب ثوبه وشفيعه و
جبابه و دلبه، نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم بما تحسد أنفاني، و
اشكر نعماني، و لا تحسد آلاني، إني أنا الله لا إله إلا أنا، قاصم الجبارين و ذمير
المكبرين و مذل الظالمين، و يقال يوم الدين، إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن زحاً غير
فصل، أوحى غير عذبي عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمين، فإني فاعيد و علي
فتركل، إني لم أنعم نبياً فأكملت أمانته و انقضت مدته إلا جعلت له وصياً، و إني
فصلك على الأنبياء، و فصلت وصيك على الأوصياء، و أكرمك بشيئلك بفد و
ببطلتك الحسن و الحسين، و جعلت حسناً مقبلاً على بقا النضار و مدو أبه، و جعلت

را برایت بخوانم، جابر در کتابش نکر بست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا
سوگند که حرفی اختلاف نداشت، جابر گفت: به خدا سوگند گواهی می‌دهم که
در لوح چنین مکتوب بود:

بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای
محمّد نور و سحر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب ربّ العالمین فرو
فرستاده است، ای محمّد! اسمهای مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکر گزار و آلاء
مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، شکننده
جباران و ناودکننده متکبران و خوارکننده ستمگران و قاضی روز جزا، من
خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، هر که به غیر فضل من امیدوار
باشد یا از غیر عدل من بترسد او را عذاب سختی کنم که هیچ یک از عالمیان را
جبان عذابی نکرده باشم، پس مرا بپرست و بر من توکل غما، من هیچ پیامبری را
مبعوث نکردم جز آنکه وقتی ایامش کامل و مدتش سپری شد برای او وصی
قرار دادم و من نور را بر انبیاء فضیلت دادم و وصی تو را افضل اوصیا ساختم و تو
را به دو شیل و بیط پس از تو یعنی حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را پس
از انصاء ایام پدرش معدن علمم فرار دادم و حسین را خازن وحی خود ساختم

عَسَبًا خَائِرٌ وَخَيْرٌ، وَ أَكْرَمُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ حَسَنَتْ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مِنِ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشَّهَادَةِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي الثَّامَةَ مَعَهُ، وَ الْحُجَّةَ الْبَاقِيَةَ عِنْدَهُ، يَحْتَرِيقُ أَتَبُ وَأَعَاقِبُ، أَوْطَمَ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ، وَذُنُّ أَوْلِيَاءِي الْمَاصِبِينَ، وَ إِنَّهُ سَيَّرَ بِجَدِّهِ الصُّلُوحَ، مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ يَعْلَمِي، وَ الْمَقْدِرُ لِيَحْكُمَنِي، سَيُّئُكَ الْمُزَنَّاوُونَ فِي جَعْفَرِ الزَّادِ عَلَيْهِ كَالزَّادِ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَا تُخْرِضُ عَنِّي جَعْفَرُ، وَ لَا تُسَرُّهُ فِي أَوْلِيَائِهِ وَ أَشْبَاجِهِ وَ أَنْصَارِهِ، وَ انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ فَنَاءَ مُوسَى^(۱) لِأَنَّ حَبِطَ وَصِيَّتِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حَبِطِي لَا تُغْلِي، وَ أَنَّ أَوْلِيَاءِي لَا يَنْقُضُونَ أَيْدِي، أَلَا وَ مَن جَعَلَ وَاجِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَعَلَ يَنْقُضِي، وَ مَن عَصَى أَبَاهُ مِن كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ زَيْلُ لِلْمُفْتَرِينَ الْغَاجِدِينَ عِنْدَ انْتِصَارِ مَدَّةٍ عِنْدِي مُوسَى وَ خَبِيرِي، أَلَا إِنْ الْمَكْذُوبَ بِالنَّامِينَ مَكْذُوبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَاءِي، وَ عَلَيَّ وَ لَهَا وَ نَاصِرِي، وَ مَن أَضْعَ عَلَيْهِ أَغْشَاءَ الشُّبُوحِ وَ أَفْتَحْنَهُ بِالْأَصْطِلَاحِ، يَنْقُلُهُ عَفْرِيتٌ مَسْتَعْمِلَةٌ،

و شهادت را به او کرامت کرده و سعادت را حتم کار او گردانیدم، او افضل و ارفع شهدا است و کلمه ثامته من با اوست و حجّت بالغه من نزد اوست، به واسطه عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم، اولین عترت او علی سید العابدین و زینت اولیای پیشین است و قرّند او که هنگام حدیث محمود است یعنی محمد که شکافنده علم من و معین حکمت می باشد، و بعد از آن شک کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد و کسی که او را رد کند مانند کسی است که مراره کند این قول حقّ من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را در میان دوستان و شیعیان و یارانش شاد سازم، و بعد از او جوانش موسی را برگزیدم، زیرا رشته وصیت من منقطع نشود و حجّت منی نگردد و اولیایم هرگز بدبخت نشوند، هشدار که هر کس یکی از آنان را انکار کند، نعمن را انکار کرده و هر که آیه ای از کتابم را تعبیر دهد، بر من افترا بسته است، و وای بر کسانی که هنگام انقضای مذهب بنده و دوست و برگزیده ام موسی افترا بسته، و انکار کنند که آن کسی که امام هشتم را تکذیب کند همه اولیای مرا تکذیب کرده است، علی، ولی و ناصر من اسب کسی که افعال نبوت را به دوش او گذارم و او را به قدرت و شوکت یازمایم او را عفریت

يَذْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَلَغَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلِكَنَّ عِيشَهُ بِمَحْمَدٍ ابْنِهِ وَخَلِيقَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهَكَذَا وَارِثُ عِلْمِي، وَخَعْدُونَ جَنَّتِي، وَخَوِضُغُ يَرْبِي، وَخُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوًى وَشَفَعْتُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الثَّأَرَ، وَأَخِيحُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِي عَلِيِّ وَلِيِّي وَنَاصِيحِي، وَالشَّاهِدِي فِي خَلْقِي، وَ أَسْبَغِي عَلَى وَحْشِي، أُنْفِجُ مِثْقَالَ دُاعِي إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنِ، ثُمَّ أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِي وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَنَهَاءُ عِيسَى، وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَتَدُلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَتُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ الْعَزِيدِ وَالذَّيْلِ، فَيُتْلَوْنَ وَ يُحْزَنُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَّعِينَ وَجَلِيلِينَ، يُصَبِّغُ الْأَرْضَ مِنْ دِمَائِهِمْ، وَ يَنْفُثُ الْوَيْلَ وَالزُّبْنَ فِي إِبْسَانِهِمْ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ غَشَاءَ جَنَدِي، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الرُّلَايِلَ، وَ أَرْفَعُ عَلَيْهِمُ الْأَصَارَ وَالْأَعْلَالُ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ، وَ

متکبری خواهد گشت و در شهری که ذوالقرنین بنده صالح من بنا کرده و در کنار بدترین خلق من مدفون خواهد شد، و بر من فرض است که چشم او را به پسر و جانشینش محمد روشن سازم، او وارث علم و معدن حکمت و موضع اسرار و حجت من بر خلائق است، بهشت را جایگاه او ساختم و شفاعتش را درباره هفتاد تن از خویشانش که هگلی منوجب آتش بودند پذیرفتم و سعادت او را به واسطه فرزندش علی که ولی و ناصر من است حتم می کنم، او شاهد در میان خلقم و امین بر و حرم می باشد و از صلب او داعی به سبیل و خازن علمم حسن را بیرون می آورم، سپس به خاطر رحمتی بر عالمان سلسله اوصیاء را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد، کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را دارد و دوستانم در زمان او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می دهند همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهداء می کنند آنان را می کشند و آتش می زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان باشند و زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد، آنان دوستان حقیقی من باشند و به واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را برطرف سازم و شدائد و احوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم، ایشان کسانی هستند که صلوات و

أَوْلَتْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ»

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بصيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكُنَّ فَالِدًا، فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَانَ الْمُؤَدَّبُ: وَأَخَذَ بِنِ هَارُونَ الْغَاضِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - فَنَسَأَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَزَاكِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مَالِكِ الشَّالَوِيِّ، عَنْ دُرَيْشِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْغَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْبَلَةَ، عَنْ أَبِي الشَّافِعِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ الْيَكْفُوفِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «عَلَّيْتُ عَلَى مَوْلَايَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَدْ أَتَاهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ بَعْضُ الْأَبْصَارِ، فِيهِ اثْنَا عَشَرَ أَشْأً ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ، وَثَلَاثَةٌ أَشْأً فِي أَحْرَمِهِ، وَثَلَاثَةٌ أَشْأً فِي طَرَفِهِ، فَقَدْ دَنَيْتُهَا فَإِذَا فِيهَا اثْنَا عَشَرَ أَشْأً، فَقُلْتُ: أَشْأً مِنْ هَذَا؟ قَالَتْ: هَذِهِ أَشْأُ الْأَوْصِيَاءِ: أَوَّلُهُمُ ابْنُ عَمِّي وَأَخَذَ عَشْرَ مِنْ وَلَدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ». قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَعَلِيًّا وَعَلِيًّا وَعَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ».

رحمت پروردگار بر آنان است، و ایشان مهتدی واقعی هستند.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفته است: اگر در دوران زندگانیت تنها همین حدیث را شنیده باشی برای تو کافی است. پس آن را حفظ کن و از غیر اهلش پنهان دار.

۲ - جابر جمع از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر مولای خود فاطمه زهرا علیه السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که بر تو آن چشم را خیره می کرد و در آن دوازده نام بود. سه نام در روی و سه نام در پشت و سه نام در آخر و سه نام در حاشیه آن بود. آنها را بر سر مردم و دوازده نام بود. گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست. اولین ایشان پسر عموی من و یازده نفر دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آنان قائم صلوات الله عليهم اجمعین است جابر گوید: نام محمد در سه موضع و نام علی در چهار موضع آن بود.

۳- وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَطَا - علیه - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي عَطَا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «وَحَدَّثْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَقَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آيَةً مِنْهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۴- وَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَمْرِو الْقَلَوِي - علیه - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى السَّرُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، وَ ضَمُونِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «يَا إِسْحَاقُ أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى جِئْتُكَ بِذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: وَحَدَّثَنَا صَحِيفَةٌ بِأَسْمَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَطَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ..... وَ ذَكَرَ حَدِيثَ اللَّوْحِ كَمَا ذَكَرْتُهُ فِي هَذَا الْبَابِ سَوَاءً أَلَا أَنَّهُ قَالَ فِي أَجْرِهِ، «لَمْ يَلَنْ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا إِسْحَاقُ هَذَا مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَ الرَّسُولِ، فَصَنَعَتْ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهَا يَصْنَعُكَ اللَّهُ وَ يُضْلِعُكَ بِأَلَدٍ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ دَلَّ بِهَذَا أَمِيرَ عِقَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۳- ابو الجارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که اسما اوصیاء در آن مکتوب بود، آنها را بر شمردم دوازده نام و آخر ایشان قائم علیه السلام بود، سه نام آنها محمد و چهار نام آنها علی بود.

۴- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آیا به تو بشارت بدهم؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! فدای شما شوم، آری، فرمود: صحیفه ای بافتم که به املاي رسول خدا و خط امیرالمؤمنین علیه السلام است و در آن نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب من الله العزيز الحكيم..... و حدیث لوح را به همان گونه که در این باب نقل کردم ذکر فرمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: یا اسحاق این دین ملائکه و رسولان است آن را از غیر اهلسن صیانت کن تا خداوند تو را صیانت کند و کار تو را اصلاح کند. سپس فرمود: هر که به

۵ - وَحَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ - رحمته الله - قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَطَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوَّاسِيُّ أَبُو تَرَابٍ - عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ - الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَقْفَرٍ - عَنْ أَبِيهِ - عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَايَرَ الْعِلْمَ رحمته الله جَمَعَ وَلَذَهُ وَفِيهِمْ عَنْهُمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ - ثُمَّ أَخْرَجَ كِتَابًا إِلَيْهِمْ يَخُطُّ عَلَيْهِ رحمته الله وَإِسْلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَكْتُوبٌ فِيهِ:

هَذَا كِتَابُ بَنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ - وَذَكَرَ حَدِيثَ الْوُجُوحِ إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَفُونَ» - ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: الْقَجَبُ كُلُّ الْقَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ حَقْفَرٍ وَخُرُوجِهِ إِذْ سَمِعَ أَبَاهُ رحمته الله يَقُولُ هَكَذَا وَيُحْكِيهِ - ثُمَّ قَالَ: هَذَا مِنْ - اللَّهِ وَدِينُهُ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ - فَصَلِّ عَلَى أَوْلِيَائِهِ.

۶ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو - مُحَمَّدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو - وَابْنُ إِسْرَافِيلَ - عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا - عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ تَجَرُودٍ - عَنْ أَبِي الْجَارُودِ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله - عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ رحمته الله وَبَيْنَ -

ابن عقبة باشد از عذاب خدای تعالی آمین خواهد بود.

۵ - عبدالله بن محمد بن جعفر از حدیث روایت کند که امام باقر رحمته الله فرزندان را جمع کرد و عمومی آنها زید بن علی نیز در میان آنها بود، سپس امام باقر رحمته الله کتابی را که به املائی رسول خدا صلى الله عليه وآله و خط علی رحمته الله بود بیرون آورد و در آن نوشته شده بود:

هَذَا كِتَابُ بَنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ حَدِيثُ لَوْحِ رَا نَقَلَ كَرْد تَا آنجا که می گوید: أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَفُونَ. سپس راوی در آخر حدیث گوید: عبدالله العظیم گوید: از محمد ابن جعفر و خروج او تعجب است که از پدرش این حدیث را شنیده و آن را نقل کرده است، سپس گوید: این سر خدا و دین او و دین ملائکه اوست آن را حیانت کن و از ناهلان و غیر اولیای خدای پنهان دار.

۶ - ابوالجارود از امام باقر رحمته الله از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: پر فاطمه رحمته الله وارد شدم و مقابل او لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود

يَذْنِبُهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ.. فَقَدَرْتُ أَنَّ عَشْرَ أَسْمَاءٍ أَجَزُهُمُ الْغَائِمَةُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَارْتَبَعَهُ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

﴿باب ۲۹﴾

«(ما أَخْبَرَ بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ)»

«(مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ الْكَافِي عَشْرَ مِنْ الْأَيُّمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)»

۱. حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَيْثَرِيُّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الظُّفَلِيُّ، وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُلَيْمَانُ الْفَارِسِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْكِيٌّ عَلَى يَدَيْ سُلَيْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ لِيُجْلِسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنَ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَجَلَسَ» ثُمَّ قَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ

أَنَّهُمَا رَأَى بِرِ شَمْرَدَمِ دَوَاذِدِهِ نَامَ وَآخَرِينَ أَتَانِ قَائِمَ بُوْدِهِ، كَيْه نَامَ آَنِ مُحَمَّدٍ وَجِهَارِ نَامِ
آن علی بود. صلوات الله عليهم اجمعین.

باب ۲۹

روایات امام مجتبی علیه السلام درباره

غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۱. امام جواد علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراهی حسن بن علی علیه السلام و سلیمان فارسی علیه السلام آمدند. در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام به دست سلیمان تکیه داشت و به مسجدالحرام درآمد و جلوس فرمود که ناگه مردی خوش سب و خوش لباس پیش آمد و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و آن حضرت سلامش را پاسخ گفت و او نیز نشست. سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! من سه پرسش دارم اگر آنها را پاسخ گفتی می دانم که مردم درباره نو مرتکب امری

إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِمْ^(۱) عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ وَكَبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَفْضَى عَلَيْهِمْ أَنْهُمْ تَبَشُّوا بِمَأْثُورَةٍ فِي دُنْيَاهُمْ وَلَا فِي آخِرَتِهِمْ. وَإِنْ تَكُنِ الْآخَرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ سَرَعُ سَوَاءٍ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: سَلْنِي عَمَّا يَدَا لَكَ؟ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَسْئَلُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُسَبِّحُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوََالَ؟ فَالْتَقَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ فَقَالَ: يَا أَبَاهُ عَمَّكَ أَجِبْنِي. فَقَالَ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ. فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَغَلِّقٌ بِالرِّيحِ. وَالرِّيحُ مُتَغَلِّقَةٌ بِالْهَوَاءِ^(۲) إِلَى زَوْتٍ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا لِلتَّغَلُّقِ. فَإِنَّ أَوَّلَ مَا يَزْجُلُ بِهِ رُوحُ بَرٍّ يَلْكَ الرُّوحِ إِلَى صَاحِبِهَا^(۳) يَجْذِبُ يَلْكَ الرُّوحُ الرِّيحَ. وَحَدَّثَ يَلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءَ. فَرَجَعَتْ الرُّوحُ فَأَسْكَتَكَ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا. وَإِذَا لَمْ يَأْذِنْ اللَّهُ غَرَزَ جَلَّ بِهِ رُوحُ بَلْكَ الرُّوحِ إِلَى صَاحِبِهَا يَجْذِبُ الْهَوَاءَ الرِّيحَ. وَجَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ. فَلَمْ تَرُدَّ إِلَى صَاحِبِهَا إِلَى زَوْتٍ مَا يُبَيِّضُ.

شدند که من حکم می کنم که آنها در دنیا و آخرت ایم نخواستند بود، و اگر چنین نشد می دانم که تو با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از هر چه می خواهی پرس. او پرسید: وقتی شخصی می خوابد روحش به کجا می رود؟ و چگونه انسان فراموش می کند و به خاطر می آورد؟ و چگونه فرزندان شان شبیه عموها و دایه های خود می شود؟ امیرالمؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده. امام مجتبی فرمودند: اما سؤال تو که وقتی انسان می خوابد روحش به کجا می رود. بدان که روح انسان متعلق به ریح است و ریح متعلق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید. اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش برگردد، هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش برنگردد.

۲ - روح بعض النسخ متغلقة في الهواء

۱ - في بعض النسخ دان أفسد فيهم

۳ - في بعض النسخ دخل صاحبها

وَأَمَّا مَا ذُكِرَتْ مِنْ أَمْرِ الذُّكْرِ وَالتَّشْيَانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي عَيْنٍ، وَعَلَى الْحَقِّ طَبِيقٌ، فَإِنَّ صَلَى الرَّجُلِ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحْتَبٍ وَ آلٍ مُحْتَبٍ صَلَاةٌ نَائِمَةٌ انْكَسَفَتْ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَخَذَ الْقَلْبُ^(۱) وَ ذُكِرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَهُ، وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحْتَبٍ وَ آلٍ مُحْتَبٍ، أَوْ تَقْصُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمُ انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَلَى ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَطْلَمَ الْقَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذَكَرَ.

وَأَمَّا مَا ذُكِرَتْ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشَبِّهُ أَغْشَاءَهُ وَ أَخْوَانَهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أُنِيَ أَهْلُهُ فَجَاعَتْهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَ عُرْوَةٍ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ فَأَسْكَنَتْ بِلَاكِ النُّطْفَةِ فِي جُذُوبِ الرَّحِمِ^(۲) خَرَجَ الْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَ عُرْوَةٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتْ بِلَاكِ النُّطْفَةِ فَوَقَعَتْ فِي حَالٍ اضْطِرَابٍ عَلَى نَعْيِ الْعُرْوَةِ، فَإِنَّ وَقَعَتْ عَلَى جُذُوبِ الْأَغْشَاءِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَغْشَاءَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ

اما آن سؤال که درباره به خاطر آوردن و فراموشی کردی، بدان که قلب آدمی در میان حقه ای فرار دارد و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص بر محمد و آل محمد صلوات کامل فرستد آن سرپوش از روی حقه برداشته می شود و قلب نورانی می گردد و شخص آنچه را که فراموش کرده به خاطر می آورد، و اگر بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد و یا آنکه صلواتش ناقص باشد، آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب تاریک شود و شخص آنچه را که در خاطر داشته فراموش کند.

و اما آن سؤال که درباره شباهت فرزند به عموها و دایهها کردی، چون مرد به نزد همسرش آید و با وی آمیزش کند، اگر قلبش با سکونت و عروقت آرام و بدنش غیر مضطرب باشد آن نطفه در رحم آرام می گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش می گردد، اما اگر آمیزش همراه با طیش قلب و عروق غیر آرام و بدن مضطرب باشد، آن نطفه مضطرب شده و در حال اضطراب بر بعضی از عروق واقع می گردد، و اگر بر رگی از عروق صموها واقع گردد، فرزند شبیه عموها

۱- فی بعض السج و محالی القلب مکان ضلأه القلب.

۲- فی بعض النسخ و التسخیت تلك النطفة وقعت فی حروف الرحم.

عَلَىٰ عِزِّي مِنْ عُرْوَى الْأَحْوَالِ أَشْبَهَ الرَّجُلِ أَخْرَأَهُ.

قَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ -

می‌گردد و اگر بر رگی از عروقی دایمها واقع گردد، فرزند شبیه دایمها می‌گردد. آن شخص گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر و قیام کننده به حجت اوئید - و به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرد - و پیوسته به آن گواهی می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما وصی او و قیام کننده به حجت اوئید - و به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرد - و شهادت می‌دهم که حسین بن علی که فرزند تو است قیام کننده به امر حسن پس از اوست، و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین قیام کننده به امر حسین پس از اوست، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن حسین است، و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر قیام کننده به امر جعفر بن محمد است و شهادت می‌دهم که علی بن موسی قیام کننده به امر موسی بن جعفر است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن موسی است، و گواهی می‌دهم که علی بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی است، و گواهی می‌دهم که حسین بن علی قیام کننده به امر حسین بن علی است، و گواهی می‌دهم که علی بن محمد قیام کننده به امر علی بن محمد است و گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که کنیه و نامش برده نشود یا

علی بن محمد، و اَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يَكْفِي وَلَا يَنْتَسِي حَتَّى يَطْهَرَ
أَمْرًا؛ لَيْسَ إِلَّا الْأَرْضُ^(۱) عَذَلًا كَمَا ثَلَبَتْ جَوْرًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ لِقَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْبَغْيُ قَائِمٌ أَتَيْنَ بِمُعْذَرَةٍ؟ فَمَخْرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
أَثَرِهِ قَالًا: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ فَأَدْرَيْتُ أَتَيْنَ أَخَذَ مِنْ لَوْحِ اللَّهِ^(۲).
فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَفْتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَمَرَقَةُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ. فَقَالَ: هُوَ الْخَبْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲ - حَدَّثَنَا الْمُطَفِّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُطَفَّرِ الْعَلَوِيُّ الشَّيْرَزْدِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ شُعْرَبٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا جُبَيْرُ بْنُ أَخْنَسٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبْرِيُّ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ -
حَكِيمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيبَا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ شُعَاوِيَةَ بْنَ -
أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ الثَّانِسُ، فَلَاغَةً بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجْهَكُمْ مَا تَدْرُونَ مَا

آنکه امرش ظاهر شده و زمین را آزاد آکنده سازد همچنان که هر از ستم شده
باشد، و ای امیرالمؤمنین سلام و برکت خداوند بر نو باد، آنگاه
برخواست و رفت.

بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! به دنبال او برو و بین به کجا
می رود، امام حسن علیه السلام به دنبال او رفت و سپس گفت: همین که پایش را پیرون
مسجد گذاشت دیگر ندانستم که به کدام سرزمین خدا رخت و من به نزد
امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتم و به او خبر دادم، فرمود: ای ابا محمد! آیا او را
شناختی؟ گفتم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین داناترند، فرمود: او خضر علیه السلام
است.

۲ - ابوسعید عقیبا گوید: وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم
به نزد او آمدند و بعضی از آنها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار
دادند، امام علیه السلام فرمود: وای بر شما! چه می دانید که چه کردم؟ به خدا سوگند این

عَمِلْتُ وَ اللهُ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِّسَعْيِي بِمَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ
 أَنِّي إِمَامُكُمْ مَفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَ أَخَذَ تَبِيعِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِشَيْءٍ مِنْ رَسُولِ
 اللهِ ﷺ عَلَيَّ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَمَا عِلْمُكُمْ أَنَّ الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَجَ الشَّيْبَةَ وَ أَقَامَ
 الْحِدَارَ وَ تَكَلَّمَ الْفَلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَعْطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ،
 وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى وَ كَثُرَتْ حِكْمَتُهُ وَ صَوَابُهُ، أَمَا عِلْمُكُمْ أَنَّهُ مَا يَأْتِي أَحَدًا إِلَّا وَ يَتَقَعُّ فِي عُنُقِهِ
 بَيْتَةٌ لِبَاطِنِيَّةٍ زَمَانِيَةِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَهُ، فَإِنَّ اللهَ
 عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وَ يَلَدُهُ، وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِنَلَايَكُونِ لِأَخِي فِي عُنُقِهِ بَيْتَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ
 الثَّابِتُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَامَةِ، يُطِيلُ اللهُ عُثْرَهُ فِي عَاشِيَتِهِ، ثُمَّ يُطَهِّرُهُ
 بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عمل برای شیعیانم از آنچه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است. آیا
 نمی دانید که من امام مفترض الطاعة بر شما هستم و به نص رسول خدا ﷺ یکی
 از دو سروران جوانان بهستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا می دانید که وقتی
 خضر علیهما السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را پیا داشت و آن جوان را کشت، این
 احوال موجب خشم موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها بر وی پوشیده
 بود؟ اما آن احوال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که
 هیچ یک از ما ائمه نیست جز آنکه بیست سرکش زمانش بر گردن اوست مگر
 قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او غماز می خواند؟ خداوند ولادت او
 را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیست احدی بر
 گردن او نباشد، او نهیمین از فرزندان برادر من حسین است و فرزندان سرور کنیزان،
 خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او
 را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد تا بدانند که
 خداوند بر هر کاری توانا است.

﴿ باب ۳۰ ﴾

« ما أَخْبَرَ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) مِنْ وَفُوعٍ »

« (الْغَيْبَةُ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيَّامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسِ الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو النَّكَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَشْعُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ شُجَاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُسَيْبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُجَّاجِ، عَنِ الشَّاذِلِيِّ جُفَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام): « فِي الثَّانِعِ مِنْ وَلَدِي سَنَةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ جِمْرَانَ (علیه السلام) وَ هُوَ قَائِمٌ أَهْلُ الْبَيْتِ، يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي قَلِيلٍ وَاجِدٌ »

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِيُّ (علیه السلام) - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُكْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْقُرَاطِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ هِنْدَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) ابْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) يَقُولُ: قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ هُوَ الثَّانِعِ مِنْ وَلَدِي وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْسِمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ عَمِّي »

باب ۳۰

روایات امام حسین (علیه السلام)

در باره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد (علیه السلام) روایت کند که امام حسین (علیه السلام) فرمود: در نهمین فرزند من سَنَتی از یوسف و سَنَتی از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل البیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۲ - مردی همدانی گوید: از امام حسین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: قائم این امت نهمین از فرزندان من است او صاحب غیبت است و او کسی است که میراثش را در حیانش تقسیم کند.

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ بْنُ الْجَزَّاحِ، عَنْ الزُّبَيْعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلَيْطٍ، قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام): «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَقَرُوا مَهْدِيًّا، أَوْ لَكُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ أَجْرُهُمُ الثَّانِعُ مِنْ وَلَدِي، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْعَامِلُ بِالْحَقِّ، يُجَنَّبِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِي، وَ يُظَهِّرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ قَوْلُ كَرِيَةِ الْمُشْرِكُونَ، لَمْ غَيْبَةُ يَزِيدُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَبْشُرُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ، فَيُؤَدُّونَ وَ يَقَالُ لَهُمْ: «مَنْ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، أَمَا إِنْ الصَّابِرِي فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ يَمُتُّ لَوْ الْمُجَاهِدِ بِالشَّيْبِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْأَعْمَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ الْمَقْرِي، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي خَصْبَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ (عليه السلام) قَالَ: «سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَنِّي فَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي، فَيَسْأَلُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَكَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ».

۳ - عبد الرحمن بن سلیط گوید: امام حسین (علیه السلام) فرمود: از ما خاندان دوازده مهدی خواهد بود که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است و او امام قائم به حق است و خدای تعالی زمین را به واسطه او پس از موت زنده کند و دین حق را به دست او بر همه ادیان چیره نماید گرچه مشرکان را ناخوش آید، او را غیبی است که اقوامی در آن مرند شوند و دیگری در آن یا برجا باشند و اذیت شوند و به آنها بگریزند؛ اگر راست می گویند این وعده چه وقت عملی شود؟ بدانید کسی که در دوران غیبت او بر آزار و تکذیب صابر باشد مانند مجاهدی است که با شمشیر پیشتاروی رسول خدا (صلى الله عليه وآله) مجاهده کرده است.

۴ - عبدالله بن عمر گوید: از حسین بن علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی فرماید تا آنکه مردی از فرزندان من خروج نماید و زمین را از عدل و داد آکنده

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُنْصَوِّرٍ، عَنْ شُعْبَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عِيسَى الْخَطَّابِ «قَالَ: قُلْتُ لِمُحْسِنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيفُ الشَّرِيدُ الْمُتَوَكِّلُ بِأَبِيهِ، الْمُكْتَبِيُّ بِعَلَمِهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَّانَةً أَشْهُبًا».

﴿ باب ۳۱ ﴾

« مَا أَخْبَرَ بِهِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ »

« (مِنْ وَفُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ) »

« (مِنَ الْأَمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) »

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقُسَيْرِيِّ، عَنْ عَشْرَةَ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حمزة « قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَغُلَبًا وَ الْأَمَّةَ الْأَخْدَعَةَ عَشَرَ مِنْ نُورٍ عَظُمَتْهُ أَرْوَاحًا فِي مَسَاوِيرِهِ يَتَّبِعُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ

سازد همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، از رسول خدا ﷺ چنین شنیدم.

۵ - عیسیٰ خطّاب گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، ولیکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می باشد او شمیرش را هشت ماه روی دوش خود می نهد.

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام

در باره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - ابو حمزه گوید از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای تعالی محمد و علی و ائمه یازده گانه را از نور عظمت خود آفرید، ارواحی که از ضیاء نور او بودند، آنان بیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند او را می پرستیدند و تسبیح و

۱ - لعل الضوای: «التکلی» و هو علی رتة «المهدی» بی الهی والسنن؟ حتی عن عنه.

عَزَّوَجَلَّ وَيَقْدُسُوهُ. وَهُمْ الْأُئِمَّةُ الْمَهَادَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عليه السلام - : قَدْ رُويَ هَذَا الْخَبَرُ بِغَيْرِ هَذَا اللَّفْظِ إِلَّا أَنَّ مَسْمُوعِي مَا قَدْ ذَكَرْتُهُ.

۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَزَائِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ^{۱۱} ابْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنِي صَلَوَاتُ ابْنِ بَحَّيْنٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الشَّهَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ. وَأَوْجِبَ عَلَى عِبَادِهِ الْأَيْدِيَهُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام ؟ فَقَالَ لِي : يَا كُنْكَرُ إِنِّ أَوَّلِي الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أئِمَّةً لِلنَّاسِ وَأَوْجِبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. ثُمَّ الْحَسَنُ. ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ بِالنَّاسِ ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي رُويَ قَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْمِلُونِ

تقدیس می کردند، آنان ائمه هادی به از آل محمد عليه السلام هستند.

مصنف این کتاب عليه السلام گوید: این خبر با الفاظ دیگر نیز روایت شده است اما

مسموع من همان است که ذکر کردم.

۲ - أبو خَالِدٍ الْكَابَلِيُّ اِمْلَقِبَ بِهِ كُنْكَرًا گويد: بر مولای خود امام زین العابدین عليه السلام وارد شدم و بدو گفتم: یا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی طاعت و مودتشان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم واجب گردانیده است چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کنکرا! اولی الامر که خدای تعالی آنها را ائمه مردم گردانیده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته است عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام سپس حسن و سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب سپس امر به ما منتهی گردید و بعد سخنی نفرمود. گفتم ای سرورم! از امیرالمؤمنین علی عليه السلام برای ما روایت شده است که زمین

حُجَّتُهُ بُوَ جَلٌّ وَ عَزٌّ عَلَى عِبَادِهِ. فَمِنْ الْحُجَّةِ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَ اسْمُهُ فِي
النُّورِ وَ ابْنُ بَافِرٍ، يَتَمَرُّ الْعِلْمَ بَرَأً، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي. وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ. وَ
اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَ كَلَّكُمْ
صَادِقُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِذَا وَلَدَ ابْنِي
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْمُهُ الصَّادِقُ. فَإِنِ
بَلَغَ عِيسَى مِنْ وَلَدِهِ وَ لَدَا اسْمَهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِسْلَامَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ
اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ، الْمُتَعَرِّبِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَ الْمُدَّعِي بِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْخَائِفُ عَلَى
أَبِيهِ، وَ الْحَائِدُ بِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَوْمَ كُشِفَ سِتْرُ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ زَلِّي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ
بَكَى عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَاءٍ شَدِيداً. ثُمَّ قَالَ: تَكُنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ عَمَلْتَ طَائِفَةً
زَمَانِهِ عَلَى تَغْيِيبِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، وَ الْمُتَعَرِّبِ فِي جَعْفَرِ اللَّهِ، وَ التَّوَكُّلِ بِحُزْمِ أَبِيهِ مَهْلًا مِنْهُ

از حجت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند، حجت و امام پس از شما
کیست؟ فرمود: فرزندان محمد و نام او در نور است و علم را موشکافانه
می شکافد، او حجت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندان جعفر و او
را در آسمانها صادق می گویند، گفتم: ای سرورم چرا نام او صادق شده است در
حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا - صلوات
الله علیهم اجمعین - روایت فرموده است: آنگاه که فرزندان جعفر بن محمد بن علی
ابن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نامش را صادق بگذارد که پنجمین از
سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی نبروی بر خدای تعالی و
دروغ بستن بر او ادعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر
خدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خودش و
حسود بر برادر خود است و کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولی
خدای تعالی او را بر ملا سازد، سپس علی بن الحسین علیه السلام به سخنی گریست
آنگاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاعی زمانش را وادار می کند تا در
امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند به خاطر
جهلی که بر ولادت او دارد و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد و

یولا ذنبه، و جزصاً مثله علی قتلہ إِنْ ظَنَرْتَهُ، (وَ طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى تَأْخُذَ بِعَبْرِ خَفِّهِ).
 قَالَ أَبُو خَالِدٍ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ ذَلِكَ لَكُنَائِبٌ، فَقَالَ: إِي وَ رَبِّي! إِنْ
 ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عَلَيْنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذُكِرَ الْجَنَّةُ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ-
 اللَّهِ ﷺ. قَالَ أَبُو خَالِدٍ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا، قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ
 الْعَيْنَةُ بِرَسُولِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْأَيْمَةُ بَعْدَهُ.
 يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَهْلَ رَمَانَ غَنِيَّتُهُ الْعَائِلِينَ بِأَسَاتِيهِ وَ الْمُتَعَطِّرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ-
 كُلِّ رَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْطَأَهُمُ مِنَ الْقُتُولِ وَ الْأَلْهَامِ وَ الْمَرْئِيَةِ مَا صَارَتْ بِهِ
 الْعَيْنَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُسَاهِدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالسَّيْفِ، أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شَبْثًا صِدْقًا، وَ الدُّعَاءُ إِلَيْهِمْ-
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَرًّا وَ جَهْدًا. وَ قَالَ ﷺ: الْبَيْتُ الْفَرَجِ مِنْ أَكْظَمِ الْفَرَجِ.
 وَ حَدَّثَنَا هَذَا الْحَدِيثَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ-

طعمی که به مبرات او دارد تا آن را به ناحق غصب کند.

ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟
 فرمود: به خدا سوگند واقع خواهد شد و آن در صحیفه ای که نزد ماست مکتوب
 است. صحیفه ای که در آن ذکر محنتهایی است که بر ما پس از رسول خدا جاری
 می شود. ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد؟
 فرمود: آنگاه غیبت ولی خدا طولانی خواهد شد او دوازدهمین از اوصیای رسول-
 خدا ﷺ و ائمه پس از اوست. ای ابا خالد! مردم زمان غیبت آن امام که
 معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند از مردم هر زمانی برترند، زیرا خدای
 تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنها عطا فرموده است که غیبت نزد آنان به منزله
 مساهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدین پیش روی رسول
 خدا ﷺ که با شمشیر به جهاد برخاسته اند قرار داده است. آنان مخلصان حقیقی
 و شعبان راستین ما و اعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند، و فرمود:
 انتظار فرج خود بزرگترین فرج است.

این حدیث را علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد شیبانی و علی بن عبدالله

عَبْدُ اللَّهِ الرَّزَاقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ، عَنْ
عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عليه السلام، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ
الْقَسَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاكِلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ عليه السلام :- وَخَرَّجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام إِبْرَاهِيمَ الْجَدَّابَ
دَلَالَةً فِي أَخْبَارِهِ بِمَا يَتَّبِعُ مِنْهُ، وَقَدْ زُوِيَ بِمِثْلِ ذَلِكَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْعَشْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَسِرْ بِهِ لَمَّا وَلِدَ وَأَنَّهُ أَخْبَرَنَا بِأَنَّهُ سَبَّحَلُ خُلَفَاؤُنَا كَثِيرًا، وَ ذَلِكَ
دَلَالَةٌ لَهُ عليه السلام أَنَّهُ لَا دَلَالََةَ عَلَى الْإِمَامَةِ أَعْظَمُ مِنَ الْإِخْبَارِ بِمَا يَكُونُ قَبْلُ أَنْ يَكُونُوا
كَمَا كَانَ، وَمِثْلُ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام عَلَى نُبُوَّتِهِ إِذْ أَتَى النَّاسَ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا
يَنْدَجِرُونَ فِي نُبُوَّتِهِمْ، وَ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ عليه السلام حِينَ قَالَ أَبُو سَلَمَةَ فِي نَفْسِهِ: مَنْ لَعَلَّ يَمِثُلُ
مَا لَعَلْتُ جِئْتُ فَقَدْ لَقِيتُ بِيَدِي فِي يَدِهِ أَلَا كُنْتُ أَجْعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيثِ وَ كُنَانَةِ
لَكُنْتُ أَتَاءُ بِهِمْ ^(۱) لِلْعَلِيِّ كُنْتُ أَذْنَعُهُ، فَنَادَاهُ النَّبِيُّ عليه السلام مِنْ حَيْثُمَا لَقِيَ: إِذَا كَانَ اللَّهُ

وَرَزَاقٍ نَبِيٍّ بِأَسَدِ خُودِ أَزْ إِمَامِ سَجَّاد عليه السلام بَرَأَى مَا رَوَيْتَ كَرْدَهُ اَنْد.

مصنف این کتاب عليه السلام گوید: اخبار امام زین العابدین عليه السلام از جعفر کذاب
خود دلیلی بر امامت اوست و مثل آن از امام هادی عليه السلام نیز روایت شده است که
چون جعفر منواله شد مسرور نگردید و خبر داد که به زودی خلق بسیاری را
گمراه خواهد کرد و آن نیز دلیلی بر امامت اوست، زیرا برای امامت دلیلی بزرگتر
از آن نیست که امام از آنچه در آینده واقع خواهد شد خبر دهد و همان هم واقع
گردد، و مثل این است دلیل عیسی بن مریم عليه السلام بر نبوتش آنگاه که به مردم خبر
داد که در خانه های خود چه می خورند و چه ذخیره می کنند، همچنان که پیامبر
اکرم نیز چنین بود و آنگاه که ابوسفیان تسلیم پیامبر می شد در دل گذرانید که چه
کسی چنین می کند که من کردم؟ دستم را در دستش گذاشتم؟ آیا من نمی توانستم
لشکریانی از حبشیان و کنانه علیه او گرد آورم و با او روبرو شوم و شاید او را
دفع می کردم! در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خیمه خود ندا کردند ای پادشاه
سفیان! آنگاه خدا تو را خوار می کرد! و این نیز دلیلی بر پیامبری اوست همانند

بُخْرِیْكَ بِأَبَا سَعْدَانَ. وَ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ كُلُّ مَنْ أَخْبَرَ
مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ نَبِيٍّ دَلَالَةٌ تَذِلُّ النَّاسَ عَلَى أَنَّ إِمَامَهُ مُفَرَّضُ الطَّاعَةِ مِنَ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.
قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ: أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ. عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ - الْمُتَزَوِّجِ بَابِ بْنِ سَيَانَةَ - هَالَتْ:
كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَشَكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ
فَوَلَّيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سَرَّوْا بِهِ. فَصُرْتُ إِلَى أَبِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ أَرَهُ مُشْرِوْرًا بِذَلِكَ.
فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي مَا لَكَ غَيْرَ مُشْرِوْرٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَهْوُونَ عَلَيْكَ أَمْوَهُ.
فَأَنَّهُ سَجَبٌ خَلَقُوا كَثِيرًا.

۳ - حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ -
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَنَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ -
جَلَالٍ. عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكِلَابِيِّ. عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيجٍ. عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حَمْرَانَ. عَنْ أَبِيهِ
[خُسْرَاءَ بْنِ أَصْبَهَانَ]. عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ. قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيًّا بْنِ -

دلیل که عیسی بن مریم بر نبوت خود داشت. و هر کدام از ائمه که این چنین امور
غیبی را اخبار کنند. دلیل بر مردم امامه کرده اند که آنها امام مفروض الطاعه از
جانب خدای تعالی هستند.

فاطمه دختر محمد بن هبتم گوید: وقتی که جعفر متولد شد من در خانه امام
هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند. به نزد امام هادی علیه السلام
رفتم و او را مسرور نیافتم. گفتم: ای سرورم! چرا شما را به واسطه این مولود
شادان نمی بینم؟ فرمود: این امر بر تو سهل خواهد شد زیرا به زودی او خلق
کثیری را گمراه می سازد.

۳ - سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در

الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ مِثْلُ شَتَّى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: شَتَّى مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ شَتَّى مِنْ نُوحٍ. وَ شَتَّى مِنْ إِبْرَاهِيمَ. وَ شَتَّى مِنْ مُوسَى. وَ شَتَّى مِنْ عِيسَى. وَ شَتَّى مِنْ أَيُّوبَ. وَ شَتَّى مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَأَمَّا إِبْنُ آدَمَ وَ إِبْنُ نُوحٍ فَطَوَّلَ الْعُمْرَ. وَأَمَّا إِبْنُ إِبْرَاهِيمَ فَجَعَلَا الْوِلَايَةَ وَ اغْتَزَالَ الثَّانِي، وَأَمَّا إِبْنُ مُوسَى. فَالْخَوْفُ وَ الْقَبِيضَةُ. وَأَمَّا إِبْنُ عِيسَى فَالْخِيَلُ الثَّانِي فِيهِ. وَأَمَّا إِبْنُ أَيُّوبَ فَالْفَرْجُ بَعْدَ الْبَلْوَى. وَأَمَّا إِبْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلِلْخُرُوجِ بِالسَّيْفِ.

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارٍ الْفَرَزِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُطَهَّرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكَوْفِيُّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الثَّعْمَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّزَةَ بْنِ حُمُرَانَ، عَنْ أَبِيهِ. عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قَالَ: تَيَقُّتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ شَتَّى مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طَوَّلَ الْعُمْرَ».

۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَقِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكَوْفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الثَّعْمَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّزَةَ بْنِ حُمُرَانَ، عَنْ أَبِيهِ حُمُرَانَ بْنِ أَغَيْنَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قَالَ: تَيَقُّتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ شَتَّى مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طَوَّلَ الْعُمْرَ».

قائم ما شتتایی از انبیاء وجود دارد؛ سُنَّتِی از یدرمان آدم علیه السلام و سُنَّتِی از نوح و سُنَّتِی از ابراهیم و سُنَّتِی از موسی و سُنَّتِی از عیسی و سُنَّتِی از ایوب و سُنَّتِی از محمد صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، اما از آدم و نوح طول عمر، و اما از ابراهیم پنهانی ولادت و کنار گیری از مردم. و اما از موسی خوف و غیبت، و اما از عیسی اختلاف مردم درباره او. و اما از ایوب فرج پس از گرفتاری. و اما از محمد صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ خروج با شمشیر است.

۴- محمد بن علی بن بشار به سند خود از سعید بن جبیر روایت کند که از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در قائم سُنَّتِی از نوح است که آن طول عمر می باشد.

علی بن احمد دقاق نیز به سند خود از سعید بن جبیر حدیث فوق را روایت کرده است

۵ - وَ هَذَا إِشْنَادُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَائِمُ مِثْلُ نَحْنِ وَلَدَتْهُ عَلَى الثَّانِي حَقٌّ يُقُولُوا: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ. لِيُخْرَجَ جَبْنَ بَخْرُجَ وَ قَبَسَ لِأَخِي فِي عَقِبِهِ بِتَقْدِيرِهِ».

۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُسَدِّقِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَشَّامِ بْنِ مَرْثَدَةَ، عَنْ عَثْرَةَ بْنِ تَابِثٍ «قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ثَبَتَ عَلَى هُوَايَتِنَا^(۱) فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَطْعَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرُ أَلْبَنٍ قَبِيضٍ مِنْ شَهْدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ».

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَظِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمَّاطِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَبِيصٍ، عَنْ ثَابِتِ الشَّهَائِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ^(۲) وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^(۳) وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَ جَعَلْنَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»^(۴)، وَ الْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۵ - و به همان سند از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا به غایبی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردنش نباشد.

۶ - عمرو بن ثابت گوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که در غیبت قائم ما را موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و اُحُد به وی عطا فرماید.

۷ - ثابت ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت کند که فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است: «و أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و این آیه نیز درباره ما نازل شده است: «وَ جَعَلْنَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» و امامت تا روز قیامت در نسل

۱ - فی بعض النسخ وعلى ولايتنا.

۲ - الاخراب ۶.

۳ - الزخرف ۲۸.

القیامَةِ وَ اِنْ بُلِغْتُمْ مِثْلَ غَيْبَتَيْنِ اِخْتَصِمَا اَطْوَلُ مِنَ الْاُخْرَى . اَمَّا الْاُولَى فَبِسَبْتَةِ اَيَّامٍ . اَرْبَعِيْنَ اَشْهُرٍ . اَوْ سَبْتَةِ سِتِّينَ . وَ اَمَّا الْاُخْرَى فَيَقُولُوْا لَعْنُهَا حَتّٰى يَرْجِعَ عَنْ هٰذَا الْاَمْرِ اَكْثَرُ مِنْ يَتَوَلَّوْا بِهٖ . فَلَا يَبْقٰى عَلَيْهِ اِلَّا مِنْ قُوٰى بَقِيَّتِهِ . وَ صَحَّحْتُ مِنْهُ قَوْلَهُ . وَ لَمْ يَجِدْ فِي تَلْسِيْمِهِ حَرْجًا بَلَّا فَضِيَّتَنَا . وَ سَلَّمَ لَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ» .

۸ - وَ هٰذَا الْاِسْنَادُ قَالَ : « قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ دِيْنَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالشُّكُوْلِ النَّافِضَةِ وَ الْاَرَامِ الْبَاطِلَةِ . وَ الْمَغَالِيْسِ الْقَابِضَةِ . وَ لَا يُصَابُ اِلَّا بِالتَّسْلِيْمِ . فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلَمَهُ . وَ مَنِ اقْتَدٰى بِنَا هُدٰى . وَ مَنْ كَانَ يَفْعَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الزَّالِمِ هٰلَكَ . وَ مَنْ وَجَدَ فِي تَلْسِيْمِهِ شَيْئًا يَمَّا تَقَرَّرَهُ اَوْ تَقَضٰى بِهٖ حَرْجًا كَفَرَ بِالَّذِي اُنْزِلَ الشَّيْعُ الْمُنَانِي وَ الْقُرْآنُ الْعَظِيْمُ . وَ هُوَ لَا يَقْلَمُ» .



حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است، و برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، اما غیبت اول شش روز یا شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایبی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمایند مگر کسی که بقیض فوی و معرفش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد .

۸ - و باز ثابت نمائی از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود: با عقول نافصه و آراء باطله و قیاسهای فاسده به دین خدای تعالی نمی رستد و آن جز با تسلیم به دست نمی آید. و هر که تسلیم ما شد سالم می ماند، و هر که به ما اقتدا کرد هدايت می یابد. و هر که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می شود. و هر که در آنچه می گوئیم شک کند دامنش باشد یا در آنچه حکم می کنیم حرجی داشته باشد. به خدایی که شیخ المثانی و قرآن عظیم را فرو فرستاده است، کافر شده است در حالی که خودش هم نمی داند.

﴿ باب ۳۲ ﴾

• (ما أَخْبَرَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَائِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

• (مِنْ وَفُوعِ الْفَتِيَّةِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ الْقَائِمَ عَشْرَ مَنَ الْأَيَّامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) •

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي : وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ ^(۱) ابْنِ الرُّبَيْعِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ - عَنْ أَنَسِ بْنِ نَعْلَبَةَ ^(۲) ، عَنْ أُمِّ هَانِئَةَ « قَالَتْ : لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْأَيَّةِ : « فَلَا أَقِيمُ بِالْحَنْسِ » • الْجَوَابُ الْكُتْسِ » ^(۳) ؟ فَقَالَ : إِمَامُ حَقِّكَ فِي زَمَانِهِ وَجَدَ انْقِضَاءَ مَنَ عِلْمِهِ سَنَةً يَسْتَنِي وَ يَأْتِيهِ ، ثُمَّ يَبْدُو كَالسَّهَابِ الْوَقَادِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذَلِكَ قَوْتُ عَيْنَاكَ » .

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَازِمٍ الْغَامِسِيُّ : وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ الْمُزَوَّبِيُّ : وَ جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو : وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عَامِرٍ

باب ۳۲

روایات امام باقر علیه السلام

در باره امام دوازدهم علیه السلام و غیبت او

۱ - امّ هانی گوید : امام باقر علیه السلام را ملاقات کردم و از تأویل این آیه پرسیدم نمودم : « فَلَا أَقِيمُ بِالْحَنْسِ الْجَوَابُ الْكُتْسِ » فرمود : امامی است که در زمان خود پس از منقضی شدن کسانی که او را می شناسند در سال دویست و شصت غایب می شود ، سپس مانند سحاب توراتی در سی ظلماتی پدیدار می گردد ، و اگر او را دیدی چشمت روشن باد !

۲ - عبدالله بن عطاء گوید به امام باقر علیه السلام گفتم : شیعیان شما در عراق بسیارند

۱ - فی بعض النسخ « عن الحسن » و السند معطوب ، نقل الکافی أحمد بن الحسن ، عن عمر بن یزید ، عن الحسن بن

الربيع المدائنی - الخ ۲ - فی بعض النسخ ، « قد بین لمائة » . ۳ - الکوفی : ۱۵ و ۱۶

الْقَضَائِيَّ. وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَابِرٍ الْقَضَائِيَّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَلَالٍ الضَّمِّيِّ. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ شِئْتَكَ بِالْعَرَابِ كَثِيرُونَ؛ فَوَاللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تُخْرِجُ؟» فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ قَدْ أَفْكَتَ الْحَسَنَةَ مِنْ أَدُنَيْكَ. وَاللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ، قُلْتُ: فَمَنْ صَاحِبُنَا؟ قَالَ: انْظُرُوا مَنْ ثَلَّثَ عَلَى النَّاسِ وَلَا تَدْرِي فَهُوَ صَاحِبُكُمْ».

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عَمْرِو بْنِ يَزِيدٍ الضَّمِّيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَزْمَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^(۱). فَقَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ^(۲). يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حَرَامِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا يَهْدُ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا».

و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مثل شما نیست، چرا خروج نمی کنید؟ فرمود: ای عبدالله بن عطاء! سخنان پادشاه گوشت را پخته کرده است، به خدا سوگند من صاحب شما نیستم، گفتیم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: بنگرید آن کس از ما که ولادتش بر مردم پنهان است هو صاحب شماست.

۳ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فرمود: این آیه درباره امام قائم علیه السلام نازل شده است می فرماید: اگر امامتان از شما غائب شود و ندانید که او کجاست، چه کسی امام ظاهری برای شما خواهد آورد؟ تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای تعالی را برای شما بیاورد، سپس فرمود: به خدا سوگند تاویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر باید بیاید.

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - وَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُسَيْسِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قَالَ: إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عليه السلام إِلَى الْجِبْرِ وَالْإِنْسِ، وَجَعَلَ مِنْ بَلَدِهِ الْأَثْنَى عَشَرَ وَصَبًا، مِنْهُمْ مَنْ خَضِيَ وَ مِنْهُمْ مَنْ نَقَى، وَكُلُّ وَصِيٍّ جَزَتْ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ بَعَثَ مُحَمَّدٌ عليه السلام عَلَى شَيْءٍ أَوْصِيَاءَ عِيسَى عليه السلام وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى شَيْءٍ الْمَسِيحِ عليه السلام».

۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَوْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَارٍ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي - الْجَاوِدِ زِيَادِ بْنِ الْمَكْدُونِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام الْبَاقِرِ عليه السلام «قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَاوِدِ إِذَا دَارَبَ الذَّلَكُ وَ قَالَ النَّاسُ: مَا تِلْكَ أَوْ هَلْكَ، يَا بَنِي وَادِ سَلِّكَ ۱ وَ قَالَ الطَّالِبُ: أَيْ: يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلَغْتَ عِطَافَهُ لَعَنَ ذَلِكَ فَارْجِعْهُ، فَإِذَا سَفَعْتُمْ بِهِ فَأَنُوهُ وَ تَوَّ خَبِرًا عَلَى النَّجِجِ».

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - وَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجُمَيْدِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عليه السلام عَنْ شَيْكَاةِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عليه السلام «قَالَ: سَمِعْتُ

۱ - ابو حمزه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را بر جن و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد که بعضی از آنها در گذشته اند و بعضی دیگر باقی هستند و بر هر یک از اوصیای محمد صلی الله علیه و آله سنی از اوصیای عیسی صلی الله علیه و آله که آنان نیز دوازده تن بودند جاری شده است، و امیرالمؤمنین عليه السلام بر سنت عیسی صلی الله علیه و آله بود.

۵ - ابو الجارود گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: ای ابو الجارود! چون فلک دوار بچرخد و مردم بگویند: قائم مرده و یا هلاک شده و در کدام وادی سلوک می کند؟ و طالب بگوید: کجا قائمی وجود دارد و استخوانهای او نیز بوسیده است، در این هنگام بدو امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید نزد او بروید گرچه به صورت سینه حیز و بر روی برف باشد.

۶ - ابو بصیر گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر

أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ شَيْئِينَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَيْئٌ مِنْ مُوسَى وَ شَيْئٌ مِنْ عِيسَى، وَ شَيْئٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ شَيْئٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَأَمَّا مِنْ مُوسَى: فَيُخَايِفُ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَاتَّخِذْ، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ: إِنَّهُ مَاتَ، وَ لَمْ يَمُتْ، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْشَيْءُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ شَلَّانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ.

۷ - وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ إِذَا قَالَ: حَدَّثَنَا الْغَابِغُ بْنُ الْغَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرَزِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَطَّاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ الْغَابِغِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ لِي مُتَّبِعْنَا يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْغَابِغِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ قِسْمًا مِنْ خَشْيَةِ مِنَ الرَّسُولِ: يُونُسُ بْنُ عَمِيٍّ، وَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى، وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٌ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

فَأَمَّا شَيْئُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ عَمِيٍّ: فَهُوَ عَمِيٌّ بْنُ غَنِيَّةٍ وَ هُوَ شَابٌّ بَغْدَ كَبِيرِ السِّنِّ، وَأَمَّا

چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، شئی از موسی و سنی از عیسی و شئی از یوسف و سنی از محمد صلوات الله علیهم، اما از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که می گویند مرده ولی نمرده است، و اما از محمد شمشیر است.

احمد بن زیاد همدانی نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.

۷- محمد بن مسلم گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و می خواستم از قائم آل محمد پرسش کنم، امام باقر علیه السلام بیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن موی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

اما شباهت او با یونس بن موی آن است که وقتی پس از غیبت خود در کبیر سن باز می گردد جوان است، اما شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از

شَبَّهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عليه السلام. فَأَلْقَيْتُهُ مِنْ خَاصِيَّتِهِ وَعَاطِيَّتِهِ. وَاحْتِفَازُهُ مِنْ إِخْوَانِهِ
وَإِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَتَعَرَّبُ عليه السلام مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شَيْعَتِهِ.
وَ أَثْنَا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسَى عليه السلام قَدَوَامَ خَوْفِهِ وَ طَوْلَ غَيْبَتِهِ وَ خِفَاءَ وِلَادَتِهِ وَ نَعَبَ شَيْعَتِهِ
مِنْ بَغْدَدٍ يَحْتَثُّوا مِنَ الْأَذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظَهْرِهِ وَ نُصْرَتِهِ وَ أَثْبَدَهُ
عَلَى عَذْوِهِ. وَ أَثْنَا شَبَّهُهُ مِنْ عِيسَى عليه السلام: فَأَخْتِلَافُ مَنِ اخْتَلَفَ فِيهِ حَقٌّ قَالَتْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ: مَا وُلِدَ. وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: مَاتَ. وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صَلِبَ. وَ أَثْنَا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ
الْمُصْطَفَى عليه السلام مَخْرُوجُهُ بِالشَّيْبِ ^(۱). وَ قَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ عليه السلام وَ
الْجَبَّارِينَ وَ الطَّوَاعِثَ. وَ أَنَّهُ يَنْتَعَرُ بِالشَّيْبِ وَ الرُّعْبِ. وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَابَةٌ.

وَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ: خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجُ الْهَسَانِيِّ مِنْ
الْيَمَنِ أَوْ صَبِيحَةُ مِنَ الشَّامِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مَنَادُ يَمَادِي مِنَ الشَّامِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ.

خاص و عام غایب می شود و از برادرانش نیز مخفی است، و امر او بر پدرش هم
پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بین پدرش و خاندان و شیعیانش کم
بود، اما شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء و ولادت و رنج
شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیت و خواری می بیند تا آنکه خدای
تعالی اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، اما شباهت او با
عیسی عليه السلام اختلافی است که درباره وی صورت می بندد تا به غایبی که گروهی
گویند متولد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته
شده و به صلیب آویخته شده است، و اما شباهت او با جدش محمد مصطفی عليه السلام
خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت
را خواهد کشت و او با شمشیر و رعب یاری می شود و هیچ پرچمی از او باز
نگردد.

و از علامات قیام او: خروج سُفْيَانِي از شام و خروج یَمَانِي از یمن و صبحه
آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام
پدرش می خواند.

۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْوَلِيدِ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الضُّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى: وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ، وَ الْحَكِيمُ ابْنُ أَبِي ضُرُوقٍ الشَّهْدِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَجُوبٍ الشَّرَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي - حَمْرَةَ السَّهْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: سَمِعْتُ يَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَغْلَمَهُمْ بِهِ وَ أَوْفَاهُمْ بِالنَّاسِ مُحَمَّدٌ وَ الْأَجْمَعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَادْخُلُوا آيْنَ دَخَلُوا وَ فَارِقُوا مَنْ فَارِقُوا - عَلَى بِذَلِكَ حَسْبًا وَ وَدَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ مِنْهُمْ الْأَجْمَعُ فَأَيُّنَا رَأَيْتُمْهُمْ فَأَتَيْتُمْهُمْ، وَ إِنْ أَصْبَحْتُمْ يَوْمًا لَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا فَاسْتَشْفِعُوا بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ انْظُرُوا السُّنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا وَ اتَّبِعُوهَا، وَ أَجِبُوا مَنْ كُنْتُمْ يُحِبُّونَ، وَ ابْغُضُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْغِضُونَ، فَا أَسْرَعَ مَا يَأْتِيكُمْ الْفَرَجُ».

۹- حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَقَّابِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتَجِرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ قُرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمٍ «قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَجَابَ رَسُولَ - اللهُ ﷺ أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ تَكَلَّمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ

۸- ابو حمزه ثمالی گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: نزدیک ترین مردمان به خدای تعالی و داناترین مردمان به خدا و مهربانترین ایشان به مردم محمد و ائمه علیهم السلام هستند، پس هر جا که آنان داخل می شوند شما هم داخل شوید و از هر که آنها مفارقت کردند شما هم مفارقت کنید - مقصود از آن حسین و فرزندان او هستند - که حق در میان آنان است و آنان اوصیا هستند و ائمه در میان آنها هستند، پس هر کجا آنان را دیدید از ایشان پیروی کنید و اگر روزی آنان را ندیدید به خدای تعالی استغاثه کنید و به آن سستی که دائمیست نظر کنید و از آن تبعیت نمائید و آنان را که دوست می داشتید دوست بدارید و آنها را که دشمن می داشتید دشمن بدارید که چه زود باشد که فرج شما در آید.

۹- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد و رسول خدا ﷺ در مکه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می ترسید - و این

بِحُكْمِ ثَلَاثِ بَنِينَ مُتَّصِيَا خَاتَمًا يَرْقُبُ، وَ تَخَافُ قَوْمَهُ وَ النَّاسَ - وَ اَلْهَدْيُ طَوْلٌ اُخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ اِلَيْهِ».

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ اِسْحَاقَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا اَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الضَّائِظِيِّ، عَنْ اَبِي اَبِي جَعْفَرٍ الْبَاهِرِ رحمته الله «قَالَ: اِذَا فَاَمَ الْفَاغِمُ رحمته الله قَالَ: «فَوَزْتُ مِنْكُمْ مَا جَعَلْتُكُمْ فَوْضَ لِي زَيْبِي حُكْمًا وَ جَعَلْتُمِي مِنَ الْمَرْسَلِينَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ اَمَدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الشَّعْبِيُّ، عَنْ عَمْرِو الْحُسَيْنِيِّ بْنِ يَزِيدِ التُّوْطَلِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي حَمْرَةَ (عَنْ اَبِيهِ) عَنْ اَبِي بَصِيرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ رحمته الله يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْاَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوْسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ رحمته الله».

فَاَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَابَفَ يَرْقُبُ، وَ اَمَّا مِنْ عِيسَى فَكَفَالَ فِيهِ مَا اَقْدَمَ اِلَيْهِ فِي عِيسَى، وَ اَمَّا مِنْ يُوْسُفَ، فَالْحُسْنُ وَ الْقِيَمَةُ. وَ اَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ رحمته الله فَالْاِقَامُ بِسِرِّهِ وَ تَبْيِيْنُ اَنَابِهِ ^(۱) ثُمَّ يَضَعُ شَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ اَشْهُرٍ فَلَا يَزَالُ يَقُلُّ اَلْعِدَاءُ اِلَهُ حَتَّى يَرْضَى اَللَّهُ

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.

۱۰ - مفضل بن عمر از امام صادق و او از امام باقر رحمته الله روایت کند که فرمود: چون قائم رحمته الله قیام کند، گوید: چون از شما نرسیدم از نزد شما گریختم و پروردگار مرا حکومت بخشید و مرا از پیامبران قراوداد.

۱۱ - ابوبصیر گوید از امام باقر رحمته الله شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر سنی از عیسی و سنی از یوسف و سنی از محمد صلوات الله علیهم است اما از موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی آن است که آنچه درباره عیسی گفتند درباره او نیز می گویند، اما از یوسف زندان و غیبت است، و اما از محمد رحمته الله قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه

عَزَّوَجَلَّ. قُلْتُ: وَ كَيْفَ بَقَلَّمَ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ؟ قَالَ: بَلَّيْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ.

۱۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَهَبٍ - رحمته - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو الْكَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ حَبْرَبِ بْنِ الْكَنَاسِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنْ صَاحَبَ هَذَا الْأَمْرَ فِيهِ سَبَّةٌ مِنْ يُوسُفَ بْنِ أُمَيَّةَ سَوْدَاءَ، بَطُلِعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَهُ فِي قَلْبِهِ وَاجِدَةً».

۱۳ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ وَهَبٍ الْبَغْدَادِيُّ، وَ يَتَقَرَّبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ شَلَّانَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ الرَّامِ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ خَرْبُوذٍ «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَلْجَبُنِي عَنْكُمْ، قَالَ: لَنْ يَنْزِلَ إِلَيْكُمْ إِذَا خَلَقَ لَكُمْ بَدَاغِيَةً [مِنَّا] أَمِنْ وَأَمَانَ وَسَلَامًا وَإِسْلَامًا، وَفَاتِحًا وَمِفْتَاحًا، حَقًّا إِذَا اسْتَوَى بَيْنَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَلَمْ يَذَرْنَا مِنْ أَبِي، أَطَهَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [لَكُمْ] صَاحِبَكُمْ، فَاحْتُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ جَعْفَرُ الصُّلْبِ وَالدُّوَلِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّهَا بَخْسَارٌ؟ قَالَ: يَخْتَارُ الصُّلْبُ عَلَى الدُّوَلِ» رحمته.

شمسیرش را بر شانه خود می گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

۱۲ - ضَرَبَ سَیِّدُ الْوَعْدِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام شَبَدَمَ فَرَمُودَ، صَاحِبَ این امر را شَبَاهَنی است بیوسف، فرزند کنیز بیست سباء، خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۱۳ - مَعْرُوفُ بْنُ خَرْبُوذٍ گوید به امام باقر عليه السلام گفتم: مرا از حال خودتان آگاه کنید فرمود: ما به منزله ستارگانیم وقتی ستاره ای نهان شود ستاره ای دیگر آشکار می گردد، ما امن و امان و سلم و فاتیح و مِفْتَاحِیم، تا آنگاه که فرزندان عبدالمطلب برابر شوند و هیچ یک از آنها از دیگری باز شناخته نگردد، خدای تعالی صاحب شما را ظاهر سازد، پس خدای تعالی را حمد کنید که او را بین دسوار و رام خَیَر سازد. گفتم فدای شما! کدام را بر می گزیند؟ فرمود دسوار را بر

۱۴ - وَ هَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَشْعُودٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحُو أَبِي عَلِيٍّ الْكَاتِبِيُّ عَنْ النُّبُوسِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ السَّيِّدِيِّ عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْفَرَّازِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَطِيَّةٍ عَنْ أُمِّ هَانِئَةَ الثَّقَفِيَّةِ «قَالَتْ: غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَتْ بِقَلْبِي فَأَقْلَبْتَنِي وَأَشْهَرْتَ لَيْلِي. قَالَ: قَسَلِي يَا أُمُّ هَانِئَةَ قَالَتْ: نَلْتُ يَا سَيِّدِي قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَلْسِ» الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱) قَالَ: نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْنِي يَا أُمُّ هَانِئَةَ هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمُهَدِّيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِزَّةِ تَكُونُ لَهُ عِزَّةٌ وَغَيْبَةٌ يَخْلُفُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَجِيءُ فِيهَا أَقْوَامٌ فَيَاطُونَنِي لَيْلِي إِذَا أَدْرَكْتَنِي. وَبِأُحْيِي لَيْلِي أَدْرَكَةً».

۱۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصُّلَمِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْعَمَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى الثَّانِسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَيَاطُونَنِي لِثَلَاثِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ. إِنْ أَذْنِي مَا يَكُونُ لَكُمْ مِنَ الثَّوَابِ

مَرْحَمَتِهَا مِثْرُ حُلُومِ سَيِّدِي

وَأَمَّ بِرِمَى كَرِيْمِهِ.

۱۴ - اُمُّ هَانِئَةُ ثَقَفِيَّةَ گوید: باعداد خدمت سرورم امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من! آیه ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ربوده است. فرمود: ای اُمُّ هَانِئَةُ! بپرس، گوید گفتم: ای سرورم! این قول خدای تعالی: «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَلْسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» فرمود: ای اُمُّ هَانِئَةُ! خوب مسئله ای پرسیدی. این مولودی در آخر الزمان است، او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمرا، شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.

۱۵ - جابر جمعی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند،

أَنْ تَبَادِيَهُمُ الْبَارِي، جَلَّ جَلَالُهُ قَبُولُ: عَبْدِي وَإِمَانِي! أَتَنْتُمْ بِيْرِي وَصَدَّقْتُمْ بِيْعِي. فَأَبْهَرُوا بِحُشْنِ الثَّوَابِ مِنِّي. فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَانِي حَقًّا، مِنْكُمْ أَتَنْكَلُ، وَعَنْكُمْ أَتَقْفُو، وَلَكُمْ أَغْيَظُ. وَبِكُمْ أَنْبِي عِبَادِي الْفَيْثُ. وَأَدْفَعُ عَنْهُمْ التَّلَا، وَتَوْلَاكُمْ لِأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي. قَالَ جَابِرٌ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَسْتَعِيلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: حِفْظُ اللِّسَانِ وَزُكُومُ الْفَيْثِ».

١٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ - رحمتهما الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْغَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرُوسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَامِرِ بْنِ حُكَيْمٍ الْحِطَّانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْفَقَّيْنِ رحمتهما الله قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ رحمتهما الله يَقُولُ: الْقَاسِمُ مِمَّا تَنْصُرُ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تَطْلُوعُ لُهُ الْأَرْضُ وَظَهْرُ لُهُ الْكُوفُ، يَتَلَعُ سُلْطَانَةُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَبَطْنُهُ اللَّهُ غُرُوجُ بَيْتِهِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَلَوْ كَرِهَ الْمَشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا نُدَّ غُورًا، وَبَنُو زَوْجِ اللَّهِ عَمِي بْنُ هَاشِمٍ رحمتهما الله فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ وَرَسُولُ-

کمترین ثوابی که برای آنها خواهد بود این است که باوی تعالی به آنها ندا کرده و فرماید: ای بندگان و ای کنزبان من! به شما من ایمان آوردم و غیب مرا تصدیق کردید. پس به ثواب نیکوی خود شما را مژده می‌دهم، و شما بندگان و کنزبان حقیق من هستید. از شما می‌پذیرم و از شما در می‌گذرم و برای شما می‌بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می‌بارم و بلا را از آنها بگردانم، و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می‌فرستادم چایر گوید گفت: یا این رسول الله! بر من عملی که در آن زمان مؤمن انجام می‌دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی.

۱۶ - محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما منصور به رُعب است و مؤید به نصر، زمین برای او در تَوَرَدیده شود و گنجهای خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید، و در زمین ویرانه ای مانند جز آنکه آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و

الله مني بخروج قائمكم؟ قال: إذا نشأ الزوجان بالنساء والنساء بالرجال والرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وزكيت ذوات الفروج الفروج، وقيلت شهادت الزوجه وزدت شهادت الفدولي، واستغف الناس بالذماء والرتكاب الزنا وأكل الزبا، و أني الأكرار مخالفة أليستهم. وخروج السفهاني من الشام واليهاني من اليمن، وحسب باليهام، و قيل غلام من آل محمد عليه السلام بين الزكبي والمقام اسمه محمد بن الحسن - النفس الزكية - وجاءت صحيفة من السماء بأن الحق فيه وفي شجته. فبعد ذلك خروج بالبناء، فإذا خرج أشد ظهوره إلى الكعبة. واجتمع إليه ثلاثمائة وعشرة رجلاً. وأول ما يخطب به هذه الآية: «بَيِّنَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ^(۱) ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَيِّنَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيِّنَةُ اللَّهِ فَإِذَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْمَعْدُ ^(۲) وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خُرُجٍ، فَلَا يَمُوتُ فِي

بشت سر او غاز گزارد. راوی گوید گفتیم: یا ابن رسول الله! قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آنگاه که مردان به زنان نشیبه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکثفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زهر زینها سوار شوند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای عدول مردود گردد و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار بخاطر زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یحیی از یمن و در بداء حسونی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکبه - است بن رکن و مقام کشته شود و صبحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست. در این هنگام است که قائم ما خروج کند و چون ظهور کند به خانه کعبه نکیه زند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کند و اولین سخن او این آیه قرآن است: «بَيِّنَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». سپس می گوید: من بینه الله در زمین و من خلیفه خداوند و حجت او بر شما و هر درود فرستند ای به او چنین سلام گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيِّنَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، و چون برای بیعت ده هزار مرد به گرد او اجتماع کنند خروج خواهد کرد. و در زمین هیچ معبودی جز الله تعالی نباشد و در صحنه و

الارض متبوءة دون الله عز وجل من صم أو بكم أو غبره إلا وقعت فيه نار فاحترق. و ذلك بعد عشرين طوبى. لعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به».

۱۷ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْقَلَوِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو النَغَائِمِ قَالَ: كَتَبْتُ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ الدَّهَّانِ، عَنْ النَغَائِمِ بْنِ حَمَّزَةَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجُ عَنْ حَبِيبَةَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الْغَزْوَمِيُّ^(۱) قَالَ: «ذَكَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِرَّ الْخُلَفَاءِ الْأَثَمِ عَشَرَ الرَّائِدِينَ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفَلَمْ يَلْغُ أَجْرُهُمْ قَالَ: الثَّانِي عَشَرَ الَّذِي يُسَلِّيَ عَبَسَى بْنُ مَرْزُومٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ عَلَيْكَ وَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ».

هذا آخر الجزء الأول من كتاب كمال الدين و تمام النعمة في إثبات الغيبة و كشف الحيرة و تصنيف الشيخ الفقيه الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

در اثبات کتاب کمال الدین و تمام النعمة

و تن و غیره آنس در افند و بسوزند و آن پس از غیبی طولانی است، نا خدا بداند چه کسی در دوران غیبت از او اطاعت کرده و بدو امان می آورد.

۱۷ - ابو ایوب غزومی گوید: امام محمد باقر علیه السلام سیر دوازده تن خلفای راشدین صلوات الله علیهم را ذکر فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود: دوازدهم کسی است که عبسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد و بر توست که ملازم سنت او و قرآن کریم باشی.

این بابان جزء اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة تألیف شیخ فقیه صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است.

وَيَتْلُوهُ الْجُزْءُ الثَّانِي أَوَّلُهُ بَابُ مَا رَوِيَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام مِنَ النَّعْصِ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام.

و دنیا له آن جزء دوم است که ابتدای آن چنین است: روایاتی که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در نصّ بر قائم عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده است.



ترجمه این جزء در تاریخ ۱۶ رجب ۱۴۱۹ مطابق ۱۵ آبان ۱۳۷۷ به پایان

رسید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران

منصور بهلوان

فهرست مطالب

مقدمه :

۷	خلیفه پیش از آفرینش
۹	وجوب اطاعت از خلیفه
۱۹	وجوب وحدت خلیفه در هر عصر
۲۰	وجوب عصمت امام
۲۶	سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم
۳۹	وجوب شناخت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۱	اثبات غیبت و حکمت آن
۵۱	دلیل دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء
۶۱	غیبت و آراء فربه ها
۶۳	کسایتیه
۷۲	رد عقیده ناووسیّه و واقفیه در امر غیبت
۷۷	ادّعای واقفیه در غیبت عسکری <small>علیه السلام</small>
۸۲	رُخدادی عجیب
۸۶	اثبات غیبت
۱۰۱	اعتراض ابن بشار
۱۱۹	پاسخ ابن قبه به برخی از ایراستها
۱۲۵	کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیه
۱۲۹	دلیل دیگر بر وجود امام غائب <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	اعتراضهای زیدیه
۱۶۲	نصیهات مخالفین و پاسخگویی به آنها
۱۷۱	مناظره مؤلف با یکی از ملاحدّه در مجلس رکن الدّوله
۱۸۶	سخنان ابو جعفر بن قیّنه رازی

شبهه فرقه خطائیه..... ۱۹۹

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر علیه السلام..... ۲۵۴

باب ۲

ذکر آشکار شدن نبوت نوح علیه السلام..... ۲۶۵

باب ۳

غیبت صالح پیامبر علیه السلام..... ۲۷۱

باب ۴

غیبت ابراهیم علیه السلام..... ۲۷۳



غیبت یوسف علیه السلام..... ۲۸۰

مرکز تحقیقات کلامی باب ۶

غیبت موسی علیه السلام..... ۲۸۸

باب ۷

درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء و حجتهای پس از او نا..... ۳۰۳

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم علیه السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم..... ۳۱۶

باب ۹

خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب..... ۳۲۰

باب ۱۰

۳۲۹ خبر قس بن ساعدة ایادی

باب ۱۱

۳۳۵ خبر کعب پادشاه بن

باب ۱۲

۳۳۸ خبر عبدالمطلب و ابوطالب

باب ۱۳

۳۴۷ خبر سیف بن ذی یزن

باب ۱۴

۳۵۴ خبر بحیرای راهب

مرکز تحقیقات اسلامی

۳۶۵ داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام و

باب ۱۶

۳۶۷ خبر ابوالموئیب راهب

باب ۱۷

۳۶۹ خبر سطیح کاهن

باب ۱۸

۳۷۵ خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

باب ۱۹

۳۷۸ خبر ابن حویش که از شام می آمد

باب ۲۰

۳۷۹ خبر زهد بن عمرو بن نفیل

باب ۲۱

۳۸۴ علّت نیازمندی به امام علیه السلام

باب ۲۲

۴۰۱ اتصال وصیت از آدم علیه السلام تا روز قیامت

باب ۲۳

۴۶۹ نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام و

باب ۲۴

۴۸۲ روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نصّ بر قائم علیه السلام

باب ۲۵

۵۳۴ اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وقوع غیبت قائم علیه السلام

باب ۲۶

۵۳۸ اخبار ائمّه المؤمنین از غیبت امام دوازدهم علیه السلام

باب ۲۷

۵۶۶ روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه در

باب ۲۸

۵۶۹ نصوص بر قائم علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و لوح جابر

باب ۲۹

۵۷۷ روایات امام مجتبی علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام

باب ۳۰

روایات امام حسین علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۳

باب ۳۱

روایات امام سجاد علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۵

باب ۳۲

روایات امام باقر علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۹۴



مرکز تحقیقات کلامی و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

